

مجموعہ آثار

ابو عبد الرحمن سلیمان

بخشہالی از خاتون اہل بیت علیہم السلام

جلد اول

کتاب

تفسیر سورہ بقرہ

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.

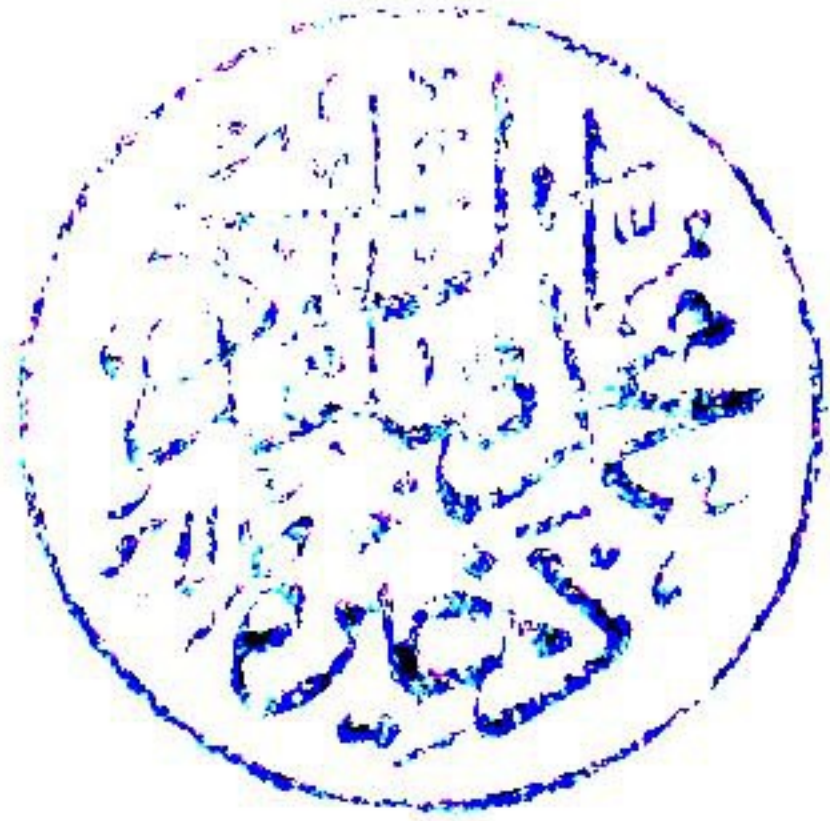
پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



مجموعہ آثار

# ابو عبد الرحمن سلیمی

بخشہائی از حقائق تفسیر و رسائل دیگر



جلد اول

کرناٹک

نصر اللہ پور جواد

مرکز نشر دانشگاہی

۵۰۸

129610



مجموعه آثار ابو عبد الرحمن مسلمی (جلد اول)

گردآوری: نصرالله سورجوادی

مسئول فنی: کیخسرو شایرری

مرکز نشر دانشگاہی، جاب اول ۱۳۶۹

تعداد ۲۰۰۰

لبنو کراچی، بہزاد

جاب: نویہار

صحافی: ایران

حق جاب محفوظ است.

به مناسبت هزارمین سال درگذشت  
ابوعبدالرحمن سلسی نیشابوری



## فہرست

مقدمہ

### ۱. حقایق التفسیر

- تفسیر امام جعفر صادق (تصحیح بل نوبیا) ۲۲۵
- تفسیر ابن عطا (تصحیح بل نوبیا) ۲۳۵
- تفسیر ابوالحسین نوری (تصحیح بل نوبیا) ۲۳۵
- تفسیر حسین بن منصور حلاج (تصحیح لویبی ماسینیون) ۲۹۳
۲. تاریخ الصوفیة (تصحیح لویبی ماسینیون) ۳۱۱
۳. جوامع آداب الصوفیہ (تصحیح ایٹان کولبرگ) ۴۰۹
۴. عیوب النفس و مداواتها (تصحیح ایٹان کولبرگ) ۲۶۵
۵. درجات المعاملات (تصحیح احمد طاہری عراقی)





## مجموعه آثار سلمی

### مقدمه

ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی شعبان ۴۱۲ هـ.) یکی از مهمترین نویسندگان و مورخان ایرانی در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که خوشبختانه تعدادی از آثار مهم و ارزشمند او، که عموماً درباره تصوف و عرفان اسلامی است، به دست ما رسیده است. آثار او، که همه به زبان عربی است، از قدیم نزد نویسندگان و مستایخ صوفیه کم و بیش شناخته بوده است. معروفترین اثر او طبقات الصوفیه است که خود قدیمترین و مفصلترین اثری است که در تاریخ بزرگان تصوف و عقاید و سخنان ایسان به دست ما رسیده و تاکنون دوبار تصحیح و چاپ شده است. بار اول در قاهره<sup>۱</sup> و بار دوم در لیدن<sup>۲</sup>. شهرت این اثر بیست و مدیون معروفیت کتاب دیگری است به همین نام که از روی تقریرات خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) تهیه شده است. مرجع و منبع اصلی خواجه عبدالله نیز همین کتاب سلمی بوده است.

شهرت و محبوبیت سلمی و آثار او، که تقریباً از زمان حیات او آغاز گردید<sup>۳</sup>، بیست و مدیون واسطه شناگردان او بوده است که سخنان استاد و اخباری را که از وی شنیده بودند در کتابهای خود نقل کرده اند. معروفترین شناگرد او ابوالقاسم قسیری (متوفی ۴۶۵) است که سخنان فراوانی از قول استاد خود در رساله قسیری<sup>۴</sup> نقل کرده است.

ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) نیز، که سفری به نینساپور کرده و به ملاقات با سلمی نایل شده بود، به اهمیت مقام سلمی به عنوان مورخ و راوی بزرگ صوفیه اشاره کرده است<sup>۵</sup>. خطیب بغدادی (متوفی ۴۶۳) نیز اخبار فراوانی از قول سلمی در تاریخ بغداد نقل کرده است<sup>۶</sup>.

۱. مشخصات کتابشناسی آن از این فرار است: طبقات الصوفیه، ابو عبدالرحمن سلمی، تصحیح و مقدمه توراندین سریده، قاهره، جاب اول ۱۹۵۳، جاب دوم ۱۹۶۹.

۲. مشخصات کتابشناسی طبع لیدن از این فرار است:

al-Sulami, Abu Abd al-Rahman. *Kitab Tabaqat al-Sufiyya*. Texte Arabe Avec une introduction et un index, par Johannes Pedersen. Leiden 1960.

۳. چنانکه خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (جاب مقدمه، ج ۲، ص ۲۲۸) می نویسد: «قدر آبی عبد الرحمن عند أهل بلده جليل، و محله فی طائفة البصر، و قد كان مع ذلك صاحب حديث محمود جمع سيوخا و تراجم و ابوابا، و نینساپور له دوریه معروفه به سكنها الصوفیه فد دخلها، و فبره هناك سیرکون بزارة».

۴. بنگرید به حنبه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۱۰، بیروت، ۱۹۶۷، ص ۲۱-۲۲.

سلسلی بیش از هر چیز مورخ و گردآورنده سخنان مشایخ پیشین و اخبار ایشان است، و از قدیم نیز نویسندگان از او به همین عنوان یاد کرده اند، چنانکه مثلاً خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد: «وكان ذا عناية باخبار الصوفية»<sup>۵</sup>، و ابوالمظفر اسفراینی (متوفی ۴۷۱) در التبصیر فی الدین او را یکی از مشایخ صوفیه و جمع آورنده اشارات و احادیث مشایخ معرفی کرده است.<sup>۶</sup> هجویری نیز در کشف المحجوب او را «نقال طریقت و کلام مشایخ» نامیده است.<sup>۷</sup> نویسنده تاریخ نیشابور (منتخب کتاب السیاق) نیز با این عبارت از او یاد کرده است: «سیخ الطریقة فی وقته، الموفق فی جمع علوم الحقایق و معرفة طریق التصوف، و صاحب التصانیف المشهورة فی علوم القوم»، و سپس افزوده است که «جمع من الکتب مالم یسبق الی ترتبه فی غیره حتی بلغ فهرست تصانیف المائة او اکثر»<sup>۸</sup>.

رسمی که صاحب تاریخ نیشابور در تعداد تصانیف سلمی ذکر کرده است مبالغه آمیز نیست؛ زیرا متناسفانه از این حد و اندی کتاب و رساله فقط حدود چهارده عنوان تاکنون پیدا شده که اکثر آنها به حیات رسیده است، البته نام بعضی از آثار سلمی در منابع قدیم ذکر شده که هنوز نسخه‌ای از آنها پیدا نشده است، یکی از این کتابها تاریخی بوده است که مؤلف درباره اش گفته نوشته نوشته بوده و هجویری در کتاب خود آن را بدین گونه معرفی کرده است: «شیخ ابوعبد الرحمن محمد بن حسن سلمی رضی... تاریخی کردست مراهل صفة را مفرد، و مناقب و فضائل و اسامی و کنا بیاورده»<sup>۹</sup>، این تسمیه نیز این اثر را دیده بوده و از آن در یکی از رسائل خود یاد کرده است<sup>۱۰</sup>، محققان معاصر فهرستهایی از آثار سلمی تهیه کرده اند که جامعترین آنها فهرستی است که مصحح مصری طبقات الصوفیه، نورالدین سربیه، در مقدمه خود آورده است<sup>۱۱</sup>.

فهرست سربیه از آثار سلمی، با وجود اینکه بسیار مبسوط است و در آن از دهها عنوان یاد شده است، باز هم کامل نیست، محقق مصری سعی کرده است همه عناوینی را که در منابع مختلف به سلمی نسبت داده شده است، اعم از آنهایی که پیدا شده یا پیدا نشده است، بیاورد

۵. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۲۸.

۶. التبصیر فی الدین، ابوالمظفر اسفراینی، تصحیح کمال یوسف الحوت، بیروت، ۱۴۰۳/۱۹۸۳، ص ۱۹۲.

۷. کشف المحجوب، حات ابوفسکی، ص ۹۹.

۸. الحفظة لآله من تاریخ نیشابور، تصحیح من السیاق، تألیف ابوالحسن عبدالغافر الفارسی، انتخاب

ابو سعید افسر غیبی، به کوشش محمد کاظم محمودی، قم، ۱۳۶۲، ص ۹، برای شرح بیشتر درباره

این کتاب و شخصیت سلمی و آثار او، مکررند به مقدمه کوثرک به دور رساله "جوامع آداب الصوفیه" و

"جوامع الفنون و فنونها"، در همین مجلوه، ص ۳۱۳-۳۳۵.

۹. کشف المحجوب، ص ۹۹.

۱۰. در کتاب جوامع الفنون و فنونها، به کوشش محمد حسن سلمی، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹.

۱۱. فهرست تصانیف سلمی، در مقدمه مصحح، ص ۲۲-۲۹.

ولی باز آثاری پیدا شده است که فهرست نگار از آنها بی خبر بوده است. مثلاً کتاب نسیم الارواح و کلام الشافعی فی التصوف، که نسخه‌ای از هر یک از آنها در ایران پیدا شده و ما ان شاء الله در جلد دوم این مجموعه آنها را چاپ خواهیم کرد. در این فهرست ذکر نشده است. تحقیق درباره آثار سلمی و جستجو برای یافتن نسخ خطی آثار او کاری است که بخصوص در سی چهل سال اخیر بجد دنبال شده است و همچنان باید ادامه یابد.

تحقیق درباره سلمی و آثار او از چند جهت برای ما اهمیت دارد. یکی از جهت شناخت تاریخ تصوف و شرح احوال و عقاید مشایخ صوفیه، بخصوص در قرنهای سوم و چهارم که در واقع عصر طلایی تصوف به شمار می آید. کتاب طبقات الصوفیه سلمی بدون شک یکی از مهمترین و بهترین، اگر نگوییم مهمترین و بهترین، اثر در این زمینه است. اما این اثر یگانه کتابی نیست که نویسنده نیشابوری ما در این زمینه تألیف کرده باشد. سلمی کتاب دیگری داشته است به نام تاریخ الصوفیه که ظاهراً پیش از سال ۴۷۰ هجری تصنیف کرده و متأسفانه هنوز نسخه‌ای از آن پیدا نشده است. گرچه قسمتهایی کوتاه از این کتاب را نویسندگان دیگر در آثار خود نقل کرده اند. یکی از این نویسندگان خطیب بغدادی است که مطالبی را که سلمی در کتاب خود درباره حلاج گفته است در تاریخ بغداد آورده و ماسینیون آنها را استخراج کرده و ما در همین مجموعه آن را چاپ کرده ایم.<sup>۱۱</sup> اثر دیگری، که قبلاً از آن یاد کردیم، یعنی تاریخ اهل صفة، نیز احتمالاً حاوی مطالبی است که برای تدوین تاریخ تصوف می تواند سودمند باشد. علاوه بر اینها، سلمی در آثار دیگر خود نیز بسیاری از سخنان مشایخ پیشین را نقل کرده و جمع آوری این اقوال نیز می تواند در شناخت هر یک از مشایخ به محققان کمک کند.

سلمی در درجه اول یک صوفی است و دیدگاه او نیز تاریخی است. اما در عین حال او یک مسلمان مؤمن و پیر و اهل حدیث و سنت است و از مشایخ بغداد حدیث روایت می کرده است.<sup>۱۲</sup> روحیه اهل حدیث در همه آثار سلمی کم و بیش پیدا است. حتی یکی از آثار او به نام اربعین فی الحدیث، همان طور که از نام آن پیدا است، چیزی بیس از مجموعه‌ای از احادیث نیست. مطالعه این اثر و آثار دیگر سلمی می تواند گوشه‌ای از تاریخ علم حدیث و محدثان و بخصوص رابطه میان اهل حدیث و تصوف را برای ما روشن نماید.

اهمیت دیگر سلمی و آثار او از جهت تاریخ تفسیر قرآن و بخصوص تفسیر عرفانی است. سلمی صاحب کتابی است به نام حقائق التفسیر. این کتاب عظیم، که در واقع یکی از قدیمترین و بی شک مهمترین کتب تفسیر از لحاظ عرفانی است، مجموعه‌ای است از تفاسیری که تا پیش از سلمی از دیدگاه تصوف و عرفان نوشته شده بوده است. تفسیر منسوب به امام صادق (ع)، که در حقیقت اساس همه تفاسیر عرفانی است، و تفسیر ابن عطاء، که یکی از

۱۲. ظاهراً ذهبی نیز قسمتهایی را در کتاب تاریخ الاسلام خود نقل کرده است.

۱۳. بنکرید به تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۲۸.

مفصلتر بین تفاسیر صوفیانه است، در این مجموعه درج شده است. بالأخره، اهمیت دیگر آثار سلمی در مطالبی است که وی درباره علوم تصوف، احوال و مناسبات، آداب و رسوم، اخلاقی و حقایق طریقت، بیان کرده است. در آثار سلمی ما از یک سو با مسائل معنوی و عرفانی و آساراب صوفیه درباره احوال و مواجبه ایسان آسنامی سویم و از سوی دیگر با آداب و رسوم اجتماعی ایسان، رسائی که نویسنده نسیابوری درباره مسلمانیه و اهل قیوت نوشته در واقع آثاری است که ما را به متن جامعه اسلامی ایران، بخصوص در خراسان، در قرن چهارم هجری، می برد و با مسائل اجتماعی و ارزشهایی که متدینین برای آداب و رسوم خاص اجتماعی قابل بوده اند آسنامی سازد.

اهمیت سلمی و آثار او به آنچه ذکر کردیم محدود نمی شود. سلمی به هر حال یک نویسنده و مورخ طراز اول ایرانی است، از هم در عصری که از لحاظ فرهنگی در خسانترین اعصار تاریخ کشور ما در دوره اسلامی بوده است، عصری که معمولاً از آن به عنوان «عصر دانشناس» در تمدن اسلامی یاد می شود. تحقیق درباره نویسندگان ایرانی و معرفی آثار ایسان، از شرمه هبیه که باسند و در مرامی که داسته باسند، خواهد بد عربی نوشته باسند و خواه به فارسی. بدون شک از اهم وظایف فرهنگی نسل کنونی است. با همه اهمیتی که این نویسنده نسیابوری در تاریخ فرهنگ کشور ما داسته و دارد و با همه تأییری که آثار او در نویسندگان بعدی داسته است، مناسبانه قدر او شناخته شده و حتی باید بگویم که تا حدودی هم مورد بی اعتنائی و غفلت واقع شده است. این بی اعتنائی و غفلت را در سرنوشتی که آثار او پیدا کرده است، بی توان ملاحظه کرد.

از میان حدود یکصد اثر بزرگ و کوچک که سلمی تألیف کرده است، همان طور که اساره شد، تنها چهارده اثر تاکنون به دست ما رسیده است و جای نأسف اینجاست که بجز یکی از این آثار، که حندی سس توسط نگارنده تصحیح و چاپ گردید (کتاب السماع)، همه آثاری که به چاپ رسیده در خارج از ایران به همت محققان خارجی، تصحیح و چاپ شده است. آثار سلمی به نویس محققان اروپایی و عرب و ترک و هندی تصحیح شده و در المان و فرانسه و بیرون و ترکیه و بغداد و هند به چاپ رسیده است. مسخضات کتابسناسی این جانها را بعداً معرفی خواهیم کرد. اما داستان بی اعتنائی و غفلت ما نسبت به آثار سلمی به اینجا ختم نمی شود.

یکی از دردهای رنج اور اهل تحقیق در کشور ما دسترسی نداشتن به منابعی است که در خارج از کشور به چاپ می رسد. کتابخانه های ما مناسبانه از این حیث بسیار ضعیف و فقیرند. نسخه های حای بسیاری از کتابهایی که در خارج به طبع می رسد برای ما در ایران حکم نسخ خطی را دارد. این موضوع بارها و بارها، در مورد آثار نویسندگان مختلف اسلامی ایران، برای من ثابت شده است؛ ولی در مورد آثار سلمی وضع از همه اسفناکتر بوده است. آثار یک نویسنده طراز اول ایرانی توسط بروهسگران کشورهای دیگر تصحیح و چاپ می شود، ولی حتی یک نسخه از آنها در کتابخانه های ما

یافت نمی‌شود. یکی از این آثار تفسیر منسوب به امام صادق (ع) است که من ماهها برای یافتن آن در ایران وقت صرف کردم و موفق نشدم، تا سرانجام از دوستان خود در خارج خواهش کردم که عکسی از آن برایم تهیه کنند و فرستند. در مورد بسیاری دیگر از آثار چاپ شده سلمی وضع به همین منوال بود. یکی در اسرائیل چاپ شده بود، دیگری در هندوستان، سومی در بغداد، و چهارمی در ترکیه و همینطور آثار دیگر. مدتها طول کشید تا توانستم همه آثار را که تاکنون چاپ شده بود تهیه کنم و برای اینکه همکاران محقق خود را از این رنج معاف سازم و دینی را که ما به این نویسندگان ایرانی داریم ادا کنم، درصدد برآمدم تا در آستانه هزارمین سال درگذشت او همه آنها را در ایران تجدید چاپ کنم.

در ابتدا ما قصد داشتیم فقط آثار چاپ شده سلمی را جمع‌آوری و به صورت مدون تجدید چاپ کنیم. ولی توفیقات الهی اسبابی را فراهم کرد و دریچه‌های دیگری را به روی ما گشود. در ضمن تحقیقات خود، ما از نسخه‌های خطی بعضی از آثار سلمی اطلاع پیدا کردیم که تاکنون به چاپ نرسیده بود. یکی از این آثار رساله درجات المعاملات است که نسخه آن در برلین بود. این نسخه را تهیه و برای چاپ آماده کردیم. اثر دیگر کتاب السماع سلمی است که نسخه‌ای قدیمی و منحصر بفرد از آن در ترکیه بود و ما آن را نیز تهیه کردیم و پس از تصحیح در مجله معارف دوره پنجم شماره ۳ (۱۳۶۷) چاپ کردیم. این درواقع اولین اثری بود از سلمی که در ایران به طبع می‌رسید. دو رساله دیگر را نیز در مجموعه ارزشمندی که در کتابخانه محمدی شیراز نگهداری می‌شود، یکی به نام نسیم الارواح و دیگری به نام کلام السامع فی التصوف پیدا کردیم و هم‌اکنون آقای دکتر طاهری عراقی مسئول تصحیح آنهاست. ابتدا در نظر داشتیم که همه این آثار را در یک مجلد به چاپ برسانیم، ولی گرفتار آثار و جمع‌آوری و چاپ آنها در یک مجلد از لحاظ فنی مسکلاتی را ایجاد می‌کرد. یک مشکل حجیم شدن مجموعه بود، و از جمله عواملی که سبب افزایش حجم مجموعه می‌شد، مقدمه‌های مصححان بود که ما در نظر داشتیم ترجمه فارسی آنها را همراه با متن اصلی چاپ کنیم. ترجمه این مقدمه‌ها درواقع بخش مهمی از کار ما بود. زبانهای فرانسه، انگلیسی، ترکی و عربی بود و ما برای تسهیل کار خود در ایران لازم دیدیم که آنها را به فارسی ترجمه کنیم. درصدد تهیه معارف تحقیقات ارزشمندی است که محققان درباره سرگذشت سلمی و اهمیت او از لحاظ تاریخی و همچنین در تحلیل این آثار نوشته‌اند. به هر تقدیر، با در دست داشتن این مجموعه، خوانندگان ایرانی نه تنها با متن آثار سلمی بلکه با بخش مهمی از آخرین تحقیقاتی که درباره او انجام شده است آشنا خواهند شد.

آثاری را که ما جمع‌آوری کرده‌ایم در دو مجلد عرضه خواهیم کرد (این آثار غیر از طبقات الصوفیه است که اگر قرار باشد چاپ شود باید در مجلدی جداگانه باشد).

مجلد حاضر جلد اول این مجموعه است و آثاری که در اینجا چاپ شده است عبارت است از:

يك) بخشهایی از حقائق التفسیر. این کتاب در اصل مجموعه بزرگی است از تفاسیر چندین مفسر معروف، از جمله تفسیر حضرت امام صادق (ع) و ابن عطا و حلاج و نوری. از اصل این کتاب نسخه‌های خطی متعددی موجود است<sup>۱۴</sup>. تا جایی که ما اطلاع داریم، هنوز کل این تفسیر تصحیح و چاپ نشده است. اما تفاسیر مفسرانی که نام آنها را ذکر کردیم از کل مجموعه استخراج شده و به چاپ رسیده است. این کار به همت لویی ماسینیون آغاز شد (در مورد تفسیر حلاج)، و سپس به همت محقق فقید فرانسوی پل نویا ادامه یافت. درباره کل این مجموعه و بعضی از نسخه‌های خطی آن و همچنین درباره هر يك از تفاسیر، پل نویا در مقدمه‌های خود توضیحات سودمندی داده است، و لذا ما تنها به ذکر مشخصات کتابشناسی قسمتهای چاپ شده اکتفا می‌کنیم.

۱) تفسیر امام جعفر صادق (ع). این اثر را، که منسوب به امام صادق (ع) است<sup>۱۵</sup> و پل نویا حتی با اطمینان از این انتساب سخن گفته است، نخستین بار ماسینیون معرفی و سپس نویا آن را استخراج و تصحیح و در

*Mélanges de l'Université St. Joseph* (t. 43, fasc. 4) Beirut, 1968.

چاپ کرد. این اثر يك بار دیگر نیز در بیروت به چاپ رسیده است، در التفسیر الصوفی للقرآن عند الصادق (الصادقية فی التصوف و احوال النفس والتشیع)، تألیف علی زیعور، دارالاندلس، بیروت، ۱۹۷۹، ص ۱۲۳ تا ۲۱۲.

متن حاضر از روی چاپ پل نویا افست شده است. نویا بر تصحیح خود مقدمه‌ای نوشته است که در اینجا ترجمه شده است. علاوه بر آن، مطالبی را که ماسینیون قبلاً درباره این

۱۴. سگرید به تاریخ التراث العربی، فواد سزگین، ج ۲، قاهره، ۱۹۷۸، ص ۵۰۳-۴۹۷.

۱۵. انتساب این اثر از قدیم مورد بحث بوده است. اکثر کسانی که این انتساب را مردود دانسته‌اند سنیان متعصب، از جمله ابن تیمیه و سلف او ابن جوزی حنبلی، بوده‌اند که اساساً حقائق التفسیر و سلمی را بیسر به خاطر همین تفسیر مورد نکوهش قرار داده‌اند. ابن تیمیه در این خصوص می‌نویسد: "...وفیه أحياناً من الخطأ أساء و بعض ذلك یكون عن اجتهاد سائغ و بعضه باطل قطعاً مصدره مثل ما ذکر فی حقائق التفسیر قطعة كبيرة عن جعفر الصادق و غیره من الانار موضوعة" (مجموعه الرسائل، ج ۱، ص ۲۹). ابن جوزی نیز سلمی را متهم کرده است که "جیزهای شگفت از واقعات صوفیان بی آنکه اساس علمی داشته باشد در آن (یعنی در حقائق التفسیر) نقل کرد". (تلبیس ابلیس، ترجمه علی رضا ذکاوتی، مراکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۶). همچنین ذهبی در تذکرة الحفاظ (ج ۳، حیدرآباد، ۱۹۷۰، ص ۱۰۴۶) در خصوص این تفسیر می‌گوید: "قلت ألف حقائق التفسیر فاتی فیه بمصائب و تلاویلات الباطنية، نسال الله العاقبة".

در مورد سرزنشهایی که از بابت این تفسیر از سلمی کرده‌اند، همچنین نگاه کنید به التفسیر والمفسرون، تألیف محمدحسین الذهبی، ج ۳، قاهره، ۱۳۸۱ هـ/۱۹۶۲ م، ص ۵۲.

تفسیر نوشته است، به دنبال مقدمه نو یا آورده ایم. نو یا تفسیر امام صادق (ع) را در کتاب دیگری با مشخصات زیر مورد بحث قرار داده است:

Paul Nwyia. *Exégèse coranique et langage mystique, nouvel essai sur le lexique technique des mystiques musulmans*. Dar el-Machreq Editeurs, Beyrouth, 1970

۲. تفسیر ابن عطا. این تفسیر که خود مفصلترین بخشی است که تاکنون از حقائق التفسیر استخراج و چاپ شده است در کتابی با عنوان ذیل درج شده است: نصوص صوفیه غیرمنسوره. لسقیق البلخی، ابن عطاء الادمی، النفری. حقیقها و قدم لها بولس نو یا الیسوعی، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۷۳.

مقدمه‌ای که بیس از این اثر در چاپ حاضر آمده است مقدمه‌ای است که مصحح به فرانسه نوشته و در کتاب خود آورده است.

۳. تفسیر نوری. تفسیر ابوالحسین نوری کوتاهترین تفسیری است که تاکنون از این مجموعه استخراج و چاپ شده است. این اثر را بل نو یا به ضمیمه رساله مقامات القلوب نوری در یکی از ملازهای دانشگاه سن زوزف چاپ کرده است:

Paul Nwyia. "Sentences de Nūrī par Sulamī dans Haqā'iq al-Fafsīr". *Mélanges de l'Université Saint-Joseph*. Imprimerie Catholique, 1968.

مقدمه‌ای که بیس از این اثر در این مجموعه چاپ شده است توضیحاتی است که آقای اسماعیل سعادت با استفاده از یادداشتهای نو یا تهیه کرده است.

۴. تفسیر حلاج. اولین اثری است که از روی حقائق التفسیر به همت لویی ماسینیون استخراج و در کتاب زیر درج شده است:

*Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane* (Paris, 1954), pp. 359-412.

ماسینیون در این کتاب تأثیر تفسیر امام صادق (ع) بر حلاج را نیز اجمالاً بیان کرده است و این مطلب را در یادداشت خود اجمالاً توضیح داده ایم.

دو) بخشی از تاریخ الصوفیه. کتاب تاریخ الصوفیه سلمی، همان طوری که اجمالاً اشاره شد، به دست نیامده است. بخشی که ما در اینجا آورده ایم، حاصل کار لویی ماسینیون است. این مطالب را محقق فرانسوی از روی نسخه‌های خطی تاریخ بغداد استخراج و تصحیح و چاپ کرده است. مصحح در باره منابع و روش کار خود در مقدمه‌ای، که به زبان فرانسه نوشته بوده و ما آن را ترجمه کرده ایم، توضیح داده است.

سه و چهار) جوامع آداب الصوفیه و آداب الصحبة و حسن العسرة. این دو اثر را آنتان کولبرک تصحیح کرده و در قدس به چاپ رسانده است. مقدمه‌های او به زبان انگلیسی بوده



است که ما آنها را به فارسی برگردانده‌ایم. مشخصات کتاب جایی چنین است:  
 جوامع آداب الصوفیه و عیوب النفس و مداواتها، لابی عبدالرحمن السلمی، حقیقها و  
 قدم لها ایتان کولبرغ (Eitan Kohlberg). معهد الدراسات الآسیویة والافریقیة،  
 الجامعة العبریة فی اورسلیم، المطبعة الأكادیمیة، (القدس، ۱۹۷۶).

پنج درجات المعاملات. این رساله یگانه اثری است که در این مجموعه اول بار به چاپ  
 می‌رسد. نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه برلین بوده (به شماره ۳۲۵۳) و آقای  
 دکتر محمدرضا مجیدی آن را برای ما تهیه کرده و فرستاده‌اند.

✱

در خانه، از همه دوستان و همکارانی که در تهیه این مجموعه به بنده کمک کرده‌اند،  
 بخصوص آقای دکتر محمدرضا مجیدی که نسخه خطی درجات المعاملات را برای ما  
 فرستادند، آقای دکتر رضا فیض و آقای جعفر آقایانی حاوسی که عکسهای بعضی از آثار  
 حاشی را از پاریس برای ما فرستادند، آقای دکتر طاهری که متن درجات المعاملات را  
 تصحیح کردند و مقدمه‌ای بر آن نوشتند، آقای احمد سمیعی که سه مقدمه فرانسوی را به  
 فارسی برگرداندند، آقای اسماعیل سعادت که یادداشتی بر تفسیر ابو الحسن توری نوشتند،  
 و سرانجام دو دوست سفتیق خود آقای کیخسرو سانوری و آقای حسین مستاق که زحمات  
 کارهای فنی را به عهده گرفتند مسمیمانه تسکیر می‌کنم. اگر خداوند توفیق دهد، مجلد دوم را  
 نیز بزودی آماده طبع خواهیم کرد، بجز وجوده، والحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی  
 نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین.

نصرالله بوریجادی

تهران، ۱۸ فروردین ۱۳۶۹

# ١. حقائق التفسير

مشمول بر تفاسير:

امام صادق (ع)

ابن عطا

ابو الحسين نوري

حسين بن منصور حلاج



## تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر صادق (ع) تصحیح انتقادی

اهمیت تفسیری عرفانی را که صوفیان سنی به امام جعفر صادق (ع) (متوفی ۱۴۸ هـ/ ۷۶۵ م) نسبت داده‌اند، مانند اهمیت بسیاری از متون عرفانی کهن، نخست بار لویی ماسینیون در اثر خود به نام تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی<sup>۱</sup> (ص ۲۰۱-۲۰۶) مورد تأکید قرار داده است. در همان زمان، ی.ف. روسکا<sup>۲</sup> مقاله‌ای<sup>۳</sup> به امام جعفر صادق (ع) اختصاص داده بود که در آن مسئله مرموز روابط جابر بن حیان و امام را، که به قول مورخان اسلامی به علم کیمیا پرداخت و به گواهی خود ابن‌الندیم<sup>۴</sup> در علوم غریبه استاد جابر بود، بررسی کرد. روسکا در نخستین بخش این مقاله، آثار گوناگون منسوب به امام را از نظر می‌گذراند، لیکن ظاهراً وی از کار تفسیری امام بیخبر است یا آن را بیرون از حوزه پژوهشهای خود قلمداد می‌کند. لویی ماسینیون، بخلاف، تحقیق خود را بر «مسئله ادبی»، که بر اثر انتساب تفسیری عرفانی از قرآن به وسیله محافل صوفیان سنی به امام طرح می‌شود، متمرکز می‌سازد. این تفسیر در تألیف مهم سلمی به نام حقائق التفسیر به دست ما رسیده و سلمی خود در مقدمه‌اش گفته که روایت ابن عطا (متوفی ۳۰۹ هـ/ ۹۲۱ م) را عیناً نقل کرده است. ماسینیون، با بررسی مسئله اعتبار و اصالت این تفسیر، چنین اظهار عقیده می‌کند: «نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام جعفر صادق (ع) پیشاپیش و بی‌قید و شرط رد کرد، زیرا میان این کلمات و اقوال پراکنده‌ای از امام که امامیه یاک اعتقاد و غلاة (نصیریّه و دروزیه)، از طریق جداگانه، مورد استناد قرار داده‌اند مقارنه‌های عقیدتی نظرگیری دیده می‌شود.»

این رأی دو حکم عمده را در بردارد که بدبختانه ماسینیون رنج آوردن بستی الله سوانشد و دلایل برای آنها را بر خود نهاده است. در حقیقت، انسان دلش می‌خواست بداند که این «مقارنه‌های عقیدتی» بین تفسیری که به وسیله سلمی محفوظ مانده و نقل شده و «اقوال

1. *Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane.*

2. J.F. Ruska

3. *Arabische Alchemisten, II, Ga'far al-Sādiq, der sechste Imām*

(کیمیایان اسلامی، جعفر الصادق امام ششم)

4. *V. Fihrist (نک: الفهرست)*, p. 355.

پراکنده» ای که در محافل امامیه به نام امام در گردش است کدامند. از سوی دیگر، اثبات استقلال متقابل این روایتهای دوگانه ضرورت داشته است. چه، اگر در محافل شیعی توانسته باشند، به طریقی مستقل از صوفیان سنی، احادیث مربوط به تفسیر امام ششم از قرآن را حفظ کنند، عکس این جریان به خودی خود مسلم نیست. بخلاف، بیش از پیش آشکار می شود که صوفیان نسبت به آراء ناشی از تشیع پذیرفتاری زیادی داشته اند، و هیچ چیز این امکان را نفی نمی کند که روایت خاص خود از تفسیری را که به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند از منابعی شیعی اخذ کرده باشند. مگر نه این است که خود ماسینیون در ارزش و اعتبار اسناد ذوالنون مصری، که این تفسیر را از طریق مالک به امام جعفر صادق (ع) می رساند، شک می کند؟

لذا مسئله اصالت و اعتبار این تفسیر عرفانی، که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند، ما را به مسائل بغرنجی که هنوز درست به مطالعه در نیامده و متون بسیار پر حجمی که سنیان به نخستین امامان خود نسبت می دهند باز می گرداند.

در مورد خود امام جعفر صادق (ع)، خوشبختانه تفسیری تمام از قرآن وجود دارد که محمد بن ابراهیم نعمانی، ساگرد کلینی (متوفی ۳۲۹ هـ / ۹۴۰ م)، به نام امام گرد آورده است. این تفسیر را که نسخه ای از آن در کتابخانه بانکپور<sup>۵</sup> موجود است می توان لنگه شیعی روایتی شمرد که تصحیح آن را در اینجا به دست می دهیم و همان روایت مشهور در محافل سنیان است. مقایسه این دو روایت در حقیقت چیزی بیش از «مقایسه های عقیدتی» را که ماسینیون از آن یاد می کند آشکار می سازد. ما با اثری واحد، دارای فکر و الهام واحد، سبک واحد، و حتی محتوای معنوی واحد مواجهیم. از آن بالاتر، از هر دو سو، کلماتی باز می یابیم با الفاظی یکسان و با اینهمه دارای موارد اختلافی مهم که از دو منبع نقل جداگانه حکایت می کنند. این نتیجه حاصل از تحقیق هر قدر مهم باشد، بی گمان این مسئله را حل نمی کند که در این روایات، خواه سنی خواه شیعی، چه اقوالی بواقع از خود امام است.

در آنچه به تاریخ تصوف مربوط است يك امر مسلم است و ما توجه را بر همین امر جلب می کنیم: خاستگاه تاریخی این تفسیر منسوب به امام هر چه باشد، ورود آن به محافل صوفی در زمان شکل بندی آیین عقیدتی عرفانی سنی صورت گرفته، در زمانی که صوفیان سده سوم، با در دست داشتن وارثان فنی پر تنوع و دقیق، در صدد برمی آیند تا بسط و پرورش تجربه روحانی

۵. شماره ۱۴۶۰، ۲۳۲ ورق. از دوست خود ب. هامبی p. Hambye بسیار ساسگزاریم که در تهیه میکروفیلم آن برای ما قبول زحمت فرموده اند.

خود را به کتابت در آورند. این در حکم آن است که گفته شود تفسیر مذکور سندی است که زمینه مطالعه شکل بندی زبان فنی عرفانی در اسلام شمرده می شود. در اثری که در دست تهیه است، همه دین صوفیان قرن طلایی به این تفسیر را بشرح نشان خواهیم داد. ماسینیون در این زمینه، تا آنجا که به تأثیر حلاج از این تفسیر مربوط است، کاوشهایی کرده است، لیکن این تأثیر از حلاج فراتر می رود، زیرا تفسیر منسوب به امام ساختهای را در بردارد که بعداً مسیر عرفانی همه صوفیان می شود و مهمترین الفاظ و اصطلاحات آنان را به دست می دهد. در این مقام، من باب مثال، طبقه بندی مشهور منازل و مراحل عرفانی در مقامات و احوال را یادآور می شویم. البته در متون تصحیحی ما این دو مفهوم در تقابل نیستند، هر چند که هر دو لفظ بارها به کار رفته اند. اما تفسیر منسوب به امام چند بار فهرستی از حالات عرفانی به دست می دهد که آن را باید نخستین طرح فهرستهای مقامات و احوال که پس از قرن سوم ر. حیت یافته تلقی کرد. و همچنین باید عناصر علم جفر - معنای رموز حروف الفبا - را به یاد آورد که تفسیر حاوی آنهاست و صوفیان آنها را اخذ کرده اند. همچنین قطعات بس مهمی از تفسیر را خاطر نشان باید ساخت که در آنها تجربه دینی چهره‌هایی از کتاب مقدس چون ابراهیم با موسی تحلیل می شود، قطعاتی که بعداً نمونه و سرمشق تفکر صوفیان در آیات قرآنی مربوط به همین چهره‌ها می گردد.

به همه این دلایل جا داشت که علاقه‌مندان به تصوف بیش از این نسبت به این سند استثنایی بیخبر نمانند. با اینهمه، تصحیح آن آسان نبود؛ زیرا، چنانچه گفتیم، آشنایی ما با این تفسیر تنها از طریق نقل قولهای سلمی (متوفی ۴۱۲ هـ / ۱۰۲۱ م) در حقائق التفسیر است. پیش از هر چیز لازم آمد که نشان آنها را در انبوهی از نقل قولهای دیگر بیابیم، زیرا حقائق تألیف گسترده‌ای است از متون کهن تصوف. چون این کار روی يك نسخه خطی پایان یافت، ضرورت یافت که از نو همین نشان‌یابی را در نسخه‌های خطی دیگر انجام دهیم تا بتوانیم تصحیحی انتقادی پدید آوریم.

این تصحیح انتقادی، در واقع، از روی سه نسخه خطی انجام گرفته است که همه متعلق به کتابخانه‌های استانبول اند:

F = فاتح ۲۶۰ (۱۶۴ ورق) نسخه بی تاریخ، بدقت سوادبرداری شده، با خطی بسیار ریز، که گاهی خواندنش دشوار است. این نسخه را اصل گرفتیم و بسیار بندرت از متن آن دور شدیم.

B = بشیر آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق)، مورخ ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م. خط یکی از کاتبان بس بدقت

که سطوری تمام را جا انداخته و به زبان عربی آشنایی چندانی نداشته است. این نسخه بویژه برای تأیید قرائت دو نسخه دیگر، که براتب ناخوانا ترند، مفید افتاده است. نسخه بدلهای آن بندرت جالب اند.

۷ = بنی جامع ۴۳ (۳۸۳ ورق)، نسخه بی تاریخ، لیکن در بردارنده گواهی قرائت متن به تاریخ ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م، با خط مسامحه کارانه، غالباً فاقد نقطه حروف، لیکن چون بدقت به دست مرد با سواد آشنا با الفاظ صوفیان سواد برداری شده، متن نسخه عالی است و گاهی حتی از نسخه فاتح ۲۶۰ بهتر است.

می دانیم که تعداد زیادی نسخه خطی حقائق التفسیر سلمی وجود دارد؛ ما خودده تا از آنها را فقط در کتابخانه های استانبول و در بریتیش میوزیوم (Or. 9433) به معاینه دیده ایم. آیا بیش از ویرایش متن تفسیر، همه این نسخه ها می بایست مقابله شود؟ اگر می خواستیم چنین کنیم متن مذکور هرگز تصحیح نمی شد. سرمشق ماسینیون، که از روی چند نسخه کلمات حلاج را که سلمی نقل کرده به طبع رسانید، مشوق ما گردید و چنین اندیشیدیم که همان سه نسخه دستیابی به متنی هرچه نزدیکتر به اصل را به حد کافی ضامن است.

لوبوشه - آن - برن، ۲۲ اوت ۱۹۶۷.

## تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)\*

### الف) وضع کنونی این مشکل ادبی

در قرن سوم هجری، در محافل عرفانی «صوفیان» کوفه و بغداد، احادیثی اخلاقی با گرایشهای عرفانی، درباره نکات گوناگون مبهم قرآن روایت می شود که به امام ششم، امام جعفر (ع)<sup>۱</sup> (وفات: ۱۴۸)، منسوب است. این احادیث، در قرن چهارم هجری، مُسندِمن طریقِ اهلِ البیت<sup>۲</sup> را تشکیل می دهند. چنین دعوی برای مراسم گزافه آمیز است، زیرا، بنا بر اظهار نظر عبادیه، امام ششم (ع) نتوانسته بود از آنچه از پدرش روایت شده بود چیزی سماع کند. یحیی قَطَّان و بُخاری احادیث مروی از امام جعفر (ع) را کلاً مردود شمرده اند، اما طرفه اینکه مالکیانی متعصب، چون عیاض، این احادیث را پذیرفته اند<sup>۳</sup>؛ علت این امر را بعداً خواهیم دید. ابن حنبل نیز چند حدیث از میان آنها را پذیرفته است.<sup>۴</sup>

پس از فضیل بن عیاض،<sup>۵</sup> ذوالنون مصری نخستین کسی است از سنیان که از این احادیث یاد کرده است. وی می گوید که آنها را از طریق فضل بن غانم خزاعی از مالک<sup>۶</sup> اخذ

\* ترجمه از:

Louis Massignon, *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane*.  
pp. 201-213

۱. ابو عبدالله جعفر صادق بن ابی جعفر محمد باقر (۸۳-۱۴۸ شوال در مدینه). وی، که از سلاله علی (ع) ابو بکر (رض) است، یکی از امامان شیعی است که به لحاظ نسب مورد احترام و تقدیس است.  
برای مذهب شیعی نام مذهب جعفری پیشنهاد شده بود و، بر حسب سازشی که نادر ساد در مورد آن بوده، می بایست در جنب مصلاهای چهارگانه فرقی سنی مصلائی بنجمی نیز جلوی کعبه برای سنیان تعبیه شود. چنانکه می دانیم، سنیان کتب الجفر و الکتف را به نام او می خوانند.

۲. p.732, n.7 (مصائب) Passion؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده - بسنجیدیا: عن بعض اهل البیت، به نقل خرگوشی، ورق ۱۵۵ ب.

۳. این مسئله همچنین با روایت عرفانی عجیب و دیرینی ارتباط دارد که، بر حسب آن، سماع مورد قبول مالک بوده است.

۴. 1,77. ذهبی، تذکرة الحفاظ. ۵. ذهبی، تذکرة الحفاظ. ۶. بنیانگذار مذهب مالکی.



کرده و مالک آنها را از امام جعفر (ع) می بایست اخذ کرده باشد.<sup>۷</sup> قضیه بس عجیب می نماید و رازتدوین این مجموعه روشن نشده است. در هر حال، مجموعه در پرتونام ذوالنون مصری اعتبار نظرگیری دارد. سلمی نه تنها در مقدمه حقائق التفسیر خود از آن به عنوان «تفسیر آیات مجزا که بی نظم و ترتیب گردآمده اند» سخن می گوید، بلکه قطعات چندی از آن را از روی آنچه ابن عطا با مقابله نسخ به دست داده است نقل می کند.<sup>۸</sup> حلاج از اشارات مهمی در این مجموعه بهره بر گرفته و آنها را پرورده است: از نظر قاموسی، کاربرد مشیه (به جای اراده)، محبه (به جای عشق)، ازلیه و حلول، حق (دریاد از خدا)<sup>۹</sup>، و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسما اللہ یعنی نور (= منور)، صمد (= مضمودالیه) و عبارت اهدنا (= اُرشدنا اِلَىٰ مَحَبَّتِكَ) را از این مجموعه اخذ کرده است.<sup>۱۰</sup> حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس<sup>۱۱</sup> و مواد به صورت مکالمه درآمده «via remotiois» (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است.<sup>۱۲</sup> دو قطعه از طواسین نیز ملهم از آن است: یکی تشبیه تلاوت قرآن اولیا به شجره،<sup>۱۳</sup> و دیگری در بیان معراج شبانه که محمد (ص) «بین و شمال را التفات نکرد (VI, 2)»<sup>۱۴</sup> به عبارت «وغمض العين عن الأین (II, 7)»<sup>۱۵</sup> که در آن مضمون کلام امام جعفر (ع) «نظر از آیات (مخلوقات)

۷. در یکی از این احادیث، که ذوالنون برای مریدش، ربیع بن محمد طائی، نقل کرده، آمده است که علی (ع) یگانه خلیفه برحق از میان خلفای راشدین بوده است (ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده). بعید است که مالک حدیسی به این غلظت دارای رنگ شیعی را روایت کرده باشد.

۸. قطعات متناظر، به نقل بقلی، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ج ۱، ص ۴۸، ۹۷، ۱۰۷؛ ج ۲، ص ۳۰۴.

۹. Passion, p. 472, 625؛ بقلی، ورقهای ۱۵۶ الف، ۲۶۵ ب، و در تفسیر بقره ۲: ۱۶۰.

۱۰. Passion, p. 472, 645, n.3, 642.

۱۱. همانجا، ص ۴۹۶، ناست ۵.

۱۲. بقلی در تفسیر ۱۷: ۱. | مراد از «به صورت مکالمه درآمده» اشاره به شیوه خاص بیان («اگر گویم که...»

«یا» اگر گویم... گویند...») در طاسین التنزیه (طواسین، ص ۶۴ و بعد) است. - مترجم |

۱۳. «وملی مثل تلك السجرة هذا كلامه». «(حلاج گفت) مثل من مثل آن سجره است». (کتاب الطواسین،

طاسین الصفاء (c), III, 7). - مترجم.

۱۴. «قيل لا بليس أسجد! ولا أحمد أنظر! هذا ما سجد، وأحمد ما نظر». ما التفت يمينا ولا شمالا، مازاغ

البصر وما طغى (سوره ۵۳، آیه ۱۷) «احمد را گفتند که 'بنگر!' و ابلیس را گفت 'سجود کن!' ابلیس

سجود نکرد و احمد ننگرست، بین و شمال را التفات نکرد مازاغ البصر وما طغى» (کتاب الطواسین،

طاسین الازل و الالباس، (t), VI, 2). - مترجم.

۱۵. عبارت از کتاب الطواسین (طاسین الفهم، (h), II, 7) نقل شده است و تمام بند (روایت عربی و روایت

فارسی) به این شرح است: «ان كنت تفهم فافهم، ما صحت هذه المعاني لأحد سوى أحمد، ما كان محمداً

←

بگرداند تا آن را تنها به خالق مشغول دارد، بی آنکه به آیه‌ای از آیات نظر کند»<sup>۱۶</sup> دیده می‌شود. سرانجام، سخنانی از امام جعفر (ع) درباره نور محمدیه (قرآن سُنح<sup>۱۷</sup>)، تجلی القرآن (تلاوه، انوار XLI)<sup>۱۸</sup>، توبه قبل عبادة<sup>۱۹</sup> در دست است که آراء حلاج از روی آنها طرح ریزی شده است و، به قول ابن عیاش، چه بسا حلاج برای توجیه حکم جواز صدقه دادن به جای ادای فریضة حج<sup>۲۰</sup> به این سخنان استناد کرده باشد.

تعیین اینکه از میان این روایات حوزه سنی و عرفانی مأخذ کدام، بواقع، امام ششم شیعیان است دشوار است؛ درپانوشت، خلاصه‌ای از زندگینامه امام (ع) آمده است.<sup>۲۱</sup> تنها باید توجه

→  
أبا أحدٍ إلى النبيين (سورة ۳۳، آیه ۴۰) و غاب عن النقلين، و غمض العين عن الأئین، حتى لم يبق له رين ولا مين» «ای نفس بدان که صحت این معانی هیچکس را مسلم نیست جز احمد صلوات الله علیه و اله و سلامه ماکان محمد ابا أحد، چون تجاوز کرد از کونین، و غائب شد از نقلین، و چشم بر هم نهاد از بین، تا نماند رین و مین». - مترجم.

۱۶. بقلی، در تفسیر سورة ۱۷، آیه ۱.

۱۷. مقصود از «قرآن سُنح» حقیقت قرآنی است که در قلوب پیدا می‌شود و تلاوت قرآن حکایتی از آن است.

۱۸. *Passion, ch. XIV-III-a, p.655, 472*. بقلی، ورق ۲۶۵ ب.

۱۹. بقلی، در تفسیر سورة ۱، آیه ۴؛ سورة ۹، آیه ۱۱۳.

۲۰. *Passion, p.276*.

۲۱. در سال ۱۲۲ هـ، شیعیان مخالف قیام، در کوفه از یشتیانی زید قائم بالسیف سر باز می‌زنند و آشکارا به رفض مبادرت جسته امام جعفر (ع) را یگانه امام بحق اعلام می‌کنند. امام (ع) نیز به توبه خود از ابوالجارود، که محرم و معتمد پدرش امام محمد باقر (ع) (وفات: ۱۱۷) و ناسر تفسیر او بود، به این سبب که از زید هواداری می‌کرده جدا می‌شود. امام (ع) در مدینه خانه نسین بود؛ از آنجا که عده‌ای از شاگردانی که با وی حشر و نشر داشتند کمابیش برای او ایجاد خطر می‌کردند، چند بار ناگزیر سد برخی از مفسرین افکار خود را که نسبت به او نظر خوشی داشتند انکار کند، به خواهش امامیه باک اعتقاد چهار مجتهد پاک آیین، چهار رکن - بریدین معاویه (وفات: ۱۵۰)، زراره بن اعین (وفات: ۱۵۰) که - موسی (ع) را امام هفتم اعلام کرد، محمد بن مسلم بن رباح، و ابو بصیر - تعیین کند و این امر به درجات مختلف، مؤمن الطاق، ابومالک حَضْرَمی، علی بن منصور، و علی بن یقطان ۱۲۲ هـ کوفه - ۱۸۲ هـ بغداد، جامع ملاحم او، ملاحم طوسی، ۲۳۴) را تأیید نماید. امامیه روایات او را که از طریق ابان بن تغلب، ابو حمزه ثمالی و بویزه مفضل بن عمر جعفی نقل شده باسد می‌پذیرند و از او خواستار می‌شوند که راویان گوناگون را طرد کند (Frieläder, II, 90). در عوض، غلاة امامیه روایات خود از امام جعفر (ع) را به استناد ابوشاکر میمون (پدر مؤسس قرامطه) و محمد بن سنان ظاهری، ساگرد مفضل، نقل می‌کنند و می‌گویند امام (ع) ابوشاکر را مربی فرزند برگزیده‌اش، اسماعیل، ساخت.

این پرسش پیش می‌آید که آیا از همه جهات حق با شیعیان باک اعتقاد است. عقاید بس ناموافق

←

داشت که با ملاحظه مقارنه‌های جالبی در اصول عقاید میان برخی از کلمات تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر (ع) از سویی و سخنان پراکنده مروی از طریق جداگانه به نقل امامیه متعصب و «غلاة» (نصیریّه و دروزیه) از سوی دیگر، پیشاپیش نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام (ع) علی‌الاطلاق رد کرد. مثلاً در باب «عدل» فرق میان «امر» و «مشیه»،<sup>۲۲</sup> در باب «توحید»، کاربرد لفظ «تنزیه»<sup>۲۳</sup>، در فروع، الزامی نبودن «حج»<sup>۲۴</sup>، تعیین غره ماه با محاسبه<sup>۲۵</sup> (و نه بتجربه از طریق رؤیت)<sup>۲۶</sup>؛ سرانجام، «قیاس» و «رای»<sup>۲۷</sup>.

«مجموعه» این روایات را چه کسی فراهم آورده است؟ می‌توان جابر بن حیان یا ابن ابی العوجاء (وفات: ۱۶۷ هـ) را بانی آن دانست. قرآینی که جابر را مؤلف آن می‌شناساند به این شرح است:

وی کتابهایی به نام امام تألیف کرد: ذوالنون مصری، نخستین ویراستار این مجموعه، شاگرد او در علم کیمیا بود. این مرد، که به صوفی نیز ملقب بود،<sup>۲۸</sup> در زهد کتابهایی نوشته



مجتهدان سابق الذکر این دسته از شیعیان (ابن الداعی، ۴۲۲-۴۲۳)، صمیمیت ابوساگر با امام (ع) که خود این شیعیان بدان اذعان دارند، رابطه نزدیک ابطال قرمط با نفی الرویه‌ای که این شیعیان برغم ابوبصیر و ابن‌الحکم هم از آغاز قرن سوم هجری به تبلیغ آن پرداخته‌اند، و همچنین یکی بودن نورعلوی قرمط با الله نور امام (ع) این بررسی را مطرح می‌سازند.

۲۲. *Passion*, p. 625. نسخه خطی نصیری، پاریس، ۱۴۵۰، ورق ۱۲ الف.

۲۳. *Passion*, p. 636, n. 2, 648.

۲۴. *Passion*, p. 736, n. 2. قوت القلوب، ج ۲، ۱۱۷.

۲۵. التماس الهلال بر طبق جداول تنظیمی ابن ابی العوجاء به نام امام جعفر صادق (ع) (الفرق بین الفرق، ۲۵: کندی، قضاة إمراد ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب کندی (۲۸۳- بعد ۳۵۵ هـ) مورخ است نه ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف. اثر او نیز الولاة والقضاة در یک مجلد مستمل بر دو کتاب تسمیه ولایة مصر و اخبار قضاة مصر است. این مورخ به تاریخ مصر و مصریان آشنایی بسیار داشته است. مترجم، طبع Guest، ۵۳۸ سطر ۳۷، ۵۳۳ سطر ۲۳، ۵۳۴ سطر ۲۰، ابن جبیر، ۱۶۲ سطر ۱۱، ۱۶۷: ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱ سطر ۱۶). در مورد نظر امام جعفر صادق (ع)، نگاه کنید به: مقریزی، آعاظ الحنفاء یا خیار الانتمه الفاطمیین الخلفاء، ۷۶ سطر ۱۴: ابو عمر کندی، الولاة والقضاة ۵۸۴ سطر ۱۷: ابن تیمیّه، مجمع الرسائل الکبری، ج ۲، ۱۵۷ (کلدتسهر): طباطبائی، عروة الوثقی، ۴۱۹-۴۲۱.

۲۶. به روس سنیان.

۲۷. طبرسی، احتجاج، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۹.

۲۸. الفهرست، ۳۳۵: عنوان کتاب الرّحمة او، نسخه خطی کمبریج، ۸۹۶.

است<sup>۲۹</sup> و کسی را که خشیش نسایی (وفات: ۲۵۳ هـ)<sup>۳۰</sup>، در گفتگو از مذاهب اهل بدعت از مبلغان ریاضت حواس خواند و افشا کرد احتمالاً او بودنه هرم بن حیّان. در پایان این ریاضت، که به لاغر سازی تدریجی اسب سواری، یعنی به تضمیرالمیدان، شباهت دارد، زاهد ریاضت کش «ترشی سرکه و شیرینی شیرۀ خرما را حس نمی کند» و می تواند، بی تقید به رعایت احکام شرع، به اباحت، هر چیزی را مصرف کند.

دلایل، بویژه از نوع منقول، در تأیید این نظر که ابن ابی العوجاء مؤلف مجموعه روایات امام باشد قوی است؛ وی، که از طریق حماد بن سلمه از مریدان قدیم حسن [بصری] است، چنان که خبر داریم، اصول عقاید خود را اصلاح کرده بود (در روایات امام الفاظ عشق و تفویض به کار نرفته است). تصریح شده است که وی مجموعه ای از احادیث فراهم آورد<sup>۳۱</sup> (معلوم نیست چه نامی بر آن نهاد، شاید عنوان «احادیث امام جعفر (ع)» بر آن نهاده باشد)<sup>۳۲</sup>، و این مجموعه بر مشرب عرفانی بود، زیرا گردآورنده آن، مانند حلاج، آماج دو تهمت ظاهراً متضاد تشبیه و تعطیل شد.<sup>۳۳</sup>

#### ب) نخستین ویراستار: ذوالنون مصری

منابع زندگینامه او، کندی در تاریخ الموالی المصریین خود از او یاد کرده است. زندگینامه های کهن دیگری از او در دست نیست و آنچه ابن خمیس و عطار درباره اش یاد کرده اند آمیخته به افسانه است. صرف التوهم عن ذی النون مصری<sup>۳۴</sup> از ابوهرّة بن سُوید اِخمیمی مفقود است؛ از رساله های مفرد متأخرتر کوكب دُرّی فی ترجمه ذی النون مصری (نسخه خطی توپ قاپو، ۱۳۷۸) و سرمکنون فی مناقب ذی النون سیوطی (نسخه خطی عاشر افندی، ۲۰۵۱) را سراغ داریم.

گاهنامه حیات او: ابوالفیض (یافیاض) ثوبان (یافیض) بن ابراهیم مصری، ملة...

۲۹. ابن صاعد (وفات: ۴۶۲) در طبقات الامم خود وی را به محاسنی و تستری تشبیه می کند؛ نگاه کنید به: ابن القفطی، ۱۱۱، ۱۲۷.

۳۰. استقامه، به نقل از ملطی، ص ۱۶۶.

۳۱. الفرق بین الفرق، ۲۵.

۳۲. وی از وابستگان نزدیک امام (ع) بود.

۳۳. نگاه کنید به: Der Islam, III, 251.

۳۴. الفهرست، ۳۵۹.

ذوالنون،<sup>۳۵</sup> در اُخیم، مصر علیا، در حدود ۱۸۰ هـ متولد شد. دربارهٔ حیات او اطلاع چندانی در دست نیست؛ در چگونگی درآمدن او و برادرانش به جرگهٔ تصوّف نیز شرح موثقی به دست نداریم. استاد او در عرفان ظاهراً سعدون نامی از اهل قاهره بوده است.<sup>۳۶</sup>

معلوم نیست از چه کسی به روایت از لیت بن سعد، عبدالله بن لهیعه (وفات: ۱۷۴ هـ)، ابن عیینه (وفات: ۱۹۸ هـ) و ابن عیاض (وفات: ۱۸۷ هـ) سماع حدیث کرده است. شاید از شخصی معتمایی به نام فضل بن غانم خزاعی،<sup>۳۷</sup> که پیشتر از وی یاد کردیم، حدیث شنیده باشد. از آثارش بر می آید که با متون عرفانی، از جمله با اشعار رابعه، که بی ذکر نام گوینده آنها را نقل کرده، آشنا بوده است. فراوان سفر کرده، از جمله به مکه و دمشق و صوامع جبل لُکام<sup>۳۸</sup> در جنوب انطاکیه رفته است.

در جریان تفتیش عقاید معتزلی دستگاه خلافت عباسی [مُحَنه] شجاعانه رأی به «قدیم» بودن آن داد.<sup>۳۹</sup> فقیه مالکی مذهب مصری، عبدالله بن عبدالحکیم (وفات: ۲۱۴ هـ) وی را به گناه تعلیم علنی عرفان محکوم ساخت. در پایان عمر، از نودچار پریشانی شد. وی را دستگیر کرده به بغداد گسیل داشتند و به زندان مطبّق افکندند. صوفیان بغداد، بویزه اسحق بن ابراهیم سرخسی، در همانجا به دیدار او نایل شدند.<sup>۴۰</sup> پس از بازپرسی کوتاهی، به فرمان خلیفه آزاد شد و به قاهره بازگشت و در همانجا درگذشت (۲۴۵ هـ).<sup>۴۱</sup>

آثار و عقاید او: به نام او جزوه‌هایی مجعول در کیمیا و سیمیا وجود دارد. اینکه گفته‌اند نوشته‌های به خط تصویری معابد مصری را خوانده است ظاهراً حقیقت ندارد. ابن الندیم او

۳۵. صاحب ماهی؛ مانند یونس.

۳۶. سراج بغدادی، مضارغ العساق، ۱۳۰.

۳۷. ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده؛ کتاب حاضر (مأخذ ترجمهٔ این گفتار)، ص ۱۸۰؛ مالینی، ۳۱.

۳۸. ابن الجوزی، صفه الصوفیه؛ یاقعی، نسر امراء نسر المحاسن العالیه فی فضل مشایخ الصوفیه اصحاب المقامات العالیه عقیف الدین عبدالله بن سعد بن علی الیاقعی است. - مترجم، ج ۲، ۸۳.

۳۹. ذهبی، نسخهٔ خطی، لندن، ۱۷۲۱، ورق ۲۸ الف.

۴۰. مالینی، ۳۲؛ تدریب، ج ۱، ۷۵۳.

۴۱. نسخهٔ قبراو، لوح سنگ قبراو (به خط کوفی قرن سوم هجری)، و سنگ قبر خادم او موسوم به حامد (وفات: ۶۳۴) و مرسومه سلطان برسیای (۸۳۸ هـ) مر بوط به وقف این مرسومه را در سال ۱۹۱۱ طبع و نسر کردیم (بولتن انستیتوی باستانشناسی فرانسه، قاهره). مسجدی در جیزه به نام اوست؛ و در گورستان سونیزیّه بغداد نام او روی قبری خالی از جسد که به یاد او احداث گردیده نگاشته شده است.

را شاگرد جابر می‌داند و دورساله در علم کیمیا به نام رکن اکبر و ثقه به وی نسبت می‌دهد که مفقودند.<sup>۴۲</sup> من در قاهره کتاب العجائب<sup>۴۳</sup> او را ندیده‌ام.

یگانه نوشته‌های پراکنده عرفانی معتبری که از او برجای مانده کلمات، امثال و حکایات است. از این آثار پاره‌ای را شاگردان مصری او، چون مهاجر بن موسی اِخیمی و احمد بن صبیح فیومی، و پاره‌ای دیگر را ارادتمندان بغدادی او جمع کرده‌اند. محاسبی در همان زمان حیات او وی را در زمره مراجع و مشایخ یاد می‌کند؛ علی بن موفق، بویژه یوسف بن حسین رازی (وفات: ۳۰۱ هـ)<sup>۴۴</sup>، نوشته‌های او را نشر کرده‌اند. ترمذی یکی از کلمات منقول از او را به عنوان حدیث قدسی شرح نموده است.

اصول عقاید وی، که سخت پیچیده و بغرنج است، مایه‌های فکری مکتب عبدالواحد بن زید را تعدیل می‌کند؛ با اینهمه، وی از رساله سازش جوینانه دارانی پافرا تر می‌گذارد. ذوالنون بر تفویض<sup>۴۵</sup> تصریح دارد، لفظ حُب<sup>۴۶</sup> را بقطعیت به کار می‌برد و نخستین کسی است که برای مفهوم معرفه [صفات الوجدانیّه]<sup>۴۷</sup> بوضوح و جوهری قایل می‌شود.<sup>۴۸</sup> درون نگری مُلْتَهَب و دقیق او بر روش فلسفی وقوت جدلی که در محاسبی دیده می‌شود مبتنی نیست.<sup>۴۹</sup> ویژگی ذوالنون شکوه شاعرانه تمثیل رمزی و کیفیت اندکی فاخر استعارات است که دعویهای بیباکانه او استادانه در پس آنها پنهان می‌شود. یکی از تمثیلهای او درباره «حج روحانی» به مکه، چنانکه دیدیم،<sup>۵۰</sup> به انگاره اندیشه حلاجی است. در تمثیل دیگری، که دو

۴۲. الفهرست، ۳۵۸، ۳۵۵.

43. Brockelmann, G. A. I., I, 199, 521.

۴۴. ابن عربی، محاضره الابرار و مساهرة الاخيار، ج ۲، ۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۶۳.

45. *Passion*, p. 612.

۴۶. کتاب حاضر [مأخذ ترجمه این گفتار]، ص ۱۷۴.

۴۷. *Passion*, p. 540: عطار تذکره الاولیاء، چاپ نیکلسن، ج ۱، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۳؛ ابن عربی، محاضره الابرار، ج ۳، ۲۲۰.

۴۸. در تذکره الاولیاء، ذیل ترجمه ذوالنون، آمده است: «گفت: معرفت بر سه وجه بود. یکی معرفت توحید، و این عامه مؤمنان راست؛ و دوم معرفت حجت و بیان است، و این حکما و بلغا و علما راست؛ سیوم معرفت صفات وحدانیت است و این اهل ولایت الله راست». - مترجم.

۴۹. ذوالنون مصری آشکارا ضد معتزله است (بقلی، ج ۱، ص ۳۹۰): وی خود را از تهمت حلول مبرا می‌سازد (*Passion*, p. 697).

۵۰. کتاب حاضر [مأخذ ترجمه این گفتار]، ص ۴۴.

روایت از آن در دست داریم،<sup>۵۱</sup> می کوشد تا در پس پرده نازک عشقی که یکی از حوریان با سرود اظهار می کند، شهد لذاتی را که عشق الهی به روح ارزانی می دارد بچشاند؛ در این تمثیل، اشعار رابعه و همچنین این سخن آمده است که «بنوش شراب محبتش را چندانکه ترا از محبت به او سرمست سازد» و این سخن را ترمذی تفسیر کرده است.<sup>۵۲</sup> ذوالنون در داستانهایی که بی گمان رمزی اند نوجوانانی را در پایان سفر حج نشان می دهد که، مدهوش پرستش خداوند، خود را از پرده های کعبه حلق آویز می کنند یا به زمزمه های عاشقانه ای که از کعبه برمی آید گوش فرا می دهند.<sup>۵۳</sup> این دو نمونه از التهاب عاطفی خطرناک ذوالنون و شیفتگی اونسبت به وجد عرفانی، به خاطر نفس وجد، حکایت می کند.<sup>۵۴</sup>

در موارد نادری، ذوالنون مصری این سبک بر بیخ و تاب و فاخر را رها می کند و، در جمله ای کوتاه، مستقیم سخن می گوید. مثلاً در این عبارات: «در آرزوی دیدار تو بودم و چون ترا دیدم، شادم، بر من جیره شد و نتوانستم از گریستن خودداری کنم»،<sup>۵۵</sup> «تنها آن که راه را به پایان نبرده است باز می گردد: از آنان که به وصل رسیده اند کسی بازنگسته است».<sup>۵۶</sup> لیکن وی، مانند خلف خود کیلانی، که مشابهت زیادی با او دارد، صحنه هایی تمثیلی می بردازد که تنوع هنرمندانه ای دارند، مثلاً:

### لذت سماع در بهشت:<sup>۵۷</sup>

«قرأت فی التوراة ان الابرار الذین یؤمنون والذین فی سبیل خالقهم یشون و علی طاعته یقبضون اولنک الی وجه الجبار ینظرون، فغایة امل الامل المحب الصادق النظر الی وجه الله الکریم، ینعمهم فی مجلسهم بسی اکبر عندهم من النظر الی وجهه. وبلغنی انه ینعمهم بعد النظر

۵۱. سراج، مصارع، ۱۸۰-۱۸۱: این عربی، محاضرة الاسرار و مساهرة الاخيار، ج ۲، ۶۹.

۵۲. ختم الاولیاء، سؤال ۱۱۸.

۵۳. نگاه کنید به داستانهای صالح مرّی و ابن عیثه (ابن عربی، ابریاد سده، ج ۲، ۳۰۴، ۲۷۹).

۵۴. حلاج این هر دو را بی پرده انتقاد کرده است (Passion p.623-624, 278).

۵۵. عبدالرحمن بن احمد، رساله فی التصوف، نسخه خطی نعلسان حماد؛ آغاز این نسخه افتاده است، بسنجید با سخن او درباره اتحاد با خدا بی واسطه پیامبر (سراج، مع، ۱۰۴).

۵۶. سهروردی، عیون، ج ۴، ۲۹۱.

۵۷. محاسبی (در محبة) آن را در زمان حیات او نشر کرده است؛ به نقل از حسین بن احمد سامی، امتن عربی از

حلیة الاولیاء، ج ۱۰ ص ۸۲ و بعد نقل سده است که با این سند آغاز می شود: «قال: وحدثنی الحسين بن

احمد سامی قال سمعت ذوالنون المصری یقول...» - مترجم

بأصوات الروحانيين وبتلاوة داود عليه السلام الزبور، فلورأيت داود و قدأتى بمنبر رفيع من منابر الجنة ثم اذن له أن يرقى وأن يسمع حمده و تناهه، و قدأنصت له جميع اهل الجنة من الانبياء والاولياء و الروحانيين و المقرئين، ثم اتدأ داود بتلاوة الزبور على سكون القلب عند حسن حفظه و ترجيعه و تسكينه الصوت، و حسن تقطيعه، و قد و كل بها زمعها، و ناح منها طربها، و قد بدت النواجد من الضاحكين بحبرة السرور، و اجاب داود هواء الملكوت<sup>٥٨</sup>، و فتحت مقاصير القصور، ثم رفع داود عليه السلام من صوته لیتم سرورهم فلما اسمعهم الرفيع من صوته برز اهل عليين من غرف الجنة و اجابته الحور من وراء سترات الخدور بمفونات النغم، و أظت رحال المنبر و اصطفقت الرياح فزعزعت الاشجار، فتراسلت الاصوات و تجاوبت النغم، و زادهم الملك الفهم لیتم ما بهم من النغم فلولا ان الله كتب لهم فيها البقاء لما اتوا قرحا»

تمام این قطعه را نقل کردم، چون ذوالنون مصری یکی از نخستین مروجان مجالس سماع یا «کنسرت روحانی»<sup>٥٩</sup> بوده است؛ مقصود من آن است که نشان دهم گفت و سنود مستقیم اولیا با وجه الهی، در یوم الزیاده، یعنی نظری که محاسبی به آن استواری تأیید کرده، در اینجا به قصد و عمد محو و ملایم شده است.

ذوالنون مصری، چنانکه سلمی گویند سازده، نخستین کسی است که «ترتیب الاحوال» و «مقامات اهل الولاية»<sup>٦٠</sup> را تعیین کرده و تعلیم داده است. وی طریق سلوک عرفانی را که دارانی طرح ریزی کرده، به صورت نهایی مدون ساخته است. چه بسا حالات و مقاماتی بر آن افزوده یا از آن کاسته شود، لیکن معنای مراتب لا یتغیر توفیقات الهی از این پس حاکم است. نظریه ذوالنون چون با درون نگری محاسبی - که در باطن خود اصل و استکی هر مقامی و به مقام دیگر در تسلسل نیات پیشین نشان می کند - ستجیده شود معلوم می گردد که دارانی جلوه زیبای صوری است ولی اندکی نابسنده است. این تقدیس فضیلت به خاطر نفس فضیلت، این پرستش وجد و خلسه به خاطر نفس وجد و خلسه را، چون با نساط مرناخته پس نصیب عریان بسطامی (وسیس حلاج)، که از خلال اعمال تنها آن وجودی را که مقصود است از عریان است باز می جوید، مقایسه کنیم، نوعی شرک صوری دست کم حقیقی نمودار می باشد. این نظر، از آنجا که روشنتر و لذا برای متوسطان صوفیه دسترسبی به آن مشهور از آن دو نظر

٥٨. هو الملكوت (= جهان برین فرشتگان). نفوذ اندسه ای که محاسبی آن را بصریح بیان کرده است، شاید

مراد «هو»ی مجالس سماع برای نواستنان باشد.

٥٩. خطرات آن را گویند کرده است (Passion, p. 191).

٦٠. سنن، به نقل ابن الجوزی، ناموس، ج ١١، بسنجید یا: سهروردی، عوارف، ج ٢، ٢٥٢، ٢٧٦.



دیگر<sup>۶۱</sup> بوده است، طنین و بازخوان بیشتری داشته است. هم از پایان سده سوم هجری، این طبقه بندی صوری را تستری و صوفیان گوناگون بغداد اختیار کردند<sup>۶۲</sup> و واسطی، سراج، قسیری و غزالی آن را تکمیل و اصلاح نمودند. اینک متنی نمونه و گویا از ذوالنون مصری<sup>۶۳</sup>:

إن لله عبادا نصبوا أشجار الخطايا نصب أعينهم و سقوها بماء التوبة فثمرت ندما و حزنا فجنوا من غير جنون و تبدوا من غير عی و لا بكم وانهم لهم البلغاء الفصحاء العارفون بالله و برسوله صلى الله تعالى عليه وسلم ثم سرّوا بكاس الصفا فورتوا الصبر على طول البلا ثم توهت قلوبهم في الملكوت و جالت فكرهم بين سرايا حجب الجبروت و استظلوا تحت رواق الندم و قرؤا صحيفة الخطايا فأورثوا أنفسهم الجزع حتى وصلوا الى علو الزهد بسلم الورع فاستعذبوا مرارة الترك للدنيا و استلنوا خشونة المضجع حتى ظفروا بحب النجاة و عروة السلامة و سرحت أرواحهم في العلى حتى أناخوا في رياض النعيم و خاضوا في بحر الحياة و ردموا خنادق الجزع و عبروا جسور الهوى حتى نزلوا بفناء العلم و استقوا من غدیر<sup>۶۴</sup> الحكمة و ركبوا في سفينة العطية و ألقوا بريح النجاة في بحر السلامة حتى وصلوا الى رياض الراحة و معدن العز و الكرامة<sup>۶۵</sup>

۶۱. غزالی، ج ۱، ۱۹۸، ۲۵۳. سالیة ذوالنون مصری را از اولیا شمرده اند (مکی، فوت القلوب، ج ۲، ۷۶).

۶۲. نع، ۲۲.

۶۳. یافعی، سراج، ج ۲، ۳۳۲-۳۳۵.

۶۴. اشاره به غدیر خم (Passion, p. 507).

۶۵. غایت لوحه جلالستانه به مناسبت و درخوری این تصاویر توان گفت این «سیر معنوی به سوی خدا» را به صورتی مسایه «نفسه کسور عسق»، کار یکی از ساگردان اونوره دورفه Honoré d'Urfé درمی آورد. نسخه کسور عسق (Carte du Tendre)، نسخه جغرافیایی تخیلی از سرزمینی تخیلی است که رمان نویسین قرن هفدهم، بویره دوسیره سکودری Scudery، ادیبه فرانسوی قرن هفدهم مسهور به «سافو» (وی درای محفلی ادبی بود که ادباز و زهای دوستبه در آن گردمی آمدند)، خیال بسته بودند و در آن آلمان جز به عسق و عاسقی نمی برداختند. در این نسخه، امکانه جغرافیایی دارای نامهایی حاکی از عواطف رفیق و عاشقانه و مربوط به عالم عسق و عاسقی اند، مانند دهکده هایی به نامهای «اسعار زیبا»، «نامه های عاشقانه»، «رقعه های عاشقانه»، «بندگی»، «ناز و نوازش» یا دریاچه «بیغمی» و همچنین نامهایی

و همچنین این دعا ۶۶.

اللهم اجعلنا من الذين تاهت ارواحهم في الملكوت و كشفت لها حجب الجبروت  
فخاضوا في بحر اليقين وتنزهوا في زهرة رياض المتقين وركبوا في سفينة التوكل و  
أقلعوا بشراع التوسل و ساروا بريح المحبة في جداول قرب العزة وخطوا  
بساحل الاخلاص فنبذوا الخطايا و حملوا الطاعات برحمتك يا أرحم الراحمين.

→  
جون «حميمیت»، «فراموشی»، «مکر»، «رازکویی»، و نظایر آنها. این نقشه در جلد دوم رمان سکودری  
به نام کللی Clélie با شرح آمده است. مترجم. ا  
۶۶. یافعی، نشر، ج ۲، ۳۳۵.

# تفسير حعفر الصادق

حقيقه  
الأب بولس نوي

نقل عن حقائق التفسير السلي

« ولم يشتغل احد منهم بجمع فهم خطابه على لسان اهل الحقيقة الا  
آيات متفرقة نُسبت الى ابي العباس بن عطاء وآيات ذكر انها عن  
جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنها على غير ترتيب »  
حقائق التفسير للسلمي

1,1 مقدمة : حكي عن جعفر بن محمد<sup>1</sup> انه قال : كتاب الله على اربعة اشياء : العبارة  
والاشارة واللطائف والحقائق . فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للاولياء  
والحقائق للانبياء .

1,1 « بسم » . عن جعفر بن محمد<sup>2</sup> قال : الباء بقاؤه والسين اسماؤه والميم ملكه .  
فايمان المؤمن ذكره ببقائه وخدمة المرید ذكره باسمائه والعارف فناؤه عن المملكة  
بالمالك لها<sup>3</sup> .

1,1 وقال ايضاً<sup>4</sup> : « بسم » ثلاثة احرف : باء وسين وميم . فالباء باب<sup>5</sup> النبوة والسين سر<sup>6</sup>  
النبوة الذي أسر النبي به الى خواص أمته<sup>6</sup> والميم مملكة الدين الذي يعم الابيض  
والاسود<sup>7</sup> .

1,1 عن جعفر بن محمد انه سئل عن « بسم الله الرحمن الرحيم » قال : الباء بهاء الله والسين  
سناؤه والميم مجده . والله إله كل شيء ، الرحمن لجميع خلقه ، الرحيم بالمؤمنين خاصة<sup>8</sup> .  
عن جعفر<sup>9</sup> انه قال في قوله<sup>10</sup> « الله » : انه اسم تام لانه اربعة احرف : الالف وهو  
عمود التوحيد واللام الاول لوح الفهم واللام الثاني لوح النبوة والهاء النهاية في الاشارة  
والله هو الاسم الفرد<sup>11</sup> المتفرد لا يضاف الى شيء بل تضاف الاشياء كلها اليه  
وتفسيره المعبود الذي<sup>12</sup> أله الخلق منزه<sup>13</sup> عن كل<sup>14</sup> درك مائيته<sup>15</sup> والاحاطة بكيفيته  
وهو المستور عن الابصار والاهام<sup>16</sup> والمحتجب بجلاله عن الادراك .

(1) B : عن جعفر الصادق || (2) B : عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جده || (3) B : له ||  
(4) B : - وقال ايضاً (بسم) || (5) B : باء || (6) B : لخواصه || (7) B : والميم ملكته  
الذي يعم ؛ Y : الذي انعم به للابيض والاسود || (8) YB : - عن جعفر... خاصة || (9) B :  
عن علي... عن جده || (10) B : اسمه || (11) YB : - الفرد || (12) Y : + هو || (13) F :  
- منزّه || (14) YB : - كل || (15) B : ماهيته || (16) Y : والافهام ||

1, عن الرضا عن ابيه عن جده<sup>1</sup> في قوله « الرحمن الرحيم » قال : هو واقع على المريرين والمرادين . فاسم الرحمن للمرادين لاستغراقهم في الانوار والحقائق والرحيم للمريدين لبقائهم مع انفسهم واشتغالهم باصلاح الظواهر . والرحمن المنتهي بكرامته الى ما لا غاية له لانه قد اوصل الرحمة بالازل وهو غاية الكرامة ومنتهاه بدء وعاقبة . والرحيم وصل رحمته بالياء والميم وهو ما يتصل به من رحمة الدنيا والعواني والارزاق<sup>2</sup> .

2, 1 ذكر عن جعفر الصادق في قوله « الحمد لله » قال : من حمده<sup>3</sup> بصفاته كما وصف نفسه فقد حمده . لان الحمد حاء وميم ودال . فالحاء من الوجدانية والميم من الملك والدال من الديمومية . فمن عرفه بالوجدانية والديمومية والملك فقد عرفه .

2, 1 سئل جعفر بن محمد<sup>4</sup> عن قوله « الحمد لله رب العالمين » قال : معناه الشكر لله وهو المنعم بجميع نعمائه<sup>5</sup> على خلقه وحسن صنعه<sup>6</sup> وجميل بلائه<sup>7</sup> . وألف<sup>8</sup> الحمد من آلائه وهو الواحد . فبالآله انقذ اهل معرفته من سخطه وسوء قضائه . واللام من لطفه وهو الواحد . فبلطفه اذاقهم حلاوة عطفه وسقاهم كأس برّه<sup>9</sup> . والحاء فن حمده وهو السابق بحمد نفسه قبل خلقه . فبسابق حمده استقرت النعم على خلقه وقدروا على حمده . والميم فن مجده . فبجلال مجده زينهم بنور قدسه . والدال من دينه الاسلام . فهو السلام ودينه الاسلام<sup>10</sup> وداره السلام وتحتهم فيها سلام لاهل الاسلام في دار السلام .

3, 1 عن جعفر بن محمد الصادق<sup>11</sup> قال : « الرحمن » الذي يرزق الخلائق<sup>12</sup> ظاهراً وباطناً . فرزق الظاهر الاقوات من المأكولات والمشروبات والعواني ورزق<sup>13</sup> الباطن العقل والمعرفة والفهم وما ركب فيه من انواع البدائع كالسمع والبصر والشم والذوق واللمس والظن<sup>14</sup> والهمة .

7, 1 وقال جعفر بن محمد<sup>15</sup> : « صراط الذين انعمت عليهم » بالعلم بك والفهم عنك .

(1) Y : سمعت منصوراً باسناده عن جعفر || (2) B : - عن الرضا... والارزاق || (3) Y : + بجميع || (4) B : جعفر الصادق || (5) B : نعماء || (6) YB : صنيعه || (7) B : آلائه || (8) Y : فأنف || (9) F : سره || (10) B : - ودينه الاسلام || (11) Y : - بن محمد الصادق || (12) YB : الخلق || (13) Y : - ورزق || (14) B : والنطق || (15) B : + الصادق ||

- 7, I قال جعفر : « آمين » اي قاصدين نحوك وانت اكرم من ان تخيب قاصداً<sup>1</sup> .
- 32, II « سبحانك لا علم لنا » . قال جعفر<sup>2</sup> : لما باهوا باعمالهم وتسبيحهم وتقديسهم ضربهم كلهم بالجهل حتى قالوا « لا علم لنا » .
- 125, II « واذ جعلنا البيت مثابة للناس » . عن جعفر بن محمد<sup>3</sup> قال : البيت هاهنا محمد . فمن آمن به وصدق برسالته دخل في ميادين الامن والامان « مقام ابراهيم » مقام القبلة . جعل قلبك مقام المعرفة ولسانك مقام الشهادة وبدنك مقام الطاعة . فمن حفظها فانه مستجاب الدعاء البتة<sup>4</sup> .
- 128, II « ربنا واجعلنا مسلمين لك » . قال جعفر : اجعلنا مسلمين لك اي احفظني واهل بيتي كي نسلم انفسنا وقلوبنا اليك ولا نختار الا ما اخترته لنا . وقال ايضاً<sup>5</sup> : اجعلنا مقيمين معك لك .
- 158, II « ان الصفا والمروة من شعائر الله » : عن جعفر بن محمد<sup>6</sup> قال : الصفا<sup>7</sup> الروح لصفائها عن درن المخالفات ، والمروة النفس لاستعمالها المروة في القيام بخدمة سيدها . وقال : الصفا صفاء<sup>8</sup> المعرفة والمروة مروة العارف .
- 201, II « ربنا آتنا في الدنيا حسنة » . قال جعفر<sup>9</sup> : صحبة الصالحين .
- 210, II « هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام » . قال جعفر : هل ينظرون الا اقبال الله عليهم بالعصمة والتوفيق فيكشف عنهم أستار الغفلة فيشهدون برّه ولطفه بل يشهدون البار اللطيف .
- 210, I « وقضي الامر » . قال جعفر<sup>10</sup> : وقضي الامر<sup>11</sup> وكشف عن حقيقة الامر ومغيبه .
- 212, II « زين للذين كفروا الحياة الدنيا » . قال جعفر : زين للذين جحدوا التوكل رينه الحياة الدنيا حتى جمعوها وافتخروا بها « ويسخرون من الذين آمنوا » اي من الذين

(1) Y : قاصدك || (2) B : + الصادق || (3) E : عن الرضا... عن جده ؛ Y : - بن محمد || (4) YB : - مقام ابراهيم... البتة || (5) Y : بعضهم || (6) Y : سمعت منصوراً يقول سمعت ابا القاسم يقول سمعت ابا جعفر عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جعفر || (7) B : + عبارة عن || (8) Y : - صفاء || (9) B : + الصادق || (10) B : + الصادق || (11) B : + اي ||

توكلوا على الله في جميع امورهم ونبذوا تدابيرهم وراء ظهورهم واعرضوا عنها وهم الفقراء الصبر الراضون .

222, II « ان الله يحب التوابين » . قال جعفر : يحب التوابين من سؤالاتهم ويحب « المتطهرين » من اراداتهم .

284, II قال جعفر : « لله ما في السماوات وما في الارض » : من اشتغل بهما قطعاه عن الله عز وجل ، ومن اقبل على الله وتركها ملكها الله اياه .

« وان تبدوا ما في انفسكم » . قال جعفر : الاسلام . « او تحفوه » الايمان .

1, III « الم » . قال جعفر : الحروف المقطوعة<sup>1</sup> في القرآن اشارات الى الوجدانية والفردانية والدينومية وقيام الحق بنفسه بالاستغناء عما سواه .

5, III قال جعفر في قوله « ان الله لا يخفى عليه شيء » قال : لا يطلعن عليك فيرى في قلبك سواه فيمقتك .

18, III قال جعفر<sup>2</sup> في قوله « شهد الله » قال : شهد الله بوجدانيته واحديته وصدديته « وشهد الملائكة واولو العلم » له بتصديق ما شهد هو لنفسه .

وسئل جعفر<sup>3</sup> عن حقيقة هذه الشهادة ما هي فقال : هي مبنية على اربعة اركان . اولها اتباع الامر والثاني اجتناب النهي والثالث القناعة والرابع الرضا .

19, III قال جعفر<sup>4</sup> « ان الدين عند الله الاسلام » قال : هو ما سلم عليه صاحبه من وساوس الشيطان وهو اجس النفس وعذاب الآخرة .

28, III قال جعفر : « ويحذركم الله نفسه » ان تشهد لنفسك بالصلاح لان من كانت له سابقة ظهرت سابقته في خاتمته<sup>5</sup> .

31, III قال جعفر في قوله « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » قال : قيد اسرار الصديقين بمتابعة محمد صلعم لكي يعلموا انهم وان علت احوالهم وارتفعت مراتبهم لا يقدرين مجاوزته ولا اللحق به .

(1) YB : المقطعة || (2) B : + الصادق || (3) B : الشبلي || (4) B : + الصادق || (5) B : - قال جعفر ... خاتمته ||

- 35, III « اني نذرت لك ما في بطني محرراً » قال جعفر : عتيقاً من رق الدنيا واهلها<sup>1</sup> .  
وقال جعفر : « محرراً » اي عبداً لك خالصاً لا يستعبده شيء من الاكوان .
- 37, III « فتقبلها ربها » قال جعفر : تقبلها حتى يعجب الانبياء مع علو اقدارهم في عظم شأنها عند الله . الا ترى ان زكريا قال لها « انى لك هذا ؟ قالت هو من عند الله » اي من عند من تقبلني .
- 39, III « وسيداً وحصوراً » . قال جعفر : السيد المباين عن الخلق وصفاً وحالاً وخلقاً .
- 61, III « فمن حاجتك فيه من بعد ما جاءك من العلم » . قال جعفر : هذه اشارة في اظهار المدعين لاهل الحقائق ليفتضحوا في دعاويهم عند اظهار اثار انوار التحقيق وبطلان ظلمات الدعاوي الكاذبة .
- 63, III « ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي » . قال جعفر : للذين اتبعوه في شرايعهم ومناسكهم « وهذا النبي » لقرب حال ابراهيم من حال النبي صلى الله عليها وشريعته من شريعته دون ساير الانبياء وسائر الشرايع ، « والذين آمنوا » لقرب حالهم من حال ابراهيم . « والله ولي المومنين » في تشريفهم<sup>2</sup> الى بلوغ مقام الخليل عليه السلام اذ<sup>3</sup> القرب منه من<sup>4</sup> درجة المحبة بقوله : « ويحبهم ويحبونه » (54, V) .
- 76, III « بلى من اوفى بعهده واتقى فان الله يحب المتقين » . قال جعفر : من اوفى بالعهد الجاري عليه في الميثاق الاول « واتقى » وطهر ذلك العهد وذلك الميثاق من تدنسه بباطل . والوفاء بالعهد الكون<sup>5</sup> معه بقطع ما سواه . لذلك قال النبي صلعم : « اصدق كلمة تكلم بها العرب قول لبيد : الاكل شيء ما خلا الله باطل » . ومن رثم<sup>6</sup> سمي محباً<sup>7</sup> والله يحب المتقين .
- 79, III قال جعفر « كونوا ربانيين » قال : مستمعين بسمع القلوب ناظرين باعين الغيوب .
- 92, III قال جعفر : بانفاق المهجع يصل العبد<sup>7</sup> الى بر حبيبه وقرب مولاه . قال الله : « لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون » .

(1) B : - قال جعفر... واهلها || (2) B : تشریکهم || (3) Y : او || (4) YB : في ||

(5) Y : ان يكون || (6) Y : متقیاً || (7) B : المحب ||



- وقال جعفر : لن يصلوا الى الحق حتى ينفصلوا عما دونه<sup>1</sup> .
- 97, III قال جعفر في قوله « من دخله كان آمناً » قال : من دخل الايمان قلبه كان آمناً من الكفر<sup>2</sup> .
- 101, III « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم » . قال جعفر<sup>3</sup> في هذه الآية : من عرفه استغنى به عن جميع الانام .
- 102, III « اتقوا الله حق تقاته » . قال جعفر : التقوى ان لا ترى في قلبك شيئاً سواه .
- 110, III قال جعفر الصادق : « يأمرون بالمعروف » والمعروف هو موافقة الكتاب والسنة<sup>4</sup> .
- 138, III « هذا بيان للناس » . قال جعفر : أظهر البيان للناس ولكن لا يتبينه الا من أيد منه<sup>5</sup> نور اليقين<sup>6</sup> وطهارة السر . الا تراه يقول : « وهدى وموعظة للمتقين » . ألا<sup>7</sup> ان الأهداء بهدى البيان والاتعاظ به للمتقين الذين اتقوا كل شيء سواه .
- 150, III « بل الله مولاكم » . قال جعفر : متولي اموركم بدئاً وعاقبة<sup>8</sup> .
- 159, III « فاذا عزمت فتوكل على الله » . قال جعفر : أمر باستقامة الظاهر مع الخلق وبتجريد باطنه للحق . الا تراه يقول : « فاذا عزمت... »
- 191, III « الذين يذكرون الله قياماً وقيوداً وعلى جنوبهم » . قال جعفر : يذكرون الله قياماً في مشاهدات الربوبية وقيوداً في اقامة الخدمة وعلى جنوبهم في روية الزلف<sup>9</sup> .
- 200, III « اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون » . قال جعفر : اصبروا عن المعاصي وصابروا على الطاعات ورابطوا الارواح بالمشاهدة واتقوا الله اي تجنبوا<sup>10</sup> الانبساط مع الحق « لعلكم تفلحون » ، تبلغون مواقف اهل الصدق فانه محل الفلاح .
- I, IV قال جعفر في قوله « يا ايها الناس » اي كونوا من الناس الذين هم الناس ولا تغفلوا عن الله . فمن عرف انه من الانسان الذي خص خلقتة بما خص به كبرت همته

(1) B : لن ينالوا الحق حتى ينفصلوا عن الخلق || (2) B : - قال... الكفر || (3) B : ابو جعفر (?) || (4) B : - قال... والسنة || (5) Y : - منه || (6) B : التوفيق || (7) B : اي || (8) B : - قال... وعاقبة || (9) B : الزلفى ؛ Y : الزلفة || (10) B : اجتنبوا ||

عن طلب دني المنازل وسمت به الرفعة حتى يكون الحق نهايته « وان الى ربك المنتهى » (42, LIII) وسمو همته مما خص به من الاختصاص من التعريف والالهام.

- 9, iv « فليتقوا الله وليقولوا قولاً سديداً ». قال جعفر بن محمد<sup>1</sup> : الصدق والتقوى يزيدان في الرزق ويوسعان<sup>2</sup> المعيشة .
- 59, iv « اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم ». قال جعفر الصادق : لا بد للعبد المؤمن من ثلاث سنن : سنة الله وسنة الانبياء وسنة الاولياء . فسنة الله كتمان السر . قال الله : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً » (26, LXXII) . وسنة الرسول صلعم مداراة الخلق وسنة الاوليا الوفاء بالعهد والصبر في البأساء والضراء .
- 64, iv « ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك ». قال جعفر : من لم يجعل قصده الينا على سبيلك وسننك وهديك ضل الطريق واخطأ الرشد<sup>3</sup> .
- 80, iv « من يطع الرسول فقد اطاع الله ». قال جعفر بن محمد : من عرفك بالرسالة والنبوة فقد عرفني بالربوبية والالهية<sup>4</sup> .
- 125, iv عن جعفر بن محمد<sup>5</sup> في قوله « اتخذ الله ابراهيم خليلاً » قال : اظهر اسم الخلة لابراهيم لان الخليل ظاهر في المعنى واخفى اسم المحبة لمحمد صلعم لتتام حاله . اذ لا يحب الحبيب اظهار حال حبيبه بل يحب اخفائه وستره لئلا يطلع عليه سواه ولا يدخل احد فيما بينهما . وقال لنيته وصفية محمد صلعم لما اظهر له حال المحبة « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » (31, III) اي ليس الطريق الى محبة الله الا باتباع حبيبه ولا يتوسل الى الحبيب بشيء احسن من مبايعة<sup>6</sup> حبيبه وطلب رضائه<sup>7</sup>
- 1, v قال جعفر بن محمد في قوله « يا ايها الذين آمنوا » قال : فيه اربع نداء : نداء وكناية واشارة وشهادة : يا نداء واي خصوص نداء - وها كناية - والذين اشارة - وآمنوا شهادة .
- 1, v « ان الله يحكم ما يريد ». قال جعفر : حكم بما اراد وامضى ارادته ومشيتته . فمن

(1) B : جعفر الصادق || (2) B : + في || (3) B : الرشيد || (4) B : - قال ... والالهية || (5) B : جعفر الصادق || (6) V : متابعة || (7) B : - ولا يتوسل... رضائه ||

رضى حكمه<sup>1</sup> استراح وهُدِي لسبيل رشده ومن سخطه فان حكمه ماض عليه<sup>2</sup> وله فيه السخط والهوآن .

3, v « اليوم اكملت لكم دينكم » . قال جعفر بن محمد<sup>3</sup> : اليوم اشارة الى يوم بعث محمد رسول الله صلعم ويوم رسالته .

18, v « يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء » . قال جعفر : يغفر لمن يشاء فضلاً ويعذب من يشاء عدلاً .

35, v « وابتغوا اليه الوسيلة » . قال جعفر : اطلبوا منه القربة .

59, vi قال جعفر في قوله « وعنده مفاتيح الغيب » قال : يفتح من القلوب الهداية ومن الهموم الرعايه ومن اللسان الرواية<sup>4</sup> ومن الجوارح السياسة والدلالة .

79, vi « اني وجهت وجهي » قال جعفر : يعني اسلمت قلبي للذي خلقه وانقطعت اليه من كل شاغل وشغل « للذي فطر السموات والارض » قال : الذي رفع السماء<sup>5</sup> بغير عمد واظهر فيها بدايع صنعه قادر على حفظ قلبي من الخواطر المذمومة والوساوس التي لا تليق بالحق .

122, vi قال جعفر في قوله « او من كان ميتاً فاحييناه » قال : ميتاً عنا فاحييناه بنا وجعلناه إماماً يهتدي بنوره الاجانب ويرجع اليه الضال « كمن مثله في الظلمات » كمن ترك مع شهوته وهواه فلم يؤيد بروايح القرب وموانسة الحضرة .

قال جعفر : « او من كان ميتاً » بالاعتماد على الطاعات « فاحييناه » فجعلنا له نور التضرع والاعتذار<sup>6</sup> .

153, vi « وان هذا صراطي مستقيماً » . قال جعفر بن محمد<sup>7</sup> : طريق من القلب الى الله بالاعراض عما سواه .

31, vii « خذوا زينتكم عند كل مسجد » . قال جعفر<sup>8</sup> : أبعد اعضاءك من<sup>9</sup> ان تمس بها شيئاً بعد ان جعلها الله آلة تؤدي بها فرائض الله<sup>10</sup> .

(1) B : بحكمه || (2) B : - عليه || (3) B : - بن محمد || (4) B : الدراية || (5) B : السموات || (6) B : - قال ... والاعتذار || (7) B : جعفر الصادق || (8) B : + رحمه الله || (9) B : عن || (10) B : فرائضه ||

- 120, VII « والقي السحرة ساجدين » . قال جعفر<sup>1</sup> : وجدوا نسيم رياح العناية القديمة بهم فالتجوا الى السجود شكراً وقالوا « آمنا برب العالمين » (121, VII) .
- 142, VII « وواعدنا موسى ثلاثين ليلة » . قال جعفر : كان وعده ثلاثين ليلة فاليوم<sup>2</sup> على ميعاد ربه وانتهى الاجل لقدومه فاخرجه عن حده ورسمه واكرم موسى بكلامه وبان عليه شرفه خارجاً عن رسوم البشرية حتى سمع ما سمع من ربه من غير نفسه وعلمه وغير وقته الذي وقت لقومه دليلاً بذلك على ان منازل الربوبية خارج عن رسوم البشرية .
- 143, VII « ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه » . قال جعفر : الميقات طلب الروية<sup>3</sup> . وقال جعفر<sup>4</sup> : سمع كلاماً<sup>5</sup> خارجاً عن بشريته واطراف الكلام اليه وكلمه<sup>6</sup> من نفسية موسى وعبوديته فغاب موسى عن نفسه وفقى موسى عن صفاته<sup>7</sup> وكلمه ربه من حقائق معانيه فسمع موسى صفة موسى من ربه<sup>8</sup> ومحمد سمع من ربه صفة<sup>9</sup> ربه فكان احمد المحمودين عند ربه . ومن هنا كان مقام محمد صلعم سدره<sup>10</sup> المنتهى ومقام موسى الطور . ومنذ كلم الله<sup>11</sup> موسى على الطور افنى صفتها فلم يظهر فيها النبات ولا تمكن لاحد عليها<sup>12</sup> .
- 143, VII « قال رب انظر اليك » . قال جعفر : انبسط الى ربه في معنى رويته لانه راي<sup>13</sup> خيال كلامه على قلبه . فبه<sup>14</sup> انبسط اليه . فقال له : « لن تراني » اي لا تقدر ان تراني لانك انت الفاني فكيف السبيل لفان الى باق . « ولكن انظر الى الجبل » . فقال<sup>15</sup> : وقع على الجبل علم الاطلاع فصار دكاً متفرقاً ، زال الحاصل من ذكر اطلاع ربه وصعق موسى من روية تدكدك الجبل . فكيف له ان يراه عياناً ، معاينة روية الله لعبده والعبد فان روية العبد لربه والعبد بربه باق . وقال<sup>16</sup> : ثلاث من العبيد الى ربهم محال : التجلي والوصلة والمعرفة . فلا عين تراه

(1) B : + رحمه الله || (2) B : فالتزم (?) || (3) B : - قال ... الروية || (4) B : بعضهم || (5) YB : كلامه || (6) B : فلما كلم موسى غيب عن صفاته ونفسه || (7) B : + فكان من غير موسى || (8) B : صفات || (9) YB : - سدره || (10) B : - الله || (11) B : ولا يمكن لاحد عليها المكث || (12) B : + في || (13) B : فيه || (14) B : - فقال || (15) Y : ثم قال ||

ولا قلب يصل اليه ولا عقل يعرفه . لان اصل المعرفة من الفطرة واصل المواصلة من المسافة واصل المشاهدة من المباينة .

143, vii قال جعفر في قوله « ان تراني ولكن انظر الى الجبل » : اشغله بالجبل ثم تجلى ولولا ما كان من اشغاله بالجبل لمات موسى صعقاً بلا افاقة<sup>1</sup> .

قال جعفر في قوله « سبحانك تبت اليك » قال : نزه ربه واعترف اليه بالعجز وتبرأ من عقله . « تبت اليك » رجعت اليك من نفسي ولا اميل الى علمي . فالعلم ما علمتني والعقل ما اكرمتني به « وانا اول المؤمنين » انك لا ترى في الدنيا<sup>2</sup> .

157, vii « ويضع عنهم اصرهم والاغلال » . قال جعفر : اثقال الشرك وذل المخالفات وغل الاهمال<sup>3</sup> .

160, vii « فانبجست منه اثنا عشرة عيناً » . عن جعفر بن محمد في هذه الآية قال : انبجست من المعرفة اثنا عشر (sic) عينا يشرب كل اهل مرتبة في مقام من عين من تلك العيون على قدرها . فأولى عين منها عين التوحيد . والثاني عين العبودية والسرور بها . والثالث عين الاخلاص . والرابع عين الصدق . والخامس عين التواضع . والسادس عين الرضا والتفريغ . والسابع عين السكينة والوقار . والثامن عين السخاء والثقة بالله . والتاسع عين اليقين . والعاشر عين العقل . والحادي عشر عين المحبة . والثاني عشر عين الانس والحلوة وهي عين المعرفة بنفسها ومنها تنفجر هذه العيون . فمن شرب من عين منها يجد حلاوتها ويطمع في العين التي هي ارفع منها<sup>4</sup> ، من عين الى عين حتى يصل الى الاصل . فاذا وصل الى الاصل تحقق<sup>5</sup> بالحق .

196, vii مثل جعفر عن الحكمة في قوله « وهو يتولى الصالحين » ونحن نعلم انه يتولى العالمين ، فقال : التولية على وجهين : تولية اقامة وابداء وتولية عناية ورعاية لاقامة الحق .

17, viii « وليبلى المؤمنين منه بلائاً حسناً » . قال جعفر : ان يفنيهم عن نفوسهم . فاذا افناهم عن نفوسهم كان هو عوضاً لهم عن نفوسهم<sup>6</sup> .

(1) B : - وقال ... افاقة || (2) B : - قال ... الدنيا || (3) Y : الانهالك || (4) B : + فلم يزل يشرب || (5) B : + هناك || (6) F : - فاذا ... نفوسهم ||

- 24, VIII « استجبوا لله وللرسول ». قال جعفر : اجابوه الى الطاعة لتحيا بها قلوبكم<sup>1</sup>. « اذا دعاكم لما يحييكم » قال جعفر : الحياة هي الحياة بالله وهو المعرفة . كما قال الله تعالى : « فلنحيينه حياة طيبة » (97, XVI)<sup>2</sup>.
- 44, VIII « ليقضي الله امرًا كان مفعولا ». قال جعفر : ما قضاة في الازل يظهره في الحين بعد الحين والوقت بعد الوقت .
- 53, VIII « ذلك بان الله لم يكن مغيراً نعمة... ». قال جعفر : ما دام العبد يعرف نعم الله عنده فان الله لا ينزع منه نعمة حتى اذا جهل النعمة ولم يشكر الله عليها اذ ذاك حريّ ان<sup>3</sup> ينزع منه .
- 57, VIII « تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة ». قال جعفر : تريدون الدنيا والله يريد لكم الآخرة وما يريد الله لكم خير مما تريدونه لانفسكم .
- 69, VIII « فكلوا مما غنمتم حلالاً طيباً ». قال جعفر : الحلال ما لا يعصى الله فيه والطيب ما لا ينسى الله فيه .
- 25, IX « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ». قال جعفر : استجلاب النصر<sup>4</sup> في شيء واحد وهو الذلة والافتقار والعجز لقوله « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة » لم تقوموا فيها بانفسكم ولم تشهدوا قوتكم وكثرتكم وعلمتم ان النصر لا يوجد بالقوة وان الله هو الناصر والمعين . ومتى علم العبد حقيقة ضعفه نصره الله . وحلول الخذلان بشيء واحد وهو العجب . قال الله « ويوم حنين اذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئاً » . فلما عاينوا القوة من انفسهم دون الله رماهم الله بالهزيمة وضيق الارض عليهم . قال الله « ثم وليتم مدبرين » موكلين الى حولكم وقوتكم وكثرتكم .
- 37, IX سئل جعفر الصادق عن قوله « زين لهم سوء اعمالهم » قال : هو الرياء .
- 40, IX قال جعفر في قوله « وايداه بجنود لم تروها » قال : ذلك جنود اليقين والثقة بالله والتوكل على الله .

(1) B : - قال ... قلوبكم || (2) B : + وقال جعفر رضي الله عنه : حياة القلوب في المعاشرة وحياة الارواح في المحبة وحياة النفوس في المتابعة || (3) B : - اذ ... ان || (4) Y : النصر ||

- « ولكن كره الله انبعاثهم ». قال جعفر : طالب عباده بالحق ولم يجعلهم لذلك اهلاً ثم لم يعذرهم ولا مذهبهم على ذلك . الا تراه يقول : « وقالوا لا تنفردوا في الحر »<sup>1</sup> (IX, 81).
- « ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ». قال جعفر : لو عرفوا الله لاستحبوا منه وخرجوا له عن انفسهم وارواحهم<sup>2</sup> واموالهم بدلاً من<sup>3</sup> واحد من اوامره .
- « ما على المحسنين من سبيل ». قال جعفر : المحسن الذي يحسن اداب خدمة سيده .
- « رضي الله عنهم ورضوا عنه ». قال جعفر : رضي الله عنهم بما كان<sup>4</sup> سبق لهم من الله<sup>5</sup> من عناية وتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم لرسوله صلعم وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال وبذل المهج .
- قال جعفر في قوله : « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم ». قال : يكرمهم على لسان الحقيقة وعلى لسان المعاملة : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم بالوصلة .
- « ان الله له ملك السموات والارض ». قال جعفر : الاكوان كلها له فلا يشغلنك ما له عنه .
- « لقد جاءكم رسول » : قال جعفر الصادق : علم الله عجز خلقه عن طاعته فعرفهم ذلك لكي يعلموا انهم لا ينالون الصفو<sup>6</sup> من خدمته فاقام بينه وبينهم مخلوقاً من جنسهم في الصورة فقال : « لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عندهم ... » فألبسه من نعته الرأفة والرحمة واخرجه الى الخلق سفيراً صادقاً وجعل طاعته طاعته وموافقتة موافقتة وقال : « من يطع الرسول فقد اطاع الله » (IV, 80).
- « لما ظلموا ». قال جعفر : لما قابلوا نعمنا بالكفران .
- « والله يدعو الى دار السلام ». قال جعفر : الدعوة عامة والهداية خاصة .
- وقال ايضاً : ما طابت الجنة الا بالسلام وانما اختارك بهذه الخصائص لكي لا تختار عليه احداً .

(1) B : - قال... الحر || (2) Y : وازواجهم || (3) Y : + أمر || (4) B : - كان ||  
 (5) B : - من الله || (6) Y : الصفو ||

وقال ايضاً : عملت الدعوة في السراير فتحللت بها وركنت اليها<sup>1</sup>.

« وشفاء لما في الصدور » . قال جعفر : شفاء لما في الصدور اي راحة لما<sup>2</sup> في السراير . 57, x

وقال جعفر : لبعضهم شفاء المعرفة والصفاء وبعضهم شفاء التسليم والرضا وبعضهم شفاء التوبة والوفاء وبعضهم شفاء المشاهدة واللقاء .

« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » . قال جعفر في هذه الآية : انه انتباه 58, x من غفلة او انقطاع عن ذلة والمباينة من دواعي الشهوات<sup>3</sup> .

وقال جعفر : فضل الله معرفته ورحمته توفيقه .

« وان يمسك الله بضره » . وان يردك بخير » . قال جعفر : جعل الله مسّ الضر 107, x منوطاً بصفتك واردة الخير لك منوطاً بصفته ليكون رجاؤك اغاب من خوفك .

« ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين » . قال جعفر : الآيات هو<sup>4</sup> التواضع عند 96, xi اولياء الله والسلطان التكبر على اعداء الله .

« فاستقم كما امرت » . قال جعفر الصادق : افتقر الى الله بصحة العزم<sup>5</sup> . 112, xi

« قال يا بشرى هذا غلام وأسرّوه بضعة » . قال جعفر : كان لله تعالى في يوسف 19, x سر فغطى عليهم موضع سره ولو كشف لهم عن حقيقة ما اودع فيه لما تواروا . الا تراهم كيف قالوا « هذا غلام » ولو علموا اثار القدرة فيه لقالوا هذا نبي وصديق . ولما كشف للنسوة بعض الامر قلن « ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم » (31, XII)

« وشروه بثمن بخس » . قال جعفر : باعوه بالبخس من الثمن لجهلهم بما اودع 20, x الله فيه من لطائف العلوم وبدائع الآيات .

وقال جعفر : انت تتعجب من بيع اخوة يوسف يوسف بالبخس من الثمن وما تفعله اعجب منه لانك تبيع حظك من الآخرة بشهوة نظرة او خطرة من الدنيا . وربما باع الرجل معرفته باخس ثمن وربما فاته حظله من ربه باقل القليل .

(1) B : - قال... اليها || (2) B : - لما || (3) B : - قال... الشهوات || (4) Y :

في || (5) B : - قال... العزم ||



وقال جعفر : كان لله في يوسف سر مغطى عليهم ، مودع فيه حين اخرجوه من الجب فبيع بالثمن البخس . ولو شهدوا فيه ودائع اسرار الحق عنده لماتوا اجمعين في النظر<sup>1</sup> اليه ولم تطاوعهم<sup>2</sup> الالسة بقولهم « هذا غلام » . فهو عندهم غلام وعند الحق علم من الاعلام .

30, XII « قد شغفها حباً » . قال جعفر : الشغاف مثل الغين<sup>3</sup> اظلم قلبه<sup>4</sup> عن التفكير في غيره والاشتغال بسواه .

30, XII « انا لنراها في ضلال مبين » . سئل جعفر بن محمد<sup>5</sup> عن العشق فقال : ضلال .

ثم قرأ « انا لنراها في ضلال مبين » . قال : معناه في عشق ظاهر .

31, XII « فلما رأينه واكبرنه » . قال جعفر : سترت هيبة النبوة عليهن مواضع ارادتهن منه فاكبرنه .

67, XII « لا تدخلوا من باب واحد » . قال جعفر<sup>6</sup> : نسي يعقوب اعتماده على العصمة والقوة وان القضاء يغلب التدبير بقوله « لا تدخلوا من باب واحد » ثم استدرك عن قريب وساعده التوفيق فقال : « ما اغنى عنكم من الله من شيء » .

70, XII « ايها العير انكم لسارقون » . قال جعفر : اضمير يوسف في امره مناديه اياهم بالسرقه ما كان منهم في قصته مع ابيهم : ان فعلكم الذي فعلتم مع ابيكم يشبه فعل السراق .

76, XII « كذلك كدنا ليوسف » . قال جعفر : اظهرنا عليه عامة بركات آباءه الصادقين بما عصمناه به في وقت الهم .

81, XII « ان ابنك سرق » . قال جعفر : معناه<sup>7</sup> ان ابنك ما<sup>8</sup> سرق وكيف يجوز هذه اللفظة على نبي بن نبي . وهذا من مشكلات القرآن وهو كقوله في قصة داود « خصمان بغى بعضنا على بعض » (22,XXXVIII) وما كانا خصمين وما بغيا .

92, XII « لا تثريب عليكم » . قال جعفر : لا عيب عليكم فيما عملتم لانكم كنتم مجبورين عليه وذلك في سابق القضاء عليكم .

(1) B : حين نظروا || (2) B : ولما طاوعتهم || (3) B : النيم || (4) B : قلبها ||

(5) B : جعفر الصادق || (6) B : جعفر الصادق || (7) B : - معناه || (8) B : - ما ||

- 93, XII « اذهبوا بقميصي هذا » . عن جعفر<sup>1</sup> قال : كان المراد في<sup>2</sup> القميص أنه اتاه الهم<sup>3</sup> من قبل<sup>4</sup> القميص بقوله « وجاءوا على قميصه بدم كذب » (18, XII) فاحب ان يدخل السرور عليه من الجهة الذي<sup>5</sup> دخل الهم به عليه .
- 94, XII « قال ابوهم اني لا اجد ريح يوسف » . قال جعفر الصادق : يقول<sup>6</sup> ان ريح الصبا سأل الله تعالى فقال خصني بان ابشره بابنه . فاذن الله له في ذلك . وكان يعقوب ساجداً فرفع رأسه وقال « اني لا اجد ريح يوسف » . فقالت له اولاده « انك لفي ضلالك القديم » (95, XII) اي في محبتك القديمة . وكان<sup>7</sup> الريح ممزوجاً بالعناية والشفقة والرحمة والابخار بزوال المحنة . وكذلك المومن المتحقق يجد ريح نسيم الايمان في قلبه وروح المعرفة من العناية التي سبقت له من الله في سره .
- 100, XII « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال جعفر الصادق : قال يوسف « احسن بي اذ اخرجني من السجن » ولم يقل اخرجني من الجب وهو اصعب . قال : لانه لم يرد مواجهة اخوته بانكم جفوتموني وألقيتموني في الجب بعد ان قال « لا تريب عليكم اليوم » .
- 100, XII « ان ربي لطيف لما يشاء » . قال جعفر<sup>8</sup> الصادق : اوقف عباده تحت مشيئته ان شاء عذبهم وان شاء عفا عنهم وان شاء قربهم وان شاء بعدهم لتكون المشيئة والقدرة له لا لغيره ثم اظهر لطفه لعباده الخصوصيين بالمحبة والمعرفة<sup>9</sup> والايمان وذلك قوله : « ان ربي لطيف لما يشاء » لعباده الذين سبقت لهم منه العناية والولاية .
- 111, XII « عبرة لاولي الالباب » . قال جعفر الصادق : لاولي الاسرار مع الله .
- 9, XII « الكبير المتعال » . قال جعفر : كبر في قلوب العارفين محله فصغر عنده .  
وتعالى عن<sup>10</sup> ان يتقرب اليه الا بصرف كرمه .
- 11, XIII « ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم » . قال جعفر الصادق : لا يوفقتهم

(1) B : قال جعفر الصادق || (2) B : من || (3) Y : اخبر || (4) B : جهة ||  
(5) YB : التي || (6) B : يقال || (7) Y : فكان || (8) Y : - جعفر || (9) Y : المغفرة ||  
(10) YB : - عن ||

لتغيير اسرارهم ولا يغير عليهم احوالهم ولو وفقهم لتغيير الاسرار ومشاهدة البلوى لذلوا وافتقروا فقالوا به النجاة .

14, XIII « وما دعاء الكافرين الا في ضلال » . قال جعفر<sup>1</sup> : من دعا بنفسه فالى نفسه دعا وهو الكفر والضلال وذلك محل الحيانة والاسقاط من درجات اهل الامانة . فان الدواعي تختلف : داعٍ بالحق وداعٍ الى الحق وداعٍ الى طريق الحق . كل هؤلاء دعاة يدعون الخلق الى هذه الطرق لا بانفسهم . فهذه طرق الحق . وداعٍ يدعو بنفسه ،<sup>2</sup> فالى اي شيء دعا فهو ضلال .

27, XIII « ان الله يضل من يشاء ويهدي اليه من اناب » . قال جعفر : يضل عن ادراكه ووجوده من قصده بنفسه ويهدي اي يوصل الى حقايقه من طلبه به .

38, XIII « ولكن اجل كتاب » . قال جعفر الصادق : للروية وقت .

39, XIII عن جعفر بن محمد<sup>3</sup> في قوله « يمحو الله ما يشاء ويثبت » قال : يمحو الكفر ويثبت الايمان<sup>4</sup> ويمحو النكرة ويثبت المعرفة ويمحو الغفلة ويثبت الذكر ويمحو البغض ويثبت المحبة ويمحو الضعف ويثبت القوة ويمحو الجهل ويثبت العلم ويمحو الشك ويثبت اليقين ويمحو الهوى ويثبت العقل على هذا النسق . ودليله « كل يوم هو في شأن » (29.LV) محوًا واثباتًا .

39, XIII « وعنده ام الكتاب » . قال جعفر : الكتاب الذي قدر فيه الشقاوة والسعادة . فلا يزداد فيه ولا ينقص منه « وما يبدل القول لدي » (29,L) والاعمال اعلام . فمن قدر له بالسعادة ختم<sup>5</sup> له بالسعادة ومن قدر له بالشقاوة ختم له بها .

I, XIV « كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور » . قال جعفر : عهد خصصت به فيه بيان هلاك<sup>6</sup> سالف الامم ونجاة امتك انزلناه اليك لتخرجهم به من ظلمات الكفر الى نور الايمان ومن ظلمات البدعة الى انوار السنة ومن ظلمات النفوس الى انوار القلوب .

(1) B : قيل || (2) Y : نفسه || (3) B : قال جعفر الصادق || (4) B : - يمحو ...  
الايمان || (5) B : حكم || (6) B : - هلاك ||

- 26, xiv « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة ». قال جعفر : الشجرة الخبيثة الشهوات وارضها النفوس وماءها الامل واوراقها الكسل وثمارها المعاصي وغايتها النار .
- 32, xiv « وسخر لكم الفلك لتجري في البحر بأمره ». قال الصادق : سخر لكم السموات بالامطار والارض بالنبات والبحران<sup>1</sup> سبيلاً ومتجرّاً وسخر لكم الشمس والقمر يدوران عليك ويوصلان اليك<sup>2</sup> منافع الثمار والزررع . وسخر قلب المؤمن لمحبه ومعرفته . وحظ الله من العباد القلوب لا غير لانه موضع نظره ومستودع امانته ومعرفة<sup>3</sup> اسراره .
- 35, xiv عن جعفر بن محمد<sup>4</sup> قال في قوله : « اجعل هذا البلد آمناً » يعني افئدة العارفين : اجعلهم امناء سرك وآمنين من قطيعتك .
- 35, xiv « واجنبي وبنّي ان نعبد الاصنام ». قال جعفر : لا تردني الى مشاهدتي الخلة ولا ترد اولادي الى مشاهدة النبوة .
- 37, xiv قال جعفر : « اجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » لان افئدتهم تهوى اليك .
- 52, xiv « هذا بلاغ للناس ». قال جعفر : موعظة للخلق وانذار لهم ليجتنبوا قرناء السوء ومجالسة المخالفين . فان القلوب اذا تعودت مجالسة الاضداد تنعكس وتتنكس<sup>5</sup> .
- 9, xv « انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون ». قال جعفر : « وانا له لحافظون » على من اردنا به خيراً وذاهبون به عن اردنا به شراً .
- 28, xv « اني خالق بشراً من صلصال ». قال جعفر : امتحنهم [الملائكة] ليحتمهم على طلب الاستفهام فيزدادوا علماً بعجائب قدرته وتلاشى عندهم نفوسهم .
- 42, xv « ان عبادي ليس لك عليهم سلطان ». عن جعفر الصادق في قوله « عباد الرحمن » (63, XXV) قال : جملة الخلق من جهة الخلق لا من جهة المعرفة . و « عباد الرحمن » تخصيص في العبودية والمعرفة .
- 72, xv قال جعفر في قوله « لعمرك انهم لنبي سكرتهم يعمهون » قال : بخياتك يا محمد ان الكل في سكرة الغفلة وحجاب البعد الا من كنت وسيلته ودليله اليانا .

(1) B : + تتخذوه || (2) B : عليكم... اليكم || (3) B : ومدن || (4) B : جعفر الصادق || (5) B : وتتنكس ||

« ولقد آتيناك سبعاً من المثاني » . عن جعفر<sup>1</sup> في هذه الآية قال : اكرمناك وانزلنا اليك<sup>2</sup> وارسلناك والهمناك وهديناك وسلطناك ثم اكرمناك بسبع كرامات اولها الهدى والثاني النبوة والثالث الرحمة والرابع الشفقة والخامس المودة والالفة والسادس النعيم والسابع السكينة والقرآن العظيم وفيه اسم الله الاعظم .

« وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه : سخر لك ما في السموات من الامطار وما في الارض من النبات وما في الليل والنهار من انواع الدواب وسخر لك الملائكة يسبحون لك وما في الارض من الانعام والبهائم<sup>3</sup> والفلك والخلق . سخر لك الكل لئلا يشغلك عنه شيء وتكون مسخرًا لمن سخر لك هذه الاشياء . فانه سخر لك كل شيء وسخر قلبك لمحبه ومعرفته وهو حظ العبد من ربه .

« ما عندكم ينفد وما عند الله باق » . قال جعفر : ما عندكم ينفد يعني الافعال من الفرائض والنوافل وما عند الله باق من اوصافه ونعوته لان الحدث يفنى والتقديم يبقى . « فلنحيينه حياة طيبة » . قال جعفر : الحياة الطيبة المعرفة بالله وصدق المقام مع الله وصدق الوقوف مع الله .

وقال جعفر : الحياة الطيبة ان يطيب له بان كل ذلك من الله واليه<sup>4</sup> . « ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة » . قال جعفر : الدعاء بالحكمة ان يدعوه من الله الى الله بالله والموعظة الحسنة ان يرى الخلق في أسر القدرة فيشكر من اصاب ويعذر من أبي .

« واصبر وما صبرك الا بالله » . قال جعفر : امر الله أنبياءه بالصبر وجعل الحظ الاعلى منه للنبي صلعم حيث جعل امر صبره بالله لا بنفسه .

قيل : جاء رجل الى جعفر بن محمد<sup>5</sup> فقال : صف لي المعراج ! فقال : كيف اصف لك مقاماً لم يسع فيه جبرئيل مع عظم محله !

(1) B : قال جعفر || (2) B : + القرآن || (3) F : - من النبات ... الارض || (4) B : - قال ... واليه || (5) B : + الصادق ||

- 65, xvii « وكفى بربك وكيلاً ». قال جعفر : كفى بربك وكيلاً لمن توكل عليه وفوض امره اليه .
- 70, xvii « ولقد كرمتنا بني آدم ». قال جعفر : كرمتنا بني آدم بالمعرفة .
- 80, xvii عن جعفر بن محمد<sup>1</sup> في قوله « ادخلني مدخل صدق » قال : ادخلني فيها على حد الرضا « واخرجني » عنها وانت عني راض .
- وقال ايضاً : واخرجني من القبر<sup>2</sup> الى الوقوف بين يديك على طريق الصدق مع الصادقين .
- وقال جعفر : طلب التولية ان يكون هو المتولي له اي ادخلني<sup>3</sup> ميدان معرفتك واخرجني من مشاهدة المعرفة الى مشاهدة الذات .
- 80, xvii « واجعل لي من لدنك سلطاناً » قال جعفر : قوة لي في الدين يوجب لي بها المحبة .
- 101, xvii « ولقد آتينا موسى تسع آيات » قال جعفر : من الآيات التي خصه الله بها الاصطناع والثناء المحبة عليه والكلام والثبات في محل الخطاب والحفظ في اليم واليد البيضاء واعطاء الالواح .
- 105, xvii « وبالحق انزلناه وبالحق نزل » قال جعفر : الحق انزل على قلوب خواصه من مكنون فوايده وعجائب بره ولطائف صنعه ما نور به اسرارهم وطهر به قلوبهم وزين به خوارجهم وبالحق نزل عليهم هذه اللطائف .
- 14, xviii « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا » قال جعفر : اذ قاموا اي قاموا واخلصوا في دعائنا . وقال جعفر : قاموا الى الحق بالحق قيام ادب ونادوه نداء صدق واظهروا له الفقر والفقر ولجأوا اليه احسن لجاء وقالوا « ربنا رب السموات والارض » افتخاراً به وسليماً له فكافأهم الحق على قيامهم<sup>4</sup> الاجابة عن نداءهم بأحسن جواب والطف خطاب واظهر عليهم من الآيات ما تعجب منه الرسل حين<sup>5</sup> قال : « لو أطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » (18, XVIII).

(1) B : + الصادق || (2) B : النفس || (3) B : + في || (4) B : فنانهم || (5) F : حتى ||

« ذات اليمين... ذات الشمال » . قال جعفر : يمين المرء قلبه وشماله نفسه . والرعاية تدور عليها ولولا ذلك لملك . 17, XVIII

« لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » . قال جعفر : لو اطلعت عليهم من حيث انت لوليت منهم فراراً ولو اطلعت عليهم من حيث الحق لشاهدت فيهم معاني الوجدانية والربانية . 18, XVIII

وقال جعفر : لو اطلعت على ما بهم من اثار قدرتنا ورعايتنا لهم وتولية حياطتهم لوليت منهم فراراً اي ما قدرت على الثبات لمشاهدة ما بهم من هيبتنا . فيكون حقيقة الفرار منا لا منهم لان ما بدا عليهم منا .

وقال ايضاً : لو اطلعت عليهم من حيث انت لفررت ولو اطلعت عليهم من حيث انا لوقفت . وذلك ان الولي له مع الله احوال لا يقدر على مشاهدته من نظر اليه من عند نفسه من ضعف البشرية يفر من روثيته . وقد فر النبي صلعم من الكفار . « واذكر ربك اذا نسيت » . قال جعفر : اذا نسيت الاغيار فتقرب الي بالاذكار . 24, XVIII

« انا لا نضيع اجر من احسن عملاً » . قال جعفر : ان الذين صدقوا الله<sup>1</sup> في الارزاق والكفريات<sup>2</sup> وطلبوا الرزق من وجهه الذي اباح الله طلبه ، فان الله لا يضيع سعيهم في طلب مرضاته ويسهل عليهم سبيل التوكل ليستغنوا بذلك عن الطلب والحركة ويخرجهم من ضيق الطلب الى فسحة التوكل . 30, XVIII

قال جعفر الصادق : « الباقيات الصالحات » هو تفريد التوحيد فانه باق ببقاء الموحّد . 46, XVIII

« قال انك لن تستطيع معي صبراً » . قال جعفر<sup>3</sup> : لن تصبر مع من هو دونك فكيف تصبر مع من هو فوقك . 67, XVIII

« وآتيناه من كل شيء سبباً » . قال جعفر : ان الله تعالى جعل لكل شيء سبباً وجعل الاسباب معاني الوجود<sup>4</sup> . فمن شهد السبب انقطع عن المسبب ومن شهد صنع المسبب امتلأ قلبه من ريب الاسباب . واذا امتلأ قلبه من الريبة حال بينه وبين الملاحظة وحجبه عن المشاهدة . 84, XVIII

(1) B : - الله || (2) F : + الذين || (3) B : ابو حفص || (4) B : الوجوه ||

- 101, xviii « وكانوا لا يستطيعون سمعاً ». قال جعفر الصادق : لا يستطيعون سماع كلام الحق ولا سماع سنن المصطفى صلعم ولا سماع سير<sup>1</sup> الهداة الصالحين من الانبياء والصدّيقين لانهم لم يجعلوا<sup>2</sup> من اهل القبول للحق فمنعوا عن سماع خطاب الحق .
- 110, xviii « ولا يشرك بعبادة ربه احداً ». قال جعفر : لا يرى في وقت وقوفه بين يدي ربه غيره ولا يكون في همه وهمته غيره .
- 6, xix « واجعله ربّ رضيعاً ». قال جعفر : رضيعاً اي راضياً بما يبدو له وعليه .
- 8, xix « قال ربّ انى يكون لي غلام ». قال جعفر : استقبل النعمة بالشكر قبل حلولها « انى يكون لي غلام » وبأى بر واي عمل واي طاعة استوجب منك هذه الاجابة وهذا التفضل والكرم الا بسابق تفضلك<sup>3</sup> ونعمك على عبادك في جميع الاحوال فاني ان ايسر من عملي فلا آيس من فضلك .
- 23, xix « يا ليتني متّ قبل هذا » قال جعفر : لما لم ترّ في قومها موقفاً ولا رشيداً ولا صاحب فراسة يبريها من قولهم قالت « يا ليتني متّ قبل » ان ارى في قومي ما ارى . وقال جعفر : « يا ليتني متّ قبل » ان ارى لقلبي متعلقاً دون الله .
- 52, xix « وقربناه نجياً ». قال جعفر : للمقرّب من الله تعالى ثلاث علامات : اذا افاده الله علماً رزقه العمل به واذا رفعه الله للعمل به اعطاه الاخلاص في عمله واذا اقامه لصحبة<sup>4</sup> المسلمين رزقه في قلبه حرمة لهم ويعلم ان حرمة المؤمنين من حرمة الله تعالى .
- 85, xix « يوم نحشر المتقين ». قال جعفر : المتقي الذي اتقى كل شيء سوى الله والمتقي الذي اتقى متابعة هواه . فمن كان بهذا الوصف فان الله يحمله الى حضرة المشاهدة على تجانب<sup>5</sup> النور ليعرف اهل المشهد محله فيهم .
- 93, xix « الا اتى الرحمن عبداً ». عن جعفر بن محمد في قوله « الا اتى الرحمن عبداً » قال : فقيراً ذليلاً باوصافه او عزيزاً دالاً باوصاف الحق .
- 3, xx « الا تذكرة لمن يخشى » . قال جعفر : انزل الله القرآن موعظة للخائفين ورحمة للمؤمنين وأنساً للمحبين فقال « ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى » .

(1) B : سنن الهداية || (2) B : - لم يجعلوا || (3) Y : فضلك || (4) B : لنصيحة || (5) B : جنائب ||



12-11, « فلما أتاه نودي يا موسى انا ربك ». قال جعفر : قيل لموسى عليه السلام كيف عرفت ان النداء هو نداء الحق ؟ فقال : لانه افناني وشملي وكأن كل شعرة مني كانت مخاطباً بنداء من جميع الجهات وكأنها تعبر من نفسها بجواب . فلما شملني انوار الهيبة واحاطت بي انوار العزة والجبروت علمت اني مخاطب من جهة الحق . ولما كان اول الخطاب « اني » ثم بعده « انا » علمت انه ليس لاحد ان يخبر عن نفسه باللفظتين جميعاً متتابعاً الا الحق . فادهشتُ وهو كان محل الفناء . فقلت انت انت الذي لم تزل ولا تزال ليس لموسى معك مقام ولا له جراءة الكلام الا ان تبقيه ببقائك وتنعته بنعتك فتكون انت المخاطب والمخاطب جميعاً فقال : لا يحمل خطابي غيري ولا يجيني سواي وانا المتكلم وانا المتكلم وانت في الوسط شبح تقع بك محل الخطاب .

12, xx « فاخلع نعليك ». قال جعفر : اقطع عنك العلائق فانك باعيننا .

18, xx « ولي فيها مآرب اخرى ». قال جعفر : منافع شتى واكبر منفعة لي فيها خطابك اياي بقولك « وما تلك يمينك يا موسى » (17,XX) .

27, xx « واحلل عقدة من لساني ». قال جعفر : لما كلم الله موسى عقد لسان موسى عن مكالمة غيره . فلما امره بالذهاب الى فرعون ناجاه بسره فقال « واحلل عقدة من لساني » لاكون قائماً بالامر على اتم مقام .

33, xx « كي نسبحك كثيراً ». قال جعفر : قيل لموسى استكثرت تسبيحك وتهليلك وتكبيرك ونسيت بدايات فضلنا عليك في حفظك في اليم وردك الى امك وتربيتك في حجر عدوك . واكثر من هذا كله خطابنا معك وكلامنا اياك . واكثر منه اخبارنا باصطناعنا لك .

82, xx قال جعفر : « واني غفار لمن تاب » لمن رجع اليّ في مهاتته ولم يرجع الى غيري « وآمن » وشاهدني ولم يشهد معي سواي « وعمل صالحاً » واخلص قلبه لي « ثم اهتدى » ثم لم يخالف سنة النبي صاعم .

115, xx « ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنتسي ». قال جعفر : عهدنا الى آدم ان لا ينسانا

في حال ففسينا واشتغل بالجنة فابتلي بارتكاب النهي وذاك انه ألهاه النعيم عن المنعم فوق من النعمة بالبلىة فاخرج من النعيم والجنة ليعلم ان النعيم هو مجاورة المنعم لا الالتذاذ بالاكل والشرب .

121, xx «وعصى آدم ربه فغوى» . قال جعفر : طالع الجنان ونعيمها بعينه فنودي عليه الى يوم القيامة «وعصى آدم ربه» . ولو طالعها بقلبه لنودي عليه بالمجران ابد الابد . ثم عطف عليه ورحمه بقوله «ثم اجتباه ربه فتاب عليه وهدى» (122,XX) .

124, xx «ومن اعرض عن ذكرى» . قال جعفر في هذه الآية : لو عرفوني ما اعرضوا عني ومن اعرض عني رددته الى الاقبال على ما يلقى به من الاجناس والاكوان .

83, xxi «وايوب اذ نادى ربه انى مسني الضر وانت ارحم الراحمين» . قال جعفر : خرج منه هذا القول على المناجاة مستدعياً للجواب من الحق ليسكن اليه لا على حد الشكوى . وقال جعفر : لما سلط الله البلاء على ايوب وطال به الامر اتاه الشيطان فقال : ان اردت ان تتخلص من هذا البلاء فاسجد لي سجدة . فلما سمع ذلك قال مسني الشيطان بنصب و «مسني الضر» حين<sup>1</sup> طمع الشيطان في ان أسجد له .

وقال ايضاً : لما تنهى ايوب في البلاء واستعذبه صار البلاء وطناً له . فلما إطمأنت اليه نفسه وسكن عند البلاء شكره الناس على صبره ومدحوه . فقال «مسني الضر» لفقد الصبر .

عن جعفر في قوله «مسني الضر» قال : حبس الوحي عنه اربعون يوماً فخشي المجران من ربه والقطيعة فقال «مسني الضر»<sup>2</sup> .

84, xxii «وزكريا اذ نادى ربه رب لا تدرنى فرداً» . قال جعفر : لا تجعلني من لا له الى مناجاتك والتزين بزينة خدمتك .

وقال جعفر : «فرداً» عنك لا يكون لي سبيل اليك .

2, xxiii «وترى الناس سكارى» . قال جعفر : اسكرهم ما شهدوا من بساط العز وسلطان الجبروت وسرادق الكبرياء حتى ألجأ النبيين الى ان قالوا نفسي نفسي .

(1) B : حتى || (2) B : - عن جعفر... مسني الضر ||

26, xxii عن جعفر بن محمد في قوله « وطهر بيتي للطائفين » قال : طهر نفسك عن مخالطة المخالفين والاختلاط بغير الحق « والقائمين » مع فؤاد العارفين المقيمين معه على بساط الانس والخدمة « والركع السجود »<sup>1</sup> الأئمة السادة الذين رجعوا الى البداية عن تناهي النهاية .

28, xxii « ليشهدوا منافع لهم » . قال جعفر : هو ما يشهدونه في ذلك المشهد من برّ الحق بان وفقهم لشهود ذلك المشهد العظيم . ثم منافعهم ما وعد لهم عليه من الزيادات والبركات والاجابات .

34, xxii عن جعفر بن محمد في قوله « وبشر الخبتين » قال : من اطاعني ثم خافني في طاعته وتواضع لاجلي وبشر من اضطرب قلبه شوقاً الى لقائي وبشر من ذكرني بالنزول في جاري وبشر من دامت عيناه خوفاً من هجري . بشرهم ان رحمتي سبقت غضبي . وقال ايضاً : الملك بالشفاعة .

وقال ايضاً : بشر المشتاقين الى النظر الى وجهي .

وقال ايضاً : الخبت في التواضع كالارض تحمل كل قدر وتواري كل نجس وخبث .

78, xxii « فنعم المولى ونعم النصير » . قال جعفر : نعم المعين (sic) لمن استعان به « ونعم النصير » لمن استنصره .

30, xxiv « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال جعفر الصادق في هذه الآية : الغض عن المحارم وعمّا لا يليق بالحق فرض على العباد . وفرض الفرض غضن الخاطر عن كل ما يستحله<sup>2</sup> العبد ومعناه حفظ القلب وخواطره عن النظر الى الكون لئلا يكون به طريداً غافلاً محجوباً وان كان ذلك مباحاً في الظاهر .

35, xxiv « الله نور السموات والارض ... » . قال جعفر بن محمد : الانوار مختلفة اولها نور حفظ القلب ثم نور الخوف ثم نور الرجاء<sup>3</sup> ثم نور التذكر ثم النظر بنور العلم ثم نور الحياء ثم نور حلاوة الايمان ثم نور الاسلام ثم نور الاحسان ثم نور النعمة ثم نور التفضل ثم نور الآلاء ثم نور الكرم ثم نور العطف ثم نور القلب ثم نور

(1) B : + هم || (2) B : يستحله || (3) Y : + ثم نور الحب ثم نور التفكير ثم نور اليقين ||

الاحاطة ثم نور الهيبة ثم نور الحيرة ثم نور الحياة ثم نور الانس ثم نور الاستقامة  
 ثم نور الاستكانة ثم نور الطمأنينة ثم نور العظمة ثم نور الجلال ثم نور القدرة<sup>1</sup>  
 ثم نور الجلال<sup>2</sup> ثم نور الالهية ثم نور الوجدانية ثم نور الفردانية ثم نور الابدية  
 ثم نور السرمدية ثم نور الديمومية ثم نور الازلية ثم نور البقاء<sup>3</sup> ثم نور الكلية ثم نور  
 الهوية . ولكل واحد من هذه الانوار اهل وله حال ومحل وكلها من انوار الحق التي  
 ذكر الله تعالى في قوله « الله نور السموات والارض » ولكل عبد من عبيده مشرب  
 من نور<sup>4</sup> هذه الانوار وربما كان له حظ من نورين ومن ثلاثة . ولن تتم هذه الانوار  
 لاحد الا للمصطفى صلوات الله عليه وسلامه لانه القائم مع الله تعالى بشرط تصحيح  
 العبودية والمحبة . فهو نور وهو من ربه على نور .

عن جعفر بن محمد الصادق في هذه الآية قال : نور السموات بنور الكواكب  
 والشمس والقمر ونور الارضين بنور النبات الاحمر والابيض والاصفر وغير ذلك  
 ونور قلب المؤمن بنور الايمان والاسلام . ونور الطرق الى الله بنور ابي بكر وعمر  
 وعثمان وعلي رضي الله عنهم . فمن اجل ذلك قال النبي صلعم : اصحابي كالنجوم  
 بايتهم اقتديتم اهتديتم .

وقال ايضاً في هذه الآية : نور السموات بأربع : بجبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل  
 عليهم السلام . ونور الارض بابي بكر وعمر وعثمان وعلي رضوان الله عليهم اجمعين .  
 « لا شرقية ولا غربية » . قال جعفر في هذه الآية : لا خوف يوجب القنوط ولا رجاء  
 يجلب الانبساط . فيكون واقفاً بين الخوف والرجاء .

« رجال لا تلهيهم تجارة ... » . قال جعفر : هم الرجال من بين الرجال على الحقيقة  
 لان الله تعالى حفظ اسرارهم<sup>6</sup> عن الرجوع الى ما سواه وملاحظات غيره<sup>7</sup> .  
 تشغلهم تجارات الدنيا ونعيمها وزهرتها ولا الآخرة وثوابها عن الله تعالى<sup>8</sup> لانهم في بساتين  
 الانس ورياض الذكر .

(1) Y : ثم نور الحول || (2) Y : ثم نور القوة || (3) Y : البقائية || (4) Y : - نور ||  
 (5) B : - الله نور ... اجمعين || (6) Y : سرائرهم || (7) B : - وملاحظات غيره ||  
 (8) B : عن الذكر ||

« والذين كفروا اعمالهم كسراب » . قال جعفر : اظلمت لهم ظلم صحبة الاغيار فكانت على قلوبهم مثل السراب لم تغن عنهم شيئاً ولم تدلهم على حق . ولو وجدوا السبيل الى الله تعالى لأضاعت سرايرهم فكانت كما قال الله تعالى « نور على نور » .

39, xxiv

« لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال جعفر : الحرمات تتبع بعضها بعضاً . من ضيع حرمة الخلق فقد ضيع حرمة المؤمنين . ومن ضيع حرمة المؤمنين فقد ضيع حرمة الأولياء . ومن ضيع حرمة الأولياء فقد ضيع حرمة الرسول . ومن ضيع حرمة الرسول فقد ضيع حرمة الله . ومن ضيع حرمة الله تعالى فقد دخل في ديوان الأشقياء . وأفضل الأخلاق حفظ الحرمات . ومن اسقط عن قلبه الحرمات تهاون بالفرائض والسنن .

63, xxiv

« ما لذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق » . قال جعفر : عيروا الرسل بالتواضع والانبساط ولم يعلموا ان ذلك اتم خيبتهم واشد في بيان الاحترام لهم . وذلك انهم لم يشاهدوا منهم الا ظاهر الخلق . ولو شاهدوا منهم خصائص الاختصاص لأذاهم ذلك عن قولهم « ما لذا الرسول... » .

7, xxv

« وما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياتكفرون الطعام... » . قال جعفر : ذلك ان الله تعالى لم يبعث رسولا الا اباح ظاهره للخلق بالكون معهم على شرط البشرية ومنع سره عن ملاحظاتهم والاشتغال بهم لان اسرار الانبياء في القبضه لا تفارق المشاهدة بحال .

20, xxv

عن جعفر بن محمد في قوله عز وجل « تبارك الذي جعل في السماء بروجا » قال : سمي السماء سماء لرفعتها والقلب سماء لانه يسمو بالايمان والمعرفة بلا حد ولا نهاية . كما ان المعروف لا حد له كذلك المعرفة به لا حد لها . وبروج السماء مجاري الشمس والقمر وهم الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والتوس والجدى والدلو والحوت . وفي القلب بروج وهو برج الايمان وبرج المعرفة وبرج العقل وبرج اليقين وبرج الاسلام وبرج الاحسان وبرج التوكل وبرج الخوف وبرج الرجاء وبرج المحبة وبرج الشوق وبرج الوله فهذه اثنا عشر برجاً بها دوام

61, xxv

صلاح القلب كما ان الاثني عشر برجاً من الحمل والثور الى آخر العدد بها صلاح  
الدار الفانية<sup>1</sup> واهلها .

- 63, xxv قال جعفر : « الذين يمشون على الارض هوناً » بلا فخر ولا خيلاء ولا تبختر بل بتواضع وسكينة ووقار وطمانينة وحسن خلق وبشر وجه كما وصف النبي صلعم المومنين فقال : « هينون لينون كالجمل الانف ان قيد انقاد وان انيخ على صخرة استناخ » . وذلك لما طالعوا من تعظيم الحق وهيبته وشاهدوا من كبريائه وجلاله خشعت لذلك ارواحهم وخضعت نفوسهم فالزمهم ذلك التواضع والتخشع .
- 71, xxv « يتوب الى الله متاباً » . قال جعفر : لم يرجع الى الحق من له مرجع الى سواه . حتى يكون رجوعه ظاهراً وباطناً اليه دون غيره حينئذ يكون تائباً اليه .
- 72, xxv « الذين لا يشهدون الزور » . قال جعفر : الزور امانى النفس ومتابعة هواها .
- 74, xxv « هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قره أعين » . قال جعفر : هب لنا من ازواجنا معاونة على طاعتك ومن اولادنا برهم حتى تقر اعيننا بهم .
- 50, xxvi « قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون » . قال جعفر : من احسّ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً بل من شاهد البلاء فيه لم يكن محباً<sup>2</sup> . بل من لم يتلذذ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً . الا ترى السحرة لما وردت عليهم شواهد اوائل المحبة كيف زالت عنهم حظوظهم وهانت عليهم بذل ارواحهم في مشاهدة محبوبهم فقالوا « لا ضير » .
- 62, xxvi « قال كلا ان معي ربي سيهدينى » . قال جعفر<sup>3</sup> : من كان في رعاية الحق وكلايته لا يؤثر عليه شيء من الاسباب ولا يهوله مخوفات الموارد لانه في وقاية الحق وقبضته . ومن كان في المشاهدة والحضرة كيف يؤثر عليه ما منه يصدر واليه يرد .
- 80, xxvi « واذا مرضت فهو يشفينى » . قال جعفر : اذا مرضت بروية افئالي واحوالي شفاني بتذكار الفضل والكرم .
- 114, xxvi « وما انا بطارد المومنين » . قال جعفر : ما انا بمكذب الصادقين .

(1) B : دار الفناء || (2) Y : - بل من شاهد... محباً || (3) B : + رحمه الله ||

- « وما أسألكم عليه من أجر » . قال جعفر : أزيلت الاطماع عن الرسل اجمع لدناءتها . 127, xxvi  
 فاخبر كل رسول عن نفسه بقوله : « وما أسألكم عليه من أجر » .
- « انهم عن السمع لمغزولون » . قال جعفر : هو ان يسمع المواعظ ولا يتعظ بها . 212, xxvi  
 « انه هو السميع العليم » . قال جعفر<sup>1</sup> : السميع من يسمع مناجات الاسرار والعليم من يعلم ارادات الضماير . 220, xxvi
- « لاعذبه عذاباً شديداً » . قال جعفر : لابلينه بشتات السر . 21, xxvii  
 « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال جعفر<sup>2</sup> : اشار الى قلوب المؤمنين . 34, xxvii  
 ان المعرفة اذا دخلت القلوب زال عنها الاماني والمرادات اجمع . فلا يكون في القلب محل لغير الله تعالى .
- « بل انتم بهديتكم تفرحون » . قال جعفر : الدنيا اصغر عند الله وعند انبيائه واوليائه من ان يفرحوا بها او يحزنوا عليها . 36, xxvii.
- « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال جعفر<sup>3</sup> : مكر الله اخفى من دبيب النمل على الصخرة السوداء في الليلة الظلماء . 50, xxvii
- قال جعفر في قوله « أم من جعل الارض قراراً » اي من جعل قلوب اوليائه مستقر معرفته وجعل فيها انهار الزوايد من بره في كل نفس واثبتها بجبال التوكل وزينها بانوار الاخلاص واليقين والمحبة « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي بين القلب والنفس لئلا تغلب النفس القلب بظلماتها فتظلمها (sic) فجعل الحاجز بينهما التوفيق والعقل . 61, xxvii
- « وترى الجبال تحسبها جامدة » . قال جعفر : ترى النفس جامدة عند خروج الروح . 88, xxvii  
 والروح تسري في الفردوس<sup>5</sup> لتأوى الى مكانها من تحت العرش .
- وقال جعفر : نور قلوب الموحدين وانزعاج انين المشتاقين تمرّ مرّ السحاب حتى يشاهدوا الحق فيسكنون .
- « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً... لولا ان ربطنا على قلبها » . 10, xxviii  
 قال جعفر<sup>6</sup> : الصدر معدن التسليم والقلب معدن اليقين والفؤاد معدن النظر والضمير معدن السر والنفس مأوى كل حسنة وسيئة .

(1) B : الصادق || (2) B : + الصادق || (3) B : + الصادق || (4) Y : + قرار ||  
 (5) YB : القدس || (6) B : + الصادق ||

- 22, XXVIII « فلما توجه تلقاء مدين » . قال جعفر : توجه بوجهه الى ناحية مدين وتوجه بقلبه الى ربه طالباً منه سبيل الهداية فأكرمه الله تعالى بالكلام . وكل من اقبل على الله تعالى بالكلية فان الله تعالى يبلغه<sup>1</sup> مأموله .
- 24, XXVIII « اني لما انزلت الي من خير فقير » . قال جعفر : فقير اليك طالب منك زيادة الفقر اليك<sup>2</sup> لاني لم استغن عنك بشيء سواك .  
وقال ايضاً : فقير في جميع الاوقات غير راجع الى الكرامات والآيات دون الفقر اليك والاقبال عليك .
- 29, XXVIII « أنس من جانب الطور ناراً » . قال جعفر : ابصر ناراً دالة على الانوار لانه رأى النور على هيئة النار . فلما دنا منها شمته انوار القدس واحاطت به جلايب الانس فخطب بالطف خطاب وأستدعي منه احسن جواب . فصار بذلك ملكاً شريفاً مقرباً . اعطي ما سأل وامن<sup>3</sup> مما خاف . وكذلك قوله « انس من جانب الطور ناراً » .
- 35, XXVIII « ونجعل لكما سلطاناً » . قال جعفر : هبة في قلوب الاعداء ومحبة في قلوب الاولياء .
- 21, XXIX « يعذب من يشاء ويرحم من يشاء » . قال جعفر : يعذب من يشاء بشئات الظم ويرحم من يشاء يجمعها له .
- 45, XXIX « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال جعفر : الصلاة اذا كانت مثبولة فانها تنهى عن مطالعات<sup>4</sup> الاعمال وطلب الاعواض .
- 69, XXIX « والذين جاهدوا فينا » . قال جعفر : المجاهدة صدق الافتقار وهو انفصال العبد من نفسه واتصاله بربه . والمجاهدة تبري العبد من جميع ما اتصل به<sup>5</sup> والمجاهدة بالروح في رضاء الحق .  
وقال ايضاً : من جاهد بنفسه لنفسه وصل الى كرامة ربه ومن جاهد بربه وصل الى ربه .

(1) Y : + الى || (2) F : - اليك || (3) Y : وأمن || (4) B : مطالعة || (5) B :  
- والمجاهدة تبري... اتصل به ||



- « فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون » . قال جعفر : بالله فابدأ في صباحك وبه فاختم مساءك . فمن كان به ابتداؤه واليه انتهاؤه لا يشقى فيما بينهما . 17, xxx
- « الله الذي خلقكم ثم رزقكم... » . قال جعفر : « خلقكم ثم رزقكم » ، حرركم الى اظهار اثار الربوبية فيكم « ثم يميتكم ثم يحييكم » بالاستتار والتجلي<sup>1</sup> . 40, xxx
- « وما انت بهادي العمى » . قال جعفر : اظهار آيات رسالاتك على من أظهر الحق عليه في الازل آيات السعادة وحلاه بحلية الاختصاص فيكون دعاؤك له دعاء تذكير ومرعظة لا دعاء ابتداء . لانه من لم تجر له السعادة في الازل لم يمكنك ان توصله الى محل السعادة . انت الداعي والمنذر والله الهادي . الا تراه يقول : « وما انت بهادي العمى » . 53, xxx
- « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً » . قال جعفر : خوفاً منه وطمعاً فيه . 16, xxxii
- « ... والصادقين والصادقات... » . قال جعفر : الصادق من يصف لك خير الآخرة لا خير الدنيا ويدلك على حسن الاخلاق لا على سيئها ويعطيك قلبه لا جوارحه . 35, xxxiii
- « وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً » . قال جعفر : داعياً الى الله لا الى نفسه افتخر بالعبودية ولم يفتخر بالنبوة ليصح له بذلك الدعاء الى سيده . فمن اجاب دعوته صارت الدعوة له سراجاً منيراً يدلّه على سبيل الرشد ويبصره عيوب النفس وغيبتها<sup>2</sup> . 46, xxxiii
- « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال جعفر : « فضلاً » ، ثقة بالله تعالى<sup>3</sup> وتوكلاً عليه . 10, xxxiv
- « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال جعفر : صحة النحيظة وقوة البصيرة . 1, xxxv
- « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال جعفر : خشية العلماء من ترك الحرمة في العبادات وترك الحرمة في الاخبار عن الحق وترك الحرمة في متابعة الرسول صلعم وترك الحرمة في خدمة الاولياء والصدّيقين . 28, xxxv
- قال جعفر في قوله تعالى « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » قال : فرق الله تعالى المؤمنين ثلاث فرق سماهم مومنين اولاً ثم سماهم عبادنا فاضافهم 32, xxxv

(1) B : - قال... والتجلي || (2) B : وغيرها || (3) B : تقرباً الى الله ||

الى نفسه تفضلاً منه وكروما ؛ ثم قال « اصطفينا » جعلهم كلهم اصفيا مع علمه بتفاوت مقاماتهم<sup>1</sup> ثم جمعهم في آخر الآية بدخول الجنة فقال « جنات عدن يدخلونها » ثم بدأ بالظالمين اخباراً انه لا يتقرب اليه الا بصرف كرمه . فان<sup>2</sup> الظلم لا يؤثر في الاصطفائية . ثم ثنى بالمقتصدین لانهم بين الخوف والرجاء . ثم ختم بالسابقين لكلا يامن احد مكره . وكلهم في الجنة بجرمة واحدة يعني كلمة الاخلاص .

وقال جعفر : النفس ظالمة والقلب مقتصد والروح سابق .

وقال ايضاً<sup>3</sup> : من نظر بنفسه الى الدنيا فهو ظالم ومن نظر بقلبه الى الآخرة فهو مقتصد ومن نظر بروحه الى الحق فهو سابق .

« يس » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه في قوله « يس » اي يا سيد ، مخاطباً لنبيه صلعم . لذلك قال النبي عليه السلام : انا سيدكم<sup>4</sup> ولم يمدح بذلك نفسه ولكنه اخبر عن معنى مخاطبة الحق اياه بقوله « يس » .

« فلما اسلما » . قال جعفر : اخرج ابراهيم من قلبه محبة ابنه<sup>5</sup> واخرج اسمعيل من قلبه محبة الحياة .

« وما منا الا له مقام معلوم » . قال جعفر : الخلق مع الله على مقامات شتى . من يجاوز حدّه هلك . فللانبياء مقام المشاهدة وللرسول<sup>6</sup> مقام العيان وللملائكة مقام الهيبة وللمؤمنين مقام الدنو والخدمة والعصاة مقام التربة وللكفار مقام الطرد والغفلة . هذا بمعنى قوله تعالى « وما منا الا له مقام معلوم » .

« وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب » . قال جعفر : صدق القول وصحة العقد والشات في الامور .

« وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه » . قال جعفر : ومن ذلك ما ذكره الله تعالى من فتنه داود وبلواه ومحنته<sup>7</sup> وما خرج اليه من عظيم التنصّل<sup>8</sup> والاعتذار ودوام البكاء

(1) YB : معاملاتهم || (2) B : وان || (3) B : - وقال ايضاً || (4) Y : انا سيد ولد آدم ولا فخر || (5) Y : + اسمعيل || (6) YB : والرسل || (7) B : ومحبته || (8) B : التنقيل ||

والاحزان والخوف العظيم حتى لحق بربه . فهذه وان كانت الواقعة فيها تتسع فان عاقبتها عظمت وجلت وعلت لان الله قد اعطاه بذلك الزلفى والحظوة .

قال جعفر : « هب لي ملكاً » اي القنوع بقسمتك حتى لا يكون لي مع اختيارك اختيار . 35, XXXVIII

« وان عليك لعنتي الى يوم الدين » . قال جعفر : سخطي الذي لم يزل مني جارية ( sic ) عليك وواصله ( sic ) اليك في اوقاتك المقدره واياملك الماضية<sup>1</sup> . 78, XXXVII

« الحمد لله ، بل اكثرهم لا يعلمون » . قال جعفر : لا يعلمون ان احداً من عباد الله لم يبلغ الواجب في حمده وما يستحق من الحمد على عباد الله بنعمه وان احداً لم يحمده حق حمده الا حمده لنفسه . 29, XXXIX

« انك ميت وانهم ميتون » . قال جعفر : انك ميت عما هم فيه من الاشتغال بانفسهم واولادهم وديناهم وانهم ميتون اي مبعدون عما خصصت به من انواع الكرامات . 30, XXXIX

« لئن اشركت ليحبطن عملك » . قال جعفر : لئن نظرت الى سواه لتحرمين في الآخرة لقاءه . 65, XXXIX

قال جعفر<sup>2</sup> : « الحمد لله الذي صدقنا وعده » هو حمد العارفين الذين استقروا في دار القرار مع الله تعالى . وقوله « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » (34, XXXV) حمد الواصلين . 74, XXXIX

« لمن الملك اليوم » . قال جعفر<sup>3</sup> : اخرس المكونات ذوات الارواح عن جواب سؤاله في قوله « لمن الملك » فلم يجسر احد على الاجابة وما كان بتحقيق ان يجيب سؤاله سواه . فلما سكنت الانس عن الجواب اجاب نفسه بما كان يستحق من الجواب فقال « لله الواحد القهار » . 16, XL

« اننا لننصر رسلنا والذين آمنوا » . قال جعفر<sup>3</sup> : ننصر رسلنا بالمومنين ظاهراً وننصر المومنين بالرسل باطناً . 51, XL

(1) B : - قال ... الماضية || (2) YB : + اصادق || (3) B : + بن محمد ||

- 66, XL « وأمرتُ ان اسلم لرب العالمين ». قال جعفر : لا ألتجى الا اليه ولا اذل الا له لان الاجاء اليه محل الفرح والتذلل له معدن العزة .
- 12, XLI « وزينا السماء الدنيا بمصابيح ». قال جعفر : زينا جوارح المؤمنين بالخدمة .
- 31, XLI « نحن اولياؤكم في الحياة الدنيا ». قال جعفر : من لاحظ في اعماله الثواب والاعراض كانت الملائكة اولياءه . ومن تحقق في افعاله وعمَلِهَا على مشاهدة امرها فهو وليّه لانه يقول الله تعالى « الله ولي الذين آمنوا » (257,II) .
- 44, XLI « قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء ». قال جعفر : القرآن شفاء لمن كان في ظل العصمة وعمى على من كان في ظلمة الخذلان .
- 9, XLII « وهو يحيي الموتى ». قال جعفر : يحيي نفوس المؤمنين بخدمته ويميت نفوس المنافقين بمخالفته<sup>1</sup> .
- 23, XLII « قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة ». قال جعفر : الا ان تتوددوا اليّ من الاعمال ما يقربكم الى ربكم .
- 68, XLIII « لا خوف عليكم ولا انتم تحزنون ». قال جعفر رضي الله عنه : لا خوف على من اطاعني في الاوامر والفرائض واتبع الرسول فيما سن<sup>2</sup> .
- وقال ايضاً : لا خوف في الآخرة على من خافني في الدنيا<sup>3</sup> . ولا خوف على من احبني وازال عن قلبه محبة الاغيار . ولا خوف على من صان وديعتي عنده وهو الايمان والمعرفة . ولا خوف على من احسن ظنه بي فاني اعطيه مأموله . والخوف يكون على الجوارح والحزن على القلب من مخافة القطيعة .
- 71, XLIII « وفيها ما تشتهي الانفس وتلد الاعين ». قال جعفر : شتان بين ما تشتهي النفوس وبين ما تلد الاعين . لان جميع ما في الجنة من النعيم والشهوات والذلت في جنب ما تلد الاعين كاصبع تغمس في البحر . لان شهوات الجنة لما حد ونهاية لانها مخلوقة ولا تلد الاعين في الدار الباقية الا بالنظر الى الباقي جلّ وعلا . ولا حد لذلك ولا صفة ولا نهاية .

(1) B : قال ... بمخالفته || (2) B : في السنن || (3) B : - لا خوف... في الدنيا ||

- 9, XLVI « ما كنتُ بدعاً من الرسل ». قال جعفر في هذه الآية : لم يكن لي في نبوتي شيء .  
 إنما هو شيء اعطيته لا بي<sup>1</sup> بل بفضل من عند الله حيث اهلني لرسالته ووصفني  
 في كتب الانبياء السالفة صلوات الله عليهم اجمعين .
- 13, XLVI « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ». قال جعفر : استقاموا مع الله تعالى بحركات  
 انقلوب مع مشاهدات التوحيد .
- 30, XLVI « يهدي الى الحق والى طريق مستقيم ». قال جعفر : يدل على طريق الحق بالخروج  
 من المعلومات، والمرسومات والتحقيق بالحق وهو الصراط المستقيم .
- 3, XLVII « الذين كفروا اتبعوا الباطل ». قال جعفر : لا يوفق لسلك طريق الحق من لم  
 يُحكّم مبادي احواله مع الحق ومن اهمل مبادي الاحوال كيف يرجى له التناهي فيها .
- 19, XLVII وقال جعفر في قوله « انه لا إله الا الله » : ازال العلل عن الربوبية ونزه الحق عن  
 المدرك .
- 2, XLVIII « ويتم نعمته عليك ». قال جعفر : من تمام النعمة على نبيه صلعم ان جعله حبيبه  
 واقسم بحياته ونسخ به شرائع الرسل اجمع وعرج به الى المحل الادنى وحفظه في المعراج  
 حتى « ما زاع » « وما طغى » وبعثه الى الاسود والابيض واحل له ولأمتة الغنائم وجعله  
 شفيعاً مشفعاً وجعله سيد ولد آدم وقرن ذكره بذكره ورضاه برضاه وجعله أحد ركني  
 التوحيد . فهذا وامثاله من تمام النعمة عليه وعلى امته به وبمكانه .
- 26, XLVIII « حمية الجاهلية ». قال جعفر : الحمية المذمومة التخطي من الحدود الى التشفي .
- 13, XLIX « ان اكرمكم عند الله اتقاكم ». قال جعفر : الكريم هو المتقي على الحقيقة والمتقي  
 المنقطع عن الاكوان الى الله .
- 7, L قال جعفر في قوله « لمن كان له قلب » : يعني قلباً يسمع ويعقل ويبصر . فكلما  
 سمع خطاب الله تعالى بلا واسطة فيما بينه وبين الحق عقل ما من عليه بالايمان  
 والاسلام من غير مسألة ولا شفيع ولا وسيطة كانت له عند الله في الازل وابصر

(1) F : بشيء .

قدرة القادر الباري في نفسه وملكوته وارضه وسمائه فاستدل بها على وحدانيته وقدرته ومشيبته.

24, LI قال جعفر في قوله تعالى : « ضيف ابراهيم المكرمين <sup>1</sup> مكرمين <sup>2</sup> حيث انزلهم اكرم الخليفة وظهرهم فتوة واشرفهم نفساً واعلاهم همة ، الخليل صلوات الله وسلامه عليه .

49, LI « ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون » . قال جعفر : لينظر الموحد الى الاغيار <sup>3</sup> فيراها ازواجاً مثاني واربعاً فيفرّ منها ويرجع الى الواحد الاحد ليصح له التوحيد بذلك .

55, LI « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه : يعني يا محمد ذكر عبادي جودي وكرمي وآلتي ونعماي وما سبق من رحمتي لأمتك خاصة . والذكرى التي تنفع المؤمنين ذكر الله تعالى للعبد وما سبق من العناية القديمة بالايان والمعرفة والتوفيق للطاعة والعصمة عن المعاصي .

وقال جعفر : كل من ذكر الله تعالى فاذا نسي ذكره كان مجهولاً عن ذكره والله تعالى ذكره <sup>4</sup> احديته وازليته ومشيبته وقدرته وعلمه . ولا يقع عليه النسيان والجهل لانها من صفات البشرية . وكل من ذكر الله تعالى فبذكره له يذكره .

56, LI قال جعفر في قوله « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » قال : الا ليعرفوني ثم يعبدوني على بساط المعرفة ليتبرءوا من الرياء والسمعة .

I, LII « والطور » . قال جعفر : ما يطرأ على قلب احبائي من الانس بذكري والالتذاذ بحبي « وكتاب مسطور » ، وما كتب الحق على نفسه لم من الاقتراب والتقربة .

« فاصبر لحكم ربك فانك بأعيننا » . قال جعفر : عند هذا الخطاب سهل عليه معالجة الصبر واحتمال مؤنته . وكذلك كل حال يرد على العبد في محل الله

I, LIII « والنجم اذا هوى » . قال جعفر : هو محل التجلي والاستتار من قلوب اهل المعرفة . عن جعفر بن محمد في قوله تعالى « والنجم اذا هوى » قال : النجم محمد صلعم اذا هوى انسرح منه الانوار .

(1) B : + صاروا || (2) F : - مكرمين || (3) B : الى الاشياء بعين الاعتبار || (4) Y : ذكر ||

- وقال : النجم قلب محمد « اذا هوى » ، اذا انقطع عن جميع ما سوى الله .
- 2, LIII « ما ضلّ صاحبكم وما غوى » . قال جعفر : ما ضلّ عن قربه طرفة عين .
- 3, LIII « وما ينطق عن الهوى » . قال جعفر : كيف ينطق عن الهوى من هو ناطق باظهار التوحيد واتمام الشريعة وآداب<sup>1</sup> الامر والنهي . بل ما نطق الا بأمر وما سكت الا بأمر . أمر فكان أمره قربة عن الحق ونهى فكان نهيها ادباراً وزجراً .
- 8, LIII « ثم دنا فتدلى » . قال جعفر : انقطعت الكيفية عن الدنو . الا ترى ان الله تعالى حجب جبريل عن دنوه ودنو ربه منه .
- وقال ايضاً : دنا محمد صلعم الى ما اودع في قلبه من المعرفة والايمان فتدلى بسكون قلبه الى ما أدناه وزال عن قلبه الشك والارتباب .
- 9, LIII « فكان قاب قوسين او ادنى » . قال جعفر : ادناه منه حتى كان منه كتاب قوسين . والدنو من الله تعالى لا حد له والدنو من العبد بالحدود .
- 10, LIII « فإوحى الى عبده ما أوحى » . قال جعفر : بلا واسطة فيما بينه وبينه سرّاً الى قلبه لا يعلم به احد سواه بلا واسطة الا في العتبي حين<sup>2</sup> يعطيه الشفاعة لأمته .
- وقال الصادق في قوله « دنا فتدلى » : لما قرب الحبيب من الحبيب بغاية القرب نالته غاية الذميمة . فلاطفه الحق بغاية اللطف لانه لا تحمل غاية الهيبة الا غاية اللطف . وذلك قوله « فإوحى الى عبده ما أوحى » اي كان ما كان وجرى ما جرى وقال الحبيب ما يتول الحبيب حبيبه وألطف له الطواف الحبيب حبيبه واسر اليه ما يسر الحبيب الى حبيبه . فأخنيا ولم يطلعا على سرهما احداً سواهما . فلذلك قال « فإوحى الى عبده ما أوحى » ولا يعلم احد ذلك الوحي الا<sup>3</sup> الذي أوحى والذي أوحى اليه .
- 11, LIII « ما كذب التوراد ما رأى » . قال جعفر : لا يعلم احد ما الذي رأى الا الذي أرى والذي رأى . صار الحبيب من الحبيب قريباً وله نجياً<sup>4</sup> وبه انيساً . قال الله تعالى :  
« نرفع درجات من نشاء » (83,VI) .

(1) B : وانجاب || (2) F : حتى | (3) Y : + انه || (4) B : محباً ||

- 18, LIII « لقد رأى من آيات ربه الكبرى ». قال جعفر : شاهد من علامات المحبة ما كبر عن الاخبار عنها .
- 32, LIII « هو اعلم بكم ». قال جعفر : اعلم بكم لانه خلقكم وقدر عليكم الشقاوة والسعادة قبل ايجادكم . فانتم متقلبون فيما اجرى عليكم في السبق من الاجل والرزق والسعادة والشقاوة ولا تستجلب الطاعات سعادة ولا المخالفات شقاوة ولكن سابق المقدور هو الذي يختم بما بدى .
- 37, LIII « وابراهيم الذي وفى ». قال جعفر : مائة الصديق الوفاء في كل حال وفعل .
- 44, LIII « وانه هو امات واحيا ». قال جعفر : يميت بالاعراض عنه ويحيي بالمعرفة به . وامات النفوس بالمخالفة واحيا القلوب بانوار الموافقة .
- 55, LIV « في مقعد صدق ». قال جعفر : مدح المكان الذي فيه الصديق فلا يتعد فيه الا اهل الصديق وهو المقعد الذي يصدق الله فيه مواعيد اوليائه بان يبيح لهم<sup>1</sup> النظر الى وجهه الكريم .
- 11, LV « فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام ». قال جعفر : جعل الحق قلوب اوليائه رياض أنسه فغرس فيها اشجار المعرفة اصولها ثابتة في اسرارهم وفروعها قائمة بالحضرة في المشهد . فهم يجنون ثمار الأنس في كل اوان . وهو قوله تعالى « فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام » اي ذات الالوان كل يجني منه لوناً على قدر سعيه وما كشف له من بوادي المعرفة وآثار الولاية .
- 60, LV « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ». قال جعفر : هل جزاء من احسنت اليه في الازل الا حفظ الاحسان عليه الى الابد .
- 19, LVI « لا يصدعون عنها ». قال جعفر : لا تذهل عقولهم عن موارد الخصال عليهم ولا يغيبون عن مجلس المشاهدة بحال .
- 30, LVI عن جعفر في قوله « وظل ممدود » قال : الظل رحمة الله التي سبقت لامة محمد صلعم والممدود فضله على الموحدين وعدله على الملحددين .

(1) F : يبيحهم ||



- 33, LVI « لا مقطوعة ولا ممنوعة » . قال جعفر : لم يقطع عنهم المعرفة والتأييد ولو قطع ذلك عنهم لهلكوا ولا يمنعوا (sic) من التلذذ بمجاورة الحق ولو منعوا عن ذلك لاستوحشوا .
- 73, LVI « نحن جعلناها تذكرة » . قال جعفر : موعظة للتائبين وآلة للاقوياء من العارفين في جملة .
- 79, LVI « لا يمسه الا المطهرون » . قال جعفر : الا القائمون بحقوقه والمتبعون اوامره والحافظون حرمانه .
- 1, LVII « سبح لله ما في السموات » . قال جعفر : سبح له الكل وهو غني عن تسبيحهم . كيف يصل اليه ذلك وهو الذي اخرجه وتولى اظهاره .
- « وهو العزيز الحكيم » . قال جعفر : هو الذي لا يدركه طالبوه ولا يعجزه هاربه .
- 3, LVII « وهو الاول والاخر... » . قال جعفر : هو الذي اول الاول واخر الاخر واظهر الظاهر وابطن الباطن . فسقطت هذه المعاني وبقي هو .
- وقال جعفر : « الباطن » هو باطن في كل مكان لم يخل منه اذ كان كونه<sup>1</sup> ولا مكان فحجب باطنه كنه الكان وأبدي بقدرته تمكين الكان<sup>2</sup> فبان لنا الكان واحتجب عنا كنه الكان وتجلي لنا ظهور كمال الكان الذي بتحقيقه يتم الايمان .
- 10, LVII « لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل » . قال جعفر : الارادات القوية والايمان السليم للمهاجرين واهل الصفة وامامهم وسيدهم الصديق الاكبر رضوان الله عليه . وهم الذين لم يوثروا الدنيا على الآخرة بل بذلوا ولم يعرجوا عليها واعتمدوا في ذلك على ربهم وطلبوا رضاه وموافقة الرسول صلعم فخصنهم الله سبحانه من بين الامة بقوله « لا يستوي... » .
- 23, LIX عن جعفر بن محمد قال في قوله « القدوس » الطاهر من كل عيب وطهر من شاء من العيوب و « المهيمن » الذي ليس كمثل شئ وسمى القرآن مهيمناً<sup>3</sup> لانه لا يشبه غيره من الكلام .

(1) Y : كنه ؛ (2) FB : المكان ؛ (3) V 48 ، (4) B : - عن جعفر... الكلام ؛

- 5, LXI « فلما زاغوا أزاغ الله قلوبهم ». قال جعفر : لما تركوا اوامر الخدمة نزع الله من قلوبهم نور الايمان وجعل للشيطان اليهم طريقاً فأزاغهم عن طريق الحق وادخلهم في سبيل<sup>1</sup> الباطل .
- 13, LXI « وبشّر المؤمنين ». قال جعفر : بشارة برويته « في مقعد صدق عند مليك مقتدر » (55, LIV) .
- 15, LXIV « انما اموالكم واولادكم فتنة ». قال جعفر : اموالكم فتنة لاشتغالكم بجمعها من غير وجهها ووضعها في غير اهلها واولادكم فتنة لاشتغالكم باصلاحهم فتفسدون انتم ولا يصلحون هم .
- 9, LXVI « يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين ». قال جعفر : جاهد الكفار باليد والمنافقين باللسان . « واغلظ عليهم » : أمره بالغلظة عليهم ليشفي غيظه منهم مع قلة دعائهم وأمر موسى عليه السلام باللين بالبين مع فرعون مع علو دعائيه<sup>2</sup> .
- 1, LXVII « تبارك الذي بيده الملك ». قال جعفر : تبارك اي هو المبارك على من انقطع اليه او كان له<sup>3</sup> .
- 1, LXVIII « ن والقلم ». قال جعفر : نون هو نور الازلية الذي اخترع منه الاكوان كلها فجعل ذلك لمحمد صلعم . فلذلك قيل له « وانك لعلى خلق عظيم » (4, LXVIII) اي على النور الذي خصصت به في الازل .
- 4, LXVIII « وانك لعلى خلق عظيم ». قال جعفر : هو صرف الايمان وحقيقة التوحيد .
- 34, LXIX « ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم ». قال جعفر : من اتقى الذنوب كان له جنات النعيم ومن اتقى الله تعالى كشف عنه الغطاء والحجب حتى يراه في جميع الاحوال .
- 42, LXVIII « يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود ». قال جعفر الصادق : يوم يكشف عن ساق ، عن الاحوال والشدائد والصراط والحساب وعبدى المومن الذي سبقت

(1) Y : مسالك || (2) YB : دعواه || (3) B : - قال ... كان له || (4) B : سوى ||

له عنايتي ورحمتي<sup>1</sup> سالم من تلك الالهوال والشدائد ولا يكون له علم بشدائدها واهوالها . وكل من سبق له من الله تعالى العناية يسجد بين يديه مفتقراً اليه . ومن سبق له من الله تعالى العدل لا يقدر ان يسجد وكان ظهره كالحجر لا يلين للسجود لرب العالمين . وقال جعفر في قوله « يوم يكشف عن ساق » قال : اذا التقى الولي مع الولي انكشف عنه الشدائد .

« فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال جعفر : بما تبصرون من صنعي في ملكي وما لا تبصرون من برّي الى اوليائي<sup>2</sup> . 39-38, LXXIX

« وانه لتذكرة للمتقين » . قال جعفر : موعظة للموقنين<sup>3</sup> . 48, LXXIX

« ويعمل لكم جنات ويجعل لكم انهارا » . قال جعفر : يزين ظاهركم بزينة الخدمة وباطنكم بانوار الايمان . 12, LXXXI

« فاقراوا ما تيسر من القرآن » . قال جعفر بن محمد : ما تيسر لكم فيه<sup>4</sup> خشوع القلب وصفاء السر<sup>5</sup> . 20, LXXXIII

« هل اتى على الانسان ... » . قال جعفر : هل اتى عليك يا انسان وقت لم يكن الله لك ذاكراً فيه . 1, LXXXVI

« وسقاهم ربهم شراباً طهوراً » . قال جعفر : سقاهم التوحيد في السرّ فتاهوا عن جميع ما سواه فلم يفتقوا الا عند المعاينة ورفع الحجاب فيما بينهم وبينه واخذ الشراب في ما اخذ عنه<sup>6</sup> فلم يبق عليه<sup>7</sup> منه<sup>7</sup> باقية وحصله في ميدان السرور والحضور والتبضية<sup>8</sup> . 21, LXXXVI

وقال جعفر في قوله « شراباً طهوراً » : طهرهم به عن كل شيء سواه اذ لا طاهر من<sup>9</sup> تدنس<sup>10</sup> بشيء من الاكوان .

(1) B : المؤمن من سبقت له من الله العناية والرحمة || (2) B : لأوليائي || (3) YB : للموقنين || (4) Y : من || (5) B : - قال جعفر... وصفاء السر || (6) B : - واخذ... عنه || (7) B : منهم || (8) B : -- وحصله... والتبضية || (9) B : طهر لمن || (10) F : + الطاهر لم يتدنس ||

- 35, LXXVIII لا يسمعون فيها لغواً ولا كذاباً». قال جعفر : لان الله تعالى ايده<sup>1</sup> بتوفيقه<sup>2</sup> فلا يجرى منه في الدنيا عليه لغو ولا يسمع منه في الحضرة لغو. واللغو ذكر كل مذكور سواه. «ولا كذابا» اي ولا قولاً الا القول الصادق بالشهادة على وحدانيته وازليته وفردانيته.
- 36, LXXVIII «جزاء من ربك عطاءً حساباً». قال جعفر : العطاء من الله تعالى على وجهين : في الابتداء الايمان والاسلام من غير مسألة. والعطاء في الانتهاء<sup>3</sup> التجاوز عن الزلات والغفلات والمعاصي. ودخول العبد في الجنة برحمته من عطاياه. وكذلك النظر الى وجهه الكريم.
- 7, LXXX «وما عليك الا يزكى». قال جعفر : لم تكرم بالاقبال على<sup>4</sup> من لم يكرمه بالهداية ولم يزينه بالمعرفة.
- 6, LXXXII «يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم». قال جعفر : ما الذي اقعك عن خدمة مولاك.
- 14-13, LXXXII «ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم». قال جعفر : النعيم المعرفة والمشاهدة والجحيم النفوس فان لها نيران تتقد<sup>5</sup>.
- 24, LXXXIII «تعرف في وجوههم نضرة النعيم». قال جعفر : ببقاء<sup>6</sup> لذة النظر يتلأأ مثل الشمس في وجوههم اذا رجعوا من زيارة الله تعالى الى اوطانهم.
- 27, LXXXIII «ومزاجه من تسنيم». قال جعفر : كوؤساً مزجت بالأنس فتنسموا منها رائحة القرب.
- 13, LXXXIV «انه هو ييدي ويعيد». قال جعفر : ييدي فيفني عما سواه ثم يعيد فيبقي. وقال جعفر الصادق : «انه هو ييدي ويعيد» اي يلبس لباس الاولياء لئلا يموت حتى يكون لهم استدراجاً. ويلبس لباس الاعداء للاولياء لئلا يعجبوا بانفسهم ثم يعيد عند الموت<sup>7</sup>.

(1) B : + في الدنيا || (2) YB : + وعصمته || (3) Y : الآخرة || (4) F : + عليه (?) || (5) B : والجحيم الجهل والحجاب || (6) Y : يبقى || (7) YB : - وقال... الموت ||

- 4, XC « لقد خلقنا الانسان في كبد » . قال جعفر : في بلاء وشدة .
- 15, XC « يتيسر اذا مقربة » . قال جعفر . هو ما تتقرب به الى ربك في تعهد الايتام وتفقدتهم .
- 7, XCIII « ووجدك ضالاً فهدى » . قال جعفر : كنت ضالاً عن محبتي لك في الازل ففنت عليك بمسرفتي .
- 10-9, XCIII « فاما اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر » . قال جعفر : اليتيم العاري عن خلعة الهداية لا تقنطه من رحمتي ناني قادر ان ألبسه لباس الهداية . والسائل اذا سألك عني فدلّه عليّ بالطفء دلالة فاني قريب محيب .
- 11, XCIII « وما ينسى ربك فحدث » . قال جعفر : أخبر الخلق بما انعمت عليهم بك<sup>1</sup> وبممكنك .
- 1, XCIV قال جعفر : « الم نشرح لك صدرك » لمشاهدتي ومطالعتي .
- 4, XCIV « ورفعنا لك ذكرك » . قال جعفر : لا يذكرك احد بالرسالة الا ذكرني بالربوبية .
- 7, XCIV « فاذا فرغت فانصب » . قال جعفر : اذكر ربك على فراغ منك عن كل ما دونه .
- 4, XCV « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال جعفر : احسن صورة .
- 8, XCVIII « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال الصادق رضي الله عنه : رضي الله عنهم بما سبق لهم من الله العناية والرفيق . ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم لرسوله وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال والمهيج بين يدي رسول الله صلعم .
- 7-6, CIV عن جعفر بن محمد قال في قوله عز وجل « نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة » قال : النيران شتى مختلفة : فمنها<sup>2</sup> نار المحبة والمعرفة تتقد<sup>3</sup> في افئدة الموحدين . ونيران جهنم تتقد<sup>4</sup> في افئدة الكافرين . ونيران المحبة اذا اتقدت في قلب المؤمن احترقت<sup>4</sup> كل همة لغيره الله وكل ذكر سوى ذكره .

1 F : - بك || 2 F : - نها || 3 B : تغذ || 4 Y : تحرق ||  
5 Y : غير ||

1, CVIII « انا اعطيناك الكوثر ». قال جعفر الصادق : اي نوراً في قلبك ذلك عليّ وقطعك عما سواي .

وقال ايضاً : الشفاعة لأمتك .

2, CXII « الله الصمد ». قال جعفر : الصمد الذي لم يعط خلقه من معرفته الا الاسم والصفة .

وقال جعفر : الصمد خمسة احرف : الالف دليل على احديته . واللام دليل على الوهيته . وهما مدغمان لا يظهران على اللسان ويظهران في الكتابة . فدل ذلك على ان احديته والوهيته خفية لا تدرك بالحواس وانه لا يقاس بالناس . فخفاؤه في اللفظ دليل على ان العقول لا تدركه ولا تحيط به علماً . واطهاره في الكتابة دليل على انه يظهر على قلوب العارفين ويبدو لاعين المحبين في دار السلام .

والصاد دليل على<sup>1</sup> انه صادق فيما وعد ، فعله صدق وكلامه صدق ودعا عباده الى الصدق - والميم دليل على ملكه فهو الملك على الحقيقة - والذال علامة دوامه في ابدية وازليته ، وان كان لا ازل ولا ابد لانها ألفاظ تجري على العوادي في عباده .

3, CXII « لم يلد ولم يولد ». قال جعفر : جل ربنا عن ان تدركه الاوهام والعقول والعلوم بل هو كما وصف نفسه والكيفية عن وصفه غير معقولة . سبحانه ان تصل النهوم والعقول الى كفيته . « كل شيء هالك الا وجهه » . له البقاء والسرمدية والابدية والوحدانية والمشية والقدرة تبارك وتعالى .

4, CXII عن جعفر بن محمد في قوله « قل هو الله احد الخ... » . قال : يعني أظهر ما تريد النفوس بتأليف الحروف . فان الحقائق مصونة عن ان يبلغه وهم او فيهم . والواو دليل على ذلك بالحروف ليتهدي بها من « القى السمع » وهو اشارة الى غائب . والهمزة على معنى ثابت والواو اشارة الى الغائب عن الحواس و « الاحد » الفرد الذي لا نظير له لانه هو الذي احد الآحاد<sup>2</sup> .

(1) F : - دليل على || (2) B : - وقال جعفر... الذي احد الآحاد .



تفسیر ابن عطا





## مقدمۀ مصحح

در صفحات آتی، نخستین تصحیح تفسیر عرفانی قرآن از ابوالعباس احمد آدمی، معروف به ابن عطا، ملاحظه می شود.

این متن از طریق ابو عبدالرحمن سلمی (۳۳۰-۴۱۲ هـ / ۹۴۱-۱۰۲۱ م)، که آن را در تالیف مشهور خود به نام حقائق التفسیر درج کرده، به دست ما رسیده است. سلمی در مقدمه‌ای، که عیناً در اینجا آورده‌ایم، یادآور می شود که پیش از او کسی به جمع و تحریر تفسیرهای متعددی که مشایخ قدیم تصوف در مجالس صوفیان تقریر می کرده اند و از این طریق محفوظ مانده است، همت نگماشته بوده است. وی میافزاید که تنها از دو مورد استثنایی در این باب خبر دارد: یکی مجموعه‌ای تفسیری منسوب به ابن عطا و دیگری تفسیر تعدادی از آیات که سند روایت آن به امام جعفر صادق (ع) (وفات: ۱۴۸ هـ / ۷۶۵ م) منتهی می شود یا ابن عطا سند روایت آن را به این امام می رساند.

در سال ۱۹۶۸، در نشریه ملاتر (مجموعه مقالات) دانشگاه سن ژوزف (دوره ۴۳، شماره ۴) متن تفسیری را که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند به چاپ رساندیم و از همان زمان در صدد برآمدیم که تفسیر ابن عطا را نیز منتشر سازیم، نه تنها از این رو که غالب اوقات تفسیر ابن عطا همان شرح و بسط تفسیر منسوب به این امام است بلکه هم از این رو که در میان همه تفسیرهایی که سلمی در تالیف خود درج کرده، بی چون و چرا، یکی از پرمایه‌ترین و گویاترین روش تفسیری صوفیه است که در اثر خود به نام تفسیر قرآن و زبان عرفان در مطالعه درآوردیم. خود سلمی، در ذکر ابن عطا در طبقات الصوفیه خاطر نشان می شد: «او در طریقه فهم قرآن زبانی دارد تنها از آن خود» (ص ۲۶۵، چاپ قاهره). بی گمان این قول را نباید به معنای ظاهری آن گرفت، بلکه باید پذیرفت که از جمع همعصران ابن عطا هیچ کس، با بهره گیری هر چه بیشتر از همه امکانات روش تفسیری خاص صوفیه، یعنی استنباط، تفسیری بدین حجم بر جای نهاده است.

۱. برحسب آنکه ذکر خواننده شود یا ذکر.

ابن عطا، که به تعبیر ماسینیون (مصایب، ص ۴۳) «از ابهام آمیزترین رجال» مکتب بغداد است، بر اثر يك اعتقاد شمردن حلاج و اصل الهی قایل بودن برای حالات عرفانی او جان باخته و از این حجت شهرت دارد: «اخوتی که به شهادت یکی از نامه‌های محفوظ مانده در سراسر حیات مایه یگانگی این دو تن بود موجب شد تا در آزمایش مرگ نیز یار و یگانه باشند» (مصایب، ص ۴۶). هر دوی آنان در ۳۰۹ هجری / ۹۲۲ میلادی درگذشتند.<sup>۲</sup>

ماسینیون مواردی را نیز یادآور شده است که ابن عطا بر سر آنها با جنید بزرگ به نزاع برخاسته و در خلافهای خود شم روحانی بس لطیف تر و حقیقت بین تری نشان داده است. لیکن نویسندگان مسلمان تذکره‌های اولیا بویژه بر ولع ابن عطا به قرائت قرآن و تأمل در آن تأکید دارند. به نوشته تاریخ بغداد (ج ۵، ص ۲۷)، وی در شبانه روز تنها دو ساعت می‌خفت. در ماههای عادی روزی يك بار و در ماه رمضان روزی سه بار قرآن ختم می‌کرد. مرید او، ابن حبیب می‌گوید: «يك بار قرائت قرآنی را سرگرفت که نزدیک ده سال طول کشید و در این اثنا بر آن شد تا با انس گرفتن با معانی قرآن به استنباط بردازد (معنای باطن قرآن را بیرون کند)، و بیش از ختم قرآن درگذشت.» (به نقل از ابو نعیم، حلیه، ج ۱۰، ص ۳۰۲). تفسیری که در اینجا به طبع می‌رسانیم چه بسا ثمره همین ده سال تفکری باشد که ابن حبیب از آن سخن گفته است. یادست کم بخشی از این تفسیر، همان بخشی که چون سلمی در صدد تألیف خود برآمد میان صوفیان دست بدست می‌گشت.<sup>۳</sup>

در واقع، روایات حقائق التفسیر از ابن عطا دو نوع است: تعداد زیادی از این روایات فاقد اسناد است و این در باب همه تفسیرهایی صادق است که سلمی در تألیف خود درج کرده است. این دسته از روایات، که براتب مهمتر است، بیش از سلمی به کتابت درآمده بود و اساره ابن حبیب به همین دسته است.<sup>۴</sup> لیکن، در مورد همین ابن عطا، تعداد کثیری از روایات

۲. به قول بعضی، ابن عطا در ۳۰۹ یا ۳۱۱ درگذشت، لیکن نه سلمی سند اخیر را معتبر می‌داند نه مؤلف تاریخ بغداد.

۳. این تألیف باید در حدود سال ۳۷۰ هجری، تاریخ تقریبی ورود سلمی به بغداد، پایان یافته باشد. به هر حال، سلمی از رایش از دست زدن به انسای دو اثر بزرگ دیگر خود - تاریخ الصوفیه که ظاهر امروزه مفقود است، و طبقات الصوفیه که در قاهره و همچنین به همت ندرسن Pedersen تصحیح و حاب شده - به انجام رسانیده بود. نقل قولهای ما از حاب فاهره طبقات الصوفیه است.

۴. به نوشته تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۷۳)، ابو عمرو و ابابو عمرو (انطالی این بخش از تفسیر را نشر کرده، چه ابن عطا همه نوشته‌های خود را به او سرده بوده است. همچنین نگاه کنید به:

دارای اسناد است. این روایات همچنان سینه بسینه نقل می شد و سلمی خود آنها را جمع کرد و به کتابت در آورد. اسنادها بعضی به يك واسطه است و برخی به دو واسطه. واسطه های مستقیم بین ابن عطا و سلمی عبارتند از: ابوالحسین فارسی<sup>۵</sup> (پنج روایت) و محمد بن علی عیسی الهاشمی<sup>۶</sup> (يك روایت). از عبدالله بن علی بغدادی<sup>۷</sup> دو بار روایت شده است، يك بار به عنوان راوی بلاواسطه و يك بار از طریق ابن فاتك. ابن شاذان بجلی<sup>۸</sup> شش بار راوی بلاواسطه و يك بار راوی از طریق کتانی<sup>۹</sup> است. لیکن پرشمارترین روایت (پنجاه و چهار روایت) با اسنادی است منتهی به دو اصل، یعنی از طریق ابونصر منصور بن عبدالله اصبهانی<sup>۱۰</sup> که در مصر از ابوالقاسم بزازی<sup>۱۱</sup> نامی استماع کرده و ظاهراً خود این ابوالقاسم نیز ابن عطا را در بغداد

→

MASSIGNON, *Etudes sur les Isnād* (مطالعاتی در باب اسنادها), Opera Minora, II, p.74, No44;

سُبکی، طبقات، ج ۲، ص ۳۶ و سلمی، طبقات، ص ۵۰، پانویس a از مصحح.

۵. محمد بن احمد بن ابراهیم، متوفی در سال ۳۷۰ هـ / ۹۸۱ م. وی استاد بزرگ کلابادی بود (نگاه کنید به تعرف)، لیکن در طبقات الصوفیه خاطر نشان شده که سلمی نیز از او بسیار استفاده کرده است. نگاه کنید به:

MASSIGNON, *Etudes, Op. Min.*, II, p.81, No 239

و سلمی، طبقات، ص ۳۷۹، پانویس b از مصحح.

۶. به نوشته ماسینیون (Etudes, loc. cit. p. 73)، نام دقیقتر او محمد بن ابی موسی عیسی الهاشمی است که در ۳۵۱ هـ / ۹۶۳ م در گذشته. ظاهراً سلمی در طبقات از او ذکری نکرده است.

۷. در ۵۸، ۲۵ و ۵، ۱۰۷، ۱۰۷ از او روایت شده و او همان ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب اللمع متوفی در ۳۷۸ هـ / ۹۸۹ م است که یکی از استادان سلمی بوده است.

۸. سلمی وی را ابوبکر محمدالرازی یا، به دفعات بیشتر، محمد بن عبدالله (و يك بار ابوبکر محمد بن عبدالله بن شاذان، در ۴، ۶۸، والجلی، در ۱۳، ۲۴) می نامد. وی در ۳۷۶ هـ / ۹۸۷ م درگذشت و به عنوان کذاب از او فراوان انتقاد شد، لیکن سفر بسیار کرده و با صوفیان بسیاری ملاقات داشته است. در طبقات، راوی اصلی که سلمی از وی روایت می کند شمرده می شود. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۶۴: ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، پدرس، طبقات، ص ۸۳، شماره ۸۶ مقدمه.

۹. صوفی مشهور مکتب بغداد، متوفی در ۳۲۲ هـ / ۹۳۴ م. نگاه کنید به: طبقات سلمی، ص ۲۷۳-۲۷۷ که در آن یکی از راویان کتانی همین ابن شاذان است.

۱۰. وی یکی از راویان عمده سلمی، هم در طبقات و هم در تفسیر ابن عطاست. با اینهمه، باید به یاد داشت که در طبقات، در شرح مختص به ابن عطا، از او ذکری نشده است. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۸۴ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۰۲. وفات او باید پس از سال ۴۰۰ هـ / ۱۰۱۰ م اتفاق افتاده باشد. نگاه کنید به: طبقات، ص ۳۷، پانویس d از مصحح.

۱۱. ما را میسر نشد که هویت این راوی اصلی را، که باید با ابن عطا در زمانی حشر و نشر می داشته باشد، روشن کنیم.

←

ملاقات کرده است.

لیکن، چه در روایت بی اسناد و چه در تفسیرهایی که سلمی گرد آورده روح معانی و روش همه جا یکی است. بی گمان، ابن عطا با تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) آشنایی داشته و، چنانکه در بالا یادآور شدیم، در مورد آیاتی چند، کاری جز نقل و شرح و بسط فکر سلف خود نمی کند. لیکن در حالی که تفسیر امام از جهت وسع شمول نسبتاً محدود است، از آن ابن عطا به بیشترین تعداد آیاتی می پردازد که مورد توجه صوفیان بوده و در غور و تأمل آنان، به نسبت غنای تجربه دینی هر يك، تکاثف معنوی کسب می کرده است. و این همان استنباط است که ابن عطا خود قاعده اش را به عبارت در آورده و نوشته است: «اشارات قرآن را تنها کسی در می یابد که سرّ از هر تعلقی به دنیا و آنچه در او هست پاك کرده باشد» (در تفسیر آیه ۷۹ از سوره ۵۶). همچنین، پس از او، حلاج به صورتی روشنتر و قطعیت می گوید: «هر مؤمنی به انداز، دیانت ظاهری و باطنی و کمال معرفت خود معنای باطنی قرآن را کشف می کند» (در تفسیر آیه ۸۳ از سوره ۴). استنباط مستلزم وجود یا تجربه وجود اشارات در قرآن است. به تعبیری آشناتر برای فرانسه زبانان، قرائت قرآن به طریق صوفیان، همان راه دادن است به نفوذ قدرت اشاری آن و به خطاب آن معنایی که، فی المجلس، در اشاره ای فرّار، که به قوت توجه به خدا باید به تصرف درآید، کشف می شود. لذا، تفسیر قرآن، به سیاق ابن عطا، پژوهش علمی معنا یا معانی قرآنی نیست. به خلاف آیین مسیحیت که در آن معانی متعدد در کتاب مقدس کشف شده است، در اسلام و تصوف، اگر درست بخواهیم، کسی نظریه تعدد معانی قرآن را نپرورانده است و صوفیان در بند آن نبوده اند که معنایی را دون معنایی دیگر، فی المثل معنای لفظی را به زیان معنای عرفانی یا بعکس بیرون کشند. دیدیم که ابن عطار روزی سه بار ختم قرآن می گرفت. این تلاوت تقریباً قدسی صفت همان سیره ای است که هیچیک از صوفیان ترك نکرده اند و همه مؤمنان در آن شريك اند. لیکن همه مؤمنان به يك درجه روحانی

→

در طبقات الصوفیه، تنها يك بار، در یکی از اسنادها، از شخصی به نام ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بزاز سخن می رود، لیکن ظاهراً این شخص همان ابوالقاسم بزاز ما نیست. در *Quatre Textes* (متون چهارگانه) (ص ۹ و شماره ۱۵)، سلمی متنی از حلاج همراه با اسناد روایت کرده است که در آن از شخصی مصری الاصل به نام ابراهیم بن جعفر بن ابی کرام بزاز، یاد شده است. همچنین نگاه کنید به: بدرسن، ص ۸۶، شماره ۱۰۹ که از شخصی به نام محمد بن ابراهیم ابوعلی بزاز، متوفی به سال ۳۴۸ هـ / ۹۶۰ م نام می برد. سرانجام باید شخصی به نام ابراهیم بن عبدالله ابواسحق مصری بزاز را خاطر نسان سازیم که در تاریخ بغداد (ج ۶، ص ۱۲۶) از صوفیان ساکن بغداد قلمداد شده است؛ لیکن در باب او هیچ سنه ای ذکر نشده است.

نیستند و قرآن را به يك دل و يك دل مشغولی نمی خوانند. از این رو، اسلام به جای تعدد معانی کلام مقدس، نظریه انواع تلاوت قرآن را می پروراند: کسانی قرآن را همچون نحوی یا لغوی می خوانند؛ و کسانی دیگر همچون متکلمانی که در آن مخزنی سرشار از حجتها به ضد مخالفان خود سراغ می گیرند؛ و باز کسانی دیگر همچون مورخ یا فقیه که در آن ارکان فقه اسلامی را باز می جویند. صوفی نیز به سهم خود قرآن را به عنوان کلام خدا می خواند و مطلوب او کلام به خاطر نفس کلام نیست (چه در این حال، کلام میان او و خدا حجاب می شود)، بلکه مطلوب او همان خدایی است که از خلال این کلام اتصال به او دست می دهد. از این رو، صوفی معتقد است که معنای کلام را، که در حقیقت اصل آن است، به روشهایی که نوساخته آدمی باشد نمی توان کشف کرد؛ بلکه تنها زمانی این معنا را می توانیم به تصرف در آوریم که خود به تصرف آن در آییم. آنگاه کلمات معنایی شگفت و تازه می یابند، زیرا به صورت اشارات یعنی دلالتهایی در می آیند که از طریق آنها خدا کسی را که در طلب او از همه چیز دست شسته دلالت می کند. سوء تفاهمهای تاریخی میان صوفیان و دیگر مسلمانان درباره مطابقت گزارش آنان از قرآن با سنت از همین جا برخاسته است. مدام به صوفیان می گویند: آنچه شما در قرآن می یابید ساخته و پرداخته محض است و صوفیان نیز پیوسته، همچون ابن عطا، جواب می دهند: آنچه می یابیم در قرآن هست، اما «تنها کسی آن را در می یابد که سرّ خود... پاک کرده باشد».

بی گمان این تزکیه دارای مرحله‌ای مقرون به نفی است و آن ترك ماسوی الله است؛ اما این مرحله فرعی یا از جمله وسایط است. مهم پیدایش بینشی نو در آدمی است، یعنی بصیرتی که در پرتو آن بتوان در کلام خدا معنایی را که به باطن الهام می شود درك کرد. میان باطن خواننده قرآن و باطن نصّ قرآن مناسبتی هست که به یمن آن تأویل روحانی صوفیان دست می دهد. خواننده قرآن و نصّ قرآن مرآت یکدیگر می شوند؛ یکی دیگری را باز می نماید در عین آنکه خود باز نموده می شود. عارف در قرآن چیزی را می خواند که تجربه روحانی خود را به وی می گوید، چه راه به باطن قرآن و باطن ضمیر یکی است و این راه همان خداست. هر چه که بیرون از خدا راهی به او بجوید گمراه می شود. چه بیرون از او راهی به او نیست؛ وی یگانه راهبر به خویش است» (در تفسیر آیه ۴۲ از سوره ۲۶).

لذا تفسیر قرآن در نظر صوفی تأویل تجربه روحانی است. از این رو، چنین تفسیری، هر چند هیچگاه تصنع در آن نیست، پیوسته تازه و شگفت و از روی ظاهر پیش بینی نشدنی است، همچون دگرگونیهای ضمیر خواننده قرآن که واکنشی تابع الهامات وقت دارد، همان وقتی که بوارق واردات در آن جرقه می زند تا بر آیه قرآنی پرتوی نو بیفکند. به همین دلیل، تفسیر

صوفیان تفسیر منتظم و دستگامی همه آیات قرآنی نیست. انتخاب، بی آنکه بدخواه باشد، به آن «مناسبتی» وابسته است که در بالا از آن سخن رفت. ابن عطا بر سر آیاتی درنگ می کند که با او «سخن می گویند»؛ و آن آیاتی را با او سخنی است که با «دم» روحانی یعنی وقت او مناسبت دارند. وانگهی، این یا آن مفسر صوفی غالباً آیه های واحد را تفسیر می کند، نه تنها از این رو که در سیر روحانی تجانس و همگرایی هست، بلکه هم از این رو که آیات «سزاوار تفکر» در نظر صوفیان خودبخود از انبوه آیاتی متمایز می شوند که همان به یاری سبک و سیاق کلام می توان معنای آنها را دریافت.

### متن سلمی و نسخه های خطی

پیش از توصیف نسخه های خطی مورد استفاده، بیرسمیهایی چند در متنی را که خود سلمی به دست داده است گوشزد می سازیم. چنین می نماید که سلمی (یا نخستین ویراستار تفسیر، یعنی انماطی) گاهی دچار ضعف حافظه شده باشند، از این جهت که این یا آن آیه را در سوره ای درج کرده اند که بعضاً یا کلاً به آن تعلق ندارند. گاهی نیز ترتیب آیات در داخل خود سوره مشوش است. مثلاً در سوره ۴، آیه ۷۹ پس از آیه ۶ و آیه ۱ پس از آیه ۷۹ آمده است؛ آیه ۱۴۳ از سوره ۲ پس از آیه ۴۰ از سوره ۴ و آیه ۶ از سوره ۴ پس از آیه ۱۲۵ از سوره ۴ آمده است؛ آیه ۴۱ از سوره ۵ با آیه ۱۷۵ از سوره ۳ خلط شده و مانند اینها. تمام این بیرسمیهها از مؤلف است، چه در همه نسخه ها دیده می شود و آنها را باسانی می توان از آشفته گیهایی که محصول بیدقتی کاتبان است - مثل نسخه فاتح ۲۶۰، که در آن آیات ۳۸ و ۴۴ و بعد در تفسیر آیات ۳۷ و ۱۰۲ درج شده - بازشناخت. ما خطاهای کاتبان را تصحیح کرده ایم، ولی آشفته گیهای مربوط به خود مؤلف را در فهرست نسخه بدلها با ارجاع به مقدمه خاطر نشان ساخته ایم.

اکنون به توصیف نسخه های خطی حقائق التفسیر که در این ویرایش از تفسیر ابن عطا از آنها استفاده کرده ایم می پردازیم. می دانیم که از حقائق التفسیر نسخه های خطی فراوانی در دست است (نگاه کنید به: سزگین، GAS، ج ۱، ص ۶۷۱). از میان نسخه هایی که توانستیم بدانها دست یابیم چند نسخه زیر را مورد استفاده قرار داده ایم:

B = بایزید ۵۵۴، با عنوان کتاب الحقائق المنسوب إلى السلمی فی التفسیر که در ۶۹۱ هـ / ۱۲۹۲ م به دست احمد بن مالک بن عبدالله نسخه برداری شده است. نسخه ای است بسیار خوش، سالم، به خط نسخ بسیار روشن و غالباً مشکول؛ در ۳۳۷ ورق بزرگ به قطع وزیری هر صفحه شامل ۲۳ یا ۲۴ سطر. در آغاز نسخه، اسناد زیر از راوی نسخه آمده است:

اخبرنا الشيخ ابوطاهر ابراهيم بن شيبان النقبلي الدمشقي في كتابه في ذى القعدة من سنة اربع و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا جدي الزاهد ابو عبدالله محمد بن نصر الطالقاني، او اخبرنا ابوبكر وجيه بن طاهر بن محمد بن احمد بن محمد بن يوسف الشجامي النيسابوري [في] كتابه في ذى الحجة سنة احدى و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا ابوبكر احمد بن خلف النيسابوري قال كل واحد منهما: اخبرنا الشيخ ابو عبدالرحمن محمد بن الحسين السلمي.

F = فاتح ۲۶۰، که بنا به قول سزگین متعلق به قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی است. نسخه‌ای است در ۱۶۴ ورق، هر صفحه ۲۳ سطر، به قطع متوسط. بدقت ولی با خطی بسیار ریز که گاهی خواندنش دشوار است به کتابت درآمده. عنوان ندارد.

H = فاتح ۲۶۱، با عنوان کتاب التفسیر القرآن العزیز المعروف بحقائق السُّلمی مِمَّا جَمَعَهُ الشَّيْخُ... ابو عبدالرحمن السُّلمی. نسخه مورخ ۶۰۰ هـ / ۱۲۰۴ م است که در سزگین و در بولتن میکروفیلیمهای اتحادیه عرب، هنگام معرفی، با نسخه فاتح ۲۶۲، که ذیلاً از آن سخن خواهیم گفت، خلط شده است. نسخه سالم و به خط نسخ بسیار خواناست و بسیاری از کلمات آن، مانند نسخه B، مشکول است. شامل ۳۱۴ ورق، هر صفحه ۲۰ سطر است. متأسفانه فتوکی ما فاقد اوراق مربوط به تفسیر آیه ۹۰ سوره ۱۱ تا آیه ۱۱۰ سوره ۱۳ است.

Y = بنی جامع ۴۳، با عنوان کتاب الحقائق فی التفسیر القرآن علی لسان اهل الحق و الحقائق. تاریخ ندارد ولی در پایان، شهادتی بر قرائت آن به تاریخ ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م دیده می شود. شامل ۳۸۳ ورق، هر صفحه ۲۷ سطر. در رسم خط سهل انگاری شده و غالباً کلمات بی نقطه است، لیکن متن بدقت نقل شده است.

علاوه بر این چهار نسخه، دو نسخه خطی دیگر در اختیار ما بوده است که از آنها استفاده کرده ایم:

(۱) نسخه خطی فاتح ۲۶۲ (۲۹۴ ورق) که همان نسخه خطی بسیار نفیس مورخ ۷۶۲ هـ / ۱۳۶۱ م است و در حواشی آن، تفسیرهایی چند و گواهی قرائت متن دیده می شود. سزگین آن را با نسخه فاتح ۲۶۱ خلط کرده است. ما میکروفیلیمی از این نسخه در دست داریم که متأسفانه قسم اعظم آن ناخوانا است. در بسیاری از صفحات رنگ مرکب چنان محو شده که به رویت در نمی آید. صفحاتی دیگر از آن در آب رفته و صدمه دیده است.

(۲) بشیر آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق) مورخ ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م. به کتابت کاتب حرفه‌ای بسیار



بیدقت یا سهل انگار؛ ما در چاپ تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) از آن استفاده کرده بودیم و در اینجا آن را به کنار نهادیم، چون خطاهای فاحش آن زیاد و نسخه بدلهای آن بندرت جالب است. استثنائاً، دو یا سه بار، از نسخه بدلهای آن که در نسخ خطی ما نبود کمک گرفتیم. اما هیچیک از نسخه‌های خطی مورد استفاده را اساس قرار ندادیم، چون این نسخه‌ها هم ارزش اند. البته، II و B بمراتب قدیمترند؛ لیکن چون به دست کاتبان حرفه‌ای تحریر شده‌اند خواندن آنها غالباً از خواندن YF، که به دست با سوادان آشنای با الفاظ صوفیه نوشته شده، دشوارتر است.

میان این چهار نسخه چه رابطه‌ای هست؟ نسخه II، هر چند قدیم است، اصل نسخ دیگر نیست، چه بسیاری از فقرات را فاقد است. به همین دلیل، B اصل بلاواسطه FY نیست، هر چند این دو نسخه اخیر به B نزدیکترند تا به II. لیکن، واضح است که مقایسه تام و تمام نسخ خطی تنها پس از مقابله سرتاسر متن حقائق میسر است. به صرف مقابله روایات ابن عطا نمی توان نتیجه‌هایی گرفت.

## مقدمة ابي عبد الرحمن السلمي

بسم الله الرحمن الرحيم<sup>1</sup>

الحمد لله الذي خصَّ أهل الحقائق بخواص أسرارهِ ، وجعلهم أهل الفهم لخطابه والعالمين بلطائف ودائعه في كتابه المنزل الذي « لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه »<sup>2</sup> (قرآن ٤١ ، ٤٢) . فاخبروا عن معاني خطابه بمقدار ما فتح الله عز وجل<sup>3</sup> على كل واحد منهم من لطائف أسرارهِ ومعانيهِ ونطقوا<sup>4</sup> عن فهم<sup>5</sup> كتابهِ<sup>6</sup> حسب<sup>7</sup> ما سنع لهم من مكنونات<sup>8</sup> بدائعه . على انه ما نطق أحد عن<sup>9</sup> حقيقة حقائقهِ ، وإنما أخبر مَنْ أخبر<sup>10</sup> عن مقدار ما يليق بفهمهِ . بل قصرت الأفهام عن درك حقائقهِ واستيعاب فوائده ، الا على<sup>11</sup> معنى المكاشفات والمنازلات . فيخبرون<sup>12</sup> عن طرف منه<sup>13</sup> بإشارات تخفى<sup>14</sup> وتدق الا على أربابها . لأنه كتاب عزيز نزل من عند عزيز على أعز الخلق نسبة<sup>15</sup> وأشرفهم همة<sup>16</sup> . صلى<sup>17</sup> الله عليه وعلى آله<sup>18</sup> وسلم<sup>19</sup> وعلى جميع انبيائه ورسله<sup>20</sup> .

ولما رأيتُ المتوسمين بالعلوم الظواهر صنفوا في أنواع فوائد القرآن<sup>21</sup> من قراءات وتفاسير ومشكلات واحكام واعراب ولغة ومجمل ومفسر وناسخ ومنسوخ وغير

(1) H: + وبه نستعين ؛ Y: + ربي تتم بالخير || (2) B: + « تزيير من حكيم حميد » ||  
(3) B: الله تعالى ؛ YH: — عز وجل || (4) F: فنطقوا || (5) H: فهم || (6) B: كلامه ||  
(7) H: بحسب || (8) H: — مكنونات || (9) F: من || (10) H: — من اخبر || (11) Y: عن || (12) B: + به || (13) B: منه || (14) H: حقيقة || (15) Y: نسمة || (16) H: نعمة || (17) B: + وذلك محمد صلى || (18) B: + الطيبين الطاهرين || (19) YH: — وعلى آله وسلم || (20) B: + عليهم السلام || (21) H: انواع القرآن من فوائد وقراءات .

ذلك<sup>1</sup> — ولم يشتغل أحد<sup>2</sup> منهم بجمع فهم خطابه على لسان أهل<sup>3</sup> الحقيقة  
 إلا آيات متفرقة نسبت إلى أبي العباس بن عطاء ، وآيات ذكر أنها عن جعفر  
 ابن محمد الصادق<sup>4</sup> رضي الله عنها<sup>5</sup> ، على<sup>6</sup> غير ترتيب — وكنت قد سمعت  
 منهم في ذلك حروفاً استحسنتها . أحببت<sup>7</sup> أن أضم ذلك إلى مقالاتهم . واضم  
 أقوال مشايخ أهل الحقيقة إلى ذلك ، وأرتبه<sup>8</sup> على السور<sup>9</sup> حسب وسعي  
 وطاقتي . فاستخرجت<sup>10</sup> الله تبارك وتعالى<sup>11</sup> في جمع شيء من ذلك<sup>12</sup> ، واستعنت  
 به في ذلك وفي<sup>13</sup> جميع أموري ، وهو حسبي ونعم المعين .

(1) B: — وغير ذلك || (2) H: — احد || (3) YHB: — أهل || (4) YH: — الصادق ||  
 (5) YB: — رضي ... عنها ؛ H: عليه السلام || (6) B: عن || (7) F: واحببت || (8) F: قارنته ||  
 (9) F: — على || (10) FB: واستخرجت || (11) HB: — تبارك وتعالى ؛ Y: — تبارك و ||  
 (12) H: في جمع ذلك شيء منه (sic) || (13) H: — ذلك وفي .

## تفسير ابي العباس بن عطاء

### الفاتحة

1 « بسم » . حكي عن ابي العباس بن عطاء انه قال : الباء برّه لارواح الانبياء بالهام الرسالة والنبوة – والسين سرّه مع أهل المعرفة بالهام القربة والانس – والميم منته على المریدین بدوام نظره اليهم بعين الشفقة والرحمة .

1 « الله » . قال ابو العباس بن عطاء : قوله « الله »<sup>1</sup> هو اظهار هيئته وكبريائه .

1 « الرحمن » . قال ابن عطاء : في اسمه « الرحمن » عونُه ونصرته ؛ في اسمه « الرحيم » مودته ومحبته<sup>2</sup> .

2 « الحمد لله رب العالمين » . قال ابن عطاء : معناه الشكر لله اذ<sup>3</sup> كان منه الامتان على تعليمنا اياه حتى حمدناه .

وذكر عن ابن عطاء او غيره<sup>4</sup> انه قال : « الحمد لله » اقرار المؤمنين بوحدايته . فالاول اقرار بالالوهية<sup>5</sup> . والثاني اقرار بالربوبية . والثالث اقرار بالتعظيم .

2 وذكر<sup>6</sup> عن ابن عطاء في قوله<sup>7</sup> « رب العالمين » أي<sup>8</sup> مرتين<sup>9</sup> أنفس مرتين بنور اليقين<sup>10</sup> والتوفيق<sup>11</sup> . وقلوب المؤمنين بالصبر والاخلاص . وقلوب المریدین بالصدق والوفاء ، وقلوب العارفين بالفكرة<sup>12</sup> والعبارة<sup>13</sup> .

(1) B: + تعالى || (2) YH: ورحمته || (3) H: اذا || (4) F: وعن غيره ؛ Y: وغيره || (5) H: بالالهية || (6) F: وقيل || (7) F: في قوله ؛ YH: ؛ « الحمد لله » || (8) B: -- اي || (9) F: مرتب ؛ H: مرني || (10) F: -- اليقين || (11) B: -- والتوفيق || (12) YB: بالفكر || (13) Y: والعبارة .

4 «مالك يوم الدين». قال ابن عطاء: مجازي يوم الحساب كل صنف بمقصودهم وهمتهم: يجازي العارفين بالقرب منه والنظر الى وجهه الكريم، ويجازي أرباب المعاملات بالجنتات.

7 «صراط الذين انعمت عليهم»: اي مقام الذين انعمت عليهم بالايمان<sup>1</sup> والمعرفة. وهم العارفون. وأنعم على الأولياء بالصدق والرضا واليقين، وأنعم على الأبرار<sup>2</sup> بالحلم والرافة، وأنعم على المریدين بحلاوة الطاعة. وأنعم على المؤمنين بالاستقامة. هذا قول ابن عطاء.

7 «غير المغضوب عليهم ولا الضالين». قال ابن عطاء: غير المخدولين ولا<sup>3</sup> المطرودين ولا المهانين. «ولا الضالين». الذين<sup>4</sup> ضلوا عن طريق هدايتك ومعرفتك وسبل ولايتك.

«آمين». قال ابن عطاء: اي كذلك<sup>5</sup> فافعل. ولا تكني الى نفسي ضرفة عين.

## سورة البقرة

(2)

3 «ويتقون الصلاة». قال ابن عطاء: إقامة الصلاة فيها<sup>6</sup> حفظ حدودها مع حفظ السر مع الله<sup>7</sup> وهو ان<sup>8</sup> لا يختلج بسرك<sup>9</sup> سواه.

29 «هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً». قال ابن عطاء: خلق لكم ما في الارض جميعاً ليكون الكون كله<sup>10</sup> لك. وتكون لله. فلا تشتغل بما لك<sup>11</sup> عمّن انت له.

30 «اني جاعل في الارض خليفة...» الآية. قال ابن عطاء: ان الملائكة

(1) HB: — بالايمان و؛ Y: — اي مقام... بالايمان و || (2) B: الخواص || (3) T: — لا || (4) B: — الذين || (5) B: ذلك || (6) BF: — فيها || (7) Y: + تعالى || (8) YH: اي لا || (9) B: في سرك || (10) FB: كلها || (11) H: — بما لك.

جعلوا دعاويهم وسيلة الى الله تعالى<sup>1</sup> . فأمر الله النار فأحرقت منهم في ساعة واحدة ألوفاً . فأقرّوا بالعجز وقالوا : « سبحانك لا علم لنا » .

31 « وعلم آدم الاسماء كلها » . قال ابن عطاء : لو لم يكشف لآدم<sup>2</sup> علم تلك الأسماء ، لكان أعجز من الملائكة في الاخبار عنها .

34 « واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : لما استعظموا تسبيحهم وتقديسهم ، أمرهم بالسجود لغيره . يريهم به<sup>4</sup> استغناءه عنهم وعن عبادتهم .

35 « ولا تقربوا هذه الشجرة » . قال<sup>5</sup> ابن عطاء : نُهي عن جنس الشجرة ، فظن<sup>6</sup> آدم ان النهي عن المشار اليه<sup>7</sup> . فتناول على حد النسيان وترك المحافظة ، لا على التعمد والمخالفة . قال الله تعالى : « فنتي<sup>8</sup> ولم نجد له عزماً » (٢٠ : ٨٨) .

40 « واوفوا بعهدي » . قال ابن عطاء : أوفوا بعهدي اي<sup>9</sup> في حفظ الحدود ظاهراً وباطناً ، « أوف بعهدكم » بحفظ أسراركم عن مسابرة الاغيار<sup>10</sup> .

45 « واستعينوا بالصبر والصلاة » . قال ابن عطاء : استعينوا بهما على البلوغ الى درك الحقائق<sup>11</sup> .

112 « ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليهم عند الموت لما يلقون من البشرى ، ولا هم يحزنون على ما خلفوا من الأهل والاولاد . لعلمهم بان الله تعالى<sup>12</sup> خليفته عليهم .

187 « علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم » . قال ابن عطاء : خيانة النفس الوقوف معها حيث ما وقفت<sup>13</sup> .

199 « ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس » . قال ابن عطاء : اذا عمرتم بوجهكم بذكرى . واستفرغتم الوسع فيه ، فارجعوا الى ما رجع اليه العام من القيام برسوم

(1) YH : — تعالى || (2) YH : + عليه السلام || (3) Y : — قال ابن عطاء || (4) H : — به || (5) FB : — قال ... عزماً || (6) Y : وظن || (7) Y : اليها || (8) YH : — فنتي || (9) YH : — اي || (10) H : الاعيان || (11) B : — استعينوا بهما ... الحقائق || (12) F : — تعالى || (13) B : تقف .

العبودية . واستغفروا الله<sup>1</sup> عن اشتغالكم بغيره « ان الله غفور » للمطيعين تقصيرهم في طاعتهم . « رحيم » بالعاصين أي<sup>2</sup> يردنهم برحمته الى بابه .

201 « ربنا آتانا في الدنيا حسنة » . قال ابن عطاء : القناعة في الرزق . والرضا بالقضاء .

208 « ادخلوا في السلم كافة » . قال ابن عطاء : السلم<sup>3</sup> اتباع الأوامر<sup>4</sup> واجتناب النواهي<sup>5</sup> .

222 « ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين » . قال ابن عطاء : يحب التوابين من افعالهم . ويحب<sup>6</sup> المتطهرين من احوالهم : وهم القائمون مع الله<sup>7</sup> بلا علاقة ولا سبب .

245 « والله يقبض ويبسط » . قال ابن عطاء : يقبضك عنك ويبسطك به وله<sup>8</sup> .

257 « الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يغنيهم عن صفاتهم بصفاته . فتتدرج<sup>9</sup> صفاتهم تحت صفاته . كما اندرجت احوالهم تحت كونه . وحقوقهم عند ذكر حقه . فيصير قائماً بالحق مع الحق للحق .

259 « أنى يحيي هذه الله بعد موتها ... » سئل<sup>10</sup> ابن عطاء : لم أري ابراهيم<sup>11</sup> احياء<sup>12</sup> الموتى في غيره وأري عزير في نفسه ؟ فقال : لأن الخليل<sup>13</sup> تلتطف في السؤال فقال « رب أنى » (٢٦٠) فأري<sup>14</sup> . وتعجب عزير من القدرة فقال « أنى »<sup>15</sup> . فأري ذلك في نفسه تأديباً .

269 « يوتي الحكمة من يشاء » . قيل<sup>16</sup> « يوتي الحكمة » . الفهم في كتاب الله

(1) B : تعالى (2) YHF : ان (3) B : السلم (4) H : الامر (5) B : المنهي (6) YF : يحب (7) B : تعالى (8) Y : لا ياد (9) Y : فيتدرج (10) Y : — وسئل ... تأديباً (11) B : عليه السلام (12) F : احياء ... تأديباً (13) B : F : عليه السلام (14) H : فأري (15) H : فقال ، أنى (16) HF : وقال ابو العباس ابن عطاء : قول يوتي الحكمة ... وذلك قوله « وآتينا الحكمة » (٢٠ : ٣٨)

تعالى . ومن اوتي فهم الكتاب <sup>1</sup> ، فقد أعطي <sup>2</sup> حظاً عظيماً من قربه . قاله ابو العباس بن عطاء .

273 « للفقراء ... يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف » . قال ابن عطاء : يحسبهم الجاهل بحالهم اغنياء في الظاهر . وهم أشد الناس افتقاراً الى الله <sup>3</sup> في الظاهر ، واستغناءً به في الباطن .

وقال ايضاً : سُمّوا جهالاً لجهلهم بالفقر والغنى ، ولتوهمهم ان الفقر قلّة الشيء والغنى كثرته <sup>4</sup> . ولم يعلموا ان الفقر هو الفقر الى الله <sup>3</sup> ، والغنى هو الاستغناء به <sup>5</sup> .

284 « لله ما في السموات وما في الارض » . قال ابن عطاء : لله <sup>6</sup> الكونان <sup>7</sup> ، هو مبدئهما من غير شيء . فمن اشتغل بهما . اشتغل بلا شيء عن كل شيء <sup>8</sup> .

285 « آمن الرسول بما انزل اليه من ربه » . قال ابن عطاء : كان <sup>9</sup> النبي صلّعم معدن سرّ <sup>9</sup> الحق . فاذا أظهره للعام . اوقفه على شريطة <sup>10</sup> قوله « آمن الرسول بما انزل اليه » . واذا اخفاه . اخبر عنه بقوله « فأوحى الى عبده ما أوحى » (٥٣: ١٠) . وهو مستغرق أوقاته في انتظار ما يُظهر عليه الحق <sup>11</sup> من الريادات على روحه وسره وفؤاده وقلبه وشخصه <sup>12</sup> . ألا تراه كيف يفنيه عن صفاته بقوله « انك ميت » (٣٩: ٣٠) اي <sup>13</sup> عن صفاتك بحياتك <sup>14</sup> بنا وبإظهار صفاتنا عليك . « وانهم ميتون » (٣٩: ٣٠) ، عاجزون عن بلوغ درك صفاتك . فإيمان رسول الله صلّعم إيمان مكاشفة ومشاهدة ، وإيمان المؤمنين إيمان بالوسائط والعلائق .

### سورة آل عمران

(3)

8 « ربنا لا ترغ قلوبنا » . قال ابن عطاء : الزبغ الميل الى شيء سوى الحق .

(1) Y: كتابه || (2) Y: أوتي || (3) YB: تعالى || (4) F: كثرتها || (5) Y: بالله تعالى || (6) B: تعالى (- الله) || (7) FB: الكونين || (8) HF: ان || (9) F: السر || (10) H: شرائطه || (11) H: - الحق || (12) B: عليه السلام || (13) HF: - اي || (14) B: عن حياتك .



17 « الصابرين والصادقين والقانتين والمنفقين والمستغفرين بالاسحار ». قال ابن عطاء : « الصابرين » هم الذين صبروا بالله<sup>1</sup> في طاعة الله<sup>1</sup> مع الله<sup>1</sup> . « والصادقين » هم الذين صدقوا ما عاهدوا الله عليه عن صدق قويم<sup>2</sup> . واعتماد صحيح . وسر لا يشوبه شيء . « والقانتين » هم الذين أطاعوا الله<sup>1</sup> في سرهم وعلانياتهم . « والمستغفرين بالاسحار » هم الذين « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » (٣٢: ١٦) .

18 « شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة وأولو العلم » . قال ابن عطاء : أول ما حلوا في<sup>3</sup> حقائق البقاء مع الله<sup>4</sup> . فنوا عن كل شيء دون الله<sup>5</sup> . حتى ثبتوا<sup>6</sup> وبقوا<sup>7</sup> مع الله تعالى<sup>8</sup> .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : دلنا بنفسه من نفسه على نفسه باسمائه . وفيه بيان ربوبيته وصفاته . فجعل لنا في كلامه وأسمائه شاهداً ودليلاً عليه<sup>9</sup> . وإنما فعل ذلك لأن الله تعالى<sup>10</sup> وحد نفسه<sup>11</sup> . ولم يكن معه<sup>12</sup> غيره<sup>13</sup> . وكان<sup>14</sup> الشاهد عليه توحيده . ولا يستحق ان يشهد عليه . من حيث الحقيقة . سواه . إذ هو الشاهد . فلا شاهد معه . ثم دعا الخلق الى شهادته : فمن وافقت<sup>15</sup> شهادته شهادته فقد اصاب حظّه من حقيقة التوحيد . ومن حُرّم . ضلّ .

وقال ابن عطاء : ان الله شهد لنفسه بالفرديّة والصدقية والأبدية . ثم خلق الخلق فشغلهم بعبارة هذه الكلمة . فلا<sup>16</sup> يطيقون حقيقة عبارتها . لان شهادته لنفسه حق . وشهادتهم له بذلك رسم . وأنى يستوي الحق مع الرسم ؟

28 « ويخدركم الله نفسه » . قال ابن عطاء : انما يخدر نفسه من يعرفه . فأما من لا يعرفه . فان هذا الخطاب زائل عنه .

30 « والله رؤوف بالعباد » . قال ابن عطاء : عمّ رحمته لعباده أجمع . مؤمنهم وكافرهم . وبرّهم . وفاجرهم . وخصّ رحمة الرسول عليه السلام<sup>17</sup> بوقوفه على

1 HB : تعالى 2 Y : قوي 3 HB : خلوا من 4 HB : مع الله 5 HB : تعالى 6 HB : ثبتوا و 7 Y : — وبقوا 8 F : — تعالى 9 HFB : — عليه 10 F : — تعالى 11 Y : + وكان وحده 12 Y : — احد 13 Y : وكيف يشهد على غيره ؟ انه هو ولم يكن معه احد غيره 14 H : فكان 15 F : وافق 16 Y : ولا 17 H : صلعم .

المؤمنين دون من سواهم . وهذا كقول ابراهيم<sup>1</sup> حين قال « وارزق أهله من الثمرات ، من آمن منهم بالله واليوم الآخر . قال ومن كفر » (٢: ١٢٦) . فانه لا رازق له<sup>2</sup> في السموات والارضين<sup>3</sup> غيري .

31 « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية : أمر بطلب النور<sup>4</sup> الأدنى من عمي عن النور<sup>4</sup> الأعلى<sup>5</sup> .

37 « وانبتها نباتاً حسناً » . قال ابن عطاء : أحسن النبات ما كانت<sup>6</sup> ثمرة<sup>7</sup> مثل عيسى بن مريم<sup>8</sup> روح الله<sup>9</sup> . عليه السلام<sup>10</sup> .

39 « فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب » . قال ابن عطاء : ما فتح الله تعالى<sup>11</sup> على عبد من عبده حالة سنية الا باتباع الأوامر واخلاص الطاعات ولزوم المحاريب .

39 « وسيداً وحصوراً » . قال ابن عطاء : السيد . المتحقق بحقيقة الحق . والحصور . المنزه عن الاكوان وما فيها .

53 « ربنا آمنة بما أنزلت واتبعنا الرسول ... » . قال ابن عطاء : آمنة بما نورت به قلوب اصفيائك من علوم غيبك . واتبعنا الرسول فيما اظهر من سنن أوامرك ونواهيك . رجاء ان يوصلنا إتباعه<sup>12</sup> الى محبتك . « فاكتبنا مع الشاهدين » : مع من يشهدك ولا يشهد معك سواك .

64 « قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم » . قال ابن عطاء : هو تحقيق التوحيد !

(1) B : عليه السلام ؛ H : صلعم || (2) FB : له || (3) B : والارضين || (4) HFB : نور || (5) YHFB : قال ابو عبد الرحمن السلمي : لا وصول الى النور الاعلى لمن لا يستدل عليه بالنور الأدنى . ومن لم يجعل السبيل الى النور الاعلى التمسك بأداب صاحب النور الأدنى ومتابعته صلعم ، فقد عمي عن النورين جميعاً وألبس ثوب الاغترار || (6) YHB : كان || (7) H : ثمرة || (8) YHB : — بن مريم || (9) Y : — روح الله || (10) B : عليه السلام روح الله تعالى ؛ F : — عليه السلام ؛ H : الله تعالى صلعم || (11) F : — تعالى || (12) H : ابتغواك .

74 « يُخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مِنْ يَشَاءُ ». قال ابن عطاء : يُخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مِنْ يَشَاءُ ، أَنْبَاءُ أَنْ لَا طَرِيقَ إِلَيْهِ بِالْعَوَائِدِ وَالْفَوَائِدِ<sup>1</sup> .

79 « كُونُوا رَبَّانِيِّينَ » . قال ابن عطاء : عَابِنُوا أَوْلَ<sup>2</sup> تَرْبِيَّتِكُمْ<sup>3</sup> لِتَتَخَلَّصُوا مِنْ هَذِهِ الْآفَاتِ كُلِّهَا .

وقال ابن عطاء : أَخْرَجَهُمْ بِهَذَا الْخُطَابِ عَمَّا خَاطَبَهُمْ بِهِ مِنَ الْعِبُودِيَّةِ .

80 « وَلَا يَأْمُرْكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا » . قال ابن عطاء : مَوْضِعًا

لِلْمَلَا حِظَاتِ . وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ مِنَ الضَّرِّ وَالنَّفْعِ شَيْءٌ . فَكَيْفَ يَمُنُّ دُونَهُمْ ؟  
[قال السلمي] سمعت أبا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : إِيَّاكَ أَنْ تَلَا حِظَ مَخْلُوقًا وَأَنْتَ تَجِدُ إِلَى<sup>4</sup> مَلَا حِظَةَ الْحَقِّ سَبِيلًا . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « وَلَا يَأْمُرْكُمْ ... » .

84 « قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ » . قال ابن عطاء : أَيُّ<sup>5</sup> صَدَقْنَا وَاقْتَنَّا عَلَى طَرِيقِ الصِّدْقِ مَعَهُ . لِأَنَّهُ الَّذِي كَتَبَ عَلَيْنَا الْإِيمَانَ وَخَصَّنَا بِهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ أَوْجَدَنَا . فَنَحْنُ مُؤْمِنُونَ بِهِ لِسَابِقِ<sup>6</sup> تَفَضُّلِهِ<sup>7</sup> عَلَيْنَا .

92 « لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ » . قال ابن عطاء : لَنْ تَصِلُوا إِلَى الْقُرْبَةِ . وَأَنْتُمْ مُتَعَلِّقُونَ بِحُظُوظِ أَنْفُسِكُمْ .

وقال ابن عطاء : لَنْ تَنَالُوا وَصَاتِي وَفِي أَسْرَارِكُمْ مُوَافَقَةٌ أَوْ مَحَبَّةٌ لِسِوَايَ .

وقال ابن عطاء : لَنْ تَنَالُوا مَعْرِفَتِي وَقُرْبِي حَتَّى تَخْرُجُوا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَهَمَمِكُمْ<sup>8</sup> بِالْكَلْبِيَّةِ<sup>9</sup> .

97 « وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا » . قال ابن عطاء : مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا مِنْ عِقَابِهِ .

وَلِلَّهِ<sup>10</sup> فِي الدُّنْيَا ثَوَابٌ وَعِقَابٌ . فَثَوَابُهُ الْعَافِيَةُ . وَعِقَابُهُ الْبَلَاءُ . فَالْعَافِيَةُ أَنْ يَتَوَلَّى عَلَيْكَ أَمْرٌ . وَالْبَلَاءُ<sup>11</sup> أَنْ يَكُلَّكَ إِلَى نَفْسِكَ .

1 - B : قال ... والفوائد . 2 - H : أوقات . 3 - H : تربيتكم . 4 - Y : في . 5 - B : ...  
... أي . 6 - HF : أي . 7 - B : يمشق . 8 - YB : فضله . 9 - B : وهمتكم . 10 - H : وقال ...  
بالكلبية . 11 - YB : تعدى . H : والعفوية .

101 « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم ». قال ابن عطاء : من افتقر الى الله<sup>1</sup> من جميع ما سوى الله ، فقد فُتِح له الطريق الى الحج وهو أقوم الطرق<sup>2</sup> .

102 « اتقوا الله حق تقاته ». قال ابن عطاء : « حق تقاته » هو صدق قول « لا اله الا الله » وليس في قلبك شيء سواه .

سمعتُ ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : حقيقة التقوى في الظاهر محافظة الحدود ، وباطنه<sup>3</sup> النية والاخلاص .

103 « واعتصموا بحبل الله ». قال ابن عطاء : حبل الله<sup>4</sup> متصل بعباده يتوقع<sup>5</sup> منه المزيد والفوائد في كل وقت . وحبله عهده وكتابه . فمن اعتصم به وصل .

103 « فاصبحتم بنعمته إخواناً ». قال ابن عطاء في هذه الآية : فاطر فيكم عنايته وحسن نظره . فألف بين قلوبكم وارواحكم وجعل الحظين فيها<sup>6</sup> حظاً واحداً ، فانقذكم منها بروية الفضل<sup>7</sup> .

131 « واتقوا النار التي أعدت للكافرين ». قال ابن عطاء : أمر العوام باتقاء النار لخوفهم منها وتركهم<sup>8</sup> المعاصي من اجلها ، وأمر الخواص بان يتقوه وينظروا اليه دون غيره . فقال « واتقوني يا أولي الالباب » (٢: ١٩٧) أي يا اهل الخصوص .

150 « بل الله مولاكم ». قال ابن عطاء : معينكم على ما حملكم من أوامره ونواهيه . « وهو خير الناصرين » : خير الناصرين لكم على أنفسكم وهو اكرم ومرادكم .

154 « ثم انزل عليكم من بعد الغم أمانة ». قال ابن عطاء : من صدق ارادته واجتهاده ورياضته . رُدَّ الى محل الأمن . أي عصم من كل مخوف<sup>9</sup> .

159 « فاعف عنهم واستغفر لهم ». قال ابن عطاء : لما علا خطيئته اي محسداً جميع الاخلاق . عظمت المؤنة عليه . فأمر بالرحمة<sup>10</sup> والعفو والاستغفار لهم<sup>12</sup> .

(1) B : تعالى || (2) HF : الطريق || (3) H : وباطنة || (4) YB : تعالى || (5) F : متوقع || (6) FB : فيها ؛ Y : فيهم || (7) YHF : فانقذكم ... الفضل || (8) F : تركهم || (9) FB : يا || (10) YF : اي ... مخوف || (11) YHB : Y : بالغض || (12) Y : لهم .

169 « فلا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً ». قال ابن عطاء: المقتول على المشاهدة باقٍ<sup>1</sup> بروية شاهده . والميت من عاش على روية نفسه ومتابعة هواه .  
 171 « يستبشرون بنعمة من الله وفضل » . قال ابن عطاء: لو<sup>2</sup> نظروا الى المنعم . لتنغص<sup>3</sup> عليهم الاستبشار بنعمه وفضله<sup>4</sup> . ولكان<sup>5</sup> استبشارهم بالمنعم المتفضل<sup>6</sup> .  
 175 « فلا تخافوهم وخافوني » . قال ابن عطاء: ما دمت متمسكين بالطريقة فخافوني . فمن ترك الخوف ، فقد ترك الطريقة المستقيمة .  
 وقال ايضاً في هذه الآية : الخوف رقيب العمل ، والرجاء شفيع المحن والحشية شفيع الجنة .

180 « ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله » . قال ابن عطاء: السلوك في طريق الحق على السخاء واجتناب البخل : وهو بذل المال والنفس والسر والروح والكل . فمن بخل بشيء في طريق الحق ، حجب به وبقي معه . ومن نظر في طريق الحق الى الغير ، حرم فوائده الحق وسواطع أنوار القرب . كما<sup>7</sup> روي عن النبي عليه السلام<sup>8</sup> انه قال : ما جبل ولي الله الا على السخاء .

193 « ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للايمان ... » . قال ابن عطاء: المؤمن واقف مع نفسه . ألا تراه يقول « ربنا اننا سمعنا... فآمنا » كيف<sup>10</sup> اثبت أفعال<sup>11</sup> نفسه ورجوعه الى الايمان . ولم يعلم انه<sup>12</sup> مقدور<sup>13</sup> ومدبرها<sup>14</sup> ما هو فيه ؟

200 « واصبروا وصابوا وربطوا ... » . قال ابن عطاء: اليقين سيف النفس والصبر الماس<sup>15</sup> الله<sup>16</sup> في أرضه . وان الشيطان ليتعوذ<sup>17</sup> من الصابر<sup>18</sup> كما يتعوذ المؤمن من الشيطان .

1 B: باقٍ 2 H: لو 3 H: لتبغص 4 Y: من فضله 5 FY: وكان 6 B: لتبغص منهم الاستبشار بالنعمة منه هو الاستبشار بالمنعم (sic) 7 YF: كذا 8 B: صلى الله عليه وآله وسلم 9 H: صلعم 10 H: الله 11 Y: الا ترى كيف 12 H: احوال 13 B: له 14 Y: مقدر 15 YFB: ومدبر 16 B: ائمة 17 H: من صبر 18 HB: تعال 17 B: يتعوذ 18 F: الصبر 19 H: الصابرين .

## سورة النساء

(4)

- 1 « يا ايها الناس » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اي<sup>2</sup> كونوا من الناس الذين هم الناس<sup>3</sup> ، وهم الذين أنسوا به واستوحشوا مما سواه .
- 1 « ان الله كان عليكم رقيباً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : عالماً<sup>4</sup> بما تضمه<sup>5</sup> في سرك وما تخفيه من خواطرك . فراقب من هو الرقيب عليك .
- 6 « فان أنستم منهم رشداً » . قال ابن عطاء : الرشيد من يفرق<sup>6</sup> بين الالهام والوسوسة .
- 32 « ولا تمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض » . قال ابو العباس بن عطاء<sup>7</sup> : لا تمنوا . فانكم لا تدرون ما تحت تمنيتكم<sup>8</sup> . فان<sup>9</sup> تحت انوار نعمه<sup>10</sup> نيران محنه<sup>11</sup> . وتحت نيران محنه<sup>12</sup> انوار نعمه<sup>13</sup> .
- 32 وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : « واسألوا الله من فضله » فان عنده انوار<sup>15</sup> كرمه<sup>16</sup> .
- 36 « واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : الشرك ان تطالع غيره او ترى سواه ضرراً او نفعاً .
- وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : العبودية<sup>17</sup> جامعة لاربع خصال : الوفاء بالعهود ، والحفظ للحدود . والرضا بالموجود . والصبر على<sup>18</sup> المفقود .
- وقال ايضاً : العبودية ترك الاختيار وملازمة الذلة والافتقار .
- 37 « ما آتاهم الله من فضله » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : ما آتاهم الله من فضله . البراهين الصادقة .

(1) H : + رحمه الله || (2) H : -- اي || (3) H : -- الذين هم الناس . (4) B : رقيباً عالماً ؛ Y : اي عالماً || (5) F : يضمه || (6) F : تفرق || (7) H : -- رحمه الله ؛ B : -- ابن عطاء . || (8) Y : أمنيتكم || (9) Y : لان || (10) HF : نعمة || (11) H : محنته ؛ F6 : محنة || (12) FB : محنة || (13) F : نعمة ؛ H : أنعمه || (14) H : + رحمه الله || (15) H : ابواب || (16) HB : كرامته || (17) H : + ترك الاختيار وهي || (18) HF : عن .

51 « ألم ترّ الى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : أعطوا الكتاب حجة عليهم . لا كرامة لهم .

64 « ولو انهم اذ ظلوا انفسهم جاءوك » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : لو جعلوك الوسيلة الي<sup>2</sup> لوصلوا الي<sup>3</sup> .

83 « ولو ردّوه الى الرسول وان اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم » . قال ابن عطاء : لو أخذوا طريق السنة وطريق<sup>3</sup> الأكابر في ارادتهم . لأوصلهم ذلك الى المقامات<sup>1</sup> الجليلة من مقامات الايمان التي هي محل مقامات<sup>2</sup> الاستباطات<sup>3</sup> وطريق<sup>4</sup> المكاشفات .

83 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » . قال ابن عطاء : لولا فضله عليكم في قبول طاعتكم . خسرتكم ما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسراتكم . وتمنّض عليكم بما فيه نجاتكم<sup>4</sup> .

105 « لنحکم بين الناس بما أراك الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>9</sup> : بما أراك الله<sup>10</sup> . فانك بنا ترى . وعنا تنطق . وانت بمرأى منا وسمع .

125 « واتخذ الله ابراهيم خليلاً » . قال ابن عطاء : اتخذه خليلاً . فلم يخال سرّاً<sup>11</sup> ابراهيم<sup>12</sup> شيئاً غيره . وذلك حقيقة الخلة . وأنشد<sup>13</sup> :

قد تخللت مسلك الروح مني وبدي<sup>14</sup> سمي الخليل خليلاً  
فاذا ما نطقت كنت حديثي واذا ما سكت كنت الغليلاً

« وكفى بالله حسيباً »<sup>15</sup> . قال ابن عطاء : الحسيب الذي لا يضيع عنده عمل<sup>16</sup> .

146 « قوليئك مع المؤمنين » . قال ابن عطاء : اولئك « مع » المؤمنين<sup>16</sup> . ولم يقل « المؤمنين » . لتعلم ان الاجتهاد<sup>17</sup> لا يؤثر في سابق<sup>18</sup> الأزل .

1 H: 1: حجة الله 2 FB: 2: الوسيلة 3 B: 8: وطرق 4 H: 4: مقامات 5 YFB: 5: مقامات  
6 B: 6: الاستباطات 7 FB: 7: وطرق 8 YB: 8: ونجاتكم 9 H: 9: بما نجاكم 10 YB: 10: في عهد رآه  
11 Y: 10: تعان 12 F: 11: سرّاً 13 HB: 12: سرّاً 14 HB: 12: ابراهيم 15 Y: 13: شعر  
14 YH: 14: وبدي 15 V: Introduction 16 HB: 16: قول الله مع المؤمنين  
17 YFB: 17: الاجتهادات 18 YHB: 18: سبق

## سورة المائدة

(5)

- 1 « يا أيها الذين آمنوا ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : يا أيها الذين آمنوا أي يا أيها الذين أعطيتهم قلوباً لا تغفل<sup>2</sup> عني<sup>3</sup> ولا تحجب دوني طرفة عين .  
وقال ابن عطاء في قوله<sup>4</sup> « يا أيها الذين آمنوا » قال<sup>5</sup> : هم<sup>6</sup> الذين خصصتهم<sup>7</sup> ببري ومشاهدتي ، لا يكونون<sup>8</sup> كمن أعميتهم عن مشاهدتي ومطالعة بري .
- 6 « اذا قتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم » . قال ابن عطاء : البواطن مواضع<sup>9</sup> النظر من الحق . لانه روي عن المصطفى صلعم<sup>10</sup> انه قال : ان الله<sup>11</sup> لا ينظر الى صوركم ولا الى أعمالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم . فوضع النظر الى<sup>12</sup> بالطهارة أحق . فطهارة الظاهر<sup>13</sup> هي<sup>14</sup> تطهير الاعضاء الظاهرة<sup>15</sup> الاربع لاتباع الأمر والافتداء . وطهارة الباطن عن<sup>16</sup> الحيانات والجنايات<sup>17</sup> وانواع المخالفات وفنون الوسوس والغش والحقد والرياء والسمعة وغير ذلك من انواع التواهي أحق .
- 15 « قد جاءكم من الله نور » . قال ابن عطاء : العبد ينال بهذا النور ما هو أجل من النور ، كمن أخذ سراجاً الى بيت مظلم . فيدور به في البيت . فيجد به أجل من السراج .
- 16 « ويخرجكم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يهدي<sup>18</sup> لنوره من رضي<sup>19</sup> عنه في الأزل بكرامات الولاية . فاخرج<sup>20</sup> من ظلمة الاعتراض الى نور الرضا والتسليم .
- 20 « وأتاكم ما لم يئوت احداً من العالمين » . قال ابن عطاء : قلوباً لا تغفل والغش والغل .

(1) B : + قوله تعالى ؛ H : + في قوله || (2) F : يغفل (3) H : عني (4) B : - في قوله (5) YHB : - قال || (6) Y : انتم || (7) Y : خصصتكم (8) FB : يكونوا ؛ Y : تكونوا || (9) H : موضع || (10) Y : النبي عليه السلام || (11) YB : - تعالى || (12) YFB : - الى || (13) YH : فالتطهارة الظاهرة || (14) H : هو || (15) YFB : - الظاهرة || (16) HB : من || (17) B : والحيات || (18) B : + الله || (19) Y : يرضى || (20) H : فاخرجهم .



- 27 « انما يتقبل الله من المتقين » . قال ابن عطاء : المخلصين له فيما يقولون ويعملون .
- 35 « وابتغوا اليه الوسيلة » . قال ابن عطاء : الوسيلة . القربة بآداب الاسلام واداء الفرائض ، لدخول الجنة ، والنجاة من النار .
- 41 « ومن يرد الله فتنته ... » . قال ابن عطاء : من يحجبه الله<sup>1</sup> عن<sup>2</sup> فوائده أوقاته . لن يقدر احد إيصالها اليه .
- 83 « واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع » . قال ابن عطاء : كادت جوارحهم وقلوبهم ان تنطق بقبول الوحي قبل سماعه في مشاهدة المصطفى صلعم<sup>3</sup> . فلما سمعوا منه . لم يطيقوا حمله الا ببكاء فرح او بكاء حسرة او بكاء دهش او بكاء حرقة او بكاء معرفة . كما قال الله تعالى : « مما عرفوا من الحق » .
- 109 « قالوا لا علم لنا » . قال ابن عطاء : لا علم لنا بسوءالك ولا جواب لنا عنه .
- 116 « يا عيسى بن مريم انت قلت للناس اتخذوني وامي الاهين » ؟ . قال ابن عطاء : قعه هذا الخطاب وأسرته حتى احوجه وجميع<sup>4</sup> الانبياء معه<sup>5</sup> ان<sup>6</sup> أقرّوا بالجهل فقالوا « لا علم لنا » .
- 119 « يوم ينفع الصادقين صدقهم » . سمعتُ ابا بكر الرازي يقول : سمعتُ الكتاني يقول : سألت ابن عطاء بمكة عن قوله<sup>7</sup> « يوم ينفع الصادقين صدقهم » قال : ارادتهم في بيان احوالهم<sup>8</sup> بجوارحهم .

## سورة الانعام

(6)

- 14 « قل اني امرت أن اكون أول من أسلم » . قال ابن عطاء : ان اكون من الخاضعين لما يبدو من ميادين القدرة .

(1) B — الله بـ Y : + تعالى || (2) Y : — عن || (3) Y : النبي عليه السلام || (4) YFB :  
— جميع || (5) H : معاً || (6) H : الى ان بـ Y : حتى || (7) B : + تعالى || (8) HB : اعمالهم .

25 « ومنهم من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة » . قال ابن عطاء : لانه<sup>1</sup> لم يجعل لهم<sup>2</sup> سمع الفهم<sup>3</sup> ، وانما جعل لهم<sup>2</sup> سمع الخطاب .

30 « ولو ترى اذ وقفوا على ربهم » . قال ابن عطاء : وقفوا وقوف قهر . ولو وقفوا وقوف اشتياق ، لرأوا من انواع<sup>4</sup> الكرامات ما تعجبوا منها<sup>5</sup> .

36 « انما يستجيب الدين يسمعون » . قال ابن عطاء : أخبر الله<sup>6</sup> ان اهل السماع هم الاحياء ، وهم اهل الخطاب والجواب<sup>7</sup> . واخبر<sup>8</sup> ان الآخرين هم الاموات بقوله<sup>9</sup> « والموتى يبعثهم الله » .

42 « فاخذناهم بالأساء والضراء لعلمهم يتضرعون » . قال ابن عطاء<sup>10</sup> : اخذنا عليهم الطرق كلها ، ليرجعوا الينا .

54 « انه من عمل منكم سوءًا بجهالة » . قال ابن عطاء : كل من عصى الله<sup>11</sup> . عصاه بجهالة . وكل من أطاعه . أطاعه بعلم . فان العبد اذا لم يعظم قدر معرفة الله<sup>11</sup> في قلبه . ركب كل نوع من البلاء .

59 « عنده مفاتيح الغيب » . قال ابن عطاء في هذه الآية : يفتح لأهل الخير المحبة والرحمة . ولأهل الشر الفتنة والمهانة . ولأهل الولاية الكرامات<sup>12</sup> . ولأهل السرائر السر . ولأهل التمكين جذباً .

وقال ابن عطاء : الفتح في القلوب الهداية<sup>13</sup> . وفي الهموم الرعاية . وفي الجوارح السياسة .

وقال ايضاً : يفتح للانبياء المكاشفات . وللاولياء المعاينات . ولتصالحين الطاعات . ولنعامة الهدايات<sup>14</sup> .

72 « وان أقيموا الصلاة » . قال ابن عطاء : اقامة الصلاة حفظ حوائجهم مع الله<sup>15</sup> . وحفظ الأسرار فيها مع الله<sup>16</sup> ان لا يختلج في سره شيء .

(1) Y : لانه (2) Y : سمع (3) F : الفهم (4) A : انواع (5) B : (6) YF : منه (7) B : اهل الجواب (8) F : وخبر (9) B : تعالى (10) B : قال ابن عطاء (11) Y : تعالى (12) YFB : الكرامات (13) F : الهداية (14) YH : الهداية (15) YB : تعالى (16) Y : تعالى .

76 « قال [ابراهيم] هذا ربي ». قال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان الاول<sup>1</sup> تقریباً<sup>2</sup> للقوم . والثاني مسألة<sup>3</sup> الازدياد للهداية . فلما أزال العذر والتفريع<sup>4</sup> به وقام بالحجة . رجع<sup>5</sup> الى البراءة فقال<sup>6</sup> : « يا قوم اني بريء مما تشركون » (٧٨) .  
وقال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان ابراهيم . عليه السلام<sup>7</sup> . من شدة حبه لربه وشغفه به ، لما رأى الصنع والآثار ، غاب عنها وتعلق بالصانع . وهذا من عطشه وامتلائه بربه . لم يكن فيه فضل من<sup>8</sup> ربه ان يقول : هذا صنع ربي . فقال « هذا ربي »<sup>9</sup> الذي يظهر مثل<sup>10</sup> هذه البدائع والآثار<sup>11</sup> . وهذا مقام<sup>12</sup> الجمع ان لا يكون فيه فضل من ربه ان يذكر سواه او يرى سواه .  
95 « ان الله فائق الحب والنوى » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : مظهر ما في حبة القلب من الاخلاص والرياء .

98 « وهو الذي أنشأكم من نفس واحدة . فستقر ومستودع » . قال ابن عطاء : خلق اهل المعرفة على جهة ومنزلة واحدة . « فستقر ومستودع » أي<sup>14</sup> فستتر<sup>15</sup> في حال معرفته . مكشوف عنه . ومكشوف<sup>16</sup> في حال معرفته ، مستتر عليه<sup>17</sup> .  
103 « لا تدركه الابصار » . قال ابن عطاء : لا تحيط به الابصار والعلوم<sup>18</sup> وهو يحيط بها .  
105 « ولنبيته لقوم يعلمون » . قال ابن عطاء : لقوم يعلمون حقيقة البيان : وهو الوقوف معه حيث ما وقف . والجري معه حيث ما جرى ، لا يتقدمه بغلبة ، ولا يتخلف عنه بعجز .

122 « أو من كان ميتاً فأحييناه » . قال احمد<sup>19</sup> بن عطاء : أو من<sup>20</sup> كان ميتاً بحياة نفسه وموت قلبه . فأحييناه باماتة نفسه وحياة قلبه ، وسهلنا عليه سبل التوفيق ، وكحلناه بانوار القرب . فلا يرى غيرنا . ولا يلتفت الى<sup>21</sup> سوانا .

(1) H: ان الاول كان (2) HB: تعريفاً (3) B: — مسألة (4) B: والتفريع (5) F: ورجع (6) H: وقال (7) Y: — عليه السلام (8) B: عن (9) H: — فقال هذا ربي (10) YB: — مثل (11) B: والآثار (12) B: — مقام (13) B: فائق الحب اي (14) HF: — اي (15) YH: فستقر (16) H: ومستودع (17) H: عنه (18) H: — الابصار والعلوم (19) F: — قال ... والعلوم (20) HB: — احمد (21) F: أفن (22) Y: — الى .

وقال ابن عطاء : أومن كان ميّناً بالانقطاع عنا ، فاحييناه بالاتصال بنا ، وجعلنا له نوراً إتصلاً<sup>1</sup> ، كمن تركناه في ظلمات<sup>2</sup> الانقطاع ؟

125 « ومن يرد ان يضلّه ، يجعل صدره ضيقاً حرجاً » . قال ابن عطاء : ما بلائٌ أشد من بلاء من اظلم عليه قلبه ، والتبس<sup>3</sup> عليه أمره . ونحفي عليه قدر مولاه . فهو يتردد في أمره . متمرداً على مولاه . لفقدان نور الهداية عن قلبه<sup>4</sup> وطلب النجاة من غير وجهه .

## سورة الاعراف

(7)

1 « المص » . حكى<sup>5</sup> محمد بن عيسى الهاشمي عن ابن عطاء انه قال : لما خلق<sup>6</sup> الله<sup>7</sup> صورة<sup>8</sup> الاحرف . جعل لها سرّاً . فلما خلق آدم<sup>9</sup> ، بث فيه ذلك<sup>10</sup> السرّ ، ولم يبثه في الملائكة . فجرت الاحرف على لسان آدم<sup>11</sup> بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله صورة لها .

2 « كتاب انزل اليك » . قال ابن عطاء : عهد خصصت به من بين الانبياء . انك خاتم الرسل ، وعهدك ختم العهود . لتشرح<sup>12</sup> بد صدراً وتقر<sup>13</sup> به عيناً .

12 « قال [ ابليس ] انا خير منه » . قال ابن عطاء في قوله « انا خير منه » : حجب ابليس بروية العجب<sup>14</sup> بنفسه عن التعظيم . ولو رأى تعظيم الحق . لم يعظم غيره . لان الحق اذا استولى على سر<sup>15</sup> شيء<sup>16</sup> . قهره . فلم<sup>17</sup> يترك فيه فضلاً لغيره .

23 « قالوا : ربنا ظلمنا انفسنا » . قال ابن عطاء : ظلمنا انفسنا باشتغالنا . وطلبها عنك .

(1) Y: ايضاً لا || (2) YB: ظلمة || (3) B: وألبس || (4) B: عن قلبه || (5) B: حكى  
عن || (6) H: اظهر || (7) YB: + تعالى || (8) YFB: - صورة || (9) B: + عليه السلام ||  
(10) B: -- ذلك || (11) B: + عليه السلام || (12) F: ليشرح || (13) Y: او تقر || (14) HB:  
الفخر || (15) YFB: سره || (16) YFB: -- شيء || (17) YF: فلن .

27 « كما أخرج ابويكم من الجنة ». سمعت<sup>1</sup> ابا بكر الرازي<sup>2</sup> يقول : سمعت ابن عطاء يقول : خروج آدم<sup>3</sup> من الجنة وكثرة بكائه<sup>4</sup> وافتقاره الى الله<sup>5</sup> ، وخروج الانبياء من صلبه كان خيراً له من الجنة والتنعم والتلذذ بنعيمها<sup>6</sup> .

27 « انا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون » . قال ابن عطاء : قوله<sup>7</sup> « انا جعلنا الشياطين » ، وقوله<sup>7</sup> « انهم اتخذوا الشياطين » (٧: ٣٠) : فالحقيقة<sup>8</sup> منها ما اضاف الى نفسه . والمعارف<sup>9</sup> ما اضاف اليهم . كذلك خطابه في جميع القرآن .

29 « وادعوه مخلصين له الدين » . قال ابن عطاء : اخلاص الدعاء ما خلص من الآفات .

29 « كما بدأكم تهودون » . قال ابن عطاء : ابتداء<sup>10</sup> خلقه<sup>11</sup> ابليس على الكفر والخلاف . ثم استعمله باعمال المطيعين بين الملائكة والمقربين ، ثم رده الى ما ابتداء عليه من الخلاف . والسحرة ابتداء خلقهم على الهدى والموافقة . واستعدائهم بعمل<sup>12</sup> المخالفين واهل الضلالة . ثم ردهم الى ما ابتدأهم عليه من الاتفاق . لذلك قال الله تعالى « كما بدأكم تهودون » .

64 « انهم كانوا قوماً عميين » . قال ابن عطاء : ضالين عن طريق الحق .

105 « حقيق علي ان لا أقول على الله الا الحق » . قال ابن عطاء : من تحقق بالحق<sup>13</sup> . فانه لا يقول على الحق الا ما يليق بالحق .

143 « لن تراني » . قال ابن عطاء في قوله « لن تراني ولكن انظر الى الجبل » :

اشغله<sup>14</sup> بالجبل . ثم تجلى . ولو لم يشغله بالجبل ، لما<sup>15</sup> وقت التجلي . وقال ابن عطاء<sup>16</sup> في هذه الآية : انبسط<sup>17</sup> الى<sup>18</sup> ربه في معاني الرؤية ، لما ظهر عليه من<sup>19</sup> الكلام ولم ينطق بآياه . ألا ترى انه لما رجع الى وصفه ، رجع الى أوائل المقامات . فقال « تبت إليك » ؟

1. B: — سمعت ... بنعيمها 2. Y: — الرازي 3. Y: — عليه السلام 4. F: وبكائه 5. H: — الى الله 6. Y: — لله تعالى 7. H: فيها 8. HFB: — قوله ... وقوله 9. B: قال وانهم 10. F: الحقيقة 11. B: — والتعارف 12. H: ابتداء 13. B: — خلقه 14. H: باعمال 15. Y: — عن الحق 16. YH: — صفه 17. B: — عليه السلام 18. H: — وقول ايضا (أي الحسين) 19. Y: — موسى 18. H: — على 19. FB: — عن

- 146 « ساصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق » . قال ابن عطاء : سامنع قلوبهم واسرارهم وارواحهم عن<sup>1</sup> الجولان في ملكوت القدس<sup>2</sup> .
- 150 « ولما رجع موسى الى قومه غضبان » . قال ابن عطاء : غضبان على نفسه حيث<sup>3</sup> ترك قومه حتى ضلوا - « آسفاً » على مناجاة ربه .
- 156 « هُذنا اليك » . قال ابن عطاء : اقبلنا بالكلية عليك .
- 157 « الذين يتبعون الرسول النبي الأمي » . قال ابن عطاء : الأمي هو الاعجمي . قال : اعجمياً<sup>4</sup> عما دوننا . عالماً<sup>5</sup> بنا وبما ينزل عليه من كلامنا وحقائقنا<sup>6</sup> .
- 157 وقال ايضاً في قوله « النبي الأمي » قال : النبي صلعم<sup>7</sup> الذي لا يدنسه شيء من الاكوان<sup>8</sup> . يعني الذي لا يشغله شيء من الكون<sup>9</sup> . وقال<sup>10</sup> « الأمي » يعني<sup>11</sup> الذي<sup>12</sup> لا<sup>13</sup> يعلم<sup>14</sup> من الدنيا شيئاً ولا من الآخرة الا ما علمه ربه . حالته مع الله تعالى<sup>15</sup> حالة واحدة وهو الطهارة بالافتقار اليه والاستغناء عما سواه .
- 175 « آتيناها آياتنا فانسلخ منها » . قال ابن عطاء : سوابق الأثر تؤثر<sup>16</sup> على انتهاء الأبد . قال الله تعالى : « آتيناها آياتنا فانسلخ منها » .
- 176 « ولو شئنا لرفعناه بها » . قال ابن عطاء : ولو جرى له في حكم<sup>17</sup> الأثر السعادة . لأثر ذلك عليه في عواقب سعيه وكدحه في أواخر احواله<sup>18</sup> .
- 182 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » . قال ابن عطاء : كلما احدثوا خطيئة . جددنا لهم نعمة . وننسيهم الاستغفار من<sup>19</sup> تلك الخطيئة .

(1) Y: — عن ؛ B: عن الحق لان في جولان ملكوت العرش (sic) . 2: H: — عن الحق لان ذلك في ملكوت القدس || (3) B: حين || (4) H: اعجمي || (5) H: — ومن حقائقنا (6) H: — ومن حقائقنا (7) YHF: — النبي صلعم || (8) YFB: الكون || (9) YH: — يعني ... الكون || (10) YB: — وقال || (11) YHB: — يعني || (12) H: من ؛ F: — الذي || (13) F: لم ؛ B: يعلم شيئاً ... || (14) HF: — تعالى || (15) F: يؤثر || (16) H: — حكم || (17) H: — افعاله (18) Y: — عن .

## سورة الانفال

(8)

5 « كما اخرجك ربك من بيتك بالحق ». قال ابن عطاء : اخرجك من بلدتك ليُحْيِي بك<sup>1</sup> قلوباً عمياء عن الحق . « وان فريقاً من المؤمنين لكارهون » مفارقة اوطانهم . ولا يتم لعبد حقيقة الصحبة والنصيحة الا بعد هجران أقاربه ومفارقة اوطانه . أخرجهم من تلك البلدة حتى ألينوا غيرها من البلاد ولم يبق<sup>2</sup> عليهم مطالبة لها . فردّهم اليها لئلا يملكهم سوى الحق شيء .

11 « وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به » . قال ابن عطاء : انزل عليهم ماءً طهر به ظواهر ابدانهم من<sup>3</sup> دنسها<sup>4</sup> . وانزل عليهم رحمته نور بها قلوبهم وشفى بها صدورهم عن وساوس العدو . وألبس بواطنهم لباس الاطمأنينة<sup>5</sup> والصدق .

24 « استجبوا لله وللرسول » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الاستجابة على اربعة اوجه : اولها اجابة التوحيد . والثاني اجابة التحقيق . والثالث اجابة التسليم ، والرابع اجابة التقريب<sup>6</sup> .

66 « وعلم ان فيكم ضعفاً » . قال ابن عطاء : ما في السماء لا يوجد الا بالافتقار ، وما في الارض لا يوجد الا بالاضطرار .

## سورة التوبة

(9)

3 « ان الله بريء من المشركين » . قال ابن عطاء : كل من اشرك مع الله تعالى<sup>7</sup> فيما لله تعالى<sup>7</sup> غير الله تعالى<sup>8</sup> . فهو منه بريء .

40 قال ابن عطاء في قوله « ثاني اثنين اذ هما في الغار » قال : في محل القرب ، في كهف الانوار في الازل .

(1) B: به || (2) H: ببق || (3) YH: -- من || (4) YH: ودنسها || (5) HB: الطمانينة ||

(6) B: -- قال ... التقريب || (7) YMF: -- تعالى || (8) B: عز وجل .

وقال في قوله « لا تحزن ان الله معنا » قال : ليس من حكم من كان الله معه ان يحزن .

قال ابن عطاء في قوله « ان الله معنا » قال : معناه ان الله معنا<sup>1</sup> في الازل ، حيث وصل بيننا وصلة الصحبة ولم تنفصل<sup>2</sup> .

**41** « انفروا خفافاً » . قال ابن عطاء : خفافاً بقلوبكم « وثقالاً » بابدانكم .

**91** « ما على المحسنين من سبيل » . قال ابن عطاء : المحسن من يحسن مجاورة نعم الله<sup>3</sup> . وقال في موضع آخر : المحسن من يرى احسان الله<sup>3</sup> اليه ولا يرى من نفسه مستحسنًا بحال .

**100** « والسابقون الاولون » . قال ابن عطاء : السابق من سبق له في الازل من الحق حسن عناية ، فيظهر<sup>4</sup> عليه في وقت ايجاده انوار تلك السابقة . فانه ما وصل احد اليه الا بعد ان سبق<sup>5</sup> له في الازل منه لطف وعناية .

**111** « ان الله اشترى من المؤمنين » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم » قال : نفسك موضع كل شهوة وبلية . ومالك محل كل اثم ومعصية . فاراد ان يزيل ملكك عما يضرك . ويعوضك عليه ما ينفعك عاجلاً وآجلاً .

قال ابن عطاء : مكر بهم وهم لا يشعرون ؛ لكن الكلام فيه من جهة المعاملة مليح : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم<sup>6</sup> بالوصلة .

**112** « التائبون العابدون الحامدون السائحون ... » . قال ابن عطاء : لا تصح<sup>7</sup> العبادة الا بالتوبة ، ولا التوبة الا بالحمد على ما وفقت عليه<sup>8</sup> من طاعة مريية التوبة ؛ ولا تصح<sup>9</sup> التوبة الا بمداممة السياحة والرياضة ؛ ولا هذه المقامات والمقدمات الا بمداممة الركوع والسجود ؛ ولا يصح هذا كله الا بالامر بالمعروف والنهي عن

(1) HB : — ان الله معنا || (2) F : ينفصل || (3) YB : + تعالى || (4) H : فتظهر || (5) B : يسبق || (6) FB : واحياهم || (7) F : يصح || (8) H : له || (9) F : يصح .



المنكر : ولا يصح شيء مما تقدم ذكره<sup>1</sup> الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً . فالموءمن<sup>2</sup> من تكون هذه صفته . لان الله<sup>3</sup> يقول « وبشر المؤمنین » الذين هم بهذه الصفة . وقال ابن عطاء<sup>4</sup> : « التائبون » الراجعون الى الله من كل ما سواه من الاغيار . « والعابدون » الواقفون على بابه يطلبون الاذن عليه شوقاً منهم اليه . « والحامدون » هم الذين يشكرونه على السراء والضراء اذ كل منه . وما كان منه فهو مقبول بالسمع والطاعة . « والسائحون » التاركون شهواتهم ومرادهم لمعاد الحق فيهم . « والراكعون » الخاضعون لعظمة الله . « والساجدون » المتقربون الى الله بخدمته . « والآمرون بالمعروف » القائمون باوامر الله بحسب الطاقة . « الناهون عن المنكر » التاركون مخالفة الحق اجمع : وهم الذين يؤولون اولياء الله ويعادون اعداءه .

16 « ان الله له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء : له ملك السموات والارض . فمن طلب الملك من غير الملك فقد أخطأ الطريق .

118 « ثم رب عليهم ليتوبوا » . قال ابن عطاء : قطعهم بمننه عن اوصافهم . وقال ابن عطاء : ما لم يعطف<sup>5</sup> الرب على خلقه بالرحمة<sup>6</sup> لم<sup>7</sup> يعطف العبد الى الله بالطاعة .

124 « فاما الذين آمنوا فزادتهم ايماناً » . قال ابن عطاء : أما<sup>8</sup> الذين صدقوا حكم الربوبية وتمسكوا بعهد<sup>9</sup> العبودية . زادتهم معرفة في قلوبهم ونظراً اسقط عنهم النظر الى ما سواه .

128 « لقد جاءكم رسول من انفسكم » . قال ابن عطاء : نفسه موافقة لأنفس الخلق خالقة ومباينة لها حقيقة . فانها<sup>10</sup> نفس مقدسة بانوار النبوة . مؤيدة بمشاهدة الحقائق . ثابتة في الخلق الأدنى والمقام الأعلى : « ما زاغ البصر<sup>11</sup> وما طغى » (٥٣ : ١٧) .

1 YHF : ذكره 2 YH : والمؤمن 3 YB : تعالى 4 Basir aga 36 : 4  
5 H : من 6 F : من 7 H : ذلك الملك 8 H : ما تم 9 H : تعطف  
10 H : بالرحمة 11 H : وما 12 H : أما 13 YB : بعهد 14 Y : وانها  
15 YF : البصر

## سورة يونس

(10)

9 « يهديهم ربهم بإيمانهم ». قال ابن عطاء: يُظهر<sup>1</sup> عليهم بركات اقرارهم عند ايجاد الدر بقولهم « بلى ». فمن بركاتهما لزوم<sup>2</sup> الفرائض واتباع السنن وتحقيق الايمان وتصحيح الاعمال.

13 « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا ». قال ابن عطاء: لما اعتمدوا سوانا.

22 « هو الذي يُسيركم في البر والبحر ». قال ابن عطاء: يسير الاولياء بقاوتهم . ويسير الأعداء بنفوسهم . ومعنى البرّ اللسان . ومعنى البحر القلب .

22 « دعوا الله مخلصين له الدين ». قال ابن عطاء: الاخلاص ما خالص من الآفات .

25 « والله يدعو الى دار السلام ». قال ابن عطاء: عم خلقه<sup>3</sup> بالدعوة . واختص من شاء منهم بالرحمة . فمن اختصه قبل خلقه . فهو الخمود في سعائته . ومن خذله قبل كون خلقته . فهو المذموم . ولا<sup>4</sup> عذر . فمن قصده<sup>5</sup> بنفسه . صرف عن حظه : ومن قصده به . فهو المحجوب عن نفسه .

34 « قل هل من شركائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده ». قال ابن عطاء: يبدأ<sup>6</sup> باظهار<sup>7</sup> القدرة فيوجد المعدوم . ثم يعيدها باظهار الهيبة . فيفتقد الموجود .

57 « قد جاءكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور ». قال ابن عطاء: الموعظة للنفوس . والشفاء للقلوب . والهدى للاسرار . والرحمة لمن هداه الله .

94 « فان كنت في شك مما انزلنا اليك ». قال ابن عطاء: ثم فضلناك به وشرفناك . « فسل الذين يقرأون الكتاب من قبلك » وهم الأعداء . كيف وجدوا

(1) H: تظهر || (2) H: الطاعات و || (3) B: خلقه || (4) YHF: لا || (5) HF: قصد || (6) H: يبدو ؛ Y: يدي || (7) B: باظهاره .

وصفك<sup>1</sup> في كتبهم . وكيف رأوا فيها نشر فضائلك . يدل عليه قوله<sup>2</sup> حين انزلت<sup>3</sup> عليه هذه الآية : لا أشك ولا أسأل<sup>4</sup> !

105 « وأن أقم وجهك للدين حنيفاً ولا تكونن من المشركين » . قال ابن عطاء : في هذه الآية : صحح معرفتك . ولا تكونن من الناظرين الى شيء سوى الله تعالى<sup>5</sup> فيمقتك الله<sup>6</sup> . واقامة الملة الحنيفية هو تصحيح المعرفة .

107 « فان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو » . قال ابن عطاء<sup>7</sup> : قطع الحق على عباده طريق الرغبة والرغبة<sup>8</sup> الا اليه باعلامهم<sup>9</sup> انه الضار والنافع .

## سورة هود

(11)

69 « قالوا سلاماً . قال سلام » . قال ابن عطاء : سلم<sup>10</sup> لك رتبة الخلة من الزلل . « قال سلام » اي هذه السلامة التي<sup>11</sup> توجب لي السلام<sup>12</sup> من السلام .

80 « قال لو ان لي بكم قوة » . سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء في هذه الآية قال<sup>13</sup> : لو ان المعرفة بيدي لاوصلتها اليكم .

88 « واليه أنيب » . قال ابن عطاء في قوله « واليه أنيب » قال : اليه ارجع عن<sup>14</sup> جميع ما لي وعلي ولا<sup>15</sup> اعتمد سواه .

96 « ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين » . قال ابن عطاء : الايات هي<sup>16</sup> القوة عند مخاطبة الحق وسماع كلامه . والسلطان هو الانبساط في سؤال الروية .

170 « خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك » . قال ابن عطاء : الا ما شاء ربك من الزوائد لأهل الجنة من الثواب . ومن الزوائد لأهل النار من العقاب .

(1) B: صفتك || (2) YB: + عليه السلام || (3) YB: انزل || (4) HF: ولا أشك || (5) H: تعالى || (6) YB: + تعالى || (7) H: + رحمة الله عليه || (8) B: والرغبة || (9) Y: واعلمهم || (10) H: سلام || (11) F: هذه السلام الذي || (12) F: السلم || (13) HB: يقول في هذه الآية || (14) B: قال هو الرجوع من || (15) B: فلا ؛ H: وان لا ؛ Y: ان لا || (16) FB: هو .

112 « فاستقم كما أمرت ». قال ابن عطاء: إنما ينال<sup>1</sup> العبد<sup>2</sup> الاستقامة على حسب ما اكرم به من نور السر .  
وقال ابن عطاء: افتقر الى الله تعالى<sup>3</sup> مع تبريك من الحول والقوة .

### سورة يوسف

(12)

7 قال ابن عطاء في قوله « لقد كان في يوسف واخوته آيات » قال: هو ان لا يسمع<sup>4</sup> قصته محزون الا استروح<sup>5</sup> اليه . واخرج منه ما فيه راحة لما<sup>6</sup> هو فيه من حاله .

12 « أرسله معنا غداً ». قال ابن عطاء: لو ارسله معهم وسلمه الى القضاء . لحفظ . لكنه اعتمد على حفظهم . « وانما له لحاظون » فخانوه . ولو<sup>7</sup> ترك تدبيره عليه وحفظهم<sup>8</sup> له . لكان محفوظاً . كما حفظ الآخر حين قال « والله خير حافظاً » (١٢: ٦٤) .

14 « قالوا لئن أكله الذئب ونحن عصبة » . قال ابن عطاء: اعتمد يعقوب . عليه السلام . كثرتهم وقوتهم . فوكله الله تعالى<sup>9</sup> اليهم حتى أتاه الحزن من قبلهم . فألقوه في الجب . ثم لما ارسل بنيامين قال « الله خير حافظاً » . فحفظه وورده الى يوسف<sup>10</sup> وردتهما جميعاً الى يعقوب عليه السلام<sup>11</sup>: كذا حال من اعتمد على ربه ممن اعتمد على غيره .

20 « وشروه بثمن بخس درهم معدودة وكانوا فيه من الزاهدين » . قال ابن عطاء: ليس ما باع اخوة يوسف من نفس لا يقع عليها البيع باعيب من بيعك نفسك بأدنى شهوة بعد ان بعثها من ربك بأوفر الثمن . قال الله تعالى « ان الله

(1) B: تنال || (2) FB: — العبد || (3) F: — تعالى || (4) B: يستمع || (5) Y: استراح || (6) F: بما || (7) F: لو || (8) Y: وحفظه || (9) F: — تعالى || (10) B: + عليه السلام || (11) B: صلوات الله عليه + F: — عليه السلام .

اشترى من المؤمنين أنفسهم...» (٩: ١١١). فبيع ما قد تقدم<sup>١</sup> ببيع باطل .  
وإنما باع يوسف عداوة الذين كانوا يعادونه ، وانت تبع نفسك من اعدائك وهي  
شهادتك وهواك . واعدى عدوك<sup>٢</sup> نفسك التي بين جنبيك .

وقال ابن عطاء : وإنما بيع جملته الظاهر بعشرين درهماً أو «الثنى البخس» لتعلم  
ان جمل الظاهر لا يخطر له عند الله تعالى<sup>٣</sup> وإنما الجمال . جمال الباطن . قال النبي  
صلعم : ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم ولا الى افعالكم . ولكن ينظر الى قلوبكم .  
وقال ابن عطاء : لو جعلوا ثمنه الكونين لكان بخساً في مشاهدة<sup>٤</sup> ما خص به .  
وقال ابن عطاء في قوله «وشروه بثمن بخس» قال : لقلة علمهم بنفسه<sup>٥</sup> .  
وكن من لم يعرف قيمة جوهر فهو زاهد فيه . لذلك يبيع الرجل آخرته بالدنيا  
ويجد «بالشهوة» . وربما باع الرجل ايمانه باخس<sup>٦</sup> ثمن . وربما<sup>٧</sup> فاته الحق  
بالحظة : فليتنق الله تعالى<sup>٨</sup> .

وقال ابن عطاء في قوله «وشروه بثمن بخس» قال : أوقعوا البيع على نفس  
لا يجوز بيعها . فكان ثمنه وان جمل<sup>٩</sup> بخساً<sup>١٠</sup> . وما هو باعجب مما تفعله : تبع<sup>١١</sup>  
نفساً قد بعته من ربك . وكما سعى<sup>١٢</sup> في بيع يوسف اعداؤه . كذلك تسعى في  
بيع نفسك من اعدائك بشهوة ونهمة<sup>١٣</sup> .

وقال ابن عطاء<sup>١٤</sup> : ويجوز ان يقال ان الشيء<sup>١٥</sup> النفيس . اذا بلغ النهاية  
في القيمة حتى لا يعرف نهاية قيمته . رداً ان ادنى القيمة وأقل<sup>١٦</sup> الثمن<sup>١٧</sup> .  
مثله<sup>١٨</sup> لايمان<sup>١٩</sup> : لا يعرف قدره . ولا يعرف قدر ثمنه احد . فرد<sup>٢٠</sup> ثمنه اني<sup>٢١</sup>  
تنحي غصن شوك عن طريق المسلمين والكلمة الطيبة . كذلك حديث يوسف<sup>٢٢</sup>  
في قوله «وشروه بثمن بخس» .

١ : F : يقدم . B : أعدائك . F : 3 : -- تعالى . B : 4 : وعلى آله وسلم . Y : عليه  
السلام . Y : 5 : مشاهدته . B : 6 : عليه السلام . Y : B : 7 : والجنة . B : 9 :  
الشهوة . F : 10 : وربما . Y : 11 : -- تعالى . B : 12 : بخس .  
١٣ : F : يفتنه . B : 14 : يسعى . Y : B : 15 : وهمة . B : 16 : وقال أيضاً . B : 17 : شري .  
١٨ : F : وأقده . B : 19 : ثمنها . F : 20 : ثمن . B : 21 : لايمان . Y : 22 : الذي .  
٢٣ : Y : تنحي . B : 23 : عليه السلام .

وقال ابن عطاء : يجوز ان يكون<sup>1</sup> باعوا ظاهر حسنه<sup>2</sup> بالثمن البخس . اعلمك الحق<sup>3</sup> ان ظاهر الجمال لا قدر له عند الله تعالى<sup>4</sup> اذا لم يكن معه جمال الباطن . ولم يشهدوا هم منه جمال باطنه . ولو شهدوا ذلك منه . لما باعوه بملاء<sup>5</sup> الارض ذهباً . الا ترى ان من شهد منه ادنى شيء من المستودع فيه كيف قال : « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » (٢١ : ٢١) ؟

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمن بخس » قال : لانهم باعوه على ما ظهر لهم من حسنه . ولم يشاهدوا ما زين به من خصائص العصمة والقرب .

21 « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » . قال ابن عطاء : كل من اعتمدت عليه او<sup>6</sup> سكنت اليه . يصيبك بذلك المقدار منه محنة . الا ترى انى صاحب يوسف<sup>7</sup> لما قال لأمرته « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » : لما ركن انى يوسف . صار يوسف<sup>8</sup> محنة عليه وعليها ، حتى قالت امرأته « ما جزاء من اراد باهلك سوءاً الا ان يسجن » وما بعده من الخن .

21 « والله غالب على أمره » . قال ابن عطاء : غالب على أمر نفسه . أجراه على ما شاء . انى من<sup>9</sup> شاء . وصرفه عن شاء . « ولكن اكثر الناس لا يعلمون » انه الغالب في أمره الذي أمر عباده من طاعاته : ان شاء يسر لهم من طاعاته . وان شاء عجزهم منها<sup>10</sup> .

24 « ولقد هممت به وهم بها . لولا ان يرى برهان ربه » . قال ابن عطاء : هممت به هم شهوة . وهم بها هم موعظة يزجرها عما هممت به . وقال في قوله « لولا ان رأى برهان ربه » قال : اى واعظاً من<sup>11</sup> قلبه وهو واعظ الله تعالى<sup>4</sup> في قلب كل عبد .

وقال ابن عطاء : « هممت به وهم بها » قال : احتالت زليخا ان تترك<sup>12</sup> يوسف ليوسف . فحجب الله تعالى<sup>4</sup> نفسها عن يوسف بالبرهان العلى<sup>13</sup> خلق الظاهر . حتى لم يشهد في وقته ذلك غير الحق .

(1) B: يكونوا || (2) B: + عليه السلام || (3) B: - الحق || (4) F: - تعالى || (5) B: بلاء || (6) Y: و || (7) B: + عليه السلام || (8) Y: - عليه السلام || (9) Y: م || (10) YB: منه || (11) FB: في .

وقال : « وهمّ بها » : نظر اليها لولا ما صده عن ذلك من حجاب البرهان .  
سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابن عطاء يقول : قالت زليخا ليوسف :  
اصبر عليّ ساعة حتى أعود اليك . فقال<sup>1</sup> : ما تفعلين<sup>2</sup> ؟ قالت : أغطي وجه  
ذلك الصنم ، فإني استحي منه . فتذكر يوسف<sup>3</sup> عند ذلك اطلاع ربه عليه  
فهرب منها : فذلك هو<sup>4</sup> البرهان .

قال ابن عطاء « لولا ان رأى برهان ربه » قال : احاطت به القدرة . فلم  
يشهد غير واحده .

24 « كذبتك لنصرف عنه السوء والفحشاء » . قال ابن عطاء : السوء . الخواطر  
الردية . والفحشاء المباشرة<sup>5</sup> بالاركان .

25 « قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءا » . قال ابن عطاء : لم تستغرق<sup>6</sup> هي  
في محبتها بعد . فلم تخبر<sup>7</sup> بالصدق . وآثرت نفسها على<sup>8</sup> نفسه . فلما استغرقت  
هي في المحبة وهامت . اخبرت بالحق وقالت بالصدق وآثرت نفسه على<sup>8</sup> نفسها  
فقالت : الآن حصحص الحق . انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقين « (١٢ : ٥١) .  
30 « انا لنراها في ضلال مبين » . قال ابن عطاء : في وجد ظاهر ومحبة بيّنة  
وشوق مزعج .

31 « فلما رأينه اكبرنه » . قال ابن عطاء : اكبرن منه<sup>9</sup> العصمة التي هدي  
لها منه<sup>10</sup> .

وقال ابن عطاء : دهشن في يوسف وتخبرن . يعني النسوة . حتى قطعن ايديهن .  
فهذه غلبة مشاهدة مخلوق لمخلوق . فكيف بمن تأخذه مشاهدة من الحق ؟ فلم ينكر  
عليه ان يتغير<sup>11</sup> عليه صفاته او<sup>12</sup> ينطق في الوقت على حد الغلبة بمرامي كبيرة ؟

33 « قال رب السجن أحبّ اليّ » . قال ابن عطاء : السجن<sup>13</sup> أحب اليّ مما

(1) F: فتألت (2) F: تفعل (3) B: يوسف (4) FB: هو (5) FB: — المباشرة  
(6) F: يستغرق (7) F: يخبر (8) B: عن (9) B: — منه (10) Y: هدي بها (11) F:  
به (12) FB: و (13) B: — السجن .

يدعونني اليه من الزنا . والاختيار<sup>1</sup> فسد عليه أمره . ولعله لو ترك الاختيار .  
لكان<sup>2</sup> معصوماً من الزنا من غير امتحان بالسجن كما كان معصوماً في وقت<sup>3</sup> المراودة .

36 « انا نراك من المحسنين » . قال ابن عطاء : انا نراك<sup>4</sup> من المائلين الى  
الفقراء ، في الاحسان اليهم والقعود معهم والانس بهم .

42 « فانساه الشيطان ذكر ربه » . قال ابن عطاء : غار الحق على يوسف<sup>5</sup>  
حين غلبت عليه البشرية بالرجوع في حاجته الى الخلق وطلب ذلك منهم . فادركه  
الحق لقطع حاجته عنهم وايصاله الى حاجته في سر الغيب . حتى<sup>6</sup> يعلم<sup>7</sup> لا  
قاضي لها<sup>8</sup> سوى الحق . أحوجهم اليه وقطع حاجته عنهم . فكان فيه عقوبة لنفسه  
ومحنة لقلبه واختباراً<sup>9</sup> لسره .

52 « ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب » . قال ابن عطاء : لم احقده<sup>10</sup> فيما  
إثمتني عليه من الاهل والمال .

53 « وما أبرئ نفسي . ان النفس لأماراة بالسوء » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : ما أبرئ  
نفسي بنفسي ، انما أبرئ نفسي بربي .

وقال ابن عطاء : النفس مجبولة على سوء الادب . والعبد مأمور بملازمة  
الادب . فالنفس<sup>12</sup> تجري على طبعها في ميدان المخالفة . والعبد يردّها بجهد<sup>13</sup>  
عن<sup>14</sup> سوء المطالبة . فمن أعرض عن الجهود ، فقد أطلق عنان النفس وغفل عن  
الرعاية . فنهما<sup>15</sup> أعانها<sup>16</sup> ، فهو شريكها في مرادها<sup>17</sup> . لذلك قال الجنيد : من  
أعان نفسه على هواها ، فقد اشرك في فعل<sup>18</sup> نفسه . لان العبودية ملازمة الادب .  
والطغيان سوء الأدب .

54 « استخلصه لنفسي » . قال ابن عطاء : كيف يستخلصه لنفسه وقال استخلصه  
الحق من قبل ؟ فهو لديه من المخلصين .

(1) Y: بالاختيار || (2) B: كان || (3) B: — وقت || (4) FB: — انا نراك || (5) B: —  
عليه السلام || (6) YF: حين || (7) Bašir Ağa || (8) F: له || (9) YB: واختيار || (10) B: اخنه ||  
(11) F: — ابن عطاء || (12) Y: والنفس || (13) F: — بجهد || (14) B: من || (15) B: وبها ||  
(16) F: أتى بها || (17) YB: غدرها || (18) B: قتل .



56 « نصيب برحمتنا من نشاء ». قال ابن عطاء في قوله<sup>1</sup> « نصيب برحمتنا » قال : بفضلنا نهدي من نشاء الى سبيل المعرفة .

67 « وما أغني عنكم من الله من شيء » . قال ابن عطاء : كيف يرد عن غيره من لا يرد عن نفسه . ام<sup>2</sup> كيف يقوم بكفاية الغير من هو عاجز عن سياسة<sup>3</sup> نفسه<sup>4</sup> ؟ بلى<sup>5</sup> ! ربما يبدي الحق الاسباب . وليس الاخذ بالاسباب كالأخذ من المسبب .

76 « كذلك كدنا ليوسف » . قال ابن عطاء : أبلينا<sup>6</sup> بانواع البلاء حتى أوصلناه الى محل العز والشرف .

84 « وتولى عنهم وقال يا أسفي على يوسف » . قال ابن عطاء : بكى يعقوب<sup>7</sup> وتأسف لفقد الالفة . وذلك انه لما لقي يوسف زاد في البكاء . فقال له<sup>8</sup> : يا ابنتي أتبكي عند الفراق وعند التلاقي ؟ قال : ذاك بكاء حرقه الفراق . وهذا بكاء الدهش !

84 « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » . قال ابن عطاء : ذهبت عين يعقوب في بكاء يوسف لان بكاءه كان معلولاً . منوطاً بالولد<sup>9</sup> . فأثر فيه . ولم تذهب عين آدم من كثرة<sup>10</sup> بكائه لان بكاءه كان حقاً . فحفظ فيه .

وقال ابن عطاء في قوله « وابيضت عيناه من الحزن » قال : ان يعقوب . عليه السلام . اراد ان يبكي على يوسف فتغرغرت عيناه . فاراد ان يرسلها<sup>11</sup> . فوجد لذة البكاء . فكضمها وردّها في عينيه<sup>12</sup> فابيضتا .

86 « وأعلم من الله ما لا تعلمون » . قال ابن عطاء : معناه<sup>13</sup> : علمي بالله علم حقيقته . وعلمكم به علم استدلال .

90 « انه من يتق ويصبر » . قال ابن عطاء : من يتق ارتكاب الحارم ويصبر على أداء الفرائض . فان الله<sup>14</sup> لا يضيع سعي من احسن في هذين المقامين واعتمد على الله تعالى<sup>15</sup> ولم يعتمد على سعيه ولا عمله .

1 - B : في قوله 2 - YF : وكيف 3 - YF : سياسته 4 - YF : نفسه 5 - B : بلى 6 - YF : يتبينه 7 - B : عليه السلام 8 - B : له 9 - Y : يورثه 10 - B : كثرة 11 - YF : يرسلها 12 - YFB : عينه 13 - B : معناه 14 - Y : تعالى 15 - F : — تعالى .

98 « سوف استغفر لكم ربي » . قال ابن عطاء : ان يعقوب<sup>1</sup> قال : ارجعوا<sup>2</sup> الى يوسف فاسألوه<sup>3</sup> ان يجعلكم في حل . ثم استغفر لكم : لأن الذنب بينكم وبينه .

100 « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال ابن عطاء : الحكمة فيه ان السجن كان اختياره بقوله « رب السجن أحب اليّ لما يدعونني اليه » . والجب كان موضع اضطرار ولم يكن له فيه اختيار<sup>4</sup> . وفي الاختيار آفات . فشكر الله تعالى<sup>5</sup> حين خلصه من فتنة اختياره لنفسه . وعلم ان ما اختاره<sup>6</sup> الحق كان فيه الخيرة . وخاف من اختياره لنفسه . فلما نجاه<sup>7</sup> الله تعالى<sup>8</sup> من ذلك . شكره .

قال ابن عطاء : « احسن بي اذ اخرجني من السجن » بعد ان اعتمدت فيه سواه بقولي لصاحب السجن « اذكرني عند ربك » (١٢: ٤٢) .

100 « ورفع أبويه على العرش » . قال ابن عطاء : رفع من محلهم بمقدار حزنهم الذي كان منه<sup>8</sup> وأسئتهم عليه<sup>9</sup> : ولم يرفع من اخوته لسرورهم بتلافه وكذبهم عليه بانه<sup>10</sup> « ان يسرق فقد سرق أخ له من قبل » (١٢: ٧٧) .

101 « ربّ قد آتيتني من الملك » . قال ابن عطاء : الملك<sup>11</sup> هو<sup>12</sup> الحجاج حسّاده اليه .

105 « يمرون عليها وهم عنها معرضون » . قال ابن عطاء : انظروا اليها باعينهم ولم يلاحظوها بابصارهم ولا بكشف الاسرار .

106 « وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون » . قال ابن عطاء : الشرك<sup>13</sup> هو ملاحظة الخطرات والحركات . به سموت . الى مجده . وبه خفتهم ما منه<sup>14</sup> وبه<sup>14</sup> فنيتم<sup>15</sup> عن الكون ورجعتم الى لطفه وعزته .

(1) B : - عليه السلام || (2) Y : ارجع || (3) YF : فسأله || (4) B : - وهو يكن فيه شيء || Y : -  
 يكن منه فيه شيء || (5) F : - تعالى || (6) YF : اختار || (7) Y : انجاه || (8) B : - منهم ||  
 Y : عليه || (9) Y : - عليه || (10) B : - بانه || (11) Y : - الملك || (12) B : - هو ||  
 (13) YF : - الشرك || (14) B : - وبه || (15) B : - فاقنيتم .

108 « أدعو إلى الله على بصيرة ». قال ابن عطاء: أدعوكم إلى من تعودتم منه النضال والافضال والبر والنوال على دوام الاحوال : وهو الله<sup>1</sup> الذي لم يزل ولا يزال . جلّ وتعالى .

108 « ان ومن اتبعني ». قال ابن عطاء: منهم من اتبع محمداً صلعم<sup>2</sup> على الظاهر : فذاك اليه . ومنهم من اتبعه على الحقيقة والتحقيق : فذلك الذي قال الله تعالى<sup>3</sup> : « ان ومن اتبعني ». وسقمت<sup>4</sup> البصائر عند وفاة النبي صلعم<sup>5</sup> . لا تُرجل واحد<sup>6</sup> وهو الداعي إلى الله تعالى<sup>7</sup> وهو الصديق الاكبر . حيث لم يشغله موت محمد . عليه السلام . من الرجوع إلى الله<sup>7</sup> تعالى<sup>3</sup> ودعاء الخلق اليه بقوله من كان يعبد محمداً . فان محمداً<sup>8</sup> قد مات . ومن كان يعبد الله تعالى<sup>3</sup> . فانه حي لا يموت . وقرأ « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل » (٣: ١٤٤).

108 « ادعوا إلى الله على بصيرة ». قال ابن عطاء: البصيرة احرقت العلوم والمواعظ حجوية بظلم الاطماع . أما علمت انه لا تصح<sup>9</sup> بصيرة لأحد وهو تحت رقّ منك . وما دم تشاهد والأعراض عليه اثر . كانت بصيرته واهية . والبصيرة اذا صحت . منهم صاحبها من كل آفة .

وقال ابن عطاء : الفرق بين البصيرة والسكينة هو ان البصيرة مكشوفة والسكينة مستورة<sup>10</sup> .

## سورة الرعد

(13)

1 « ثم . تلك آيات الكتاب ». قال ابن عطاء: لما اظهر الله تعالى<sup>11</sup> الأحرف ، جعلها سرّاً له . فلما خلق آدم . عليه السلام<sup>12</sup> . بث فيه ذلك السرّ ولم يبثه في

1 B : الله . 2 YB : عليه السلام . 3 F : — تعالى || 4 YF : وتشعبت || 5 B +  
6 F : — واحد . 7 B : — إلى الله تعالى || 8 Y : + عليه السلام || 9 F :  
10 B : مستورة . 11 F : — تعالى || 12 Y : — عليه السلام .

أحد من خلقه وملائكته . فجرت الاحرف على لسان آدم<sup>1</sup> بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله تعالى<sup>2</sup> صوراً لها .

2 « يدبر الأمر يفصل الآيات » . قال ابن عطاء : يدبر الامر<sup>3</sup> بالقضاء السابق ويفصل الآيات بالاحكام الظاهرة . لعلكم تتيقنون ان الذي يجري عليكم هذه الاحوال لا بد لكم من الرجوع اليه .

3 « ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون » . قال ابن عطاء : التبصرة لمن تفكر في ابتداء الخلق وانتهائهم ومصير كلهم الى الفناء . ودوام البقاء للاحد الصمد .

7 « انما انت منذر » . قال ابن عطاء : انما انت مخبر عنا بصدق ما اكرمناك به من القرب والزلف .

9 « عالم الغيب والشهادة » . قال ابن عطاء : العالم على الحقيقة من يكون الشاهد والغائب عنده<sup>4</sup> سواء في العلم . لا بأن يستدل . والعالم على الحقيقة هو الحق جلّ وعلا<sup>5</sup> . « الكبير » في ذاته ، « المتعالي » في صفاته .

11 « يحفظونه من أمر الله » . قال ابن عطاء : الاسباب<sup>6</sup> تحفظك من أمره . فاذا جاء القضاء . خلت بينك وبينه . وكيف يكون محفوظاً من هو محفوظ من حافظه ؟ والمحفوظ على<sup>7</sup> الحقيقة من هو محفوظ بالحافظ . لا محفوظ من الحافظ .

12 « هو الذي يريكم البرق خوفاً وطمعاً » . قال ابن عطاء : خوفاً للمسافر . وطمعاً للمقيم .

14 « له دعوة الحق » . قال ابن عطاء : اصدق الدواعي داعي<sup>8</sup> الحق . فمن أجاب داعي الحق . بلغه الى الحق ؛ ومن اجاب دواعي النفس . رمي به الى الدنيا .

17 « انزل من السماء ماءً فسالت اودية بقدرها » . قال ابن عطاء : في السيل ضربته الله تعالى<sup>9</sup> للعبد : كما انه اذا سال السيل في الاودية لا يسبتي<sup>9</sup> في الاودية

(1) Y: + عليه السلام || (2) F: — تعالى || (3) YH: الامور || (4) Y: — عنده . (5) Y:

وتعالى || (6) B: — الاسباب || (7) HB: بالحقيقة || (8) YHB: دواعي || (9) F: — تعالى ||

(9) HB: لم يبق .

نجاسة الا كانسها<sup>1</sup> وذهب بها . كذلك اذا سال النور الذي قسم الله تعالى<sup>2</sup> للعبد في نفسه . لا يُبقي فيه غفلة ولا ظلمة . « انزل من السماء ماءً » يعني قسمة النور . « فسالت اودية بقدرها » يعني في القلوب الانوار على ما قسم له في الازل . « فاما الزبد فيذهب جفاءً » : فبذلك النور يصير القلب منوراً . فلا يبقى فيه جفوة . « واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض » : يُذهب<sup>3</sup> البواطيل ويبقي<sup>4</sup> الحقائق . وقال ابن عطاء : ما كان من<sup>5</sup> الاحوال صدقاً . ثبت في القلوب بركاتها . وما كان غير ذلك . فانه لا يبقي فيه خيراً<sup>6</sup> .

20 « الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : لا ينقضون ميثاق الازل<sup>9</sup> في وقت « بلى » . انه لا رب لهم غيره . فلا<sup>10</sup> يخافون غيره ولا يرجون سواه . ولا يسكنون الا اليه .

21 « والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل » . قال ابن عطاء : الذين يديمون<sup>11</sup> على شكر النعمة ومعرفة منة المنعم . لدوام<sup>12</sup> النعمة<sup>13</sup> اليهم وايصالها<sup>14</sup> بهم دائماً لنعمائهم<sup>15</sup> . 21 « ويخشون ربهم » . قال ابن عطاء : الخشية سراج القلب . والخوف ادب النفس . « ويخافون سوء الحساب » قال : هو ان لا يقبل حسناتهم ثم لا يغفر سيئاتهم<sup>16</sup> .

24 « سلام عليكم بما صبرتم » . قال ابن عطاء : صبروا على ما امروا به من الطاعات . وصبروا عما نهوا عنه من المعاصي . فقال الله تعالى<sup>17</sup> لهم على لسان السفراء الصادقين « سلام عليكم بما صبرتم » .

29 « الذين آمنوا وعملوا الصالحات » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا ما ضمنت لهم . من الرزق والعمل الصالح ما كان بريئاً من الشرك والرياء والعجب .

1 F - غسلها || 2 F - تعالى || 3 HB : فذهب || 4 HB : وتبقى || 5 Y : في ||  
6 HB - من || 7 YH : يبقى فيه خير || 8 F : + في قوله ولا ؛ Y : + في قوله لا ||  
9 Y : الميثاق الاول || 10 YHB : ولا || 11 B : يديمون || 12 HB : بدوام || 13 Y :  
نعمهم || 14 B : واتصلهم ؛ H : وايصلهم ؛ Y : واتصالها || 15 YHB : دائماً لنعمائهم ||  
16 YHB : ويخافون ... سيئاتهم || 17 F : - تعالى .

36 « قل انما أمرت ان أعبد الله ... » قال ابن عطاء او<sup>1</sup> الجنيد : لا يرتقي أحد في درجات العبودية حتى يحكم فيما بينه وبين الله أوائل البدايات . وأوائل<sup>2</sup> البدايات هي الفروض الواجبة والاوراد الزكية ومطايا الفضل وعزائم الأمر . فمن احكم على نفسه هذا ، من الله تعالى عليه بما بعده .

38 « ولكل أجل كتاب » . قال ابن عطاء : لكل علم بيان ، ولكل بيان<sup>3</sup> لسان ، ولكل لسان عبارة ، ولكل عبارة طريقة ، ولكل طريقة اهل . فمن لم يميز بين الاحوال ، فليس له ان يتكلم .

39 « يمحو الله ما يشاء ويثبت » . قال ابن عطاء : يمحو الله ما يشاء عن رسوم الشواهد والاعراض وكل ما يورد على<sup>4</sup> سره من عظمته وحرمته وهيبته ولوعات انواره . فمن أثبتة فقد احضره ، ومن محاه فقد غيبه . والحاضر مرجوعه لا يعدوه ، والغائب لا مرجوع له يعدوه او لا يعدوه .

وقال ابن عطاء : يمحو الله أوصافهم ويثبت أسرارهم لأنها<sup>5</sup> موضع<sup>6</sup> المشاهدة .

41 « والله يحكم لا معقب لحكمه » . قال ابن عطاء : أحكام الحق ماضية على عباده فيما ساء وسر ، ونفع وضر . فلا ناقض لما أبرم . ولا مُضِلّ لمن هدى .

42 « فله المكر جميعاً » . قال ابن عطاء : المكر حقيقة ما مكر بهم الحق حتى توهموا انهم يمكرون . ولم يعلموا انه مكر بهم<sup>8</sup> حيث سهل عليهم سبيل المكر .

### سورة ابراهيم

(14)

7 « لئن شكرتم لأزيدنكم » . سئل ابن عطاء عنها فقال<sup>9</sup> : اذا رددت<sup>10</sup> الاشياء الى مصادرها من غير حضور منك لها . فقد تم الشكر .

(1) YF: والجنيد || (2) Y: فاوائل || (3) F: — ولكل بيان || (4) B: عن || (5) YHF: لانه || (6) H: موقع || (7) HB: الحق بهم || (8) Y: مكرهم || (9) F: عن قوله لئن ... || (10) F: اردت .

وقال ابن عطاء : لئن شكرتم هدايتي ، لأزيدنكم خدمتي . ولئن شكرتم خدمتي ، لأزيدنكم مشاهدتي . ولئن شكرتم مشاهدتي ، لأزيدنكم ولايتي . ولئن شكرتم ولايتي ، لأزيدنكم رؤيتي .

11 « ولكن الله يمين على من يشاء » . قال ابن عطاء : يمين على من يشاء بالهداية والتوفيق .

24 « ومثل كلمة طيبة كشجرة ... » . قال ابن عطاء : الكلمة الطيبة قول<sup>1</sup> « لا اله الا الله » على التحقيق . والشجرة الطيبة هي التي تطهر<sup>2</sup> اسرار الموحدين عن دنس الأطماع بالثقة بالله تعالى<sup>3</sup> والانتطاع اليه<sup>4</sup> عما سواه .

26 « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة » . قال ابن عطاء : الشجرة الخبيثة الغيبة والبهتان . وهما يفتحان على الانسان باب الكذب والفجور<sup>5</sup> .

34 « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » . قال ابن عطاء : أجل النعم رؤية معرفة المنعم ورؤية التقصير في القيام بشكر النعم<sup>6</sup> .

وقال ايضاً : النعمة أزلية . كذلك يجب ان يكون شكرها أزلياً<sup>7</sup> . واعلم ان لك نفساً وروحاً وقلباً : فنعمة النفس الطاعات . ونعمة الروح الخوف . ونعمة القلب اليقين<sup>8</sup> . ونعمة الروح الحكمة . ونعمة المحبة الذكر . ونعمة المعرفة الالفة . فالنفس في أبحر الطاعات تنعم ، والقلب في أبحر اليقين يتقلب . والروح في أبحر القربة وانتظار العيان يتنعم .

35 « رب اجعل هذا البلد آمناً » . قال ابن عطاء : اراد بهذا ان يجعل قلبه آمناً من الفراق والحجاب .

35 وقال ابن عطاء في قوله « واحببني وبني أن نعبد الاصنام » قال : ان الله تعالى<sup>9</sup> أمر ابراهيم<sup>10</sup> ببناء الكعبة . فلما بناها<sup>11</sup> قال « ربنا تقبل منا » (٢: ١٢٧) .

(1) HB : قول (2) F : هم الذي يطهر (3) HF : -- تعالى (4) Y : اليها (5) H : قال ... والفجور (6) H : النعم (7) HB : أزلي (8) HB : والحكمة ونعمة الروح المحبة وذكر (9) F : الحكمة ونعمة المحبة لذكر (10) F : -- تعالى (11) B : -- عليه السلام (12) HB : بني الكعبة .

فاوحى الله<sup>1</sup> اليه : يا ابراهيم ، انا امرتك ببناء البيت<sup>2</sup> ، وخصصتك من بين الانبياء بذلك ، ومننت عليك به<sup>3</sup> ، ووفقتك لما وفقتك له<sup>4</sup> . ألا تستحي ان تمن عليّ وتقول « ربنا تقبل منا » ؟ فنسيت<sup>5</sup> منّي عليك<sup>6</sup> وذكرت رؤيّة فعلك ومنتك<sup>7</sup> ! فمن أجل ذلك<sup>8</sup> قال<sup>9</sup> : « واجنبي وبني ان نعبد الاصنام » . قال<sup>10</sup> : ان<sup>11</sup> نفسي شر<sup>12</sup> صنم اذا تابعت هواها واشتغلت بحظها . فاشغلها بك واقطعها عما سواك .

وقال ابن عطاء : « واجنبي وبني ان نعبد الاصنام » قال : ان نعبد اصنام<sup>13</sup> الخلة والركون اليها . وهو خطرات الغفلة ولحظات الخلة .

وقال ايضاً : « ان نعبد الاصنام » معناه الانفس<sup>14</sup> . لان لكل نفس صنماً من الهوى ، الا من طهر بانواع<sup>15</sup> التوفيق .

37 « ربنا اني اسكنت من ذريتي بوادي غير ذي زرع » . قال ابن عطاء : أسكنتهم وادياً لا متعلق لي ولا علاقة لهم سواك<sup>16</sup> .

37 « فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » . قال ابن عطاء : من انقطع عن الخلق بالكلية ، صرف الله تعالى<sup>17</sup> اليه وجوه الخلق وجعل مودته في صدورهم ومحبه في قلوبهم . وذلك من دعاء الخليل<sup>18</sup> : لما قطع باهله عن الخلق والأرزاق<sup>19</sup> والاسباب ، دعا لهم فقال « فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم » .

38 « ربنا انك تعلم ما نخفي وما نعلن » . قال ابن عطاء : ما نخفي من الاحوال وما نعلن من الآداب .

43 « وافئدتهم هواء » قال ابن عطاء : هذه صفة قلوب أهل الحق . ألا

(1) H: + تعالى || (2) F: الكعبة || (3) HB: بذلك || (4) HB: « || (5) HB: نسيت || (6) HB: — عليك || (7) H: — ومنتك || (8) H: — فمن أجل ذلك || (9) B: + عليه السلام || (10) HB: — قال || (11) HB: اي || (12) YF: أشد || (13) YF: — ان نعبد اصنام || (14) HB: وقال ايضاً ان نعبد الانفس ؛ F: وقال ايضاً : معناه ان نعبد الاصنام الانفس || (15) HB: — بانواع || (16) H: — قال ... سواك || (17) F: — تعالى || (18) YE: + عليه السلام || (19) YB: والارفاق .



الهواء<sup>1</sup> قائماً<sup>2</sup> بالمشيئة . والارادة غير قائمة بعلائق<sup>3</sup> فوقها<sup>4</sup> ؟ كذلك قلوب أهل الحق متعلقة<sup>5</sup> بالله تعالى<sup>6</sup> ، وليس في قلوبهم محل لغير الله تعالى<sup>6</sup> ، لا تساكن سوى الله تعالى<sup>6</sup> . ومثل قلوبهم كما قال الله<sup>7</sup> تعالى : « وهي تمر مر السحاب » (٨٨: ٢٧) لا تلتفت<sup>8</sup> الى سواه ولا لها قرار مع غير الله تعالى .

## سورة الحجر

(15)

9 « انا نحن نزلنا الذكر » . قال ابن عطاء : نحن انزلنا<sup>9</sup> هذا<sup>10</sup> الذكر شفاءً ورحمةً وبياناً وفرقاناً لتهدى<sup>11</sup> به من كان موسوماً<sup>12</sup> بالسعادة . منوراً بتقديس السر عن المخالفة . « وانا له لحافظون »<sup>13</sup> : وانا<sup>14</sup> نحفظه في قلوب اوليائنا<sup>15</sup> ونستعمل<sup>16</sup> به جوارح الخواص<sup>17</sup> من عبادنا<sup>18</sup> .

21 « وان من شيء الا عندنا خزائنه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : النظر الى شواهد القسم اسكت<sup>19</sup> النفوس عن الحكم .

24 « ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين » . قال ابن عطاء : من القلوب قلوب همته مرتفعة عن الادناس والنظر الى الاكوان . ومنها ما هي مربوطة بها . مقترنة بنجاستها<sup>20</sup> لا تنفك<sup>21</sup> عنها طرفة عين .

49-50 « نبي عبادي انا الغفور الرحيم . وان عذابي هو العذاب الأليم » . قال ابن عطاء<sup>22</sup> : أقم عبادي بين الخوف والرجاء ليصح لهم سبيل<sup>23</sup> الاستقامة في الايمان : فانه من غلب عليه رجاءه عطله . ومن غلب عليه خوفه اقنطه .

1 HB : الإهواء || 2 F : قائم || 3 HB : بعلاقة || 4 HB : فوقها || 5 HB : — متعلقة ... السحاب || 6 F : — متعلق به لا يقر الا معه ولا يسكن الا اليه . كذلك قلوب اهل الحق متعلقة ... || 6 F : — تعالى || 7 F : — الله || 8 F : يلتفت || 9 HB : نزلنا || 10 H : — عبادنا || 11 H : يهدي || 12 HB : مرسوماً || 13 H : — قال ابن عطاء اي || 14 B : اي || 15 HB : اوليائه || 16 HB : ويستعمل || 17 HB : الخواص || 18 B : عباده || 19 H : سكت || 20 HB : بنجاستها || 21 HF : ينفك || 22 HB : — ابن عطاء || 23 HB : سبيل .

98 « فسبح بحمد ربك ». قال ابن عطاء : لم يرض من نبيه صلعم<sup>1</sup> لمحة<sup>2</sup> عين الا في عبادته .

## سورة النحل

(16)

2 « يُنزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده ». قال ابن عطاء : المحدث من العباد من يكلمه الملاك في سره ويطلعه على خصائص الغيوب ويفتح لروحه طريقاً الى<sup>3</sup> الاشراف على<sup>4</sup> القرب<sup>5</sup> .

18 « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ». قال ابن عطاء : ان لك نفساً وقلباً وروحاً وعقلاً ومحبة ومعرفة ودينياً ودنياً<sup>6</sup> وطاعة ومعصية وابتداءً وانتهاءً وحيناً وأصلاً<sup>7</sup> وفصلاً<sup>8</sup> ووصلاً . فنعمة النفس الطاعات والاحسان ، والنفس فيها تنعم . ونعمة الروح الخوف والرجاء وهو<sup>9</sup> فيها يتنعم . ونعمة القلب اليقين والايمن وهو فيها يتقلب . ونعمة العقل الحكمة والبيان وهو فيها يتقلب . ونعمة المعرفة الذكر والقرآن وهي<sup>10</sup> فيها تتقلب<sup>11</sup> . ونعمة المحبة الألفة والمواصلة والأمن من الحجران وهي<sup>10</sup> فيها تتقلب<sup>11</sup> . فهذا<sup>12</sup> تفسير قوله<sup>13</sup> « وان تعدوا ... » .

44 « وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ». قال ابن عطاء : قطع عقول الخلق عن فهم كتابه والاشراف عليه والتبين منه . الا عقل النبي صلعم<sup>14</sup> . فانه قال له « وانزلنا اليك الذكر ... » . وان كان فيه احكام الخلق . فالخطاب معك وانت صاحب البيان لهم بما انزل عليك . فانهم<sup>15</sup> في<sup>16</sup> مقامات<sup>17</sup> الوحشة . وانت في<sup>18</sup> الحضور ومحل الأمان<sup>18</sup> . فبيان الكتاب ما تبينه . وآداب الشريعة ما ترسمه .

(1) B ; صلى الله عليه وآله وسلم ؛ Y : عليه السلام || (2) B : لحت (sic) ؛ B : على ؛ (4) B : الى || (5) Y : الموت || (6) H : — ودنيا || (7) H : — وفصلاً || (8) FHB : وهي || (5) HB : تنعم || (10) FH : وهو || (11) FH : يتقلب || (12) HB : هذا ؛ F : وهذا || (13) H : ؛ تعالى || (14) B : + وآله وسلم ؛ Y : عليه السلام || (15) HB : لانهم || (16) F : من || (17) H : مقام || (18) YHF : الايمان .

لأنك انت الامين في جميع الاحوال . ولا يؤتمن على اسرار الحق<sup>1</sup> الا الامناء من العبيد .

68\_69 «وأوحى ربك الى النحل» . قال ابن عطاء : ألهمها ودلتها على الموضع وعلمها كيف تضع<sup>2</sup> ما في بطنها : لا تضعه<sup>3</sup> الا على حجر صاف<sup>4</sup> او خشب نظيف لا<sup>5</sup> يخالطه<sup>6</sup> طين ولا تراب . ثم قال «كلي من كل الثمرات» اي من الذي جعلته رزقك . ثم امرها<sup>7</sup> بالتواضع فقال «فاسلكي سبل ربك ذللاً» . ثم قال «يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس» : للنفوس لا لتقلوب . فمن اراد صلاح قلبه . فليعرف<sup>8</sup> موارد ما يرد على قلبه في الأوقات وحين قلبه في جميع الاحوال وما يبدو من قلبه في كل زمان . ثم ليلزم مع ذلك التواضع ونخاوة . فهذا غذاء القلب . وذلك<sup>9</sup> غذاء النفس . وغذاء الروح أعز ، وهو<sup>10</sup> مشاهدة الحق والسماع منه وترك الالتفات الى المكونات<sup>11</sup> بخال<sup>12</sup> .

وقال ابن عطاء : جعل ما يخرج من النحل شئين ممنوجين لا يصفيهما الا النار . فاذا صفتها<sup>13</sup> النار . صاراً<sup>14</sup> عسلاً وشمعاً . فالعسل هو غذاء الخلق<sup>15</sup> وشفائهم . والشمع للحرق لا غير . كذلك<sup>16</sup> اذا أخلص العبد علمه<sup>17</sup> خلص له عمله<sup>18</sup> . وما خالطه برياء وشرك ، فلا<sup>19</sup> يصلح الا للنار .

74 « فلا تضربوا لله الامثال » . قال ابن عطاء في ما قوله « فلا تضربوا لله الامثال »<sup>20</sup> : في ذاته ومماثيته . لان الذات ممتنع عن العلل بخال .

81 . كذلك يتم نعمته عليكم » . قال ابن عطاء : تمام النعمة هو الانقطاع عن النعمة بالسكون الى المنعم .

95 « ولا تشتروا بعهد الله ثمناً قليلاً » . قال ابن عطاء : اول عهد عليك من

1 : HB : 1 : خلق 2 : F : يضع 3 : YF : يضعها 4 : FB : صافي 5 : B : ولا 6 : Y : يخلص 7 : FH : امره 8 : HB : فيتعرف 9 : F : وذلك 10 : F : وذلك 11 : B : المكونات 12 : HB : 12 : خال 13 : Y : خالطه 14 : HB : صار 15 : HB : 14 : صاف 16 : HB : 16 : كذلك العبد 17 : YHF : عمله 18 : F : عمله 19 : HB : لا 20 : F : في ... الامثال .

ربك انه كفاك كل ما تحتاج اليه لثلا ترغب الى غيره ولا ترجع في المهمات الا اليه . فمن ضيع عهده واشترى بما خصه الله<sup>1</sup> به من كراماته<sup>2</sup> شيئاً من حطام<sup>3</sup> هذه الدنيا<sup>4</sup> الفانية فقد<sup>5</sup> نقض عهد الله<sup>6</sup> . لان الله تعالى<sup>7</sup> يقول « ان ما عند الله هو خير لكم » وهو الاعتماد عليه والاكتفاء به دون غيره .

**96** « ما عندكم ينفد وما عند الله باق » . قال ابن عطاء : اوصافكم فانية واحوالكم ثابتة . فلا تدعوا<sup>8</sup> منها شيئاً . وما من الحق اليكم باق . فالعبد من كان فانياً من اوصافه باقياً بما<sup>9</sup> لله تعالى<sup>10</sup> عنده : وهو تفسير قوله<sup>11</sup> « ما عندكم ينفد ... » .

**97** « من عمل صالحاً ... فلنحيينه حياة طيبة » . قال ابن عطاء : الحياة<sup>12</sup> الطيبة ، روح<sup>13</sup> اليقين وصدق نية القلب . وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة<sup>14</sup> العيش مع الله تعالى<sup>15</sup> والسهو والاعراض عما دونه .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة<sup>16</sup> باسقاط<sup>17</sup> الكونين عن سره حتى يبقى مع ربه<sup>18</sup> .

**127** « وما صبرك الا بالله » . قال ابن عطاء : بأمره وببره<sup>19</sup>

## سورة الاسراء

(17)

**1** « سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً ... » . قال ابن عطاء : ظهر مكان القرية وموضع<sup>20</sup> الدنو وموقف<sup>21</sup> الاختصاص ومرتبة العزة والكرامة ومسند انشرف<sup>22</sup> من

(1) YH : + تعالى || (2) Y : الكرامة || (3) Y : حطام || (4) YHB : دنيا || (5) H : وقد || (6) Y : - تعالى || (7) F : - تعالى || (8) H : يدعوا || (9) HF : - تعالى || (10) F : - تعالى || (11) B : + تعالى || (12) HB : - الحياة الطيبة || (13) HB : هو روح || (14) HB : - الحياة الطيبة || (15) F : - تعالى || (16) Y : حياة طيبة || (17) YF : اسقاط || (18) B : عن عز وجل || (19) F : وببر || (20) Başu Ağa : القرية وموقف الدنو عن ان يكون : Y : القرية وموضع الدنو عن ان يكون .

الى سماء العظمة وعرش الكبرياء<sup>1</sup> عن ان يكون فيه تأثير لمخلوق بحال . فسار بنفسه وسرى بروحه وسير بسره . فلا السر علم ما فيه الروح . ولا الروح علم ما شاهد<sup>2</sup> السر . ولا النفس عندها شيء من خبرهما وما هما فيه . وكل واقف مع حده . مشاهد للحق<sup>3</sup> . متلقف عنه بلا واسطة ولا بقاء بشرية . بل حق تحقق بعبدته . فحققه وأقامه حيث لا مقام . وخاطبه « واوحى اليه ما اوحى » . جل ربنا وتعالى .

8 « عسى ربكم ان يرحمكم » . قال ابن عطاء : يتعطف عليكم ليخرجكم من ظلمات المعاصي الى انوار الطاعات . فمن طلب الرحمة من غير الله تعالى<sup>4</sup> . فهو في طلبه مخطئ .

9 « ان هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم » . قال ابن عطاء : القرآن دليل . ولا يدل الا على الحق . فمن اتبعه . قاده الى الحق<sup>5</sup> . ومن أعرض عنه . قاده الجهل الى الهلاك .

21 « انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض » . قال ابن عطاء : من تولاه الله<sup>6</sup> بضرب<sup>7</sup> من العناية . توالت اعماله كلها لله تعالى<sup>8</sup> . فله فضل الولاية على من دونه . قال الله تعالى<sup>9</sup> : « انظر كيف فضلنا ... » . والفضيلة تقع<sup>10</sup> فيما بين الخلق . والحق لا<sup>11</sup> تكبر<sup>12</sup> عنده الطاعات ولا تنقصه<sup>13</sup> المخالفات .

30 « ان ربك يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : ذلك بهذه الآية على التوكل والثقة . فان الله<sup>15</sup> يبسط الرزق . فاسكن انت من اضطرابك ودع عنك<sup>16</sup> حيلتك<sup>17</sup> . وسل من بيده البسط ان يوسع عليك الرزق .

41 « ولقد صرفنا في هذا القرآن ليدكروا » . قال ابن عطاء : اتبعنا الموعظة الموعظة<sup>18</sup>

1 BaSir Aga (2) JIB : يشاهد (3) H : مشاهد للحق ؛ F : للخلق (4) F : —  
تعدى (5) Y : — الحق (6) HB — الله ؛ Y : — تعالى (7) HB : بصرف (8) F : —  
تعدى (9) JIB : وان الله تعدى قول (10) F : يقع (11) F : ولا (12) HB : يكبر ؛ YF :  
يكبر (13) YHB : تبعه (14) HB : رحمة الله عليه (15) YHB : قال الله تعالى (16) YHF : —  
عنك (17) B : حيلتك (18) H : — الموعظة .

لعلهم يفهمون<sup>1</sup> عنا مرادنا ويرجعون<sup>2</sup> الينا في طلب مراد الخطاب . فما زادهم برّنا بهم<sup>3</sup> الا إعراضاً عنا .

65 « وكفى بربك وكيلاً » . قال ابن عطاء : كفى به وكيلاً لمن اعتمد عليه وقطع قلبه عما سواه .

67 « واذا مستكم الضر في البحر . ضل من تدعون الا إياه » . قال ابن عطاء : ليس بخالص لله<sup>4</sup> من لا يكون في حالة الرخاء مع الله<sup>4</sup> كحال الشدة . ومن يلتجئ الى غيره في احوال<sup>5</sup> الشدائد . فهو من العبيد السوء الذي لا يقومه الا<sup>6</sup> الأدب .

70 « ولقد كرمنا بني آدم » . قال ابن عطاء : ابتدأهم بالبرّ قبل الطاعات . وبالإجابة قبل الدعاء . وبالعطاء قبل السؤال : كفاهم الكل من حوائجهم . ليكونوا لمن له الكل وبيده كفاية الكل .

71 « يوم ندعو كل أناس بأمامهم » . قال ابن عطاء : يوم<sup>7</sup> نوصل كل مرید الى مراده . وكل محبّ الى محبوبه . وكل مدّع<sup>8</sup> الى دعواه . وكل منتم<sup>9</sup> الى من كان ينتمي اليه .

74 « ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : ان الله<sup>9</sup> عاتب الانبياء<sup>10</sup> بعد مباشرة الزلات<sup>11</sup> . وعاتب نبينا<sup>12</sup> قبل وقوعه . ليكون بذلك أشد انتهاءً وتخفظاً لشرائط المحبة . فقال تعالى<sup>13</sup> : « ولولا ان ثبتناك ... » .

84 « قل كل يعمل على شاكلته » . قال ابن عطاء : على ما قسم الله<sup>14</sup> في سرّه . لان النبي صلّعم<sup>15</sup> قال : اعملوا . فكل ميستر لما خلق له .

85 « قل الروح من امر ربي » . قال ابن عطاء : ان الله<sup>17</sup> ستر أمر<sup>18</sup> الروح على جميع خلقه . وستر كيفية<sup>19</sup> صفات نفسه . وستر ما يبدو منه . وستر ما يعامل به الخلق عند معاينته . الا ان العلماء اتفقوا<sup>20</sup> انها لطيفة .

(1) HB: يفهموا || (2) HB: ويرجعوا || (3) H: — برّنا بهم || (4) YB: — تعالى || (5) H: حال || (6) FB: — الا || (7) YHF: — يوم || (8) H: + رحمة الله عليه || (9) YB: — تعالى || (10) H: + عز وجل || (11) B: + عليهم السلام || (12) FB: الذات sic || (13) B: — صلعم || (14) Y: + عليه السلام || (15) YHF: — تعالى || (16) B: — قال ... اخذها || (17) Y: — تعالى || (18) H: — أمر || (19) H: صفة || (20) H: اتفقت .

خلقت قبل الاجسام . واختصاصها من بين المخلوقات بكونها في يد ربها حين قال لآدم : اختر احدى يدي ربك<sup>1</sup> . فزاده اختصاص الاخذ لطفاً وتقريباً من ذات خالقها<sup>2</sup> فبين بها<sup>3</sup> الخلق . والأصل انها مخلوقة لكنها ألطف المخلوقات ، وهي اصفى الجواهر وانورها . بها ترى<sup>4</sup> المغيبات ، وبها يكون الكشف لأهل الخقائق . واذا حُجبت الروح عن ملاذغات السر<sup>5</sup> . أساءت الجوارح الادب في اوقاتها . لذلك<sup>6</sup> صارت<sup>7</sup> الروح بين تجلي واستتار ونازع وقابض . وهي<sup>8</sup> على قرب محلها من ربها وقت اخذها .

**101** « ولقد آتينا موسى تسع من آيات بينات » . قال ابن عطاء : من الآيات حمل قوة الخطاب في المشاهدة والمراجعة في طلب الرؤية : وهذه من أعظم الآيات .

**105** « وما ارسلناك الا مبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : مبشراً لمن أقبل عليك ، ونذيراً لمن أعرض عنك<sup>9</sup> : تبشرهم<sup>10</sup> بسعة رحمة الله عليهم ليقبلوا عليه . وتندرهم<sup>11</sup> بسخط<sup>12</sup> ربهم لئلا يتكلموا على أعمالهم .

**111** « وكبره تكبيراً » . قال ابن عطاء : عظم منته واحسانه في قلبك ، بعلمك بتقصيرك في شكره .

## سورة الكهف

(18)

**1** الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله<sup>12</sup> : « الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب » . قال :

(1) H : ربك<sup>1</sup> . H : ما كنها<sup>2</sup> . (3) F : فغمر بها<sup>3</sup> . F : يرى<sup>4</sup> . H : عن ملاقاته  
 نفس دعة سر<sup>5</sup> . H : كذلك<sup>6</sup> . F : صيرت<sup>7</sup> . YF : وهو<sup>8</sup> . YHB : مبشراً لمن أعرض  
 من نذيراً لمن قبل عليك<sup>9</sup> . HB : يبشرهم<sup>10</sup> . FHB : وينذرهم<sup>11</sup> . HB : سخط<sup>12</sup> . B :

أضاف الكل بالكلية الى نفسه وقال « على عبده » اي على عبده<sup>1</sup> المخلص :  
وحقيقة العبد<sup>2</sup> الذي لا ملك له<sup>3</sup> .

1 « ويجعل له عوجاً » . قال ابن عطاء : الكتاب<sup>4</sup> منشور ظاهر فيه اسرار باطنه .

5 « كبرت كلمة تخرج من افواههم » . قال ابن عطاء : اكبر الدعاوي من ادعى في الله<sup>5</sup> ، او أشار الى الله<sup>5</sup> ، او تكلم<sup>6</sup> عن الله<sup>5</sup> . او دخل في ميدان الانبساط . فان ذلك كله من صفات الكذابين . قال الله تعالى : « ان يقولون الا كذباً » . والمتحقق به لا يظهر شيئاً من احواله بحال .

7 « انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم أيهم أحسن عملاً » . قال ابن عطاء : لنبلوهم<sup>7</sup> أيهم أحسن إعراضاً عنها وتركاً لها .  
وقال ابن عطاء : أيهم أقرّ بالعبودية قولاً وفعلاً .

9 « كانوا من آياتنا عجباً » . قال ابن عطاء في قوله « من آياتنا عجباً » :  
سلبهم عنهم واخذهم منهم . وحال بينهم وبين الاغيار . وألجأهم الى غار الأنس فأوهم<sup>9</sup> وأمنهم . ثم افناهم عنهم وغيبهم منهم ومن ارادتهم ومعانيهم . فتأهوا في الحضرة والهيئ . لذلك قال الله<sup>10</sup> « أم حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً » .

11 فضربنا على آذانهم في الكهف » . قال ابن عطاء : اخرجنا منهم صفة البشرية وأقمناهم بصفات القدوسية<sup>11</sup> . قدسنا ظواهرهم وبواطنهم وجعلناهم اسراء<sup>12</sup> في القبضة . ثم رددناهم الى هياكلهم وصفاتهم بقوله<sup>13</sup> « ثم بعثناهم » .

وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : ان<sup>15</sup> الفائدة في الضرب على الآذان<sup>16</sup> — وليس للآذان<sup>17</sup> في النوم شيء — انه ضرب على آذانهم حتى لا يسمعوا الاصوات فيتمهون<sup>18</sup> ويحسون من الخلق كلهم في راحة .

(1) Y : — اي على عبده || (2) F : — العبد || (3) F : الذي لا يتأرجح شيئاً || (4) B : — الكتاب  
(5) Y : + تعالى || (6) F : يكلم || (7) HB : — أيهم أحسن عملاً || (8) B : — في ... عهد  
(9) H : وأوهم || (10) YH : — الله || (11) YFB : القدسية || (12) H : أسرى || (13) B : — تعالى  
(14) H : وقال ايضاً || (15) B : — ان || (16) B : للآذان || (17) F : الآذان || (18) H : فيتمهون .



**13** « وزدناهم هدى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : « زدناهم هدى » اي زدناهم نوراً . ومن يعرف قدر زيادة الله<sup>1</sup> ؟ لذلك كانت الشمس « تراور عن كهفهم » خوفاً من نورهم على نورها ان يطمسه .

**13** وقال ابن عطاء<sup>2</sup> : « نحن نقص عليك نبأهم بالحق » لتنظر اليهم بعين المشاهدة .

**14** « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض » . قال ابن عطاء : وسمنا أسرارهم بسمة الحق . فقاموا بالحق للحق . فقالوا « ربنا » اظهاراً لارادة<sup>3</sup> ودعوة<sup>4</sup> . « رب السموات والارض » رجوعاً من صفاتهم بالكلية الى صفاته وحقيقة علمه . « لن ندعو من دونه إلهاً » : لن نعتد سواه في شيء . لو<sup>5</sup> قلنا غير ذلك كان « شططاً » يعني بعيداً من طريق الحق .

وقال ابن عطاء : « ربطنا على قلوبهم » حتى صدقوا العهد والميثاق واخلينا<sup>6</sup> أسرارهم عما دوننا .

وقال ابن عطاء : قاموا عما كان أقعدهم من الاشتغال بالاكوان فقالوا « ربنا رب السموات والارض » : لم<sup>7</sup> ينظروا الى شيء من<sup>8</sup> دوننا ولم يسكنوا اليه .

**17** « وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين » . قال ابن عطاء : ذلك لمعنى النور الذي<sup>9</sup> كان عليهم بقوله<sup>10</sup> « وزدناهم هدى » : نوراً<sup>11</sup> على نور وبرهاناً<sup>12</sup> على<sup>13</sup> برهان . والشمس نور . ولكن<sup>14</sup> اذا غلب عليها<sup>15</sup> نور أقوى منها . انكسفت الشمس : فكانت تزيع عن كهفهم لغلبة نورهم . خوفاً ان ينكسف<sup>16</sup> نورها من غلبة نورهم .

وقال ابن عطاء : زينهم الله تعالى<sup>17</sup> بخلعة الرضا فكسفت<sup>18</sup> الانوار لنورهم

11 YB : - تعالى ( 2 ) H : وقال ايضا ( 3 ) YHB : اظهار ارادة ( 4 ) F : دعوة ؛ YH : - ثم قال ( 5 ) B : لن ( 6 ) Y : فاخلينا ( 7 ) B : لن ؛ Y : ولم ( 8 ) YH : - من ( 9 ) F : التي ( 10 ) B : - تعالى ( 11 ) H : نور ( 12 ) FB : برهان ( 13 ) Y : الى ( 14 ) YB : لكن ( 15 ) H : - عليها ( 16 ) B : ينكسف ( 17 ) H : عز وجل ( 18 ) YB : وكسفت .

وخضعت لها : « وترى الشمس ... تزاور عن كهفهم » . تهرب بنورها عن أنوارهم .  
**17** « من يهدي الله فهو المهتدي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت  
 ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء : ما حُجِبَ عن الله تعالى<sup>1</sup> احد  
 الا من أراد ان يصل اليه بحركاته وسعيه . وما وصل اليه أحد الا من أراد ان يصل  
 اليه بصفته<sup>2</sup> تعالى .

**18** « وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود » . قال<sup>3</sup> ابن عطاء : مقيمون في الحضرة كالنومي<sup>4</sup>  
 لا علم لهم بوقت ولا زمان . ولا معرفة بمحل ولا مكان : أحياء . موتى . صرعى .  
 مفيقون . نومي<sup>5</sup> ، منتبهون . لا لهم الى غيرهم طريق . ولا لغيرهم اليهم سبيل .  
 ومحل الحضور والمشاهدة انما هو الحمود تحت الصفات لا غير<sup>3</sup> !

**18** « ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال » . قال ابن عطاء : نقلبهم<sup>6</sup> في حالتي<sup>7</sup>  
 القبض والبسط . والجمع والتفرقة : جمعناهم عما تفرقوا فيه . فحصلوا معنا في عين الجمع .

**18** « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : « لو اطلعت عليهم »  
 اي على الاكوان بما فيها ، « لوليت منهم فراراً » ، لصرفت البصر عنهم تبرماً  
 بهم . فانك مطالع لنا ومطالع منا .

وقال ابن عطاء : « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » . لانه<sup>9</sup> وردت عليهم  
 انوار الحق وفنون<sup>10</sup> الخلع ، واطلقتهم سرادق<sup>11</sup> التعظيم واحدقت بهم جلايب  
 الهية . لذلك قال الله<sup>12</sup> لنيبه صلعم<sup>13</sup> « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » .

**19** « قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم » . قال ابن عطاء : مقام المحب مع الحبيب  
 وان طال فانه<sup>14</sup> قصير عنده . اذ لا يقضي من حبيبه وطراً ولو مكث<sup>15</sup>  
 الدهر . فان انتهاء شوقه<sup>15</sup> اليه كالابتداء : فانتهاؤه<sup>16</sup> فيه ابتداؤه .

(1) FH — تعالى || (2) H: عز وتعالى || (3) B: قال ... لا غير ... (4) H: كالنيام ||  
 (5) H: نيام || (6) B: ونقلبهم ؛ H: تقلبهم || (7) B: حال ؛ H: حالتي || (8) H: رحمة الله  
 عليه وعليهم اجمعين || (9) FB: — لانه || (10) YH: من فنون || (11) H: سرادقات || (12) B: —  
 تعالى ؛ YH ؛ — الله || (13) YB: عليه السلام ؛ F: وعلى آله || (14) B: وان || (15) F: تشوقه  
 (14) B: وانتهاؤه في ابتدائه .

21 « ربهم اعلم بهم » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> في قوله « ربهم أعلم بهم »<sup>2</sup> حيث اظهر عليهم عجائب صنعه وجعلهم احد شواهد<sup>3</sup> عزته<sup>4</sup> ، وجعلهم بالمحل الذي خاطب به<sup>5</sup> النبي صلعم فيهم فقال<sup>6</sup> « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » .

24 « واذكر ربك اذا نسيت » . قال ابن عطاء : اذا نسيت نفسك والخلق ، فاذكرني<sup>7</sup> . فان الاذكار لا تمازج<sup>8</sup> ذكرى .

قيل له : كيف ينسى نفسه وخالقه ؟

قال : يرى أولهم هو<sup>9</sup> وآخرهم هو . ويرى انهم بلا هم ، حتى يكون ناسياً للخلق والنفس من ذكره اياه<sup>10</sup> .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز<sup>11</sup> بمصر<sup>12</sup> يقول : قال ابن عطاء في قوله « اذكر ربك اذا نسيت » : اذا انقطعت علائق الاتصال وبقيت بالانفصال عن مشاهدة الأعواض ، حينئذ ذكرته بحقيقة ذكره . وقال ابن عطاء : نسيان الاكابر ورود<sup>13</sup> المحن عليهم بخضوره .

28 « وأصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم » . قال ابن عطاء : خاطب الله نبيه صلعم<sup>14</sup> وعاتبه وأنبئه وقال له : اصبر على من صبر علينا بنفسه وقلبه وروحه . وهم الذين لا يفارقون محل الاختصاص من الحضرة بكرة وعشيا . فحق<sup>15</sup> لمن لم يفارق حضرتنا ان تصبر<sup>16</sup> عليه ولا<sup>17</sup> تفارقه<sup>18</sup> .

29 « وقل الحق من ربكم » . قال ابن عطاء : اظهر الحق<sup>19</sup> للخلق<sup>20</sup> سبل الحق وطرق الحقيقة . فمن سالك فيه بالتوفيق ومعرض عنه بالخذلان . وهذا قوله<sup>21</sup> « وقل الحق من ربكم » . فمن شاء الحق له الهداية ، هداه لطريق الايمان ، ومن شاء الله تعالى<sup>22</sup> انه الاضلال . سلك به مسلك الكفر وهو « الضلال البعيد » (١٤ : ١٨) .

1 H : رحمة الله عليه وعلى جماعتهم || 2 Y : قال ... بهم || 3 F : شواهدهم || 4 F : عزته || 5 B : به || 6 B : بقوله || 7 B : بان لا تمازج ذكرى || 8 F : يمازج || 9 HFB : ويرى || 10 FB : من ذكرهم اياه || 11 H : البزاز || 12 HB : بمصر || 13 H : اذا ورد || 14 YFB : عليه السلام || 15 B : وحق || 16 F : يصبر || 17 HFB : فلا || 18 HB : يفارقه || 19 B : الله تعالى || 20 F : للحق || 21 B : تعالى || 22 HF : تعالى .

31 « متكئين فيها على الأرائك » . قال ابن عطاء : على أرائك الأنس في القدس في حجاب القرب وميادين الرحمة ، مشرفين<sup>1</sup> على بساتين الوصلة . يشاهدون ملكهم في كل حال .

46 « الباقيات الصالحات » . قال ابن عطاء في قوله<sup>2</sup> « الباقيات الصالحات<sup>3</sup> » : هي<sup>4</sup> الأعمال الصالحة<sup>5</sup> والنيات الصادقة ، وكل ما أريد به وجه الله هو<sup>6</sup> الصدق<sup>7</sup> .

47 « يوم نسير الجبال ... » . قال ابن عطاء : دلّ بهذه الآية على اظهار جبروته وتمام قدرته وعظم<sup>8</sup> عزته . ليتأهب العبد لذلك الموقف ويصلح سريرته وعلايته لخطاب ذلك المشهد وجوابه .

57 « ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه فاعرض عنها » . قال ابن عطاء : من أجهل<sup>9</sup> ممن تبين له الحق فلم يقبله ؟

65 وقال ابن عطاء في قوله<sup>10</sup> : « وعلمناه من لدنا علماً » قال<sup>11</sup> : بلا واسطة الكشوف<sup>12</sup> ولا بتلقين الحروف . ولكنه الملقى اليه بمشاهدة الارواح .

67 « انك لن تستطيع معي صبراً » . قال ابن عطاء : كره صحبة المخلوقين . فأيسه من صحبته بقوله « انك لن تستطيع معي صبراً » لعله يفارقه بهذه اللفظة . فان من وجد الله<sup>13</sup> صاحباً . استوحش مما سواه .

77 « قال لو شئت لاتخذت عليه أجراً » . قال ابن عطاء : رؤية العمل وطلب الثواب به<sup>14</sup> يبطلان<sup>15</sup> العمل . ألا ترى الكلیم<sup>16</sup> لما قال للخضر<sup>17</sup> « لو شئت لاتخذت ... » كيف فارقه ؟

81\_82 « فاردت ... فاردنا ... فاراد ربك » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لما قال الخضر<sup>18</sup> « فاردت » (٧٩) ،

(1) YFB : مشرفون || (2) B : — في قوله || (3) Y : قال || (4) Y : هو || (5) H : الخالصة ؛ B : الصالحات || (6) YFB : — الله هو || (7) B : الصادق || (8) HB : وعظيم || (9) Y : + الناس || (10) B : — في قوله || (11) B : — قال || (12) FB : المكشوف || (13) YB : + تعالى || (14) FB : — به || (15) YHF : يبطل || (16) B : + عليه السلام || (17) H : عليها السلام || (18) B : + عليه السلام .

أوحى<sup>1</sup> إليه في السر : من انت حتى يكون لك ارادة<sup>2</sup> ؟ فقال في الثانية « فاردنا » (٨١) . فأوحى إليه في السر : من انت وموسى<sup>3</sup> حتى يكون لكما ارادة ؟ فرجع وقال « فاراد ربك » (٨٢) .

وبهذا الاسناد<sup>4</sup> قال ابن عطاء : اما قوله « فاردت » كان شفقة على الخلق . وقوله « فاردنا » رحمة . وقوله « فاراد ربك » رجوعاً الى الحقيقة .

**84** « انا مكننا له في الارض » . قال ابن عطاء : جعلنا الدنيا طوع يده . فاذا اراد . طويت له الارض ؛ واذا أحب . انقلبت له الأعيان ؛ واذا شاء . مشى على الماء ؛ واذا هوى . طار في الهواء . وكذا من أخلص لنا سريرته . مكنناه من مملكتنا . يتقلب فيها كيف<sup>5</sup> يشاء : فمن<sup>6</sup> كان للملك . كان الملك له .

**88** « واما من آمن وعمل صالحاً » . قال ابن عطاء : فاما من صدق الموعد واحسن اتباع اوامر ربه . فله جزاء الحسنى : وهو ان يرزقه الرضا بالقضاء والصبر على البلاء والشكر على النعماء<sup>7</sup> . وينزع من قلبه حب الشهوات والدنيا وساوس النفس والشيطان .

**101** « الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكرى » . قال ابن عطاء : اعين نفوسهم في غطاء عن نظر الاعتبار . واعين قلوبهم في غطاء عن مشاهدة العيان في الملكوت . فاذا<sup>8</sup> فتح<sup>9</sup> عليه<sup>10</sup> عين قلبه بالمشاهدة . فتح عين رأسه بنظر الاعتبار .

**101** « وكانوا لا يستطيعون سماعاً » . قال ابن عطاء : لا يستطيعون سماعاً<sup>12</sup> لأن آذانهم مسدودة عن سماع الحق . ومن لم يفتح له من قلبه سمع السماع . كيف يسمع بظاهر سمعه وهو<sup>13</sup> تبّع<sup>14</sup> لسمع<sup>14</sup> قلبه ؟

**108** « خالد بن فيها لا يبعون عنها حولا » . قال ابن عطاء : منعين فيها نعيم الأ... . يتقلبون في مجاورته ويفرحون بمرضاته . قد أمنوا كل مخوف . ووصلوا الى كل<sup>15</sup> محبوب : فلا يشتهون شيئاً الا وجدوه ؛ كيف يطلبون عنه تحويلاً ؟

(1) B: ... الله (2) YB: الارادة (3) H: ومن موسى (4) H: وسمعت منصور... (5) H: حيث (6) B: ومن (7) YHB: النعمة (8) B: واذا (9) H: فتحت (10) YHB: — عليه (11) B: قال... سمعاً (12) F: لا يستطيعون سمعاً (13) YF: وهي (14) F: يسمع (15) F: مخوف ووصلوا الى كل .

## سورة مريم

(19)

1 قال ابن عطاء في قوله : « كهيعص » قال <sup>1</sup> : الله تعالى <sup>2</sup> كاف بالانتقام من أعدائه ، هاد لمن أخلص في عمله ، عليهم <sup>3</sup> بحال من اشرك ومن لم يشرك ، صادق في ثوابه وعقابه ، ووعدته ووعدته .

2 « ذكر رحمة ربك عبده زكريا » . قال ابن عطاء : ذكر اختصاص ربك <sup>4</sup> زكريا بالرحمة ، وان كانت رحمته قد وصلت الى الانبياء <sup>5</sup> . فخص زكريا <sup>6</sup> من بينهم بالطف رحمة : وهو ان وهب له يحيى <sup>7</sup> الذي لم يعص الله تعالى <sup>8</sup> ولم يهّم بمعصية <sup>9</sup> . فهذا <sup>10</sup> هو محل اختصاصه !

وقال ابن عطاء <sup>11</sup> : رحمته لزكريا <sup>12</sup> إجابة دعوته . وايصاله الى سؤاله ومراده .

3 « اذ نادى ربه نداءً خفياً » . قال ابن عطاء : اخفى <sup>13</sup> نداءه من <sup>14</sup> الخلق ومن <sup>14</sup> نفسه واظهر النداء لمن يجيبه ويقدر على إجابته . وفائدة اخفائه النداء <sup>15</sup> من <sup>14</sup> الخلق ومن <sup>14</sup> النفس لئلا يدخله تلوين .

4 « قال رب اني وهن العظم مني » . قال ابن عطاء : قام مقام معتذر لما وجد في نفسه من فترة العبادة لكبر السن . فسأل الله تعالى <sup>16</sup> من يعينه على عبادة <sup>17</sup> ربه <sup>18</sup> وينوب عنه فيما عجز عنه من انواع العبادة منابةً . فقال « واجعله رب رضيعاً » ترضاه لخدمتك وتستخلصه لعبادتك .

4 « ولم اكن بدعائك رب شقياً » . قال ابن عطاء : كيف يشقى من يرجعه واياه دعاؤه . وبه قوته . وعليه توكله . ومنه تأييده ونصرتة !

(1) B: — في قوله ... قال || (2) B: — تعالى ؛ H: — الله تعالى (3) B: عام (4) YHF: — ربك || (5) B: + عليهم السلام || (6) B: فان زكريا عليه السلام خص || (7) B: — عليه السلام || (8) HF: — الله تعالى || (9) B: بمعصيته || (10) B: وهذا || (11) H: وقال ايضا || (12) B: + عليه السلام || (13) B: عليه السلام || (14) H: عن ... وعن || (15) HB: — النداء || (16) H: — تعالى || (17) H: عبادته || (18) H: — ربه .

- 5 « فهب لي من لدنك ولياً » . قال ابن عطاء : اي ولدا أتخذه ولياً<sup>1</sup> يرث مني النبوة ، ويرث من آل يعقوب الاخلاق .
- 6 « واجعله رباً رضيعاً » . قال ابن عطاء : ترضى<sup>2</sup> منه اخلاق الظاهر ، وترضيه عنك في الباطن .
- 12 « وآتيناه الحكم » . قال ابن عطاء : الحكم ، المعرفة .
- 17 « وارسلنا اليها روحنا » . قال ابن عطاء : نوراً منّا ألقيناه عليها وخصصناها به ، فآثر النور فيها<sup>3</sup> أثره<sup>4</sup> . فأخرج من ضياء نتائج ذلك النور عيسى روح الله صلوات الله عليه<sup>5</sup> .
- 23 « يا ليتني مت قبل هذا » . قال ابن عطاء : لما رأت قومها قد أثموا في أمرها . رجعت باللامامة<sup>6</sup> على نفسها فقالت<sup>7</sup> « يا ليتني مت قبل هذا » .
- 25 « وهزني اليك بجذع النخلة » . قال ابن عطاء في قصة مريم<sup>8</sup> : لما كانت مجردة . رزقت بغير<sup>9</sup> حركة وكسب . فلما<sup>10</sup> تعلق قلبها بعيسى<sup>11</sup> قال لها « وهزني اليك بجذع النخلة » .
- 26 « فكلي واشربي وقري عينا » . قال ابن عطاء : أي<sup>12</sup> انك غير مطالبة بالثواب فيما أعطيت .
- 29 « فأشارت اليه » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء<sup>13</sup> : « فأشارت اليه » في الظاهر ، ليعلم القوم صدقتها فيما تقول<sup>14</sup> . فانطق الله<sup>15</sup> عيسى<sup>16</sup> ببراءتها .
- وقال ابن عطاء : اشارت الى الله تعالى<sup>17</sup> . فلم يفهم القوم اشارتها . فانطق الله<sup>18</sup> عيسى<sup>16</sup> بالبيان . قال عيسى<sup>19</sup> « اني عبد الله » اي<sup>20</sup> انطقتني

(1) H: — أتخذه ولياً (2) F: يرضى (3) FH: فيه (4) B: أثراً (5) H: عليه السلام (6) FHB: باللامامة (7) H: وقالت (8) HB: — عليها السلام (9) B: من غير (10) H: ولما (11) B: صلوات الله عليه (12) HF: — أي (13) B: في قوله (14) HB: يقول (15) YB: — تعالى (16) B: — عليه السلام (17) HF: — تعالى (18) Y: — تعالى (19) B: — قال عيسى (20) B: — أي .

- الله<sup>1</sup> بهذا النطق الذي اشارت اليه مريم ؛ واطهر ربوبيته في تكليمه<sup>2</sup>.
- 30 « اني عبد الله ». قال ابن عطاء : لما علم الله تعالى<sup>3</sup> في عيسى عليه السلام<sup>4</sup> ما علم من ان يتكلم فيه بانواع الكفر ، انطقه اول ما انطقه بقوله « اني عبد الله » ليكون<sup>5</sup> ذلك حجة على من يدعي فيه ما يدعي<sup>6</sup> ، اذ قد شهد هو لله تعالى بالعبودية .
- 31 « وجعلني مباركاً ايماً كنت ». قال ابن عطاء : نفاعاً للناس . كافاً للأذى<sup>7</sup> .
- 31 « واوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حياً ». قال ابن عطاء : أمرني بمواصلته وطهارة السرِّ عما دونه ما دمت حياً بحياته<sup>8</sup> .
- 32 « ولم يجعلني جباراً شقياً ». قال ابن عطاء : الجبار الذي لا ينصح<sup>9</sup> و « الشقي » الذي لا يقبل النصيحة<sup>10</sup> .
- 39 « وانذرهم<sup>9</sup> يوم الحسرة ». قال ابن عطاء في قوله « وانذرهم يوم الحسرة » قال<sup>10</sup> : الحسرة هو<sup>11</sup> الندم على ما فات من الحق . وحسرة الوقت هي<sup>12</sup> قلة المبالاة بما ترتكبه<sup>13</sup> من أنواع المخالفات<sup>9</sup> .
- 41 « واذكر في الكتاب ابراهيم انه كان صديقاً نبياً ». قال ابن عطاء : الصديق القائم مع ربه<sup>14</sup> على حد الصدق في جميع الأوقات . لا<sup>15</sup> يعارضه في صدقه معارض بحال .
- 50 « وجعلنا لهم لسان صدق علياً ». قال ابن عطاء : أصدق الألسنة هي المعبرة عن الحق بالصواب ، والذاكرة<sup>16</sup> على الدوام لنعائه . والناصرة لآلائه .
- 52 « وناديناه من جانب الطور الأيمن وقربناه نجياً ». قال ابن عطاء : في قوله

(1) YFB : — الله || (2) B : تكلمه || (3) F : — تعالى ... ليكون ؛ H : — تعالى || (4) H : — عليه السلام || (5) H : — فيه ما يدعي || (6) B : كاف الأذى || (7) B : — قال ... بحياته || (8) B : — ولم يجعلني ... النصيحة || (9) B : — وانذرهم ... المخالفات || (10) H : — في قوله ... قال || (11) H : هي || (12) F : هو ؛ Y : من || (13) H : يرتكبه || (14) Y : الله تعالى || (15) Y : ولا || (16) H : والذاكر .



وقربناه نجياً<sup>1</sup> : خص الله تعالى<sup>2</sup> سادات الانبياء<sup>3</sup> كل واحد منهم بخاصية : فكانت الخلافة لآدم عليه السلام<sup>4</sup> بقوله<sup>5</sup> « اني جاعل في الارض خليفة » (٣٠: ٢) . والقربة لموسى<sup>6</sup> بقوله<sup>7</sup> « وقربناه نجياً » . والامامة لابراهيم<sup>8</sup> بقوله<sup>9</sup> « اني جاعلك للناس اماماً » (١٢٤: ٢) . والمحبة لمحمد صلعم<sup>8</sup> بقوله « انا سيد ولد آدم بلا جهد ولا اكتساب » (حديث) . الا ان المحبة اوجبت له السيادة على الخلق اجمع . والقسم بحياته بقوله<sup>7</sup> « لعمرك »<sup>9</sup> (٧٢: ١٥) .

54 « انه كان صادق الوعد » . قال ابن عطاء : وعد لأبيه<sup>10</sup> من نفسه الصبر فوفى به وذلك في قوله « ستجدني ان شاء الله من الصابرين » (١٠٢: ٣٧) .

72 « ثم تنجي الدين اتقوا » . قال ابن عطاء : ما نجا من نجا الا بتصحیح العهد<sup>11</sup> والوفاء .

85 « يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً » . قال ابن عطاء : بلغني عن الصادق<sup>12</sup> انه قال : « وفداً » هي ركبانا على متون المعرفة .

96 « ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : الذين اخلصوا سريرتهم لي<sup>14</sup> واتعبوا ظاهرهم في خدمتي . ساجعل لهم وجهها في عبادي<sup>15</sup> : لا يراهم أحد الا أحبهم واکرمهم . وفي محبتهم وكرامتهم محبتي وكرامتي .

## سورة طه

(20)

1 « طه » . قال ابن عطاء في قوله<sup>16</sup> « طه » : طاء أي هديت لبساط القرية والأنس .

(1) HB : -- في قوله ... نجياً || (2) H : -- تعالى || (3) B : -- عليهم السلام (4) YH : -- عليه السلام (5) F : -- بقوله ؛ B : -- تعالى || (6) B : -- عليه السلام || (7) B : -- تعالى || (8) B : -- وآله وسلم ؛ H : صلوة عليه وعليهم ؛ Y : عليه السلام (9) H : -- يا محمد || (10) B : -- أباد (11) H : -- العهد و || (12) B : -- عليه السلام || (13) B : -- في هذه الآية ان || (14) Y : -- في || (15) Y B : عبادتي || (16) B : -- في قوله .

2 « ما انزلنا عليك القرآن لتشقى ». قال ابن عطاء في قوله « لتشقى » اي لتتعب<sup>1</sup> في خدمتنا . فكان جوابه من النبي صلعم<sup>2</sup> زيادة تعبد واجتهاد . كأنه يقول : وهل يتعب أحد في خدمتك . وهو في<sup>3</sup> محل استرواح العارفين ؛ فاما هذه الحركات . فهي القيام بشكر ما أهلتني له من قربك<sup>4</sup> ومناجاتك وخدمتك والذنو منك ! ألا تراه . عليه السلام . لما قيل له « أتفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر » ؛ قال « أفلا أكون عبداً شكوراً »<sup>5</sup> (حديث) .

3 « الا تذكرة لمن يخشى » . قال ابن عطاء في قوله « الا تذكرة لمن يخشى » : قيل له « يا محمد انت إمام اهل الخشية وسيدهم » . انزلناه تذكرة لك لتسكن اليه وتزول به الخشية عن قلبك . فان المحب يأنس بكتاب حبيبه وكلامه .

5 « الرحمن على العرش استوى » . قال ابن عطاء : « استوى » اظهار القدرة لا مكان الذات .

12 « فاخلع نعليك » . قال ابن عطاء : « اخلع نعليك » . اعرض بقلبك عن الكون . فلا تنظر اليه بعد هذا الخطاب<sup>6</sup> .

وقال ايضاً : « النعل » النفس و « الوادي المقدس » دين المرء . حان وقت خلوك من نفسك والقيام معنا بدينك .

وقال ابن عطاء : « اخلع نعليك » اي اسقط عنك محل الفصل والوصل . فقد حصلت في « الوادي المقدس » وهو الذي يطهرك عن<sup>7</sup> الاحوال أجمع وبردك الى محولها عليك .

وقال ابن عطاء في قوله « اخلع نعليك » اي انزع عنك قوة الإتصال والإنفصال . « انك بالوادي المقدس طوى » اي بوادي الانفراد<sup>8</sup> معك أحد سواي .

14 « إنني انا الله لا إله الا أنا فاعبدني » . قال ابن عطاء : اشارة الى حقيقة

(1) H: فتعب || (2) B: وعلى آله || (3) HF: -- في || (4) B: قدرك (5) H: -- ما تقدم ... شكوراً || (6) B: -- قال ... الخطاب || (7) F: من || (8) H: : رحمة الله عليه (9) B: اشار به .

الحق . اذ الأزل والأبد علة ، وذكر الاوقات والدهور علة .

14 « وأقم الصلاة لذكري » . قال ابن عطاء : أقم معي بحسن الأدب ولا تغفل عني ، وانت متوجه اليّ .

17 قال ابن عطاء في قوله : « وما تلك بيمينك يا موسى » ، قال : انفرد الله تعالى بعلم الغيب . فللخلق من الاشياء ظواهرها . وحقيقتها عند الله<sup>1</sup> . فكان<sup>2</sup> عند موسى<sup>3</sup> انها عصاً ، وعند الحق<sup>4</sup> انها حية . فقال له « وما تلك بيمينك يا موسى »<sup>5</sup> ليعرفه بذلك مقدار علمه وان<sup>6</sup> حقائق العلوم لا يعلمها الا الله<sup>7</sup> . فقال « عصاي » — فقال له : بل محلاً لاظهار قدرتنا فيه .

18 « قال هي عصاي أتوكأ عليها » . قال ابن عطاء في قوله « عصاي » : اضافها بالملك الى نفسه . ولم يكن يجب<sup>8</sup> له في الحقيقة ان يرى لنفسه ملكاً وهو بين يدي الحق . فلما اضافها الى نفسه قال له<sup>9</sup> « ألقها » . فألقاها فاذا هي حية تسعى . « قال خذها » اي خذ عصاك ولا تهرب مما ادعيت فيه الملك لنفسك . فخاف وتبرأ من اضافتها ملكاً الى نفسه . فتعطف الحق عليه فقال « خذها ولا تخف » فانها لن تضرك !

18 « ولي فيها مآرب أخرى » . قال ابن عطاء : سرائر مغيبة عني في العصا غطيتها<sup>10</sup> علي<sup>11</sup> . يبدو لي ذلك أوان<sup>12</sup> تكشفه لي<sup>13</sup> من الآيات والكرامات .

19 « قال ألقها يا موسى » . قال ابن عطاء : ألقها من يدك فانك اخذتها<sup>14</sup> من غيرنا فعددت فيها<sup>15</sup> اسباب المنافع . وخذها<sup>16</sup> منا<sup>17</sup> لتكون ولي نعمتك دون غيرنا .

25\_27 « قال يا رب اشرح لي صدري ... واحلل عقدة من لساني » . قال ابن عطاء : لما كلم الله<sup>18</sup> موسى<sup>19</sup> . لم يكن بعد ذلك فيه من الفضل ان يتكلم مع غيره .

(1) B : + تعالى || (2) B : كان || (3) B : + عليه السلام || (4) B : وهي عند الحق تعالى || (5) YH : -- يا موسى || (6) B : وان يعلم ان || (7) YB : + تعالى || (8) H : ولم يكن له بواجب || (9) YHF : -- له || (10) YB : غطيته || (11) Y : + با || (12) H : بان || (13) B : -- لي || (14) B : فان اخذها ؛ Y : اخذته || (15) Y : فيه || (16) Y : وخذها || (17) Y : بنا لئلا يكون ولي نعمتك غيرنا Y : نحن ؛ لتكون ولي نعمتك دون غيرنا || (18) YB : + تعالى || (19) HB : + عليه السلام .

فلما أمره الله تعالى<sup>1</sup> بالذهاب الى فرعون قال « احلل عقدة من لساني » أي<sup>2</sup> ان لم تطلق لساني انت وتحل هذه العقدة عنه ، كيف يتهيأ لي الكلام مع مخلوق بعد ان كلمتني .

وقال ابن عطاء : اكشف لي عن<sup>3</sup> صدري حتى لا اشاهد<sup>4</sup> غيرك ، « ويسر لي أمري » حتى لا أنظر ولا<sup>5</sup> انطق الا بمعرفتك . « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني » حتى لا اتكلم الا بما ألتقنه<sup>6</sup> منك .  
وقال ابن عطاء<sup>7</sup> : اراد به العقدة النفسانية .

25\_27 وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » : اكشف لي قباي حتى لا ارى غيرك<sup>8</sup> . وافني عن نفسي حتى لا أرى غير فضلك ومعرفك : « ويسر لي أمري » : حتى لا انطق بغير معرفك<sup>9</sup> واحسانك : « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني »<sup>10</sup> ، حتى لا اتكلم الا بما يقربني منك .

وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » بنور القربة . « واحلل عقدة من لساني » اي عقدة الاختيار<sup>11</sup> .

وقال ابن عطاء : « واحلل عقدة من لساني » أي عقدة الانسانية<sup>12</sup> حتى يكون كلامي منك وبك<sup>13</sup> .

33 « كي نسبحك كثيراً » . قال ابن عطاء : لا يخطرن بسرّك ما خطر لموسى<sup>14</sup> حيث قال : « كي نسبحك كثيراً » : استكثر ما منه من العبادة والتسبيح : فلا<sup>15</sup> يخطرن بك ما خطر به .

39 « وألقيت عليك محبة مني » . قال ابن عطاء : ألقى عليك محبة مني فمن رأى فيك محبتي لك . أحبك بحبي لك .

(1) F: — تعالى ؛ H: عز وجل || (2) YH: — اي 3 Y: عني | (4) F: اشهد .  
(5) YFB: — انظر ولا || (6) YB: أبلغه ؛ H: إلتقته | (7) H: وقال أيضا || (8) YFB: .  
ويسر لي أمري || (9) YHF: معرفتك || (10) B: — من لساني || (11) Y: الانسانية | (12) B: واحلل  
عقدة الانسانية من لساني ؛ Y: — وقال ... الانسانية || (13) Y: اي عقدة الاختيار || (14) FB  
Y: بموسى ؛ B: + عليه السلام || (15) H: لا .

وقال ابن عطاء في قوله « وألقيت عليك محبة مني » قال<sup>1</sup> : ألقى عليه لطفاً لا يراه أحد لا أحبه .

39 « ولتصنع علي عيني » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>2</sup> : انا مشاهد لك ، حافظ . أركان بعيني . ولا أسلم سياستك الى غيري : ليعلمه حسن العناية به .

40 « فنجينك ... وفتنك » . قال ابن عطاء : طبخناك بالبلاء طبخاً حتى صرت صافياً نقياً<sup>3</sup> وأصلحت<sup>4</sup> لبساط<sup>5</sup> القرب<sup>6</sup> والأنس .

40 وقال ابن عطاء : نجيناك من قومك وفتناك بنا عمّن<sup>7</sup> سوانا .

43 « اذهباً الى فرعون انه طغى » . قال ابن عطاء : الاشارة الى فرعون . وهو المبعوث في الحقيقة الى السحرة . فان الله تعالى<sup>8</sup> لا يرسل انبياءه الى اعدائه . ولم يكن لاعدائه عنده من الخطر ما يرسل اليهم انبياءه . ولكن بعث الانبياء<sup>9</sup> اليهم . ليخرج اوليائه المؤمنين من بين اعدائه الكفرة<sup>10</sup> .

67 « فاوحس في نفسه خيفة موسى » . سئل ابن عطاء عن قوله « فاوحس... »<sup>11</sup> : ما كانت<sup>12</sup> هذه الخيفة والله تعالى يقول « لا تخافا اني معكما (٤٦: ٢٠) ؟ قال : خاف على قومه ان يفوتهم حظهم من الله<sup>13</sup> . وما تخاف على نفسه .

68 « قلنا لا تخف انك انت الأعلى » . قال ابن عطاء : لا تخف فانك بمرأ منا ومسمع . ونحن معك في جميع احوالك . فانك القائم بالمسبب وهم المعتمدون على الاسباب .

82 « واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدى » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : لمن رجع من<sup>15</sup> طريق المخالفة الى طريق الموافقة ، وصدق موعود<sup>16</sup> الله<sup>17</sup> فيه وله . واتبع السنة<sup>18</sup> : « ثم اهتدى » : ثم أقام على ذلك لا يطلب سواه مسلماً وطريقاً .

(1) H : في قوله ... قال (2) YFB : في قوله ولتصنع ... (3) HFB : صرت ... نقياً (4) HB : صلحت (5) F : ببساط (6) YFB : القرب و (7) H : وقال ايضاً (8) H : عن (9) H : تعالى (10) B : واليرسل عليهم السلام (11) YB : الكافرين (12) H : من هذه الآية قال (13) FB : كان (14) YB : تعالى (15) B : واني لغفار (16) HB : عن (17) H : موعود (18) YB : تعالى .

85 سمعت<sup>1</sup> منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>2</sup> : « فانا قد فتننا قومك من بعدك » قال : قال الله تعالى<sup>3</sup> لموسى<sup>4</sup> : أتدري<sup>5</sup> من ابن أيت ؟ قال : لا يا رب ! قال<sup>6</sup> : حين قلت لهارون « اخلفني في قومي وأصلح » (١٤٢:٧) . أين كنتُ انا حينئذ<sup>7</sup> حتى<sup>8</sup> اعتمدت على هارون ؟

99 « كذلك نقص عليك من أنباء ما قد سبق » . قال ابن عطاء : موعظة بعد موعظة ، وبياناً بعد بيان . وذلك ان الحق كشف له<sup>9</sup> من انباء ما قد سبق في<sup>10</sup> الأمم الخالية والدهور الماضية . فيكون منهم على علم . ولم يُخف<sup>11</sup> عليه من احوالهم شيئاً<sup>12</sup> ، واخفى حاله ووقته<sup>9</sup> عن الكل بقوله<sup>13</sup> « وقد آتيناك من لدنا ذكراً » (٩٩:٢٠) اي موعظة تتعظ بها وتتأدب بملازمتها . فلا يخفى عليك شيء من اسرارنا وما اودعناه أسرار الذين كانوا قبلك من الانبياء . فيكون الانبياء مكشوفين لك وانت في ستر الحق .

110 « ولا يحيطون به علماً » . قال ابن عطاء : لا يحيطون بشيء من ربوبيته علماً . لانه لم يظهر شيئاً الا تحت تلبيس . لكي<sup>14</sup> لا يستوي علما في شيء واحد . ومن لا يرى الكل تلبيساً . كان المكر به<sup>15</sup> قريباً . والعبيد لا يقفون على تلبيساته . وقال ابن عطاء : المعرفة معرفتان : معرفة حق ومعرفة حقيقة . فمعرفة الحق معرفة وحدانيته على ما أبرز للخلق من الاسامي والصفات<sup>16</sup> . ومعرفة الحقيقة هي على ان<sup>17</sup> لا سبيل اليها . لامتناع الصمدية وتحقيق الربوبية . لقوله<sup>18</sup> « ولا يحيطون به علماً » . معناه : لا سبيل الى المعرفة على الحقيقة .

115 سمعت<sup>19</sup> منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>20</sup> : « ولقد عهدنا الى آدم من قبل فلسي » . قال : عهدنا

(1) Y: — سمعت ... يقول || (2) B: — تعالى || (3) FH: — تعالى || (4) FB: له ؛ H: — لموسى || (5) HFB: تدري || (6) B: — الله تعالى || (7) H: حين || (8) H: — حتى || (9) B: + عليه السلام || (10) B: من || (11) F: ولا يخفى || (12) YHF: شيء || (13) B: — تعالى || (14) H: لكن || (15) H: فيه || (16) H: والصفات (sic) || (17) H: — هي على ان || (18) B: — تعالى || (19) Y: — سمعت ... يقول || (20) B: في هذه الآية .

الى آدم ان لا يطالع معي سواي ، فنتسي عهدي وطالع الجنان ، « ولم نجد له عزمًا » اي لم يطالع بسرّه ، ولكن طالعه<sup>1</sup> بعينه . فنأدى عليه « وعصى آدم ربه » (٢٠: ١٢١) .

وقال ابن عطاء : « لم نجد له عزمًا » : لم يطالع في دخول الجنة الفضل ، وإنما طالعه بفعله<sup>2</sup> .

**117** « فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>3</sup> : قال « فتشقى »<sup>1</sup> ولم يقل « فتشقىا »<sup>5</sup> لان آدم<sup>6</sup> كان عالماً بمراتب المجاورة واختصاص الدنو . ولم تكن حواء تعلم من ذلك ما علم<sup>7</sup> آدم<sup>6</sup> . فقال لآدم « فتشقى » لانك المخصوص بهذه الرتبة الجليلة ، وحواء تبع<sup>8</sup> لك فيه . وليس الأصل فيه كالأرع .

**118** « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » . قال ابن عطاء : آخر احوال الخلق الرجوع الى ما يليق بهم من الطعام والمشرب . ألا ترى الى آدم<sup>6</sup> بعد خصوصية<sup>9</sup> الخلقه باليد ونفخ الروح الخاص<sup>10</sup> وسجود الملائكة ، كيف رُدّ الى نقص<sup>11</sup> الطباع<sup>12</sup> بقوله<sup>13</sup> « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » ؟

**121** « وعصى آدم ربه فغوى » . قال ابن عطاء : اسم العصيان مذمة . الا ان الاجتباء والاصطفاء معنا ان يلحق آدم<sup>6</sup> اسم المذمة<sup>14</sup> بحال .

**132** « وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها » . قال ابن عطاء : أشد انواع الصبر الاصطبار : وهو السكون تحت موارد البلاء بالسرّ والقلب والنفس . والصبر بالنفس لا غير .

(1) HF: طالعه || (2) H: خ: بفضله || (3) B: فلا يخرجنكما... HF: + فلا يخرجنكما || (4) HFB: — قال فتشقى || (5) YF: + قال || (6) B: + عليه السلام || (7) B: علمه || (8) H: تبعاً || (9) H: خصوصيته || (10) H: + فيه || (11) B: بعض ؛ F: نقص || (12) H: خ: الطباع || (13) B: + تعالى || (14) H: خ: الملامة .

## سورة الأنبياء

(21)

- 3 « لاهية قلوبهم ». قال ابن عطاء : معرضة عن طريق رشدهم .
- 23 « لا يُسأل عما يفعل وهم يُسألون ». قال ابن عطاء : كيف يُسأل من له الحججة على خلقه والقهر عليهم<sup>1</sup> ؟
- 42 « قل من يكلوكم بالليل والنهار من الرحمن » ؟ قال ابن عطاء : من يكلوكم من أمر الرحمن سوى الرحمن ؟ وهل يقدر أحد على الكلاءة<sup>2</sup> سواه ؟
- 50 « وهذا ذكر مبارك ». قال ابن عطاء : مبارك على من يسمعه . مبارك على من يتعظ به ، مبارك على من ينزل بهمته وقلبه عليه ، مبارك على من آمن به وصدق ما<sup>3</sup> فيه . فمن لم يرَ على سرّه وقلبه ونفسه آثار بركات القرآن . فليعلم ببعده عن مصدر الخواص ودخوله في ميدان العوام من<sup>4</sup> الاشقياء .
- 51 « ولقد آتينا ابراهيم رشده ». قال ابن عطاء : اصطفاه لنفسه قبل ان أبداه لخلقه .
- 66 « أفتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئاً ولا يضركم ». قال ابن عطاء : دعا الله تعالى<sup>5</sup> عباده اليه وقطعهم عما دونه بقوله « أفتعبدون ... » . كيف<sup>6</sup> تعتمد من هو<sup>7</sup> عاجز مثلك ولا تعتمد من اليه المرجع وبيده الضر والنفع ؟
- 69 « قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم ». قال ابن عطاء : سلم<sup>8</sup> ابراهيم<sup>9</sup> من النار بسلامة صدره<sup>10</sup> لما حكى الله تعالى<sup>11</sup> عنه بقوله<sup>12</sup> « إذ<sup>13</sup> جاء ربه بقلب سليم »<sup>14</sup> (٣٧ : ٨٤) ، خالياً عن جميع الأسباب والعوارض . وبرد<sup>15</sup> الله<sup>16</sup> عليه النار لصحة توكله وبقينه وثقته ، حيث ناداه جبرئيل<sup>17</sup> : هل أنت ممن من حاجة ؟ قال<sup>18</sup> : اما اليك فلا .

(1 B: عليه || 2 H: الكلاية ؛ Y: الكلاية || 3 F: بما || 4 B: — من || 5 H: عز وجل ||  
 (6 B: فكيف || 7 YHF: تعتمد وهو || 8 H: سلام || 9 B: + عليه السلام || 10 B: +  
 صلوات الله عليه || 11 FH: — تعالى || 12 B: انه ؛ F: — بقوله || 13 B: — إذ || 14 B: +  
 اي || 15 H: وبردت || 16 YHB: — الله || 17 B: + عليها السلام ؛ Y: عليه السلام ||  
 (18 YH: — لك || 19 H: فقال .



83 « وأيوب اذ نادى ربه اني مسني الضر ». قال ابن عطاء : استعذب الاولياء البلاء ثمساجاة مع المولى . لذلك<sup>1</sup> قال الحسين بن علي<sup>2</sup> « ذكر الله<sup>3</sup> على الصفاء ينسي العبد مرارة البلاء » .

وقال ابن عطاء : تبدد همته<sup>4</sup> . وليس في العقوبات شيء أشد من تبدد الهم . فمرة كان يطالع في بلائه العقوبة فيقول : لعلي فيه معاقب ؟ ومرة يطالع الكرامة فيقول : لعلي<sup>5</sup> ما دُفعت اليه كرامة من الله<sup>6</sup> ؟ ومرة يطالع الاستدراج فيقول : لعلي في صبري مُستدرج<sup>7</sup> ؟ فلما تشتت عليه الخواطر قال<sup>8</sup> : « مسني الضر » من تشتت هذه الخواطر لان فيه شبه التحير .

وقال ابن عطاء : لما أراد الله تعالى<sup>9</sup> كشف ضر<sup>10</sup> نبيته أيوب عليه السلام<sup>11</sup> . أحب ان يكون من أيوب فيه حركة لاقامة العبودية ابلاه بما الصبر فيه مذموم وهو الغيرة<sup>12</sup> . فخاف ان يكون جعل للعدو على أهله سبيلاً فقال : مسني الشيطان بنصب<sup>13</sup> ! فنودي في سره : مسك الضر يا أيوب ؟ فقال عليه السلام<sup>14</sup> معتذراً عما قال<sup>15</sup> « مسني<sup>16</sup> الضر وانت ارحم الراحمين » على معنى الاستفهام : أي مسني الضر وانت ارحم الراحمين ؟

89 « رب لا تذرني فرداً » . قال ابن عطاء : اي خالياً عن عصمتك .

101 « ان الذين سبق لهم منا الحسنى » . قال ابن عطاء : سبق منه الاختيار فظهر منهم ان رضائه البدار .

102 « وهم فيما اشتتت انفسهم خالدين » . قال ابن عطاء : للقلوب شهوة . وللارواح شهوة . وللنفوس شهوة . وقد جمع لهم في الجنة جميع ذلك : شهوة الارواح القرب . وشهوة القلوب المشاهدة والرؤية<sup>17</sup> . وشهوة النفوس الالتذاذ بالراحة .

(1) B — لذلك (2) B : رضوان الله عليها (3) YB : تعالى (4) B : عليه السلام (5) HFB : لعلي (6) HFB : مستدرجاً (7) HF : تعالى (8) F : الضر (9) HF : — عليه السلام (10) F : الفترة (11) B : وعذاب (12) HFB : صلى الله عليه (13) B : — على معنى الاستفهام أي مسني (14) F : — مسني ... الراحمين (15) B : — الرؤية .

## سورة الحج

(22)

12 « يدعو من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه ». قال ابن عطاء : من ركن الى شيء سوى الحق ، فقد ركن الى ما لا<sup>1</sup> يضره ولا ينفعه . ومن اعتمد على الله تعالى<sup>2</sup> . فقد اعتمد على الضار النافع<sup>3</sup> الذي منه الكل .

24 « وهدوا الى الطيب من القول » . قال ابن عطاء : الطيب من القول هو ذكر الله عز وجل<sup>4</sup> .

26 « واذ بوآنا لابراهيم مكان البيت » . قال ابن عطاء : وقتناه لبناء البيت ، وأعتاه عليه . وجعلناه منسكا له ولمن بعده من الاولياء<sup>5</sup> والصدّيقين الى يوم القيامة . وبيتنا<sup>6</sup> فيه آثاره . وأمرنا الخليل<sup>7</sup> عند بنائه ان لا يرى فعله ولا بناءه ولا « تشرك<sup>8</sup> بنا في ذلك » شيئا<sup>9</sup> .

27 « يأتوك رجالاً » . قال ابن عطاء : رجالاً<sup>9</sup> استخلصناهم لتوفود الينا<sup>10</sup> . فليس كل أحد يصلح<sup>11</sup> ان يكون وفداً الى سيده . والذي يصلح لتوفادة هو اللبيب في افعاله . والكيس في اخلاقه<sup>12</sup> . والعارف بما يبديه<sup>13</sup> وبتنا<sup>14</sup> يرد ويصدر .

28 « ليشهدوا منافع لهم » . قال ابن عطاء : ما وعدوا لربهم<sup>15</sup> من انفسهم<sup>16</sup> وما وعدده الله تعالى<sup>17</sup> لهم من القرية والزلفة .

28 « وأطعموا البائس الفقير » . قال ابن عطاء : البائس الذي تأتفت<sup>18</sup> من مجالسته ومواكلته . والفقير الذي<sup>19</sup> تعلم حاجته الى طعامك وإن لم يسأل .

30 « ذلك ومن يعظم حرمات الله » . قال ابن عطاء : الحرمات التي لا يجوز

(1) HB : لا || (2) H : — تعالى || (3) F : والنافع (4) H : — تزوجوا . Y : تعالى (5) F : الانبياء || (6) F : وثبتنا || (7) B : عليه السلام (8) H : يشرك (9) F : رجالاً || (10) H : علينا || (11) H : فليس يصلح لكل أحد || (12) H : اقواله || (13) H : اخلاقه (14) B : يفديه || (15) H : وما || (16) B : ربهم || (17) YH : من انفسهم لربهم (18) H : تأتفت (19) F : يأنف || YH : من .

أوله القطع عن المخالفة . ثم القطع عن لذة<sup>1</sup> الموافقة . ثم القطع عن لذة المشاهدة .

34 « وبشر المحبتين » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : المحبت هو الذي امتلأ قلبه من المحبة والرضا<sup>3</sup> . وقصر طرفه عما دونه . كما ان الغريق شغله بنفسه عن كل شيء سوى نفسه . كذلك المحبت شغله بمولاه<sup>4</sup> عن كل شيء سواه .

35 « الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : هل رأيت ذلك الوجل عند سماع الذكر<sup>6</sup> او عند<sup>6</sup> سماع كتابه أو خطابه ؟ او هل أخرسك الذكر حتى لم<sup>7</sup> تنطق الا به . واصمك حتى لم<sup>8</sup> تسمع الا منه ؟ هيهات !

38 « ان الله يدافع عن الذين آمنوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى<sup>9</sup> يدفع<sup>10</sup> بالكفار عن المؤمنين . وبالعصاة عن المطيعين ، وبالجهال عن العلماء .

56 « الملك يومئذ لله » . قال ابن عطاء : الملك لله<sup>11</sup> على دوام الاحوال وجميع الاوقات . ولكن يكشف للعوام الملك يومئذ لابداء القهارية<sup>12</sup> والجبارية . ولا<sup>13</sup> يقدر أحد<sup>14</sup> ان يجحد ما عاين<sup>15</sup> .

58 « ليرزقنهم الله رزقاً حسناً » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> في هذه الآية<sup>16</sup> : ثقة بالله وتوكلاً عليه وانقطاعاً عن الخلق .

62 « ذلك بان الله هو الحق » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : هو الحق . فحقق<sup>17</sup> حقيقته في شرك . ولا ترجع منه الى غيره : فما سواه باطل .

73 سمعت ابا بكر الرازي يقول<sup>18</sup> : سمعت ابا العباس بن عطاء<sup>19</sup> في قوله : « وان يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه » قال : دلهم بهذا على مقاديرهم . فمن كان أشد هيبه واعظم ملكاً ، لا يمكنه<sup>20</sup> الاحتراز من اهون الخلق واضعفه<sup>24</sup> .

(1) YH : — لذة || (2) H : + رحمة الله عليه || (3) FB : — والرضا || (4) H : مولاه || (5) H : ذكره || (6) H : وعند || (7) Y : لا || (8) YB : لا || (9) FB : — تعالى ؛ H : — ان الله تعالى || (10) FB : يدافع || (11) FB : لله الملك || (12) B : القاهرية (13) H : فلا || (14) Y : — أحد || (15) Y : — أحد منهم || (16) H : — في هذه الآية ؛ YF : + قال || (17) B : تحقق || (18) B : — سمعت ابا بكر الرازي يقول || (19) H : + رحمة الله عليه || (20) H : يملكه || (21) Y : واضعفهم .

ليعلم بذلك عجزه وضعفه وعبوديته وذلته ، لئلا يفتخر على ابناء جنسه من بني آدم بما يملكه من الدنيا .

77 « يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> في<sup>2</sup> قوله عز وجل<sup>3</sup> « اركعوا واسجدوا » اي<sup>4</sup> اخضعوا وانقادوا لاوامره ، وسلموا لقضائه وقدره : تكونوا من خالص عباده . « وافعلوا الخير » ابتغاء الوسيلة « لعلكم تفلحون » اي لعلكم<sup>5</sup> تجدون الطريق اليه .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : « واعبدوا ربكم »<sup>6</sup> في اداء الفرائض واجتناب المحارم .

78 « هو اجتباكم » . قال ابن عطاء : الاجتباية اورثت المجاهدة . لا المجاهدة اورثت الاجتباية .

78 « ملة ابيكم ابراهيم » . قال ابن عطاء : ملة ابراهيم<sup>7</sup> هي<sup>8</sup> السخاء والبذل والاخلاق السنية<sup>9</sup> والخروج من النفس والاهل والمال والولد .

78 « هو سماكم المسلمين من قبل » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : هو<sup>10</sup> زينكم بزيينة الخواص قبل ان أوجدكم ، لانكم في القدرة عند اليجاد كما كنتم قبل اليجاد : وانما<sup>11</sup> سبق<sup>12</sup> لكم من الله تعالى<sup>13</sup> الخصوصية في أزله .

78 « واعتصموا بالله » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الاعتصام هو رؤية العجز والثقة بالقوي والرجوع اليه بالالتجاء<sup>14</sup> .

### سورة المؤمنون

(23)

1 « قد أفلح المؤمنون » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> في هذه الآية : وصل الى الله تعالى والقربة والسعادة وأفلح من كان مصدقاً لله تعالى<sup>15</sup> بوعدده<sup>16</sup> .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) H : — في قوله ... اي || (3) B : جل وعز || (4) Y : قال || (5) H : — اي لعلكم || (6) F : + قال || (7) B : + عليه السلام || (8) YH : هو || (9) YFB : — السنية || (10) YH : — هو || (11) YH : — وانما || (12) H : سبقت || (13) H : — تعالى || (14) H : والالتجاء به ؛ Y : والالتجاء || (15) H : — تعالى || (16) F : لوعده .

3 «والذين هم عن اللغو معرضون». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء<sup>1</sup> : كل ما سوى الله<sup>2</sup> فهو لغو !

9 «والذين هم على صلواتهم يحافظون». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : المحافظة عليها هو حفظ السر فيها مع الله تعالى : وهو ان<sup>3</sup> لا يحتاج فيه شيء سوى<sup>4</sup> الله تعالى<sup>5</sup> .

29 «وقل رب انزلي منزلاً مباركاً». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اكثر المنازل بركة المنزل الذي تسلم<sup>6</sup> فيه من هواجس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى ، وتصل فيه الى محل القربة ومثل القدس وسلامة القلب من الاهواء والفتن والضلالات والبلوغ .

44 «... رسلنا رسلنا تتسرى». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اتبعنا الرسل الرسل والموعظة الموعظة . نعلمهم يطيعون<sup>7</sup> رسولا<sup>8</sup> او يتعظون<sup>8</sup> بعظة . فأبوا الا طغياناً . وكذا فعل الكريم<sup>9</sup> : لا يعذب الا بعد الدعاء والموعظة .

58 «والذين هم بآياتهم يؤمنون». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : مطالعة الكون بابصار القلوب . فيعلم منها في حد الفناء . وما كان بين طرفي فناء فهو فان . فيؤمنون بان الحق يفتح ابصار قلوبهم بالنظر الى المغيبات .

73 «وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : وانك لتحملهم على مسانك الوصول وليس كل أحد يصلح لذلك السلوك . ولا يوفق لها الا أهل الاستقامة . وهم الذين استقاموا لله تعالى<sup>10</sup> واستقاموا مع الله تعالى<sup>11</sup> . فلم يطلبوا منه سواه . ولم يروا لانفسهم درجة ولا مقاماً .

75 «ولو رحمتهم». قال ابن عطاء<sup>12</sup> . الرحمة من الله تعالى<sup>11</sup> على الارواح المشاهدة . ورحمته على الاسرار المراقبة . ورحمته<sup>13</sup> على القلوب المعرفة . ورحمته<sup>13</sup> على الابدان آثار الخدمة عليها<sup>14</sup> على سبيل السنة .

1 H : 4 رحمة الله عليه . 2 B : 4 تعالى . 3 B : 3 ان . 4 H : 4 سواء . 5 H : 5 —  
 6 YHB : 16 منزل تسلم . 7 HB : 7 بطيعوا . 8 HB : 8 يتعظوا . 9 YH : 9 الكرام .  
 10 HF : 10 تعالى . 11 H : 11 — تعالى . 12 H : 12 — ابن عطاء . 13 H : 13 — رحمة (وعلى) .  
 14 HB : 14 — عليها .

111 « اني جزيتهم اليوم بما صبروا » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : صبروا على<sup>2</sup> الخلق فصبروا<sup>3</sup> مع الله تعالى .

116 « فتعالى الله الملك الحق » . قال ابن عطاء : تعالى الله<sup>4</sup> عن<sup>5</sup> ان تغيره<sup>6</sup> الدهور او تجري<sup>6</sup> عليه فوادح الامور . نفى الاشكال عن نفسه بتعاليمه ونفى الاضداد والنظراء عن نفسه بتام ملكه عز وعلا .

### سورة النور

(24)

10 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>7</sup> : لولا فضل<sup>8</sup> الله<sup>9</sup> عليكم في قبول طاعتكم لخسرتم بما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسرانكم وتفضل عليكم .

30 « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال ابن عطاء : ابصار الرؤوس عن محارم<sup>10</sup> الله تعالى<sup>11</sup> وابصار القلوب عما سواه .

35 « الله نور السموات والارض » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : زين الله تعالى جدة<sup>12</sup> السموات باثني عشر<sup>13</sup> برجاً : وهو<sup>14</sup> الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وزين قلوب المؤمنين<sup>15</sup> باثني عشر<sup>16</sup> عشرة<sup>17</sup> خصلة : الذهن والانتباه والشرح والعقل والمعرفة واليقين والفهم والبصيرة وحياة القلب والخوف<sup>18</sup> والرجاء والحياء<sup>19</sup> . فما دامت<sup>20</sup> هذه البروج قائمة كان<sup>21</sup> العالم على النظام والسعة . وكذلك<sup>22</sup> ما دامت هذه الخصال قائمة<sup>23</sup> في قلب العارف كان فيه<sup>24</sup> نور العافية وحلاوة العبادة .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) H : عن || (3) HB : وصبروا || (4) H : الله تعالى || (5) H : عن || (6) F : يغيره || (7) F : يجري || (8) H : رحمة الله عليه || (9) B : فضله || (10) B : محارم || (11) YHB : المحارم || (12) YHB : الله تعالى || (13) YB : جدة || (14) H : عشرة || (15) B : وهي || (16) F : قلب المؤمن || (17) YHFB : باثني عشر || (18) FB : عشر || (19) H : والخوف || (20) H : والمحبة || (21) H : دام || (22) Y : يكون || (23) B : كذلك || (24) YH : قائمة || (25) YH : يكون فيها .

35 « لا شرقية ولا غربية » . قال ابن عطاء : لا قرب فيها ولا بعد . فالله تعالى<sup>1</sup> من البعد قريب . ومن القرب بعيد .

37 « رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : هم<sup>3</sup> خزائن الودائع ومواضع الأسرار .

39 « والذين كفروا أعمالهم كسراب » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : « يحسبه الظمان ماءً حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » قلب ليس فيه شيء من انوار الله تعالى . فقير بما<sup>4</sup> فيه رجوعه الى الاسباب . والفقير من يكون رجوعه الى غير الحق : يحسب ان الرجوع الى غيره<sup>5</sup> يعني . وهو « كسراب بقية يحسبه الظمان ماءً . حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » : اذا تبين له ان الرجوع<sup>6</sup> الى الاسباب شرك ، يظهر اذا ذلك له<sup>7</sup> ان الرجوع الى الحق هو الايمان . قال الله تعالى « ووجد الله عنده » . اي وجد الطريق اليه .

قال ابن عطاء<sup>2</sup> في قوله « حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » قال : ما وجد الخلق سوى الخلق . واني الحق ان يكون للخلق<sup>9</sup> اليه طريق<sup>10</sup> . اذ لا يعرفه سواه ولا يشهده غيره .

وقال ابن عطاء<sup>2</sup> : كل ما دون الله تعالى<sup>11</sup> فهو فقير . وكل قلب فيه محبة شيء سوى الله تعالى<sup>12</sup> فهو فقير .

48 « واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : الدعوة الى الله تعالى<sup>13</sup> بالحقيقة . والدعوة الى الرسول<sup>14</sup> بالنصيحة . ومن لم يجب داعي الله تعالى<sup>12</sup> كفر<sup>15</sup> . ومن لم يجب داعي الرسول<sup>14</sup> ضل .

63 « لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> :

(1) YH : - تعالى (2) H : - رحمة الله عليه (3) B : - هم (4) B : ما (5) B : -  
الى غيره (6) H : ان الرجوع (7) H : ان رجوعه (8) B : - له (9) FB :  
الخلق (10) YFB : طريقاً (11) F : - الله تعالى (12) HF : - تعالى (13) H : -  
(14) B : - عليه السلام (15) Y : فقد كفر .

اي<sup>1</sup> لا تخاطبوه<sup>2</sup> مخاطبة ولا تدعوه بكنيته واسمه ، واتبعوا آداب الله تعالى<sup>3</sup> فيه بدعائه<sup>4</sup> « يا ايها النبي » و « يا ايها الرسول » .

## سورة الفرقان

(25)

2 « الذي له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : له ملك السموات والارض<sup>6</sup> : فمن أطاعه وآثره ، ملكه ملك السموات والارض .

23 « وقد منا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : اطلعناهم على اعمالهم . فطالعوها بعين الرضا . فسقطوا عن أعيننا بذلك . وجعلنا اعمالهم « هباء منثورا » .

31 « وكفى بربك هادياً ونصيراً » . قال<sup>7</sup> ابن عطاء<sup>5</sup> : هادياً الى معرفته ، نصيراً عند رؤيته ، لئلا يتلاشى العبد عند مشاهدته<sup>8</sup> .

44 « ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : لا<sup>9</sup> تظن<sup>10</sup> انك تسمع بندائك . انما يُسمعهم نداء الأزل . فمن لم يسمع نداء الأزل . فان نداءك له ودعوتك لا تغني ( sic ) عنه<sup>11</sup> شيئاً . واجابتهم نداءك<sup>12</sup> ودعوتك هو بركة جواب نداء الأزل ودعوته . فمن غفل او أعرض . فهو<sup>13</sup> لبعده عن محل الجواب في القدم .

45 « ألم تر الى ربك كيف مدّ الظلّ ؟ » قال ابن عطاء : اي<sup>14</sup> كيف حجب الخلق عنه ومد عليهم ستور الغفلة وحجبها .

48 « هو الذي يرسل الرياح بُشراً » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : يرسل<sup>15</sup> رياح التوبى بين يدي التوبة .

(1) HFB : — اي || (2) FB : تخاطبوا || (3) H : — تعالى || (4) B : — بدعائه ؛ Y : بدعائه فيه || (5) H : + رحمة الله عليه || (6) H : — والارض || (7) YB : — قال ... مشاهدته || (8) H : المشاهدة || (9) YB : — لا || (10) YB : أتظن || (11) Y : عنهم || (12) HFB : — نداءك و || (13) H : فانما هو || (14) F : قال اي ؛ H : قال || (15) Y : ارسل .



53 « وهو الذي مرج البحرين » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : تلاطمت الصفتان<sup>2</sup> فتلاقيا في قلوب الخلق : فقلوب<sup>3</sup> اهل المعرفة منورة بانوار الهداية ، مضئئة بضياء الاقبال ، وقلوب اهل النكرة مظلمة بظلمات المخالفات ، معرضة عن سنن التوفيق . وبينها قلوب هي قلوب العامة . ليس لها علم بما يرد عليها وما يصدر منها : ليس معها خطاب ولا لها جواب .

58 « وتوكل على الحي » . سمعت عبد الله بن علي يقول : سمعت احمد بن عطاء يقول : قال<sup>4</sup> خالي : ليس التوكل لزوم الكسب ولا تركه ؛ انما<sup>5</sup> التوكل الطمأنينة<sup>6</sup> في القلب .

63 « وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : هم الخواص من العباد لاضافة الحق اياهم الى اسمه الخاص وهو « الرحمن » . اعلمك بهذا انه خصهم من بين عبادته بخصائص<sup>7</sup> ولاية<sup>8</sup> من عنده : وهو ان رزقهم الشفقة على عامة عبادته . وزينهم بالاخلاق الشريفة التي هي<sup>9</sup> نتائج اخلاق المصطفى صلعم<sup>10</sup> بقوله<sup>11</sup> « انك لعلی خلق عظیم » (٤: ٦٨) وقوله<sup>12</sup> تعالى<sup>13</sup> « خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين : » (٧: ١٩٩) . فسئل<sup>14</sup> عن ذلك فقال : ان تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك وتحسن الى من أساء اليك . هكذا وصف الله تعالى<sup>15</sup> هؤلاء الخواص من عبادته بقوله « الذين يمشون على الارض هونا والذين ... والذين ... » الى آخر القصة .

67 « والذين اذا انفقوا لم يسرفوا » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الاسراف في النفقة الانفاق<sup>16</sup> في غير مرضاة الله تعالى<sup>17</sup> . والاقطار الامساک عن واجب حق الله تعالى<sup>13</sup> .

70 « الا من تاب » . قال ابن عطاء : التوبة الرجوع من كل خلق مذموم الى كل خلق محمود .

(1) H: رحمة الله عليه || (2) B: صفتان || (3) HFB: قلوب || (4) B: قال || (5) F: وانما || (6) H: طمأنينة || (7) B: — بخصائص ... عبادته || (8) H: الولاية || (9) H: هو || (10) Y: النبي عليه السلام || (11) Y: — عز اسمه || (12) H: — وقوله ... الجاهلين || (13) Y: — تعالى || (14) H: سئل || (15) H: عز وجل || (16) YHF: انفاق || (17) H: — تعالى .

71 « ومن تاب وعمل صالحاً فانه يتوب الى الله متاباً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : من صحح توبته بالعمل الصالح قبلت توبته .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : التوبة الرجوع من كل ما ذمه العلم الى ما مدحه .

72 « والذين لا يشهدون الزور » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : هو شهادة<sup>2</sup> اللسان من غير مشاهدة القلب .

73 « والذين اذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صماً وعمياناً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : لم ينكروها ولم يعرضوا عنها . بل أقبلوا على اوامرها بالسمع والطاعة ونعمة عين .

### سورة الشعراء

(26)

10 « واذا نادى ربك موسى أن ائت القوم الظالمين » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : أمره<sup>3</sup> بدعائهم الى توحيدهم . وقد اشهدته عظمتهم في انفراده واحاطة<sup>4</sup> علمه وقدرته بعبادته فقال « اني اخاف ان يكذبوني » (٢٦: ١٢) . فنطق لخوفه<sup>5</sup> بلسان اعظام الحق واجلاله . خوفاً من ان يرى تكذيبهم بمقال ورد عليهم من الحق : خاف من استماعه<sup>6</sup> انكاراً واشفق من مشاهدتهم على ذلك إكباراً<sup>7</sup> .

18 « قال ألم نربك فينا وليداً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : التربية توجب حقاً<sup>8</sup> . من ذلك<sup>9</sup> حق الابوة والبنوة<sup>10</sup> . ألا ترى كيف ذكر الله تعالى في قصة موسى<sup>11</sup> وفرعون : « ألم نربك فينا وليداً » ؟ فاذا أوجبت تربية العواري<sup>12</sup> حقاً<sup>13</sup> حفظه وحرسه<sup>13</sup> . فتربية الحقيقة التي هي من الحق الى عباده أولى بحرمته ورعاية حقوقه . وهو قوله عز وجل « ربكم ورب آبائكم الاولين » (٢٦: ٢٦) .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) B: الشهادة || (3) B: أمرهم || (4) B: واحاط || (5) HB: بخوفه || (6) Y: استماعهم || (7) B: اكفاراً ؛ F: كفاراً || (8) B: حقين ؛ F: حقان || (9) B: من ذلك || (10) HF: النبوة || (11) YB: + عليه السلام || (12) H: العوادي || (13) B: حقاً اوجب الذي حفظه وحرمته ؛ HF: حقاً اوجب الدين حفظه وحرمته .

21 « ففررتُ منكم لما خفتكم ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : ففررت من<sup>2</sup> مجاورتكم وخفت من جرأتكم على ربكم لما لم تحفظوا حقوق الرسل<sup>3</sup> ولم أرَ عليكم علامات التوفيق .

28 « رب المشرق والمغرب » . قال ابن عطاء : منور قلوب اوليائه بالايمان ، ومشرق ظواهرهم به . ومظلم قلوب أعدائه بالكفر والعصيان<sup>4</sup> . ومظهر آثار تلك<sup>5</sup> الظلم على هياكلهم .

42 « قال نعم وانكم لمن المقربين » . قال ابن عطاء : رُبَّ قربٍ أورث بعداً : « من تقرب الى شيء غير الحق أورثه ذلك بعدا من الحق . والمتقرب اليه على الحقيقة ان يتقرب اليه به<sup>7</sup> لا بشيء<sup>8</sup> سواه . لأن من طلب بغيره الطريق اليه ضل . فلا طريق اليه غيره . ولا دليل عليه سواه .

50 « لا خير انا الى ربنا منقلبون » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : من اتصلت مشاهدته بالحقيقة . احتمل معها كل وارد يرد عليه من محبوب ومكروه . ألا ترى السحرة لما صحت مشاهدتهم كيف قالوا « لا خير » ؟

62 « ان معي ربي سيهدين » . قال ابن عطاء : اي<sup>10</sup> معي ربي بعلمه وقدرته « سيهدين »<sup>11</sup> الى قربه حتى اكون معه بالمراقبة والرعاية والمحافظة والمشاهدة .

79 « والذي هو يطعمني ويسقيني » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اي هو الذي يربطني بطعامه ويحيني بشرابه .

وقال ابن عطاء : اذا هجمت الهوية المعدن . تلاشت<sup>12</sup> الكيفية والكمية والكلية في الحواس . فيطعمه بغذاء الابرار<sup>13</sup> الذي يُسرمد<sup>14</sup> في البقاء بلا تعب ولا نصب .

80 « واذا مرضت فهو يشفيني » . قال ابن عطاء : اذا امرضني<sup>15</sup> رؤية الاغيار فان شفائي الرجوع الى مشاهدة الجبار .

1 H : — رحمة الله عليه || 2 B : منكم ومن || 3 Y : الرسول عليه السلام || 4 Y : والطفينان ||  
5 H : ذلك || 6 H : — من ... بعداً || 7 HF : — به || 8 FB : بلا شيء || 9 B : ولا ||  
10 B : — اي به F : ان || 11 YB : اي || 12 F : تلاشي || 13 FB : الانوار || 14 YHB :  
تسرمد || 15 HFB : امرضني .

81 «والذي يميتني ثم يحييني» . قال ابن عطاء : الذي يميتني عنه ثم<sup>1</sup> يحييني به .

83 «رب هب لي حكما» . قال ابن عطاء : هب لي شكر ما خصصتني به من مقام الخلة «والحقي بالصالحين»<sup>2</sup> اي بالراضين<sup>3</sup> عنك في جميع الاحوال .

84 «واجعل لي لسان صدق في الآخرين» . قال ابن عطاء<sup>4</sup> : أطلق السنة امة محمد صلعم<sup>5</sup> بالثناء علي والشهادة لي ، فانك جعلتهم شهداء مقبولين .

87 «ولا تخزني يوم يبعثون» . قال ابن عطاء : لا تشغلي بالخلة عنك وافيض<sup>6</sup> علي انوار رختك لكلا اغيب عن مشاهدتك بروية شيء سواك .

89 «الا من أتى الله بقلب سليم» . قال ابن عطاء<sup>4</sup> : قلب خال من الاشتغال بشيء سوى مولاه ، سلم له الطريق اليه . فلم يعرج علي شيء سواه .

وقال ابن عطاء<sup>4</sup> : هو<sup>8</sup> الذي يلقي الله تعالى<sup>9</sup> وليست<sup>10</sup> له همة سواه .

وقال ابن عطاء : قلب سليم اي<sup>11</sup> سليم<sup>12</sup> من غير الله تعالى<sup>9</sup> .

وقال ايضا : السليم الذي لا يشوبه شيء من آفات الكون .

وقال ايضا : السليم<sup>13</sup> الفارغ من الهواجس والموارد .

114 «وما انا بطارد المؤمنين» . قال ابن عطاء : ما انا بمعرض عنم اقبل على ربه .

212 «انهم عن السمع لمعزولون» . قال ابن عطاء<sup>4</sup> : يسمعون ولا يفهمون . كما

أخبر الله<sup>14</sup> عن قوم<sup>15</sup> انهم ينظرون ولا يرون<sup>16</sup> . كذلك هؤلاء يسمعون ولا يفهمون

لانهم عن السمع لمعزولون : حرموا فهم معاني السماع .

215 «واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين» . سمعت منصور بن عيسى يقول : سمعت الله

يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>4</sup> في قوله «واخفض جناحك»

(1) B: — ثم || (2) H: + قال || (3) H: الراضين || (4) H: + رحمة الله عليه || (5) Y: عليه السلام || (6) B: فافض || (7) Y: — قال ابن عطاء || (8) H: — هو || (9) H: — تعالى || (10) H: وليس ؛ Y: ولا يكون || (11) B: — اي || (12) FB: سلم || (13) H: — وقال ايضا السليم || (14) YB: + تعالى || (15) H: قولهم (sic) || (16) B: يبصرون .

قال : لئن لهم جانبك ، فانهم على حد<sup>1</sup> الترسم بالعبادة لا التحقق<sup>2</sup> به<sup>3</sup> ، ولا متوثب<sup>4</sup> على الله تعالى<sup>5</sup> اشد من قارئ ألبس قبص النسك .

220 « انه هو السميع العليم » . قال ابن عطاء : سمع لدعوات عباده ، عليم بوجوه مصالحهم .

227 « وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : سيعلم المعرض عنا ما الذي فاته منا .

### سورة النمل

(27)

8 « فلما جاءها نودي ان بورك من في النار ومن حولها » . قال ابن عطاء : اصابتك بركة<sup>7</sup> النار بموارد الانوار عليك ومخاطبة الحق إياك . فانك أنست في الظاهر ناراً فانست بها . وكان في الحقيقة انواراً . فزال عنك أنسك بها<sup>8</sup> وخصك بالانس بمنورها . وكلمك<sup>9</sup> وثبتك<sup>10</sup> عند الكلام ، وخصصت<sup>11</sup> بها من بين جميع الرسل .

15 « ولقد آتينا داود وسليمان علماً » . قال ابن عطاء : علماً بربها وعلماً بنفسها<sup>12</sup> . فاثبت لها علمها بربها<sup>13</sup> علماً بانفسها<sup>14</sup> واثبت لها علمها بانفسها<sup>15</sup> حقيقة العلم بالله . لذلك قال<sup>16</sup> علي بن ابي طالب<sup>17</sup> رضي الله عنه<sup>18</sup> : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

16 « وورث سليمان داود » . قال ابن عطاء : ورث منه صدق اللجوء<sup>19</sup> الى ربه وتهمة نفسه في جميع الاحوال .

(1) H: جد || (2) F: المتحقق ؛ Y: التحقيق || (3) Y: — به || (4) H: مثوبة || (5) H: — تعالى || (6) H: + رحمة الله عليه وعليهم || (7) B: — بركة || (8) Y: — بها || (9) Y: فكلمك || (10) B: واثبتك || (11) YF: خصصت || (12) YHFB; Bašir Ağa (12) : بربه ... بنفسه || (13) YFB: لهم عليهم بربه ؛ H: بالله || (14) YFB: بأنفسهم ؛ H: علم انفسهم || (15) YFB: لهم علمهم بانفسهم || (16) H: — أمير المؤمنين || (17) Y: — بن ابي طالب || (18) B: صلوات الله عليه ؛ H: كرم الله وجهه || (19) H: الالتجاء .

19 « وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين » . قال ابن عطاء : حبيني الى عبادك الصالحين<sup>1</sup> .

21 « لأعذبتّه عذاباً شديداً » . قال ابن عطاء : لاجوجنّه الى اجناسه .

34 « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : اذا ظهر سلطان الحق وتعظيمه في القلب ، تلاشت<sup>3</sup> الغفلات واستولت عليه الهيبة والاجلال<sup>4</sup> . فلا يبقى فيه تعظيم شيء<sup>5</sup> سوى الحق<sup>6</sup> ، ولا يشغل<sup>7</sup> جوارحه الا بطاعته ، ولسانه الا بذكره ، وقلبه<sup>8</sup> الا بالاقبال عليه .

40 « انا آتيك به » . قال ابن عطاء : انا آتيك به اي بالله تعالى<sup>9</sup> لا بالحيل .

40 قال ابن عطاء في قوله « ومن شكر فانما يشكر لنفسه » . « ومن تزكى فانما يتزكى لنفسه » (٣٥: ١٨) . و « ان احسنتم ، احسنتم لأنفسكم » (١٧: ٧) . قال : ليس للحق فيها<sup>10</sup> قليل ولا كثير . فانه أجلّ من أن يلحقه ثناء مثنٍ او شكر شاكر . أخبر ان العلو والشرف والجلال له دونهم .

48 « وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : يتبعون عورات الناس<sup>11</sup> ولا يقلون لهم عثرة ولا يسترون لهم خزية<sup>12</sup> .

50 « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : ما كان منه في القرب فهو مكر ، وما كان منه في البعد فهو حجاب .

59 « وسلام على عباده الذين اصطفى » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> في قوله « وسلام على عباده » قال : من سلم الله تعالى<sup>13</sup> عليه في أزله ، سلم من المكاره في أبده<sup>14</sup> .

60 « حدائق ذات بهجة » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : اذ بهج<sup>15</sup> السرُّ بما ظهر من قلب العبد من الرب ! والبهجة نور يظهر فلا يبقى معها شيء من الظلمة : لا

(1) H: — قال... الصالحين || (2) H: + رحمة الله عليه || (3) FB: تلاشي || (4) H: والاحوال || (5) H: لشيء || (6) Y: الله تعالى ؛ B: + تعالى || (7) Y: يشتغل || (8) H: ولا قلبه || (9) H: — تعالى || (10) H: فيه || (11) H: النساء || (12) H: حرمة || (13) H: — تعالى || (14) H: الابد || (15) B: أبهج .

ظلمة الجهل ، ولا ظلمة الريب والشك ، ولا الاشتغال بشيء سواه . وعلامته السكون بالله<sup>1</sup> والانقطاع الى الله<sup>2</sup> والاعتماد عليه .

**61** « أمّن جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهاراً » . قال ابن عطاء : النفس خلقت من الارض ، فسيماها الله تعالى بها لمجاورتها لها وقربها منها<sup>3</sup> ، فقال : من جعل للنفس القرار عند المناجاة في اوان الخدمة ، « وجعل خلالها انهاراً » : السنة ناطقة بالذكر وأعيناً ناظرة بالعبرة ، واسماعاً واعية عن الحق مخاطباته على لسان السفراء والوسائط ؛ وجعل لهذه<sup>4</sup> الانفس أئمة وهم « الرواسي » والقطب<sup>5</sup> من الاولياء : يرجعون اليهم عند العثرات فيقومونهم بتقويم الحق ويردونهم الى طرق الرشاد<sup>6</sup> . « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي<sup>7</sup> بين اوقات الغفلة<sup>8</sup> ووقت الذكر<sup>9</sup> . « أله مع الله ؟ »<sup>10</sup> : هل أحد يستحق الالهية الا من يقدر على مثل هذه اللطائف ؟

**62** « أمّن يجيب المضطر اذا دعاه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : احوال المضطر أن يكون كالغريق او كالمتعطل<sup>11</sup> في مفازة قد اشرف على الهلاك .

وقال ابن عطاء<sup>12</sup> : المضطر المنقطع عن جميع الخلائق<sup>13</sup> والغريق في بحار البلاء .

**64** « أمّن يبدأ الخلق ثم يعيده » قال ابن عطاء<sup>14</sup> : أبدأ الخلق بقدرته وافناهم بمشيئته ، ولم يكن فيها الا<sup>15</sup> اظهار القدرة وانفاذ المشيئة .

**64** « قل هاتوا برهانكم » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : صححوا برهانكم لتعلموا ان لا برهان لكم .

**88** « وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : الايمان ثابت في القلب<sup>16</sup> كالجبال الرواسي<sup>17</sup> ، وانواره تخرق الحجاب<sup>18</sup> الأعلى .

(1) YB : + تعالى || (2) Y : + تعالى || (3) H : — منها || (4) B : هذه || (5) B : الانفس قائمة لهم الرواسي أئمة القطب || (6) H : + قوله تعالى || (7) H : — اي || (8) H : الذكر || (9) H : واوقات الغفلة | (10) H : — أله مع الله || (11) H : كالمعطل || (12) B : — وقال ابن عطاء ؛ H : + رحمة الله عليه || (13) HB : الخلائق || (14) H : + رحمة الله عليه || (15) H : — الا || (16) H : قلب العبد || (17) FB : كالجبل الرواسي || (18) HFB : الحجب .

وقال : ان قول « لا اله الا الله » يسري كالسحاب حتى يقف بين يدي الله تعالى<sup>1</sup> . فيقول الله تعالى<sup>2</sup> : اسكني مدحتي . فوعزتي<sup>3</sup> وجلالي ، ما اجريرتك على لسان عبد من عبيدي فاعذبه بالنار !  
قال ابن عطاء في قوله<sup>4</sup> « وهي تمر مر السحاب » قال<sup>5</sup> : لا تلتفت<sup>4</sup> الى شيء سواه ولا لها<sup>7</sup> قرار مع غيره .

88 « صنع الله الذي اتقن كل شيء » . قال ابن عطاء : ربوبيته التي ترد<sup>8</sup> الاشباح الى قيَمها<sup>9</sup> وتحمل<sup>10</sup> الاسرار والقلوب الى مستقر<sup>11</sup> قرارها<sup>12</sup> . وجعل خلقه معاداً<sup>13</sup> اليه منتهاهم . فالسعيد من لزم حده . والشقي من عدا طوره .

### سورة القصص

(28)

4 « ان فرعون علا في الارض » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : استكبر وافتخر بنفسه<sup>15</sup> ونسي عبوديته .

7 « فاذا خفت عليه فألقيه في اليم » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : ما دمت<sup>16</sup> تحفظ نفسك بتدبيرك فهي على شرف الهلاك . فاذا أزلت<sup>17</sup> عنها تدبيرك وسلمتها الى مديرها ، فحينئذ<sup>18</sup> يرجى لها الخلاص .

9 « وقالت امرأة فرعون قرة عين لي ولك » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : « قرة عين لي » اشارة الى الحق ، « ولك » لا لانك<sup>19</sup> كفرت واشركت .

10 « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً » . قال ابن عطاء<sup>20</sup> : اصبح فؤاد ام موسى فارغاً من الاهتمام بموسى<sup>21</sup> ، لما أيقنت من ضمان الله تعالى لها فيه بفؤادها .

1. HB: عز وجل || 2. B: — تعالى || 3. HF: — فوعزتي || 4. B: — في قوله || 5. HB: — قال || 6. HF: يلتفت || 7. H: له || 8. B: رد ؛ F: يرد ؛ Y: رددت || 9. B: قيمتها || 10. YB: وخل ؛ F: ويحمل ؛ H: وتجعل || 11. YH: مستقرها || 12. YH: — قرارها || 13. YH: مقاماً || 14. H: + رحمة الله عليه || 15. Y: لنفسه || 16. F: دامت || 17. H: زالت || 18. YHB: حينئذ || 19. B: انك || 20. H: — قال ابن عطاء || 21. B: + عليه السلام || 22. H: قوله تعالى .



رادّوه اليك» (٧: ٢٨). «إن كادت لتبدي به» أي تظهر ما أوحى اليها في السرّ من حفظ<sup>١</sup> موسى وردّه اليها، ومنع ايدي الظلمة عنه.

10 «لولا ان ربطنا على قلبها». قال ابن عطاء: لولا ما أمرناها به من الكتمان خالها لأظهرت ما ضمن الله تعالى لها في موسى<sup>٢</sup>.

17 «رب بما انعمت علي فلن أكون ظهيراً للمجرمين». قال ابن عطاء: العارف بنعم الله تعالى<sup>٣</sup> من لا يوافق من خالف ولي نعمته. والعارف بالمنعم من لا يخالفه في حال من الاحوال.

18 «فاصبح في المدينة خائفاً يترقب». قال ابن عطاء: خرج منها خائفاً من قومه<sup>٤</sup> يترقب مناجاة ربه.

وقال ايضاً<sup>٥</sup>: خائفاً على<sup>٦</sup> نفسه يترقب نصرة ربه<sup>٧</sup>.

24 «رب اني لما انزلت الي من خير فقير». قال ابن عطاء<sup>٨</sup>: نظر من العبودية الى الربوبية فخشع وخضع وتكلم بلسان الافتقار بما ورد على سره من انوار الربوبية. فافتقاره<sup>٩</sup> افتقار العبد الى مولاه في جميع احواله. لا افتقار سؤال وطلب<sup>١٠</sup>.  
26 «ان خير من استأجرت القوي الأمين». قال<sup>١١</sup> ابن عطاء<sup>٨</sup>: القوي في دينه. الأمين في جوارحه.

29 «فلما قضى موسى الأجل». قال ابن عطاء<sup>١١</sup>: لما تمّ له أجل<sup>١٢</sup> المحنة<sup>١٣</sup> ودنا ايام القرية وانزلت وانزلت واظهار انوار النبوة عليه «سار باهله» ليشاركه في لطائف الصنع.

35 «ونجعل لكما سلطاناً». قال ابن عطاء: أجمع لكما<sup>١٤</sup> سياسة الخلافة مع اخلاق النبوة.

(1) H: حفظه (- موسى) | (2) B: + عليه السلام + H: لموسى || (3) H: - تعالى || (4) F: - من قومه \* (5) YH: - ايضاً || (6) Y: من || (7) B: + عز وجل || (8) H: + رحمة الله عليه (9) B: - عليه سلام || (10) HF: ولا طلب || (11) B: قال بعضهم || (12) Y: الاجل في || (13) HB: المحبة || (14) YFB: - اجمع لكما.

41 « وجعلناهم أئمة يدعون الى النار » . قال<sup>1</sup> ابن عطاء<sup>2</sup> : نزع عن<sup>3</sup> اسرارهم التوفيق وانوار التحقيق . فهم في ظلمات نفوسهم ، لا يدلون على سبيل الرشده ولا يسلكونه . فسماهم الله أئمة يدعون الى النار .

46 « وما كنت بجانب الطور اذ نادينا » . قال ابن عطاء : اجبنا سؤال من دعانا على الطور ، وجعلنا ما طلبه لامته<sup>4</sup> لامتك ، اجلالاً لقدرك وعظيم<sup>5</sup> محلك .

56 « انك لا تهدي من أحببت » . قال ابن عطاء : انك لا تسأل الهداية لمن تحبه طبعاً . وانما تسأل الهداية لمن نجبه . فتكون محبتك له حقيقة ، لانك لا تحب على الحقيقة الا من نجبه . حاشا بيننا<sup>6</sup> المخالفة<sup>7</sup> .

79 « فخرج على قومه في زينته » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : أزين ما تزين به العبد المعرفة . ومن نزلت درجاته عن درجات العارفين . فأزين ما تزين به طاعة ربه . ومن تزين بالدنيا فهو مغرور في زينته .

83 « جعلناها للذين لا يرون علوا في الارض ولا فسادا » . قال ابن عطاء : « العلو »<sup>8</sup> النظر الى النفس « والفساد »<sup>8</sup> النظر الى الدنيا .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : « علوا في الارض » اي اقبالاً على النفس ورضاً بما ياتي ، « والفساد » السكون<sup>9</sup> الى الافعال والاقوال .

84 « من جاء بالحسنة فله خير منها » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : لا<sup>10</sup> ثواب خير من الطاعة الا الروية . والروية فضل لا ثواب .

وقال ايضاً<sup>11</sup> : معرفة الله<sup>12</sup> بالوحدانية أصل الحسنات . وبها تكون الحسنة .

وقال : من قبلت منه حسنة ، أسقط<sup>13</sup> عنه رؤيتها وفتح<sup>14</sup> عليه روية المنه

بها<sup>15</sup> . وهو<sup>16</sup> خير من الحسنة التي وفق لها .

(1) Y: — قال ... النار || (2) H: + رحمة الله عليه || (3) B: من || (4) H: — لامته || (5) YHB: وعظم || (6) B: نبينا صلعم || (7) H: — حاشا بيننا المخالفة || (8) B: + هو || (9) F: والسكون || (10) B: — لا || (11) YFB: وقال ابن عطاء : H: — ايضاً || (12) YB: + تعالى || (13) H: سقط || (14) HF: وفتحت || (15) B: — بها || (16) H: وهي .

85 « ان الذي فرض عليك القرآن » . قال ابن عطاء : ان الذي يسر عليك القرآن قادراً ان يردك الى وطنك الذي منه ظهرت حتى تشاهده<sup>2</sup> بسرك على دوام أوقاتك .  
وقال ابن عطاء : ان الذي حفظك في اوقات المخاطبة « لرادك » الى وطنك من المشاهدة .

88 « كل شيء هالك الا وجهه » . قال ابن عطاء : في كشف الذات هلكة وحرقة . قال الله تعالى<sup>3</sup> « كل شيء هالك الا وجهه » .

### سورة العنكبوت

(29)

2 « أحسب الناس ان يتركوا أن يقولوا آمناً وهم لا يفتنون » . قال ابن عطاء : ظن الخلق انهم يُتركون مع دعاوي المحبة ولا يطالبون بحقائقها . وحقائق المحبة هي صب البلوى<sup>4</sup> على المحب وتلذذه بالبلاء : فبلاء<sup>5</sup> يلحق جسده ، وبلاء يلحق قلبه<sup>6</sup> . وبلاء يلحق سره . وبلاء يلحق روحه . فبلاء النفس في الظاهر الامراض والخن<sup>8</sup> . وفي<sup>9</sup> الحقيقة ضعفها عن القيام بخدمة القوي العزيز . بعد مخاطبته اياه بقوله « وما خلقتنا الجن والانس الا ليعبدون » (51 : 56) . وبلاء القلب تراكم اشواق ومراعاة ما يرد عليه في الوقت بعد الوقت<sup>10</sup> من ربه . والمحافظة على احواله مع الحرمة والهيبة . وبلاء السر هو المقام مع من لا مقام لخلق<sup>11</sup> معه والرجوع الى من لا وصول لخلق<sup>12</sup> اليه . وبلاء الروح الحصول في القبضة والابتلاء بالمشاهدة . وهذا ما<sup>13</sup> لا طاقة لأحد فيه .

3 « فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين » . قال ابن عطاء : يتبين صدق العبد<sup>14</sup> من كذبه<sup>15</sup> في اوقات الرخاء والبلاء : من<sup>16</sup> شكر في أيام الرخاء

(1) B : على (2) H : يشهدك ، YF : تشاهد (3) F : — تعالى (4) H : فحقائق (5) B : البلاء (6) B : بلاء (7) F : — جسده ... قلبه (8) H : والحسى (9) H : في (10) H : وقت ... وقت (11) YH : للخلق (12) HF : للخلق (13) Y : ما (14) H : العباد (15) H : كذبه (16) B : فن .

وصبر في أيام البلاء فهو من الصادقين . ومن بطر في أيام الرخاء وجزع في أيام البلاء ، فهو من الكاذبين .

17 « فابتغوا عند الله الرزق » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اطلبوا الرزق بالطاعة والاقبال على العبادة .

26 « اني مهاجر الى ربي » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اي<sup>2</sup> اني<sup>3</sup> راجع الى ربي من جميع<sup>4</sup> ما لي وعلي<sup>5</sup> . والرجوع<sup>6</sup> اليه بالانفصال عما دونه . ولا يصح لأحد الرجوع اليه وهو متعلق بشيء من الكون . حتى ينفصل عن الاكوان أجمع ولا يتصل بها .

27 « وآتيناه أجره في الدنيا » . قال ابن عطاء : اعطيناه في الدنيا المعرفة والتوكل « وانه في الآخرة لمن الصالحين »<sup>7</sup> : لمن الراجعين الى مقام العارفين .

41 « مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت » . قال ابن عطاء : من اعتمد شيئاً سوى الله تعالى<sup>8</sup> . فهو هباء لا حاصل له . وهلاكه في نفس ما اعتمد . ومن اتخذ سواه ظهيراً . قطع عن نفسه سبيل<sup>9</sup> العصمة . وردّ الى حوله وقوته : كالعنكبوت « اتخذت بيتاً » ظنّ انه يكتنه . واوهن البيوت بيت<sup>10</sup> ظنّ بانيه انه عامره او به قيامه : فهدمه حين بناه وخربه<sup>11</sup> حين عمّره .

45 « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : بركة<sup>12</sup> الصلاة تذهب بعقاب الفحشاء ونيات المنكر<sup>13</sup> .

وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : الصلاة المقبولة تمنع<sup>15</sup> صاحبها ان يشينها<sup>16</sup> بطلب<sup>17</sup> عوض<sup>18</sup> عليها او رؤية نفس فيها .

45 « ولذكر الله أكبر » . قال ابن عطاء : ذكر الله<sup>19</sup> لكم<sup>20</sup> أكبر . ذكركم له . لأن ذكره بلا علة وذكركم مشوب بالعلل والأمانى والسوء .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) YHB : — اي || (3) F : — اي || (4) B : — من جميع || (5) H : — وعلي || (6) H : وقاصد || (7) HB : — قال ... الصالحين || (8) HF : — تعالى || (9) B : سبل || (10) B : « وان اوهن البيوت لبيت » || (11) HF : وخرابه || (12) YH : بركات || (13) B : — قال ... المنكر || (14) HF : + رحمة الله عليه || (15) F : يمنع || (16) HF : — يشينها || (17) HF : لا يطلب || (18) HF : عوضاً || (19) Y : + تعالى || (20) H : — لكم .

وقال ايضاً : ذكرك له استجلاب نفع ، وذكره لك اكرام وفضل<sup>1</sup> .  
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن  
عطاء في قوله<sup>2</sup> « ولذكر الله اكبر » : اكبر<sup>3</sup> من ان يُبقي على صاحبه عقاب  
الفحشاء .

وقال ايضاً : ذكر<sup>4</sup> الله اكبر من ان يبقي على<sup>5</sup> ذاكره<sup>6</sup> شيئاً سوى  
مذكوره .

60 « وكأين من دابة لا تحسب رزقها الله<sup>7</sup> يرزقها » . قال ابن عطاء : يرزقها  
بالتوكل . ويرزقكم بالطلب .

69 « والذين جاهدوا فينا » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : جاهدوا في رضانا . لنهدينهم  
الوصول الى محل الرضوان .

وقال ابن عطاء<sup>9</sup> : المجاهدة هي صدق الافتقار الى الله تعالى<sup>9</sup> بالانقطاع  
عن كل ما سواه .

« لنهدينهم سبلنا » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : هو<sup>10</sup> سرّ مجرد في قلبه مع الحق  
بإسقاط الكل عنه .

وقال ابن عطاء<sup>8</sup> : انجاهدة على قدر الطاقة . والعناية على قدر الكفاية .  
سمعت ابا نصر منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>11</sup> :  
سمعت<sup>12</sup> ابا العباس بن عطاء رحمة الله عليها<sup>13</sup> يقول<sup>14</sup> : صدق المجاهدة الانقطاع  
الى الله تعالى<sup>9</sup> عن كل ما سواه .

1 : B : وتفضل 2 : B : . . تعالى 3 : HFB : — اكبر 4 : H : — ذكر 5 : YH :  
— صاحبه 6 : Y : — ذاكره 7 : H : وذاكره 8 : H : شي . 9 : H : رحمة الله عليه 10 :  
9 : HF : — تعالى 10 : HF : — هو 11 : H : — يقول 12 : F : قال 13 : YHB : قال  
بو 13 : H : عليه 14 : YB : — رحمة . . . يقول .

## سورة الروم

(30)

26 « وله من في السموات ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الكل له . فمن طلب البعض من الكل من غيره ، فقد أظهر نذالته وأنبأ عن قدره ومجده .

29 « بل اتبع الذين ظلموا اهواءهم بغير علم ». قال ابن عطاء<sup>2</sup> : الظالم من اتبع نفسه هواها . ومن فعل ذلك . اعرض عن الحق . ومن اعرض عن الحق<sup>3</sup> ، حرم عليه الرجوع الى الحق . فان الحق عزيز ، والطريق اليه عزيز .

30 « فطرة الله التي فطر الناس عليها ». قال ابن عطاء<sup>4</sup> : الفطرة ما فطرهم عليه وثبتها في اللوح المحفوظ وقال : خلقة الله التي خلق الناس عليها . وهو ما حلاهم به في الازل من السعادة والشقاوة . فلا<sup>5</sup> يبدل عنده القول فيهم ولا يغير . « ذلك الدين القيم » . قال : الطريق الواضح لاهل الحقائق . فمن نظر الى سابق القضاء ، علم ان افعاله لا تؤثر<sup>6</sup> فيه شيئاً . ومن نظر الى نفسه واحواله وافعاله ، فهو رهين فعله وأسير نفسه .

31 « منيبين اليه واتقوه ». قال ابن عطاء<sup>7</sup> : راجعين اليه من الكل . خصوصاً من ظلمات النفوس<sup>8</sup> . مقيمين معه على حد آداب العبودية ، لا يفارقون عرصته<sup>9</sup> بحال ولا يرجون غيره ولا يخافون سواه . هذا حد<sup>10</sup> « المنيبين اليه<sup>11</sup> » ان شاء الله تعالى<sup>11</sup> .

40 « الله الذي خلقكم ثم رزقكم » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : رزقكم العلم به والرجوع اليه .

46 « ومن آياته ان يرسل الرياح مبشرات » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : يرسل الرياح المكنونة في خزائنه على ارواح<sup>12</sup> اهل صفوته فيبشرهم بمحل التمكن والتمكين .

(1) H : — ابن عطاء (2) H : + رحمة الله عليه (3) B : عنه (4) HF : + رحمة الله عليه (5) B : لا (6) FB : يؤثر (7) B : النفس (8) F : عن صفته (9) H : هو اجر (10) FB : — اليه (11) HF : — تعالى (12) H : — ارواح .

52 « فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : لن يسمع<sup>2</sup> دعائك الا من أسمعناه في الأزل خطابنا ووقفناه لجواب الخطاب على الصواب . فاذا سمع خطابك . أجابك<sup>3</sup> بالجواب الاول . لان الخطابين واحد : احدهما بسبب<sup>4</sup> وواسطة<sup>5</sup> . والآخر عن المسبب والمشاهدة .

## سورة لقمان

(31)

2 « تلك آيات الكتاب الحكيم » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : انوار الخطاب احكم لك وعليك .

14 « ان شكر لي ولوالديك » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اشكره حيث اوجدك . فكثيراً<sup>2</sup> ما سمعت سيدي الجنيد<sup>3</sup> يقول في خلال كلاماته<sup>4</sup> : « اشكر من كنت منه على بل حتى خذتك . واشكر لوالديك<sup>5</sup> اذ هما سبب كونك . فمن استغرقه شكر المسبب . فوطعه عن شكر المسبب . ومن لم يتحقق في شكر المسبب . ردّ ان شكر المسبب » .

15 « واتبع سبيل من اذنب لي » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : صاحب من ترى عليه آثر<sup>7</sup> نوار خدمتي .

20 واسبغ عليكم نعمة ظاهرة وباطنة » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : النعم<sup>12</sup> الظاهرة الاسلام والنعم الباطنة الايمان .

وقال ابن عطاء في هذه الآية<sup>13</sup> : « الظاهرة<sup>14</sup> خدمة الظاهر<sup>15</sup> . والباطنة نور المعرفة .

1 - H : رحمة الله عليه . 2 - YB : تسمع . 3 - YB : اجاب . 4 - B : سبب وواسطة .  
5 - Y : وكثيراً . 6 - H : رحمة الله عليه . 7 - B : كلامه . 8 - YH B : والديك .  
9 - H : رحمة الله عليه في هذه الآية . 10 - Y : في هذه الآية . 11 - HB : آثار . 12 - B : قال  
منه . 13 - HB : النعم . 14 - HB : في هذه الآية . 15 - Y : في قوله اسبغ . 16 - B :  
نعمه ظاهرة . 17 - H : الظاهرة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يذكر عن ابن عطاء في هذه الآية<sup>1</sup> : « ظاهرة » ما يعلم الناس من حسناتك و « باطنة » ما لا يعلمه الا الله تعالى<sup>2</sup> من سيئاتك . والظاهر بنعيم الدنيا . والباطن بنعيم الآخرة .

27 « ما نفذت كلمات الله » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : « ما نفذت كلمات الله » اي<sup>4</sup> علم كتابه وعجائب حكمته .

31 « ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : الشكور الذي يكون شكره على البلاء كشكر غيره على النعماء .

### سورة السجدة

(32)

9 « ثم سواه ونفخ فيه من روحه » . قال ابن عطاء : قومه بفنون الآداب ونفخ فيه الروح الخاص الذي فضله على سائر الأرواح لما كان له عنده من محل التمكين . وما كان فيه من تدبير الخلافة ومشافهة الخطاب .

13 « ولو شئنا لأتينا كل نفس هداها » . قال ابن عطاء : لو شئنا لوفقنا كل عبد لطلب مرضاتنا . « ولكن حق القول مني » بالوعد والوعد ل يتم الاختيار .

13 « لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين » . قال ابن عطاء : « حق القول » بالوعد والوعد ولا بد من المحنة ل يتم الاحكام على ما جرى في الأزل .

16 « تتجافى جنوبهم من المضاجع » . قال ابن عطاء : جفت جنوبهم ان تسكن على بساط الغفلة وطلبت بساط القرية والمناجاة . وأنشد :  
جفت عيني عن التغميض حتى كان جفونها عنها قصار

(1) B: في قوله تعالى « نعمة ... » قال F: في قوله « نعمة ظاهرة » قول ما يعلم ب: H: في قوله « ظاهرة » قال ما يعلم H: (2) H: - تعالى (3) H: رحمة الله عليه في قوله « ما نفذت » Y: في قوله H: (4) YH: قال H: (5) H: رحمة الله .



كأن جفونها سُملت بشوك فليس لنومة<sup>1</sup> فيها قرار  
أقول وليلي تزداد طولاً أيا ليلى لقد بعد النهار

16 « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً ». قال<sup>2</sup> ابن عطاء<sup>3</sup> : قوم يدعونه خوفاً من سخطه وطمعاً في ثوابه . والأوساط يدعونه خوفاً من اعتراض الكدورة في المحبة وصفاء المعرفة . والأجالة<sup>4</sup> يدعونه خوفاً من قطعه وطمعاً في دوام الوداد<sup>5</sup> : لأن الخوف من شرط الإيمان .

17 « فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين » . قال ابن عطاء : قرت أعينهم<sup>6</sup> بما خفي لهم من حسن الموافقة مع ربهم .

18 « أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » . قال ابن عطاء : من كان في بصيرة الطاعة والإيمان لا يستوي مع من هو في ظلمات<sup>7</sup> الفسق والعصيان .

24 وجعلك منهم أئمة يهدون بأمرنا » . قال ابن عطاء : القدرة أسرتهم والمشية صرفتهم . فلا المشية مصروفة ولا القدرة مردودة .

27 « أو لم يرؤا أنا نسوق الماء إلى الأرض » قال ابن عطاء : يُوصَل<sup>8</sup> بركات الموعظ في الثاوب القاسية المعرضة عن الحق فتتعظ بتلك المواعظ .

## سورة الاحزاب

(33)

1 « يا ايها النبي اتق الله » . قال ابن عطاء في<sup>8</sup> قوله « يا ايها النبي »<sup>9</sup> يا ايها المحبر عني<sup>10</sup> خبر صدق والعارف بي<sup>11</sup> معرفة حقيقة<sup>12</sup> « اتق الله » في<sup>13</sup> ان<sup>14</sup> يكون لك التفات الى شيء سواي .

1 HF: نومة 2 HB: - ابو العباس 3 H: رحمة الله عليه 4 YH: - في قوله « يدعونه ... » قال 4 B: والأجلاء 5 F: الود 6 H: قرة أعين 7 H: ظلمة 8 H: توصل 9 Y: توصل 8 B: - في قوله ... النبي 9 Y: + اي 10 YF: عن 11 HF: في 12 H: الحقيقة 13 H: - في 14 H: وان .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : للتقوى<sup>1</sup> ظاهر وباطن . فظاهرها محافظة الحدود وباطنها<sup>2</sup> النية والاخلاص .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : المتقي من اتقى رؤية تقواه .

8 « وليسأل الصادقين عن صدقهم » . قال ابن عطاء : يسألهم عن توسلهم بصدقهم<sup>3</sup> الى من لا يتوسل<sup>4</sup> اليه الا به . فعندها تذهب جسومهم وتنقطع آمالهم . ويصير<sup>5</sup> صدقهم كذباً وصفائهم كدرا ويستوحش<sup>6</sup> العبد من حسن افعاله<sup>7</sup> . ومن رغب فيما<sup>8</sup> لا خطر له . اغفل عما<sup>9</sup> فيه الأخطار .

31 « ومن يقنُتُ منكنَّ لله ورسوله » . قال ابن عطاء : من يختار صحبة الرسول<sup>10</sup> منهن على الدنيا من القائنات . وهي التي تخضع للرسول<sup>10</sup> وتذل له . ولا تخالفه . « وتعمل صالحاً » . وتتبع<sup>10</sup> مراد الرسول<sup>11</sup> فيما يريد .

33 « وانما يريد الله ليذهب عنكم الرجس » . قال ابن عطاء : يذهب عن نفوسكم رجس الفواحش ويطهر قلوبكم بالايمان والرضا والتسليم .

35 « ان المسلمين والمسلمات ... والصادقين والصادقات ... والذاكرات » . قال ابن عطاء : لم<sup>12</sup> يبلغ أحد اى مقام الصدق بالصوم والصلاة ولا بشيء من الاجتهاد . ولكن وصل الى مقام الصدق بان طرح<sup>13</sup> نفسه بين يديه وقال : انت ! انت ! ولا بد لنا منك .

وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : « ان المسلمين »<sup>15</sup> الذين اسلموا وانقادوا وآمنوا وصدقوا<sup>16</sup> وقتلوا<sup>17</sup> ودعوا الله تعالى على الاخلاص . وصدقوا الله تعالى في وعده .

(1) FB: التقوى || (2) YFB: فظاهره ... وباطنه ؛ H: وظاهره || (3) H: قال ابن عطاء ليجزي الله الصادقين بصدقهم وليسأل الصادقين عن صدقهم ؛ F: قال ابن عطاء في حقه ليجزي الله الصادقين بصدقهم الى من لا وسيلة ؛ Y: قال ابن عطاء في قوله ليجزي ... ويسأل صدقهم قال || (4) B: وسيلة || (5) YHF: وصار || (6) YHF: واستوحش || (7) H: + قال ابن عطاء || (8) B: فيمن || (9) H: ما || (10) B: صلعم ؛ F: عليه السلام || (10) H: يذل ... يعمل ... ويتبع || (11) FB: صلعم || (12) B: لا || (13) F: يطرح || (14) H: + رحمة الله عليه ؛ H: وقال بعضهم || (15) YB: -- المسلمين || (16) Y: -- وصدقوا || (17) H: وخشعوا .

بما وعدوه من انفسهم ، وصبروا في البأساء والضراء ، وخشعوا وخضعوا وانقادوا  
وتصدقوا وخرجوا عن<sup>1</sup> جميع ما ملكوا . وصاموا<sup>2</sup> وامسكوا عن<sup>1</sup> المخالفات ،  
وحفظوا فروجهم . ورعوا اسرارهم عن نزعات الشيطان ، وذكروا الله تعالى<sup>3</sup>  
ولم ينسوه في جميع الاحوال : أعد الله<sup>4</sup> لهم الرضوان والرضا والتمكين من<sup>5</sup>  
المشاهدة واللقاء .

37 « واذ تقول للذي انعم الله عليه وانعمت عليه » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : انعم  
الله<sup>7</sup> عليه بمحبتك ، وانعمت عليه<sup>8</sup> بالتبني .

37 « وتخفي في نفسك ما الله مبديه » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : تخفي في نفسك ما  
اظهره الله تعالى<sup>10</sup> لك من انه يزوجه منك ، وتخشى ان يظهر<sup>11</sup> ذلك للناس فيفتنوا .

37 « وتخشى الناس والله احق ان تخشاه » . قال ابن عطاء : تخشى الناس ان  
يهلكوا في شأن زيد . فذلك من تمام شفقتة على الامة . « والله احق ان تخشاه » :  
ان تبتهل اليه ليزيل عنهم ما تخشى فيهم<sup>12</sup> .

39 « الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه » . قال ابن عطاء : هذه خشية السادات  
والاكابر . واما<sup>13</sup> خشية عوام الخلق فمن<sup>14</sup> جهنم .

44 « تحيتهم يوم يلقونه سلام » . قال ابن عطاء : اعظم عطية للمؤمن في  
الجنة سلام الله تعالى<sup>10</sup> عليهم من غير واسطة .

45 « انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> في هذه الآية : انا  
شرفناك برسالتنا فتخبر<sup>15</sup> عنا خبر صدق . فنهدي بك قلوبا عمياء . ارسلناك  
شاهدا لنا . لا تشهد معنا سوانا . جعلنا الخلق كلهم يشهدونك ويشهدوننا فيك .  
ولا يشهدك الا من اثر فيه بركة نظرك<sup>16</sup> . فيشهدك ويشهدنا فيك . ومن لم

(1) FB: من (2) H: — وصاموا (3) H: — تعالى (4) B: + تعالى (5) H: — من  
(والمشاهدة) (6) H: + رحمة الله عليه (7) Y: + تعالى (8) F: + باليقين (9) H:  
— قال ابن عطاء (10) H: — تعالى (11) F: تظهر (12) F: — وتخشى الناس ... تخشى فيهم (13)  
(14) YH: وانما (15) YH: من (16) YH: فلتخبر (16) FB: نظري .

يجعلك الدليل علينا<sup>1</sup> عمي وضل . فانك البشير تبشر من اقبلنا عليه بالرضوان ،  
وتندر من اعرضنا عنه بالخذلان . فانت<sup>2</sup> محل مشاهدة الخلق ايانا بك . أخذناك  
عنك ، فلا تشهد شهودهم ، وغيبناك عنهم فلا يشاهدون منك الا ظاهرك ، وانت  
لا تشهد<sup>3</sup> سوانا بحال .

55 « ان الله كان على كل شيء شهيدا » . قال ابن عطاء : الشهيد الذي  
يعرف خطرات قلبه<sup>4</sup> كما يعرف حركات جوارحه .

56 « ان الله وملائكته يصلون على النبي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول :  
سمعت ابا القاسم البراز بمصر يقول : ويذكر<sup>5</sup> عن ابن عطاء<sup>6</sup> قال : الصلاة<sup>7</sup>  
من الله تعالى<sup>8</sup> وصلته . ومن الملائكة رفعة . ومن الأمة متابعة ومحبة .

72 « انا عرضنا الامانة » . قال ابن عطاء : الامانة هو تحقيق التوحيد على  
سبيل التفريد .

72 « انه كان ظلوما جهولا » . قال ابن عطاء : ظلم نفسه حيث لم يشفق  
مما أشفق منه السموات والارض .

## سورة سبأ

(34)

1 « الحمد لله الذي له ما في السموات » . قال ابو العباس<sup>9</sup> بن عطاء<sup>10</sup> :  
المحمود من لم يربط عباده بشيء من الاكوان . قطع املاكهم عن جميعها لئلا  
يشتغلوا بها ، فيكون اشتغالهم بمن له الاكوان وما فيها . قوله تعالى<sup>11</sup> « وله الحمد  
في الآخرة » حيث لم يناقش<sup>12</sup> في المحاسبة مع عباده ؛ « وهو الحكيم » أي تيسر  
و « الخبير »<sup>13</sup> بما<sup>14</sup> خفي<sup>15</sup> وستر .

(1) H : — علينا || (2) H : فانك || (3) F : يشهد || (4) B : قلب العبد || (5) H : يذكر ||  
(6) H : + رحمة الله عليهم || (7) YHB : الصلوات || (8) H : — تعالى || (9) H : — ابو العباس ||  
(10) H : + رحمة الله عليه || (11) F : — تعالى || (12) B : يناقش || (13) FB : خبير || (14) FB :  
عما || (15) H : عفى .

10 « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال ابن عطاء : « فضلاً » اي علماً ان ليس للعبد خير الا<sup>1</sup> من ربه ، مقبلاً ومدبراً ، عاصياً<sup>2</sup> ومطيعاً .

13 « اعملوا آل داود شكراً » . قال ابن عطاء : اعملوا من الاعمال ما تستوجبون عليه الشكر .

وقال ايضاً : اظهروا شكر النعمة كظهور<sup>3</sup> النعمة عليكم .

13 « وقليل من عبادي الشكور » . سمعت محمد بن عبد الله البجلي<sup>4</sup> يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « وقليل من عبادي الشكور » قال : قليل من عبادي<sup>5</sup> من يرى الطاعة منة مني عليه .

### سورة الملائكة (فاطر)

(35)

1 « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : حسن المعرفة بالله تعالى<sup>7</sup> وحسن الاقبال عليه<sup>8</sup> وحسن المراقبة له<sup>9</sup> والمشاهدة اياه<sup>10</sup> .

3 « هل من خالق غير الله يرزقكم » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : من علم انه<sup>12</sup> لا رازق للعباد غير الله<sup>13</sup> ، ثم يتعلق قلبه بالاسباب ، فهو من المبعدين عن طريق الحقائق .

28 « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال ابن عطاء : الخشية اتم من الخوف لانها<sup>14</sup> صفة الأولياء<sup>15</sup> والعلماء .

32 « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » . قال ابن عطاء : العبادة غاية الظالم لنفسه . والعبودية غاية المقتصدين ونهايتهم ، والعبودة<sup>16</sup> تحقيق ومشاهدة للسابقين .

(1) HFB : — الا || (2) YH : وعاصياً || (3) B : بظهور || (4) H : — البجلي ؛ Y : السجل ||  
 (5) B : — من عبادي || (6) Y : + اي يزيد || (7) H : — تعالى || (8) B : + تعالى ||  
 (9) FB : — له || (10) B : + عز وجل || (11) H : + رحمة الله عليه || (12) B : ان || (13) + تعالى ؛  
 YH : غيره [ — الله ] || (14) HB : لانه || (15) YFB : — الاولياء و || (16) HF : والعبودية .

وقال ابن عطاء : الظالم معذب<sup>1</sup> ، والمقتصد معاتب ، والسابق ناجٍ مقرب .  
 وقال ابن عطاء : قدّم الظالم لثلاثي يأس من فضله<sup>2</sup> . والسابق مقدم بسبقه .  
 لكن اظهر لطفه<sup>3</sup> بتقديم الظالم ، ليعرفوا كرمه فيرجعوا<sup>4</sup> اليه .  
 وقال ابن عطاء : يحتاج قائل كلمة<sup>5</sup> التوحيد الى ثلاثة انوار : نور الهداية  
 ونور الكفاية ونور الرعاية والعناية . فمن من<sup>6</sup> الله تعالى<sup>6</sup> عليه بانوار الهداية ، فهو  
 معصوم من الشرك والنفاق . ومن من<sup>7</sup> عليه بانوار<sup>8</sup> الكفاية ، فهو معصوم من  
 الكبائر والفواحش . ومن من<sup>8</sup> عليه بانوار<sup>8</sup> العناية والرعاية ، فهو محفوظ من الخطرات  
 الفاسدة والحركات التي هي لأهل الغفلات . فالنور<sup>10</sup> الاول للظالم ، والنور الثاني  
 للمقتصد ، والنور الثالث للسابق .  
 وقال ابن عطاء : حمد الظالمين على العادة ، وحمد المقتصدين على اللذة .  
 وحمد السابقين على السابقة<sup>11</sup> .  
 وقال ابن عطاء<sup>12</sup> : الظالم النفس ، والمقتصد القلب ، والسابق الروح<sup>13</sup> .  
 سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال  
 ابن عطاء : الظالم هو الذي يحبه من اجل<sup>14</sup> الدنيا ، والمقتصد الذي يحبه من اجل  
 العقبى ، والسابق الذي أسقط مراده لمراد الحق منه<sup>15</sup> . فلا يرى لنفسه طلباً ولا  
 مراداً لغلبة سلطان الحق عليه<sup>16</sup> .

## سورة يس

(36)

7 « لقد حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون » . قال ابن عطاء<sup>12</sup> : ...  
 القول على اهل الشقاوة في الازل انهم لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية . فالنبي

(1) H: معذور || (2) YH: + وقال السابق || (3) H: + وكرمه || (4) YH: ويرجعوا ||  
 (6) B: — كلمة || (6) H: — تعالى || (7) Y: + الله تعالى || (8) FB: بنور || (9) H: +  
 الله || (10) Y: النور || (11) Y: المسابقة || (12) H: + رحمة الله عليه || (13) YB: — وقال ...  
 الروح || (14) B: لاجل || (15) YFB: — منه || (16) H: لغلبة الحق عليه وسلطانه .

صلعم<sup>1</sup> يسمع خطابه من اسمعه الحق<sup>2</sup> في الازل<sup>3</sup> نداء السعادة . فاذا سمع نداء النبي صلعم<sup>1</sup> ، اجاب لما سبق له من الاجابة لنداء الحق .

9 « وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : جعلنا<sup>4</sup> من بين ايديهم سدا وهو طول الأمل وطمع البقاء . ومن خلفهم سدا . وهو<sup>5</sup> الغفلة عما سبق منه<sup>6</sup> من الجنایات وقلة الندم والاستغفار عليه . اعماه تردده في الغفلات عن الاعتذار لما سبق له<sup>7</sup> من الجنایات .

22 « وما لي لا اعبد الذي فطرني » . قال ابن عطاء : بالفطرة جعل الاشخاص في قبضة القدرة ، والارواح في قبضة العزة .

33 « وآية لهم الارض الميتة أحييناها » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : القلوب الميتة بالغفلة أحييناها<sup>8</sup> بالتيقظ والاعتبار والموعظة . « واخرجنا منها » معرفة صافية تضيء انوارها<sup>9</sup> على الظاهر والباطن .

55 « ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون » . قال ابن عطاء : شغلهم في الجنة استصلاح انفسهم لميقات المشاهدة . وهذا من اعظم الاشتغال<sup>10</sup> .

57 « لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون » . قال ابن عطاء : مكر<sup>11</sup> بالخلق في كل موضع وخذعهم عنه بكل شيء ، حتى في الجنة بقوله<sup>12</sup> « لهم<sup>13</sup> فيها فاكهة » . ولو علت هممهم . لما أعاروا أبصارهم<sup>14</sup> الجنة وما فيها . بل خرجوا منها طالبين محل الرضا ومشاهدة الحق . كمن<sup>15</sup> علت<sup>16</sup> همته وهو السفير الأعلى ، حين أخبر عنه فقال « ما زاع البصر وما طغى » (٥٣ : ١٧) .

58 « سلام قولا من رب رحيم » . قال ابن عطاء : السلام جليل الخطر وعظيم المحل . وأجله خطراً ما كان في المشافهة والمكافحة من الحق حين يقول : « سلام قولا من رب رحيم » .

(1) Y: عليه السلام (2) F: — انهم لا ... في الازل (3) H: + رحمة الله عليه (4) B: وجعلنا (5) H: فهو (6) F: — منه (7) H: منه (8) YH: فاحييناها (9) HFB: انواره (10) YB: الاشتغال (11) Y: + الحق (12) YH: يقول (13) Y: — لهم (14) B: الأبصار (15) B: + قد (16) YH: علا .

70 « ليندر من كان حيًّا ». قال ابن عطاء : اي من كان في علم الله تعالى<sup>1</sup> حيًّا ، أحياء الله تعالى<sup>2</sup> بالنظر اليه والفهم عنه والسمع منه والسلام عليه .

### سورة الصافات

(37)

6 « انا زيننا السماء الدنيا بزينة الكواكب ». قال ابن عطاء : زين الله تعالى السماء الدنيا بالكواكب النيرة<sup>3</sup> ، وزين<sup>4</sup> قلوب اوليائه بكواكب المعرفة وهي الانوار الظاهرة .

89 « فقال اني سقيم ». قال ابن عطاء : اي<sup>5</sup> سقيم مما أرى من مخالفتكم وعبادتكم الاصنام .

102 « فلما بلغ معه السعي ». قال ابن عطاء : لما سعى في الطاعة سعيه وقام بحقوق الله<sup>6</sup> عليه<sup>7</sup> حسب ما رضي به<sup>8</sup> الخليل ، وقرت عينه بقيامه بحقوق مولاه . وأنس<sup>9</sup> الخليل به وفرح بمكانه ، قيل له اذبحه ، فانه لا يصلح للخليل ان يعرج على شيء دون خليله ولا يفرح بسواه . فابتلي بذبحه . ثم<sup>10</sup> لما<sup>11</sup> أسلم وقام مقام الاستقامة واتبع الأمر ، فداه « بذبح عظيم » .

103 « فلما اسلما وتلاه للجبين ». قال ابن عطاء : انقادا للامر ورضيا به .

164 « وما منا الا له مقام معلوم ». قال ابن عطاء : لك مقام المشاهدة ، وهم مقام الخدمة .

(1) H : — تعالى || (2) H : — تعالى || (3) B : — النيرة || (4) H : — وزين || (5) HF :  
اني || (6) YFB : + تعالى || (7) H : — عليه || (8) H : — به || (9) YFB : أنسي || (10) B :  
— ثم || (11) H : — لا .



## سورة صر

(38)

1-2 « صر » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : معناه<sup>2</sup> صفاء قلوب العارفين وما اودعت فيها من لطائف الحكمة وشريف الذكر ونور المعرفة . قوله تعالى<sup>3</sup> : « والقرآن ذي الذكر » اي<sup>4</sup> ذي البيان الشافي والاعتبار والموعظة البليغة . قوله تعالى<sup>3</sup> : « بل الذين كفروا في غرة وشقاق » اي في غفلة واعراض عما يراد بهم . وذلك منهم قريب .

20 . وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب . قال ابن عطاء : العلم والفهم .  
وقال في موضع آخر : العلم بنا والفهم عنا<sup>5</sup> .

26 . إنا جعلناك خليفة في الأرض . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : إنا جعلناك<sup>7</sup> خليفة في الأرض لتحكم بين<sup>8</sup> عبادي بحكمي ولا تتبع هواك فيهم ورأيك . وتحكم لهم كحكمك لنفسك . بل تضيق على نفسك وتوسع عليهم .

29 . كتاب أنزلناه إليك مبارك . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : مبارك على من يسمعه منك فينتهم المراد منه وفيه<sup>10</sup> . ويحفظ آدابه وشرائعه . وفيه موعظة<sup>11</sup> لأولي العقول السليمة . الرجعة إلى الله تعالى<sup>12</sup> في المشكلات .

30 . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول عن ابن عطاء في قوله « انه أبواب » قال : سريع الرجوع إلى ربه في كل نازلة تنزل به<sup>13</sup> . والأبواب تراجع إليه . الذي يستعين به<sup>14</sup> ولا يستعين بسواه .

35 . « وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي » . قال ابن عطاء : مكني من مخالفة نفسي حتى لا اوافقها بحال .

1 (H) : رحمة الله عليه . 2 (H) : معناه . 3 (H) : عز وجل . 4 (H) : اي .  
5 (F) : اي . 6 (F) : قوله تعالى . 7 (H) : رحمة الله عليه . 8 (Y) : في قوله . 9 (YHB) :  
10 (YB) : جعلتك . 11 (YH) : في . 12 (H) : وفيه . 13 (Y) : موعظة . 14 (H) :  
تعالى . 15 (B) : سمعت ... تنزل به . 16 (H) : الذي لا يستغني بغيره .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>1</sup> : انما سأل ذلك لئلا حسن الصبر في الكف عن الدنيا ، ويظهر جميل الاجتهاد فيها . لان الزاهد في الدنيا من نالها فصبر<sup>2</sup> عنها .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : لما سأل سليمان عليه السلام<sup>3</sup> من الله تعالى<sup>4</sup> الملك . سخر له الريح : اعلمه بذلك أن ما سواه ربح<sup>5</sup> . لا بقاء له ولا دوام . وان العاقل من كان<sup>6</sup> سوءه الباقي الدائم .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : سأل ملك الدنيا لينظر كيف صبره عن الدنيا مع القدرة عليها .

36 « فسخرنا له الريح » . قال ابن عطاء : لما طفق سليمان<sup>7</sup> بالافراس مسحاً بالسوق والاعناق لما فاته من الصلاة<sup>8</sup> باشتغاله<sup>9</sup> بهن<sup>10</sup> . شكر الله تعالى<sup>10</sup> ذلك له وأبدله فرساً لا يحتاج الى رائض ولا علف ولا يبول ولا يروث وهو الريح . قال الله تعالى « فسخرنا له الريح تجري بأمره » : لان الفرس خلق من الريح على ما ذكر عن الشعبي<sup>11</sup> : لما غار سليمان<sup>7</sup> على فوت امر الله وهو<sup>12</sup> الصلاة وافنى الذي شغله عن ذكر الله<sup>13</sup> . عوضه الله تعالى<sup>10</sup> عليه ما<sup>14</sup> هو أجل مما ترك في جنب<sup>15</sup> الله<sup>16</sup> . وهو تأديب لسليمان<sup>17</sup> بان<sup>18</sup> من<sup>19</sup> شغله عن الله تعالى<sup>20</sup> شيء . فتركه وأقبل على ربه . عوضه الله<sup>21</sup> عليه ما هو خير منه<sup>22</sup> وأبقى .

39 « هذا عطاؤنا فامنن وأمسك بغير حساب » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> في هذه الآية : امنن على من اردت بعطائنا . فانا لا نمن عليك بذلك . ولا نمن<sup>2</sup> عليك .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) FB : وصبر || (3) F : - عليه السلام || (4) B : من الله تعالى ؛ H : - تعالى || (5) YH : يكون || (6) YF : من || (7) YB : - عليه السلام || (8) B : الصلوات || (9) H : بالاشتغال || (10) H : - تعالى || (11) Y : + رحمة الله || (12) H : وهي || (13) YB : + تعالى || (14) B : ما || (15) FB : جنبه [- الله] || (16) Y : + تعالى || (17) B : YH : - سليمان || (18) B : بان || (19) B : لمن ؛ F : لسليمان ولن || (20) HF : - تعالى || (21) FB : + تعالى ؛ H : + عز وجل ؛ Y : - الله || (22) YHB : - منه .

الا بالمعرفة والهداية . قال الله تعالى<sup>1</sup> « بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان »  
(٤٩ : ١٧) .

44 « انا وجدناه صابراً » قال ابن عطاء : واقفاً معنا بحسن الأدب ، لا يؤثر عليه دوام النعم ولا يزعجه تواتر البلاء والمحن لمشاهدته المنعم والمبلي و «نعم العبد» ، عبد لم يشغله ما لنا<sup>2</sup> عنا .

44 « نعم العبد انه اواب » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : « انه اواب » اي راجع الى الله<sup>4</sup> في صبره . لم يطالع نفسه فيه لأن تبدد الهم من أعظم العقوبات . وقال ابن عطاء : « أنه اواب » اي<sup>5</sup> عارف بتقصير الخلق ونقصانهم ، وكمال الخلق وجوده<sup>6</sup> . فرجع الى حد الكمال والوجود<sup>7</sup> .

46 « انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : انا<sup>9</sup> اخلصناهم لنا وخصصناهم بنا . ومعنى قوله<sup>10</sup> « بخالصة » : تلك<sup>11</sup> الخالصة<sup>12</sup> خلوة سره عن ذكر الدارين وما<sup>13</sup> فيها . حتى كان لنا خالصة مخلصاً . وقال ابن عطاء<sup>8</sup> : اخلصه للمحبة فاتخذ<sup>14</sup> خليلاً .

72 « ونفخت فيه من روحي » . قال ابن عطاء : ابدت عليه آثار شواهد<sup>15</sup> عزتي . وروحت سره بما<sup>16</sup> يكون به العبيد روحانيين .

87 « ان هو الا ذكر للعالمين » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : يطرد به<sup>17</sup> عنه<sup>18</sup> الغفلة ليعتبر<sup>19</sup> به المعتبرون .

(1) H: — الله تعالى || (2) H: له || (3) B: — ابن عطاء || H: + رحمة الله عليه || (4) Y: — الى الله || B: — تعالى || (5) H: — اي || (6) H: ووجوده || (7) H: والوجود || (8) H: + رحمة الله عليه || (9) HFB: — إن || (10) H: — قوله || (11) H: هي || (12) H: — الخالصة || (13) Y: — كان || (14) B: — فاتخذ || (15) H: آياتي وشواهد || (16) FB: بما || (17) F: — به || (18) B: — عنه || (19) H: وليعتبر .

## سورة الزمر

(39)

9 « أمّن هر قانت آناء الليل ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : القانت الذي يجتهد في العبادة<sup>2</sup> ولا يرى ذلك من نفسه ، ويرى فضل الله تعالى<sup>3</sup> عليه في ذلك . فاذا رجع الى نفسه في شيء من أحواله<sup>4</sup> وافعاله ، فليس بقانت .

9 « هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون ». قال<sup>5</sup> ابن عطاء : العلم اربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة .

22 « أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه ». قال ابن عطاء : من<sup>6</sup> آمن بالله<sup>7</sup> وصدقه ، « فهو على نور من ربه » اي على بيان من ربه .

29 « الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون ». قال ابن عطاء : لا يعلمون<sup>8</sup> ما لهم في صمد الله<sup>9</sup> من الذخر والفخر<sup>9</sup> .

30 « انك ميت وانهم ميتون ». قال ابن عطاء : « انك ميت » اي غافل عما هم فيه من الاشتغال بالدنيا ، « وانهم ميتون » عما كوشفت<sup>10</sup> به من حقائق التقريب والقرب .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابو العباس بن عطاء : « انك ميت » عن شواهد ما استتر . « وانهم ميتون » عن شواهد ما اظهر<sup>11</sup> .

33 « والذي جاء بالصدق وصدق به ». قال ابن عطاء : الذي جاء بالصدق محمد صلعم ، فأفاض من بركات انوار صدقه على ابي بكر رضي الله عنه<sup>12</sup> . صديقاً . وكذلك بركات الانبياء<sup>13</sup> والاولياء .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) F : - في العبادة... الى نفسه || (3) H : - تعالى || (4) YFB : - احواله و || (5) H : - قال... العبادة وعلم || (6) B : أفمن ؛ F : فن || (7) Y : + تعالى || (8) H : تعلمون || (9) B : - الحمد لله... والفخر || (10) F : كوشفت || (11) B : عن الآخرة وحقائقها || (12) YH : - رضي الله عنه || (13) H : + صلوات الله عليهم .

36 « أليس الله بكاف عبده » . قال ابن عطاء : خلع حبل<sup>1</sup> العبودية من عنقه . من نظر بعد هذه الآية إلى أحد من الخلق أو رجاهم أو خافهم أو طمع فيهم .

52 « أو لم يعلم أن الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : « إن الله يبسط ... » .

65 « لئن أشركت ليحبطن عملك » . سمعت<sup>3</sup> محمد بن عبد الله بن شاذان الرازي يقول : سمعت أبا عباس بن عطاء يقول في قوله تعالى « لئن أشركت ... » : « لئن ضالعت بسرك غيبي لتسحروني حظك من قربي » .  
وقال ابن عطاء : هناك شرك الملاحظة والالتفات إلى غيره .

73 « وقال لهم خزنتها سلام عليكم » . قال ابن عطاء : السلام في الجنة من وجوه : منهم من « يسلم » عليه خزنة الجنة يقولون « سلام عليكم فبتم » : وهؤلاء<sup>4</sup> أذنهم ... ومنهم من يكون سلامه من الملائكة بقوله « والملائكة يدخلون عليهم من كل باب : سلام عليكم » ( ١٣ : ٢٣ - ٢٤ ) : وهؤلاء الأوساط ... ومنهم من يكون سلامه من خلق بقوله<sup>5</sup> « سلام قولاً من رب رحيم » ( ٣٦ - ٥٨ ) : وهؤلاء<sup>6</sup> أرفعهم درجة .

74 « وقالوا حمد لله الذي صدق وعده » . قال ابن عطاء : إن العبيد إذا شهدوا في مشهد الأعلى آثار التنزيل وما انعم الله<sup>7</sup> عليهم من فنون النعم<sup>8</sup> التي لهم يكونون<sup>9</sup> يبلغونها بعنائهم قالوا « حمد لله ... » بفضلته من غير استحقاق من لئلا . بل فضلاً وجوداً وكرماً .

1 - B : حبل<sup>1</sup> : H : 2 : رحمه الله : B : 3 : تعالى : H : 4 : سمعت ... أي :  
5 - B : الرازي : H : 6 : تعالى : B : 7 : أي : H : 8 : قال : F :  
9 - H : تسم : B : 10 : تعالى : Y : قوله : H : 11 : وهو : B : 12 : الله :  
13 - F : نعم : H : 14 : يكن :

## سورة غافر (المؤمن)

(40)

13 « هو الذي يريكم من آياته ». قال ابن عطاء : من آياته انك لا تنظر الى شيء من الموجودات الا وهو يخاطبك بحقيقة التوحيد ويدلك على الحق . وذلك ظاهر لمن تبين وكشف له وأيد بالعناية .

15 « رفيع الدرجات ». قال ابن عطاء : يرفع درجات من يشاء في الدارين فيجعله عزيزاً فيهما . وخلق<sup>1</sup> « العرش » اظهاراً<sup>2</sup> لقدرته لا مكاناً لذاته . « يلقي الروح من امره » على ضروب : فمن ألقى اليه روح الصفاء ، أنطقه بها واحياه حياة الأبد . والروح روحان : روح بها<sup>3</sup> حياة القلب<sup>4</sup> . واخرى لطيفة بها ضياء الخلق .

15 وقال ابن عطاء في قوله « يلقي الروح من امره » قال : حياة الخلق على حسب<sup>5</sup> ما ألقى اليهم من الروح . فمنهم من ألقى اليه روح الرسالة . ومنهم من ألقى اليه روح النبوة . ومنهم من ألقى اليه روح الصديقية . ومنهم من ألقى اليه روح الشهادة ، ومنهم من ألقى اليه روح الصلاح . ومنهم من ألقى اليه روح العبادة والخدمة . ومنهم من ألقى اليه روح الهداية . ومنهم<sup>6</sup> من ألقى اليه روح الحياة فقط : فهو ميت في الباطن وان كان حياً في الظاهر .

15 « لينذر يوم التلاقي ». قال ابن عطاء : نبياً كان او داعياً اليه يروونه<sup>7</sup> من غير ان يحدث<sup>8</sup> له رواية . لانهم لم<sup>9</sup> يغيبوا عنه قط .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزنجي يقول<sup>10</sup> : قال ابن عطاء : يلقي<sup>11</sup> المرء خصمه<sup>12</sup> وعمله واحبائه<sup>13</sup> ومواعيده .

17 « اليوم يجزي كل نفس بما كسبت ». قال ابن عطاء : من كسب<sup>14</sup> نفسه أفعاله وأذكاره وطاعاته ، جوزي على ذلك . ولا نظام<sup>15</sup> عليه فيه . ومن

(1) YFB : -- وخلق || (2) B : أظهر || (3) YFB : به || (4) YHB : حق || (5) F : — على حسب || (6) B : — ومنهم || (7) H : يرويه || (8) H : تحدث || (9) B : لم || (10) H : قال || (11) FB : يلتقي || (12) FB : وخصمه || (13) B : وأحبوه || (14) F : وأحباء || (15) B : في || (15) FB : ينظم .

طالع فضله ومنتته . اسقط عن درجة الجزاء الى مقام الافضال والرحمة بقوله<sup>1</sup> :  
« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » (١٠ : ٥٨) .

18 « وانذرهم يوم الازفة » . قال ابن عطاء : يوم يُعطى كل عامل جزاء عمله .

28 « وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه » . قال ابن عطاء : المؤمن

يألف المؤمن ويدب عنه . والمنافق يترأى المنافق ويجادل عنه ؛ والمؤمن ينصح .  
والمنافق يعترض .

44 « وافوض أمري الى الله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا

القاسم البزاز يقول : قال أبو العباس بن عطاء في قوله<sup>2</sup> « وافوض أمري الى الله »<sup>3</sup> :  
اجعل أمري امره . فلا أتقدم حتى يأذن لي .

60 « وادعوني استجب لكم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت

ابن القاسم البزاز يقول<sup>4</sup> : قال ابن عطاء<sup>5</sup> : ان<sup>6</sup> للدعاء اركاناً<sup>7</sup> واجنحة

وسباباً<sup>8</sup> واوقات . فان وافق اركانه قوي . وان وافق اجنحته طار في السماء .

وان وافق موقيته فاز . وان وافق أسبابه انجح . فاركانه حضور القاب والرقصة

والاستكانة والخشوع وتعلق القلب بالله وقطعه من الاسباب - واجنحته الصدق -

وموقيته الاستحار - وأسبابه الصلاة<sup>9</sup> على محمد صلعم .

وقال ايضاً : ادعوني وستجيبوا لي<sup>10</sup> . استجب لكم<sup>11</sup> .

66 « وأمرت ان اسلم لرب العالمين » . قال ابن عطاء : أخضع لأوامره وانقاد

له ولا اخرج من رسم<sup>12</sup> العبودية بخال .

### سورة السجدة

(41)

3 « كتاب فصلت آياته » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : بينت أحكامه .

(1) B : - تدعى (2) B : - تدعى (3) H : - قول Y : - فقال (4) H : قال (5) H :

رحمة لله عليه (6) H : - (7) H : اركان (8) HB : وأسباب (9) H : الصلوات (10)

HF : - ي (11) Y : - قول (12) H : يوم (13) YH : في قوله فصلت آياته .

4 « بشيراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : يبشر من آمن به برضا ربه . وينذر من أعرض عنه بسخط ربه .

6 « قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : انا<sup>2</sup> بشر مثلكم في ظاهر الاحكام ومحل الاتباع . أبين لكم سبيل الشريعة وأحكام الدين واعلمكم<sup>3</sup> بوحى من ربكم انه الله واحد . فمن صدقني واتبع سنتي فقد وصل الى الرضوان الاكبر<sup>4</sup> . ومن خالفني وأعرض عني . فقد اعرض عن طريق<sup>5</sup> الحق . فانا بشر مثلكم في الظاهر . ولست مثلكم في الحقيقة . ألا تراه صلعم يقول<sup>6</sup> : اني<sup>7</sup> لست كاحدكم . اني ابيت عند ربي<sup>8</sup> . يطعمني ربي<sup>9</sup> ويسقيني<sup>10</sup> .

12 « وزينا السماء الدنيا بمصابيح » . قال ابن عطاء : زينا قلوب العارفين بانوار المعرفة وجعلنا فيها مصابيح الهداية وضياء التوحيد .

17 « واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى » . قال ابن عطاء : ألبسوا لباس الهدى<sup>11</sup> ظاهراً عوارياً . فتحقق<sup>12</sup> عليهم لباس الحقيقة . فاستحبوا العمى على الهدى » . فردوا الى الذي سبق لهم في الأزل .

25 « فزينوا لهم ما بين ايديهم » . قال ابن عطاء : النفس قرينة<sup>13</sup> الشيطان وأليفه<sup>14</sup> ومُتَّبِعُهُ فيما يشير اليه<sup>15</sup> . مفارقة للحق . مخالفة<sup>16</sup> له . لا تألف الحق ولا تتبعه<sup>17</sup> . قال الله تعالى « وقضنا لهم قرناء فزينوا لهم ما بين ايديهم »<sup>18</sup> من طول<sup>19</sup> الأمل « وما خلفهم » من نسيان الذنوب .

26 « وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن » . قال ابن عطاء : من لم يكن قلبه منورا بالايمان لا يلتذ بسماع القرآن ولا تؤثر فيه مواعظه واحكامه . انما يسمع

(1) YH : في قوله انما انا بشر مثلكم || (2) B : انا || (3) YHF : (انما) H : —  
 الاكبر || (5) HB : طريقة || (6) B : بقوله عليه السلام ؛ F : لقوله ؛ Y : (ألا تراه) عبد السلام يقول |  
 (7) B : — اني || (8) B : — عند ربي ؛ H : + فيطعمني ويسقيني ؛ Y : (ربي) ؛ H : (10) H : +  
 ربي || (11) H : الهداية || (12) B : وتحقيق || (13) YHB : قرين ؛ (14) YFB : وأليفه ؛ (15) HB :  
 عليه ؛ F : عليها || (16) FB : مفارق ... مخالفت ؛ H : مفارق ... مخالفة || (17) HFB : يألف ...  
 يتبعه || (18) F : + وما خلفهم || (19) F : طول من .



به من كان مؤيد السرّ، منشرح<sup>1</sup> الصدر، مفتوح السمع، حاد البصر، معاناً<sup>2</sup> بالتوفيق، مسدداً<sup>3</sup> بالعصمة. فاذا سمعه، وعى فوائد احكامه واتعظ بلطائف مواعظه.

30 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>4</sup> : قال ابن عطاء<sup>5</sup> : استقاموا على انفراد القلب بالله تعالى<sup>6</sup>.

وبهذا الاسناد<sup>7</sup> قال ابن عطاء<sup>8</sup> : استقاموا على المشاهدة لان من عرف شيئاً<sup>9</sup> لا يهاب غيره ولا يطالع سواه. فتركوا المنازعة والاعتراض مع الحق.

33 « ومن أحسن قولاً ممن دعا الى الله ». قال ابن عطاء<sup>10</sup> : ما دعا الى الله<sup>11</sup> من دعا بنفسه الى الله تعالى حتى<sup>12</sup> يدعو الى الله تعالى بالله<sup>13</sup>. فيكون هو داعي حق ودعاؤه دعاء<sup>14</sup> حق. قال الله تعالى : « ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله » بالله لا بنفسه<sup>15</sup>. « وعمل صالحاً » ولم يرَ لنفسه فيه أثراً.

34 « ولا تستوي الحسنة ولا السيئة ». قال ابن عطاء : لا يستوي بين من احسن الدخول في خدمتنا والخروج منها<sup>16</sup> وبين من اساء الادب في الخدمة. فان سوء الادب في القرب اصعب من سوء الادب في البعد.

وقد<sup>17</sup> يصفح<sup>18</sup> عن الجهال الكبائر، ويؤخذ الصديقون باللحظ<sup>19</sup> والالتفات.

37 « ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر ». قال ابن عطاء : اظهر لك الآيات كلها<sup>20</sup> لتشتغل بمظهرها دونها. فمن اشتغل بها. شغلته<sup>21</sup> عن مظهرها. ومن اشتغل بمظهرها. شغله ذلك عن الاشتغال بما يشغله عنه بحال. وهو من عظيم الاحوال وسني المراتب.

1 H: مشروح || 2 F: معاني ؛ Y: معان || 3 Y: مسدد || 4 H: — سمعت ... يقول ||  
5 H: — ابن عطاء ؛ FB: + في قوله (F + تعالى) ثم استقاموا (B ؛ اي) || 6 HF: — تعالى ||  
7 H: — سمعت منصور... يقول || 8 H: + في قوله ثم استقاموا قال || 9 B: شيء || 10 H: +  
رحمة الله عليه || 11 B: + تعالى || 12 H: دعا الى الله حتى (sic) || 13 B: + عز وجل ؛  
Y: — تعالى || 14 B: — دعاء || 15 H: — بالله لا بنفسه || 16 FB: منه || 17 H: —  
فقد || 18 F: يصفح ؛ YH: تصفح || 19 H: باللحظات || 20 H: — كلها ||  
21 B: شغل ؛ F: شغله .

42 « ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه » . قال ابن عطاء : كيف يكون للباطل<sup>1</sup> عليه سبيل وهو من حق بدا ، والى حق يعود ، وهو الحق . فلا يتحقق به الا محق<sup>2</sup> .

## سورة الشورى

(42)

9 « فالله هو الولي وهو يحيي الموتى » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الحق تعالى<sup>3</sup> يتولى اوليائه في كل نفس برعاية وعناية طرية . ومن كان الحق متولي سعاياته وحركاته ، كان في أصون صون وأحرز حرز . وهو الذي يحيي القلوب بمشاهدته وبالتجلي<sup>4</sup> بعد الاستتار<sup>2</sup> .

12 « له مقاليد السموات والارض » . قال ابن عطاء : مقاليد السموات الغيوب<sup>6</sup> . ومقاليد الارض الآيات والبيئات .

وقال ايضا في هذه الآية : مفاتيح السموات والارض هي<sup>7</sup> المشيئة والقدرة في السموات والارض . فبمشيئتي قامت<sup>8</sup> السماء بغير عمد ، ترونها ولا علاقة فوقها . وبقدرتي ثبتت الارض بما فيها وعليها على الماء . وبغامض علمي وقف الماء فلم تضطرب<sup>9</sup> أمواجه . وبمشيئتي تمطر السماء على<sup>10</sup> الارض . وبأذني تخرج النبات من الارض . ومفتاح<sup>11</sup> القلوب بيدي اقلبها كيف اشاء . والضر والنفع بيدي . فكونوا لي صرفاً<sup>12</sup> . أكن لكم حقاً .

12 سمعت منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : عاتب الله تعالى اوليائه بنظرهم الى ما سواه فقال « بيدي<sup>13</sup> السموات والارض » فلا تشتغلوا بها<sup>13</sup> ولا بما فيها<sup>14</sup> وعليها<sup>15</sup> فانها كلها قامت

(1) B: الباطل || (2) H: حق || (3) FB: — تعالى || (4) F: بالتجلي (- و) || (5) B: الاسترار (sic) || (6) Y: خ: القلوب || (7) FB: لي ؛ Y: في || (8) Y: قام || (9) H: يضطرب || (10) YFB: الى || (11) HB: ومفاتيح || (12) YF: صدقاً || (13) YB: بها || (14) YB: فيها || (15) YFB: وعليها .

بي . كونوا لي حقا ، اسخر لكم الاكوان وما فيها . ألا ترى<sup>1</sup> كيف قطعهم عن الاعتماد على الانبياء<sup>2</sup> بقوله<sup>3</sup> « من ذا الذي<sup>4</sup> يشفع عنده الا باذنه » (٢ : ٢٥٥) .

19 « الله لطيف بعباده » . قال ابن عطاء : يعلم من انفسهم ما لا يعلمونه من نفوسهم . فربط كلاً بحدّه . فمن بقي مع حده ، حجب . ومن جاوز<sup>5</sup> حده ، هلك .

وقال ابن عطاء : اللطيف الذي يعرف الغيوب بلا دليل<sup>6</sup> .

23 « لا أسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى » . قال ابن عطاء : لا أسألكم علي دعوتكم أجراً الا ان تتوددوا<sup>7</sup> الي بتوحيد الله<sup>8</sup> . وتتقربوا اليه<sup>9</sup> بدوام طاعته وملازمة أوامره .

28 « وهو الذي ينزل الغيث بعد ما قنطوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى<sup>10</sup> يرزق عباده بين الطمع واليأس<sup>11</sup> . فاذا طمعوا فيه أيأسهم بصفاتهم<sup>12</sup> . واذا أيسوا اطمعهم بصفاته . واذا غلب على العبد القنوط ، وعلم العبد ذلك واشفق منه . اتاه من<sup>14</sup> من الله الفرج<sup>15</sup> . الا تراه يقول : « وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا » ؟ معناه<sup>16</sup> ينزل غيث رحمة على قلوب اوليائه . فيُنبت فيها التوبة والانابة والمراقبة والرعاية .

30 « وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت أيديكم » . قال ابن عطاء : من لم يعلم ان ما وصل اليه من الفتن والمصائب باكتسابه ، وان ما عفا عنه مولاه اكثر ، كان قليل النظر في احسان ربه اليه . لان الله تعالى<sup>17</sup> يقول « وما اصابكم من مصيبة ... ويعفوا عن كثير » . فمن لم يشهد ذنبه وجنابته<sup>18</sup> ويندم عليه<sup>19</sup> ، لا يُرجى له النجاة من المصائب والفتن .

(1) F: يرى || (2) YB: + عليهم السلام || (3) B: + تعالى || (4) B: - الذي || (5) YH: تجاوز  
(6) B: + وقال ابن عطاء: F: + وقال: YH: وقال بعضهم: + اللطيف الذي ينسي  
العباد في الآخرة ذنوبهم لئلا يتشوروا (7) FB: تتوددوا || (8) FB: + تعالى || (9) F: الى الله ||  
(10) H: عز وجل (11) YH: طمع ويأس (Y: وإيأس) (12) B: - بصفاتهم || (13) F:  
(14) F: - من || (15) F: الفرج || (16) H: معنى: Y: - معناه || (17) H: - تعالى ||  
(18) F: وخيائته (19) sic .

41 « ولن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل » . قال ابن عطاء : خاطب العوام<sup>1</sup> بالانتصار بعد المظلمة<sup>2</sup> ، وأباح لهم<sup>3</sup> ذلك ، واختار للنبي<sup>4</sup> صلعم الأخص فندبه<sup>5</sup> إليه<sup>6</sup> بقوله<sup>7</sup> « ولئن صبرتم لهو خير للصابرين » (١٦ : ١٢٦) . ثم لم يتركه ومخاطبة النذب ، حتى امره بالافضل ، فحثه عليه بقوله « واصبر »<sup>8</sup> (٥٢ : ٤٨) .

52 « ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : الكتاب ما<sup>10</sup> كتبتُ على خلقي من السعادة والشقاوة ، والايمان ما<sup>11</sup> قسمت للخلق من القربة .

### سورة الزخرف

(43)

13 « لتستوا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم » . قال ابن عطاء : خاطب العوام بانهم يذكرون النعم في وقت دون وقت . ولا يعرفون نعم الله تعالى<sup>12</sup> عليهم في كل نفس وطرفة عين وحركة وسكون .

15 « وجعلوا له من عباده جزءًا » . قال ابن عطاء : لم يصححوا التسليم والتفويض من كل وجه .

25 « فانتقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبين » . قال ابن عطاء : حسنا<sup>13</sup> في اعينهم ما فيه هلاكهم ، فهلكوا من حيث طلبوا النجاة . وهو الانتقام .

31 « وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم » . قال ابن عطاء : ليس العظيم عند الله تعالى<sup>14</sup> ، والمكين من عظمته القرى واهلها وتبين آثار المعنى والنعم<sup>15</sup> عليه . انما المكين والعظيم<sup>16</sup> من أجري عليه حكم السعادة في القدم .

(1) FB : العام || (2) F : الظلمة || (3) Y : — لهم || (4) H : النبي || (5) H : ندبه || (6) F : — إليه || (7) B : + تعالى || (8) H : — واصبر || (9) H : + أما || (10) H : فا || (11) FB : وما ؛ H : فا || (12) H : — تعالى || (13) F : حسن || (14) H : — تعالى || (15) B : — والنعم || (16) YB : العظيم (— و) .

32 ورحة ربك خير مما يجمعون». قال ابن عطاء: ما يعطيهم على<sup>1</sup> سبيل الفضل خير لهم<sup>2</sup> مما يجازيهم بأعمالهم.

33 «لولا ان يكون الناس أمة واحدة». قال ابن عطاء: اعتذار من الله تعالى الى انبيائه واوليائه<sup>3</sup> انه لم يزور عنهم الدنيا الا لانها<sup>4</sup> لا خطر لها عنده. وانها<sup>5</sup> فانية. فأثر لهم العقبي<sup>6</sup> التي هي باقية واهلها مبقون.

36 «ومن يعيش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا». قال ابن عطاء: من لم يداوم على الذكر. فان الشيطان قرينه. ومن داوم<sup>7</sup> عليه، لم يقربه<sup>8</sup> الشيطان<sup>9</sup> بخال.

43 فاستمسك بالذي أوحى اليك». قال ابن عطاء: امر الله تعالى<sup>10</sup> نبيه<sup>11</sup> عليه السلام<sup>12</sup> بالاستمسك والتمسك بالدين وهو صلعم<sup>13</sup> الامام فيه<sup>14</sup>. ولم يخل من التمسك بما<sup>15</sup> امر به لحظة. لكنه<sup>16</sup> خاطبه لرفيع<sup>17</sup> درجته<sup>18</sup> وعظم محله. لتكون انت متأدياً بأداب التمسك والافتداء والاستقامة. وتعلم ان مثله<sup>19</sup> اذا خوطب بمثل هذا الخطاب. ما الذي يلزمك من الاجتهاد والمجاهدة؟

44 «وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون». قال ابن عطاء: شرف لك بانتسابك اليها<sup>20</sup>. وشرف لقومك بالانتساب اليك.

55 «فلما آسفونا انتقمنا منهم». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البرازي يقول: قال ابن عطاء: من لم يتغر على عباده فليس بحكيم: حياك المعاصي لك لا له، وانتقم منك لك لا له. هل انتقامه وغضبه الا ليوفر<sup>21</sup> حظه عليك؟

سمعت منصور<sup>22</sup> بن عبد الله<sup>23</sup> يقول: سمعت ابا القاسم البرازي<sup>24</sup> يقول: قال

(1) F: عن (2) F: لم (3) H: — واوليائه (4) B: لانه (5) H: وانه (6) H: الآخرة (7) F: دوام (8) F: تقربه (9) H: — الشيطان (10) H: عز وجل (11) Y: النبي (12) HB: صلعم (13) Y: — صلعم (14) Y: + عليه السلام (15) B: — التمسك بما (16) Y: — لكنه (17) YH: لرفع (18) H: درجاته (19) B: + عليه السلام (20) F: اليك (21) H: لتوفر (22) YB: منصوراً (23) YFB: — بن عبد الله (24) Y: عن ابن عطاء.

ابن عطاء في قوله <sup>1</sup> « فلما آسفونا انتقمنا منهم » قال : لما عصوا<sup>2</sup> رسلنا ، انتقمنا منهم . اذ كان عصيان<sup>3</sup> الرسل عصياننا<sup>3</sup> واسفهم اسفنا .

59 « ان هو [عيسى] الا عبد أنعمنا عليه » . قال ابن عطاء : انعمنا عليه بصحة الاخبار عنا وموافقتنا في كل الاحوال .

67 « الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين » . قال ابن عطاء : كل وصلة واخوة منقطعة الا ما كان في الله والله<sup>4</sup> . فانه<sup>5</sup> كل وقت في زيادة ، لان الله عز وجل<sup>6</sup> يقول « الاخلاء يومئذ ... عدو » اي في انقطاع وبغضة « الا<sup>7</sup> المتقين » فانهم<sup>8</sup> في راحة إخوانهم يرون فضل ذلك<sup>9</sup> وثوابه<sup>10</sup> .

68 « يا عبادي لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليكم اليوم في الدنيا . خوف مفارقة الايمان . « ولا انتم تحزنون » في الآخرة لوحشة<sup>11</sup> البعد والمفارقة .

72 « وتلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون » . قال ابن عطاء : الجنة ميراث الاعمال لانها<sup>12</sup> مخلوقة : فوارث المثل<sup>13</sup> مثله<sup>14</sup> . والكتاب ميراث الاصطفائية<sup>15</sup> فانها صفتان من صفات الحق . قال الله تعالى : ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا « (٣٥ : ٣٢) » .

89 « فاصفح عنهم » . قال ابن عطاء : اعذرهم في جهلهم بحقك<sup>16</sup> وتركهم<sup>17</sup> لحرماتك<sup>18</sup> . وسلم عليهم ليسلموا من توابع البلاء عليهم<sup>19</sup> .

(1) B : + تعالى || (2) B : اغضبوا || (3) B : غضب ... غضبنا || (4) YB : + تعالى || (5) Y : + في || (6) YFB : تعالى || (7) F : — الا || (8) B : — فانهم ... وثوابه || (9) F : — ذلك || (10) H : وثوابها || (11) B : بوحشة || (12) H : لانه || (13) FB : موازي المثل ؛ (14) Y : فوازي المثل || (15) YFB : — مثله || (16) H : اصفيائه || (17) H : واركهم || (18) B : بحرماتك ؛ F : كحرماتك || (19) YFB : — عليهم .

## سورة الدخان

(44)

3 « انا انزلناه في ليلة مباركة » . قال ابن عطاء : مباركة<sup>1</sup> لمجاورة<sup>2</sup> الملائكة ومقاربتهم<sup>3</sup> .

58 « فانما يسرناه بلسانك » . قال ابن عطاء : يسر<sup>4</sup> ذكره على لسان من شاء من عباده . فلا يفتر عن ذكره بحال . وأغلق باب الذكر على من يشاء<sup>5</sup> من عباده . فلا يستطيع ذكره بحال .

## سورة الجاثية

(45)

9 « واذا علم من آيتنا شيئاً اتخذها هزواً » . قال ابن عطاء : من لم يجد<sup>6</sup> في طاعة الله تعالى<sup>7</sup> ولم يصرف همه الى الدخول فيها بشرط الأمر . والخروج منها بشرط الأدب . نزع الله تعالى<sup>7</sup> حب الطاعة من قلبه وردّه الى حوله وقوته . قال الله تعالى<sup>7</sup> « واذا علم من آياتنا ... » : علمها علم استدلال لا علم حقيقة<sup>8</sup> .

29 « هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق » . قال ابن عطاء : حكم الأزل ينطق عليهم بتصحيح ما في كتبهم وتحقيقها .

## سورة الاحقاف

(46)

3 « ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق » . قال ابن عطاء : خلق السموات والارض واظهر فيها بدائع صنعه وبوادي قدرته . فمن نظر اليها<sup>9</sup> فرأى<sup>10</sup> فيها<sup>11</sup> آثار الصنع . فهو لتيقظه . ومن نظر وشاهد الصانع . فهو لتحققه .

(1) YH : — مباركة || (2) B : بمجاورة || (3) B : — ومقاربتهم || (4) H : يسره || (5) B : شاء || (6) B : يجتهد || (7) H : — تعالى || (8) FB : الاستدلال ... الحقيقة || (9) YHFB : اليها || (10) H : ورأى || (11) YF : فيها .

- 13 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » . قال ابن عطاء : « ان<sup>1</sup> الذين قالوا ربنا الله » في صفاء التوحيد ، « ثم استقاموا » ، اجتهدوا في القيام بواجبه<sup>2</sup> .
- 15 « حتى اذا بلغ أشده وبلغ اربعين سنة » . قال ابن عطاء : خاطب الله تعالى<sup>3</sup> الانبياء<sup>4</sup> وبعثهم<sup>5</sup> عند<sup>6</sup> كمال الأوصاف وتمام العقول ، وهو الوقت الذي اخبر الله تعالى<sup>7</sup> الانبياء عليهم السلام<sup>8</sup> عن تمام خلقه<sup>9</sup> عباده بقوله<sup>10</sup> « حتى اذا بلغ... »
- 15 « وان أعمل صالحاً رضاه » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : العمل الصالح<sup>12</sup> المرضي ، ما يصلح للعرض على الحق<sup>13</sup> .
- 15 « واصلح لي في ذريتي » . قال ابن عطاء : وفقهم لصالح اعمال<sup>14</sup> ترضى<sup>15</sup> بها<sup>16</sup> عنهم .
- 30 « يهدي الى الحق والى طريق مستقيم » . قال ابن عطاء : يهدي الى الحق في الباطن ، والى طريق مستقيم في الظاهر .

### سورة محمد

(47)

- 3 « ذلك بأن الذين كفروا اتبعوا الباطل » . قال ابن عطاء : اتباع الباطل<sup>17</sup> ارتكاب الشهوات وأماني النفس<sup>18</sup> . واتباع الحق ، اتباع<sup>19</sup> الأوامر والسنن<sup>20</sup> .
- 7 « يا ايها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم » . قال ابن عطاء : هو ان تكون عوناً لله تعالى<sup>21</sup> على النفس . فان الله تعالى<sup>21</sup> ينصرك عليها حتى تنقاد لك . ولا تكون<sup>22</sup> عوناً للنفس<sup>23</sup> فتُصرع صرعة لا تقوم<sup>24</sup> بعدها أبداً .

(1) YH : — ان || (2) HB : بمواجهه || (3) YH : — تعالى || (4) B : — عليهم السلام || (5) H : ونعمهم || (6) B : عنه || (7) H : عز وجل || (8) YH : — الانبياء عليهم السلام || (9) YF : خلقه || (10) B : + تعالى ؛ H : — بقوله || (11) B : قال سهل || (12) B : — الصالح || (13) B : على الله تعالى || (14) B : — اعمال || (15) F : يرضى || (16) B : به || (17) FB : الاباطيل || (18) H : النفوس || (19) F : — اتباع || (20) H : — والسنن || (21) YH : — تعالى || (22) H : ومن لا يكون || (23) H : على النفس || (24) F : يقوم .



17 « والذين اهتدوا زادهم هدى ». قال ابن عطاء : الذين تحققوا في طلب الهداية . أوصلناهم الى مقام الهداية وزدناهم هدى بالوصول الى الهادي<sup>1</sup> .

19 « فاعلم انه لا اله الا الله ». قال ابن عطاء : عالم قول « لا اله الا الله » يحتاج<sup>2</sup> الى اربعة اشياء : تصديق وتعظيم وحلاوة وحرمة . فمن لم يكن له تصديق فهو منافق . ومن لم يكن له تعظيم فهو مبتدع . ومن لم يكن له حلاوة فهو مرآئي . ومن لم يكن له حرمة فهو فاسق . ولم تكمل هذه الخصال الا للنبي<sup>3</sup> صلعم<sup>4</sup> . لذلك قيل له<sup>5</sup> « فاعلم انه لا اله الا الله<sup>6</sup> » لعظيم محله . ودعا الآخرين<sup>7</sup> الى قوله دون علمه .

وقال ابن عطاء : ان الله<sup>8</sup> أمر نبيه صلعم<sup>4</sup> ان يدعو الخلق اليه . ثم قال له<sup>10</sup> « فاعلم<sup>11</sup> انه لا اله الا الله » : واعلم انك الداعي للخلق الى . وانا ادعوك منك الى . لئلا تلاحظ شيئاً من أقوالك وأفعالك .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت<sup>12</sup> ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>13</sup> « فاعلم انه لا اله الا الله » قال<sup>14</sup> : طلب تنزيه العبد لئلا يكون له خاطر غيره في علمه بان<sup>15</sup> لا اله الا هو . علماً لا قولاً . وهو حقيقة التوحيد : حقائق<sup>16</sup> تنبي عن الموحد . لا حقائق تنبي عن العبد .

وقال ابن عطاء : العلم اربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة . حمل الحق المصطفى صلعم<sup>17</sup> على هذه الاحوال كلها حيث<sup>18</sup> لم يطقها أحد سواه<sup>19</sup> .

سمعت منصور<sup>20</sup> بن عبد الله<sup>21</sup> يقول : سمعت ابا القاسم البزاز<sup>22</sup> يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>23</sup> « فاعلم انه لا اله الا الله » قال : طلب التنزيه من العبد مع علمه .

(1) F: الهدى || (2) B: محتاج || (3) FB: للمصطفى || (4) Y: عليه السلام || (5) H: — لذلك || (6) B: — له || (7) H: — انه ... الله || (8) HB: الآخرون || (9) B: — ان الله ؛ YH: + تعالى || (10) B: — له || (11) YFB: فاعلم انك الداعي || (12) H: + عبد الله || (13) B: + تعالى || (14) Y: — قال || (15) B: بانه || (16) F: وحقائق || (17) F: عليه السلام ؛ H: صلوات الله وسلامه عليه . (18) B: حين || (19) B: + عليه السلام || (20) Y: منصوراً || (21) YH: — بن عبد الله || (22) Y: — البزاز || (23) B: + تعالى .

24 « أفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب أقفالها » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : قلوب أقفلت عن التدبير ، وألسنٌ مُنعت عن التلاوة ، واسماع صمت عن الاستماع . ومن القلوب قلوب كشف<sup>2</sup> عنها الغطاء ، فلا يكون لها<sup>3</sup> راحة الا في تلاوة القرآن واستماعه<sup>4</sup> والتدبر<sup>5</sup> فيه : فشتان ما بين الحالتين .  
وقال ابن عطاء : المتدبر الناظر في دبر الاشياء وعواقبها واواخرها ليغيب عن شهود<sup>6</sup> اوائلها<sup>7</sup> ومشاهدها ليشهد ما عدم .

## سورة الفتح

(48)

1 « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : جمع<sup>9</sup> للنبي صلعم<sup>10</sup> في هذه الآية بين نعم مختلفة : بين<sup>11</sup> الفتح المبين وهو من اعلام الاجابة ، والمغفرة وهي من اعلام المحبة ؛ وتمام النعمة وهي من اعلام الاختصاص ؛ والهداية وهي من التحقيق<sup>12</sup> بالحق ؛ والنصر<sup>13</sup> وهو<sup>14</sup> من اعلام الولاية . والمغفرة تنزيه من العيوب ؛ وتمام النعمة ابلاغ الدرجة الكاملة من الغنى به<sup>15</sup> ؛ والهداية وهي الدعوة الى المشاهدة ؛ والنصرة وهي رؤية الكل من الحق من غير ان يرجع الى سواه .  
2 « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » . قال ابن عطاء : لما بلغ<sup>16</sup> الى سدة المنتهى ، قدّم النبي<sup>17</sup> وأخّر جبرئيل<sup>18</sup> صلوات الله عليهما . فقال<sup>19</sup> النبي<sup>20</sup> لجبرئيل : يا جبرئيل تركني في هذا الموضع وحدي ؟ فعاتبه الله<sup>21</sup> حين سكن الى جبرئيل<sup>22</sup> فقال<sup>23</sup> « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » .  
وقال ابن عطاء : كشف الله تعالى عن ذنوب الانبياء<sup>24</sup> حتى نالوا

(1) H : + من القلوب || (2) HB : كشفت || (3) F : له || (4) F : او سماعه || (5) B : والتدبير || (6) HB : شواهد || (7) B : اوليتها || (8) YFB : + في قوله انا فتحنا... || (9) H : — جمع || (10) Y : عليه السلام || (11) B : وبين || (12) Y : التحقيق || (13) FB : والنصرة || (14) F : وهي || (15) YFB : — به || (16) H : + النبي صلعم ؛ B : + عليه السلام || (17) FB : + صلعم || (18) YFB : عليه السلام || (19) H : قال || (20) B : + صلعم ؛ Y : + عليه السلام || (21) FB : + تعالى || (22) B : + عليها السلام || (23) B : + تعالى || (24) YB : + عليهم السلام ؛ H : الاولياء .

انفسهم ونودي عليهم بالذنب والتوبة . وستر ذنب محمد صلعم<sup>1</sup> بقوله<sup>2</sup> :  
« ليغفر لك الله ... » .

وقال ابن عطاء : « ما تقدم من ذنبك » : ما كان من ذنب ابيك اذ كنت  
في صلبه حين باشر الخطيئة . « وما تأخر » من ذنوب أمّتك اذ كنت قائدهم  
ودليهم . « وخلق » كلهم<sup>3</sup> موقوفون ليس لهم وصول الى الله تعالى<sup>5</sup> الا معه .

يقال : معني استغفار النبي صلعم في الاغاثة<sup>6</sup> . يستغفر في حال صحوه من  
حال السكر<sup>7</sup> . بل يستغفر في حال السكر من الصحو . بل يستغفر من الحالين جميعاً .  
ذ لا سكر ولا صحو في الحقيقة له . لانه<sup>8</sup> في الحضرة والقبضة لا يفارقهما<sup>9</sup> بحال .  
وقال ايضا : هو<sup>10</sup> تعريف للامة<sup>11</sup> : يحسلهم على الاستغفار . ولا حظ له فيه .

2 « ويهديك صراطاً مستقيماً » . قال ابن عطاء : يهدي بك الخلق الى الطريق  
المستقيم وهو الطريق الى الحق . من جعله امامه . قاده<sup>12</sup> الى الحق . ومن لم يقتد  
به في ضل الطريق الى الحق . ضل في طلبه وأخطأ طريق رشده .

8 « انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : شاهداً علينا .  
ومبشراً بنا . ونذيراً عنا . وداعياً لنا . وانت المأذون في الكل لأنك أمين<sup>13</sup>  
على الكل . ولا تطلق<sup>14</sup> هذه<sup>15</sup> المراتب الا للامناء<sup>16</sup> . فانت<sup>17</sup> الأمين حق  
الأمين<sup>18</sup> .

18 « لقد رضي الله عن المؤمنين » . قال ابن عطاء<sup>19</sup> : رضي الله<sup>20</sup> عنهم  
فرضهم واوصلهم الى مقام<sup>21</sup> الرضا واليقين<sup>22</sup> والطمأنينة . « فانزل<sup>23</sup> الله » السكينة  
عليهم . « لتسكن قلوبهم اليه » .

وقال ابن عطاء : السكينة نور يقذف في القلب يبصر بها مواقع الصواب<sup>24</sup> .

1 : Y : عليه السلام . 2 : B . 3 : تعلى . 4 : FB : فخلق . 5 : Y : كنه . 6 : H : - تعالى .  
7 : B : لاغاثة . 8 : H : لاغاثة . 9 : Y : سكره . 10 : B : عليه السلام . 11 : YHF : يفارقها .  
12 : B : وهو . 13 : F : لامة . 14 : H : قاده . 15 : FB : الامين . 16 : B : نطق ( ) .  
17 : YH : يحسل . 18 : B : هذه . 19 : FB : الامناء . 20 : B : انت . 21 : H : أمين . 22 : H :  
23 : YH : مقام . 24 : H : مقدم . 25 : H : اليقين والرضا . 26 : H :  
27 : FB : خيرات .

26 « اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الحمية متابعة النفس<sup>2</sup> في الانتقام من البري .

29 « محمد رسول الله والذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم » . قال ابن عطاء : وصف<sup>3</sup> محمداً صلعم<sup>4</sup> بانه رسوله<sup>5</sup> . والرسول لا يكون الا أميناً . مأموناً<sup>6</sup> ظاهراً وباطناً ، سرّاً<sup>7</sup> وعلناً . ووصف الصحابة الذين معه باوصاف ثمانية وهي احوال خص<sup>8</sup> بها الخواص من الصحابة<sup>9</sup> : وهو حال البقاء واللقاء والجهد والوفاء والصدق والحياء والصحة والرضا . فخص الله<sup>10</sup> أبا بكر رضي الله عنه<sup>11</sup> منها باحوال : وهي حال اللقاء ، لقول النبي صلعم : « ان الله<sup>10</sup> تجلى للخلق عامة وتجلي<sup>12</sup> لابي بكر خاصة » . وحال الصحة ، لقوله تعالى « اذ يقول لصاحبه » (٩ : ٤٠) . وحال الرضا . لقوله<sup>13</sup> « ولسوف يرضى » (٩٢ : ٢١) . وحال الوفاء . لقوله<sup>13</sup> في الردة<sup>14</sup> : لو منعوني عناقاً أو عقالا مما<sup>15</sup> كانوا<sup>16</sup> يؤدونها الى رسول الله صلعم لجاهدتهم او لقاتلتهم عليها<sup>17</sup> . وحال الصدق لقوله<sup>18</sup> « والذي جاء بالصدق وصدق به » (٣٩ : ٣٣) . وخص عمر رضي الله عنه<sup>19</sup> بالجهد . وخص<sup>20</sup> عثمان رضي الله عنه<sup>19</sup> بالحياء . وخص<sup>20</sup> علي<sup>21</sup> رضي الله عنه<sup>19</sup> بالتقى<sup>22</sup> .

29 « سيأهم في وجوههم » . قال ابن عطاء : ترى عليهم خلع الانوار لآخرة .

### سورة الحجرات

(49)

2 « لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي » . قال ابن عطاء : زجر عن<sup>23</sup> الأدنى لئلا يتخطى أحد الى ما فوقه من ترك الحرمة .

(1) H : — قال ابن عطاء . (2) H : للنفس . (3) B : الله تعالى . (4) H : عليه السلام . (5) HB : رسول . (6) F : مؤمناً . (7) H : سرّاً . (8) H : خصت . (9) B : رضي الله عنهم اجمعين . (10) H : من اصحابه . (11) B : تعالى . (12) H : — الله . (13) H : في الردة . (14) H : بقره . (15) YFB : — . (16) F : وكانوا . (17) HFB : — عليها . (18) FB : بقوله . (19) YH : رضي الله عنه . (20) YB : خص . (21) HB : علياً . (22) FB : بالبقاء . (23) H : رضي الله عنهم اجمعين . (24) FB : على .

15 « إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله » : قال ابن عطاء : المؤمن من جعل السبيل إلى الإيمان الاقتداء بالنبي صلعم<sup>1</sup> . وعلم انه<sup>2</sup> لا سبيل إلى الحق إلا بمتابعته<sup>3</sup> عليه السلام . فمن<sup>4</sup> ترك الحق الأدنى . كيف يصل إلى الحق الأعلى ؟

## سورة ق

(50)

1 « ق وَالْقُرْآنَ الْخَبِيرَ » . قال ابن عطاء في قوله « ق » : أي<sup>5</sup> أقسم بقوة قلب حبيبه محمد<sup>6</sup> صلعم<sup>7</sup> حيث حمل الخطاب والمشاهدة ولم يؤثر ذلك عليه وفيه<sup>8</sup> لعلو حاله<sup>9</sup> .

9 « وَرَزَقْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مَبْرُكًا » . قال ابن عطاء : نزلنا<sup>10</sup> من السماء الفهم ونعمه<sup>11</sup> ومعرفة فريننا<sup>12</sup> به قلوب أولي الألباب وأهل المعرفة والفهم . ففقهوا<sup>13</sup> الخطب واستعملوه وأنسوا به واتبعوه . فثبت الله<sup>14</sup> بذلك الماء في قلوبهم معرفته . وعلى لسانهم ذكره . وعلى جوارحهم خدمته « وأولئك هم المفلحون » (٢ : ٥) .

37 « إن في ذلك لذكرى لمن له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد » . قال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم . فدان<sup>15</sup> له وانقطع<sup>16</sup> إليه عما سواه . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء : هو القلب الذي يلاحظ الحق فيشاهده ولا يغيب عنه خطرة ولا فترة . فيسمع به بل يسمع منه . ويشهد به بل يشهده . فاذا لاحظ القلب الحق<sup>17</sup> بعين الخويف . فرع وارتعد وهاب<sup>18</sup> . وإذا طالعه بعين الجلال والجمال . هدأ واستقر<sup>19</sup> .

1: Y: عليه السلام || 2: FB: (2) ان || 3: Y: بمتاعه النبي || 4: FB: (4) ومن || 5: HFB: — في . أي || 6: YTB: محمد || 7: Y: عليه السلام || 8: YH: — عليه و || 9: B: + صلعم || 10: YH: نزلنا || 11: B: وثبتنا || 12: Y: فريننا || 13: YFB: ففهموا || 14: FB: + نعلم || 15: YB: فدانت || 16: YB: وانقطعت || 17: H: — الحق || 18: B: فرعت وارتعدت وهدت || 19: B: (81) هدأت واستقرت . sic .

وقال ابن عطاء : له قلب<sup>1</sup> بثلاث<sup>2</sup> شروط<sup>3</sup> : قد يسمع ولا يشهد ، ويشهد ولا يسمع ، ويسمع ويشهد . ان شاهد القصور ، بمعنى<sup>4</sup> الاذكار<sup>5</sup> لم<sup>6</sup> يلق السمع . وان شاهد التدبير والتقدير . لم يكن مشاهدا للحق<sup>7</sup> .  
 وقال ابن عطاء : « لمن كان له قلب » قال : موعظة بالغة لمن له قلب بصير<sup>8</sup> ويقوى<sup>9</sup> على التجريد مع الله تعالى<sup>10</sup> والتفريد له حتى يخرج من الدنيا والحلق والنفس . فلا يشتغل بغيره ولا يركن الى سواه .  
 وقال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم فذاب وانقطع عما سواه .  
 واذا لاحظ القلب الحق بعين التعظيم لان وحسن .

### سورة الذاريات

(51)

21 « وفي انفسكم أفلا تبصرون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>11</sup> « وفي انفسكم أفلا تبصرون » : انكم لا تدركونها . فكيف تدركون من له السموات . ومشيئته نافذة في كل شيء ؟  
 24 « هل أتاك حديث ضيف ابراهيم المكرمين » . قال ابن عطاء : ضيف الكرام لا يكون الا كريماً<sup>12</sup> مكرماً<sup>13</sup> . فلما نزلوا على ابراهيم<sup>14</sup> الخليل عليه السلام<sup>15</sup> . وكان<sup>16</sup> سيد الكرام . سماهم الله تعالى<sup>17</sup> المكرمين<sup>18</sup> .  
 54 « فتولّ عنهم ، فما انت بملوم » . قال ابن عطاء : ارجع الينا . فما قصرت فيما أمرت .  
 55 « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال ابن عطاء : الذكرى مؤنثه .

(1) B : — قلب || (2) B : ثلاث || (3) F : شروطه || (4) B : بمعنى || (5) FB : الاذكار  
 (6) B : ثم يلقي || (7) H : — وقال ابن عطاء ... مشاهدا للحق || (8) HB : بصير || (9) HFB :  
 ويقوي || (10) H : — مع الله تعالى || (11) B : تعالى || (12) F : كراماً || (13) F :  
 مكرماً || (14) YH : بابراهيم || (15) F : — السلام || (16) FB : كان  
 (17) H : — تعالى || (18) YFB : مكرمين .

والموعظة للعوام . والنصيحة للاخوان . والتذكرة للمخووض : فرض افترضه الله تعالى<sup>1</sup> على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنة وتعطلت الفرائض .

56 « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » . قال ابن عطاء : الا ليعرفوني<sup>2</sup> . ولا يعرفه حقيقةً من وصفه بما لا يليق به<sup>3</sup> .

## سورة الطور

(52)

23 « لا لغو فيها ولا تأثيم » . قال ابن عطاء : اي لغو يكون في مجلس محله جنة عدن واساقى فيه الملائكة . وشربهم على ذكر الله<sup>4</sup> وريحانهم<sup>5</sup> تحية من الله . وسكرهم على المشاهدة . والقوم جلساء الله<sup>6</sup> ؟

48 « فصبر لحكم ربك فانك باعيننا » . قال ابن عطاء : « فانك باعيننا » اي معصوم<sup>7</sup> في حفظنا . غريق في فضلنا . مستور بحفظنا . ومن<sup>7</sup> اختص بالله<sup>8</sup> . كان في حفظه . ومن كان في مشاهدته . ومن كان في مشاهدته . استقام معه ووصل اليه . ومن وصل اليه . انقطع عما سواه . ومن انقطع عما سواه<sup>9</sup> . عاش معه عيش الربانيين .

## سورة النجم

(53)

1 « والنجم اذا هوى » . قال ابن عطاء<sup>10</sup> : أقسم بنجوم المعرفة وضيائها وجاليتها ونورها والاهتداء بها وسكون العارفين اني انوارها وسلوكهم<sup>11</sup> بالاهتداء بها<sup>12</sup> .

2 « ما ضل صاحبكم وما غوى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت

١: H . ٢: HFB . ٣: يعرفون . ٤: B . ٥: تعالى . ٦: YB . ٧: تعالى . ٨: H . ٩: من . ١٠: YB . ١١: من . ١٢: F . — ومن انقطع عما سواه . ١٣: H . ١٤: رحمة الله عليه . ١٥: H . ١٦: وسواكها . ١٧: B . ١٨: به .

- ابا القاسم البزاز يقول<sup>1</sup> : قال ابن عطاء<sup>2</sup> : ما ضل عن الرواية طرفة عين .
- 11** « ما كذب الفؤاد ما رأى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>3</sup> : ما اعتقد القلب خلاف ما رآته<sup>4</sup> العين . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>5</sup> : قال ابن عطاء : ليس كل من رأى . مكّن فؤاده من ادراكه . اذ العيان قد<sup>6</sup> يظهر فيضطرب السرّ عن حمل الوارد<sup>7</sup> عليه . والرسول صلعم<sup>8</sup> محمول فيها في<sup>9</sup> فؤاده وعقله<sup>10</sup> وحسه ونظره<sup>11</sup> . وهذا يدل على صدق طويته<sup>12</sup> وحمله فيما شوهد به .
- 17** « أفتأرونه على ما يرى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لم يره بطغيان ميل<sup>13</sup> . بل رآه<sup>14</sup> على شرط<sup>15</sup> اعتدال القوى . فلا<sup>16</sup> شك فيه ولا امتراء .
- 18** « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » . قال ابن عطاء : رأى<sup>17</sup> الآيات فلم تكبر<sup>18</sup> في عينه لكبر هوته وعلو محله ولا اتصاله بالكبير المتعالي . وقال ابن عطاء : رأى من آيات ربه الكبرى فهرب منها والتجى حتى أدنى من محل الرواية فسكن<sup>19</sup> .
- 32** « ان ربك واسع المغفرة » . قال ابن عطاء : واسع المغفرة لمن استغفره ورأى تقصيره في القيام بواجب أمره .
- 37** « وابراهيم الذي وفى » . قال ابن عطاء<sup>20</sup> : وفى باربعة اشياء : بذل نفسه للنيران وقلبه للرحمن وولده للقربان وماله للاخوان .
- 39** « وان ليس للانسان الا ما سعى » . قال ابن عطاء : ليس له<sup>21</sup> من سعيه .

(1) Y: — سمعت ... يقول || (2) H: + رحمة الله عليهم يقول (3) H: + رحمة الله عليه (4) FB: رآه ؛ Y: رأت || (5) H: قال || (6) B: به || (7) H: الفؤاد ؛ (8) Y: عليه السلام ؛ (9) Y: — في || (10) YHB: وعقده || (11) B: — ونظره || (12) H: صلاته ؛ (13) YHF: يميل || (14) F: يراه || (15) H: شروط || (16) YFB: بلا || (17) F: رأى ؛ (18) F: يكبر || (19) H: فشكر || (20) H: + رحمة الله عليه || (21) Y: — من سعيه .



الا ما نواه : ان كان سعيه لرضا الرحمن ، فان الله تعالى<sup>1</sup> يرزقه الرضوان . وان كان سعيه للثواب والعطاء والاعواض ، فله ذلك .

42 « وان الى ربك المنتهى » . قال ابن عطاء : اذا وصل العبد الى معرفة الربوبية ، تنحرف عنه كل فتنة ولا يكون له مشيئة غير اختيار الله تعالى<sup>1</sup> له .

43 « وانه هو اضحك وأبكى » . قال ابن عطاء : اضحك قلوب اوليائه بانوار معرفته ، وابكى قلوب اعدائه بظلمات سخطه .

44 « وانه هو أمات وأحيى » . قال ابن عطاء : أمات بعدله ، وأحيى بفضله .

57 « أذفت الآزفة » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>2</sup> : قال ابن عطاء في قوله « أذفت الآزفة » قال : قرب الأمر القريب !

### سورة القمر

(54)

14 « تجري باعيننا » . قال ابن عطاء : عيون الله تعالى<sup>3</sup> في ارضه ابراهيم وموسى وعيسى<sup>4</sup> ومحمد صلى الله عليهم<sup>5</sup> اجمعين<sup>6</sup> . وهو يجري<sup>7</sup> بهم وليس بينهم<sup>8</sup> واسطة اذ<sup>9</sup> كانوا به وكانوا له وعنه وفيه ومنه . وهم<sup>10</sup> يشهدون فعل ذاته . وهو يجري بهم : « تجري باعيننا » : التنقل في الدرجات والمقامات والكرامات وفي المواجهات في<sup>11</sup> الأسرار « يلتقون فيها تحية وسلاماً » (٢٥ : ٧٥) .

14 « جزاء لمن كان كفر » . قال ابن عطاء<sup>12</sup> : اي<sup>13</sup> لمن صرفه الله تعالى<sup>3</sup> عن استئصال الطاعة وستره عن<sup>11</sup> الحقيقة .

(1) H : — تعالى (2) Y : — سمعت ... يقول (3) H : — تعالى (4) Y : — وعيسى (5)

(6) B : — اجمعين (7) YHF : وهي تجري (8) YH : بينها (9) H : اذا (10)

(11) B : وهو (sic) (11) Y : وفي (12) H : — رحمة الله عليه (13) B : — اي (14) B : على .

## سورة الرحمن

(55)

1-2 « الرحمن علم القرآن » . قال ابن عطاء : لما قال الله تعالى « وعلم آدم الاسماء كلها » ( ٢ : ٣١ ) اراد ان يخص أمة محمد صلعم بخاصية مثله فقال<sup>1</sup> « الرحمن علم القرآن » اي الذي علم آدم الاسماء<sup>2</sup> وفضله بها على<sup>3</sup> الملائكة هو الذي علمكم القرآن وفضلكم به على سائر الأمم — فقيل له : متى علمهم؟ قال : علمهم حقيقة في الازل واطهر عليهم تعليمه وقت اليجاد . فالتعليم<sup>4</sup> حيث كان في جملة العلم . فلما كشف العلم عن<sup>5</sup> اليجاد ، اظهر عليهم آثار التعليم .

9 « وأقيموا الوزن بالقسط » . قال ابن عطاء : اظهروا<sup>6</sup> الوجدانية بصدق الظاهر وصفاء الباطن وحقيقة السر واستقامة العزيمة .

وقال<sup>7</sup> : كن<sup>8</sup> لي صرفاً<sup>9</sup> . اكن لك حقاً .

19-20 « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>10</sup> « مرج البحرين ... » قال : بين العبد وبين الرب<sup>10</sup> بحران عميقان<sup>11</sup> . احدهما بحر النجاة وهو القرآن : من تعلق به نجا . لان الله تعالى يقول « واعتصموا بحبل الله جميعاً » ( ٣ : ١٠٣ ) — وبحر الهلاك وهو<sup>12</sup> الدنيا : من ركن اليها هلك .

26 « كل من عليها فان » . قال ابن عطاء في هذه الآية : من كان<sup>13</sup> مقيماً على اتباع<sup>14</sup> هواه . فهو فان . هالك من حيث<sup>15</sup> لا يشعر به<sup>16</sup> .

29 « يسأله من في السموات والارض » . قال ابن عطاء : الغني على الحقارة من استغنى عن الاكوان وما فيها ومن فيها<sup>17</sup> وعمّا أبدى<sup>18</sup> لهم وعليهم<sup>19</sup> . وأحوالهم ، وربط الاكوان كلها بالاحتياج اليه والرجوع الى بابنا سائلين محتاجين .

(1) B : + تعالى || (2) FB : + كلها || (3) F : + سائر || (4) H : والتعليم || (5) B : على  
(6) YH : اظهر || (7) FB : — وقال || (8) FB : وكن || (9) FB : صدقاً || (10) B : + تعالى ||  
(11) FB : يجتمعان || (12) B : هو || (13) YFB : يكون || (14) B : — اتباع || (15) F :  
حيث || (16) YH : — به || (17) YH : — ومن فيها || (18) FB : بدا .

مظهرين لنفرتهم وفاقتهم<sup>1</sup> وحاجتهم<sup>2</sup> وعجزهم . فقال « يسأله من في السموات » القوة على العبادة . وهم الملائكة<sup>3</sup> . ومن في « الارض » الرزق والعافية . وفي جملتهم خواص شغلهم ذكره عن سؤاله ، واغناهم<sup>4</sup> علمهم به<sup>5</sup> عن التعويض<sup>6</sup> له بحال . وهم الناظرون<sup>7</sup> اليه بالاسرار<sup>8</sup> ، الذين اخبر النبي صلعم<sup>9</sup> عنهم<sup>10</sup> بقوله<sup>11</sup> : يقول الله<sup>12</sup> « من شغله ذكرى عن مسألتي ، أعطيته أفضل ما أعطي السائلين » .

31 « سنفرغ لكم ايها الثقلان » . قال ابن عطاء : الاشغال منفية عن الحق ، ومعناه<sup>13</sup> انه لا يتم شغل الا بمعونته ، ولا يكمل شيء من ذلك الا بتقديره وتدبيره .

60 « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ؟ » . قال ابن عطاء : هل جزاء الهداية والتفريب الا الانقطاع عما دونه والفخر<sup>14</sup> به ؟

70 « فيهن خيرات حسان » . قال ابن عطاء : أحلّ الخيرات في الجنة : انها محل القربة وتصديق الوعد بالمشاهدة . ومحل إيجاب<sup>15</sup> الرضا للعبيد من ربهم ؛ كما روي في الخبر ان الله عز وجل<sup>16</sup> يقول لاهل الجنة « رضاي احلكم داري وأنا لكم كرامتي » .

## سورة الواقعة

(56)

- 1 « اذا وقعت الواقعة » . قال ابن عطاء<sup>17</sup> : اذا تبين مراد المرید من مراده .
- 3 « خافضة رافعة » . قال ابن عطاء : ينخفض أقواماً بالعدل ويرفع<sup>18</sup> أقواماً بالفضل .
- 8 « فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة » . قال ابن عطاء<sup>17</sup> : هم<sup>19</sup> ازواج

(1) Y: — وفاقتهم || (2) FB: — وحاجتهم || (3) YB: — وهم الملائكة || (4) B: اغناهم || (5) YFB: علمه بهم || (6) HF: التعرض || (7) FB: ناظرون || (8) F: باسرار || (9) Y: عليه السلام || (10) E: — عنهم || (11) H: + جل ذكره || (12) YB: + تعالى ؛ H: — يقول الله || (13) F: لانه || (14) F: والهجر || (15) H: الايجاب || (16) B: — عز وجل ؛ F: تعالى ؛ Y: تبارك وتعالى || (17) H: + رحمة الله عليه || (18) H: تخفض ... ترفع || (19) HF: — هم .

ثلاثة : فاصحاب الميمنة هم اصحاب الجنة ، واصحاب المشأمة هم اصحاب النار ، والسابقون هم العبيد المخلصون . ثم يصير اصحاب الميمنة على ثلاث طبقات : ظالم ومقتصد وسابق .

26 « الا قليلاً سلاماً سلاماً » . قال ابن عطاء : سلم بساط القربة<sup>1</sup> عن<sup>2</sup> اللغو والاثم ، لكنه محشو بالانس ، مكشوف لأهله<sup>3</sup> عن محل السلامة . وسماع السلام على حدود الدرجات : فمنهم من يكون من أهل سلام<sup>4</sup> الجليس<sup>5</sup> ، ومنهم من يكون من أهل سلام الملائكة ، ومنهم من يكون من اهل سلام الحق . على مراتبهم .

74 « فسبح باسم ربك العظيم » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : سبحه ، ان الله تعالى<sup>7</sup> أعظم<sup>8</sup> من ان يلحقه تسبيحك او يحتاج الى شيء منك . لكنه شرف عبيده بان أمرهم ان يسبحوه ليطهروا انفسهم مما ينزهونه به .

75 « فلا اقسم بمواقع النجوم » . قال ابن عطاء : مواقع النجوم<sup>9</sup> هي<sup>10</sup> مواقع ما يظهر على سر النبي صلعم من انوار الحق وزوائد التحقيق مما خص به من الدنو والقربة والزلفة<sup>11</sup> التي لم<sup>12</sup> يؤمر باظهارها والاخبار عنها .

79 « لا يمسه الا المطهرون » . قال ابن عطاء : لا يفهم إشارات القرآن الا من طهر سره عن الاكوان بما<sup>13</sup> فيها .

85 « ونحن أقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون » . قال ابن عطاء : انما ذكر هذا<sup>14</sup> ليعرفوا<sup>15</sup> قربه منهم . لا أن بينه وبينهم مسافة ، ولكن هذا<sup>16</sup> خطاب التحذير والترهيب<sup>17</sup> .

88\_89 « فاما ان كان من المقربين فرّوح وريحان » .. قال ابن عطاء : فرّوح النظر الى وجه الجبار<sup>18</sup> . والريحان الاستماع لكلامه ، « وجنة نعيم » هو ان لا

(1) F: القرب || (2) FB: من || (3) YFB: لاهلها || (4) F: السلام || (5) FB: الجنس || (6) H: + رحمة الله عليه || (7) YH: — تعالى || (8) H: هو اعظم || (9) H: — مواقع النجوم || (10) HFB: هو || (11) YHB: والزلف || (12) B: — لم || (13) F: بما || (14) YB: ذكرها || (15) F: لتعرفوا || (16) YH: — هذا || (17) F: والترتيب || (18) B: + تعالى ؛ H: الجنان .

يُحجِب العبد فيها عن مولاه إذا قصد زيارته . وللمقربين<sup>1</sup> ذلك في الدنيا : رَوْحها المشاهدة ، وريحانهم سرور الخدمة ، وجنة نعيم السرور بالذكر .

95 « ان هذا هو حق اليقين » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : ان هذا القرآن لحق ثابت في صدور المؤمنين واهل اليقين . وهو الحق من عند الحق . فلذلك تحقق في قلوب المحققين<sup>3</sup> . واليقين ما استقر في قلوب<sup>4</sup> اوليائه .

### سورة الحديد

(57)

1 « سبح لله ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : أمر الله<sup>5</sup> عباده بتسبيحه . وقد سبح نفسه في الأزل . فغيب كنه تسبيحه عن عباده . فسبحه الخلق على العادة الى ان يتحقق تسبيحهم<sup>6</sup> فيصل تسبيحهم<sup>7</sup> بتسبيحه فيتحقق لهم التسبيح .

2 « له ملك السموات والأرض » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : هو مالك الكل . وله الملك أجمع . يميت من يشاء بالاشتغال بالملك . ويحيي<sup>8</sup> من يشاء بالاقبال على الملك .

3 « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> في هذه الآية : من كان شغله من<sup>9</sup> هذه الاسامي بالاول<sup>10</sup> . كان شغله بما سبق في السبق من مشيئته وقضائه . ومنعه وعطائه . ومن كان شغله بالآخر<sup>11</sup> . كان شغله بما يستقبله من الامر في التنقيط والتحويل على الدهور . ومن كان شغله بالظاهر ، لاحظ عجائب قدرته وسلطانه وفضله وعدله . ومن كان شغله بالباطن . دهش وذهل

(1) B: والمقربين (sic) || (2) H: رحمة الله عليه || (3) YB: المحققين || (4) HB: صدور || (5) YB: تعالى || (6) H: تسبيحه || (7) B: — فيصل تسبيحهم || (8) FB: يحيى... ويميت || (9) FB: في || (10) H: الاول || (11) H: بالآخرة (sic) .

وتحير وخرس لسانه ، فلا له عبارة تعبر عنه ، ولا له إشارة تشير إليه <sup>1</sup> : كوشف له على قدر طاقته وطبعه ، فذهل فيها ؛ إلا من تولاه <sup>2</sup> بيرّه وقام عنه بنفسه .

وقال ابن عطاء <sup>3</sup> : من كان حظه من اسمه الظاهر ، زين ظاهره بانواع الخدمة <sup>4</sup> ، ومن كان حظه من اسمه الباطن ، زين باطنه بانوار العصمة <sup>5</sup> .

وقال ابن عطاء <sup>5</sup> <sup>18</sup> : الاول يكشف احوال الآخرة حتى لا يشكون <sup>6</sup> فيها . والآخر يكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبون <sup>7</sup> فيها ، والظاهر على قلوب اوليائه حتى يعرفونه <sup>8</sup> ، والباطن على قلوب اعدائه حتى ينكرونه <sup>8</sup> .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول <sup>9</sup> : قال ابن عطاء : هو الاول بتكوين البدائع ، فليس قبله شيء <sup>10</sup> . والآخر بعد طمس الخلائق ، فليس <sup>11</sup> بعده شيء ، والظاهر بعلوه <sup>12</sup> على خلقه ، فليس فوقه <sup>13</sup> شيء ، والباطن باحاطة <sup>14</sup> علمه بخلقه ، فليس دونه شيء .

20 « وما الحياة الدنيا الا متاع الغرور » . سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء <sup>15</sup> يقول <sup>16</sup> : ما شغل العبد عن الآخرة فهو الدنيا : فمنهم من دنياه ضيعة عامرة ، ومنهم من دنياه تجارة دارّة ، ومنهم من دنياه عزه وسلطانه ، ومنهم من دنياه علمه والمفاخرة به ، ومنهم من دنياه مجلسه ومختلفيه <sup>17</sup> . ومنهم من دنياه نفسه وشهوته : كل أحد <sup>18</sup> من الخلق مربوط منها بحظ .

وقال ابن عطاء <sup>15</sup> : وضعت سياسة الدنيا على القوة والتدبير . وسياسة الدين على ملازمة الامر والنهي <sup>19</sup> والقصد الى الله تعالى <sup>20</sup> على التبري من الحول والقوة .

(1) H : — اليه || (2) Y : + الله تعالى || (3) H : وقال ايضاً . . . B : — من كان ... الخدمة || (5) Y : من كان حظه من اسمه الظاهر زين ظاهره بانوار العصمة . . . FB : + وعلي بن عبد الرحيم || (6) B : يشكوا ؛ H : يكون فيها شكوك || (7) B : يرغبوا || (8) FB : يعرفونه ... ينكروه || (9) Y : — سمعت ... يقول || (10) YH : — فليس قبله شيء . . . YH : (11) YH : وليس || (12) YH : علوه || (13) H : بعده || (14) YH : لاحاطة || (15) H : + رحمة الله عليه . . . H : — يقول || (17) FB : ومختلفه || (18) B : واحد || (19) Y : الاوامر والنواهي || (20) H : — تعالى .

## سورة المجادلة

(58)

22 « أولئك حزب الله . ألا إن حزب الله هم المفلحون » .  
 قال ابن عطاء<sup>1</sup> : إن الله تعالى<sup>2</sup> عبادا اتصالحم به دائم ، وأعينهم به قريرة  
 أبدا . لا حياة لهم إلا به لاتصال قلوبهم به والنظر إليه<sup>3</sup> بصفاء اليقين . فحياتهم  
 بحياته موصولة . لا موت لهم أبدا ولا صبر لهم عنه . لأنه قد سبى أرواحهم فعلقها  
 عنده . فثم مأواها . قد غشي قلوبهم من النور ما أضاءت به فاشرقت<sup>4</sup> .  
 ونمت<sup>5</sup> زياداتها<sup>6</sup> على الجوارح . وصاروا في حرزه وحماه : « أولئك حزب الله .  
 ألا إن حزب الله هم المفلحون » .

## سورة الحشر

(59)

7 « وما أتاكم الرسول فخذوه ... » . قال ابن عطاء : لما عظم أمانته<sup>7</sup> في  
 نفسه . ولآه الحق وضع<sup>8</sup> الشرع . فجعل أمره أمره . ونهيه نهيه .  
 8 « لفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من ديارهم » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : هم<sup>10</sup>  
 الذين<sup>11</sup> تركوا كل علاقة وسبب ولم يلتفتوا إلى شيء من الكون<sup>12</sup> . وفرغوا أنفسهم  
 لعبادة ربهم واتباع رسوله صلعم<sup>13</sup> . وشغلهم فرحهم بما وفق لهم من<sup>14</sup> معرفة  
 ربهم وطاعة رسوله صلعم<sup>15</sup> عن حب الأهل والولد والديار والاموال . أولئك الذين  
 اتى الله عليهم وجعلهم أئمة العارفين ومحل آداب المریدين .  
 9 « ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة » . قال ابن عطاء : يؤثرون

1 (FB) : قال ابن عطاء : H : H : رحمة الله عليه<sup>1</sup> : H : 2 : — تعالى<sup>3</sup> : H : 3 : اليهم<sup>4</sup> : H : 4 : وشرقت<sup>5</sup> : HFB : 5 : ونمت<sup>6</sup> : YB : 6 : زيادتها<sup>7</sup> : B : 7 : عليه السلام<sup>8</sup> : YB : 8 :  
 وضع<sup>9</sup> : 9 : رحمة الله عليه<sup>10</sup> : YB : 10 : هم<sup>11</sup> : F : 11 : تركوا الكل و<sup>12</sup> : YHB : 12 :  
 من كون<sup>13</sup> : Y : 13 : عليه السلام<sup>14</sup> : F : 14 : وشغلهم ... لهم من<sup>15</sup> : F : 15 : —  
 معرفة ... صلعم .

به جوداً وكرماً ، « ولو كان بهم خصاصة »<sup>1</sup> يعني جوعاً وفقراً .

19 قال ابن عطاء<sup>2</sup> في قوله تعالى : « ولا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم » قال<sup>3</sup> : من ابتلاه<sup>4</sup> الله تعالى<sup>5</sup> بنسيان نفسه ومشاهدته<sup>6</sup> ذاته<sup>7</sup> وقلبه<sup>8</sup> . كان ذلك بدو<sup>9</sup> عقوبة من الله اياه<sup>10</sup> على<sup>11</sup> إعراضه<sup>12</sup> عن الله تعالى<sup>5</sup> واغماضه عن صنعه . ثم يزداد على الله تعالى<sup>5</sup> جرأةً لقلّة مشاهدته . فمن كان كذلك ، لا تُرجى<sup>13</sup> له السلامة لفقدان آثار السلامة .

21 « لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتنه خاشعاً » . قال ابن عطاء : أشار الى فضله الى اوليائه واهل معرفته : ان<sup>14</sup> شيئاً من الأشياء لا يقوم لصفاته<sup>15</sup> ولا يبقى مع تجليته ، إلا من قواه الله تعالى<sup>5</sup> على ذلك وهو قلوب العارفين . فقاموا<sup>16</sup> له به لا بغيره . فهو<sup>17</sup> القائم بهم لا هم .

23\_24 « الملك القدوس ... » قال ابن عطاء : القدوس المنزه عما يليق به من الاضداد والانداد .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله تعالى « المؤمن » قال : المصدق لمن أطاعه . وأيضاً : فانه آمن المؤمن عن<sup>18</sup> خوف ما سواه حتى لم يخافوا سواه .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول : قال ابن عطاء : « الباري » ، المبتدع<sup>19</sup> للأشياء من غير شيء : « والمصور » المتمم تصويره على غاية الكمال .

وقال ابن عطاء : « المهيمن » هو الامين على الكتب الماضية و « المهيمن » الذي لا يجري عليه سلطان غيره ولا يُمنع من تنفيذ مراده .

(1) B: — قال ... خصاصة || (2) H: في هذه الآية ؛ Y: في قوله ... قال || (3) FB: قال || (4) B: ابتلاه || (5) H: — تعالى || (6) B: ومشاهدته و || (7) B: ذلته ؛ FH: زلته || (8) F: وقلته || (9) B: — بدو || (10) B: له || (11) B: — على || (12) B: واعراضه || (13) FB: يرجى || (14) B: وان || (15) HF: بصفاته || (16) FB: وقاموا || (17) FB: وهو || (18) B: من || (19) B: المبتدع .



وايضا : « العزيز » الذي لا نظير له في الاشياء ولا<sup>1</sup> تتناوله<sup>2</sup> الأيدي .  
وقال ايضا : « المهيمن » المطلع على سرائر العباد فلا تخفى عليه خافية .  
و « السلام » هو الذي سلم من النقص والآفات . والسلام هو<sup>3</sup> الذي منه السلامة  
لخلق من الظلم والحيف . و « المؤمن » من أمن الخلق ظلمه والمصدق لمن اطاعه  
ان يبلغه الى ثوابه و « المهيمن » العالي<sup>4</sup> على الكل .

## سورة الممتحنة

(60)

4 « قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم » . قال ابن عطاء : الاسوة<sup>5</sup> القدوة  
بانخيل عليه السلام<sup>6</sup> في الظاهر من الاخلاق الشريفة وهي<sup>7</sup> السخاء وحسن الخلق  
واتباع ما أمر به على الطرب<sup>8</sup> - وفي الباطن الاخلاص لله تعالى<sup>9</sup> في جميع  
الافعال . والاقبال عليه في كل الاوقات . وطرح الكل في ذات الله<sup>10</sup> . ألا  
تري النبي صلعم<sup>11</sup> كيف مدح من اخلص وجرد<sup>12</sup> . بقوله<sup>13</sup> « اصدق<sup>14</sup>  
كلمة تكلمت بها العرب كلمة ليبد : « ألا كل شيء ما خلا الله باطل » . أشار<sup>15</sup>  
الى الكون وما فيه .

6 (٣٣ : ٢١) « لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة » . سمعت منصور بن  
عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : في الظواهر<sup>16</sup>  
وانعادات دون البواطن والاسرار . لأن أسراره<sup>17</sup> لا يطيقها<sup>18</sup> أحد من الخلق . لأنه  
باين الامة بالمكان ووقع الصفة عليه . لذلك قال النبي صلعم<sup>19</sup> لأنس بن مالك<sup>20</sup> :  
احفظ سري .

(1) F: فلا (2) Y: يتناوله (3) B: هو (4) FB: الغلب (5) B: الحسنة (6) H: عليه السلام (7) YFB: وهو (8) F: على الطرب (9) H: تعالى (10) YB: على تعالى (11) Y: عليه السلام (12) FB: وجرد (13) B: عليه السلام (14) YB: اشعر (15) B: وأشار (16) YHB: ظاهراً (17) B: عليه السلام (18) YFB: يطيق (19) YF: عليه السلام (20) B: رضي الله عنه .

7 « عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتهم منهم مودة ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لا تبغضوا عبادي كل البغض ، فاني قادر على ان انقلكم من البغض الى المحبة كنقلي من الحياة الى الموت ومن الموت الى النشور<sup>1</sup> . روي<sup>2</sup> عن النبي صلعم<sup>3</sup> انه قال : احب حبيبك هوناً ما ، عسى ان يكون بغيضك يوماً ما .

12 « ولا يعصينك في معروف ». قال ابن عطاء : لا يخالفنك في شيء من الطاعات .

### سورة الصف

(61)

2 « لِمَ تقولون ما لا تفعلون » . قال ابو العباس بن عطاء : من شهد من نفسه نفساً في الطاعات كان الى العصيان أقرب ، لأن النسيان من العمى عن برّ المنان . واما زجره لاهل الحق<sup>5</sup> والمشاهدة عن<sup>3</sup> طريق الاشارات . فقوله<sup>7</sup> « يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ؟ كبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » : هذا زجر وتهديد لاهل التحقيق والمشاهدة . اذ ليس للعبد فعل ولا تدبير . لانه أسير في قبضة العزة ، تجري عليه احكام القدرة وتصاريف المشيئة . فمن قال فعلت او اتيت او شهدت . فقد نسي مولاه واعرض عن برّه وادّعى ما ليس له .

6 « ومبشر برسول يأتي من بعدي اسمه احمد » . سمعت منصور بن عيسى يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله « اسمه احمد » قال احمد الحامدين له حمداً . واحمد المطيعين له طاعةً . واحمد العارفين به معرفةً ، واحمد المشتاقين اليه شوقاً على نسق قوله « احمد » .

(1) Y: النشر || (2) YH: وروي || (3) Y: عليه السلام || (4) FB: — من || (5) H: الحقائق || (6) B: من || (7) B: + تعالى .

- 9 « هو الذي ارسل رسوله بالهدى » . قال ابن عطاء : ارسل الرسول هادياً ومبيناً طريق الوصول اليه وواضعا أركان الدين القوي<sup>1</sup> مواضعه ، وداعياً اليه<sup>2</sup> . وباعثاً عليه . ارسله بآتم شرف وأعز نصير من الله<sup>3</sup> ليهدي به قلوباً عُميةً ويُسْمَع به آذاناً صُمّاً .
- 13 « نصر من الله وفتح قريب » . قال ابن عطاء : النصر التوحيد والايمان والمعرفة<sup>4</sup> . والفتح القريب النظر الى السيد .

## سورة المنافقون

(63)

- 8 « ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين » . قال ابن عطاء : عزة<sup>5</sup> الله<sup>6</sup> العظمة والقدرة . وعزة<sup>5</sup> الرسول<sup>7</sup> النبوة والشفاعة . وعزة<sup>5</sup> المؤمنين التواضع والسخاء .

## سورة التغابن

(64)

- 9 « ذلك يوم التغابن » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>8</sup> : تغيبين<sup>9</sup> اهل الطاعة لاهل<sup>10</sup> المعصية . وقال ابن عطاء : تغابن اهل الحق على مقادير الضياء عند الرؤية والتجلي . والتغابن في رؤية القلب اعظم واجل من رؤية العين : لان رؤية العين<sup>11</sup> تُذهل عن<sup>12</sup> التأمل . وهو مقصر عما اطلق لغيره ، عندها يظهر لكل احد . ومن ظهر له الحق بحقه اخرسه عن جميع نطقه من منازلته ومنازعته<sup>13</sup> .
- 15 « انما اموالكم واولادكم فتنة » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : فتنة بان تلهيكم<sup>15</sup> عن تأدية واجباته وذلك<sup>16</sup> موضع الفتنة .

(1) H : — القوي || (2) YFB : — وداعياً اليه || (3) YFB : — من الله || (4) H : والمغفرة ||  
 (5) YFB : عز || (6) YB : + تعالى || (7) FB : + عليه السلام || (8) H : + رحمة الله عليه  
 وعليم . (9) HB : يغيبين ؛ Y : تغيبين || (10) HB : اهل ؛ Y : واهل || (11) Y : — لان رؤية العين ||  
 (12) F : تدل على ؛ (13) YB : او منازعته || (14) YH : + في هذه الآية قال || (15) H : يلهيكم ||  
 (16) YH : فذلك .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : أصله من الصرف اي يصرفكم بلهوكم بها واشتغالكم عن تأدية واجبها بتزيين البخل لتتوفر لهم الدنيا .

16 « فاتقوا الله ما استطعتم » . سمعت<sup>1</sup> منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت<sup>2</sup> ابن عطاء يقول<sup>3</sup> في قوله تعالى « فاتقوا الله ما استطعتم » قال : هذا لمن رضي من الله تعالى<sup>4</sup> بالثواب . فاما من لم يرض منه الا به ، فانه خطابه : « إتقوا الله حق تقاته » ( ٣ : ١٠٢ ) .

### سورة الطلاق

(65)

2-3 « ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب » . قال ابن عطاء : من فارق ما يشغله عن الله<sup>5</sup> . اقبل الله<sup>6</sup> عليه . وشغل<sup>7</sup> جوارحه بخدمته ، وآنس قلبه بالتوكل . وزين سره بالتقوى ، وأيد روحه باليقين .

3 « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » . قال ابن عطاء : قد شرف الله تعالى<sup>4</sup> التوكل وعظم مقامه . ولو لم يكن من شرف التوكل الا قوله<sup>8</sup> « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » لكان في هذا القول من الله<sup>9</sup> عز<sup>10</sup> للمتوكلين وزجر<sup>11</sup> للمتعرضين .

12 « قد أحاط بكل شيء علماً » . قال ابن عطاء<sup>12</sup> : احاط علمه بالاشياء . لأنه<sup>13</sup> أوجدها . ولم يحط احد به علماً لامتناع الأزل ان يلحقه شيء من الحوادث .

(1) Y: قال ابن عطاء في هذه الآية : هذا لمن || (2) FB: قال || (3) B: - يقول || (4) H: -  
تعالى || (5) YB: + تعالى || (6) Y: + تعالى || (7) F: وأشعل || (8) HB: + تعالى || (9) YB: +  
تعالى || (10) FB: فخرأ (sic) || (11) B: وزاجراً (sic) ؛ F: وزجر (sic) ؛ Y: وزاجر ||  
(12) H: + رحمة الله عليه || (13) B: + تعالى .

## سورة التحريم

(66)

1 « تبتغي مرضاة ازواجك ». قال ابن عطاء : لما<sup>1</sup> نزلت هذه الآية على النبي صلعم<sup>2</sup> ، كان يدعو دائماً ويقول : اللهم اني اعوذ بك من كل<sup>3</sup> قاطع يقطفني عنك .

6 « يا ايها الذين آمنوا قُوا أنفسكم واهليكم ناراً ». قال ابن عطاء : بقبول نصيحة<sup>4</sup> الناصحين .

8 « يسعى نورهم بين ايديهم ». قال ابن عطاء : انما هي انوار : نور التوحيد ونور المعرفة ونور الحقيقة . فيسمى<sup>5</sup> بهذه الانوار الى محل القرار .

## سورة الملك

(67)

1 « تبارك الذي بيده الملك ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : « تبارك الذي » اي بارك في الخلق ووهب لهم البركة . فنفعهم . وكل نفاع<sup>6</sup> مبارك .

وقال ايضا : « تبارك » اي تعالى عن خلقه فضلا .

2 « الذي خلق الموت والحياة ». قال ابن عطاء : الذي خلق الموت للعبرة ، والحياة للامل والغفلة .

5 « ولقد زيننا السماء الدنيا بمصابيح ». قال ابن عطاء : زيننا قلوب الاولياء بانوار المعرفة ، وزينا قلوب المريدين بالخوف والرجاء ، وزينا قلوب المحبين بالشوق والهيبة . وزينا قلوب المتوكلين بالثقة واليقين ، وزينا قلوب الزاهدين بالتوبة والانابة ،

1 : Y -- د || 2 : Y : عليه السلام || 3 : B : — كل || 4 : YFB : نصح || 5 : YFB : يسعى || 6 : H : بقاء .

وزينا قلوب المؤمنين بالايمن والتصديق . وكل<sup>١</sup> متحل بزينته ، لا يشرف على من فوقه في الدرجة ، والفوقاني<sup>١</sup> مشرف عليه .

14 « ألا يعلم من خلق » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء<sup>٢</sup> : ألا يعلم من خلق الصدور وما في الصدور ؟ بلى ! « وهو اللطيف الخبير » ! واللطيف من علم المغيبات بلا مرشد ، واللطيف من عرف الغائبات بلاد دليل ، واللطيف المشرف على الغائبات كاشرافه على الحاضرات ، واللطيف من احسن اليك في لطف الخفاء . و« الخبير » من يخبرك بما في غيبك . والخبير من يختبر أمرك فيأتيك بالألطف على حسب المصالح لئلا تستبطئه في المنع . وقال ابن عطاء : الا يعلم من خلق الصدور ما<sup>٣</sup> يحدث فيها من حوادث<sup>٤</sup> العوارض ؟

### سورة القلم

(68)

4 « وانك لعلى خلق عظيم » . سمعت منصور<sup>٥</sup> بن عبد الله<sup>٦</sup> يقول : سمعت ابا القاسم البراز<sup>٧</sup> يقول : قال ابن عطاء<sup>٨</sup> في قوله « انك لعلى خلق عظيم » قال : جدت بالدنيا والآخرة عوضا<sup>٩</sup> منا .

سمعت ابا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله<sup>١٠</sup> « وانك لعلى خلق عظيم » قال<sup>١١</sup> : الخلق العظيم ان لا يكون له اختيار . ويكون تحت الحكم والصفح والعفو<sup>١٢</sup> مع فناء النفس وفناء المألوفات .

44 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء في<sup>١٣</sup> قوله<sup>١٠</sup> « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » : كلما احدثوا خطيئة ، جددنا لهم نعمة . ونسيتهم الاستغفار .

(1) B: فاني (?) || (2) YHFB: + في قوله تعالى || (3) B: بما || (4) H: الحوادث || (5) Y: منصوراً || (6) Y: — ابن عبدالله || (7) Y: — البراز || (8) Y: في هذه الآية || (9) F: — عوضا || (10) B: + تعالى || (11) H: — قال || (12) YFB: — والصفح والعفو || (13) YH: في هذه الآية .

48 « فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت ». قال ابن عطاء في <sup>1</sup> قوله « ولا تكن كصاحب الحوت » قال <sup>2</sup> : لم يكن هذا نقصاً لصاحب الحوت <sup>3</sup> ، ولكنه طلب استزادة من النبي صلعم <sup>4</sup> .

## سورة الحاقة

(69)

38\_39 « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون ». قال ابن عطاء : ما تبصرون من آثار القدرة وما لا تبصرون من سر القدرة .

48 « وانه لتذكرة للمتقين ». قال ابن عطاء : بيان للمتبيين .

## سورة المعارج

(70)

5 « فاصبر صبراً جميلاً ». قال ابن عطاء <sup>5</sup> : « صبراً » <sup>6</sup> على ما ابتليتك به ، « جميلاً » : علماً بان رؤيتي اليك <sup>7</sup> أسبق اليك <sup>8</sup> من البلاء .

19 « ان الانسان خلق هلوعاً ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : الهلوع الذي عند الموجود يرضى . وعند المفقود يسخط .

وقال ايضاً : جهولاً .

22 « الا المصلين ». قال ابن عطاء : المصلين العارفين بمقادير الاشياء . فلا يكون لهم بغير الله تعالى <sup>9</sup> فرح ولا الى غيره سكون .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن

(1) YH : — في قوله || (2) B : — قال || (3) B : + عليه السلام || (4) Y : عليه السلام ||  
 (5) H : + رحمة الله عليه || (6) B : اصبر || (7) FB : — اليك || (8) H : — اليك || (9) H : — تعالى .

عطاء<sup>1</sup> : « الا المصلين » فانهم لا يكون لهم هلع لثقتهم بربهم و يقينهم بتقديره .  
وقال ابن عطاء : اذا عمل فاحشة<sup>2</sup> او معصية جهل التوبة وقنط . « واذا  
مسه الخير منوعاً » (٢١) : اذا سمع شيئاً<sup>3</sup> من العلوم النافعة والاعمال الصالحة  
لم<sup>4</sup> يحن قلبه الى ذلك .

24 « والذين في أموالهم حق معلوم » . قال ابن عطاء : هم<sup>5</sup> الذين لم<sup>6</sup> يروا<sup>7</sup>  
لانفسهم ملكاً دون غيرهم من اخوانهم .

32 « والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا<sup>8</sup>  
في محبته ، فاحبوه واشتاقوا اليه .

### سورة الجن

(72)

1 « انه استمع نفر من الجن » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : تعجبت الجن من بركات  
القرآن لما سمعوه ووجدوا<sup>10</sup> في قلوبهم روحاً وفي اسرارهم نوراً ، وعلى ارواحهم  
راحة وفي ابدانهم نشاطاً للالتزام بأوامره . فقالوا « انا سمعنا قرآناً عجيباً » اي كتاباً  
عجيباً<sup>11</sup> البركة .

2 « يهدي الى الرشد » . قال ابن عطاء : يبين آداب الخدمة وسلوك العبودية فاتبعناه .

18 « وان المساجد لله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم  
البرزاز يقول : قال ابن عطاء : مساجدك اعضاؤك التي أمرت ان تسجد عليها ،  
لا تخضعها<sup>12</sup> ولا تدللها لغير خالقها .

21 « قل اني لا املك لكم ضرراً ولا رشداً » . قال ابن عطاء : لا املك لمن  
تحقق بالايمان<sup>13</sup> ضراً ولا لمن تحقق بالكفر<sup>14</sup> رشداً .

(1) H: رحمة الله عليه وعليهم || (2) FB: بفاحشة || (3) YH: بشئ\* || (4) H: — لم || (5) FB: —  
هم || (6) H: لا || (7) H: يروا (sic) || (8) F: صدوا || (9) H: — ابن عطاء || (10) YFB: —  
وجدوا || (11) B: عجائب || (12) B: تخضع بها || (13) YH: في الايمان || (14) YH: في الكفر .



## سورة المزمّل

(73)

1 « يا ايها المزمّل ». قال ابن عطاء : يا ايها المخفي ما نظهره عليك من آثار الخصوصية . آن اوان كشفه ، فآظهره . فقد ابدناك بمن يتبعك ويوافقك ولا يخذلك ولا يخالفك وهو ابو بكر الصديق<sup>1</sup> وعمر<sup>2</sup> وعثمان<sup>3</sup> وعلي<sup>4</sup> رضي الله عنهم أجمعين<sup>5</sup> .

8 « وتبتّل اليه تبتيلاً ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله : « وتبتّل اليه تبتيلاً » قال : اي انقطع اليه انقطاعاً<sup>6</sup> .

## سورة المدثر

(74)

6 « ولا تمنن تستكثر » . قال ابن عطاء : لا تمنن بعملك فتستكثر طاعتك ؛ ولا تكون<sup>7</sup> رؤية الاستكثار الا بروية النفس . فمن اسقط عنه رؤية نفسه . فقد أزال عنه<sup>8</sup> رؤية الاعمال والطاعات والاستكثار بها .

50 « كأنهم حمر مستنفرة » . قال ابن عطاء : (مستنفرة) مما طرقهم من الحال وجزعاً من الاحكام<sup>9</sup> .

## سورة القيامة

(75)

29 « والتفت الساق بالساق » . قال ابن عطاء<sup>10</sup> : اجتمعت<sup>11</sup> عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا والأهل والولد والقدوم على ربه . لا يدري بماذا<sup>12</sup> يقدم عليه لذلك .

(1) H: — الصديق ؛ HF: + رضي الله عنه || (2) F: + الفاروق ؛ YH: — وعمر || (3) F: +  
 ذي النورين ؛ YH: — وعثمان || (4) YHB: + بن ابي طالب ، F: — المرتضى || (5) B: — اجمعين ؛  
 11: رضي الله عنه ؛ Y: رضي الله عنهما || (6) H: — قال ... انقطاعاً || (7) F: يكون || (8) B: —  
 رؤية ... أزال عنه || (9) H: — كأنها ... الاحكام || (10) H: + رحمة الله عليه || (11) Y: اجتمع  
 (12) HB: بما .

## سورة المرسلات

(77)

8 « واذا النجوم طُمست » . قال ابن عطاء : اذا طمست نجوم المعارف وكُشف<sup>1</sup> عن سرائر المعاملات ، وهو اليوم الذي يفصل فيه<sup>2</sup> بين المرء وقرنانه واخذانه وخللانه ، إلا ما كان منها لله وفي الله<sup>3</sup> .

## سورة النبأ

(78)

38 « لا يتكلمون الا من أذن له الرحمن وقال صواباً » . قال ابن عطاء : الخالص ما كان لله تعالى<sup>4</sup> والصواب ما كان على السنة .

## سورة النازعات

(79)

18 « فقل هل لك ان تزكى » . قال ابن عطاء : هل لك ان اطهرك من الجنايات التي تلطخت بها واردك الى حد العبودية التي<sup>5</sup> بها الفخر والنجاة ؟

## سورة عبَس

(80)

11 « كلا انها تذكرة » . قال ابن عطاء : موعظة بليغة مباركة . فمن شاء الله تعالى<sup>6</sup> له التوفيق قبلها<sup>7</sup> .

17 « قتل الانسان ما اكفره » . سمعت منصور بن عبد الله يقول . سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : مُنع الانسان عن طريق الخيرات لجهله بطلب<sup>8</sup> رشده وسكونه الى ما وعد له ربه .

(1) YFB: وكشفت || (2) YFB: — فيه || (3) YFB: في الله والله؛ Y: + تعالى || (4) HF: — تعالى || (5) H: الذي || (6) H: — تعالى || (7) YFB: قبله || (8) B: بجهله يطلب .

20 « ثم السبيل يسره » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : يسر علي من قدر له التوفيق طلباً طريقاً<sup>2</sup> رشده واتباع نجاته .

25\_26 « انا صببنا الماء صبياً ثم شققنا الارض شقاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>3</sup> : قال ابن عطاء : صب من ماء معانيه<sup>4</sup> على قلوب اهل معاملته « صباً » فشق<sup>5</sup> منها معرفة ووجداً . ثم أنبت فيها حبة وهيبة وحكمة<sup>6</sup> وفهما .

38 « وجوه يومئذ مسفرة » . قال ابن عطاء<sup>7</sup> : كشف عنها ستور الغفلة ، فضحكت بالدنو من الحق<sup>8</sup> واستبشرت بمشاهدته .

وقال ابن عطاء<sup>9</sup> : اسفرت تلك الوجوه بنظرها الى مولاها واضحكها رضا الله تعالى<sup>10</sup> عنها .

### سورة انفطرت

(81)

6 « يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : ما قطعك عن صحبة<sup>12</sup> مولاك .

8 « في اي صورة ما شاء ركبتك » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : في اي حالة ما شاء صرفك<sup>14</sup> .

### سورة المطففين

(82)

14 « كلا بل ران على قلوبهم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : « سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>15</sup> « كلا بل ران على قلوبهم » قال :

(1) H : رحمة الله عليه || (3) B : — طريق || (3) YH : سمعت ابن عطاء يقول || (4) B : معاتبته (?) ؛ F : معينته || (5) YFB : فانشق || (6) YH : وحكماً || (7) FB : ابن طاهر || (8) B : + الحق || (9) H : وقال ايضاً || (10) H : — تعالى || (11) H : رحمة الله عليه || (12) H : — صحبة || (13) H : قال الواسطي رحمة الله عليه || (14) HF : قصد بك اليه || (15) YF : — في قوله .

الطاعة على الطاعة حتى يحجب<sup>1</sup> قلبه عن مشاهدة المنة . لأن العجب والرياء في الطاعة يورثان نسيان المنة وترك الحرمة .

22-23 « ان الابرار لفي نعيم على الأرائك ينظرون » . قال ابن عطاء : على أرائك المعرفة ينظرون الى المعروف ، وعلى أرائك القربة ينظرون الى الرووف . وللإسلام<sup>2</sup> اركان كما ان للنفس اركاناً<sup>3</sup> . فالرجلان<sup>4</sup> الصبر والورع . واليدان الزهد والقناعة . والاذنان الخوف والرجاء . والعينان الشوق والمحبة . واللسان العلم والفطنة . فمن استعمل هذه الاركان في رضا محبوبه وشغلها بخدمة معبوده ، فهو من الابرار الذين هم على الارائك ينظرون .

### سورة انشقت

(84)

9 « وينقلب الى أهله مسروراً » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : مسروراً بما نال من رضا الحق .

13 « انه كان في أهله مسروراً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول<sup>6</sup> : قال ابن عطاء في قوله<sup>7</sup> « انه كان في أهله مسروراً » قال : لنفسه متابعا ، وفي مراتع هواه ساعيا .

### سورة البروج

(85)

13 « وشاهد ومشهود » . قال ابن عطاء في قوله<sup>8</sup> « وشاهد ومشهود » قال<sup>9</sup> : هو الذي يشهد له باحواله على احواله لما كان الحق تولاهها في أزليته قبل ان منها ويسرها<sup>10</sup> بتقديره حتى<sup>11</sup> أخرجها الى الكون بتدبيره ؛ وكذلك<sup>12</sup> في صفاته وحواله<sup>13</sup> .

(1) B: تحجب || (2) F: والاسلام || (3) B: اركان || (4) B: فللرجلان (sic) || (5) H: + رحمة الله عليه || (6) Y: — سمعت ... يقول || (7) B: + تعالى || (8) B: + تعالى ؛ H: في قول || (9) Y: — في قوله ... قال || (10) B: وسرها ؛ Y: وسرها || (11) B: حين || (12) YH: كذلك || (13) F: — قال ابن عطاء ... وحواله .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت<sup>1</sup>  
ابن عطاء يقول : هو الذي يشهد له باحواله على احواله<sup>2</sup> .  
وقال<sup>3</sup> : الشاهد الحق والمشهود الكون : أعدمهم ثم أوجدهم على قوله « وما  
كنّا عن الخلق غافلين » (٢٣ : ١٧) .  
وقال ابن عطاء : هو الذي يشهد<sup>4</sup> له<sup>5</sup> باحواله على احواله . لما كان  
تولاها في أزليته قبل ان خلقها وسرّها<sup>6</sup> بتقديره حتى اخرجها الى الكون بتدبيره ؛  
وكذلك<sup>7</sup> في صفاتها واحوالها في العرصة والقيامة . فيسوقها الى محشرها . كما ساقها  
في الأزل والأبد دون غيره . فانطق من شاء في تيسيره<sup>8</sup> في الدارين ، واخرس ما  
شاء عما<sup>9</sup> شاء بتدبيره . فما أمضى في الأزل . هو ما<sup>10</sup> أجرى في الأبد . وما أجرى  
في لا بد . هو ما أمضى في<sup>11</sup> الأزل عبارة . والحقيقة لا يقارنها<sup>12</sup> شيء ولا يثبت  
بازائها شيء .

**13** « انه هو يبدي ويعيد » . قال ابن عطاء : يبدي باظهار القدرة فيوجد  
المعدوم . ثم يعيد<sup>13</sup> باظهار الهيبة فيفقد الموجود .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>14</sup> : قال  
ابن عطاء : يبدي بالكشف لقلوب الأولياء فيمحو كل<sup>15</sup> خاطر سواه . وتخضع  
له القلوب فلا تخضع الا له .

**16** « فعّال لما يريد » . قال ابن عطاء : فعّال لما يريد باظهار فضله<sup>16</sup> في  
اظهار عدله . واظهار عدله في اظهار<sup>17</sup> فضله . ولو حوّل عدله الى أهل فضله  
ما أطاقوا . ولو حوّل فضله الى أهل عدله ما<sup>18</sup> أطاقوا ولا احتملوا .

**22** « في لوح محفوظ » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم

(1) YB : قال ابن عطاء ؛ F : قال ابن عطاء يقول : الشاهد الحق ... || (2) F : — هو ... احواله ||  
(3) F : — وقال . (4) B : شهد . (5) YH : — له . (6) FB : وسرّها ؛ Y : وسرّها || (7) YHF :  
كذلك || (8) B : تيسره ؛ F : تيسيره . (9) F : عن . (10) H : — هو ما || (11) F : في الاول والازل ||  
(12) F : يقارنها . (13) H : يعيده . (14) Y : سمعت ... يقول ؛ B : — البزاز || (15) F :  
عن كل ؛ H : لكل . (16) H : فعله || (17) H : — عدله ... اظهار || (18) H : — لما .

يقول : سمعت ابن عطاء يقول<sup>1</sup> : حفظ ما استحفظ فيه ان يحفظه<sup>2</sup> . وأجرى القلم بعمله في خلقه ، وستر على القلم ان يعلم بما<sup>3</sup> جرى . فهو الحافظ عليه بما استحفظه<sup>4</sup> .

## سورة الطارق

(86)

15 « انهم يكدون كيداً » . قال ابن عطاء : الكيد إستدراجك من حيث لا تعلم .

## سورة الاعلى

(87)

13 « ثم لا يموت فيها ولا يحيى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول<sup>5</sup> : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : سمعت<sup>6</sup> ابن عطاء يقول : لا يموت فيستريح من غم القطيعة ، ولا يحيى فيصل الى روح الوصلة .

## سورة الغاشية

(88)

21 « فذكر انما انت مذكر » . سمعت ابا بكر الرازي يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء<sup>7</sup> يقول : الموعظة للعوام ، والنصيحة للاخوان ، والتذكرة للخوارج : فرض افترضه الله تعالى<sup>8</sup> على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنة وتعطلت الشريعة .

(1) FB: يقول قال ابن عطاء || (2) B: يحفظ || (3) B: ما || (4) YB: استحفظ || (5) H: سمعت ... يقول || (6) HB: قال ابن عطاء ؛ Y: سمعت ... سمعت (قال ابن عطاء) || (7) FB: — ابن عطاء || (8) H: — تعالى .

## سورة الفجر

(89)

1-2 «الفجر». قال ابن عطاء<sup>1</sup>: هو<sup>2</sup> محمد صلعم<sup>3</sup> لان<sup>4</sup> به تفجرت انوار الايمان وغابت ظلم الكفر. «وليل عشر»: ليلي موسى<sup>5</sup> التي اكمل بها<sup>6</sup> ميعاده بقوله<sup>7</sup> «واتمناها بعشر» (٧: ١٤٢).

3 «والشفع والوتر». قال ابن عطاء<sup>8</sup>: الشفع الفرائض والوتر السنن. وقال: الشفع الخلق والوتر الحق.

27 «يا ايها النفس المطمئنة». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: المطمئنة هي العارفة بالله تعالى<sup>11</sup> التي لا تصبر عن<sup>12</sup> الله<sup>13</sup> طرفة عين.

## سورة البلد

(90)

1-2 «لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: اقسم الله تعالى<sup>11</sup> بالمدينة لطيبها ولأن النبي صلعم<sup>14</sup> سناها طيبة. وشرفها بان جعل تربة النبي<sup>15</sup> عليه السلام<sup>16</sup> منها ومقامه فيها وهجرته اليها فقال «بهذا البلد» الذي<sup>17</sup> شرفته بمكانك حياً وبركتك ميتاً.

4 «لقد خلقنا الانسان في كبد». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: في ظلمة وجهل.

8 «ألم يجعل له عينين». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: عيناً في رأسه يبصر<sup>18</sup> بها آثار الصنع، وعيناً في قلبه يرى بها مواقع الغيب.

(1) H: رحمة الله عليه (2) YH: والفجر هو (3) Y: عليه السلام (4) FB: لانه (5) B: عليه السلام (6) H: صلعم (7) YF: به (8) B: تعالى (9) H: رحمة الله (10) B: عز وجل (11) H: رحمة الله عليه (12) H: تعالى (13) B: على (14) YB: تعالى (15) B: قال ابن عطاء (16) Y: عليه السلام (17) YH: رسول الله (18) HB: في (19) B: اي (20) F: ينظر.

## سورة الشمس

(91)

9 « قد أفلح من زكاها ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : أفلح<sup>2</sup> من<sup>3</sup> وفق لمراعاة أوقاته .

## سورة الليل

(92)

4 « ان سعيكم لشتى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز<sup>4</sup> يقول<sup>5</sup> قال ابن عطاء : ظاهر هذه الآية يدل على ان من الناس من يكون سعيه بقوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه<sup>6</sup> بنيته دون قوله وفعله . ومنهم من يكون سعيه بنيته وقلبه<sup>7</sup> وفعله . ومنهم من يكون سعيه في طلب الدنيا . ومنهم من يكون سعيه في طلب الآخرة . ومنهم من يكون سعيه لوجهه<sup>8</sup> . لا للدنيا ولا للآخرة . وأدون الناس سعياً من سعى لهذه الفانية . واعظمتهم همة من سعى لوجهه<sup>8</sup> : فذاك الذي لا يخيب سعيه ولا يبطل عمله .

وقال ابن عطاء<sup>9</sup> : باطن هذه الآية ان يرى سعيه قسمة من<sup>10</sup> الحق له . من<sup>10</sup> قبل التكوين والتخليق . لقوله تعالى<sup>11</sup> « نحن قسمنا بينهم معيشتهم » (٤٣ : ٣٢) . وان<sup>12</sup> السعي له مراتب كمراتب المتصلين بالسلطان والواصلين اليه . والندماء والجلساء واصحاب الأسرار . كذلك سعي المریدين والمرادين والعارفين والمحبين والمشتاقين والواصلين والفانين<sup>13</sup> عن أوصافهم والمتصفين بأوصاف الحق : هذا الى ما<sup>14</sup> لا عبارة له ولا غاية . « ان سعيكم لشتى » .

17 « وسيجنبها الأتقى » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : الزهاد في الدنيا هم<sup>15</sup> المتقون . والأتقى من تركها جملة . وأعرض عنها بالكلية كالصديق رضي الله عنه . الكل أعطوا وابقوا<sup>17</sup> . والصديق رضي الله عنه<sup>18</sup> أعطى الثاني<sup>19</sup> جملة . وأبقى

(1) FB : ابو عثمان || (2) H : — أفلح || (3) H : لمن . (4) H : — يقول . (5) Y : — سمعت ... يقول || (6) F : — بقوله ... سعيه || (7) F : وقوله || (8) B : لوجه الله تعالى || (9) H : — رحمه الله عليه || (10) B : — من || (11) H : — تعالى || (12) F : فان || (13) H : والفانين || (14) B : من || (15) B : في دنياهم || (16) FB : لان || (17) B : — وابقوا : HF : واتقوا || (18) B : رضي الله عنه || (19) H : الفانية .



لنفسه الباقي الذي لم يزل ولا يزال . ألا ترى<sup>1</sup> لما قال له<sup>2</sup> النبي صلعم<sup>3</sup> « ماذا ابقيت لنفسك؟ » قال : الله تعالى<sup>4</sup> ورسوله<sup>5</sup> .

## سورة الضحى

(93)

1-2 « والضحى والليل اذا سجى » . قال ابن عطاء : ومكاشفات<sup>6</sup> سرك بنا واشتغالك بالدعوة نظراً الى الخلق .

3 « ما ودّعك ربك وما قلى » . قال ابن عطاء<sup>7</sup> : ما حجبتك عن قربه حين بعثك الى خلقه .

5 « ولسوف يعطيك ربك فترضى » . قال ابن عطاء : كأنه يقول لنبيه صلعم<sup>8</sup> : أفترضى بالعطاء عوضاً<sup>9</sup> عن المعطي ؟ فيقول : لا . فقيل له : « انك لعلى خلق عظيم » (٦٨ : ٤) اي على همة جليلة اذ لم يؤثر فيك شيء من الاكوان ولا يرضيك شيء منها<sup>10</sup> .

6-8 « ألم نجدك يتيماً فأوى ووجدك ضالاً فهدى ووجدك عائلاً فأغنى ؟ » سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : معناه وجدك<sup>11</sup> اليتيم فأوى بك . ووجدك<sup>11</sup> الضال فهدى بك . ووجدك<sup>11</sup> العائل . فأغنى بك . قوله « ووجدك » . ولا يكون الوجدان الا بعد الطلب . وكان طالباً له في الأزل فوجده ثم أوجده سفيراً بينه وبين خلقه .

وقال ايضا : وجدك بين قوم ضلال فهداهم<sup>12</sup> بك .

وقال ايضا<sup>13</sup> : وجدك اي طلبت حتى وجدت . والمطلوب هو المراد في

معنى<sup>14</sup> الظاهر .

(1) FB : ولذلك لما || (2) Y : — له || (3) Y : عليه السلام || (4) YH : — تعالى || (5) B : +  
+ عليه السلام || (6) H : مكاشفات || (7) H : + رحمة الله عليه || (8) Y : عليه السلام || (9) B : —  
عوضاً || (10) FB : منها شيء || (11) YHB : وجد ... ووجد ... ووجد || (12) B : + الله ||  
(13) B : — وقال ايضا || (14) B : المعنى .

وقال ايضاً : ألم يجدك متحيراً في مشاهدته فأواك الى نفسه ، واعطاك الرسالة ، ووجدك جباناً عن الإخبار عنه ، فجسرك عليه ، ووجدك عائلاً اي فقيراً بمشاهدة<sup>1</sup> الخلق ، فاغناك بمكاشفته عن مشاهدتهم .

وقال ابن عطاء : وجدك فقير النفس فاغنى قلبك بغناه ، فاتصل غناك بغناه ، فصرت غنياً بغنى القلب عن غنى<sup>2</sup> النفس . قال النبي صلعم<sup>3</sup> : ليس الغنى عن كثرة العرض ، انما<sup>4</sup> الغنى غنى القلب .

وقال ابن عطاء : الضال في اللغة هو المحب . اي وجدك محباً للمعرفة فمن عليك بها<sup>5</sup> . وذلك<sup>6</sup> قوله تعالى<sup>7</sup> في قصة<sup>8</sup> يوسف<sup>9</sup> « انك لفي ضلالك القديم (١٢ : ٩٥) اي محبتك القديمة .

وقال ابن عطاء في قوله<sup>10</sup> « ووجدك عائلاً فاغنى » اي ليس معك كتاب ولا وحي فاغناك بهما .

وايضا : « ووجدك ضالاً » اي طالباً لمحبتة فهداك لها<sup>11</sup> .

وايضا : وجدك غير عالم بما لك<sup>12</sup> عنده من المنزلة فهداك له واغناك به .

وقال ابن عطاء : وجدك ضالاً عن الرسوم لا عن المعرفة .

**9-10** « فاما اليتيم فلا تقهر وأما السائل فلا تنهر » . قال ابن عطاء : المؤمنون كلهم ايتام الله<sup>13</sup> وفي حجره ، فلا تقهرهم اي تبعدهم عنك . والسؤال هم أسراء الله فلا تنهرهم . ولن لهم<sup>14</sup> والطف بهم .

**11** « واما بنعمة ربك فحدث » . قال ابن عطاء : حدث<sup>15</sup> نفسك لئلا تنسى فضلي عليك قديماً وحديثاً .

(1) FB : لمشاهدة || (2) H : — غنى || (3) Y : عليه السلام || (4) YH : ولكن || (5) Y : به || (6) F : + في || (7) YHB : — تعالى || (8) HFB : — قصة || (9) FB : — في يوسف ؛ Y : + عليه السلام || (10) FB : — في قوله || (11) YH : — وايضا ... لها || (12) FB : بحالك || (13) B : + تعالى || (14) B : — ولن لهم || (15) B : + به .

## سورة الشرح

(94)

1 « ألم نشرح لك صدرك ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : ألم نوسع سرّك<sup>2</sup> لقبول ما يرد عليك .

2 وقال في قوله<sup>3</sup> : « ووضعنا عنك وزرك » : اي<sup>4</sup> اعباء النبوة<sup>5</sup> والرسالة ، فكنت فيها<sup>6</sup> محمولا لا حاملاً .

وقال ايضاً<sup>7</sup> : ألم نمنّ عليك بالاحتمال عن المخالفين<sup>8</sup> « ووضعنا عنك وزرك » الذي<sup>9</sup> كادت نفسك ان تتلف عند حمل النبوة ، فأعناك عليه وقويناك عند الابلاغ ؛ سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول<sup>10</sup> : قال ابن عطاء في قوله<sup>3</sup> « ألم نشرح لك صدرك » قال : ألم نخلّ سرّك عن الكل . فغبت عن مشاهدة الكون وما سوى الحق . فشرح صدرك للنظر ، وشرح صدر موسى<sup>11</sup> للكلام<sup>12</sup>

وقال في قوله « ووضعنا عنك وزرك » أي<sup>13</sup> ألم أزل ملاحظة المخلوقين عن سرّك ؟

4 « ورفعنا لك ذكرك ». قال ابن عطاء : جعلتُ تمام الايمان بي بذكرك معي .

وقال ايضاً : جعلتُ ذكرك<sup>14</sup> من ذكري . فكان من ذكرك ذكري<sup>15</sup> .

7 « فاذا فرغت فانصب ». قال ابن عطاء : اذا فرغت من تبليغ الرسالة فانصب لطلب الشفاعة .

8 « والى ربك فارغب ». قال ابن عطاء : فارغب<sup>16</sup> ليعطيك في أمتك ما تقرّ به<sup>17</sup> عينك<sup>18</sup> .

(1) H : — ابن عطاء || (2) صدرك || (3) B : + تعالى || (4) HB : — اي ؛ F : الذي || (5) Y : — النبوة و || (6) B : بها || (7) H : + ووضعنا عنك وزرك || (8) B : الخلوفاين (sic) || (9) YH : — الذي || (10) Y : — سمعت ... يقول || (11) B : + عليه السلام || (12) H : + صلى الله عليه || (13) YH : — اي || (14) YF : جعلتك ذكراً || (15) H : — وقال ... ذكري || (16) YH : — فارغب || (17) F : — به || (18) B : عينك .

## سورة التين

(95)

- 3 « وهذا البلد الأمين » . قال ابن عطاء : أمناه<sup>1</sup> بمقامك فيه<sup>2</sup> وكونك به<sup>3</sup> فان كونك أمان حيث ما كان .
- 4 « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال ابن عطاء : في<sup>4</sup> أتم معرفة .

## سورة العلق

(96)

- 6-7 « كلا ان الانسان ليطغى ، ان رآه استغنى » . قال ابن عطاء : رؤية الغنى تورث الطغيان والبطر ، لان الغنى<sup>5</sup> يورث الفخر . والفخر يورث الطغيان . سمعت منصور<sup>6</sup> بن عبد الله<sup>7</sup> يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء : طغيان الغنى لمن لا يصلح له الا الفقر . فاذا اغناه . أبطره<sup>8</sup> غناه . وقال : اذا اغناه غناه عن المغني ، أبطره ذلك الغنى .
- 19 « واسجد واقرب » . قال ابن عطاء : اقرب الى بساط الربوبية ، فقد اعتقناك من<sup>9</sup> بساط العبودية .

## سورة البينة

(98)

- 8 « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال ابن عطاء : الرضا<sup>10</sup> هو النظر الى قديم اختيار الله تعالى<sup>11</sup> للعبد : يختار الأفضل ، فيترك السخط<sup>12</sup> عليه .

(1) YFB : أمنا || (2) YFB : فيها || (3) YFB : بها || (4) FB : -- في || (5) H : -- الغنى || (6) B : منصور ؛ Y : منصوراً || (7) YB : — ابن عبد الله || (8) H : اضره || (9) F : عن || (10) H : — الرضا || (11) H : — تعالى || (12) H : التسخط .

## سورة الماعون

(107)

5 « عن صلاتهم ساهون » . سمعت عبد الله بن علي البغدادي يقول : سمعت احمد بن فاتك يقول : سمعت<sup>1</sup> ابا العباس بن عطاء يقول<sup>2</sup> : ليس في القرآن وعيد<sup>3</sup> صعب الا وبعده وعد<sup>4</sup> لطيف . غير هذه الآية « فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون » . ذكر<sup>5</sup> الويل لمن صلاها بلا حضور من قلبه . فكيف بمن تركها وأساء<sup>6</sup> ؟

## سورة الكوثر

(108)

1 « انا اعطيناك الكوثر » . قال ابن عطاء : الرسالة والنبوة .  
وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : معرفة بربربيتي وانفراداً بوحدانيتي وقدرتي ومشيتي .

## سورة النصر

(110)

1 « اذا جاء نصر الله والفتح » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>8</sup> : اذا شغلك به عما دونه . فقد جاءك الفتح من الله تعالى<sup>9</sup> . والفتح هو النجاة من السجن ، والبشري بلقاء الله تعالى .

وقال ابن عطاء : اذا فتح عليك علوم القربة وأحوال الاشتياق .

(1) Y: — سمعت ... سمعت (2) Y: قال ابن عطاء (3) B: وعد (4) F: وعيد (5) F: الذكر (6) FB: رأساً (7) B: — ابن عطاء (8) Y: وقال ايضا (8) YH: — في هذه الآية (9) YB: + تعالى .

## سورة الاخلاص

(112)

1-2 « قل هو الله احد » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>1</sup> : قال ابن عطاء : « قل » في غير<sup>2</sup> هذا الموضع في القرآن<sup>3</sup> اي اظهر<sup>4</sup> ما أوحينا اليك وبيّنّا لك<sup>5</sup> بتاليف الحروف التي قرأناها عليك لتهدي بها أهل الهداية . والهاء تنبيه عن معنى ثابت . والواو اشارة الى ما لا يدرك حقائق نعوته وصفاته بالحواس . و « الاحد » المنفرد الذي لا نظير له . والتوحيد هو الاقرار بالأحدية والوحدانية : وهو الانفراد .

وقال ابن عطاء : هو هو . ولا<sup>6</sup> يقدر أحد ان يُخبر عن هويته الا هو . لا عبارة لأحد عنه حقيقة إلا له عن نفسه . فيخبر عن نفسه بحقيقة حقه . والأغيار يخبرون عنه على حد الاذن<sup>7</sup> فيه والأمر . فاخبر عن نفسه بانه « هو الله »<sup>8</sup> : اشار من نفسه الى نفسه<sup>9</sup> . اذ لم يستحق احد ان يشير اليه سواه . فمن أشار اليه . فانما أشار الى إشارته الى نفسه . فمن تحقق إشارته<sup>10</sup> الى إشارته بالتعظيم والحرمة . كانت إشارته صحيحة على حد الصواب . ومن وقعت إشارته على حد الدعوى . بطلت إشارته<sup>11</sup> وبعدت عن معادن الحقيقة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>13</sup> « قل هو الله احد » : هو المنفرد بايجاد المفقودات والمتوحد باظهار الخفيات .

وقال ابن عطاء في قوله<sup>13</sup> « قل هو الله احد » : إشارة منه اليه ، حين قال<sup>14</sup> الكفار « انسب لنا ربك » .

« الله الصمد » . قال ابن عطاء : الصمد الذي لم يتبين عليه أثر في اظهر .

(1) Y: — سمعت ... يقول || (2) Y: — غير || (3) Y: — في القرآن || (4) H: + ما اتيناك و || (5) H: — وبيّنّا لك || (6) F: — لا || (7) B: الادب || (8) Y: + تعالى || (9) F: — اشار ... نفسه || (10) B: بإشارته || (11) B: + على حد الدعوى || (12) B: + تعالى || (13) H: — في قوله || (14) B: قالت .

وقال ابن عطاء : الصمد المتعالي عن الكون والفساد .

سمعت منصور<sup>1</sup> بن عبد الله<sup>2</sup> يقول : سمعت ابا القاسم البزاز<sup>3</sup> يقول :  
قال ابن عطاء : « قل هو الله احد » أظهر<sup>4</sup> لك منه التوحيد . « الله الصمد »  
أظهر<sup>4</sup> لك منه المعرفة . « لم يلد » أظهر<sup>4</sup> لك منه الايمان . « ولم يولد » أظهر<sup>4</sup>  
لك منه الاسلام . « ولم يكن له كفواً احد » أظهر<sup>4</sup> لك منه اليقين .

3 « لم يلد ولم يولد » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : « لم يلد » دليل<sup>6</sup> الفردانية ، « ولم  
يولد » دليل الربوبية .

(1) Y: منصوراً || (2) Y: — ابن عبد الله || (3) YHB: — البزاز || (4) YHF: ظهر ||  
(5) H: بن علي (sic) || (6) H: + علي .

تفسیر ابوالحسین نوری





## یادداشت

پل نویا، در یکی از «ملانژ»های دانشگاه سن ژوزف<sup>۱</sup>، رساله‌ای از ابوالحسین نوری، تحت عنوان مقامات القلوب چاپ کرده است. او نسخه خطی آن را در یک جنگ خطی کتابخانه نافذ پاشا در استانبول یافته، و پس از آن با استفاده از اطلاعات فواد سزگین به وجود نسخه‌های دیگری از آن پی برده و با مقابله آنها طبع انتقادی از آن به دست داده است. نویا در مقدمه این رساله، نخست از شخصیت نوری سخن گفته و پس از نقل خلاصه‌ای از مقامات و معرفی نسخه‌های خطی آن، متن اصلی آن را که از روی چهار نسخه تصحیح شده است همراه با نسخه بدلهایی منتشر کرده است. به دنبال متن، برای آشنایی بیشتر خوانندگان با نوری، دو ضمیمه بر آن افزوده است. یکی (که آن را ضمیمه A می‌خواند) همین کلماتی است که در اینجا در پی می‌آید و او آنها را تحت عنوان «کلمات منقول نوری در حقائق التفسیر سلمی<sup>۲</sup>» آورده است. این ضمیمه شامل بیست و نه قول از اقوال نوری است که سلمی در مجموعه بزرگ تفسیر خود، حقائق التفسیر، نقل کرده است. این اقوال تفسیرهایی از آیات قرآنی است، ولی معلوم نیست که سلمی آنها را از کجا گرفته است. پل نویا از خود می‌پرسد آیا نوری تفسیر قرآنی نوشته بوده که اکنون در دست نیست و سلمی به آن دسترس داشته است؟ و خود در پاسخ می‌گوید آنچه ما در این باره می‌دانیم این است که نوری مجالسی داشته که در طی آنها تفسیر قرآن می‌گفته است، و احتمال می‌رود که سلمی آنها را خود از زبان نوری شنیده یا از یادداشتهای شاگردان او گرفته باشد<sup>۳</sup>. پل نویا متن این اقوال را از روی نسخه‌ها

1. Paul Nwya, S.J., *Textes mystiques inédits d'Abu-l-Hasan al-Nūri*, «le Maqamāt», Mélanges de l'université Saint-Joseph, Imprimerie Catholique, 1968.

این رساله همراه با ترجمه فارسی آن در معارف (دوره سیم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۶۸، ص ۱۱۹-۸۱) چاپ شده است.

2. Sentences de Nūri citées par Sulamī dans *Ḥaḡā'iq al-tafsīr*.

۳. پل نویا، بیسگفته، ص ۱۲۶-۱۲۱.

فاتح، ۲۶۰، با رمز F و بشیر آقا ۳۶، با رمز B و بنی جامی، با رمز Y، تصحیح کرده است. دومین ضمیمه‌ای که نو یا بر متن مصحح مقامات افزوده ضمیمه‌ای تحت عنوان «سرح کلام ابی الحسن النوری رحمه الله تعالی» است که او آن را ضمیمه B نامیده است، و درباره آن می نویسد: «در ضمیمه B، ما متن بسیار جالب توجهی منسوب به نوری آورده ایم که سارح ناسناسی از ساگردان مکتب ابن عربی آن را سرح کرده است»<sup>۲</sup>. و پس از نقل خلاصه فسرده و نیز عباراتی از آن می گوید: «برای ساگرد ابن عربی چنین عباراتی غذای روحی دلبذیری بود: به همین سبب سارح ناسناس ما سادمان است از اینکه می تواند اندیشه نوری را به زبان فلسفی استاد خود برورد و آن را با اصطلاحات مهم وحدت وجودی همراه کند. می دانیم که مکتب ابن عربی، برای بنیانگذاری نظریات وحدت وجودی خود، معمولاً به باره‌ای از نوشته‌های سهل نسبی و بعضی آراء مکتب سالمیه ارجاع می دهد. ولی تا اینجا نمی دانستیم که بعضی از ساگردان ابن عربی نوری را هم از آن خود می دانند. به همین سبب نباید از اهمیت متنی که تصحیح آن را می آوریم (یعنی همین سرح کلام منسوب به نوری) غافل بود. ما آن را همراه با گزیده عمده‌ای از سرح منتشر می کنیم، نه تنها برای اینکه معنی متن را روشن کنیم، بلکه علاوه بر آن، برای اینکه سارح، مخصوصاً از جهت احاطه او بر اصطلاحات فلسفی، سایان توجه است»<sup>۳</sup>.

ولی چنانکه بروفسور هرمان لندلت تحقیق کرده است، این ضمیمه، که شامل «گزیده عمده‌ای از سرح سارح ناسناس» است، برخلاف آنچه بل نو یا نوشته است، از ابوالحسن نوری نیست، بلکه از ابوالحسن بستی است و متن کامل عربی آن به اضافه سرح نورالدین اسفراینی و سرح سارح ناسناخته همراه با ترجمه فارسی آنها، در کتاب زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی<sup>۴</sup>، چاپ گردیده است. استباه نو یا و به تبع آن نتیجه‌گیری ستاب آمیز او از اینجا ناسی سده است که او تنها یک نسخه از متن و سرح آن را در دست داشته، و در آن نسخه هم، چنانکه در مقدمه آن می خوانیم، سارح ناسناخته «کلمات» را منسوب به نوری دانسته است. خود نو یا نیز از اینکه فقط یک نسخه از آن را یافته بوده راضی نبوده است، زیرا در پایان مقاله خود، که در آن مقامات را معرفی می کند چنین می نویسد: «این متن را در یک جنگ خطی

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۱۲۷-۱۳۱.

۴. نگاه کنید به، نصرالله بورجوادی، زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی، «کلمات عربی»، ص ۱۳۵-۱۰۵، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بهران ۱۳۶۲.

کتابخانه ولی الدین، به شماره ۱۸۲۱، برگهای ۸۸ ب تا ۹۳ الف یافتیم. ولی افسوس که نسخه‌های دیگری از آن در دست نیست، و دور از احتیاط است که مصحح، مخصوصاً در مورد متونی بدین دشواری، به يك نسخه تنها اکتفا کند. با این همه، نسخه ما بسیار خوب است و چندان چیزی کم ندارد.»<sup>۷</sup>

البته نو یا این حکم را در مورد محتوای متن کرده، ولی بی احتیاطی او در این بوده که در مورد صحت انتساب متن به نوری تحقیق وافی به جای نیاورده است.

نوشته اسماعیل سعادت

۷. پل نو یا، پیشگفته، ص ۱۲۷-۱۳۱.



## APPENDICE A

### SENTENCES DE NŪRĪ CITÉES PAR SULAMĪ DANS ḤAQĀ'IQ AL-TAFSĪR

- 29,II : « هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً » : قال ابو الحسين النوري :  
اعلى مقامات اهل الحقائق الانقطاع عن العلائق
- 40,II : سئل النوري عن فهم هذه الآية « اوفوا بعهدي اوف بعهدكم » قال :  
اوفوا بعهدي في دار محنتي<sup>1</sup> على بساط خدمتي بحفظ حرمتي اوف  
بعهدكم في دار نعمتي<sup>2</sup> على بساط قربتي بسرور رؤيتي .
- 245,II : « والله يقبض ويبسط » : قال ابو الحسين النوري : يقبض باياه  
ويبسط لاياه .
- 273,II : « تعرفهم بسيماهم » : قال النوري : تعرفهم بسيماهم بفرحهم بفقرهم  
واستقامة احوالهم عند موارد البلاء عليهم .
- 35,III : « اني نذرت لك ما في بطني محررا » : قال النوري : خادما لاهل  
صفوتك .
- 97,III : « ومن دخله كان آمناً » : قال النوري : من دخل قلبه سلطان  
الاطلاع كان آمناً من هواجس نفسه ووساوس الشيطان .
- 128,III : « ليس لك من الامر شيء » . قال النوري : ليس لك من الامر شيء<sup>3</sup>  
ولكن الامر كله اليك لان<sup>4</sup> لك الامر<sup>5</sup> . فالامر كله اليك<sup>6</sup> وليس  
لك منه شيء جلّ قدرك ان تلاحظ<sup>7</sup> غير<sup>8</sup> الحق فيما بيدي<sup>9</sup> .
- 152,III : « منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة » : قال النوري :  
العامة في قبص العبودية والخاصة<sup>9</sup> في قبص الربوبية فلا يلاحظون  
العبودية . واهل الصفوة جذبهم الحق ومحامهم عن نفوسهم .

(1) Y: محبتي || (2) F: نعمتكم || (3) Y: - شيء || (4) F: فان || (5) B: - لان لك الامر ||  
(6) B: فان الامر كله لك واليك || (7) B: تلاحظه || (8) B: عن || (9) YF: والخاص ||

- 128,IV : « واحضرت الانفس الشح » : قال النوري : الزمت الاشباح مخالفة الحق في جميع الاحوال ، وشحها ما يضرها من طلب الدنيا .
- 9,VI : « وللبسنا عليهم ما يلبسون » : قال النوري : رحمهم من حيث لم يعلموا .
- 36,VI : « انما يستجيب الذين يسمعون » . قال النوري : من فتح سمعه للسمع أجري لسانه بالجواب<sup>1</sup> .
- 83,VI : « نرفع درجات من نشاء » : قال النوري : نرفع درجات من نشاء بالكون مع الله والفهم عنه .
- 2,VII : « فلا يكن في صدرك حرج منه » : قال النوري : ان انوار الحقائق اذا وردت على السر ضاق عن حملها كالشمس يمنع شعاعها عن ادراك نهايتها .
- 29,VII : « كما بدأكم تعودون » : قال النوري : نجري عليكم في الابد ما قضينا به عليكم في الازل .
- 22,X : « دعوا الله مخلصين له الدين » . قال النوري : المخلص في دعائه من لا يصحبه من نفسه شيء سوى روية من يدعوه .
- 17,XI : « أفمن كان على بيعة من ربه » : قال ابو الحسين النوري : البيئات هي التي لا يكشف او اخرها<sup>2</sup> عن عثرة ولا غلط .
- 10,XIV : « فاطر السموات والارض يدعوكم » : قال النوري : دعا الله الخلق بنفسه الى نفسه وذكر من اسمائه « فاطر » لثلا يتعلقوا بشيء من الاكوان فتال انا فاطر السموات والارض ان اردتم ما فيها فهو عندي<sup>3</sup> وان اردتموني فلا تلتفتوا اليها<sup>4</sup> وارجعوا منها<sup>5</sup> الي .
- 72,XV : قال النوري في قوله « لعمرك » قال : بالحياة التي<sup>6</sup> خصصت بها من بين الخلق فحيبوا بالارواح وحييت بي . فبقاؤك<sup>7</sup> متصل ببتائي لانك باق بي .

(1) B: للجواب || (2) F: + الا || (3) F: عبدي || (4) B: اليها || (5) B: منها || (6) F: الذي || (7) B: فبقاك .

- 28, XVIII : « ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا » : قال النوري : الغفلة سكون السر الى شيء سوى الحق .
- 78, XXII : « واعتصموا بالله هو مولاكم » : قال النوري : الاعتصام بالله للخواص والاعتصام بحبل الله للعوام ، والاعتصام بحبل الله هو التمسك بالوامر والسنن<sup>1</sup> والاعتصام بالله هو خلو القلب والسر عما يُشغل عنه والاشتغال بمراقبته والاقبال عليه . قال الله تعالى « واعتصموا بالله هو مولاكم » اي هو الذي يعينكم به ان اقبلتم على الاعتصام .
- 63, XXIV : « فليحذر ... ان تصيهم فتنة » : قال النوري : الفتنة هو الاشتغال بشيء سوى الحق .
- 50, XXVII : « ومكرنا مكرًا » : قال النوري : لولا المكر ما طاب عيش الاولياء .
- 32, XXXV : « ثم اورثنا الكتاب » : سئل النوري رحمة الله عليه عن قوله تعالى « ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا » : على ماذا عطف بقوله « ثم » ؟ قال : عطف ارادة الازل والامر المقضي قال : ثم اورثنا من الخلق الذين سبقت لهم منا الاصطفائية في الازل .
- 61, XXXVI : « وأن اعبدوني » . قال النوري : الانفاس ثلاثة : نفس في العبودية ونفس في الربوبية ونفس بالرب .
- 60, XXXIX : « ويوم القيامة ترى الذين كذبوا » : قال النوري في هذه الآية : الذين ادعوا محبة الله ولم يكونوا فيها صادقين .
- 85, LVI : « ونحن اقرب اليه منكم » . قال ابو الحسين النوري : قرب<sup>2</sup> في معنى ما نشير<sup>3</sup> اليه<sup>3</sup> بعد البعد .
- 3, LVII : « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » : قال ابو الحسين النوري : الاولى هي الآخرة والآخرة هي الاولى والظاهرة هي الباطنية والباطنية هي الظاهرية . كما ان الازلية هي الابدية والابدية هي الازلية ليس

(1) F: على السن || (2) B: يشير || (3) F: + من .



بينهما حاجز . الا انه يفقدك وقتاً ويشهدك وقتاً لتجديد اللذة وروية  
العبودية<sup>1</sup> .

3,LXXII : « وانه تعالى جد ربنا » : قال النوري : تعالت<sup>2</sup> عظمته عن ان يكون  
اليه سبيل الا به او يكونه<sup>3</sup> ما احده . بل لا دليل على الله سواه  
ولا أثر لشيء عليه لانه الذي ابدى<sup>4</sup> الآثار .

8,XCVIII : « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال النوري : الرضا استقبال الاحكام  
بالفرح .

(1) انظر اللمع للسراج ص ٨٥ (طبعة القاهرة) || (2) YF : تعالی || (3) YF : يلونه || (4) F : ابتداء .

تفسیر حسین بن منصور حلاج



## یادداشت

متن حاضر تفسیری است که ابو عبدالرحمن سلمی از قول حسین بن منصور حلاج (منقول ۳۰۹ هـ.ق.) در کتاب *حقائق التفسیر* خود نقل کرده و لویی ماسینیون آن را استخراج و پس از مقابله با چند نسخه خطی آن را در سال ۱۹۲۲ در کتاب معروف خود به نام *تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی (Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane)* چاپ کرده است. ماسینیون پیش از این متن، مقدمه‌ای نیاورده و درباره نسخه‌های خطی و سوره تصحیح او توضیحی دیده نمی‌شود. ولی از روی سازواره انتقادی او می‌توان دریافت که وی از نسخه‌های ینی جامع (YI)، ازهر (Azh) و برلین (Berlin) بهره برده و در ضمن فسیلهایی را با قطعات متناظر در تفسیر *عرانس البیان فی حقایق القرآن* از روزبهان بقلی سیرازی مقابله کرده است. ماسینیون سخنان حلاج را در این تفاسیر متأخر از تفسیر امام صادق (ع) دانسته است، چنانکه در مطالبی که درباره تفسیر منسوب به امام جعفر صادق نوشته است (بنگرید به همین مجموعه، ص ۱۰) می‌نویسد: "حلاج از اسارات مهمی در این مجموعه از سخنان امام جعفر صادق (ع) بهره برگرفته و آنها را پرورده است: از نظر فاموسی، کاربرد مسبب (به جای اراده)، محبت (به جای عشق)، ازلیت و حلول، حق (در یاد از خدا) و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسما الله یعنی نور (= منور)، صمد (= مضمودالیه) و عبارت اهدنا (= ارشدنا الی محبتك) را از این مجموعه اخذ کرده است. حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) تفسیر خود را به صورت مکالمه درآمده... (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است."

ماسینیون در واقع نخستین کسی است که از *حقائق التفسیر* سلمی بدین سوره استفاده کرده و مجموعه اقوال يك مفسر را بصورت جداگانه چاپ کرده است. کاری که بل نوبیا بعداً در مورد تفاسیر امام صادق (ع) و ابن عطا و نوری کرده است به بیرونی از ماسینیون بوده است. این متن را ماسینیون ظاهراً با خط خود نوشته و به همین صورت چاپ کرده و ما نیز آن را اندکی بزرگتر کرده و در اینجا آورده‌ایم.

ن.پ.











12. - [ ] - (sic) III, 16 - « ... هو العزيز الحكيم ... »  
 قَالَ الْحَسِينُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ »  
 مُبْهَاطَةً لِنَفْسِهِ أَنْ لَا صَانِعَ عِوَاهِ أَمَّنْ بِنَفْسِهِ [ قِيلَ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ  
 بِمَا وَصَفَ مِنْ نَفْسِهِ هُوَ الْمَوْضِعُ لِعِوَاهِ الدَّاعِي إِلَى نَفْسِهِ وَالْمَلِكَةُ  
 مُؤْمِنُونَ أَيْ شَهِدَ بِهِ وَبِغِيهِ دَاعِيَتُ إِلَيْهِ وَالْمُؤْمِنُونَ مُؤْمِنُونَ  
 بِهِ وَبِغِيهِ دَاعُونَ إِلَيْهِ وَكُتِبَ وَرَسُولُهُ فَهِيَ أَمَّنْ بِهِ فَقَدْ  
 آمَنَ بِغِيهِ وَكَلَّمَ فِي الْقُرْآنِ فَمَا يَتَّبِعُ إِلَى غِيهِ فَأَمَّا بِشِيرِ بِنَفْسِهِ  
 إِلَى غِيهِ وَلَا يَعْلَمُ غِيَهُ إِلَّا هُوَ ] -

13. [ ] III, 25 - « قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ نَوْزِي الْمَلِكِ مَا نَشَاءُ ... »  
 قَالَ الْحَسِينُ « نَوْزِي الْمَلِكِ مَا نَشَاءُ » فَيُشْغَلُ بِهِ وَتَنْتَعِزُ الْمَلِكُ  
 مِمَّنْ نَشَاءُ وَإِي مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لَكَ فَلَا تَوَثَّرُ لِقَابِهِ اسباب الْمَلِكِ  
 لِأَنَّهُ فِي أَسْمِ الْمَلِكِ « وَتَعَزَّتْ نَشَاءُ » بِإِظْهَارِ عَزِّكَ عَلَيْهِ وَ « تَذَلُّ  
 مَا نَشَاءُ » بِإِتِّصَافِهِ بِرِسْمِ الْهَيْكَلِ -

14. [ ] III, 27 - « ... فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ »  
 قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ حَقِيقَةُ الْمَحَبَّةِ قِيَامُكَ مَعَ مَحْبُوبِكَ بِخَلْعِ  
 أَوْصَافِهِ [ وَالْإِتِّصَافُ بِإِتِّصَافِهِ ]

15. - [ ] III, 34 - « ... وَسَيِّدًا وَخَصْرًا ... »  
 قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ [ السَّيِّدُ ] (1) مَا خَلَّاهُ مَا أَوْصَافُ (2) الْبَشَرِيَّةِ وَ أَظْهَرَ (3)  
 بِنَعْوَتِ الرَّبُّوبِيَّةِ

- 12 - [ ] - il n'est pas sûr que tout ce soit de Hallâj ; cependant la suite de la phrase est sûre.  
 (1) sic.

- 13 - (1) K. 91 - Baqlî KB f° 30<sup>a</sup> - بوزر - (2) K. 91 - Baqlî KB : اسرار (sic) - (3) K. 91, 25 -

[ ] manque en Roslami 'Risâlah', id. Anzâri, III, 94 - 14. K. 91, Baqlî KB f° 31<sup>a</sup>.

- 15 - (1) add. Baqlî KB f° 32<sup>a</sup> - (2) K. 91 - Azh. : خلى - (3) K. 91 - Azh. : الاوصاف - Baqlî KB supprime l'article -

(4) K. 91 - Azh. - Man Baqlî KB - ظهر -

۱۶- [..] - ۱۱,۶۶ - « و له اسلم من في السموات و الارض »

قَالَ الْحَسَنِ [رَحْم] اخذهم<sup>(۱)</sup> عن شهود شرا عديم<sup>(۲)</sup> بخصائص الإطلاء  
عليهم فمن طالع الذات أسلم طوعاً و من طالع الهيئة أسلم لرصاً

۱۷- [ " ] - ۱۱,۸۹ - « ان أول بيت وضع للناس الذي بيته »

قَالَ الْحَسَنِ الْحَقُّ<sup>(۳)</sup> تعالى أورد تكليفه على ضربين: تكليفاً عن  
وسائط و تكليفاً بحقائق<sup>(۴)</sup> فتكليف الحقائق بدت<sup>(۵)</sup> معارفه منه  
و عادت إليه و تكليف الوسائط بدت<sup>(۶)</sup> معارفه عن دونه و لم  
يتصل [به] إلا بعد علم الترقى منها الى الفناء عنها و من تكليف  
الوسائط إظهار البيت و الكعبة و قال « ان أول بيت وضع للناس  
الذي بيته مباركاً و ما دمت متصلاً به كنت متصلاً عنه فاذا  
انفصلت عنه حقيقة وصلت<sup>(۷)</sup> نظيره و واضعه فكلت  
مترسماً بالبيت متحققاً بواضعه -

۱۸- [ " ] - ۱۱,۱۳۸ - « و ما محمد إلا رسول »

قَالَ الْحَسَنِ ليس للرسول إلا ما أمر به او كوشف له « إلا نراه  
لما سئل فيها يختص الملاء الأعلى بقي حيث لم يسمع حساً و  
لا نطقاً فقال لا أدري علماً غيب<sup>(۱)</sup> عنه شاهدته بوقع الصفة  
عليه شاهدتهم بشهد الحق و ذهب عنه صفة آدميته اي لما  
عابن ما أطلعه الله تعالى عليه من مشاهدته غاب عن صفتيه  
لا أنه غير صار<sup>(۲)</sup> عيت الأدمي<sup>(۳)</sup> فنكلم<sup>(۴)</sup> بالعلوم كلها صلوات  
الله تعالى عليه -

- منزههم - Baqli KB. K.91 - (3) - اخبرهم - Baqli KB. K.91 - (2) - Baqli KB f.35<sup>5</sup> - (1) -  
Baqli - بدون: Azk. - بدا: K.91 - (3) - بالحقائق: Baqli KB. (2) - ان الله: Baqli KB f.38<sup>2</sup> - (1) -  
- إلى: Azk. (7) - في: Azk. - (6) - Azk. - (5) - بدون: Azk. - (4) - بدون: Baqli KB. -  
- 18 - K.91 - Baqli KB f.75<sup>9</sup> - (1) - punctuation difference: in Azk. & K.91 - Baqli KB f.44<sup>8</sup> -  
- نطقاً فلما غيب شاهدته بوقع الصفة عليه شاهدتهم - & -  
- فنكلم: Azk. K.91 - (3) - غير آدمي: Azk. - (2) -







35 - [ الانعام ] - 69, 70 - و ذر الذبن اتخذوا دينهم لعباً ..

قال الحسين<sup>(1)</sup> لا تلاحظ من شغلهم خلقنا عننا وانسوا بحضرتهم في دنياهم وهي في الحقيقة موت والحج من يكون به عباً -

36 - [ " ] - 73, 74 - قوله الحق وله الملك ..

قال الحسين هو الحق ولا يظهر من الحق إلا الحق [قال الله تعالى وقوله الحق ..]<sup>(2)</sup>

37 - [ " ] - 76, 77 - فلما جت عليه الليل ..

انشد النضر بن ابي (للحلّاج)<sup>(3)</sup>

ان شمس النهار تطلع بالليل وشمس الغروب ليس تغيب

38 - [ " ] - 91, 92 - قل الله ثم ذرهم ..

قال الحسين<sup>(4)</sup> دعى خواصه بهذه الآية الى الانقطاع<sup>(5)</sup> عن كشف ما له<sup>(6)</sup> الى الكشف عما به -

39 - [ " ] - 91, 92 - وما قدروا الله حق قدره ..

قال الحسين كيف تقدر<sup>(7)</sup> أحد حق قدره وهو يقدره بريد ار يقدر قدره [ولو عرفوا ذلك لذابت ارواحهم عند كل وارد بريد عليهم من صنعه]<sup>(8)</sup> و اوصاف الحدث اين يقع من اوصاف القدم<sup>(9)</sup>

40 - [ " ] - 103, 104 - وهو اللطيف الخبير ..

قال الحسين في اللطيف لطف عن الكنه فأتى له وصف يوم لطفه

ذكره لعبده في الاصف الخالية اذ لا شاة<sup>(10)</sup> صبئية ولا ارض مدحية -

- بعض اليفداديين - K 91 Et supplement - K 91 p 141, KB p 79 - (1) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (2) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (3) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (4) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (5) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (6) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (7) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (8) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (9) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (10) citati in Baqti MS p 141, KB p 79

- (1) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (2) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (3) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (4) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (5) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (6) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (7) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (8) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (9) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (10) citati in Baqti MS p 141, KB p 79

- (1) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (2) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (3) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (4) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (5) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (6) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (7) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (8) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (9) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (10) citati in Baqti MS p 141, KB p 79

- (1) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (2) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (3) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (4) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (5) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (6) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (7) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (8) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (9) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (10) citati in Baqti MS p 141, KB p 79

- (1) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (2) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (3) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (4) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (5) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (6) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (7) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (8) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (9) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (10) citati in Baqti MS p 141, KB p 79

- (1) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (2) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (3) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (4) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (5) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (6) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (7) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (8) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (9) citati in Baqti MS p 141, KB p 79 - (10) citati in Baqti MS p 141, KB p 79







- 48 - [ الاعراف ] - VII, 140 -

قال الحسين في قوله « لو تركه على ذلك لقطع شجرة »  
و لكنه [ تعالى ] سكته بقوله « لو تركه » -

- 49 - [ ] - VII, 158 - « و اتبعوه لعلكم تهتدوا »

قال الحسين [ بر منصور ]<sup>(1)</sup> ان الحق اورد [ بتكليفه على ضرب ]<sup>(2)</sup> تكلماً  
عن وسائط و تكليفاً بحقائق فتكليف الحقيقة<sup>(3)</sup> بدت معرفة منه  
و عادت اليه و تكليف الوسائط بدت معرفة عمته<sup>(4)</sup> فلم يصل  
اليه فينتهي<sup>(5)</sup> لم معارفهم الى نهايات معرفة اهل الوسائط و لم  
يشاهي معارفه ما اخذ معارفه عن شهود الحق كل ذلك وفقاً من الحق  
بالخلق<sup>(6)</sup> لعلهم<sup>(7)</sup> انه لا يوصل اليه الا بما منه<sup>(8)</sup> -

- 50 - [ ] - VII, 171 - « أ لست برئيم »

قال الحسين الحق انطق الذرة بالايها طوعاً و كرماً الطفهم بيده  
الاخذ اخذهم عنهم فانطقهم لا بهم بل اخذهم عنهم ثم اشهدهم  
حقيقتهم<sup>(1)</sup> فانطق عنهم القدرة ما [ غير ]<sup>(2)</sup> شريك كانت لهم فيه -

- 51 - [ ] - (ثانية) VII, 171 -

قال الحسين لا يعلم احد من الملائكة و المقربين لما اذا أظهر الحق  
الخلق و كيف الابتداء و الانتهاء اذ الألتس ما بظفت و الاعيب<sup>(1)</sup>  
ما ابصرت و الاذان ما سمعت كيف اجاب ما هو عن<sup>(2)</sup> الحقائق  
غائب و اليه آت في قوله « أ لست برئيم » فهو مخاطب و المحسب -

(3) - لك ثابته (2) - ري (1) - (KB 100) Baq. YJ. - 48 -  
عما او - YJ. (5) - عا Azk او K (4) - الحص Azk - او K (3) - (2) - (103) Baq. لله (1) - 49 -  
فيه - Azk - (8) - اعلم Baq. YJ. Azk (7) - (100) الحص ثابته (6) -  
لا - Azk. YJ. (3) - (2) - طافهم او K. Azk. (4) - 50 -  
- على او K - Azk (3) - العبر او K - Azk. - 51 -



مِنْهُمْ لَهُ رَبُّهُ مَا الْحَقَّ .

54 - [ التوبة ] - 112, 118 - رَأَى اللَّهَ انْتَهَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ .  
 قَالَ الْحَسِينُ نَفْسُ الْمُؤْمِنِينَ آيَةٌ <sup>(1)</sup> اسْتَرْفَعَهَا الْحَقُّ فَلَا يَلْبَسُهَا  
 سِوَاهُ .

55 - [ " ] - 112, 118 - وَمَا أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ .  
 قَالَ الْحَسِينُ عَهْدَ الْحَقِّ فِي الْأَزَلِ إِلَى حَوَاضِهِ بِإِحْتِصَاصٍ  
 خَاصِّبِهِ خَاصَّهُمْ بِهِ مَا بَيْنَ تَلْوِينِهِ فَاظْهَرَ آثَارَ انْوَارِ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ <sup>(2)</sup>  
 عِنْدَ اسْتِخْرَاجِ الذَّرِّ <sup>(3)</sup> فَرَأَى آدَمَ عَمَّ الْأَنْوَارِ بِنَلَاةٍ فَمَقَالَ وَمَنْ  
 صَوْلَاهُ ! ثُمَّ أَظْهَرَ مِمَّاتَ ذَلِكَ حَيْثُ أَوْجَدَهُمْ <sup>(4)</sup> وَهُوَ آثَارُ ذَلِكَ  
 الْعَهْدِ الَّذِي عَهَدَ إِلَيْهِمْ فَوْقَ لُحْمٍ يُبْهَوِّدُهُمْ <sup>(5)</sup> وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ  
 اللَّهِ ! .

56 - [ " ] - 129, 128 - لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ .  
 قَالَ الْحَسِينُ يَا أَجْلَمَ نَفْسًا وَأَعْلَمَ هِمَّةً جَادَ بِالْكَوْنِيَةِ عَوْضًا  
 عَنِ الْحَقِّ مَا يَنْظُرُ إِلَى الْمَلَكُوتِ وَلَا إِلَى التَّعْدِيرَةِ وَمَا زَانِمٌ  
 بِصِدْرِهِ عَنِ مَشَاهِدَةِ الْحَقِّ وَهُوَ مُطْمَئِنٌّ قَلْبُهُ عَنِ مَوَاقِفِهِ .

57 - [ يونس ] - 1, 8 - وَالْمَنَّاكَ [ آيَاتِ ] الْكِتَابِ .  
 قَالَ الْحَسِينُ فِي الْقُرْآنِ عِلْمٌ كُلُّ شَيْءٍ وَعِلْمُ التَّنَزُّلِ فِي الْأَخْرَبِ  
 الَّتِي فِي أَوَائِلِ السُّورِ .

58 - [ " ] - 33, 33 - فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ .  
 قَالَ الْحَسِينُ الْحَقُّ هُوَ الْمَعْبُودُ بِالْعِبَادَاتِ وَالْمَعْبُودُ إِلَيْهِ بِالطَّاعَاتِ

(1) / (2) / (3) / (4) / (5) /  
 - 54 - (1) / (2) / (3) / (4) / (5) /  
 - 55 - (1) / (2) / (3) / (4) / (5) /  
 - 56 - (1) / (2) / (3) / (4) / (5) /  
 - 57 - (1) / (2) / (3) / (4) / (5) /  
 - 58 - (1) / (2) / (3) / (4) / (5) /

لا يشهد بغيره ولا يدرك بسواه -

59 - [يونس] - (niti) 8,33 -

قال الحسين الحق هو الذي لا يستقبح قبحاً ولا يستصحب حسناً كيف يعود عليه ما منه بدأ أو يؤثر عليه ما هو انشا؟ -

60 - [ ] - 8,35 - « هل من شركائكم من يبدو الخلق »

سئل الحسين من هذا الحق الذي تشبهون به؟ قال « معلى الأنام ولا يُقتل » -

61 - [ ] - (niti) 8,35 -

و انشد عليه الحسين بر مفعول

حقيقة الحق مستتر<sup>(1)</sup> صارفه لمن تكلم غيباً<sup>(2)</sup>

حقائق الحق قد قبلت<sup>(3)</sup> مبلغ<sup>(4)</sup> من رآها عيباً<sup>(5)</sup>

62 - [ ] - X,43 - « و منهم من يستعمل اليك »

قال الحسين [من] « ائتمتع إليك بأية ما نك لا تشبهه »

أما يسمع من سمعناه في الارض فيسمع منك واما من لم يسمع

فما الاصم و السامع وان يسمع لم<sup>(6)</sup> يعقل<sup>(7)</sup> [فكأنه لم يسمع]<sup>(8)</sup>

قال الله تعالى « ان تسمع إلا من يؤمب » (XXVII, 83) -

63 - [ ] - X,82 - « و يحف الله الحف بكلماته »

قال الحسين حقف الحق بكلماته ما أوجدت « كذا! » -

- 59 - (1) niti k 91 - (2) (niti) 8,33 - (3) (niti) 8,33 - (4) (niti) 8,33 - (5) (niti) 8,33 - (6) (niti) 8,33 - (7) (niti) 8,33 - (8) (niti) 8,33 -

60 - (1) (niti) 8,33 - (2) (niti) 8,33 - (3) (niti) 8,33 - (4) (niti) 8,33 - (5) (niti) 8,33 - (6) (niti) 8,33 - (7) (niti) 8,33 - (8) (niti) 8,33 -

61 - (1) (niti) 8,33 - (2) (niti) 8,33 - (3) (niti) 8,33 - (4) (niti) 8,33 - (5) (niti) 8,33 - (6) (niti) 8,33 - (7) (niti) 8,33 - (8) (niti) 8,33 -

62 - (1) (niti) 8,33 - (2) (niti) 8,33 - (3) (niti) 8,33 - (4) (niti) 8,33 - (5) (niti) 8,33 - (6) (niti) 8,33 - (7) (niti) 8,33 - (8) (niti) 8,33 -

63 - (1) (niti) 8,33 - (2) (niti) 8,33 - (3) (niti) 8,33 - (4) (niti) 8,33 - (5) (niti) 8,33 - (6) (niti) 8,33 - (7) (niti) 8,33 - (8) (niti) 8,33 -







و باطناً عاجلاً و آجلاً فثبت الملك بالعلم و ثبت العلم بالنبي صلعم  
 و ثبت النبي عم به عز وجل فقال الله تعالى « و لو لا ان ثبتناك »  
 - 79 - [ ] - XVII, 110 - « [قل] آذعوا الله او ادعوا الرحمن... »  
 قال الحسين ما دعى الله تعالى احداً قط إلا ايهاً فاما دعوة  
 حقيقة فلا !  
 ام حبيبتان اصحاب الكهف...

- 80 - [ اهل الكهف ] - XVIII, 8 - «  
 قال الحسين اصحاب الكهف [والرقيم] في ظل [المعرفة] الاصلية  
 لا يزالهم بحال لذلك تحفى على الخلق انهم -

- 81 - [ ] - XVIII, 14 - « لو اطلعت عليهم . »  
 قال الحسين في فصل « لو اطلعت عليهم لو كنت منهم » قال  
 انهم مما هم فيه من اظهار الاحوال عليهم و فقه الاحوال لهم  
 معاً شاهدته من عظيم النحل في الف [و] المشاهدة علم يقين عليك  
 لجلالة حيلك -

- 82 - [ ] - XVIII, 48 - « و هو لكم عدواً .. »  
 قال الحسين خاطبك الحق تعالى احسن خطاباً « دعاك الى نفسه  
 بالطف معاً بقوله و اقتصدوه و ذريته اولياء من « وى »

- 83 - [ ] - XVIII, 64 - « من عندنا و علمنا ما لداً علماً »  
 قال الحسين العلم اللدني الهاماً اخذ الحق الاسرار فام يطلعها انصافاً -

1. 79 - Azh - K 91 - Bagh. KB p. 211. - ...  
 2. 80 - (1) K 91 - (2) Bagh. KB p. 212. Azh - K 91 - ...  
 3. 81 - (1) Bagh. KB p. 214. - ...  
 4. 82 - (1) K 91 - Bagh. KB p. 216. - ...  
 5. 83 - (1) K 91 - Bagh. KB p. 217. - ...



[ اصل الكهف ] - 81-78, XVIII - وفارِدَتْ (78) - فاردنا (81) ... فارادَ رتُّكُ (81) .  
 قال الحسين في هجوه وفارِدَتْ فاردنا فارادَ رتُّكُ « ان مقام الاول  
 استيلاء الحق [ او الهامة ]<sup>(1)</sup> والمقام الثاني تالمته مع العبد و  
 المقام الثالث رجوع الى باطن الغلبة في الظاهر فصار به باطن  
 الناطق ظاهر الظاهر وعب العيب عيان العيان و عيان العيان  
 عيب العيب كما ان القرب من الشيء بالنفوس هو البعد والقرب منها  
 بها هو القرب -  
 ان الذين امنوا وعملوا

[ ] - 85 - XVIII, 107 -  
 قال الحسين من [ نظر الى العمل ] حجب [ عمت عمل له ]<sup>(2)</sup> ومن نظر  
 الى ما عمل له العمل حجب عن رؤية العمل<sup>(3)</sup> -

[ ] - 86 - XVIII, 109 - « ولولان البحر مدادا ،  
 قال الحسين مقياس العدم في الوجود في معنى هو جوده<sup>(4)</sup> فاما  
 حاتم الحافظ من كلامه فلو كنت ابد ابد اقلما و مدادا  
 و بياضا ما يقال معاني كلمة من كلامه [ و ] ما لا يوصف النور  
 قد اشير اليه واما بذكر للناس ما يفيدهم<sup>(5)</sup> معاني العبودية  
 من علم و نواب و عذاب و وعد و وعيد على حسب ما  
 يحتملهم<sup>(6)</sup> فاما الخال من الفائدة<sup>(7)</sup> الكلام فللانباء والاسفياء والاولياء -

(1) المقدم No Bayt (6) Adh Bayt (1) - (2) id - (3) Bayt KB f. 225 n. 10 - 24 -

(4) لاحظ الاعمال "Bayt" 2 - Bayt "Bayt" f. 225 n. 10 - (5) Bayt f. 225 n. 10 - 85 -

(6) الاعمال "Bayt" 15 - المعجول له "Bayt" 14 - لاحظ "Bayt" (3) - عن المعجول له "Bayt" 12 -

(7) فقد Bayt - بعد Bayt (3) - كات Bayt (2) - و جوده Bayt KB f. 225 n. 10 - 86 -

(8) فائدة Bayt (3) - Bayt (6) - مستخدم Bayt (5) - Bayt (15) - Bayt (14) -



91 - [ طه ] - XX, 18 - « وما تلك بيمينك يا موسى »  
 قال الحسين في قوله تعالى « وما تلك بيمينك يا موسى »  
 أثبتة بالصفة فقال له أعد إليه النظر فأعاد النظر حتى تبين  
 أنه عصي فقال « عصي » (19) فلما اجاب بالحقيقة أنه عصا  
 اقلب عينها فاحالها عن حالها فاعجزه ذلك فقيل اعجازها للامة .

92 - [ " ] - (ثمة) XX, 18 - «  
 قال الحسين عد موسى عم منافع العصا على ربه تعالى « سكونه  
 إليها [ و إسقامه بها ] » فقال تعالى له « أفيها يا موسى » (20) أي  
 الفيا من نفسك السكون الى منافعها و قلبها حبة لينورا<sup>(21)</sup> الأنس  
 بها فأوحش منها خيفة فقال حين قطعه عنها بالفرار عنها<sup>(22)</sup>  
 « خذها ولا تخف » (22) و راجع البنا -

93 - [ " ] - XX, 26 - « رت اشرح لي تعذري »  
 قال الحسين لآ انا الله الحق<sup>(23)</sup> [ ازال ] عنه الموت و جاء بالله الى  
 الله و لم يبق عليه امية بما يتفجع<sup>(24)</sup> اقيم مقام المواجهه [ و المحاطبة ]<sup>(25)</sup>  
 و اطلق مصطلحه<sup>(26)</sup> لسايير نظر الى اليق الاحوال « مثال طيحه  
 سرح صدره [ لتسع له قام ] المواجهه و المحاطبة » ثم نظر الى اليق الاحوال  
 به « فاذا هم يسير اقمه مثال ذلك على التمام لسرقي به حاله الى  
 اربع الامام نورهم المجهه الى الله تعالى بالله اعلمه بانه ما وصل

91 - (1) K 91

92 - منه - Baql<sup>2</sup> - فيها - K 91 - AzR - (3) - نزول Baql<sup>2</sup> (2) - 238<sup>o</sup> f<sup>o</sup> Baql<sup>2</sup> KB - add Baql<sup>2</sup> (1) - 92 -

93 - الله تعالى - AzR - 239<sup>o</sup> f<sup>o</sup> Baql<sup>2</sup> KB - Baql<sup>2</sup> K 91 - (1) - 93 -

add Baql<sup>2</sup> (4) - متع - Baql<sup>2</sup> - K 91 - AzR - (3) - 47<sup>o</sup> f<sup>o</sup> - (5) - 47<sup>o</sup> f<sup>o</sup> - (6) -

ليقتنح مقام - AzR - Baql<sup>2</sup> - K 91 - (6) - ما اصطلحه - K 91 - AzR - (5) -

به لا يعرض عليه عارضة بحال ثم نظر الى اليق الاعمال به  
مسأل على العفة من لسانه ليكون اذ ذاك (7) مالاً لطفه و بيانه  
فلما ثبت له هذه الاعمال [ صالح للمسيح الى الله تعالى و كان يمت و في  
المداميت حقها غابت عنه الاعمال (8) فلم يرضا (9) و نصبت عن عبه  
وطهره و ما عداها إلا ما كان للحق منه و معه حتى تصف بقوله (10)  
تعالى و قد أوتيت سؤالا يا موسى (36) -

[ طه ] - 94 - [ 106, 107 ] - و فيذها قاعاً صفيصفاً -

قال الحسين هو الذي يطعم الرسوم و يعنى الفهوم و بيت  
الذمت و يترك الجسم « قاعاً صفيصفاً » حتى يجر اللذ عن  
معرفة و يلقى نفاذ قدره ثم يطهر (11) طواله و يورثه على اعرار  
اهل معرفته فيعرفونه [ به ] (12)

[ الانبياء ] - 95 - [ 38, 39 ] - « خلت الاسماء من تحيل »

قال الحسين زجرهم عما جيلهم عليه -

[ ] - 96 - [ 43, 44 ] - « قد يكلوكم بالليل و النهار »

قال الحسين « يكلوكم » اى من يأخذكم عن تصريف القدرة و  
من يحجبكم عن سواها القضاة -

[ ] - 83 [ 83 ] - « اى مسمى الضم »

[ ] - 97 - قال الحسين تجلى الحق تعالى لسيده عم فكشف عنه لانوار كرامته

فلم يجد للبلاء آلاً فقال « مسمى الضم » لفقدان ثواب البلاء

(10) K 91 - و اقم : K 91 (9) - K 91 (8) - ذاك : Azh. - K 91 (7) -  
نظير : 25 - Azh. - K 91 (2) - معاد : 25 - K 91 (1) - K 91 - 243 - K 91 - Bagh. - K 91 - Azh. - 94 -  
(3) add Bagh. - (4) id. -  
- 95 - Azh. - K 91 - mangha Bagh. - K 91 -  
- 96 - Azh. - K 91 - mangha - Bagh. - K 91 -  
- 97 - قال - 249 - K 91 - Bagh. - K 91 - Azh. (1) - 97 -

- وَالضَّرَّ إِذْ صَارَ الْبَلَاءُ لِي وَوَطْنَا وَغَلَى نِيحَةً -
- 98 - [الانبیاء] - 110, 111 - « أَنْتَ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ، قَالَ الْحَسِبُ كَيْفَ يُخْفَى عَلَى الْحَقِّ مِنَ الْحَلْفِ خَائِبَةٌ وَ صَوَّرَ الَّذِي أَوْدَعَ الْهَيَاكِلَ ، وَ أَوْصَفَهَا مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَ النَّفْعِ وَ الضَّرِّ ، مَا يَكْتُمُونَ أَظْهَرَ مِنْهُ مَا يُبْدُونَ ، وَ مَا يُبْدُونَ مِثْلَ مَا يَكْتُمُونَ ، جَدَّ الْحَقِّ (م) أَنْ تُخْفَى عَلَيْهِ خَائِبَةٌ مِنْ عِبَادِهِ [بِحَالٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ] (1) »
- 99 - [المؤمنين] - 12, 13 - « وَ أَلَدَّ سُلَيْبًا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ، قَالَ الْحَسِبُ الْحَلْفَ مُتَّفَاوِنُونَ فِي دَرَجَاتِهِمْ (2) وَ مَنَازِلِهِمْ وَ مَقَامَاتِ خَلْقِهِمْ وَ مَنَاقِبِهِمْ ، وَ قَدْ أَرَزَمَ اللَّهُ تَعَالَى بَنِي آدَمَ بِصُورِهِ الْمَلَكُوتِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ رُوحِ النُّورِ وَ نُورِ الْمَعْرِفَةِ ، وَ الْعِلْمِ ، وَ فَضْلِهِمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّا خَلَقَ تَفْضِيلًا -
- 100 - [البقرة] - 12, 13 - « وَ قَالَ أَيْضًا خَلَقَ بَنِي آدَمَ بَيْنَ [الْأَمْرِ وَ النَّوَابِ] (3) وَ بَيْنَ الظُّلْمَةِ وَ النُّورِ ، فَجَدَّلَ خَلْقَهُمْ وَ زَادَ الْمُؤْمِنِينَ بِإِيمَانِهِمْ نُورًا مُبِينًا ، وَ خَدَّرَ وَ جَلَّمَ وَ فَضَّلَهُمْ عَلَى سَائِرِ الْعَالَمِينَ كَمَا فَضَّلَهُمْ فِي بَدْوِ (4) خَلْقِهِمْ ، بِمَا حَالٍ إِلَى حَالٍ ، وَ أَظْهَرَ فِيهِمُ الْعَطَشَ وَ الْآيَاتِ ، وَ تَكَامَلَ فِيهِمُ الصَّنْعُ وَ الْحِكْمَةُ وَ التَّفَاوُتُ (5) وَ نَظَاقَةُ خَلْقِهِمُ الرُّوحِ وَ النُّورِ وَ الشُّبُهَاتِ ، مُذْ كَانُوا وَ زُرَابًا وَ نُطْفَةً وَ عِلْقَةً وَ مُضْغَةً ، (XXIV, 5) ثُمَّ جَعَلَهُمْ خَلْقًا سَوِيًّا ، إِلَى أَنْ كَلِمَتِ فِيهِمُ الْمَعْرِفَةُ الْأَصْلِيَّةُ ، قَالَ اللَّهُ

- 97 -

- 98 - (1) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (2) Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (3) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (4) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (5) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup>- 99 - (1) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (2) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (3) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (4) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (5) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup>- 100 - (1) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (2) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (3) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (4) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (5) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup>- 100 - (1) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (2) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (3) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (4) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup> - (5) Azk. K. 91 - Bayt. KB f. 251<sup>6</sup>

تعالى ، و لقد خلقنا الانسان من سُلالة من طين [ ثمَّ جعلناه  
نُفَّةً في قرار مكيد ، ]<sup>(٦)</sup> الى قوله تعالى « فتبارك الله احسنُ  
المخالقين » ( ١٥ ، XXIII ) .

- 101 - [ المؤمنون ] - لسانه 42 ، XXIII -

[ و فلما احسب ]<sup>(١)</sup> خلق الله تعالى الخلق فامتد لهم<sup>(٢)</sup> على اربع اصول  
الرُّبْع الاعلى الالهية ، والرُّبْع الثانى الربوبية ، والرُّبْع الثالث<sup>(٣)</sup>  
السورية نبت فيها [ التدبير ]<sup>(٤)</sup> و المنبثه و العلم و المعرفة و  
[ الفهم و العظمة ]<sup>(٥)</sup> و الفراسة و الإدراك و التمييز و لغات الكلام  
و الرُّبْع الرابع الحركة<sup>(٦)</sup> و السكون ، كذلك خلقه و سواه .

- 102 - [ « ] - 14 ، XXIII - لا ثمَّ انشأناه خلقاً آخر »

قال الحسب<sup>(١)</sup> فطر الاشياء بقدرته و ذنرها لطيف صنعه فابداه  
آدم عم كما شاء لها شاء ، و اخرج منه ذرية على البعث الذى  
وصف م مضغة و علقه و دأع خلقه اوحى لنفسه عند  
خلقها<sup>(٢)</sup> اسم « الخالف » و صد صنعه « الصانع » و لم يحدثوا  
له اسماً بل كان موصوفاً بالقُدرة على اداء الخلق فلما ابداه<sup>(٣)</sup>  
اظهر اسمه « الخالف » للخلق<sup>(٤)</sup> و انزله<sup>(٥)</sup> لهم و كان هذا الاسم مكنوفاً  
لديه مدعوة<sup>(٦)</sup> له و ازاله<sup>(٧)</sup> بتسميته بذلك نفسه<sup>(٨)</sup> و دما نفسه به  
فالحج<sup>(٩)</sup> جميعاً عن إدراك و ضم فذرية عاصرون و كل ما وصف الله

100 - (6) add Baql<sup>a</sup>.

101 - id. (1) - الاخر Baql<sup>a</sup> (3) - فاعيد لها . Baql<sup>a</sup> (2) - KB f<sup>258</sup> add Baql<sup>a</sup> (1) - 101 -

الظنفة Azk - الظنفة : 91 - Baql<sup>a</sup> (6) - النفس Baql<sup>a</sup> - القدس : Azk - 91 - 101 -

عزلة - Azk - 91 - 101 -

اسم Baql<sup>a</sup> (3) - خلقه Azk , 91 - Baql<sup>a</sup> (1) - و قوله تنزيه KB f<sup>258</sup> Baql<sup>a</sup> (1) - 102 -

Baql<sup>a</sup> (1) - ابرها (7) - للمحلول Baql<sup>a</sup> (6) - ابداه Baql<sup>a</sup> (3) - Baql<sup>a</sup> (4) -

فالحج Azk - K91 - (10) - كسفه Azk - 91 - (9) - مدعوفاً . 91 - Baql<sup>a</sup> - (8) -

سم Baql<sup>a</sup> Azk (11) -

تعالى به نفسه فهو له وهو اعتر [و انكلا] و اجل<sup>(12)</sup> الظهور للحلف  
ما نعتوه ما يطعمونه و يلبق بهم و فسارك الله احسب الحال

[المومنين] - 103 - [XXIII, 15] - « انتم بعد ذلك لمتنون »  
قال الحسين ملك الموت [هو] موكل بارواح بني آدم و ملك القضاء  
موكل بارواح البهائم و موت العلماء هو بقاءهم الا انه يستأجر  
عن الرضا و موت<sup>(2)</sup> المطيع المعصية اذا عرف ما عصم<sup>(3)</sup> .

[ ] - 104 - [XXIII, 93] - « ما انقذ الله من ولد »

قال الحسين الصديقه صبيغة م قبول ما لا يلبق بها لان الصديقه  
سافح اضدادها على الابد و هي منبغها عن دري<sup>(4)</sup> معانيها  
ملكها بفي مع اضدادها [و] ما لا يلبق بها ؟

[النور] - 105 - [XXIV, 26] - « العينا »

قال الحسين الحثيث الناظر الى الخباثت يعنى الظهاره

[ ] - 106 - [XXIV, 31] - « و لا يذيب ريشته الا ما هو مينو »

قال الحسين ريشه الدنيا و ما فيها بالنسيان و العلة و التأويل و  
الشهوة و النفس و العدو و اشباه ذلك فهم ريشه الدنيا ملا  
« يذيب » و لا يحثيث شيئا من هذه الاموال الا ما ظهر منها -  
التفلة -

102 - (12) - Bayl. -

103 - (1) - Bayl. KB f. 256<sup>a</sup> - (2) - Bayl. in Ash. - (3) - Ash. - Bayl. -

104 - Bayl. KB f. 261<sup>a</sup> - Ash. - (2) - Bayl. -

105 - K. 91 -

106 - K. 91 -





الذهول و التعمير و التكبير [ <sup>19</sup> فاذا التهب شيء من هذه  
الانوار و غلب على النور الآخر <sup>20</sup> فاحلته في سلطانه و اذا سكت  
عنه سلطان ذلك النور اوقفه و اتم صما كانت فاذا التهب جميعاً  
بما « نورا على نور » الله الى انه « من يشاء » .

110 - [ النور ] - XXIV, 37 - « ... يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الابصار »

قال الحسين خلف الله تعالى القلوب و الابصار على القلب  
و جعل عليها اغطية و سنوراً و اكنة و افغلاً فيهنك  
السنور بالانوار و يرفع الحجب بالاذكار و يفتح الافعال بالقرآن

111 - [ ] - XXIV, 37 (swt) -

قال الحسين اذا علمت انه « قلب القلوب و الابصار » فليكن  
سلكك في النظر الى افعاله فيك و توقي الخلاف و الغفلة -

112 - [ ] - XXIV, 53 - « ... و ان تطيعوه « هندوا » -

قال الحسين طاعة الرسول عم فيها صلاح الكل و هي  
المواظبة على الاوامر و الفرائض و الانبياء عم يعملون  
في الفرائض و المؤمنون يعملون في الفضائل و الصديقون <sup>(1)</sup>  
في ترك النهي و العارفين يعملون في نسيان كل شيء غير  
الله تعالى -

- ف (4) K 91 met h - (4) - Baqlî - m. Baqlî - (3) Azh. - K 91 - 109 -

- 110 - Azh. K 91 - Baqlî KB f° 267<sup>a</sup> - fr. n° 150 -

- 111 - Azh. K 91 - Baqlî KB f° 267<sup>a</sup> -

- 112 - يعملون - كمنزه او K 91 (1) - 112 -





119 - [النمل] - 60, XXVII - « قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ »  
 قال الحسين ما من نعمة<sup>(1)</sup> إلا الحمد أفضل منها<sup>(2)</sup> والحمد<sup>(3)</sup>  
 الذي عم<sup>(4)</sup> والمحمود اللد [عز وجل]<sup>(4)</sup> والحمد العبد والحمد<sup>(5)</sup>  
 حاله<sup>(6)</sup> الذي يوصل بالزيد<sup>(7)</sup> -

120 - [المقصود] - 24, XXVIII - « فسمى لهما ثم توأى إلى الظل »  
 قال الحسين زبي بها خصصني به من علم اليقين فقيرا<sup>(1)</sup> إلى ان  
 نردني<sup>(2)</sup> إلى عين اليقين وحقه -

121 - [ ] - 46, XXVIII - « وما كنت بجانب الظلم »  
 قال الحسين في هذه الآية مخاطب منصف القدرة في عين العلم<sup>(1)</sup>

122 - [ ] - 73, XXVIII - « وما من رحمة جعل لكم الليل والنهار »  
 قال الحسين بن منصور<sup>(1)</sup> [حفظا نفاسك وازفانك وساناتك<sup>(2)</sup>  
 و ما هو بك و ما انت فيه<sup>(3)</sup>] فمن عرف<sup>(4)</sup> من اين جاء عرف<sup>(5)</sup>  
 اين يذهب<sup>(6)</sup> و من علم ما يصنع علم ما يصنع<sup>(7)</sup> و من<sup>(8)</sup> علم ما له  
 ما يصنع به علم ما يرا<sup>(9)</sup> منه<sup>(10)</sup> و من<sup>(11)</sup> علم ما عليه علم ما له<sup>(12)</sup>  
 فمن<sup>(13)</sup> ام يعلم من اين اتى<sup>(14)</sup> و اين هو و كيف هو و اين هو  
 [و مما هو<sup>(15)</sup> ما هو<sup>(16)</sup>] و لا اين هو<sup>(17)</sup> فذلك<sup>(18)</sup> و من<sup>(19)</sup> [لا يعلم  
 و لا يعلم انه لا يعلم<sup>(20)</sup> و بطه انه يعلم<sup>(21)</sup>] اهل آياته<sup>(22)</sup> و تركه  
 ما نذبه<sup>(23)</sup> الله تعالى الله بقوله عز وجل و من رحمة جعل لكم

الحمد K91, YJ.  
 - 119 - (1) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمه - (2) Bayt KB, v. MB f. 510<sup>b</sup> - الحمد - (3) Bayt KB: صلتم  
 المريد YJ. (7) - حاله YJ. (6) - الحمد K91 - الحمد - Azh. (5) - YJ. (5) - Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - (4) -  
 - نردني Azh. - K91 - (3) -  
 - العلم - K91 - Azh. - (2) -  
 - الحسين - Bayt KB f. 286<sup>b</sup>, v. MB f. 510<sup>a</sup>; Azh. - (1) -  
 - 122 - (1) -  
 - (2) -  
 - (3) -  
 - (4) -  
 - (5) -  
 - (6) -  
 - (7) -  
 - (8) -  
 - (9) -  
 - (10) -  
 - (11) -  
 - (12) -  
 - (13) -  
 - (14) -  
 - (15) -  
 - (16) -  
 - (17) -  
 - (18) -  
 - (19) -  
 - (20) -  
 - (21) -  
 - (22) -  
 - (23) -

123. - [ القصاص ] - XXVIII, 85 - « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معادٍ . »  
 قال الحسين ان الذي فرقك برسم الإبلاغ<sup>(1)</sup> الى الخلق سيرة<sup>(2)</sup>ك  
 الى معنى الحج بالفناء عن الملاحظاتهم و الترتيم معك<sup>(2)</sup> على  
 حد الإبلاغ<sup>(3)</sup> برسومهم بتخصيصك بالمقام الاخص و البيان  
 الاخص -

124. - [ الروم ] - XXX, 39 - « الله الذي خلقكم ثم رزقكم... »  
 قال الحسين خلقكم بقدرته و رزقكم بمعرفته و امانكم عن  
 الاغيار و اعيالكم به -

125. - [ " ] - (ثالثه) XXX, 39 -

و قال الرزق في الدنيا الحيوة و اللذة ثم الشهوة و العيشة  
 و الرزق في الآخرة المغفرة و الرضوان ثم تكون بعدها الدرجات

126. - [ " ] - XXX, 45 - « و من آياته ان يرسل الرياح... »  
 قال الحسين من علامات ربوبيته ان يرسل رياح<sup>(1)</sup> شفقتيه

الى قلوب اودائه مبشراً لهم بهتك<sup>(2)</sup> محب الاجنسام ليطوا  
 بساط المودة من غير حصة فيسقيهم على ذلك البساط شراب  
 الانس و تهب<sup>(4)</sup> عليهم رياح الكرم فيسقيهم عن صفاتهم و يحييهم  
 بصفاتهم و بنعوتهم<sup>(3)</sup> فان بساط الحق تعالى لا يطا من هو مقيد  
 على حد الاعتراق حتى يرى العيون كلها عيناً واحداً و يرى  
 ما لم يكن كما لم يكن و ما لم ينزل كما لم ينزل -

1. (1) ا. هـ. (2) - معهم - ا. هـ. باقرت 88 ف 287 - الابلاغ - (2) باقرت 88 ف 287 - ا. هـ. باقرت 88 ف 287 - (1) ا. هـ. باقرت 88 ف 287 - 123 -

2. - 124 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 -

3. - 125 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 -

4. - 126 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 - ا. هـ. باقرت 88 ف 292 -

127. [ السجدة ] - XXXII, 16 - «... يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا»

قال الحسين خوف الانبياء و الاولياء و ارباب المعارف  
خوف التشليط و خوف الملائكة خوف مكر الحقي و خوف  
العامّة خوف تلف النفس .

128. [ الاحزاب ] - XXXIII, 23 - «... مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا...»

قال الحسين «رجال صدقوا الله ما عاهدوا» وهم ان يتركوا  
الصادق ايرادته لإرادة الله تعالى و اختيار الله تعالى و  
محاب الله تعالى و تدبير الله «حتى برى من قلبه و نفسه  
و جميع جوارحه انه لا يريد إلا بإرادة الله تعالى» تصح  
له ذلك قوله تعالى «رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه» -

129. [ ] - XXXIII, 35 - «... انّ المسلمين و المسلمين...»

قال الحسين الصادق الظاهر له القدرة «يظل عند ربه»  
يطعمه من نوره و يسقيه «شرباً طهوراً» (XXVI, 21) أولئك  
الاقوياء الذين لا يحتاجون الى شرب و طعام و لا يموتون -

130. [ ] - XXXIII, 72 - «... انّ عرضنا الأمانة...»

قال فارس عن الحسين في هذه الآية «قال عرض الأمانة  
على الخلائق و الجهادات فاشتقوا و هربوا و طنوا ان

- 127 - AzR - nang. K 91 -

- 128 - id -

AzR, k 91

- 130 - [nang. K 91] -

الامانة تحمل بالنفوس<sup>١</sup> وكشف لإدم<sup>(٢)</sup> [عم] أن تحمل  
الامانة بالقلب لا بالنفس فقال انا<sup>(٣)</sup> اقبلها<sup>(٤)</sup>  
فان القلب موضع نظر الحق واطلاعي<sup>(٥)</sup> فاذا اطاق<sup>(٦)</sup> ذلك  
يطبق حمل الامانة فان الامانة حدت<sup>(٧)</sup> واطلاع الحق  
و تجليه لم يطبقها الجبال<sup>(٨)</sup> واطاقتها القلب.

131 - [الاحزاب] - (١) Azh. - (2) XXXIII, 72.

و انشد فارس (على اثره)<sup>(٩)</sup>  
حَمَلْتُمُ الْقَلْبَ مَا لَا يَحْمِلُ الْبَدَنُ<sup>(١٠)</sup> وَالْقَلْبَ يَحْمِلُ مَا

يَا لَيْتَنِي كُنْتُ أَدْنَى مِنْ الْيَلُودِ بِكُمْ عَيْبًا لِأَنْظُرَكُمْ أَمْ لَيْتَنِي أَدْرُ  
132 - [الملائكة] - XXXV, 16 - يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ

قَالَ الْحَسِينُ عَلَى مِقْدَارِ إِفْتِقَارِ الْعَبْدِ إِلَى اللَّهِ [عَالِي] الْكُورِ  
غِنَاءَهُ بِاللَّهِ وَكَلِمَا إِزْدَادِ إِفْتِقَارًا إِزْدَادَ عَمِي<sup>(١١)</sup>

133 - [ ] - XXXV, 29 - لَمْ نُؤْمَرْ أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَكْفُرَ بِمَا

قَالَ الْحَسِبُ الظَّالِمُ الْبَاقِي مَعَ حَالِهِ وَالْمُقْتَصِدُ الْعَالِي بِحَالِهِ  
السَّابِقُ الْمُسْتَقَرُّ فِي مَاءِ حَالِهِ

134 - [نسي] - XXXVI, 10 - يَا أَيُّهَا تَفَذِّرُ مَاءَ أَيْعِ الذِّكْرِ

قَالَ الْحَسِبُ اشْرَفَ مَنَارِ الذَّاكِرِينَ مَدَّ نَسْبِي دُكْرَهُ فِي مَسَاهِدِهِ  
مَدْكُورِهِ<sup>(١٢)</sup> وَحَفِظَ أَوْفَانَهُ عَمَّ رَجُوعٍ<sup>(١٣)</sup> إِلَى رُوبِهِ الذِّكْرِ

١- اطلق انسان او ك - Azh. (٢) اقبلها - Bagh. - Azh. (3) - MB f 540<sup>١</sup> - 300<sup>٢</sup> - KD f 300<sup>٣</sup> - Bagh. ١٤١ (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣)

١- اقبلها - Azh. - Bagh. - او ك (٢) - حملت بالقلب - MB f 541<sup>١</sup> - KD f 300<sup>٢</sup> - Bagh. - او ك (٣) - او ك الله (٤) - Azh. - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣)

ضراً - K 91 - Azh. - (2) - Bagh. ١٤١ (3) - KD f 300<sup>١</sup> - Bagh. ١٤١ - او ك (٤) - Azh. - (5) - (6) - (7) - (8) - (9) - (10) - (11) - (12) - (13)

المستقر - KD f 300<sup>١</sup> - Bagh. ١٤١ - Azh. - (2) - او ك (3) - او ك (4) - 133 -

- من الرجوع - Bagh. - Azh. - (2) - المذكور - KD f 304<sup>١</sup> - Bagh. ١٤١ - او ك (3) - Azh. - (4) - 134 -







- عِزُّهُ إِلَّا بِالنِّسْبَةِ إِلَى خَلْفَتِهِ<sup>(١)</sup> وَأَنَّهَا صَلَوةٌ فَنَسَبَهُ إِلَيْهِ اعْتِزًا -  
 145 - [ الزمر ] - XXXIX, 67 - «... وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»  
 قَالَ الْحَسِينُ كَيْفَ يَعْرِفُ قَدْرَ مَنْ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ سِوَاهُ -  
 146 - [ المؤمن ] - XL, 15 - « رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ... »  
 قَالَ فَارَسٌ... قَالَ الْحَسِينُ الْعَرْشُ غَايَةُ مَا أَشَارَ إِلَيْهِ الْخَلْفُ -  
 147 - [ ص ] - XL, 67 - « هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... »  
 قَالَ الْحَسِينُ الْحَيُّ الَّذِي أَحْيَا<sup>(٢)</sup> الْعَالَمَ بِنَظَرِهِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ  
 بِهِ [و] يَنْظُرُهُ حَيًّا فَهُوَ مَيِّتٌ وَأَوْ نَطْفًا أَوْ تَحَرُّكًا  
 148 - [ الشورى ] - XLII, 17 - « يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا... »<sup>(١)</sup>  
 سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ الْبَزَّارَ<sup>(٢)</sup> يَقُولُ كَانَ أَخِي خَادِمًا لِلْحَلَّاجِ  
 فَقَالَ لِي لِمَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعَدَ مِنَ الْعَدُوِّ لِقَتْلِهِ قُلْتُ لَهُ  
 يَا سَيِّدِي أَوْصَيْتَنِي « فَقَالَ « عَلَيْكَ بِصَمَكٍ إِنْ لَمْ تُسْغِلْهَا  
 مُغْلَقًا قَالَ فَلَمَّا كَانَ الْعَدُوُّ<sup>(٣)</sup> أَخْرَجَ لِلْقَتْلِ [فَام] فَقَالَ « حَسْبُ  
 الْوَاحِدِ<sup>(٤)</sup> إِفْرَادًا<sup>(٥)</sup> الْوَاحِدَ لَهُ « ثُمَّ حَرَجَ يَتَخَمَّرُ فِي قَيْدِهِ وَيَقُولُ  
 نَدِيحِي عَيْرٌ مَسْرُورٌ « إِلَى شَيْءٍ مِنْ الْحَيْفِ  
 تَسْفَانِي مِثْلًا مَا يَسْرُ « كَفَعَلَ الصَّنِيفِ الصَّنِيفِ  
 فَلَمَّا دَارَتْ الْكَاسُ « دَعَا بِالنَّطْعِ وَالسَّيْفِ  
 كَذَا وَشَرَّ الرَّاحِ « مَعَ النَّبْتِ فِي الصَّنِيفِ<sup>(٦)</sup>  
 ثُمَّ قَالَ « يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ

- خالقه باقلي (٥) - (٦) - (٧) - 144

- 145 - 191, Baqli 28 f. 322

- 146 - Azk., K. 91, Baqli 28 f. 322

- 147 - Baqli 28 f. 323 (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) - (٢٤) - (٢٥) - (٢٦) - (٢٧) - (٢٨) - (٢٩) - (٣٠) - (٣١) - (٣٢) - (٣٣) - (٣٤) - (٣٥) - (٣٦) - (٣٧) - (٣٨) - (٣٩) - (٤٠) - (٤١) - (٤٢) - (٤٣) - (٤٤) - (٤٥) - (٤٦) - (٤٧) - (٤٨) - (٤٩) - (٥٠) - (٥١) - (٥٢) - (٥٣) - (٥٤) - (٥٥) - (٥٦) - (٥٧) - (٥٨) - (٥٩) - (٦٠) - (٦١) - (٦٢) - (٦٣) - (٦٤) - (٦٥) - (٦٦) - (٦٧) - (٦٨) - (٦٩) - (٧٠) - (٧١) - (٧٢) - (٧٣) - (٧٤) - (٧٥) - (٧٦) - (٧٧) - (٧٨) - (٧٩) - (٨٠) - (٨١) - (٨٢) - (٨٣) - (٨٤) - (٨٥) - (٨٦) - (٨٧) - (٨٨) - (٨٩) - (٩٠) - (٩١) - (٩٢) - (٩٣) - (٩٤) - (٩٥) - (٩٦) - (٩٧) - (٩٨) - (٩٩) - (١٠٠)

- 148 - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) - (٢٤) - (٢٥) - (٢٦) - (٢٧) - (٢٨) - (٢٩) - (٣٠) - (٣١) - (٣٢) - (٣٣) - (٣٤) - (٣٥) - (٣٦) - (٣٧) - (٣٨) - (٣٩) - (٤٠) - (٤١) - (٤٢) - (٤٣) - (٤٤) - (٤٥) - (٤٦) - (٤٧) - (٤٨) - (٤٩) - (٥٠) - (٥١) - (٥٢) - (٥٣) - (٥٤) - (٥٥) - (٥٦) - (٥٧) - (٥٨) - (٥٩) - (٦٠) - (٦١) - (٦٢) - (٦٣) - (٦٤) - (٦٥) - (٦٦) - (٦٧) - (٦٨) - (٦٩) - (٧٠) - (٧١) - (٧٢) - (٧٣) - (٧٤) - (٧٥) - (٧٦) - (٧٧) - (٧٨) - (٧٩) - (٨٠) - (٨١) - (٨٢) - (٨٣) - (٨٤) - (٨٥) - (٨٦) - (٨٧) - (٨٨) - (٨٩) - (٩٠) - (٩١) - (٩٢) - (٩٣) - (٩٤) - (٩٥) - (٩٦) - (٩٧) - (٩٨) - (٩٩) - (١٠٠)

- 148 - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) - (٢٤) - (٢٥) - (٢٦) - (٢٧) - (٢٨) - (٢٩) - (٣٠) - (٣١) - (٣٢) - (٣٣) - (٣٤) - (٣٥) - (٣٦) - (٣٧) - (٣٨) - (٣٩) - (٤٠) - (٤١) - (٤٢) - (٤٣) - (٤٤) - (٤٥) - (٤٦) - (٤٧) - (٤٨) - (٤٩) - (٥٠) - (٥١) - (٥٢) - (٥٣) - (٥٤) - (٥٥) - (٥٦) - (٥٧) - (٥٨) - (٥٩) - (٦٠) - (٦١) - (٦٢) - (٦٣) - (٦٤) - (٦٥) - (٦٦) - (٦٧) - (٦٨) - (٦٩) - (٧٠) - (٧١) - (٧٢) - (٧٣) - (٧٤) - (٧٥) - (٧٦) - (٧٧) - (٧٨) - (٧٩) - (٨٠) - (٨١) - (٨٢) - (٨٣) - (٨٤) - (٨٥) - (٨٦) - (٨٧) - (٨٨) - (٨٩) - (٩٠) - (٩١) - (٩٢) - (٩٣) - (٩٤) - (٩٥) - (٩٦) - (٩٧) - (٩٨) - (٩٩) - (١٠٠)

منها و علمون انها الحفا . ثم ما نطف بعد ذلك حتى فعل به  
ما فعل (رحمه الله تعالى عليه) <sup>(1)</sup>.

149 - [الاحقان] - XLVII, 57 - " ان المتقين في مقام امين " <sup>(2)</sup>  
قال الحبيب الامان ما اوتيت الامان و التقوى يوجب الامان  
في الايات (القول تعالى) المتقين في مقام امين و التقوى ان يبقى  
الظن فيصل بذلك الى (مت له) الكثر -

150 - [الاحكام] - XLVI, 25 - " و جعلنا لهم سبعا و ابصارا " <sup>(3)</sup>  
قال الحبيب حلت الله تعالى القلوب و الابصار و جعل عليها  
الخطبة و سنن و راحة <sup>(4)</sup> و افعال <sup>(5)</sup> فيها ك الستة بالفتح  
و فتح الحجب بالدرك و بفتح الافعال بالفتح و بفتح من <sup>(6)</sup>  
الاكتم مشاهدة الايات -

151 - [ ] - XLVI, 25 -  
قال الحبيب اعلى ما اشار اليه الخلق العرس ثم انقطعت  
الاشارة و العماره لانه تعالى و ام الامانة و العبارة قال الله  
تعالى و فلما خصمته قالوا انصبروا و انصبروا او انقطعوا عن  
العبارة التي هوذا اليوم اقراها و امرها <sup>(7)</sup> و حادته <sup>(8)</sup> نظر <sup>(9)</sup>  
العرس فاحتمس <sup>(10)</sup> و لو نظر الى رت العرس لخرت افواه  
و انصروا <sup>(11)</sup> الا ان تباين لك ما حلو <sup>(12)</sup> انصف سيه <sup>(13)</sup> و لا بحجة سواء <sup>(14)</sup> -

- سموا الله عليه - k 91 - Azk (8) - (1) - 148 -  
- [k 91] (2) - لانه الله تعالى سموا k 91 - Azk (1) - 149 -  
- لا انصبروا Azk 101, 102 (3) - فاعفالا Azk 104, 105 (4) - سموا سموا - الحسنت Azk (1) - 150 -  
- 8 \* 8 (4) - بخره - Azk 93 (3) - نظر - 93 (3) - و جاره Azk 95 (3) - 91 k 91 - Azk 91 - 151 -

152 - [ مُحَمَّدٌ ] - XLVII, 21 - « فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »

قال الحسين العليم الذي دعى اليه المصطفى عم هو علم الحروف  
و علم الحروف في لام الف و علم لام الي في الالف<sup>(1)</sup> و علم الالف<sup>(2)</sup>  
في النقطة و علم النقطة في المعرفة الاصلية و علم المعرفة  
الاصلية في علم الازر<sup>(3)</sup> و علم الازر<sup>(4)</sup> في المنسبة<sup>(5)</sup> [أي المعلوم]<sup>(6)</sup>  
و علم المنسبة في غيب [الهو] و هو الذي دعا الله تعالى اليه قال  
و فأعلم أنه ... و الهاء راجع الى غيب<sup>(7)</sup> الهدية -

153 - [ .. ] - (تفسير) XLVII, 21 -

قال الحسين فأعلم أنه لا اله الا الله ، علياً لا عز جهل لا  
المعلوم في الله تعالى لا يتناهى -

154 - [ الفتح ] - XLVIII, 10 - « ان الذير يا يعونك »

قال الحسين لم يظهر الحق تعالى مقام الجمع على أحد النصريح  
الا على احصت نسبة<sup>(1)</sup> و اشرفه مقال « ان الذير يا يعونك »  
انا يا يعون الله -

155 - [ .. ] - XLVIII, 29 - « محمد رسول الله » الذي نعتُه بُدِّعَهُ عَلَى الْكُفَّارِ

سئل الحسين متى كان محمد صلعم نبياً ، و كيف جاء برسالته -  
مقال نعت بعد<sup>(2)</sup> الرسول و الرسالة و النبي و النبوة

- المنسبة - Azk (5) - د (6) - الأول Bayl (3) - د (3) - الف - Azk - 341<sup>F</sup> Bayl 191 (4) - Azk - 152 -

- [ Bayl 191 ] (5) - علوم - د (6) - Bayl 191 - Azk (7) -

191 152

- سنة Bayl 191 - 191 - 345<sup>F</sup> Bayl 191 - 191 - 152 -

في مقدمه Bayl (2) - تم - 310<sup>F</sup> Bayl 191 - 191 - 152 -



مِنْهُ أَنْ لَا يَمُنَّ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِالْمَخْلُوقِ وَلَا يَزِنُ لِلْمَكُونِ عِنْدَهُ<sup>(٥)</sup>  
فَكَيْفَ يَمُنُّ بِمَنْ لَا وَزْنَ لَهُ عَلَى أَحَدٍ -

158 - [ ق ] - L, 1 - « و القرآن المجيد .. »

قال الحميد « و القرآن المجيد » المظهر<sup>(١)</sup> لمن اتبعه عن<sup>(٢)</sup> ذنوب  
الأقربان « و هو أجسر الأسرار »

159 - [ " ] - L, 36 - « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ .. »

قال الحميد « لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » لا يُخْطَرُ فِيهِ إِلَّا شَهُودُ الرَّبِّ تَعَالَى

160 - [ " ] - (ثانية) L, 36 -

و انشد لنفسه

انحى إليك قلوباً طال ما هطلت سحاب الوحي فيها أتمر الحكيم

161 - [ " ] - (ثانية) L, 36 -

قال الحميد بصائر المبصرين « و معارف العارفين » و نور العلماء

الربانيين « و طرف السابقين اللاحقين » و الأزل<sup>(٢)</sup> أو الأبد « و ما بينها<sup>(٣)</sup> »

من الحدك عبدة « لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » أو الفخ السنع [ و هو شهيد<sup>(٤)</sup> ] -

- للكون : Bayl. (٥) - K. 91 - (٤) Bayl. - 157 -

- المظهر : Bayl. (١) - K. 91 - (٢) Bayl. (٢) - 158 -

- Bayl. (١) - K. 349 - 159 -

- Bayl. (١) - K. 91 - (٢) Bayl. - « Umar Schramdi » « K. 74 » (١) Bayl. - 160 -

- Bayl. (١) - K. 91 - (٢) Bayl. - « Al-Har » « K. 140 / 4 » - 161 -

- Bayl. (١) - K. 91 - (٢) Bayl. - (٣) Bayl. - (٤) Bayl. -

. 162 .

[ ق ] - L, 37 - ... وما صَنَعْنَا مِنَ لُغُوبٍ ...  
 قَالَ الْحَسِبُ الْحَقَّ الْمُنْسَى بِلَا أَعْيَابٍ وَلَا لُغُوبٍ . أَظْهَرَ وَ  
 أَخْفَى . وَ أَوْجَدَ وَ أَفْعَدَ <sup>(1)</sup> . وَ أَفْتَى وَ أَبْعَى وَ قَرَّبَ وَ بَعَدَ  
 طَوَّرَ مِنْ عَيْرِ طَوَّرَ . وَ بَطَّنَ مِنْ غَيْرِ بَطَّنَ . أَمَرَ بِالطَّاعَةِ مِنْ عَيْرِ  
 حَاجَةٍ . وَ نَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ مِنْ غَيْرِ ذَرَاهِيَةٍ . أَنَابَ لَا لِعَوَضٍ  
 وَ تَعَاقَبَ لَا لِجَفْدٍ . أَظْهَرَ الرَّبِّيَّةَ مِنْ غَيْرِ إِفْتِخَارٍ . وَ اخْتَجَبَ  
 عَنِ خَلْقِهِ بِخَلْفِهِ لَا بِفَضْلِ عَنَّةٍ . وَ لَا مَابَةَ وَرَأَاهُ . لَا يُذَكَّرُ  
 بِالْإِزْمَانِ لِأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ الْإِزْمَانِ وَ الْإِزْمَانِ جَلَّ رُتْبَتُهُ عَالِي .

. 163 .

[ الذَّارِيَات ] - L, 41 - وَ فِي أَنْفُسِهِمْ أَهْلًا بِخُضْرٍ ،  
 قَالَ الْحَسِبُ إِذَا عَرَجَ عَلَى نَفْسِهِ ، بَانَتْ نَفْسُهُ لِنَفْسِهِ ، وَ مَتَّ  
 لَمْ يَعْرِجْ عَلَى جَمَلَتِهِ <sup>(1)</sup> . كَانَ كُحْنَسًا <sup>(2)</sup> ، لَمْ يَلِيْبْ خَلْقَهُ لِحَلْفِهِ  
 [ وَ كَانَ كَمَا لَمْ يَرَأِ خُطُوبَ بِلِسَانِ الْإِزْمَانِ ، وَ جَمِيعٌ تَعْوَهُ عَدَمٌ  
 يَقُولُهُ « بَلَى » . فَلَا الْحَاطِبُ لَهُمْ وَ الْحَسِبُ عَنْهُمْ ، لَا هُمْ ]<sup>(3)</sup>

. 164 .

[ الطَّوْر ] - L, 47 - « وَ أَضْبَيْتَ لِحُكْمِ رَبِّكَ » .  
 قَالَ الْحَسِبُ <sup>(1)</sup> « أَضْبَيْتَ » فَإِنَّ صَبْرَكَ بِتَوْمِينِنَا ، وَ بِشَهَادَةِ غَيْرِنَا  
 فَلِذَلِكَ حَمَلْنَا الطَّنُونَ مِنْكَ طَنُونًا <sup>(2)</sup> ، إِذَا اتَّ النَّاطِرُ الْبَابَ بِنَا .

- 162 - Azl k 91 - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) K 91  
 - 163 - Bagl. 18 f. 350<sup>r</sup> MB f. 69<sup>r</sup> - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) Bagl. 18 f. 350<sup>r</sup> MB f. 69<sup>r</sup>  
 - 164 - Bagl. 18 f. 350<sup>r</sup> MB f. 69<sup>r</sup> - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) Bagl. 18 f. 350<sup>r</sup> MB f. 69<sup>r</sup>

انت "نظر السا بها لما و غنا" فنكون بذلك محبوباً عن و اجبتنا -  
 165 - [ الطور ] - (ثانيه) 111, 47 -

قال الحسين في قوله تعالى " واصبر لحكم ربك - ما نكأ بائناً " قال للكاتب " و ائضنع على عيني " (XX, 45) " ليس من هو بالعين كمن هو على العين " و ليس من فنى بالشئ " كمن فنى عن الشئ " لان الفنى بالشئ ليعنى الجح " و الفنى عن الشئ ليعنى الاختيار -

166 - [ التخم ] - 111, 3 - " و ما ينطق من الهوى " -

قال الحسين من عرف اللطائف " علمت خطاؤها " و جعلت انذاراً [ و صار السنج عليه فتنه ] " قال لصفية عم " و ما ينطق من الهوى " اعدته العترة [ فتنه ] " في شواهد شعابها " فلا يهتم لادم " و من دونه لغناهم [ عند ] " و من لبس الارلية [ بتيقه ] " و ارتدى الاخرية بتوحيده " ارفع كل حدت عن صفاته و اعولده

[ " ] - 111, 24 - " و ام للانسان ما تمنى " - 167 -

قال الحسين الاختيار طلب الروبية " و التمنى الخروج من العبودية " و سبب عفره الله تعالى عباده فظفرهم تمنيتهم -

[ " ] - 111, 43 - " و الى ربك المنهون " - 168 -

قبل للحسين ما التوحيد؟ ففكر ان يعقد انه مغل الكل بقوله

- لم - Azk - 91 - (3) - (تت) - 164 -

- [ Azk, k. 91 ] - ألبس - Azk, f. 351, k. 10 - 165 -

- Azk, Bayt MB - (3) - تبدلاً - Azk, Bayt - (2) - [ Bayt, YS, 10 ] - (10) - Azk, k. 91 - 166 -

- (6) - Azk, YS - (9) - الأولية - Bayt - لأرلية - Azk - (4) - لقيامه - Bayt - k. 91 -

- Azk, k. 91 - 167 -

- 173 - 91 -



تعالى وهو الأول<sup>(1)</sup> عند ذلك بطلت المعلولات منه<sup>(2)</sup> -  
الإبتداء و اليه الإنتهاء قال الله تعالى لا ... اليه الإنتهاء<sup>(3)</sup> -  
ذهبت المعلولات<sup>(4)</sup> و بقي المَعْلَل لها -

[الرحمن] - LV, 1 - لا الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ - 169 -

قال الحسين « الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ » « عَلَّمَ الْأَرْوَاحَ الْفِرَاتَ » « مَخَاطِبَهَا »  
و « مَخَاطِبَهَا » فَأَخَذَهَا الْأَنْفُسُ و تعلمها يتلقين الوساطة -

[الواقعة] - LVI, 23 - « جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » - 170 -

قال الحسين رَدَّ الشَّبَحَ إِلَى الشَّبَحِ و المخلوق الى المخلوق<sup>(5)</sup>  
[و] لما كانت افعالهم مخلوقة [و اذكارهم مخلوقة] معلولة جعل  
جَزَاءُهَا « فَالْكَهَّةُ مِمَّا يَحْسَبُونَ » (LVI, 20) و « لَحْمٌ طَيْرٍ مِمَّا يُشْتَهَرُونَ » (LVI, 21)  
و عور حيت و ما يشبهها فلما كان فضلها و إحسانها الى عبادها  
بدياً غير<sup>(6)</sup> مخلوقاً جعل ثوابها و جزاءها ما يليق بها فقال « هَلْ  
جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ » (LVI, 60) -

[الحديد] - LVII, 3 - وهو الأول و الآخر - 171 -

قال الحسين « هَدَاهُمْ بِاسْمِهِ » الأول « إِلَى الْعَبِّ الْمَحِيطِ » و عرفهم  
بِاسْمِهِ « الْآخِرِ » الشان القائم الدائم « و بَصَّرَهُمْ بِاسْمِهِ » و الظاهر  
النور العزيز المبيد « اوزعهم بِاسْمِهِ » الباطن « الْحَقِّ  
[أو] الشَّاهِدِ » -

1- معلولات (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) -

168 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) -

169 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) -

170 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) -

172 - [ الحديد ] - (ثانيه) 3، 1711 -  
 قال ايضا<sup>(1)</sup> هو الاول الذي لا يخرج من الاوليه، ولا  
 الاخرية، ولا الظاهرية، ولا الباطنية، التي نعت الحلول، و  
 الافتراق، وكيف يسعه، او يدركه شيء من خلقه، وهو اضيق  
 بالازل [و الازال]<sup>(2)</sup> و الابد [و الابد] من جميع الوجوه، و اليه  
 الغاية و المنتهى<sup>(3)</sup>، ازل في العلم، ازل في القدرة، ازل في الشأن،  
 ازل في المشيئة، ازل في النور، ازل في الرحمة، البادي<sup>(4)</sup> للكل يعلم و  
 معلوم، و شاهد و مشهود، جل و علا<sup>(5)</sup>.

173 - [ " ] - (ثانيه) 3، 1711 -  
 سئل الحسين<sup>(1)</sup> ما التوحيد قال ار يعتقد انه مع الكل بقوله  
 تعالى، هو الاول... عند ذلك بطل للكل معلوم.

174 - [ " ] - (ثانيه) 3، 1711 -  
 قال الحسين اول لا اول له، و آخر لا آخر له، و ظاهر لا ظاهر له،  
 و باطن لا باطن له، به توصف الصفات لا بها يوصف، و به تعرف  
 المعارف لا بها يعرف، و به عرف الملك و لامكان له، و لا يعرف فيه،  
 و به كل الخلق لا في خلقه كان.

175 - [ " ] - 5، 1711 - " وهو معلم ايها كنتم...  
 قال الحسين ما فارق الالكوان الحق، و لا قارنها، كيف يفارقها  
 و هو موجودها<sup>(1)</sup> و حافظها، و كيف يفارق الحدث القديم<sup>(2)</sup> له.

- ابا... - Azl - K. 91 - (3) - 640 MB 364 - Bagl - Azl - (2) - الحبيب او ك (1) - 172 -  
 - تعالى او ك - Azl (3) -

- الحبيب او ك - Bagl - K 326 - 173 -

- 174 - K 91 -

- القديم او ك - الحديث MB 364 - Bagl - Azl - (2) - موجودها او ك - Azl (1) - 175 -

فَوَامَّ الْكُرَّ ، وَهُوَ بَاطِنٌ عَنِ الْكَلِّ .

176 - [ المجادلة ] - 8, 1711 - « ما يكون من تجوى ثلاثة الآهه رابعهم ... »

قال الحسين أفتحَبَّ اقواماً بأرواح ظاهرة و ملاحظات ذاتية<sup>(1)</sup>

و انوار قائمة [ قال ما يكون من

تجوى ثلثة الآهه رابعهم ، و لا خمسة الآهه سادسهم ]<sup>(2)</sup> علماً

و حكماً و لا نفساً ذاتاً .

177 - [ " ] - 22, 1711 - « ... حِزْبِ اللَّهِ ... » -

قال الحسين لا حِزْبُ اللَّهِ « تعالى » الذين اذا نطقوا ابهروا<sup>(3)</sup> وان

سكنوا<sup>(4)</sup> ابهروا<sup>(5)</sup> و ان غابوا اخصروا<sup>(6)</sup> و ان ناموا استهدوا<sup>(7)</sup>

وان كلوا فكلوا<sup>(8)</sup> و ان نجت عنهم على التخليط فطهروا<sup>(9)</sup> و اولئك

حِزْبُ اللَّهِ الا ان حِزْبِ اللَّهِ هم المفاجئون .

178 - [ " ] (note) 22, 1711 - « اولئك كتب في قلوبهم الايمان ... »

قال الحسين في قوله تعالى « اولئك كتب في قلوبهم الايمان » في

قلوب المؤمنين ، ليكون اثبت و ابقى لوقوع المناسبات -

179 - [ الحشر ] - 8, 118 - « اولئك هم الصادقون » -

سئل الحسين عن الفقراء قال الذين وقفوا مع الحق راضيين

على جديان ارادته فيهم اقوله تعالى « ..... و الايمان » -

- 176 - Azl . K 92 . (1) Baqla KB f° 366<sup>f</sup> - حاشية (2) Baqla . K 92 . (3)

- 177 - (1) K 92 - استهروا . Baqla (4) - يسكنوا . Azl - (5) Baqla KB f° 368<sup>o</sup> - (6) Baqla (7)

- 178 - K 92

- 179 - K 92 . Baqla KB f° 368<sup>f</sup> .

180 - [المجعة] - LXII, 4 - ذلك فضل الله...  
 قال الحسين جاد الجواد <sup>(1)</sup> تعالى <sup>(2)</sup> بعبوديه "بغير عيلة" و تفضل  
 بالتفضل أو عنهما <sup>(3)</sup> بالمنة و "عشاها بالنعمة" إذ يقول ذلك فضل  
 الله يؤتبه من يشاء و فقطع بالمشيئة و تحقق بالاسباب  
 و كان الكرم [منه] <sup>(4)</sup> صرفاً لا يارحبه العليل و لا ينسبها <sup>(5)</sup> المحبل  
 جاديه في الدعوى قبل إظهار الأمور -

181 - [التغابن] - LXIV, 3 - و صوركم فأخست صوركم...  
 قال الحسين أخست الصورة، صورة أخست من ذل «كن»  
 و تولى الحق تصويرها بيده و نزع فيه من روحه و أنسه  
 شواهد البعث <sup>(6)</sup> و جهلاء بالتعليم [و] شفاهاً و أصبح له  
 الملائكة المقربين و أمكنه في جوارته <sup>(7)</sup> و زين باطنه بالمعرفة  
 و ظاهرة بفنون الخدمة <sup>(8)</sup> و خلقت آدم عم على صورته أي  
 صورته التي صورها [صورة] <sup>(9)</sup> فأخست صورته <sup>(10)</sup> -

182 - [الطلاق] - LXV, 2 - و من يتق الله...  
 قال الحسين المتوكل [على الحقيقة] لا يظن شيئا و في البلد <sup>(11)</sup>  
 احق منه [و من رأى السب فهو مذمى] <sup>(12)</sup> -

180 - (1) Bayat, (2) Bayat, (3) Bayat, (4) Bayat, (5) Bayat, (6) Bayat, (7) Bayat, (8) Bayat, (9) Bayat, (10) Bayat, (11) Bayat, (12) Bayat.  
 181 - (1) Bayat, (2) Bayat, (3) Bayat, (4) Bayat, (5) Bayat, (6) Bayat, (7) Bayat, (8) Bayat, (9) Bayat, (10) Bayat, (11) Bayat, (12) Bayat.  
 182 - (1) Bayat, (2) Bayat, (3) Bayat, (4) Bayat, (5) Bayat, (6) Bayat, (7) Bayat, (8) Bayat, (9) Bayat, (10) Bayat, (11) Bayat, (12) Bayat.

- 183 - [ ٤ ] - LXVIII, 4 - « وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ »  
 و قال الحسين لانك تنظر الى الاشياء بشاهد الحف ولا  
 تنظر [اليها] بشاهدك فان من نظر الى الاشياء بشاهد خلقك

- 184 - [ ٥ ] - LXVIII, 4 (ante) -  
 قال الحسين معناه انه لم يؤثر فيك جفاء الخلق بعد مطالعة الحف -

- 185 - [ ٥ ] - LXVIII, 4 (ante) -  
 و قال صغر الكوار في عينك بعد مشاهدة مكوونها -

- 186 - [ ٥ ] - LXVIII, 4 (ante) -  
 قال الحسين عظم خلقك حبيبه لم ترضى بالاحلاق و بسنت و لم  
 تسك الى العيوب حتى وصلت الى الذات ثم فنيك عن الذات (2)  
 حتى وصلت الى حقيقة الذات و من فنى بالقناء لان القائم عنه  
 غيره بالقناء -

- 187 - [ ٥ ] - LXVIII, 4 (ante) -  
 و قال الحسين كيف لا يكون خلقه عم اعظيما و قد نعى الله سبه  
 بالقران احلافه و حقا لمت وقعت له المباشرة الثالثة ان يكون  
 موعظا في خلقه

- 183 - Azh, k 91 - (1) Bagh' KB f. 376<sup>1</sup> - الى الاشياء - (2) Bagh' - Azh - و ان - Bagh' (comp) as al-his  
 - 184 - k 91, Bagh' KB f. 376<sup>1</sup>, cf. 'Omar Suhrawardi 'Asrar' B. 235 - trad. in 'Adar II, 139, p. 22.  
 = Mustawfi' ٢٣٥: ٢٢٢ ٤٥٧٧٢٢, ٤ ٤  
 - 185 - k 91, Bagh' l.c. -  
 - 186 - Azh, k 91 - (1) mq. Bagh', l.c. - (2) add Bagh'. بالذات -  
 - 187 - Azh. (in Cui primis mot), k 91, Bagh' l.c. - (1) k 91 - mq Bagh'

188 - [ الحائد ] - LXIX, 38 - « فلا أُنسِمَ بما تُبصرون » -  
 قال الحسين « بما تبصرون » أي ما أظهر الله تعالى للملائكة<sup>(1)</sup>  
 الظلم واللوج<sup>(2)</sup> ما لا تبصرون مما احتجرت من شأنه الذي  
 لم يجرى الظلم به<sup>(3)</sup> ولم ينسج الملائكة بذلك<sup>(4)</sup> وما أظهر الله  
 الخلف<sup>(5)</sup> فيه صفاته<sup>(6)</sup> وارضهم<sup>(7)</sup> من نعمته<sup>(8)</sup> وابدأ لهم من عجزها  
 في جنب ما احتجرت عنهم كذبة في جميع الدنيا والآخرة<sup>(9)</sup> وله  
 أنبهر الله تعالى من حقائق ما احتجرت<sup>(10)</sup> الخلف<sup>(11)</sup> عن آخرهم  
 فتتلا عن حملها

189 - [ الجن ] - LXXII, 7 - « وانهم ظنوا كما ظنتم »  
 قال الحسين هذا ط<sup>(1)</sup> أحد النفوس الكاذبة أو الأمانى الخائفة  
 والوسواس الحاجبة<sup>(2)</sup> في قبل أنهم جعلوا أنفسهم علماء للوصول  
 اليه<sup>(3)</sup> من الجهة في اجلها لم يجعلها دليلًا<sup>(4)</sup> فشاهدوا النفوس  
 شهود المحظوظ<sup>(5)</sup>

190 - [ المدثر ] - LXXIV, 3-4 - « رَبِّكَ فُكِّرْ » ونبأ بك قطره  
 قال الحسين عظم قدره عند [ إحتياجه إليك ] في الدعوة  
 إليه<sup>(1)</sup> فإن اجابه دعوتك<sup>(2)</sup> سبقت له الهداية<sup>(3)</sup>

تعالى (1) Baqli (2) للملائكة Baqli - Azk K 91 (3) - 663 f° 378<sup>a</sup> KB f° 378<sup>a</sup> add Baqli (4) - 88 -  
 - (5) Baqli (6) جنب Baqli (7) - 663 f° 378<sup>a</sup> KB f° 378<sup>a</sup> add Baqli (8) - 88 -  
 - (9) Baqli (10) الخلف Baqli (11) - 88 -  
 - المحظوظ - Azk - 75, 91, 101 - الحالة - Azk - 91, 101 -  
 - (2) Baqli (3) إحتياجه إليك - Azk - 381 f° 381<sup>a</sup> KB f° 381<sup>a</sup> add Baqli (4) - 90 -

191 - [ المدثر ] - LXXIV, 52 - « نَلُّ بَيْتِهِ كَلَّ امْرِئُهُ مِنْهُمْ » -  
 قال الحسين كيف لهم بهذه الإرادة<sup>١٠</sup> و لهم نفوس خالية عن  
 الحق<sup>١١</sup> بعرضه عن امور الحق غافلة عن الوقوف بين يدي الحق  
 كيف يقيم<sup>١٢</sup> الخائف المنصف اسرار خافية ابار ما اقتضها<sup>١٣</sup> خاطر  
 حق فذل<sup>١٤</sup> و انزلها ان البشيرة لا يصام<sup>١٥</sup> البرية -

192 - [ انظرن ] - ٤١١ - « في اي صورة ما شاء ربك »  
 قال الحسين قد فتنة<sup>١٦</sup> نفسه صديق<sup>١٧</sup> عن خطه<sup>١٨</sup> و من قصده<sup>١٩</sup>  
 به هم المحدث<sup>٢٠</sup> عن نفسه<sup>٢١</sup> لانه يقول<sup>٢٢</sup> في اي صورة ما شاء  
 ربك<sup>٢٣</sup> او في اي امره<sup>٢٤</sup> بما اشاء<sup>٢٥</sup> انشاء<sup>٢٦</sup> لانه تعالى خلق  
 آدم<sup>٢٧</sup> للانظام<sup>٢٨</sup> بقره<sup>٢٩</sup> و باسمه<sup>٣٠</sup> باعلى قدره<sup>٣١</sup> و اظهر<sup>٣٢</sup> اليرواح<sup>٣٣</sup>  
 ما<sup>٣٤</sup> من جمال<sup>٣٥</sup> و حلاله<sup>٣٦</sup> فخصه<sup>٣٧</sup> بفتح الروح<sup>٣٨</sup> فيه<sup>٣٩</sup> و كساه<sup>٤٠</sup>  
 شعره<sup>٤١</sup> لولا انه<sup>٤٢</sup> شعرها<sup>٤٣</sup> لجد<sup>٤٤</sup> له<sup>٤٥</sup> ما اظهرت<sup>٤٦</sup> اللوح<sup>٤٧</sup> هم  
 من<sup>٤٨</sup> اداء<sup>٤٩</sup> جمال<sup>٥٠</sup> فلا<sup>٥١</sup> شئ<sup>٥٢</sup> اجرام<sup>٥٣</sup> كونه<sup>٥٤</sup> و من<sup>٥٥</sup> اداء<sup>٥٦</sup>  
 اداء<sup>٥٧</sup> الطلال<sup>٥٨</sup> و وقعت<sup>٥٩</sup> الهيئة<sup>٦٠</sup> على<sup>٦١</sup> شاهده<sup>٦٢</sup> -

193 - [ اليرواح ] - LXXV, 1 - « و شاهد و مشهود »  
 قال الحسين في هذه الآية<sup>٦٣</sup> تأتي<sup>٦٤</sup> علام<sup>٦٥</sup> انه<sup>٦٦</sup> ما انفصل<sup>٦٧</sup> اللوح  
 على<sup>٦٨</sup> الطال<sup>٦٩</sup> و لا<sup>٧٠</sup> فاق<sup>٧١</sup> -

- فهم ل. (3) - مصحفاً باقلي (2) - نصام ١٠١ - Azk (1) - Azk (101) -  
 (2) Azk - محذوف - Azk باقلي com (2) - نصرة - Azk - (3) - com باقلي (2) - (2) - ١٠٢ -  
 - Azk (6) - حلاله و جماله باقلي (5) - من Azk - (٦) - حالف ما شاء انشاء انشاء (7) - باقلي com ١٠١ -  
 قدر باقلي (9) - باقلي مكرر (١٠) - ارفع (11) - براه بريح الجمال : ١٠١ - K - باقلي - Azk (12) -  
 - ١٠١ - K - (1) - علامه - Azk - (3) - باقلي K - باقلي K - (2) - K - (1) - ١٠١ -  
 - (باقلي) -

194. - [ العاشية ] - LXXXVIII, 8 - « حرمه يومئذ ناعمة »  
 قال الحسين ، حرمه يومئذ ناعمة ، أي شاهدت بمشاهدته حقيقة  
 عين الحق -
195. - [ " ] - LXXXVIII, 13 - « فيها عين جارئة » -  
 قال الحسين جريان الأحوال عليه بجمري به من عين إلى عين  
 حتى يحطه في عين العيب -
196. - [ " ] - LXXXVIII, 19 - « إلى السماء كيف رفعت »  
 قال الحسين إلى الأسرار كيف لسرقت بالمأشقات -
197. - [ الفجر ] - LXXXIX, 17 - « يا أيها النفس المطمئنة »  
 قال الحسين « النفس المطمئنة » هي النفس الواحدة ، و «  
 النفس الشاكرة » هي النفس المرعوفة ، و « النفس الخاصة »  
 هي « النفس العارفة » و « النفس العاقلة » هي النفس الراضية  
 و « النفس الامارة » هي النفس الجاهلة -
198. - [ إفراغ ] - XCVI, 19 - « أسجد و اقترب »  
 قال الحسين في هذه الآية معناه أن الله تعالى لم يبع  
 للجوارح نكح التجلي بحاسنها ، و ذلك نفس إظهار  
 الربوبية على العبودية ، لذلك قال الله تعالى « اسجد و اقترب »

- 194 - K. 92, 92 - Baqli KB f° 390<sup>E</sup> -

- 195 - Azk - K. 91, 92 - Baqli KB f° 390<sup>E</sup> -

- 196 - Azk - K. 91 - Baqli KB f° 390<sup>E</sup> -

- 197 - add Baqli KB f° 391<sup>H</sup> - (3) Azk, K. 91 - om. Baqli.

- 198 - Azk - K. 91 -



[ البينة ] - 199 - XCVIII, 4 - « وما أمراً إلا ليعبدوا الله ... »

قال ابن منصور الإخلاص تصفية العمل عن شوائب الكذب

[ هـ ] - 200 - XCVIII, 5 - « ... خالدين فيها ... »

قال الحسين الأندلسي إضارة إلى ترك القطع في العذر وصور

الأرقام في السرد

[ العنان ] - 201 - CII, 5 - « يعلم اليقين ... »

قال الحسين يعلم اليقين ما يستجلب بالدلائل و « عيب اليقين »

هو علم لا منارعة له ولا اضطراب فيه

[ هـ ] - 202 - CII, 7 - « ثم لنرونها عين اليقين ... »

قال الحسين إذا كان الرجل في « عين اليقين » لا في « يعلم اليقين »

فجلبت عن المكسب و « وضعف من القيام » وكان ميت لا يسلك

ولا يتحرك إلا بيقين اليقين فطالبته نفسه بالحركة و

الإلتصاف

[ هـ ] - 203 - (عند) CII, 7 -

فقال لست أعلم أنه بقي لي أجل ولا رزقا فاضرك فيه

لم يجب عليه الحركة إذ لا أعلم بك له أمل في النفس الثاني

- 199 - Azk, K 91 - trad. ap. 'Atsar 'adkiyal. " II, 140, l. 1 - Mu. n. n. p. 'adkiyal. q. 100, l. 1

- 200 - Azk, K 91 -

- 201 - (1) K 91 - om. Azk -

- 202 - YJ, K 91 - Azk = du. ultra. mod. formis = ( علم . حليم . حبيب )

- 203 - (1) Azk - K 91 - (2) YJ - K 91 - (3) K 91 - (4) Azk - (5) K 91 - (6) YJ - (7) Azk - (8) K 91 - (9) Azk - (10) K 91 - (11) YJ - (12) Azk - (13) K 91 - (14) YJ - (15) Azk - (16) K 91 - (17) YJ - (18) Azk - (19) K 91 - (20) YJ - (21) Azk - (22) K 91 - (23) YJ - (24) Azk - (25) K 91 - (26) YJ - (27) Azk - (28) K 91 - (29) YJ - (30) Azk - (31) K 91 - (32) YJ - (33) Azk - (34) K 91 - (35) YJ - (36) Azk - (37) K 91 - (38) YJ - (39) Azk - (40) K 91 - (41) YJ - (42) Azk - (43) K 91 - (44) YJ - (45) Azk - (46) K 91 - (47) YJ - (48) Azk - (49) K 91 - (50) YJ - (51) Azk - (52) K 91 - (53) YJ - (54) Azk - (55) K 91 - (56) YJ - (57) Azk - (58) K 91 - (59) YJ - (60) Azk - (61) K 91 - (62) YJ - (63) Azk - (64) K 91 - (65) YJ - (66) Azk - (67) K 91 - (68) YJ - (69) Azk - (70) K 91 - (71) YJ - (72) Azk - (73) K 91 - (74) YJ - (75) Azk - (76) K 91 - (77) YJ - (78) Azk - (79) K 91 - (80) YJ - (81) Azk - (82) K 91 - (83) YJ - (84) Azk - (85) K 91 - (86) YJ - (87) Azk - (88) K 91 - (89) YJ - (90) Azk - (91) K 91 - (92) YJ - (93) Azk - (94) K 91 - (95) YJ - (96) Azk - (97) K 91 - (98) YJ - (99) Azk - (100) K 91

204- [ الكافرون ] - CIX, 1 - « قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ »  
 قَالَ الْحَسِينُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَرَدَّ تَكْلِيفَهُ عَلَى ضَرْبٍ مِنْهُمْ  
 مَنْ اسْتَعْبَدَ بِمُضَائِقِ الْعَبودية<sup>(1)</sup> « كَمَا خَاطَبَ نَبِيَّهُ صَلَّى  
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَا أَيُّهَا الْيَقِينِ » (XV, 99) « إِنَّكَ لَنْ  
 تَبْلُغَ اسْتِحْقَاقَ الْعَبودية بِالْجَهْدِ » وَخِطَابُ تَكْلِيفِ<sup>(3)</sup> خَاطِبِ  
 بِهِ الْكُفَّارِ وَذَلِكَ أَنَّهُ تَعَالَى أَمَرَ نَبِيَّهُ عَمَّ أَنْ يَخَاطِبَهُمْ  
 بِقَوْلِهِ تَعَالَى « لَا تَعْبُدُوا مَا سِوَا اللَّهِ عِبَادَةً لَهُ كَانَ يَدْعُونَ » (CIX, 2) -

205. [ التوحيد ] - CXII, 1 - « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ »  
 قِيلَ لِلْحَسِينِ « أَ هُوَ هُوَ » قَالَ « بَلْ هُوَ وَرَأَى كُلَّ هُوَ »  
 وَهُوَ عِبَارَةٌ عَنِ مُلْكِهِ<sup>(1)</sup> مَا لَا يُنْبِتُ لَهُ شَيْءٌ حَرَمَةٌ -

206. [ " ] - (كاتبه) CXII, 1 -  
 قَالَ الْحَسِينُ فِي مَعْنَاهُ « وَالْكَامِلُ فِي ذَاتِهِ هُوَ الْأَبَدِيُّ فِي دَوَامِ  
 الْأَوْقَاتِ » الْأَحَدُ الْكَامِلُ عَنْهُ كُلُّ مَسْعُودٍ<sup>(2)</sup> وَإِلَيْهِ يَصِيرُ كُلُّ  
 مَرْبُوبٍ يَطْمَسُ [عَلَى سَالِكِنَا]<sup>(3)</sup> وَيَطْرَحُ مَنْ نَارَلَهُ<sup>(4)</sup> « أَنْ أَسْهَدَكَ  
 آيَاهُ فَانْكُرْ » [وَإِنْ غَيْبَكَ] عَنْهُ دَعَاكَ -<sup>(4)</sup>

207- [ " ] - (كاتبه) CXII, 1 -  
 وَقَالَ الْحَسِينُ تَوْحِيدَ الْأُمَّةِ رَضِيَ بِهِ لَهُمْ « فَمَا الَّذِي يَسْتَحَقُّهُ »

- 204 - (1) Azk. (2) Azk. (3) Azk. (4) Azk. -

205 - (1) K. 91 (vocal X), YJ, Azk. -

- 206 - (1) (وقال الحسين) KB ٢٠٣٩٦ و MB ٢٠٦٩٣ (2) Add (3) K. 91, Baqli MB (4) (5) (6) (7) (8) (9) (10) (11) (12) (13) (14) (15) (16) (17) (18) (19) (20) (21) (22) (23) (24) (25) (26) (27) (28) (29) (30) (31) (32) (33) (34) (35) (36) (37) (38) (39) (40) (41) (42) (43) (44) (45) (46) (47) (48) (49) (50) (51) (52) (53) (54) (55) (56) (57) (58) (59) (60) (61) (62) (63) (64) (65) (66) (67) (68) (69) (70) (71) (72) (73) (74) (75) (76) (77) (78) (79) (80) (81) (82) (83) (84) (85) (86) (87) (88) (89) (90) (91) (92) (93) (94) (95) (96) (97) (98) (99) (100) (101) (102) (103) (104) (105) (106) (107) (108) (109) (110) (111) (112) (113) (114) (115) (116) (117) (118) (119) (120) (121) (122) (123) (124) (125) (126) (127) (128) (129) (130) (131) (132) (133) (134) (135) (136) (137) (138) (139) (140) (141) (142) (143) (144) (145) (146) (147) (148) (149) (150) (151) (152) (153) (154) (155) (156) (157) (158) (159) (160) (161) (162) (163) (164) (165) (166) (167) (168) (169) (170) (171) (172) (173) (174) (175) (176) (177) (178) (179) (180) (181) (182) (183) (184) (185) (186) (187) (188) (189) (190) (191) (192) (193) (194) (195) (196) (197) (198) (199) (200) (201) (202) (203) (204) (205) (206) (207) (208) (209) (210) (211) (212) (213) (214) (215) (216) (217) (218) (219) (220) (221) (222) (223) (224) (225) (226) (227) (228) (229) (230) (231) (232) (233) (234) (235) (236) (237) (238) (239) (240) (241) (242) (243) (244) (245) (246) (247) (248) (249) (250) (251) (252) (253) (254) (255) (256) (257) (258) (259) (260) (261) (262) (263) (264) (265) (266) (267) (268) (269) (270) (271) (272) (273) (274) (275) (276) (277) (278) (279) (280) (281) (282) (283) (284) (285) (286) (287) (288) (289) (290) (291) (292) (293) (294) (295) (296) (297) (298) (299) (300) (301) (302) (303) (304) (305) (306) (307) (308) (309) (310) (311) (312) (313) (314) (315) (316) (317) (318) (319) (320) (321) (322) (323) (324) (325) (326) (327) (328) (329) (330) (331) (332) (333) (334) (335) (336) (337) (338) (339) (340) (341) (342) (343) (344) (345) (346) (347) (348) (349) (350) (351) (352) (353) (354) (355) (356) (357) (358) (359) (360) (361) (362) (363) (364) (365) (366) (367) (368) (369) (370) (371) (372) (373) (374) (375) (376) (377) (378) (379) (380) (381) (382) (383) (384) (385) (386) (387) (388) (389) (390) (391) (392) (393) (394) (395) (396) (397) (398) (399) (400) (401) (402) (403) (404) (405) (406) (407) (408) (409) (410) (411) (412) (413) (414) (415) (416) (417) (418) (419) (420) (421) (422) (423) (424) (425) (426) (427) (428) (429) (430) (431) (432) (433) (434) (435) (436) (437) (438) (439) (440) (441) (442) (443) (444) (445) (446) (447) (448) (449) (450) (451) (452) (453) (454) (455) (456) (457) (458) (459) (460) (461) (462) (463) (464) (465) (466) (467) (468) (469) (470) (471) (472) (473) (474) (475) (476) (477) (478) (479) (480) (481) (482) (483) (484) (485) (486) (487) (488) (489) (490) (491) (492) (493) (494) (495) (496) (497) (498) (499) (500) (501) (502) (503) (504) (505) (506) (507) (508) (509) (510) (511) (512) (513) (514) (515) (516) (517) (518) (519) (520) (521) (522) (523) (524) (525) (526) (527) (528) (529) (530) (531) (532) (533) (534) (535) (536) (537) (538) (539) (540) (541) (542) (543) (544) (545) (546) (547) (548) (549) (550) (551) (552) (553) (554) (555) (556) (557) (558) (559) (560) (561) (562) (563) (564) (565) (566) (567) (568) (569) (570) (571) (572) (573) (574) (575) (576) (577) (578) (579) (580) (581) (582) (583) (584) (585) (586) (587) (588) (589) (590) (591) (592) (593) (594) (595) (596) (597) (598) (599) (600) (601) (602) (603) (604) (605) (606) (607) (608) (609) (610) (611) (612) (613) (614) (615) (616) (617) (618) (619) (620) (621) (622) (623) (624) (625) (626) (627) (628) (629) (630) (631) (632) (633) (634) (635) (636) (637) (638) (639) (640) (641) (642) (643) (644) (645) (646) (647) (648) (649) (650) (651) (652) (653) (654) (655) (656) (657) (658) (659) (660) (661) (662) (663) (664) (665) (666) (667) (668) (669) (670) (671) (672) (673) (674) (675) (676) (677) (678) (679) (680) (681) (682) (683) (684) (685) (686) (687) (688) (689) (690) (691) (692) (693) (694) (695) (696) (697) (698) (699) (700) (701) (702) (703) (704) (705) (706) (707) (708) (709) (710) (711) (712) (713) (714) (715) (716) (717) (718) (719) (720) (721) (722) (723) (724) (725) (726) (727) (728) (729) (730) (731) (732) (733) (734) (735) (736) (737) (738) (739) (740) (741) (742) (743) (744) (745) (746) (747) (748) (749) (750) (751) (752) (753) (754) (755) (756) (757) (758) (759) (760) (761) (762) (763) (764) (765) (766) (767) (768) (769) (770) (771) (772) (773) (774) (775) (776) (777) (778) (779) (780) (781) (782) (783) (784) (785) (786) (787) (788) (789) (790) (791) (792) (793) (794) (795) (796) (797) (798) (799) (800) (801) (802) (803) (804) (805) (806) (807) (808) (809) (810) (811) (812) (813) (814) (815) (816) (817) (818) (819) (820) (821) (822) (823) (824) (825) (826) (827) (828) (829) (830) (831) (832) (833) (834) (835) (836) (837) (838) (839) (840) (841) (842) (843) (844) (845) (846) (847) (848) (849) (850) (851) (852) (853) (854) (855) (856) (857) (858) (859) (860) (861) (862) (863) (864) (865) (866) (867) (868) (869) (870) (871) (872) (873) (874) (875) (876) (877) (878) (879) (880) (881) (882) (883) (884) (885) (886) (887) (888) (889) (890) (891) (892) (893) (894) (895) (896) (897) (898) (899) (900) (901) (902) (903) (904) (905) (906) (907) (908) (909) (910) (911) (912) (913) (914) (915) (916) (917) (918) (919) (920) (921) (922) (923) (924) (925) (926) (927) (928) (929) (930) (931) (932) (933) (934) (935) (936) (937) (938) (939) (940) (941) (942) (943) (944) (945) (946) (947) (948) (949) (950) (951) (952) (953) (954) (955) (956) (957) (958) (959) (960) (961) (962) (963) (964) (965) (966) (967) (968) (969) (970) (971) (972) (973) (974) (975) (976) (977) (978) (979) (980) (981) (982) (983) (984) (985) (986) (987) (988) (989) (990) (991) (992) (993) (994) (995) (996) (997) (998) (999) (1000) (1001) (1002) (1003) (1004) (1005) (1006) (1007) (1008) (1009) (1010) (1011) (1012) (1013) (1014) (1015) (1016) (1017) (1018) (1019) (1020) (1021) (1022) (1023) (1024) (1025) (1026) (1027) (1028) (1029) (1030) (1031) (1032) (1033) (1034) (1035) (1036) (1037) (1038) (1039) (1040) (1041) (1042) (1043) (1044) (1045) (1046) (1047) (1048) (1049) (1050) (1051) (1052) (1053) (1054) (1055) (1056) (1057) (1058) (1059) (1060) (1061) (1062) (1063) (1064) (1065) (1066) (1067) (1068) (1069) (1070) (1071) (1072) (1073) (1074) (1075) (1076) (1077) (1078) (1079) (1080) (1081) (1082) (1083) (1084) (1085) (1086) (1087) (1088) (1089) (1090) (1091) (1092) (1093) (1094) (1095) (1096) (1097) (1098) (1099) (1100) (1101) (1102) (1103) (1104) (1105) (1106) (1107) (1108) (1109) (1110) (1111) (1112) (1113) (1114) (1115) (1116) (1117) (1118) (1119) (1120) (1121) (1122) (1123) (1124) (1125) (1126) (1127) (1128) (1129) (1130) (1131) (1132) (1133) (1134) (1135) (1136) (1137) (1138) (1139) (1140) (1141) (1142) (1143) (1144) (1145) (1146) (1147) (1148) (1149) (1150) (1151) (1152) (1153) (1154) (1155) (1156) (1157) (1158) (1159) (1160) (1161) (1162) (1163) (1164) (1165) (1166) (1167) (1168) (1169) (1170) (1171) (1172) (1173) (1174) (1175) (1176) (1177) (1178) (1179) (1180) (1181) (1182) (1183) (1184) (1185) (1186) (1187) (1188) (1189) (1190) (1191) (1192) (1193) (1194) (1195) (1196) (1197) (1198) (1199) (1200) (1201) (1202) (1203) (1204) (1205) (1206) (1207) (1208) (1209) (1210) (1211) (1212) (1213) (1214) (1215) (1216) (1217) (1218) (1219) (1220) (1221) (1222) (1223) (1224) (1225) (1226) (1227) (1228) (1229) (1230) (1231) (1232) (1233) (1234) (1235) (1236) (1237) (1238) (1239) (1240) (1241) (1242) (1243) (1244) (1245) (1246) (1247) (1248) (1249) (1250) (1251) (1252) (1253) (1254) (1255) (1256) (1257) (1258) (1259) (1260) (1261) (1262) (1263) (1264) (1265) (1266) (1267) (1268) (1269) (1270) (1271) (1272) (1273) (1274) (1275) (1276) (1277) (1278) (1279) (1280) (1281) (1282) (1283) (1284) (1285) (1286) (1287) (1288) (1289) (1290) (1291) (1292) (1293) (1294) (1295) (1296) (1297) (1298) (1299) (1300) (1301) (1302) (1303) (1304) (1305) (1306) (1307) (1308) (1309) (1310) (1311) (1312) (1313) (1314) (1315) (1316) (1317) (1318) (1319) (1320) (1321) (1322) (1323) (1324) (1325) (1326) (1327) (1328) (1329) (1330) (1331) (1332) (1333) (1334) (1335) (1336) (1337) (1338) (1339) (1340) (1341) (1342) (1343) (1344) (1345) (1346) (1347) (1348) (1349) (1350) (1351) (1352) (1353) (1354) (1355) (1356) (1357) (1358) (1359) (1360) (1361) (1362) (1363) (1364) (1365) (1366) (1367) (1368) (1369) (1370) (1371) (1372) (1373) (1374) (1375) (1376) (1377) (1378) (1379) (1380) (1381) (1382) (1383) (1384) (1385) (1386) (1387) (1388) (1389) (1390) (1391) (1392) (1393) (1394) (1395) (1396) (1397) (1398) (1399) (1400) (1401) (1402) (1403) (1404) (1405) (1406) (1407) (1408) (1409) (1410) (1411) (1412) (1413) (1414) (1415) (1416) (1417) (1418) (1419) (1420) (1421) (1422) (1423) (1424) (1425) (1426) (1427) (1428) (1429) (1430) (1431) (1432) (1433) (1434) (1435) (1436) (1437) (1438) (1439) (1440) (1441) (1442) (1443) (1444) (1445) (1446) (1447) (1448) (1449) (1450) (1451) (1452) (1453) (1454) (1455) (1456) (1457) (1458) (1459) (1460) (1461) (1462) (1463) (1464) (1465) (1466) (1467) (1468) (1469) (1470) (1471) (1472) (1473) (1474) (1475) (1476) (1477) (1478) (1479) (1480) (1481) (1482) (1483) (1484) (1485) (1486) (1487) (1488) (1489) (1490) (1491) (1492) (1493) (1494) (1495) (1496) (1497) (1498) (1499) (1500) (1501) (1502) (1503) (1504) (1505) (1506) (1507) (1508) (1509) (1510) (1511) (1512) (1513) (1514) (1515) (1516) (1517) (1518) (1519) (1520) (1521) (1522) (1523) (1524) (1525) (1526) (1527) (1528) (1529) (1530) (1531) (1532) (1533) (1534) (1535) (1536) (1537) (1538) (1539) (1540) (1541) (1542) (1543) (1544) (1545) (1546) (1547) (1548) (1549) (1550) (1551) (1552) (1553) (1554) (1555) (1556) (1557) (1558) (1559) (1560) (1561) (1562) (1563) (1564) (1565) (1566) (1567) (1568) (1569) (1570) (1571) (1572) (1573) (1574) (1575) (1576) (1577) (1578) (1579) (1580) (1581) (1582) (1583) (1584) (1585) (1586) (1587) (1588) (1589) (1590) (1591) (1592) (1593) (1594) (1595) (1596) (1597) (1598) (1599) (1600) (1601) (1602) (1603) (1604) (1605) (1606) (1607) (1608) (1609) (1610) (1611) (1612) (1613) (1614) (1615) (1616) (1617) (1618) (1619) (1620) (1621) (1622) (1623) (1624) (1625) (1626) (1627) (1628) (1629) (1630) (1631) (1632) (1633) (1634) (1635) (1636) (1637) (1638) (1639) (1640) (1641) (1642) (1643) (1644) (1645) (1646) (1647) (1648) (1649) (1650) (1651) (1652) (1653) (1654) (1655) (1656) (1657) (1658) (1659) (1660) (1661) (1662) (1663) (1664) (1665) (1666) (1667) (1668) (1669) (1670) (1671) (1672) (1673) (1674) (1675) (1676) (1677) (1678) (1679) (1680) (1681) (1682) (1683) (1684) (1685) (1686) (1687) (1688) (1689) (1690) (1691) (1692) (1693) (1694) (1695) (1696) (1697) (1698) (1699) (1700) (1701) (1702) (1703) (1704) (1705) (1706) (1707) (1708) (1709) (1710) (1711) (1712) (1713) (1714) (1715) (1716) (1717) (1718) (1719) (1720) (1721) (1722) (1723) (1724) (1725) (1726) (1727) (1728) (1729) (1730) (1731) (1732) (1733) (1734) (1735) (1736) (1737) (1738) (1739) (1740) (1741) (1742) (1743) (1744) (1745) (1746) (1747) (1748) (1749) (1750) (1751) (1752) (1753) (1754) (1755) (1756) (1757) (1758) (1759) (1760) (1761) (1762) (1763) (1764) (1765) (1766) (1767) (1768) (1769) (1770) (1771) (1772) (1773) (1774) (1775) (1776) (1777) (1778) (1779) (1780) (1781) (1782) (1783) (1784) (1785) (1786) (1787) (1788) (1789) (1790) (1791) (1792) (1793) (1794) (1795) (1796) (1797) (1798) (1799) (1800) (1801) (1802) (1803) (1804) (1805) (1806) (1807) (1808) (1809) (1810) (1811) (1812) (1813) (1814) (1815) (1816) (1817) (1818) (1819) (1820) (1821) (1822) (1823) (1824) (1825) (1826) (1827) (1828) (1829) (1830) (1831) (1832) (1833) (1834) (1835) (1836) (1837) (1838) (1839) (1840) (1841) (1842) (1843) (1844) (1845) (1846) (1847) (1848) (1849) (1850) (1851) (1852) (1853) (1854) (1855) (1856) (1857) (1858) (1859) (1860) (1861) (1862) (1863) (1864) (1865) (1866) (1867) (1868) (1869) (1870) (1871) (1872) (1873) (1874) (1875) (1876) (1877) (1878) (1879) (1880) (1881) (1882) (1883) (1884) (1885) (1886) (1887) (1888) (1889) (1890) (1891) (1892) (1893) (1894) (1895) (1896) (1897) (1898) (1899) (1900) (1901) (1902) (1903) (1904) (1905) (1906) (1907) (1908) (1909) (1910) (1911) (1912) (1913) (1914) (1915) (1916) (1917) (1918) (1919) (1920) (1921) (1922) (1923) (1924) (1925) (1926) (1927) (1928) (1929) (1930) (1931) (1932) (1933) (1934) (1935) (1936) (1937) (1938) (1939) (1940) (1941) (1942) (1943) (1944) (1945) (1946) (1947) (1948) (1949) (1950) (1951) (1952) (1953) (1954) (1955) (1956) (1957) (1958) (1959) (1960) (1961) (1962) (1963) (1964) (1965) (1966) (1967) (1968) (1969) (1970) (1971) (1972) (1973) (1974) (1975) (1976) (1977) (1978) (1979) (1980) (1981) (1982) (1983) (1984) (1985) (1986) (1987) (1988) (1989) (1990) (1991) (1992) (1993) (1994) (1995) (1996) (1997) (1998) (1999) (2000) (2001) (2002) (2003) (2004) (2005) (2006) (2007) (2008) (2009) (2010) (2011) (2012) (2013) (2014) (2015) (2016) (2017) (2018) (2019) (2020) (2021) (2022) (2023) (2024) (2025) (2026) (2027) (2028) (2029) (2030) (2031) (2032) (2033) (2034) (2035) (2036) (2037) (2038) (2039) (2040) (2041) (2042) (2043) (2044) (2045) (2046) (2047) (2048) (2049) (2050) (2051) (2052) (2053) (2054) (2055) (2056) (2057) (2058) (2059) (2060) (2061) (2062) (2063) (2064) (2065) (2066) (2067) (2068) (2069

المحفّ " فلأ ! لا القائل عنكم سواكم " و المغبر عنكم فيبركم  
 فسقطتم انتم " و بقي من لم ينزل و لا ينزل كما لم ينزل -  
 [ الفلق ] - 1, CXIII - و قد اعوذ بربّ الفلق " - 208 -  
 قال الحسين " أشار المحفّ تعالى الى جمع "اخلقه" في معنى  
 الطبيعة عنه " بكلمة واحدة " و هي من لطائف القرآن  
 و قد اعوذ بربّ الفلق " -

- جميع . A . (1) - إشارة . (2) - الحسب . wng . كس . ثاقب . - الحسب . kzh . (3) - 208 -

## ٢. تاريخ الصوفية



## بخشی از تاریخ الصوفیہ سلمی مستخرج از تاریخ بغداد

### فہرست تفصیلی

- ۱- بدون اسناد: سہ وجہ تسمیہ لقب «حلاج»
- ۲- بہ روایت قنّاد: سہ بیٹی «لتن اُمّیت...»
- ۳- بہ روایت کتّانی و سوسی: وزن مرقعہ او (مکہ)
- ۴- بہ روایت مؤذن: سفر بہ ہند
- ۵- بہ روایت ابو علی ہمدانی: تکفیر حلاج از جانب ابن سبیر
- ۶- بہ روایت ابو العباس رزّاز: اعتقاد ابن عطا دربارہ حلاج
- ۷- بلاواسطہ: اعتقاد نصر آبادی دربارہ حلاج
- ۸- بہ روایت منصور بن عبداللہ: اعتقاد سبلی دربارہ حلاج، عتاب او
- ۹- بہ روایت جعفر بن احمد (ابو القاسم رازی): تکفیر حلاج از جانب ابن ابی سعدان
- ۱۰- [حکمی = بر طبق «حکایات» خلدی]: تکفیر حلاج از جانب مکی
- ۱۱- بہ روایت ابو بکر بن ممشاد: سر لوحہ رسالہ ای کہ در توبرہ مردی یافتند.
- ۱۲- بہ روایت ابن عبداللہ رازی: بازجویی ابن عطا
- ۱۳- بہ روایت ابو بکر بن غالب: واقعہ «برہان» در محاکمہ
- ۱۴- بہ روایت ابو الحدید مصری: واپسین نسب (با ہست بیٹی)
- ۱۵- بہ روایت ابن ابی الکرام بزّاز: دعوی خلافت
- ۱۶- بہ روایت قاضی ابو العلاء واسطی: سہ بیٹی «طلبت...»
- ۱۷- بہ روایت ابو اسحاق قلاتسی رازی: دعای سر دار
- ۱۸- بہ روایت فارس: غل و زنجیر: بی اثر ماندن سکنجہ
- ۱۹- بہ روایت ابو بکر عطوفی: سکوت بہ هنگام تازیانہ خوردن
- ۲۰- بہ روایت ابن عبدالعزیز: رفتار حلاج بہ هنگام تازیانہ خوردن
- ۲۱- بہ روایت ابن حیوئہ: پیشگوی رجعت پس از سی روز

- ۲۲- به روایت ابوالعباس رزازی: گزارش کامل سکنجه  
 ۲۳- به روایت عیسی قنار (مستخرج از لعل سراج): قول «حسب الواجد...»  
 ۲۴- به روایت ابوالفاتک بغدادی: رؤیا، سه روز پس از سکنجه.

### ۱. تنظیم متن

متن کامل تاریخ الصوفیه سلمی ظاهراً مفقود است. در اینجا مستخرجاتی آمده است که خطیب (وفات: ۴۶۳ هـ) در تاریخ بغداد خود، که شامل تراجم مساهیر بغداد است، منتشر ساخته: ذیل نام «حسن بن منصور» (نسخ خطی مورد مراجعه: ازهر، ج ۵/ پایان، ج ۶/ آغاز؛ کوریللی، ۱۰۲۳، ج ۲/ آغاز، نسخه اساس این متن: کوریللی، ۱۰۲۵، ج ۹/ آغاز؛ حاکم اوغلی، ج ۱/ پایان، ج ۲/ آغاز). دو مستخرج دیگر در تاریخ الاسلام ذهبی نقل گردیده: یکی از نه، که درباره بن عطاء دوست حلاج و ذیل سنه ۳۰۹ است، ملخصی است از ۱۲۸ متن حاضر؛ دیگری در ذکر سکنجه ساکر، از بیروان حلاج، است، ذیل سنه ۳۱۱.

سه فقره زمینی که در این مجموعه حاب سده است (۱۵۸۸، ۱۶، ۲۱) ظاهراً افزوده خطیب بر متن سلمی است. عناوین این سه فقره در فهرست تفصیلی میان قلاب آمده است.

از بن صحیح و مقابله اساسی خطیب مستخرجات زیر متفرع است:

۱. سمعانی (وفات: ۵۶۲ هـ)، انساب: ۲۳، ۱۵، ۲۲، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲.
۲. ابن جریر (وفات: ۶۰۶ هـ)، المختار من مناقب الاخیار: ۳، ۱۶، ۱۳، ۱۷، ۸، ۱۸، ۲۰، ۱۹، ۱۲، ۲۳.
۳. ابن جوزی (وفات: ۵۹۷ هـ)، التاموس فی تلبیس ابلیس: ۲۱، المنتظم: ۲۱، ۱۶.
۴. ابن فضل لله نسری (وفات: ۷۴۸)، مسالك الابصار، ج ۶: ۲۲، ۲، ۱۹، ۱۶، ۱۷.

۱. باستان‌شناسان سده بیستمی که مجموعه‌ای است از یادداشتهای تاریخی کورناه و درسی هرمان از به نژاده‌ی زینحسین السجستانی حلاج در کتاب حاضر *Quatre textes inédits relatifs à la bibliographie al-Hayyat al-Hayat al-Hayat al-Hayat* در حباب سده در ترجمه حجاب حسن بن منصور حلاج، ذیل عنوان حجاب حلاج (۲۵۱-۸) نقل شده است.

۲. متن شماره ۲۲ در مورد ذکر سلمی، به نام تفسیر الحقائق، در تفسیر آیه ۷ از سوره ۲۲ نیز آمده است. ابتدای نسخه خطی، تاریخ ۲۰۶۵ (۱۳۷۰) و ابن نعری بر دی، در نجوم النجوم الزاهرة فی ماویک مصر و القاهرة، II، ۲۱۸، آن را نقل کرده است.

۳. اسد بن خوری (منتظم) که سده به نامین) ظاهراً این روایت می‌کند.

۴. به نقل از ابن جوزی، محاسن المؤمنین.

(۵) کُتبی (وفات: ۷۶۴ هـ)، عیون التواریخ، ج ۱: ۱۰ (اغاز)، ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴.

(۶) شعراوی (وفات: ۹۷۳ هـ)، الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۱۰۷-۱۰۸: ۲، ۲۲.

## II. اصل و منابع

بررسی مشروح زندگینامه سُلمی، که به مناسبت تفسیر الحقایق او<sup>۵</sup> به آن خواهیم پرداخت، مناسب این مقام نیست. کافی است اشاره کنیم که ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سُلمی، متولد ۳۳۰ هـ و متوفی ۴۱۲ هـ، که پدر و جدش از صوفیان معروف بودند، از مورخان عالیمقام تصوّف بوده است<sup>۶</sup>. از طریق قشیری با کتابخانه او آشنایی می‌دانیم که حاوی آثار حلاج بوده است<sup>۷</sup>. این به معنی طرفداری بی‌قید و شرط سُلمی از حلاج نیست. لیکن وی از منابع حلاجی بهره فراوان برده و فقط از نقل متونی شامل کلمات مظنون به بدعت و ارتداد<sup>۸</sup> برهیز نموده است. وی بشخصه آشکارا به سود حلاج نظر می‌دهد و او را در زمره صوفیان معتبر طبقه سوم می‌شمارد<sup>۹</sup>، و روایت رزّاز را درباره مرگ او (۲۲ § متن حاضر) برای تفسیر آیه ۱۷ از سوره ۴۲ قرآن در تفسیر خود درج می‌کند. از این رو، وقتی در تاریخ الصوفیه نقاش (وفات: ۴۱۲ هـ)، در پایان تحقیق وی درباره حلاج، عبارت

فذكره السلمی فی تاریخه تم قال «فهذا نبذة اطراف مما قال المتأرخ فيه من قبول ورد والله اعلم بما كان عليه»

را می‌خوانیم، دچار شگفتی می‌شویم. لحن محتاطانه سُلمی در فرجام سخن - انحنانکه از این قول نقاش، که ذهبی اختیار و در تاریخ الاسلام خود عیناً نقل کرده<sup>۱۰</sup>، بر می‌آید - به هیچ روی

۵. در جاب سخنان حلاج.

۶. ذهبی مدعی شده است که وی احادیث مسکوکگی جعل کرده، لیکن دلایل او در شرح مسکوکات مسکوکات گواهی خطیب، که اعتبار وی در تخریج احادیث بر همه معلوم است، در «مظان حقایق» از صوفیان هم نیست، برای ما کفایت می‌کند.

۷. رساله، به تصحیح انصاری، III، ۱۸۱.

۸. لاهوت، ناسوت و مانند آنها.

۹. در طبقات خود.

۱۰. نسخه خطی، پاریس ۱۵۸۱، ۸۱. که این ابی عدسه المفری (وفات: ۸۵۶ هـ) در نظم الجمان (مستخرج در الوسی، جلا...، ص ۵۱) خود عیناً نقل و تسدید کرده است.



خصمانه نیست.

سُلَمی اثر بزرگ خود، تاریخ الصوفیه، را در کدام دوره تألیف کرده است؟ یکی از امارات ممکن است ما را معتقد سازد که این تألیف پیش از ۳۷۱ هـ. سال وفات ابن خفیف، صورت گرفته است. سنداً از اوزار ابن جنید (نگاشته ۷۹۱ هـ. نسخه خطی، لندن، ضمیمه ۶۷۷، ۲۷) مستخرج زیر

قال الشيخ ابو عبدالرحمن السلمی فی کتابه المسمی بتاریخ الصوفیه هو (ای ابن خفیف) الیوم شیخ المتشیخ و تاریخ الزمان لم یبق للقوم اقدم منه سناً ولا اتم حالاً و وقتاً

از تاریخ الصوفیه را در ترجمه ابن خفیف درج کرده است. ز این سند بروسنی برمی آید که به هنگام نگارش این اثر، ابن خفیف هنوز در قید حیات بوده است. قاعدتاً سُلَمی می بایست آن را نسبتاً زود نوشته باشد؛ زیرا هم اکنون دیدیم که همعصر او، ابوسعید نقاش، که در همان سال وفات او در گذشته، توانسته است، برای نگارش اثری مشابه، از آن بهره برد (این معنی را تاریخ الاسلام ذهبی در قطعاتی که ما ذیل شماره‌های ۹ و ۱۰، مطابق با تلخیص نقاش، نقل کردیم تأیید می کند).

علاوه بر این، احمد نسوی، مؤلف طبقات الصوفیه<sup>۱۱</sup>، متوفی ۳۹۶ هـ، پیش از آن توانسته بود از تاریخ الصوفیه سُلَمی بهره گیرد. این معنی را اسنادی که خطیب برای<sup>۱۲</sup> ذکر نموده و آن را به وساطت اثر نسوی از سُلَمی گرفته به ثبوت می رساند.

منابعی که سُلَمی از آنها استفاده کرده کدام اند؟ به دست دادن فهرست دقیق آنها دشوار است. از زمان ظهور اثر ابن العربی (طبقات النساك، که به ترجمه جنید ختم می شود)<sup>۱۳</sup> و اثر سلامی<sup>۱۴</sup> تا وقتی که سُلَمی تألیف خود را آغاز نهاد، تواریخ تصوف روبه افزایش گذاشت. احتمال دارد که سُلَمی بویژه از تاریخ الصوفیه<sup>۱۵</sup> استاد خود، عبدالواحد سیرازی (وفات: حدود ۳۷۰ هـ)، که در طبقات الصوفیه از وی یاد می شود (نگاه کنید به متن چهارم از کتاب

۱۱. نگاه کنید: کشف القنون، شماره ۵-۷۹۰؛ و نسخه خطی، پاریس ۲۰۱۲، ۱۷۱۳، ۲۱۲۱، ۲۲۷۰ و جرآن.

۱۲. مکی، موت الغلوب، ۱، ۱۶۲.

۱۳. جامی، نفحات، ص ۱۹۶. (مصحح مهدی توحیدی بور، چاپ بهران، ص ۱۷۴)

۱۴. به نقل از اخبار الصالحین، نسخه فاهره، صوف، ۵۸.

حاضر<sup>۱۵</sup>، ذیل عنوان اخبار الحلاج § ۶، پانوشت (۲) استفاده کرده باشد.  
 § ۹ ظاهراً متفرع است<sup>۱۶</sup> از حکایات المشایخ جعفر بن نصیر خلدی (یا خالدی، متوفی ۳۴۸ هـ). این اثر مجموعه‌ای است از «حکایات» که به اندک مدتی شهرت یافت (نگاه کنید: شعراوی، طبقات I، ۱۰۵، سطر ۱۳، ترجمه حال مرتعش)، و هجویری (کشف المحجوب، ترجمه نیکلسن، صص ۱۸۹، ۲۰۵) و هروی (طبقات، در آغاز) از آن بهره گرفتند.  
 § ۲۴ متفرع است از استاد سلمی، ابوبکر محمد رازی بجلی<sup>۱۸</sup>.

§ ۱۴، همچنانکه کثرت تعداد تصحیحات<sup>۱۹</sup> ثابت می‌کند، متفرع است از یکی از آثار قاضی ابوبکر مصری (وفات: ۳۴۵ هـ)، به نقل فقیه معروف، ابوبکر شاشی (وفات: ۳۶۵ هـ).

§ ۲۳ را در کتاب اللمع ابونصر عبدالله بن علی سراج (وفات: ۳۷۷ هـ: طبع در دست تهیه نیکلسن - نگاه کنید: نسخه خطی لندن، ۷۷۱۰، or. ۱۶۴ b) می‌توان باز یافت.  
 ابوالقاسم رازی (وفات: ۳۷۸ هـ)<sup>۲۱</sup>، که در اسناد §§ ۱۱، ۹ از وی یاد شده، ظاهراً نویسنده‌ای معروف بوده است. و از قطعات نقاش، که ذهبی آنها را نقل کرده، چنین برمی‌آید که ابوزرع طبری (وفات: پس از ۳۵۳ هـ) شاید شرحی درباره حلاج نوشته باشد که سلمی احتمالاً از آن بهره گرفته است.

همه مدارک یاد شده، بویژه §§ ۱، ۴، ۶، ۷، ۸، ... ظاهراً سینه بسینه به سلمی رسیده است. این نکته باید خاطر نشان شود که سلمی، در § ۲۲، ظاهراً خواسته است روایتی تازه از یکی از شاهدان شکنجه حلاج را به دست دهد، چنین می‌نماید که هم در آن زمان، متون بسیاری در این

15. *Quatre textes inédits relatifs à la biographie d'Al Hosayn-ibn Mas'ûr Al Hallâj* par Louis Massignon, Librairie Paul Geuthner, Paris 1914.

۱۶. بسنجید با متن مصحح قشیری، تصحیح انصاری، IV، ۱۲۱.  
 ۱۷. کشف المحجوب، مصحح ژوکوفسکی، ص ۵۶ سطر ۲۰ که عین عبارت در آن چنین است: «واندر حکایات عراقیان یافتیم کی دو درویش بودند...»  
 ۱۸. جامی، نفعات، ص ۲۵۷.  
 ۱۹. بسنجید با اخبار الحلاج، § ۲ در کتاب حاضر [چهار متن چاپ نشده در ترجمه حال حسین بن منصور الحلاج] و با ابن باکویه.  
 ۲۰. کتاب اللمع فی التصوف، تألیف ابی نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی، به تصحیح نیکلسون، لیدن ۱۹۱۴، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.  
 ۲۱. جامی، نفعات، ص ۱۳۸.

بارہ وجود داشته است. (برای مشاهده اختلافها، با روایت ابن باکویه § ۱ مقایسه شود).  
 در پایان، فهرستی تطبیقی از روایات سلمی (سلمی)، اخبار الحلاج (اخبار) و ابن باکویه  
 (باکویه) عرضه می‌داریم:

[تاریخ بغداد*]	باکویه	اخبار	سلمی
۱۱۴	۳	۵۶	۱
۱۱۷	۸		۲
	۱۴		۴
۱۲۰	۹۰		۵
۱۲۱	۱۷		۹
۱۲۱	۴		۱۰
۱۲۹-۱۳۰	چاپ نشده	۲	۱۴
۱۳۱	۱	۲۶	۱۷
۱۳۲	۲	۴۳	۲۴

\* تاریخ بغداد، للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنة ۴۶۳ هـ، الجزء الثامن، المكتبة  
 السلفية، المدينة المنورة، مجلد ۸، (ترجمه شماره ۴۲۳۲، الحسين بن منصور الحلاج).

( ١ )

حدثنا اسما عيل بن احمد الحيرى حدثنا ابو عبد الرحمن  
 محمد بن الحسين السلمى قال الحسين بن منصور قيل انما سمي  
 الحلاج لانه دخل واسطاً فقدم الى حلاج وبعثه في شغل  
 له فقال له الحلاج انا مشغول بصنعتي فقال اذهب انت  
 في شغلي حتى اعينك في شغلك فذهب الرجل فلما رجع وجد كل  
 قطن في خانوته مخلوجاً فسمى بذلك الحلاج<sup>(١)</sup> وقيل انه كان يتكلم  
 في ابتداء امره قبل ان ينسب الى ما نسب اليه على الاسرار ويكشف  
 عن اسرار المردين ويخبر عنها فسقى بذلك حلاج الاسرار  
 فغلب عليه اسم الحلاج وقيل ان اياه كان حلاجاً فنسب اليه<sup>(٢)</sup>

( ٢ )

انباؤنا ابو بكر محمد بن احمد بن محمد بن عبد الله الاردي ستاني  
 بمكة انباؤنا ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمى بنيسابور  
 قال سمعت ابا الفضل بن حفص يقول سمعت القناد يقول  
 لقيت الحلاج يوماً في حالة رثة فقلت له كيف حالك فأنشأ يقول

لئن أمسيت في ثوبي عديم \* لقد بلبيا على حر كريم  
 فلا يخرنك ان ابصرت حالا \* مغيرة عن الحال القديم  
 فلي نفس ستتلف او ستترقى \* لعمر بكى الى امر حسيم<sup>(٣)</sup>

انباؤنا محمد بن علي بن الفتح انباؤنا محمد بن الحسين بن موسى  
 النيسابورى قال سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول  
 سمعت محمد بن علي الكتاني يقول دخل الحسين بن منصور مكة  
 في ابتداء امره فجهدنا حتى اخذنا مرقعته قال السوسى اخذنا منها

قلة فوزناها فاذا فيها نصف دانق من كثرة رياضته وشدة جهادته<sup>(٤)</sup>

(١) قال الكنى في عبود النوارخ ج ١ ص ٥٣ - (٢) نسخة (١٥٦) وقال الله عز وجل فانما ارسلناك بالبينات وانما كنا نرى الحجاب (٣) راجع ما روى في اخبار الحلاج ص ٥٦ و ٥٧ انما كان في (٣) نسخة (٤) ابن خلكان في الوفيات - (٤) هو علي بن عبد الرسيم القناد من رجال الصوفية روى عنه البغلي في تفسير العرائس (ص ٣٨ آية ٨٥) - سماه القناد في (طبعة: ج ١ ص ١٨) تقليداً عن الكعبى في مناقب الاطير - (٥) روى ايضا في تاريخ الخطيب اسناد احمد لوضف ام من انها التحد الارموى - راجع انما كان ص ٨ - (٦) هو سمى معدون - (٧) هو ابو يعقوب السوسى (راتع المقدمات لجامى ص ١٤٤) (٨) ذكره ايضا ابو جعفر بن يزيد اسناد (روضه المردين ص ١٥) و فريد الدين عطار في تذكرة الاولياء والاميرى في حياة السوسى -

في الاسرار  
 في العرفان



وعوتب في شئ حكى عنه يعني عن الحلاج في الروح فقال لمن  
عابته ان كان بعد النبيين والصديقين موحد فهو الحلاج

( ٨ )

ابن انا ابن الفتح ابنا محمد بن الحسين قال سمعت منصور بن  
عبد الله يقول سمعت الشبلي يقول كنت انا والحسين بن منصور  
شيا واحدا الا انه اظهر وكنت قال وسمعت منصورا يقول  
سمعت بعض اصحابنا يقول وقف الشبلي عليه وهو مصلوب  
فظر اليه فقال الم ننهك عن العالمين

( ٩ )

ابنا اسماعيل الخيري ابنا ابو عبد الرحمن السبلي قال سمعت  
جعفر بن احمد يقول سمعت ابا بكر بن ابي سعدان يقول الحسين  
ابن منصور مموه محرق

( ١٠ )

قال ابو عبد الرحمن وحكى عن عمرو المكي انه قال كنت اماشيته  
في بعض ازقة مكة وكنت اقر القرآن فسمع قراءتي فقال يمكنني  
ان اقول مثل هذا ففارقته<sup>(١)</sup>

( ١١ )

حدثني محمد بن ابي الحسن الشاحلي عن ابي العباس احمد بن محمد  
النسوي قال سمعت محمد بن الحسين الكافض يقول سمعت ابراهيم  
ابن محمد الواعظ يقول قال ابو القاسم الرازي قال ابو بكر بن ممشاد

(١) سورة الاحقاف الآية ١٠ - ١١ - ١٢ - ١٣ - ١٤ - ١٥ - ١٦ - ١٧ - ١٨ - ١٩ - ٢٠ - ٢١ - ٢٢ - ٢٣ - ٢٤ - ٢٥ - ٢٦ - ٢٧ - ٢٨ - ٢٩ - ٣٠ - ٣١ - ٣٢ - ٣٣ - ٣٤ - ٣٥ - ٣٦ - ٣٧ - ٣٨ - ٣٩ - ٤٠ - ٤١ - ٤٢ - ٤٣ - ٤٤ - ٤٥ - ٤٦ - ٤٧ - ٤٨ - ٤٩ - ٥٠ - ٥١ - ٥٢ - ٥٣ - ٥٤ - ٥٥ - ٥٦ - ٥٧ - ٥٨ - ٥٩ - ٦٠ - ٦١ - ٦٢ - ٦٣ - ٦٤ - ٦٥ - ٦٦ - ٦٧ - ٦٨ - ٦٩ - ٧٠ - ٧١ - ٧٢ - ٧٣ - ٧٤ - ٧٥ - ٧٦ - ٧٧ - ٧٨ - ٧٩ - ٨٠ - ٨١ - ٨٢ - ٨٣ - ٨٤ - ٨٥ - ٨٦ - ٨٧ - ٨٨ - ٨٩ - ٩٠ - ٩١ - ٩٢ - ٩٣ - ٩٤ - ٩٥ - ٩٦ - ٩٧ - ٩٨ - ٩٩ - ١٠٠ - ١٠١ - ١٠٢ - ١٠٣ - ١٠٤ - ١٠٥ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١٠٨ - ١٠٩ - ١١٠ - ١١١ - ١١٢ - ١١٣ - ١١٤ - ١١٥ - ١١٦ - ١١٧ - ١١٨ - ١١٩ - ١٢٠ - ١٢١ - ١٢٢ - ١٢٣ - ١٢٤ - ١٢٥ - ١٢٦ - ١٢٧ - ١٢٨ - ١٢٩ - ١٣٠ - ١٣١ - ١٣٢ - ١٣٣ - ١٣٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٣٧ - ١٣٨ - ١٣٩ - ١٤٠ - ١٤١ - ١٤٢ - ١٤٣ - ١٤٤ - ١٤٥ - ١٤٦ - ١٤٧ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥٠ - ١٥١ - ١٥٢ - ١٥٣ - ١٥٤ - ١٥٥ - ١٥٦ - ١٥٧ - ١٥٨ - ١٥٩ - ١٦٠ - ١٦١ - ١٦٢ - ١٦٣ - ١٦٤ - ١٦٥ - ١٦٦ - ١٦٧ - ١٦٨ - ١٦٩ - ١٧٠ - ١٧١ - ١٧٢ - ١٧٣ - ١٧٤ - ١٧٥ - ١٧٦ - ١٧٧ - ١٧٨ - ١٧٩ - ١٨٠ - ١٨١ - ١٨٢ - ١٨٣ - ١٨٤ - ١٨٥ - ١٨٦ - ١٨٧ - ١٨٨ - ١٨٩ - ١٩٠ - ١٩١ - ١٩٢ - ١٩٣ - ١٩٤ - ١٩٥ - ١٩٦ - ١٩٧ - ١٩٨ - ١٩٩ - ٢٠٠ - ٢٠١ - ٢٠٢ - ٢٠٣ - ٢٠٤ - ٢٠٥ - ٢٠٦ - ٢٠٧ - ٢٠٨ - ٢٠٩ - ٢١٠ - ٢١١ - ٢١٢ - ٢١٣ - ٢١٤ - ٢١٥ - ٢١٦ - ٢١٧ - ٢١٨ - ٢١٩ - ٢٢٠ - ٢٢١ - ٢٢٢ - ٢٢٣ - ٢٢٤ - ٢٢٥ - ٢٢٦ - ٢٢٧ - ٢٢٨ - ٢٢٩ - ٢٣٠ - ٢٣١ - ٢٣٢ - ٢٣٣ - ٢٣٤ - ٢٣٥ - ٢٣٦ - ٢٣٧ - ٢٣٨ - ٢٣٩ - ٢٤٠ - ٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٣ - ٢٤٤ - ٢٤٥ - ٢٤٦ - ٢٤٧ - ٢٤٨ - ٢٤٩ - ٢٥٠ - ٢٥١ - ٢٥٢ - ٢٥٣ - ٢٥٤ - ٢٥٥ - ٢٥٦ - ٢٥٧ - ٢٥٨ - ٢٥٩ - ٢٦٠ - ٢٦١ - ٢٦٢ - ٢٦٣ - ٢٦٤ - ٢٦٥ - ٢٦٦ - ٢٦٧ - ٢٦٨ - ٢٦٩ - ٢٧٠ - ٢٧١ - ٢٧٢ - ٢٧٣ - ٢٧٤ - ٢٧٥ - ٢٧٦ - ٢٧٧ - ٢٧٨ - ٢٧٩ - ٢٨٠ - ٢٨١ - ٢٨٢ - ٢٨٣ - ٢٨٤ - ٢٨٥ - ٢٨٦ - ٢٨٧ - ٢٨٨ - ٢٨٩ - ٢٩٠ - ٢٩١ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٤ - ٢٩٥ - ٢٩٦ - ٢٩٧ - ٢٩٨ - ٢٩٩ - ٣٠٠ - ٣٠١ - ٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣٠٥ - ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣٠٨ - ٣٠٩ - ٣١٠ - ٣١١ - ٣١٢ - ٣١٣ - ٣١٤ - ٣١٥ - ٣١٦ - ٣١٧ - ٣١٨ - ٣١٩ - ٣٢٠ - ٣٢١ - ٣٢٢ - ٣٢٣ - ٣٢٤ - ٣٢٥ - ٣٢٦ - ٣٢٧ - ٣٢٨ - ٣٢٩ - ٣٣٠ - ٣٣١ - ٣٣٢ - ٣٣٣ - ٣٣٤ - ٣٣٥ - ٣٣٦ - ٣٣٧ - ٣٣٨ - ٣٣٩ - ٣٤٠ - ٣٤١ - ٣٤٢ - ٣٤٣ - ٣٤٤ - ٣٤٥ - ٣٤٦ - ٣٤٧ - ٣٤٨ - ٣٤٩ - ٣٥٠ - ٣٥١ - ٣٥٢ - ٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٥٥ - ٣٥٦ - ٣٥٧ - ٣٥٨ - ٣٥٩ - ٣٦٠ - ٣٦١ - ٣٦٢ - ٣٦٣ - ٣٦٤ - ٣٦٥ - ٣٦٦ - ٣٦٧ - ٣٦٨ - ٣٦٩ - ٣٧٠ - ٣٧١ - ٣٧٢ - ٣٧٣ - ٣٧٤ - ٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٧٨ - ٣٧٩ - ٣٨٠ - ٣٨١ - ٣٨٢ - ٣٨٣ - ٣٨٤ - ٣٨٥ - ٣٨٦ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٣٨٩ - ٣٩٠ - ٣٩١ - ٣٩٢ - ٣٩٣ - ٣٩٤ - ٣٩٥ - ٣٩٦ - ٣٩٧ - ٣٩٨ - ٣٩٩ - ٤٠٠ - ٤٠١ - ٤٠٢ - ٤٠٣ - ٤٠٤ - ٤٠٥ - ٤٠٦ - ٤٠٧ - ٤٠٨ - ٤٠٩ - ٤١٠ - ٤١١ - ٤١٢ - ٤١٣ - ٤١٤ - ٤١٥ - ٤١٦ - ٤١٧ - ٤١٨ - ٤١٩ - ٤٢٠ - ٤٢١ - ٤٢٢ - ٤٢٣ - ٤٢٤ - ٤٢٥ - ٤٢٦ - ٤٢٧ - ٤٢٨ - ٤٢٩ - ٤٣٠ - ٤٣١ - ٤٣٢ - ٤٣٣ - ٤٣٤ - ٤٣٥ - ٤٣٦ - ٤٣٧ - ٤٣٨ - ٤٣٩ - ٤٤٠ - ٤٤١ - ٤٤٢ - ٤٤٣ - ٤٤٤ - ٤٤٥ - ٤٤٦ - ٤٤٧ - ٤٤٨ - ٤٤٩ - ٤٥٠ - ٤٥١ - ٤٥٢ - ٤٥٣ - ٤٥٤ - ٤٥٥ - ٤٥٦ - ٤٥٧ - ٤٥٨ - ٤٥٩ - ٤٦٠ - ٤٦١ - ٤٦٢ - ٤٦٣ - ٤٦٤ - ٤٦٥ - ٤٦٦ - ٤٦٧ - ٤٦٨ - ٤٦٩ - ٤٧٠ - ٤٧١ - ٤٧٢ - ٤٧٣ - ٤٧٤ - ٤٧٥ - ٤٧٦ - ٤٧٧ - ٤٧٨ - ٤٧٩ - ٤٨٠ - ٤٨١ - ٤٨٢ - ٤٨٣ - ٤٨٤ - ٤٨٥ - ٤٨٦ - ٤٨٧ - ٤٨٨ - ٤٨٩ - ٤٩٠ - ٤٩١ - ٤٩٢ - ٤٩٣ - ٤٩٤ - ٤٩٥ - ٤٩٦ - ٤٩٧ - ٤٩٨ - ٤٩٩ - ٥٠٠ - ٥٠١ - ٥٠٢ - ٥٠٣ - ٥٠٤ - ٥٠٥ - ٥٠٦ - ٥٠٧ - ٥٠٨ - ٥٠٩ - ٥١٠ - ٥١١ - ٥١٢ - ٥١٣ - ٥١٤ - ٥١٥ - ٥١٦ - ٥١٧ - ٥١٨ - ٥١٩ - ٥٢٠ - ٥٢١ - ٥٢٢ - ٥٢٣ - ٥٢٤ - ٥٢٥ - ٥٢٦ - ٥٢٧ - ٥٢٨ - ٥٢٩ - ٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٣٢ - ٥٣٣ - ٥٣٤ - ٥٣٥ - ٥٣٦ - ٥٣٧ - ٥٣٨ - ٥٣٩ - ٥٤٠ - ٥٤١ - ٥٤٢ - ٥٤٣ - ٥٤٤ - ٥٤٥ - ٥٤٦ - ٥٤٧ - ٥٤٨ - ٥٤٩ - ٥٥٠ - ٥٥١ - ٥٥٢ - ٥٥٣ - ٥٥٤ - ٥٥٥ - ٥٥٦ - ٥٥٧ - ٥٥٨ - ٥٥٩ - ٥٦٠ - ٥٦١ - ٥٦٢ - ٥٦٣ - ٥٦٤ - ٥٦٥ - ٥٦٦ - ٥٦٧ - ٥٦٨ - ٥٦٩ - ٥٧٠ - ٥٧١ - ٥٧٢ - ٥٧٣ - ٥٧٤ - ٥٧٥ - ٥٧٦ - ٥٧٧ - ٥٧٨ - ٥٧٩ - ٥٨٠ - ٥٨١ - ٥٨٢ - ٥٨٣ - ٥٨٤ - ٥٨٥ - ٥٨٦ - ٥٨٧ - ٥٨٨ - ٥٨٩ - ٥٩٠ - ٥٩١ - ٥٩٢ - ٥٩٣ - ٥٩٤ - ٥٩٥ - ٥٩٦ - ٥٩٧ - ٥٩٨ - ٥٩٩ - ٦٠٠ - ٦٠١ - ٦٠٢ - ٦٠٣ - ٦٠٤ - ٦٠٥ - ٦٠٦ - ٦٠٧ - ٦٠٨ - ٦٠٩ - ٦١٠ - ٦١١ - ٦١٢ - ٦١٣ - ٦١٤ - ٦١٥ - ٦١٦ - ٦١٧ - ٦١٨ - ٦١٩ - ٦٢٠ - ٦٢١ - ٦٢٢ - ٦٢٣ - ٦٢٤ - ٦٢٥ - ٦٢٦ - ٦٢٧ - ٦٢٨ - ٦٢٩ - ٦٣٠ - ٦٣١ - ٦٣٢ - ٦٣٣ - ٦٣٤ - ٦٣٥ - ٦٣٦ - ٦٣٧ - ٦٣٨ - ٦٣٩ - ٦٤٠ - ٦٤١ - ٦٤٢ - ٦٤٣ - ٦٤٤ - ٦٤٥ - ٦٤٦ - ٦٤٧ - ٦٤٨ - ٦٤٩ - ٦٥٠ - ٦٥١ - ٦٥٢ - ٦٥٣ - ٦٥٤ - ٦٥٥ - ٦٥٦ - ٦٥٧ - ٦٥٨ - ٦٥٩ - ٦٦٠ - ٦٦١ - ٦٦٢ - ٦٦٣ - ٦٦٤ - ٦٦٥ - ٦٦٦ - ٦٦٧ - ٦٦٨ - ٦٦٩ - ٦٧٠ - ٦٧١ - ٦٧٢ - ٦٧٣ - ٦٧٤ - ٦٧٥ - ٦٧٦ - ٦٧٧ - ٦٧٨ - ٦٧٩ - ٦٨٠ - ٦٨١ - ٦٨٢ - ٦٨٣ - ٦٨٤ - ٦٨٥ - ٦٨٦ - ٦٨٧ - ٦٨٨ - ٦٨٩ - ٦٩٠ - ٦٩١ - ٦٩٢ - ٦٩٣ - ٦٩٤ - ٦٩٥ - ٦٩٦ - ٦٩٧ - ٦٩٨ - ٦٩٩ - ٧٠٠ - ٧٠١ - ٧٠٢ - ٧٠٣ - ٧٠٤ - ٧٠٥ - ٧٠٦ - ٧٠٧ - ٧٠٨ - ٧٠٩ - ٧١٠ - ٧١١ - ٧١٢ - ٧١٣ - ٧١٤ - ٧١٥ - ٧١٦ - ٧١٧ - ٧١٨ - ٧١٩ - ٧٢٠ - ٧٢١ - ٧٢٢ - ٧٢٣ - ٧٢٤ - ٧٢٥ - ٧٢٦ - ٧٢٧ - ٧٢٨ - ٧٢٩ - ٧٣٠ - ٧٣١ - ٧٣٢ - ٧٣٣ - ٧٣٤ - ٧٣٥ - ٧٣٦ - ٧٣٧ - ٧٣٨ - ٧٣٩ - ٧٤٠ - ٧٤١ - ٧٤٢ - ٧٤٣ - ٧٤٤ - ٧٤٥ - ٧٤٦ - ٧٤٧ - ٧٤٨ - ٧٤٩ - ٧٥٠ - ٧٥١ - ٧٥٢ - ٧٥٣ - ٧٥٤ - ٧٥٥ - ٧٥٦ - ٧٥٧ - ٧٥٨ - ٧٥٩ - ٧٦٠ - ٧٦١ - ٧٦٢ - ٧٦٣ - ٧٦٤ - ٧٦٥ - ٧٦٦ - ٧٦٧ - ٧٦٨ - ٧٦٩ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٧٢ - ٧٧٣ - ٧٧٤ - ٧٧٥ - ٧٧٦ - ٧٧٧ - ٧٧٨ - ٧٧٩ - ٧٨٠ - ٧٨١ - ٧٨٢ - ٧٨٣ - ٧٨٤ - ٧٨٥ - ٧٨٦ - ٧٨٧ - ٧٨٨ - ٧٨٩ - ٧٩٠ - ٧٩١ - ٧٩٢ - ٧٩٣ - ٧٩٤ - ٧٩٥ - ٧٩٦ - ٧٩٧ - ٧٩٨ - ٧٩٩ - ٨٠٠ - ٨٠١ - ٨٠٢ - ٨٠٣ - ٨٠٤ - ٨٠٥ - ٨٠٦ - ٨٠٧ - ٨٠٨ - ٨٠٩ - ٨١٠ - ٨١١ - ٨١٢ - ٨١٣ - ٨١٤ - ٨١٥ - ٨١٦ - ٨١٧ - ٨١٨ - ٨١٩ - ٨٢٠ - ٨٢١ - ٨٢٢ - ٨٢٣ - ٨٢٤ - ٨٢٥ - ٨٢٦ - ٨٢٧ - ٨٢٨ - ٨٢٩ - ٨٣٠ - ٨٣١ - ٨٣٢ - ٨٣٣ - ٨٣٤ - ٨٣٥ - ٨٣٦ - ٨٣٧ - ٨٣٨ - ٨٣٩ - ٨٤٠ - ٨٤١ - ٨٤٢ - ٨٤٣ - ٨٤٤ - ٨٤٥ - ٨٤٦ - ٨٤٧ - ٨٤٨ - ٨٤٩ - ٨٥٠ - ٨٥١ - ٨٥٢ - ٨٥٣ - ٨٥٤ - ٨٥٥ - ٨٥٦ - ٨٥٧ - ٨٥٨ - ٨٥٩ - ٨٦٠ - ٨٦١ - ٨٦٢ - ٨٦٣ - ٨٦٤ - ٨٦٥ - ٨٦٦ - ٨٦٧ - ٨٦٨ - ٨٦٩ - ٨٧٠ - ٨٧١ - ٨٧٢ - ٨٧٣ - ٨٧٤ - ٨٧٥ - ٨٧٦ - ٨٧٧ - ٨٧٨ - ٨٧٩ - ٨٨٠ - ٨٨١ - ٨٨٢ - ٨٨٣ - ٨٨٤ - ٨٨٥ - ٨٨٦ - ٨٨٧ - ٨٨٨ - ٨٨٩ - ٨٩٠ - ٨٩١ - ٨٩٢ - ٨٩٣ - ٨٩٤ - ٨٩٥ - ٨٩٦ - ٨٩٧ - ٨٩٨ - ٨٩٩ - ٩٠٠ - ٩٠١ - ٩٠٢ - ٩٠٣ - ٩٠٤ - ٩٠٥ - ٩٠٦ - ٩٠٧ - ٩٠٨ - ٩٠٩ - ٩١٠ - ٩١١ - ٩١٢ - ٩١٣ - ٩١٤ - ٩١٥ - ٩١٦ - ٩١٧ - ٩١٨ - ٩١٩ - ٩٢٠ - ٩٢١ - ٩٢٢ - ٩٢٣ - ٩٢٤ - ٩٢٥ - ٩٢٦ - ٩٢٧ - ٩٢٨ - ٩٢٩ - ٩٣٠ - ٩٣١ - ٩٣٢ - ٩٣٣ - ٩٣٤ - ٩٣٥ - ٩٣٦ - ٩٣٧ - ٩٣٨ - ٩٣٩ - ٩٤٠ - ٩٤١ - ٩٤٢ - ٩٤٣ - ٩٤٤ - ٩٤٥ - ٩٤٦ - ٩٤٧ - ٩٤٨ - ٩٤٩ - ٩٥٠ - ٩٥١ - ٩٥٢ - ٩٥٣ - ٩٥٤ - ٩٥٥ - ٩٥٦ - ٩٥٧ - ٩٥٨ - ٩٥٩ - ٩٦٠ - ٩٦١ - ٩٦٢ - ٩٦٣ - ٩٦٤ - ٩٦٥ - ٩٦٦ - ٩٦٧ - ٩٦٨ - ٩٦٩ - ٩٧٠ - ٩٧١ - ٩٧٢ - ٩٧٣ - ٩٧٤ - ٩٧٥ - ٩٧٦ - ٩٧٧ - ٩٧٨ - ٩٧٩ - ٩٨٠ - ٩٨١ - ٩٨٢ - ٩٨٣ - ٩٨٤ - ٩٨٥ - ٩٨٦ - ٩٨٧ - ٩٨٨ - ٩٨٩ - ٩٩٠ - ٩٩١ - ٩٩٢ - ٩٩٣ - ٩٩٤ - ٩٩٥ - ٩٩٦ - ٩٩٧ - ٩٩٨ - ٩٩٩ - ١٠٠٠



نم فقال تصوب مثل هذا الاعتقاد فقال مالك ولهذا عليك  
بما نصبت له من اخذ اموال الناس وظلمهم وقتلهم مالك والحكام  
هؤلاء السادة فقال الوزير فكيه فضرب فكاه فقال ابو العباس  
اللهم انك سلطت هذا على عقوبة لدخولي عليه فقال الوزير خفه  
يا غلام فترع خفه فقال دماغه فما زال يضرب رأسه حتى زال  
الدم من منخرية ثم قال الحبس فقتل ايها الوزير يتشوش العامة  
لذلك فحمل الى منزله فقال ابو العباس اللهم اقتله اخبث قتله  
واقطع يديه ورجليه فمات ابو العباس بعد ذلك بسبعة ايام  
وقتل حامد بن العباس اقطع قتله واوحشها بعد ان قطعت يده  
ورجله واحرق داره وكانوا يقولون ادركته دعوة ابي العباس  
ابن عطاء

(١٤)

انبانا محمد بن علي بن ابي الفتح انبانا محمد بن الحسين النيسابوري  
قال سمعت ابا بكر بن غالب يقول سمعت بعض اصحابنا يقول لما  
ارادوا قتل الحسين بن منصور احضروا لذلك الفقهاء والعلماء  
واخرجوه وقداموه بحضرة السلطان فسألوه فقالوا مسئلة  
فقال هاتوا فقالوا له ما البرهان فقال البرهان شواهد يلبسها  
الخواهل الاخلاص يجذب النفوس اليها جاذب القبول فقالوا  
باجمعهم هذا كلام اهل الزندقة واثاروا على السلطان بقتله  
قلت قد احال هذا الحكاكي عن الفقهاء بان هذا كلام اهل الزندقة  
وهو رجل مجهول وقوله غير مقبول وانما اوجب الفقهاء قتله بامر آخر

(١) تدبیر (الذهبي) فيما اختصر عن تاريخ السلمي بلا واسطة في ترجمه ابن عطاء - راجع تاريخ الاسلام سنة ٣١٩ -  
(٢) الظنه محمد بن محمد بن غالب الذي روى عنه السلمي (راجع هنا «احمد العلاج» ص ١)  
(٣) ترجمه البغلي في التنظيحات الفارسية «شواهد جنداست كه حق درو بنوسند اهل اخلاص در نفوس  
آرا حادين فيور تدبیر آمد» - (٤) [حاشية المخطوط على تاريخ السلمي] -







يقول لما حبس الحلاج قيد من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا<sup>(١)</sup>  
وكان يصلي مع ذلك في كل يوم وليلة الف ركعة<sup>(٢)</sup> قال وسمعت فارسا  
يقول قطعت اعضاءه يوم قتل عضوا عضوا وما تغير لونه

(١٩)

وقال المسلمي سمعت ابا عبد الله الرازي يقول سمعت ابا بكر العطوف<sup>(٣)</sup>  
يقول كنت اقرب الناس الى الحلاج فضرب كذا وكذا سوطا وقطعت  
يده ورجلاه فما نطق<sup>(٤)</sup>

(٢٠)

ابنا ابوالفتح ابنا محمد بن الحسين قال سمعت الحسين بن احمد  
يعني الرازي يقول سمعت ابا العباس بن عبد العزيز يقول كنت اقرب  
الناس من الحلاج حين ضرب وكان يقول مع كل سوط احد احد<sup>(٥)</sup>

(٢١)

حدثنا عبيد الله بن احمد بن عثمان الصيرفي قال قال لنا ابو عمرو بن  
حيوية لما اخرج حسين الحلاج ليقتل مضيت في جملة الناس ولم  
ازل ازاحم حتى رايته فقال لا صحابه لا يهولنكم هذا فاني عاند اليكم  
بعد ثلاثين يوما ثم قتل<sup>(٦)</sup>

(٢٢)

ابنا محمد بن احمد بن عبد الله الارديستاني بمكة ابنا ابوعبد الرحمن  
محمد بن الحسين السلبي بنيسابور<sup>(٧)</sup> قال سمعت ابا العباس الرزاز  
يقول كان اخي خادما للحسين بن منصور فسمعته يقول لما كانت  
الليلة التي وعدهم من الغد قتله قلت له يا سيدي اوصني فقال لي عليك

(١) في «مناقب الفيلسوف» المنسوبه للبرقي (طبع ١٣٠٠ هـ ص ٤٤) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا» - (٢) في «مناقب الفيلسوف» (ص ٤٤) - (٣) في «مناقب الفيلسوف» (ص ٤٤) - (٤) في «مناقب الفيلسوف» (ص ٤٤) - (٥) في «مناقب الفيلسوف» (ص ٤٤) - (٦) في «مناقب الفيلسوف» (ص ٤٤) - (٧) في «مناقب الفيلسوف» (ص ٤٤)

نفسك ان لم تُشغَلْهَا شَغَلَتْكَ قال فلما كان من الغد فاخرج للقتل  
قال حسب الواجد افراد الواحد له ثم خرج يتختر في قيده ويقول  
نديمي غير منسوب الى شئ من الحيف سقاني مثل ما يشرب فعل  
الضيف بالضيف فلما دارت الكاس دعا بالنطع والسيف كذا  
من يشرب الراح مع التين في الصيف ثم قال يستعجل بها الذين  
لا يؤمنون بها والذين امنوا مشفقون منها ويعلمون ان الحق ثم  
ما نطق بعد ذلك حتى فعل به ما فعل

(٢٣)

ابنا ابن الفتح ابنا محمد بن الحسين قال سمعت عبد الله بن علي  
يقول سمعت عيسى القصيار يقول آخر كلمة تكلم بها الحسين بن منصور  
عند قتله وصلبه ان قال حسب الواجد افراد الواحد له<sup>(٢)</sup> فما سمع  
بهذه الكلمة احد من المشايخ الأرق له واستحسن هذا الكلام منه<sup>(٣)</sup>

(٢٤)

ابنا اسماعيل الحيري ابنا ابو عبد الرحمن السلي قال سمعت  
ابا بكر الجلي يقول سمعت ابا الفاتك البغدادي وكان صاحب الحلاج  
قال رايت في النوم بعد ثلاث من قتل الحلاج كاني واقف بين يدي  
ربي تعالى فاقول يا رب ما فعل الحسين بن منصور فقال كاشفته  
بمعنى فدعى الخلق الى نفسه فانزلت به ما رايت<sup>(١)</sup>

(١) سورة ٤ آية ١٧. (٢) وهو ابو نصر السراج في كتابه «اللمع» ص ٢٠٠. (٣) وهو في رواية الفشقي  
في رسالته ج ٢ ص ٥٠. (٤) وفي كتاب اللمع «حسب التوحيد افراد الواحد» ص ٥٠. (٥) ذكره  
ايضا صاحب النسخة بالحروف العمدانية Cambridge (T 5.10 Ka 1).  
(٦) راجع ابن بكوية ص ٢٠ و «اخبار الحلاج» ص ٤٣.



## مقدمه

علاقه روز افزون محققان به تصوف کلاسیک با آگاهی رو به تزاید ایشان نسبت به جایگاه مهم ابو عبدالرحمن سلمی (ف ۴۱۲ ق. / ۱۰۲۱ م) قرین شده است. مع هذا از میان آثار باقیمانده سلمی<sup>۱</sup> فقط تعدادی تاکنون به چاپ رسیده است، که از آن جمله است: رساله الملامتیه<sup>۲</sup>، کتاب الاربعین فی التصوف<sup>۳</sup>، کتاب الفتوة<sup>۴</sup>، طبقات الصوفیه<sup>۵</sup>، و آداب الصحبة و حسن العشرة<sup>۶</sup>. تفسیر سلمی به نام حقائق التفسیر برای درک تصوف اولیه بسیار مهم است، ولیکن هنوز این اثر به تمامی چاپ نشده است.<sup>۷</sup> دو اثر از آثار سلمی که در اینجا به چاپ رسیده است در خور توجه است، زیرا از جمله خصوصیات آنها این است که از همه آثار دیگر سلمی که قبلاً به طبع رسیده است ماهیتاً متفاوت است.

۱. رجوع کنید به فهرستی که ن. شریبه در مقدمه خود به طبقات الصوفیه (قاهره، ۱۹۵۳) ص ۳۱-۴۲ فراهم آورده است و به فهرست بروکلیمان، ج ۱، ص ۴-۶۷۱. به این فهرستها باید دو اثر دیگر را که فریتز سایر در *Oriens*، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۹۱ تا ۱۰۶ معرفی کرده است، به نامهای نسیم (کذا) الارواح و رساله فی کلام الشافعی فی التصوف، افزود.
۲. به تصحیح ابوالعلاء عقیفی؛ قاهره، ۱۹۴۵. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)
۳. حیدرآباد، ۱۳۶۹ ق. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)
۴. به تصحیح ف. تشر F. Taeschner، در

*and, Orientalia J. pedersen Septagenario (Havniae 1953) pp. 340-51*

۵. به تصحیح ن. شریبه، قاهره، ۱۹۵۳، و تصحیح دیگری از آن توسط J. pedersen، لیدن، ۱۹۵۳.
۶. تصحیح م. جی. کیستر M.J. Kister، قدس، ۱۹۵۴. این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.
۷. سخنان حسین منصور حلاج (ف ۳۰۹/۹۲۲) که در این تفسیر آمده است توسط لوئی ماسینیون استخراج شده و در کتاب *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane* (پاریس، ۱۹۵۴) ص ۳۵۹-۴۱۲ چاپ شده است. قسمتهای دیگری از این تفسیر را پل نویا نیز چاپ کرده است. آثاری که P. Nwyia از این تفسیر چاپ کرده است عبارت است از تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)، متوفی ۱۴۸/۷۶۵ (در "Mélanges de l'Université Saint-Joseph" شماره ۴۴ [۱۹۶۸]، ص ۷-۱۴۴) و تفسیر ابن عطا (در *Trios Oeuvres inédites de Mystique musulmans*، بیروت، ۱۹۷۲، ص ۲۳ تا ۱۸۲). (آثار مذکور در همین مجموعه نیز چاپ شده است.)

## ۱. سُلمی در مقام نویسندگی

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی سُلمی ازدی نیشابوری به سال ۳۲۵ ق. / ۹۳۷ م. یا ۹۴۲/۳۳۰ در نیشابور زاده شد. اطلاعاتی که منابع موجود درباره حیات او در اختیار ما می‌گذارد ناچیز است.<sup>۸</sup> وی نزد جدّ مادری خود، اسماعیل بن جنید سُلمی (ف ۳۶۶/۹۷۶) که خود شاگرد ابو عثمان حیری (ف ۲۹۸/۹۱۰) و یکی از رهبران فرقه ملامتیه بود و در عین حال به عنوان محدث مشهور شد، تلمذ کرد. سلمی خرقه از دست ابوسهل صعلوکی (ف ۳۶۹/۹۷۹) که یکی از شاگردان اسماعیل بن جنید بود پوشید. صعلوکی به سُلمی اجازه داد تا به تعلیم مریدان بپردازد. سُلمی از دست ابوالقاسم نیشابوری (ف ۳۶۷/۹۷۷ یا ۳۶۹/۹۷۹) نیز خرقه پوشید.<sup>۹</sup> در عین حال او علاوه بر علم تصوف علوم دیگری را آموخت. نزد دو تن از محدثان بزرگ نسل خود به فراگرفتن علم حدیث پرداخت و خود یکی از محدثان شد. در سفرهای متعددی که در جستجوی احادیث کرد، زمانی در مرو و زمانی در عراق بسر برد و حتی تا حجاز هم رفت. چندین سفر به بغداد رفت و در آنجا احادیثی را که در خراسان رایج بود روایت کرد. آثار او، از جمله مجموعه احادیث او تحت عنوان حدیث- (یا جزء) السُلمی<sup>۱۰</sup>، بر تبحر او در این علم دلالت می‌کند. پاره‌ای از حوزه‌های اهل سنت مدّعی شده‌اند که سُلمی جاعل احادیث بود، اما ثابت شده است که این اتهام بی‌پایه است.<sup>۱۱</sup> سُلمی، نه فقط به علم حدیث، بلکه به علم کلام نیز علاقه داشت، و این مطلب را می‌توان از گزارشی استنباط کرد که بنا بر آن وقتی او به شیراز رفته بود مکرراً به دیدن قاضی ابوبکر باقلانی (ف ۴۰۳/۱۰۱۳) می‌شتافت و از همو بود که اصول کلام اشعری را آموخت.<sup>۱۲</sup> در فروع نیز سُلمی پیرو مکتب شافعی بود که در قرن چهارم هجری در نیشابور بسیاری از گروه‌های صوفیه با آن مرتبط بودند.<sup>۱۳</sup>

از میان شاگردان مشهور سُلمی می‌توان حکیم نیشابوری (ف ۴۰۵/۱۰۱۴) و ابوبکر

۸. از برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمه شریبه در چاپ طبقات الصوفیه، ص ۱۶ به بعد و به مقدمه عربی Kister در آداب الصحبة، ص ۳-۴.

۹. عبدالرحمن جامی. نفحات الانس (تهران ۱۳۳۶ ش)، ص ۳۱۱؛ Kister (کیستر)، همان اثر، ص ۴.

۱۰. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۷۴، شماره ۲۴.

۱۱. رجوع کنید به Kister، همان اثر، ص ۹-۶ (عربی).

۱۲. رجوع کنید به شرح احوال باقلانی به قلم قاضی عیاض که R. J. McCarthy آن را در تعلیقات خود به چاپ کتاب البیان باقلانی (بیروت ۱۹۵۸) ص ۱۳۳، نقل کرده است.

۱۳. بنگرید به مقاله فریتز مایر در Oriens، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۱۰۶.

بیهقی (ف ۴۵۸/۱۰۶۶) و ابوالقاسم قشیری (ف ۴۶۵/۱۰۷۳) را ذکر کرد. همین که قشیری در رساله خود بارها از استاد خود اقوالی را نقل کرده است خود دلیل مهمی است بر اینکه سلمی در رشد و گسترش تصوف تأثیری مداوم داشته است.

به نظر می‌رسد که سلمی در همه آثار خود دو منظور متمایز را در نظر داشته است: یکی دفاع از تصوف در برابر منتقدان متعدد آن، و دوم اشاعه علم تصوف هم در میان عامه مردم و هم در میان خود صوفیان. روش او این بود که عقاید خود را مستقیماً اظهار نکند، بلکه در عوض نقش يك گردآورنده محض را ایفا کند و به ضبط اقوال و آراء مشایخ پیشین (مشایخی که فقط دو سه نسل قبل از عصر او بودند) پردازد. علت اینکه آثار سلمی از وسعت دید و تنوع مطلب برخوردار است یکی همین نقش او به عنوان يك گردآورنده است و یکی سعی و تعهد او در اینکه چندین طبقه و دسته از مردم را مخاطب قرار دهد. این تنوع را می‌توان با اشاره به دو اثر از آثار سلمی نمونه‌وار نشان داد. یکی از آنها آداب الصحبة است. این اثر اگرچه در وهله نخست از برای اهل تصوف نوشته شده است، از برای عامه خوانندگان نیز جاذبه‌هایی دارد. نگاهی به محتوای کتاب این مطلب را بوضوح نشان می‌دهد. نویسنده در این کتاب از استعمال مصطلحات صوفیه خودداری کرده و در عوض به شیوه اهل ادب به نقل ابیات متعدد و کلمات قصار و حکم و همچنین آیات و احادیث مبادرت کرده است، و اینهمه از برای آن است که مدعای نویسنده را مبنی بر اینکه روش زندگانی صوفیانه بر اساس روش صحابه نهاده شده است ثابت نماید.<sup>۱۲</sup> کتاب دوم حقائق التفسیر است که هم از حیث اسلوب و هم از حیث محتوا ماهیتی بکلی متفاوت دارد. این کتاب گنجینه‌ایست از تفکر قلبی صوفیان، ملهم از آیات خاص قرآنی، و نویسنده آنرا عمدتاً از برای خواص اهل تصوف نوشته، ولی در عین حال فوایدی هم متناسب با ذوق عامه در بردارد.

بیشتر آثار سلمی را می‌توان در میان این دو قطب قرار داد. مثلاً کتاب الاربعین فی التصوف نمونه خوبی است از آثاری که در آن مطالب صوفیانه و احادیث با هم جمع شده است. ماهانگی پدید آورده است. از حیث صورت، این اثر مطابق با شیوه مرسوم است در تألیف که بر اساس آن چهل حدیث در يك اثر جمع شده است. این احادیث که بعضاً در اکثر صحاح معتبر نقل شده است با ذکر کامل اسانید روایت شده است. در عین حال، هر يك از این احادیث عنوانی دارد که مربوط به یکی از آداب صوفیه است؛ بنابراین هر يك از این آداب با گفتار و رفتار پیغمبر تطبیق داده شده و بدین نحو مهر مشروعیت و سنت بر آن زده شده است.

۱۲. بنگرید به اثر سابق الذکر کیستر (Kister)، ص ۵-۶ (انگلیسی).



یکی از آثاری که جنبه صوفیانه آن نمایانتر است درجات المعاملات است. سلمی در این اثر ۳۴ اصطلاح را که در مجامع اهل تصوف رایج بوده است شرح می دهد. البته شیوه نویسنده در شرح این اصطلاحات در مقایسه با رساله قشیری نامنظم تر است. مثلاً میان مقامات و احوال فرق مشخصی نهاده نشده است. مع هذا، اصطلاحات به ترتیب منطقی ذکر و شرح شده است. از «توبه» آغاز می شود و به «الجمع والتفرقه» که آخرین درجه قرب به خداست ختم می شود. در مورد هر لفظی يك یا چند تعریف ارائه شده و، در ضمن، احادیث یا اقوالی از بزرگان صوفیه در توضیح آن نقل شده است. درجات المعاملات بیشتر از برای مریدان نوشته شده است؛ همچنین مناہج العارفین، که در آن نویسنده مقاماتی را که سالک باید از آنها عبور کند، يك به يك شرح داده است.<sup>۱۵</sup>

آثار مذکور نماینده خصوصیات اصلی در آثار سلمی بطور کلی است و لذا خود زمینه مفیدی است از برای ملاحظه دو اثر دیگر این نویسنده که یکی جوامع آداب الصوفیه است و دیگر عیوب النفس و مداواتها. درک کامل ارزش آثار سلمی و دستاوردهای ادبی آنها موقوف است به مطالعه تفصیلی همه این آثار من حیث المجموع.

## ۲. جوامع آداب الصوفیه

تألیف رساله‌هایی که در شرح عادات و رسوم و دستورالعملهای خاص صوفیه نوشته شده (و همه تحت عنوان «ادب» یا «آداب» بوده)<sup>۱۶</sup> است مدتها پیش از زمان سلمی آغاز شده است. آنچه از این میان به جامانده است آداب النفوس محاسبی (ف ۲۴۳/۸۵۷)<sup>۱۷</sup> و ادب المفتقر- الی الله جنید (ف ۲۹۸/۹۱۰)<sup>۱۸</sup> و ادب النفس حکیم الترمذی (متوفی بعد از ۳۱۸/۹۳۰)<sup>۱۹</sup> و ادب الفقیر ابو عبدالله رودباری (ف ۳۶۹/۹۷۹)<sup>۲۰</sup> است. سلمی خود چند اثر در این مقوله تألیف کرد، مانند آداب الصحبة که قبلاً ذکر شد، و آداب التّعازی<sup>۲۱</sup> و آداب الفقر و شرائطه<sup>۲۲</sup>.

۱۵. این مقامات در ابتدای مناہج حنین خلاصه شده است: «التصوف له بداية ونهاية ومقامات». (نسخه خطی برلین، شماره ۲۸۲۱، ص ۲۲ الف)

۱۶. رتک، Meier, "Ein Knigge für Sufi's", RS032 (1957), pp. 487 ff.

۱۷. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۴۱، شماره ۵.

۱۸. همان، ج ۱، ص ۶۴۹، شماره ۱۳.

۱۹. احتمال می رود که این اثر مفقود شده باشد. رجوع کنید به سربیه، همان اثر، ص ۳۲، شماره ۲.

۲۰. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۷۳، شماره ۹.

اما جوامع آداب الصوفیه (که مجموعه ایست از قواعد سلوک) ظاهراً نخستین رساله مفردی است که تا آن زمان تماماً در شرح بسیاری از آداب پراکنده نوشته شده است.<sup>۲۳</sup> انگیزه سلمی در تألیف جوامع باید همان انگیزه‌هایی بوده باشد که همواره او را به تألیف وامی داشته است. از سویی جامعه صوفیه در عصر او در جهت وحدت و انسجام حرکت می‌کرد و همین امر خود اقتضا می‌کرد که آداب و دستورات عملهای تصوف به صورت روشن و دقیق تعریف و تبیین شود. از سوی دیگر، مذهب رسمی که مذهب اهل سنت بود روش زندگی صوفیانه را مورد حمله قرار می‌داد و صوفیه نیز ناگزیر بودند از خود دفاع کنند. به همین دلیل است که سلمی تأکید می‌کند که منظور او از نوشتن این رساله این بوده است که حقیقت را به منکران صوفیه، که بدون اینکه برستی ایشان را بشناسند از سیره و آداب ایشان انتقاد می‌کنند، تفهیم کند (۲).<sup>۲۴</sup> این آداب، از نظر سلمی، نه تنها با موضع اهل سنت مطابقت دارد، بلکه خود مستقیماً بر سیره شخص پیغمبر (ص) مبتنی است.<sup>۲۵</sup> قسمت اعظم مقدمه جوامع (۱ تا ۷) صرف اثبات همین دعوی شده است. دلیل عمده‌ای را که سلمی در این قسمت اقامه کرده است می‌توان بدین صورت خلاصه کرد: خدای تعالی انسان را به زینت ادب مزین کرد تا بدین وسیله او را به خود هدایت نماید.<sup>۲۶</sup> کمال زینت ادب را پیغمبر اکرم (ص) که همه فرمانهای خدا را در قرآن مو به مو اجرا می‌کرد کسب نمود<sup>۲۷</sup> (وأجلّ زینة فی آداب الخلق الذی زین الله

۲۳. این ندیم از رساله‌ای یاد کرده است به نام الجامع الصغیر فی الآداب تألیف علی بن محمد المصری (ف) ۹۴۹-۵۰/۳۳۸) (فهرست، چاپ فلوگل، ۲، لایبزیگ، ۱۸۷۲، ص ۱۸۵): ولی این اثر مفقود شده است و لذا در باب ماهیت آن نمی‌توان حکمی کرد (رک: ۱-۴۹۰، Meier, op.cit.).

۲۴. ارقامی که با حروف سیاه مشخص شده راجع است به بخشهای مربوط در متن.  
۲۵. ولی باز هم این مانع نشد که ابن جوزی دست از انتقاد خود از سلمی بردارد. وی سلمی را متهم کرده است که آداب خاصی را متعلق به صوفیه اشاعه می‌داد که مغایر آداب مقبول سایر امت مسلمان بود. تلبیس ابلیس (قاهره، ۱۹۲۸)، ص ۱۶۴.

۲۶. این عقیده مبتنی بر حدیثی است که نزد فرقه‌های صوفیه مشهور شده است: «ان الله تَدبى ف حسن ادبى (یا تادیبى) (جوامع ۷، و مراجع یاد شده در آنجا). بروفسور کیستر (در مسأله به من) متذکر شده است که این حدیث (به صورتی دیگر) در کتاب الفاضل محمد بن یزید المبرّد (قاهره، ۱۳۷۵، ص ۱۴) نقل شده است. این نشان می‌دهد که حتی بیش از یک قرن پیش از سلمی این حدیث رایج بوده است. بعداً همین حدیث را برای اثبات برتری حضرت محمد (ص) نسبت به سایر انبیا نقل کردند. رک: کتاب اللمع، ابونصر سراج، به تصحیح نیکلسن (لیدن ۱۹۱۴) ص ۱۴۲.

۲۷. بنگرید: التستری، تفسیر (قاهره ۱۳۲۹)، ص ۱۰۷. به نقل از یادداشت کیستر در آداب الصحبة، ص

به نبیّه)؛ و سپس پیغمبر (ص) ادب خود را به صحابه منتقل کرد (۵) و رفتار و سلوک صحابه نیز سرمشقی شد که همه مسلمانان می بایست از آن پیروی کنند. صوفیه نیز وفاداران از ادب پیغمبر (ص) و صحابه او تبعیت می کنند؛ در واقع رابطه میان مرید و شیخ همانند رابطه ایست که صحابه با پیغمبر (ص) داشتند.<sup>۲۸</sup>

سلمی برای نشان دادن اهمیت ادب به صوفیه سخنان پاره ای از مشایخ متقدم را نقل می کند. از نظر این مشایخ کسب ادب بر ارباب مهمتر و پسندیده تر از تحصیل علم<sup>۲۹</sup> و ریاضت کشیدنهای ممتد است<sup>۳۰</sup>؛ و می گوید که هر نوع بی ادبی به نقصان در ایمان می انجامد<sup>۳۱</sup>.

متن جوامع (ذی المقدمه) مشتمل بر ۱۶۳ فصل کوتاه است که هر يك با عبارت «و من ادبهم» آغاز می شود. معمولاً در هر فصل آیه یا آیه هائی از قرآن، حدیث، و سخنان مشایخ صوفیه نقل شده تا ادب مورد نظر را توجیه و تبیین کند. در جوامع، جمعاً ۲۶ آیه از قرآن، ۱۹ حدیث، بیش از ۲۵۰ جمله از سخنان صوفیه، و در چهار مورد ابیاتی نقل شده است. طول فصول متفاوت است. در ترتیب، مطالب نیز از نظم خاصی پیروی نشده<sup>۳۲</sup>، مگر در چند مورد که مؤلف يك موضوع را در چند فصول متوالی مورد بحث قرار داده (مثلاً فصول ۳-۵۲، ۹-۴۷، ۸-۱۰۶) یا کلمات منقول از يك شخص را با هم جمع کرده، مانند کلمات سری السقطی (۸۸-۹۹)، بسر الحافی (۶-۱۳۲) و حلاج (۶-۱۵۵ و ۷-۸۳)<sup>۳۳</sup>.

۲۸. بنگرید به جوامع، ۱۱۰ (در ضمن سخن ابو عمر الدمشقی). و نیز رجوع کنید به عوارف المعارف عمر بن محمد سهروردی (قاهره، ۱۳۲۶، در حاشیه احیاء علوم الدین)، باب ۴، ص ۳-۶۲، با اشاره به آیه ۲/۴۹.  
۲۹. بنگرید به جوامع، ۷ (در ضمن سخن سربك بن عبدالله النخعی). نظیر این معنی به عبدالله بن عبدالرحمن بن مبارك (ف ۱۸۱/۷۹۷) نسبت داده شده است: «نحن الى القليل من الادب احوج منا الى كثير من العلم» (اللمع، همانجا؛ رساله تفسیری، قاهره، ۱۹۴۸، ص ۱۲۴؛ عوارف المعارف سهروردی، باب ۳، ص ۱۰۱).

۳۰. «الادب في العباد احسن و اسرف من طول الظماء في الهواجر و دوام السهر في الليالي» (جوامع، ۷ در سخن ابو عبیدالنسوی).

۳۱. بنگرید به جوامع، ۷ (در سخن تستری). مقایسه کنید با سخن الجلاحلی البصری: «فمن لا ادب له لا سريعه له و لا ايمان و لا توحيد» (اللمع، ص ۱۲۳، تفسیری ۱۲۸، عوارف، باب ۳، ص ۸۸).

۳۲. ازین رو حای عجب نیست که می بینیم که ترتیب فصول در نسخه های خطی متفاوت است.

۳۳. جمله ای که در ۸۸ نقل شده است مسسوب است به ابو منصور (نه به حسین بن منصور که نام حلاج است). اما ماسیلیون (در *Isyati*، ص ۴۲۸) گمان کرده است که «ابو» در اینجا تحریف «ابن» است و لذا این سخن را اصلاً از حلاج ندانسته است.

سخنان صوفیه که بخش اعظم جوامع را تشکیل می دهد مبین آراء و نظریات پنج طبقه<sup>۳۴</sup> از متفکران صوفیه است. موضوعات مطرح شده دایره وسیعی را در بر می گیرد و خود خصوصیت اشتغالات فکری اهل تصوف را نشان می دهد. سلمی در اینجا بیان می کند که رابطه و نسبت میان شیخ و مرید (۲۳، ۲۴، ۱۲۳، ۱۳۱) و میان اخوان (مثلاً در ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲) چگونه باید باشد. صوفیه مدام با شهوات و اغراض و لذایذ نفسانی مبارزه می کنند (۱۲، ۶۳، ۷۷)، و مثلاً شهوت طعام (۸، ۲۷، ۴۲) یا شهوت خواب (۲۷، ۶۷، ۱۶۴) را سرکوب می کنند. از دنیا و اهل آن و حظوظ دنیوی دوری می جویند (۸۰). از عیوب نفس خود بشدت انتقاد می کنند (۱۱، ۱۶، ۸۸) و این از برای آن است که بتوانند نفاق و کبر و عجب را از خود دور کنند (۷۰، ۹۶، ۹۸). همواره نسبت به نزدیکی اجل و کوتاهی امل آگاهی دارند (۹) و به اهمیت وقت واقفند و سعی در حفظ آن می کنند، چه وقت چیزی است که چون از دست رفت دیگر باز نمی گردد و عزیزترین چیزهاست و باید صرف عزیزترین کارها یعنی عبادت شود (۲۵، ۳۴، ۴۰، ۷۸، ۹۱، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۰). صوفیان سعی می کنند که با خود و با دیگران صداقت داشته باشند و هر نوع دعوی را ترك گویند، و در مجلس سماع تظاهر به وجد (تواجد) نکنند (۱۲۵)<sup>۳۵</sup> و راهی که نرفته و حالی که نیافته اند به دروغ بر خود نبینند (۱۱۷)<sup>۳۶</sup>. می کوشند تا ادب ظاهر را که حفظ جوارح از گناه است و ادب باطن یا ادب سر را

۳۴. مطابق همان طبقه بندی که سلمی خود در طبقات الصوفیه کرده است.

۳۵. به نظر می رسد که سلمی با مسأله سماع بر خورد ملائمی را پیش کشیده است. در کتاب الاربعین فی التصوف (احادیث ۳۹ و ۴۰) او چیزی درباره حرام بودن آن نمی گوید. اما در درجات المعاملات (نسخه خطی برلین، شماره ۳۴۵۳، برگ ۷۷ الف) قول دوتن از منسایخ را یکی در تحریم سماع از برای مریدان و دیگری در جواز آن «علی حدّ والتقیید» نقل می کند. بی آنکه خود اظهار نظری بکند.

۳۶. این وضع را که «ترك دعاوی» می خوانند سلمی در رساله ملامتیه به ملامتیان نسبت می دهد در حالی که صوفیان را می گوید که احوال خود را آشکار می کنند (بنگرید به مقدمه عقیفی، ص ۱۹، و در مقدمه هارتمن گفته هارتمن (R. Hartmann). در «رسالة الملامتیه سلمی» Der Islam، شماره ۸، ۱۹۱۷، ص ۶۰-۱۵۹). این تناقض آشکار در سخن سلمی در رساله ملامتیه و جوامع از اینها «می می شود که سلمی لفظ «صوفی» را در یک کتاب به یک معنی و در کتاب دیگر به معنای دیگر استعمال کرده است. در جوامع صوفی کسی است که همه مقامات ارادت را با موفقیت پشت سر گذاشته و همه آداب را به جامی آورد؛ چنین شخصی به آخرین مرحله سلوک رسیده است. اما در رساله ملامتیه «صوفی» کسی است که یک پله پائین تر از آخرین مرتبه است. آخرین مرتبه مقام ملامتی است. پس لفظ «صوفی» در جوامع مترادف لفظ «لامتی» در رساله ملامتیه است. (بنگرید: کتاب ملامتیه، ص ۷-۸۶). لذا جای تعجب نیست اگر

که طهارت قلب از عیوب است حفظ کنند (۳۰). توکل بر خدا دارند و لذا بی توشه به سفر می روند (۴۸) <sup>۳۷</sup> و از هیج پیشامدی نمی هراسند (۱۷) <sup>۳۸</sup>، و در هنگام بیماری به طبیب روی نمی آورند (۷۳) <sup>۳۹</sup>، تدبیر و اختیار را کنار می گذارند (۳۶، ۴۰، ۷۴، ۸۶) <sup>۴۰</sup> و در طلب رزق سعی نمی کنند (۸۶) <sup>۴۱</sup> و بالاخره، در محضر خدا می کوشند تا کمال ادب و احترام را به جا آورند (۱۹)، طریقی که به عبودیت محض می انجامد (۲۶، ۲۹).

از این بررسی اجمالی معلوم می شود که آدابی که در جوامع شرح داده شده است بر سه قسم کلی است که گاهی نیز با هم تداخل دارند. این سه قسم عبارتند از: آدابی که مربوط به صوفی است در برابر خدا، آدابی که او نسبت به خود باید رعایت کند، و آدابی که در معاشرت با هم-مسدکان خود باید رعایت کند. در مورد جهان خارج بندرت سخنی گفته شده است. این درست به خلاف کاری است که سلمی در آداب الصحبة کرده است. در آنجا از آداب معاشرت صوفی با پدر و مادر و فرزندان <sup>۴۲</sup>، و غلامان <sup>۴۳</sup>، و سلاطین <sup>۴۴</sup>، و غیره نیز سخن به میان آمده است. این جنبه جوامع، یعنی ملاحظه آدابی که مربوط به داخل فرقه است، و صوفیه در تمایل خود به استناد به احادیث انرا مورد تأکید قرار داده اند، خود نشان می دهد که این امر اولاً و عمده‌تر از برای مریدان نوشته شده است. در واقع، فصل آخر کتاب که در آن نظر اصلی مؤلف خلاصه شده است، خصوصاً به مریدان مبتدی خطاب شده است (۱۷۰). به مرید گفته شده

می بسوزد که آدابی که در جوامع از برای صوفی شرح داده شده با اصول ملامتیان در رساله ملامتیه سیاهت پیدا کرده است.

<sup>۳۷</sup> رجوع شده به

B. Reinert, *Die Lehre Vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin, 1968), pp. 197ff.

<sup>۳۸</sup> همان، ص ۱۶۲ به بعد.

<sup>۳۹</sup> همان، ص ۲۰۷ به بعد.

<sup>۴۰</sup> همان، «تدبیر»، لفظ «تدبیر».

<sup>۴۱</sup> درباره گوشت بستری برای استی دادن این کار با مذهب رسمی، رجوع کنید به همان امر ص ۹-۲۲۷ در

جوامع گدائی نکوهش شده است (۵۱، ۵۳، ۱۴۴، ۱۵۴) بخصوص به صورت حرفه‌ای. فرانت نسخه بدل

ص ۱۵۴. و برای «احسن الحرف» «احسن الحرف» است و این ارزشی است که در ملامتیه در نظر گرفته

شده است. در حالی که در جوامع بطور کلی این ارزش به گدائی داده نشده است.

<sup>۴۲</sup> آداب الصحبة، ص ۶۲، ۸۱، ۸۲.

<sup>۴۳</sup> همان، ص ۲۲.

<sup>۴۴</sup> همان، ص ۸۵.

است که باید آداب را از مرشد و راهبر (امام، ولی، عالم ناصح) که خود عالم و راه رفته است فراگیرد، کسی که می تواند او را به راه صحیح هدایت کند، و از آفات طریق با خبر نماید، و خطارا از صواب برای او مشخص و متمایز نماید. و اگر عالم ناصح و ولی نبود، سالک باید کلاً به پروردگار خود رجوع کند و هدایت را مستقیماً از او طلب کند.

### ۳. عیوب النفس و مداواتها

واژه نفس که معمولاً به معنای جان یا تمامی شخصیت انسان به کار می رود، غالباً در تصوف و کتابهای اخلاق منحصرأً به معنای «نفس آماره» که محل همه صفات نکوهیده است استعمال می شود.<sup>۴۵</sup> نفس بدین معنی مطابق است با «نفس شهوانی»<sup>۴۶</sup> در فلسفه افلاطون که جزء قوی و بالقوه ویرانگر وجود انسان است و اگر مهار نشود قادر است بر کل وجود آدمی مستولی گردد.<sup>۴۷</sup>

آراء صوفیان نخستین درباره نفس که ابتدا به صورت جملات کوتاه بیان شده است بعدها در رساله های خاصی درج گردید، مانند رساله دواء داء النفوس به قلم ابو عبدالله احمد بن عاصم الانطاکی (ف ۲۲۰/۸۳۵)<sup>۴۸</sup>، یا آثار سابق الذکر محاسبی و حکیم ترمذی<sup>۴۹</sup>. سس هنگامی که

۴۵. بنگرید به مقاله «نفس» در دائرة المعارف کوچک اسلام (به قلم E. E. Calverley) که در آن معانی مختلف نفس مورد بحث قرار گرفته است.

۴۶. افلاطون نفس را به سه جزء تقسیم کرده است، و معتقد است که هماهنگی میان اجزاء زمانی حاصل می شود که جزء عقلانی بر دو جزء دیگر که عبارتند از جزء ارادی و جزء شهوانی غالب گردد. رک: جمهوری ۴۴۴، ۴۴۵ ب، فدروس ۲۵۲ ب تا ۲۵۴ ب؛ و مقایسه کنید با تیمانوس ۲۹ د تا ۷۲ ب. (در فارسی، رجوع کنید به تاریخ فلسفه، کابلستان، ترجمه مجتبی، جلد اول، قسمت اول، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۸۵-۷. مترجم.)

۴۷. این نظریه بوضوح در تهذیب الاخلاق یحیی بن عدی (که گاهی به جاحظ و گاهی به محیی الدین یحیی بن عدی هم نسبت داده شده) بیان گردیده است. «أما النفس السهوانیه فهی للانسان و السهوانیه حیوانیه و هذه النفس قویه جداً متی لم یفهرها الانسان و یؤدبها ملکته و اسولت عنده» این صحیح محیی الدین کرد علی، دمشق ۱۹۲۴، ص ۲-۱۱۱. و نیز رجوع کنید به ماوردی، ادب الدین والدنیا (قاهره ۱۳۲۰)، ص ۲۰۷: نفس باید ادب شود، «زیرا نفس انسان را به سوی سهو می راند و از رسد باز می دارد». مقایسه کنید با اظهار نظر ابن حزم که می گوید: «خوسا به حال کسی که عیوب نفس خود را بهر از دیگران می داند». (کتاب الاخلاق والسير، به تصحیح N. Tomiche، بیروت ۱۹۶۱، ص ۲۵).

۴۸. رک: مارگارت اسمیت، *An early Mystic of Baghdad* (لندن ۱۹۳۵)، ص ۷۷-۸. بروکلمان (در GAS, I, p. 638) نام اثر منسوب به انطاکی را چنین ذکر کرده است: دواء داء القلوب و معرفة همم النفس

سلمی دست به نوشتن عیوب النفس و مداواتها زد، وی می توانست از يك سنت جاافتاده بهره برداری کند.

سلمی لفظ «نفس» را به دو معنی استعمال می کند. در غالب اوقات به معنای کل شخصیت آدمی است. مثلاً در مقدمه (۳-۱) بحثی مفصل بر اساس آیات قرآن درباره اقسام سه گانه نفس پیش کشیده است: نفس اماره بالسوء<sup>۵۰</sup>، و نفس لوآمه که مدام خود را در هر عملی که هر تکب می شود ملامت می کند، و نفس مطمئنه که یقین پیدا کرده است به اینکه خدای تعالی پروردگار اوست و لذا بر اوامر او صابر گشته و مزاحمتی ایجاد نمی کند.<sup>۵۱</sup> سلمی در بحث خود درباره اقسام نفس خود را در زمره کسانی قرار می دهد که می گویند این الفاظ قرآنی به اجزاء مختلف نفس اشاره می کنند نه به سه قسم جداگانه نفس.<sup>۵۲</sup> علاوه بر این، وی غالباً در يك جمله به جای ضمیر مؤنث غایب (که ضمیر نفس است) ضمیر مذکر غایب (یا مخاطب) (که به انسان اشاره می کند) قرار می دهد (و همین رویش است که باعث اختلافات متعدد در نسخه بدلها شده است). در این موارد معنای نفس چیزی جز «شخص» انسان نیست.<sup>۵۳</sup> اما گاهی هم نفس به معنای خاص صوفیانه به کار رفته است. مثلاً در انتهای مقدمه.

و قد یبدا فی نفسی اس

(Die Gedankenwelt des Harith al-Muhāsibī, Bonn 1961, pp. 16-8)

سازنده است که اتفاقاً فقط ناقل این اثر بوده، و نویسنده اصلی محاسبی بوده است.

۴۳. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۱۶.

۵۰. «لاماره بالسوء» در چند جای عیوب النفس (۲۹۱، ۳۷، ۷۳) ذکر شده است.

۵۱. این موضوع در محاسبی (کتاب سابق الذکر مارگارت اسمیت، ص ۹۰ تا ۹۲) و حکم ترمذی

السنن ترمذی، تصحیح ثنولاهیر، قاهره ۱۹۵۸، ص ۸۲-۸۰ به سیوه ای مشابه شرح داده اند و سپس

غزالی در کتاب اول حناء، بخش سوره، ذیل عنوان «عجائب التلب» به تفصیل شرح داده است. ترمذی به

نفس چهارمی هم قائل شده و آنرا نفس ملهمه نامیده است. این نفس میان نفس اماره و نفس لوآمه جای

دارد. اسد اشرفی، ص ۱۸۱. بنگرید به اثر سابق الذکر Reinert، ص ۸۲.

۵۲. در این باره رجوع کنید به کتاب الروح، تألیف ابن قیم الجوزیه (حیدرآباد، ۱۳۵۷)، ص ۲۱۶، ۲۶۷ به

بعد، ۳۱۶، و به مثاله:

D.B. Macdonald, "The development of the idea of spirit in Islam," *Acta Orientalia* 9(1930-1) [pp. 307-51], p. 322.

۵۳. مثلاً: «و من عیوبها ان تطیع» (نسخه بدل: تطیع) (۸۱): «و من عیوبها ان یستخیر... و مداواتها ان یعلم الله

یعلم» (نسخه بدل: یعلم باذک معلوم) (۲۳۱): «و من عیوبها ان ینزلی» (نسخه بدل: تنزّل) (۴۸): «و من عیوبها

تطیع الله» (نسخه بدل: یعنیها) (۴۹).

هنگامی که سلمی تلویحاً به این حدیث مشهور اشاره کرده که «رجعت من جهاد الا صغرانی جهاد الا کبر» و می گوید مراد مجاهده نفس است.<sup>۵۲</sup> اما در خانمه کتاب، هنگامی که سلمی سؤال خطابی ذیل را مطرح می کند: «چگونه می توان عیبهای چیزی را که براسر سبب است احصا کرد؟» (۷۳) مرادش از نفس، نفس اماره است.

اگرچه سلمی احتمالاً می دانسته است که از نفس دو معنای مختلف اراده می شود، در عمل این اختلاف و تمایز را زیاد مهم تلقی نمی کرده است؛ چه از نظر او بشر انجمنان بر شخصیت انسان غلبه دارد که دیگر نمی توان درست میان کل شخصیت انسان (نفس به معنی متداول لفظ) و نفس اماره (نفس به معنی صوفیانه) فرقی گذاشت. تقریباً با اطمینان خاطر می توان گفت که همین نظر در این حدیث منعکس شده است که می فرماید: «البلاء والشر والشهوة معجونة بطینة بنی آدم» (۳).<sup>۵۵</sup>

گاهی در عیوب النفس، قلب که سرچشمه سمّت است<sup>۵۶</sup> خیمه نفس معرفی شده است: «چون نفس سیر شود قوی گردد، و چون قوی شود حظ خود را از آن برگیرد، و چون حظ خود از آن برگیرد بر قلب حیره گردد»، و بالعکس: «چون نفس گرسنگی کشد، و ضعیف گردد، و چون نفس ضعیف شود، قلب بر آن حیره گردد، پس... او را یاد ربه تا عفت خدا کند» (۱۹). قلبی که با اخلاص (۱۲، ۲۲، ۴۲) و حزین (۶۷) باشد موجب رستگاری شود، و قلبی که قساوت داشته باشد (۳۴) یا بر اثر گناه مہر شده باشد (۲۲۷) موجب دوری انسان از خدا می شود.

سلمی در مقدمه خود (۱) عیوب نفس را بیماریهایی خوانده است که تشخیص آنها را فقط کسانی می توانند بدهند که همواره به مطالعه علائم آن می پردازند و درمان آنها را فقط کسانی می توانند بکنند که مدام در طلب درمان آنها هستند. عیبهایی که در عیوب النفس ذکر شده است هم شامل معاصی است و هم شامل اخلاق سوء. هجویری می نویسد: «... و اوصاف اوصاف ظاهر بود و این اخلاق از اوصاف باطن».<sup>۵۷</sup> قسیری با استناد از ابن عربی نظریه مشابهی را بیان می کند وقتی میان معصیت و مخالفت که نتیجه گناه است از یک

۵۲. درباره این جهاد معنوی که غالباً جهاد اکبر نامیده شده است رجوع کنید به مقاله «جهاد» در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم، به قلم Ivan J. J. و تکرار شده در سایر منابع الذکر Remert، ص ۸۲-۳).

۵۵. کتاب الروح، ابن قیم الجزیری، ص ۲۶۶ (و مقاله سجدونالد، ص ۳۲۳).

۵۶. بنگرید به مقاله «قلب» از قلم لونی کارده در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم).

۵۷. هجویری، کشف المحجوب، به تصحیح ره کوفسکی (البنیاد ۱۹۲۶)، ص ۲۴۶.



سو، و «خویهای دنی که اندر نفس خویش نکوهیده است» از سوی دیگر فرق می نهد.<sup>۵۸</sup> چه بسا سلمی خود با این تفاوتها آشنائی داشته، اما مطمئن نیستیم که او در تنظیم مطالب خود از آنها استفاده کرده باشد. درست است که بسیاری از عیوبی که در فصول اولیه کتاب ذکر شده است متعلق به دسته اول یعنی معاصی است و اخلاق پست و نکوهیده عمده در اواخر کتاب ظاهر می شود، اما گاهی هم این ترتیب معکوس می شود.

بدنه اصلی کتاب (۴ تا ۷۲) را فهرست عیوب نفس و مداوای آنها تشکیل می دهد. هر بخش با عبارت «و من عیوبها» آغاز و با عبارت «و مداواتها» دنبال می شود.<sup>۵۹</sup> بعضیها عیوبی دارند که گفته شده است ناسی از عدم اخلاص و ایمان به خداست. بر خدا توکل ندارند (۶)، در ادای وظایف دینی کوتاهی می کنند (۴۷، ۷) یا اگر هم کاملاً ادا کنند از روی غفلت ادا می کنند (۳۶، ۶۱) زیرا گمان می کنند که زندگی درازی در پیش دارند (تطویل الامل) (۲۴، ۵۳) و خدا روز حساب را معلوم نیست تا کی به تأخیر خواهد انداخت (۴۳): به عبارت دیگر، این عده سخت پایند طاعت اند اما اخلاص در قلب ایشان نیست (۸، ۹، ۱۶، ۱۸، ۴۲، ۴۸). عجب هم عیب بزرگ دیگری است. کسانی که مبتلا به آن باشند سخت خودبین و از خود راضی اند. عیب کوچک دیگران را می بینند، اما عیب بزرگ خود را نه (۱۳، ۲۰، ۳۵، ۴۴، ۴۶، ۶۶). خودپسندی ایشان موجب می شود که از عیوبها و خطاهای خود چشم پوشی کنند (۷۰) و گمان کنند که از مکر شیطان در امان اند (۴۱) و هیچ تلاشی از برای اصلاح خود نکنند (۴۵). شهوات دنیوی خطر دیگری است که مدام انسان را تهدید می کند (۱۰، ۱۱، ۴۹). شهوات باعث خواطر ردیه (افکار بد) (۱۲) هوای نفس (۳۷، ۴۰) شکمبارگی (۱۹) طمع و حرص به مال دنیا (۲۷، ۲۸، ۵۵، ۵۹) بخل (۵۲) غضب (۵۰) کذب (۵۱) و حسد (۵۶) می گردد و انسان را به خودنمایی می کشاند و کاری می کند که انسان مدایح باطل و دروغ دیگران را نسبت به خود باور کند (۵۴). همین شهوات دنیوی است که باعث می شود که انسان همنشینی با اغنیا (۷۲) و مخالفان و اعراض کنندگان از حق (۶۰) را دوست بدارد و به فقر تظاهر کند (۶۵) و به مردم وانمود کند که در توکل به سر می برد (۶۲). احساس سرور و راحت در دنیا مبتنی است بر غفلت انسان از عواقب امور (۳۶، ۶۱، ۶۷).

در عباراتی که با «مداوات» آغاز می شود نشان داده شده است که چگونه انسان می تواند

۵۸. رساله، ص ۴۲. ترجمه فارسی، به تصحیح فروزانفر (تهران ۱۳۴۵) ص ۱۳۲. و بنگرید به: R. Hartmann, *Al-Kushairis Darstellung des sultums* (Berlin 1914) pp. 76-7.

۵۹. مگر بخش ۷، که به جای «و مداواتها» آمده است «والخلاص من ذلك».

با کوشش مداوم از شر دورویی و خودبینی و غرور و نیرنگ دنیا نجات پیدا کند و چیزی که باعث این کوشش و مجاهده می شود خوف از عذاب آخرت و وعده پاداش بهشت است. انسان موظف است که همه تکالیف شرعی را نه فقط با دقت و صحت بلکه در عین حال با اخلاص و رضا به جای آورد. شرط رهائی از بیماریهای نفس دو چیز است: یکی آداب ظاهری و دیگر آداب باطنی. اگرچه سلمی نسبت میان هر يك از عیوب را با مداوای خاص آن تعریف نمی کند، در واقع همان نسخه‌ای را تجویز می کند که بعد از او هجویری در کشف‌المحجوب تجویز کرده است. هجویری می نویسد: «آنچه اندر باطن پدیدار آید از اوصاف دنی به اوصاف سنی ظاهر پاك شود و آنچه به ظاهر پدیدار آید به اوصاف باطن پاك شود.»<sup>۶۰</sup> این اوصاف ظاهری و باطنی هر دو از طریق رعایت آداب صوفیه کسب می شود، پس نباید تعجب کنیم از اینکه بسیاری از مداواهایی که در این کتاب شرح داده شده با فصول مربوطه در جوامع مشابهت دارد.

حالات و عقایدی که در عیوب‌النفس شرح داده شده است بطور کلی اوصاف زاهدان نخستین است که پیغمبر اکرم (ص) را اسوه حسنه می دانستند. در واقع، سلمی در عیوب‌النفس بیشتر به قرآن (۴۱ بار) و احادیث (۴۸ بار) استناد می کند تا به سخنان زهاد و صوفیه (۳۹ بار).

عیوب‌النفس هم از حیث سبک و هم از حیث مطالب حدّ وسط میان کتب حدیث و کتب ادبی و اخلاقی است. لحن تعلیمی این اثر و تمایلی که نویسنده بیشتر در جهت نقل آیات قرآن و حدیث داشته است نشان می دهد که وی خواسته است با عموم مردم سخن گوید، اما در عین حال این کتاب برای مریدان نیز قابل استفاده است. به همین دلیل است که این اثر در قرون بعد مورد توجه قرار گرفته است، چنانکه در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی آن را به صورت منظوم در آوردند<sup>۶۱</sup> و در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی شرحی بر آن نوشتند.<sup>۶۲</sup>

#### ۴. اسانید

در نسخه‌های خطی که مورد استفاده قرار گرفته است میان احادیث پیغمبر و سخنان مشایخ

۶۰. کشف‌المحجوب، ص ۲۴۶.

۶۱. تحت عنوان الانس فی شرح عیوب‌النفس اثر ابوالعباس احمد بن محمد بن زروق البرنسی (ف ۱۴۹۳/۸۹۹) (بروکلمان، ۱، ص ۳-۶۷۲).

۶۲. بدقلم محمد بن علی الخروبی الصفاقسی (ف ۱۵۵۶/۹۶۳) (بروکلمان، ۱، ص ۶۷۳).

«سوفیه تمییز داده شده است. در هنگام نقل احادیث برای رعایت اختصار اسانید حذف شده است، چنانکه در مقدمه جوامع می گوید: «وقد حذف الاسانید کلاً طلباً للاختصار» (۶).  
 بالنتیجه همه احادیث در هر دو اثر پس از عبارت «قال رسول الله» یا «روی عن رسول الله» یا نظایر آن نقل شده است.<sup>۶۳</sup>

و اما روش نقل سخنان مشایخ سوفیه تنوع بیشتری دارد. معمولترین روشی که اتخاذ شده این است که قبل از سخنان مشایخ کلماتی چون «قال» یا «سئل» یا «حکمی عن» یا «روی عن» آمده است. سخنانی که گوینده آنها معلوم نیست با عبارات «قال بعضهم»، یا «روی عن بعض السلف» یا نظایر اینها مشخص شده است. گاهی سلسله راویان ذکر شده است. در این گونه موارد نویسنده ابتدا کلمه «سمعت» را آورده است. این کلمه قبل از ۳۱ راوی ذکر شده است: ۲۲ راوی در جوامع، ۵ راوی در عیوب، و ۴ راوی در هر دو اثر. در مواردی که تعداد آنها کمتر است از کلمه «آخرنا» استفاده شده است. این کلمه پیش از ۹ راوی ذکر شده که به استثنای یکی مابقی در جوامع است؛ و کلمه «آخرنی» پیش از نام ۳ راوی در جوامع (۸۸، ۱۰۴، ۱۰۴) ذکر شده است. در مواردی که سلسله اسانید مربوط به چند گفتاری در پی است، سلمی عبارات متداولی چون «و بهذا الاسناد»، «كذلك ذكر بهذا الاسناد» و غیره را آورده است (مانند ۸۹ تا ۹۹).

و این صورت اسامی راویانی است که سلمی بی واسطه از قول ایشان سخنانی نقل کرده است (با عباراتی چون «سمعت»، «آخرنا»، «آخرنی»):<sup>۶۵</sup>

۱. عبد الله بن محمد بن عبد الله الرازی ابو محمد (ف ۳۵۳) (۷۰، ۷۲)\* [۱۱]
۲. عبد الله بن محمد الدمشقی ابو القاسم (۱۱۰، ۱۵۷) [۱۷]
۳. عبد الله بن محمد بن فضل (۱۵۸) [۱۲۴]
۴. عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب ابو سعید الرازی (ف ۳۸۲) (۲۷۸) [۱۲]
۵. عبد الله بن عثمان بن بخیره (؟) (۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳) [۱۲۲]
۶. عبد الواحد بن بكر التورنابی ابو الفرح (ف ۳۷۲) (۱۲۱) [۲۵]

۶۳. در هر اثر یک اسناد است؛ در آغاز فصل ۷ جوامع اسناد مرسل است و اولین حدیث در عیوب اسناد مرصع.

۶۴. احادیثی که با شماره مشخص شده است از این به بعد مربوط به عیوب است.

۶۵. در مواردی که نام راوی در مقدمه مدرسن به طبقات الصوفیه (ص ۷۴ تا ۸۹) ذکر شده است، شماره راوی در فهرست مدرسن داخل در قلاب آمده است.

۷. ابو العباس بن محمد بن الحسين (= ۲۸؟) (۱۳۹)
۸. ابو عبدالله الرازی (۱۰۷)
- [۲۷] ۹. احمد بن عبدالله بن يوسف القرمیسینی (۸۸-۹۹)
۱۰. احمد بن محمد الفارسی ابو الحسین (۱۱۴-۱۱۵)
- [۳۹] ۱۱. احمد بن محمد بن زکریا ابو العباس النسوی (ف ۳۹۶) (۵۵ دوباره، ۶۲، ۶۳)
- [۴۳] ۱۲. احمد بن نصر النرسی (۱۳۶-۱۳۲)
۱۳. علی بن عبدالله (۶۰)
- [۵۶] ۱۴. علی بن ابی عمر و (یا عمر) البلخی ابو الحسین (۱۱۸: ۳\*)
- [۴۶] ۱۵. علی بن بندار الصیرفی ابو الحسن (ف ۳۵۹) (۵۶)
- [۵۴] ۱۶. علی بن سعید (۶۸ دوبار)
- [۷۳] ۱۷. حسین بن یحیی الشافعی (۲\*، ۱۴\*)
- [۷۵] ۱۸. ابراهیم بن محمد النصر آبادی ابو القاسم (ف ۳۶۹) (۳۶)
۱۹. اسماعیل بن نجید بن احمد السلمی ابو عمر (جد مادری مؤلف)  
(ف ۳۶۶) (۳۰\*، ۴۷\*، ۶۵\*، ۶۶\*)
- [۷۷] ۲۰. جعفر بن محمد بن احمد ابو القاسم الرازی (ف ۳۷۸) (۴۸)
- [۵۸] ۲۱. جعفر بن محمد الخلدی (ف ۳۴۸) (۵۱، ۶۶) (سلمی از این شخص  
هم با واسطه و هم بی واسطه نقل قول کرده است)
- [۸۲] ۲۲. منصور بن عبدالله الاصفهانی (۵۷ دوبار، ۱۵۲، ۵۸\*)
- [۸۵] ۲۳. محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز ابو بکر الطبری (۱۴۵، ۱۴۶)
۲۴. محمد بن عبدالله [بن محمد] بن عبدالعزیز ابو بکر الرازی (ف ۳۷۶)  
(۴۷ دوبار، ۴۸ دوبار؟، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۲۵،  
۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۳، ۱۱-۱۵\*، ۲۳\*)
- [۹۳] ۲۵. محمد بن احمد بن حمدان ابو عمر والحبري النیشابوری (ف ۳۷۶) (۳۴)
- [۹۸] ۲۶. محمد بن احمد بن محمد بن ابو احمد الحسنوی (ف ۳۹۵) (۷۸)
۲۷. محمد بن الحسن الخشاب (= ۲۸؟) (۱۲۳)
۲۸. محمد بن الحسن بن سعید ابو العباس البغدادی (ف ۳۶۱)  
(۵۹، ۶۶-۶۴، ۱۲۲، ۱۳۷)
- [۱۰۷] ۲۹. محمد بن الحسين (یا حسن) بن خالد البغدادی (۱۳۸)
- [۱۰۸]

۳۰. محمد بن ابراهیم بن الفضل (\*۱۰) [۱۰۹ یا ۱۱۰؟]
۳۱. محمد بن خالد البغدادی (۱۲۴)
- [۱۱۹] ۳۲. محمد بن سلیمان الصعلوکی ابو سهل (ف ۳۶۹) (۶۲)
۳۳. نصر بن احمد ابو سعید (۶۱)
- [۱۲۶] ۳۴. نصر بن محمد بن احمد بن ابی نصر العطار (ف ۳۸۳) (۱۰۱-۱۰۴، ۶۷)
- [۱۲۹] ۳۵. سعید بن عبدالله بن سعید بن اسماعیل (\*۶۸)
- [۱۳۴] ۳۶. سعید بن سلام ابو عثمان المغربي (ف ۳۷۳) (۱۶۵)
- [۱۴۴] ۳۷. یوسف بن عمر الزاهه ابو الفتح القواس (ف ۳۸۵) (۷۷)

## ۵. نسخه‌های خطی<sup>۶۶</sup>

### یک. جوامع آداب الصوفیه

الف) نسخه ب. نسخه برلین به شماره ۳۰۸۱ = Sprenger 851 از صفحات ۵۸ ب تا ۷۳ ب. قطع ۱۵×۶/۱۰ سانتیمتر.<sup>۶۷</sup> این رساله نهمین اثر در مجموعه‌ای است دارای ۱۸۲ صفحه مستعمل بر نوزده اثر (که بعضی از آنها کامل نیست) و نش اثر در آن از سلمی است. مجموعه در حدود سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استتساخ شده و هم‌اکنون متعلق به کتابخانه دانشگاه توپینگن است. هر صفحه دارای ۲۲ تا ۲۵ سطر است، بخط نسخی خوش و خوانا. عنوان رساله در نسخه چنین است: «کتاب جوامع آداب الصوفیه للشیخ ابی عبدالرحمن السلمی رحمة الله.» این عنوان به رنگ سرخ در حاشیه صفحه اول نوشته شده است. آخر رساله افتاده است و به جای آن در صفحه ۷۴ الف چند جمله کوتاه و ۱۵ سطر شعر منسوب به شافعی آمده است و با این کلمات آغاز می‌شود: «خبت نار». متن رساله، به استثنای بعضی از حروف منقطع، اعراب گذاری نشده و غالباً نقطه‌های حروف نیز گذاشته نشده است. از خصوصیات کتابت نسخه این است که الف در کلماتی مانند «ثلثة» و «سفین» حذف شده است و میان صورتهای الف مقصوره فرقی نیست؛ کلمات «تعالی» و «یا ابا» بصورت «تع» و «یا با» نوشته شده است. کلماتی که در متن ناک یا ناخوانا شده در حاشیه بازنویسی شده و به دنبال آن حرف ن نوشته شده است. در یک جا (انتهای ۹۱) به نظر می‌رسد که حرف ن دال بر تصحیح یک غلط

۶۶. میکروفلم این نسخه‌ها را کتابخانه‌های مربوط از روی لطف در اختیارم نهادند.

۶۷. رجوع کنید به فهرست نسخه‌های خطی عربی (برلین ۹۹-۱۸۸۷) تألیف W. Ahlwardt ج ۳، ص ۱۲۰

آشکار است. وقتی کلمه یا عبارتی در حاشیه تصحیح شده با کلمه 'صح' مشخص شده است. کلمات یا جملاتی که کاتب اشتباهاً در متن آورده است خط خورده است. در حاشیه بالای صفحات ۶۱ ب تا ۶۳ ب ابیاتی به فارسی در ستایش ادب آمده است که اولین بیت آن این است:

خواجه دریاب که جان در تن انسان ادبست  
خواجه انوار دل و دیده مردان ادبست

این ابیات به خط نستعلیق نوشته شده و احتمالاً کاتبی دیگر بعداً آنها را نوشته است.

ب) نسخه س. نسخه لاله لی ۱۵۱۶<sup>۶۸</sup>، از صفحات ۸۸ ب تا ۱۱۱ ب. به قطع ۱۱×۲۱ سانتیمتر<sup>۶۹</sup>. مجموعه‌ای است دارای ۱۱۹ صفحه، و این رساله دومین اثر در آن است که پس از سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده است. در هر صفحه ۱۹ سطر<sup>۷۰</sup> به خط نسخی نوشته شده است. عنوان رساله که در بالای صفحه اول نوشته شده چنین است: «جوامع آداب الصوفیه لأبی عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی». عبارت «و من آدابهم» در بیشتر موارد به صورتی برجسته نوشته شده و حرف 'ن' در کلمه «من» کشیده است. در حاشیه تصحیحاتی صورت نگرفته است. کلماتی که به «تاء مربوطه» ختم می‌شود با «تاء کشیده» نوشته شده (و این نشان می‌دهد که نسخه اصلاً ایرانی است؟): در افعال ناقص به جای الف، همزه آمده است، و در آخر صیغه مفرد غایب در افعال ناقص، در جایی که حرف سوم 'واو' است، الفی اضافی نوشته شده است؛ اشتباهاتی هم در اعراب گذاری دیده می‌شود. در این نسخه، همانند نسخه ب، میان اقسام دوگانه الف مقصوره فرقی گذاشته نشده است.

نسخه س از حیث ترتیب و توالی بعضی از فصول با نسخه ب اختلاف دارد. این فصول در س عبارتند از: (الف) ۷۳، ۷۵، ۷۴؛ (ب) ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳؛ (ج) ۱۵۶، ۱۱۰، ۱۵۷ (که فقط در نسخه آمده است). ۱۵۸، ۱۱۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۰۷، ۱۶۲؛ (د) ۱۶۵، ۱۰۸، ۱۶۶، ۱۰۹، ۱۶۷.

۶۸. بروکلیمان در فهرست، ج ۱، ص ۲۱۸ استباه‌ها ۵۱۶ ضبط کرده است.

۶۹. بروکلیمان (همان) این اثر را استباه‌ها بیان احوال الصوفیه سلمی خوانده است. استباه او را هلموت ریتر در مجله *Oriens*، شماره ۷ (۱۹۵۴)، ص ۳۹۸ تصحیح کرده است. سزگین نیز متذکر این استباه شده (GAS.1) (p.672, n.9) اما از وجود نسخه جوامع در لاله‌لی خبر نداشته است.

۷۰. ریتر (در همان مرجع) گفته است ۲۳ سطر، که استباه کرده.

ج) نسخه ل. نسخه لیدن Or: 1.842، از صفحات ۱۷۳ ب تا ۲۴۶ الف.<sup>۷۱</sup> متن این نسخه خلاصه‌ای است از جوامع. نام کاتب و تاریخ کتابت معلوم نیست. خط بسیار خوانا و درشت نسخی، تمام اعراب، ۵ سطر در هر صفحه، با ترجمه جاوه‌ای در میان سطور. اما ظاهر چشم‌نواز نسخه فریبنده است. نسخه پر از غلط است، هم در اعراب گذاری و هم در نقطه‌های حروف. علت این اغلاط احتمالاً بی‌سوادی کاتب است. متن رساله در این نسخه کوتاه‌تر است، و این معلول حذف پاره‌ای از فصول و تلخیص پاره‌ای دیگر است. فصول محذوف عبارت است از: ۴، ۶، ۱۱، ۱۳، ۲۰-۱۷، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۴-۳۶، ۴۶، ۵۱-۴۹، ۵۴، ۶۳-۶۱، ۷۰-۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۱-۷۷، ۸۳، ۸۷-۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۸-۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۶-۱۲۴، ۱۳۰-۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴-۱۵۰، ۱۵۹-۱۵۲، ۱۶۴-۱۶۲، ۱۶۸. کاتب باید این نسخه را از روی نسخه س (یا نسخه‌ای همخانواده آن) استنساخ کرده باشد، چه از حیث ترتیب و توالی فصول مطابق نسخه س عمل کرده است، بخصوص در فصولی که نسخه س با اختلاف دارد این مطابقت دیده می‌شود.

#### دو. عیوب النفس و مداواتها

سزگین نسخه‌های متعددی از این اثر را معرفی کرده است، اما وی توانسته است فقط سه تا از آنها را ببیند. از این رو، نمی‌توان به نکته مهمی درباره نسخه‌های نادیده پی برد.

الف) نسخه ب. نسخه برلین ۳۱۳۱ = Sprenger 851<sup>۷۲</sup>، از صفحات ۲۸ ب تا ۳۶ ب. عنوان رساله در حاشیه صفحه اول بدین گونه است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تصنیف السیخ ابی عبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی السلمی قدس الله روحه.» کلمات «و من عیوبها» و «و مداواتها» به رنگ سرخ است. متن نسخه با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و در قرائت نسخه بدل در حاشیه با حرف «خ» (یعنی نسخه آخری) مشخص شده است. احتمالاً خود کاتب این مقابله را کرده است، گرچه در این مورد نمی‌توان یقین داشت. حروف 'ن' و 'صح' همانند متن رساله جوامع استعمال شده است؛ علاوه بر این، گاهی در خود متن هم 'صح' دیده می‌شود، و این در مواردی است که کاتب قرائتی را به قرائت دیگر ترجیح داده است.

۷۱. بنگرید به: P. Voorhoeve، فهرست نسخه‌های خطی عربی در هلند (لیدن ۱۹۵۷). ص ۹۸.

۷۲. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۸.

ب) نسخه ش. نسخه موزه بریتانیا Or.3122، از صفحات ۱ الف تا ۱۰ الف. تاریخ کتابت: قرن دوازدهم / هجدهم. ۲۱ سطر در هر صفحه، به خط نسخی خوانا، در صفحه عنوان آمده است: «کتاب فی عیوب النفس و دوائها للشیخ الفاضل ابو (!) عبدالرحمن محمد ابن (!) الحسین بن موسی النیسابوری رضی الله عنه.» انتهای نسخه افتاده است، و این شاید بدلیل بی‌مبالائی صحاف باشد. نقطه‌های کلمات درست گذاشته شده است، ولی اعراب گذاری نشده است. کلمات «ومن عیوبها» و «ومداواتها» با خطوطی که بالای آنها کشیده شده است مشخص شده است. در دو مورد عبارت متن در حاشیه اصلاح شده و در انتهای آن از کلمه «صح» استفاده شده است. روی غلطها خط کشیده شده، گاهی با شلختگی، و این ظاهراً بدلیل شتابزدگی کاتب بوده است. این اغلاط در خود متن تصحیح شده، یا در بالای سطر یا بلافاصله پس از کلمه‌ای که خط خورده است.

ج) نسخه ص. نسخه کوپرولو ۱۶۰۳/۸. از صفحات ۱۹۲ الف تا ۲۱۰ ب. تاریخ کتابت: ۷۳۹ هـ / ۱۳۳۸ م. کاتب: ابو القاسم بن محمد العباسی. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی نوشته شده است. در صفحه عنوان آمده است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تألیف الشیخ الامام العارف ابو (!) عبدالرحمن السلمی قدس الله روحه.» نقطه حروف اکراً حذف شده است ولی گاهی علائم حروف مصوت گذاشته شده است. حرف 'س' گاهی به صورت 'ش' و گاهی در دل حرف 'ح' حرف کوچک 'ح' نیز نوشته شده است. در نسخه ص ایاتی از قرآن نقل شده است که در نسخه‌های ب یا ش نیامده است؛ و از سوی دیگر، اسانید اقوال صوفیه معمولاً حذف شده است. در حاشیه کلماتی آمده است از قبیل: «مهم جداً»، «مهم»، «فائدة»، «کلمة جامعة»، «عبارة حسنة» و گاهی نیز عنوانهای فرعی به اقوال خاصی داده شده است، از قبیل: «فی الاغترار بالکرامات»، «فی الحزن»، «فی الشک فی العمل»، «فی القناعة»، «فی الخسبة»، «فی العلاقة»، «فی الجوع». این توضیحات و عنوانهای فرعی را کاتب دیگری اضافه کرده که بعضی از آنها نیز خط خورده است. هیچگونه تصحیحی و نسخه‌بدلی در حاشیه نیامده است.

### سه. روش تصحیح

در مورد هیچ یک از نسخه‌های جوامع و عیوب دلیل قاطعی وجود ندارد که ما آنرا نسخه اساس قرار دهیم، چه به نظر می‌رسد که همه نسخه‌ها با متن اصلی دو رساله اختلافات قابل ملاحظه داشته باشد. باری، نسخه ب به عنوان نسخه اساس در تصحیح رساله جوامع و رساله عیوب



اختیار شده است، بدین دلیل که اولاً این نسخه خود با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و لذا اغلاط کمتری دارد، و ثانیاً این تنها نسخه‌ای است که شامل هر دو رساله است، و لذا در تصحیح این دو متن می‌توانسته است هماهنگی بیشتری ایجاد کند. اما در عین حال، هر جا قرائت نسخه‌های دیگر به روشنی مطلب کمک می‌کرده است، عبارات آن نسخه را وارد متن کرده‌ایم. در تصحیح جوامع، در چند جا ما برای جبران جا افتادگی‌های نسخه ب از نسخه س استفاده کرده‌ایم، مانند سلسله اسانید بعضی از سخنان مشایخ صوفیه<sup>۷۳</sup> یا قسمت آخر رساله.

نسخه ب را ما در چاپ با رسم الخط متداول آورده‌ایم؛ اختلافات رسم الخط را ما در پاورقیها قید نکرده‌ایم، چه این کار هیچ کمک مؤثری در بازسازی متن اصلی نمی‌کرده است. اما ویژگیهای رسم الخطی نسخه س گاهی در خور اعتناست<sup>۷۴</sup>، و به همین دلیل ما در پاورقی آن را قید کرده‌ایم (مگر در مواردی که از الف مقصوره به غلط استفاده شده است).

کلماتی که ما به متن افزوده‌ایم در داخل < > نهاده شده است. اما رقم فصول را که برای تسهیل مطالعه و ارجاع آورده‌ایم و در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است در داخل این علامت نهاده‌ایم؛ الفی هم که در انتهای مفعول به می‌آید، با وجود اینکه گاهی در نسخه‌ها نوشته نشده است، ما بدون اینکه در داخل < > بگذاریم آورده‌ایم.

حواسی نسخ را که با حرف «ن» مشخص شده است در پاورقی قید نکرده‌ایم، اما حواسی که با «صح» مشخص شده، هر جا که موضوع بر سر رجحان یک قرائت بر قرائت دیگر بود آن را قید کردیم ولی در مواردی که فقط حاکی از تکمیل جا افتادگیهای متن بود از آن صرف نظر کرده‌ایم.<sup>۷۵</sup> توضیحات و عنوانهای فرعی نسخه «ص» را نیز نیاورده‌ایم.

۷۳. شاید کاتب نسخه ب این اسانید را عمداً حذف کرده باشد. مثلاً در ۸۹ عبارت «وبهذا الاستاد» در نسخه ب نوشته شده ولی بعداً اثر خط زده‌اند؛ در ۹۰ در نسخه ب آمده است «كذلك بهذا الاستاد» ولی اسانید مربوط به آن فقط در نسخه س ذکر شده است.

۷۴. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۹.

۷۵. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

## تعلیقات

۱. پس از اینکه متن مصحح این دورساله حر و فحینی شد، میکرو فیلم يك نسخه خطی دیگر از رساله عیوب النفس را دکتر السمرائی تهیه کرد و از روی لطف برایم فرستاد. کار از کار گذشته بود و من دیگر نمی توانستم اختلافات این نسخه را وارد متن کنم. پس در اینجا فقط به ملاحظاتی کلی درباره قرائتهای این نسخه بسنده می کنم. نسخه مزبور تحت شماره ۱۷۶۲ در سرای، کتابخانه امانت، نگاهداری می شود - از صفحه ۷۰ الف تا ۸۰ ب. تاریخ کتابت قرن هشتم هجری است و این رساله چهارمین اثر در مجموعه است. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی خوانا نوشته شده است. فصول ۴۴ و ۴۵ از نسخه افتاده است، همچنین اسانید اقوال صوفیه حذف شده است. در فصل ۲۱ این عبارت به صورت صحیح آمده است: «الامر بالمعروف و النهی عن منکر». بیت اول در فصل ۲۷ چنین است:

أَتَطْمَعُ فِي وَصْلِي لِغَدَاةٍ وَ إِنَّمَا  
تَقَطُّعُ أَرْقَابَ لِرَجَالِ الْمُطَامِعِ

سخنی که در فصل ۳۷ است به مَطْر (نه به مُضَر یا نُضَر یا خُضَر) القاری نسبت داده شده است (ولی باز این هم به من کمکی نکرد تا بتوانم گوینده را بشناسم). در فصل ۴۰ به جای این حفص نام صحابی ابوالدرداء آمده است. به غیر از اینها، اختلافات این نسخه با نسخه هائی که من از آنها استفاده کرده ام فاحش نیست.

۲. در تذکره مناقب الابرار و محاسن الاخیار مجدالدین الحسین بن نصر بن محمد الکعبی بن خمیس الموصلی (ف ۵۵۲ / ۱۱۵۷) (بروکلمان، ج ۱، ص ۵۵۹، بروکلمان، ج ۱، ص ۷۷۶) بعضی از سخنان صوفیه که در جوامع و عیوب آمده است دیده می شود. این است صورت این سخنان که در آثار مزبور مشترک است. (در مورد کتابت مناقب من از میکرو فیلم نسخه خطی دارالکتب سهاج استفاده کرده ام و این میکرو فیلم را دکتر السمرائی برایم فرستاده است):

مناقب	جوامع
ص ۲۸ / س ۱۸ (عن ذی النون)	۷ شماره ۴
ص ۱۵۵ سطر آخر (عن النوری)	۱۵
ص ۱۶۲ / س ۲	۱۷ ش ۱
ص ۲۹۵ / س ۹	۱۷ ش ۵
ص ۶۵ / س ۹	۱۹ ش ۲
ص ۷۵ / س ۲	۳۶ ش ۱

ص ۹۱ / ۱۵ (عن حاتم الاصم)	ص ۴۵
ص ۲۳۰ / ۱۸ (عن ابی حمزہ محمد بن ابراهیم البغدادی) (ف ۲۸۹ هـ)	ص ۴۸
ص ۴۶ / ۱۷	ص ۵۱
ص ۲۱۸ / ۵	ص ۵۲
ص ۵۴ / ۱۵	ص ۵۷
ص ۷۲ / سطر آخر	ص ۶۶
ص ۳۳۶ / ۱۰	ص ۶۹
ص ۲۲۳ / ۶ (عن ابراهیم الخواص)	ص ۷۰
ص ۱۳۳ / ۱۳	ص ۷۱
ص ۱۱۰ / ۱۸	ص ۸۲
ص ۲۹۴ / ۱۵ (محمد بن علی الختانی انساب کرده است)	ص ۱۸۴ (بیا -)
ص ۱۶۲ / ۴	ص ۱۰۱
ص ۱۶۱ / ۱۰	ص ۱۰۲
ص ۱۱۵ / ۸	ص ۱۲۴
ص ۵۰ / ۱۱	ص ۱۳۷
ص ۱۹۸ / ۳	ص ۱۴۸
ص ۲۱۲ / ۱۵	ص ۱۵۲

مناقض

عیوب

ص ۳۱۱ / ۱۴	ص ۱۱
ص ۲۴۴ / ۱۸	ص ۲۷
ص ۳۳۳ / ۷	ص ۳۰
ص ۹۱ / ۱۹	ص ۳۳
ص ۳۱۴ / ۲ (عن اسماعیل بن نجید السلمی)	ص ۴۷
ص ۳۸ / ۳	ص ۵۸

۳. سخندان دوالتون که در جوامع آمده است در کتاب الکتوبات المدرسی فی مناقب ائمة النون العسریة اثر ابن العربی (نسخه لندن 1764) نیز نقل شده است.

ارجوع کنند به مقدمه P. St. von Koningsveld تحت عنوان:

"Ten Arabic manuscript-volumes of historical contents acquired by the Leyden University Library after 1957"

در کتاب 1974 (E. V. Donzel (ed), *Studies in Islam*, Amsterdam 1974) صفحه ۸-۷

این سخنان از این قرار است: فصل ۷ شماره ۴ (= ابن العربی، ص ۸۴ س ۱۰ | عن ذی الثنون:؛ فصل ۱۶ شماره ۷ (ابن العربی، ص ۲۴۷، س ۱ | و سئل عن کمال المعرفة بالنفس فقال: سوء الظن بها))؛ فصل ۵۲ شماره ۶ (= ابن العربی، ص ۱۳۰ س ۱۷)؛ فصل ۱۳۱ شماره ۲ (= ابن العربی، ص ۱۲۱ س ۲).

۴. ابن ابی الدنیا در کتاب قصر الأمل، نسخه خطی لیدن Or. 6126 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای که در کتابخانه محمد نصیف در جدّه استنساخ شده: رجوع کنید به: Voorhoeve, Handlist, p. 275) ص ۸-۵۷، داستان معروف کرخی را که در جوامع، فصل ۹، آمده است نقل کرده است. در اثر دیگری از ابن ابی الدنیا به نام کتاب الجوع، نسخه خطی لیدن Or. 6125 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای به تاریخ قبل از ۴۶۸ هـ. در کتابخانه مذکور استنساخ شده: رجوع کنید به: Voorhoeve, Handlist, P. 102) یا حدیثی آغاز می‌شود که در فصل ۱۹ عیوب آمده است.

### اصلاحیه

در عیوب، فصل ۵۸، سطر ۳: کلمه 'عمی' در نسخه خطی یکی از نامهای ابو عمر ان موسی بن عیسی البسطامی، نوّه عسوی ابویزید بسطامی است (رجوع کنید به کتاب التمع، ابو نصر سراج، به تصحیح نیکلسون، ص ۱۰۳؛ طبقات الصوفیه، سلمی، ص ۶۷ و ۷۰ و ۷۳؛ سطحات الصوفیه، عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۴۹، ص ۵۲، ۸۹ و صفحات دیگر؛ مقاله ریتر به نام

«Die Aussprache des Bayezid Bistāmi», Westöstl. Abhandlungen R. Tschudi

überreicht ویسبادن، ۱۹۵۴، ص ۲۳۱)

ریتر می‌گوید که این کلمه به صورت عمی تلفظ می‌شود، و اگر این درست باشد متن ما صحیح است، ولی به نظر می‌رسد که صورت صحیح آن عمی باشد (چنانکه نیکلسون در التمع این کلمه در متن باید چنین خوانده شود: عمیاً. (Umayyan).



جوامع آداب الصوفية  
و  
عيوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن السُّلَمي  
( المتوفى ٥٤١٢ هـ )

حَقَّقَهَا وَقَدَّمَ لَهَا  
أَيْتَان كُولْبِرَغ

## محتويات الكتاب

١	جوامع آداب الصوفية
٧٠	عيوب النفس ومداراتها
١٠٩	فهارس الكتاب
١١٠	فهرس الآيات القرآنية
١١٢	فهرس الاحاديث النبوية
١١٤	فهرس الاعلام
١١٩	فهرس الاماكن
١٢٠	فهرس المراجع على معجم الأسماء المقتبسة

كتاب

## جوامع آداب الصوفية

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى

السلي الازدي النيسابوري





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ<sup>1</sup>

١ الحمد لله أولاً وآخراً وصلّى الله على سيدنا محمد وآله وسلّم تسليماً<sup>2</sup>.  
الحمد لله الذي زين أوليائه بآداب الظواهر<sup>3</sup> والبواطن<sup>4</sup> حين أسبغ<sup>5</sup> عليهم  
نعمه<sup>6</sup> حيث<sup>7</sup> قال<sup>8</sup>: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ<sup>9</sup> ظَاهِرَةً<sup>10</sup> وَبَاطِنَةً﴾<sup>11</sup>  
فجعل ظواهرهم متعيناً<sup>12</sup> لسنة نبيه المصطفى صلى الله عليه<sup>11</sup> وسلّم وباطنهم<sup>12</sup>  
متريناً<sup>13</sup> بمراقبته<sup>14</sup> ومشاهدته ومنازلتهم<sup>15</sup> الأحوال<sup>16</sup> لما يرد<sup>17</sup> ويصدر<sup>18</sup> عليهم  
من فنون الزيادات<sup>19</sup> التي يخصصهم<sup>20</sup> الله بها في كل وقت ونفس والله يختص<sup>21</sup>  
برحمته من يشاء من عباده .

٢ ثم إنّه وقع لي أن أجمع شيئاً من آداب أرباب الأحوال والمتقدمين<sup>1</sup> من  
أولياء الله<sup>2</sup> الذين لقبوا بالصوفيّة وهم الذين تأدّبوا بأهل الصفاء وتخلّقوا  
بأخلاقهم ليعلم المنكر على جملتهم من غير حقيقة علم بهم وبسيرهم<sup>3</sup>  
وآدابهم ليعتقد فيهم حسب ما<sup>4</sup> يستحقّونه وذلك بعد أن استعنت بالله<sup>5</sup> في  
ذلك وفي جميع أموري وبرئت من حولي<sup>7</sup> وقوّتي وصلّى الله على محمد النبي<sup>8</sup>

١ [وبه نستعين]: س: قال الشيخ الامام ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي . ساقط  
في ل . 2 [الحمد... تسليماً]: ساقط في س . ل: الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على  
خير خلقه محمد وعلى آله وصحبه اجمعين . 3 س: ل: الظاهر . 4 س: والباطن . 5 ل: اسبغ .  
6 س: نعمها . 7 س: حين . ساقط في ل . 8 ل: + الله تعالى . 9 س: نعمه . 10 ل: .  
متبعين . 11 ل: + وعلى آله . 12 س: ل: وبواطنهم . 13 س: مزينين . ل: من يمين .  
14 ل: مراقبته . 15 كذا في المخطوطات الثلاث . ولعله يجوز: «ومنازلتهم» . 16 ل: + والتيقظ .  
17 س: يريد . 18 س: ويصب . ل: ويقدر . 19 ساقط في س . ل: الزيادة . 20 ل:  
تخصصهم . 21 س: ل: يختص .

٢ 1 ب: والمقدمين . 2 س: + تعالى . 3 س: وسيرتهم . 4 س: مما . 5 س: + تعالى .  
6 ب: في . 7 [وبرئت من حولي]: ب: وحولي . 8 [محمد النبي]: س: نبينا محمد .

وآله وسلّم كثيراً<sup>٩</sup>.

٣ فمن ذلك<sup>١</sup> ما أدب<sup>٢</sup> الله تعالى نبيه المصطفى<sup>٣</sup> صلى الله عليه وسلّم بقوله:  
 ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ  
 عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ  
 عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾<sup>٤</sup>. ١ أمره عز وجل<sup>٥</sup> بمعاشرته<sup>٦</sup> أمته  
 على أحسن الأدب والأخلاق في الظاهر ثم قطعه بالحقيقة<sup>٧</sup> عنهم بالرجوع  
 إليه بقوله<sup>٨</sup>: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.

٤ ومن ذلك ما أدب الله به الخلق بقوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ يَلْعَدُّ  
 وَالْإِحْسَانَ وَإِيتَاءَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ  
 وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>١</sup>. وهذا أيضاً من جوامع  
 الآداب ومحاسنها. وأجل زينة<sup>٣</sup> في الأدب الخلق الذي زين الله به نبيه  
 صلى الله عليه وسلّم بقوله: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>٢</sup>.

٥ ومن ذلك ما أدب<sup>١</sup> به أصحاب النبي صلى الله عليه وسلّم بقوله<sup>٢</sup>: ﴿يَا  
 أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا  
 لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾<sup>٣</sup> ٤. ١ وكان<sup>٥</sup> بعد ذلك يتكلم<sup>٦</sup>

٩ [ثمراً كثيراً] ل: ثم انه وقع في نفسي ان تقتصر مختصر الطيفة (والصواب: مختصر مختصراً  
 لطيف) من كتب جوامع آداب الصوفية الشيخ (والصواب: الشيخ) ابي عبد الرحمن السلمي  
 رحمه الله تعالى ورضي الله عنه ونعمت به وعلومه امين بقدر ما تيسره الله تعالى من الفائدة  
 الخيدة وهو حسبي ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلّم.

٣ 1 [فمن ذلك] أ: ومن آدابه. 2 ل: آداب. 3 سقط في ل. 4 [ولو... حولك]: ساقط  
 في ل. 5 [إن... المتوكلين]: سقط في ب. 6 [عز وجل]: س: عليه السلام. ل: صلى الله  
 عليه وسلّم. 7 ل: في الحقيقة. 8 ل: + تعالى.

٤ ا ب: فمن ، لكن شطبت الفاء وكتبت مكانها واو. 2 ب: يأمرن. 3 س: تنبيه.  
 ٥ 1 س: ل: + الله تعالى. 2 س: ل: + تعالى. 3 ب: بعضهم ، مع كاف فوق الهاء. 4 ل:  
 + ل: تحيف المحاكاة. ٥ لا تجهروا... لبعض]: س: الآية. 5 س: فكان. 6 ل: يكلم.

٣ ١ سورة آل عمران ١٥٩ .  
 ٤ ١ سورة النحل ٩٠ . ٢ سورة التمه ٤ . وراجع آداب الصحابة ص ٢٢ س ٢٠ .  
 ٥ ١ سورة الحجرات ٢ . ٢ سورة الحجرات ٥ . ٣ سورة الحجرات ٥ .

شبه السرار<sup>7</sup> ولا يُقرع بابه إلا بالأظافر . وقوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ<sup>8</sup> إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>9</sup>﴾ .  
 ٦ ومن ذلك ما أدب به المصطفى صلى الله عليه وسلم بقوله<sup>1</sup>: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ<sup>2</sup>﴾<sup>١</sup> وبقوله: ﴿وَإِذَا<sup>3</sup> رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ<sup>4</sup>﴾<sup>٢</sup> وبقوله<sup>5</sup>: ﴿فَأَمَّا<sup>6</sup> الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ<sup>7</sup>﴾<sup>٣</sup> وقوله<sup>8</sup>: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ<sup>9</sup>﴾<sup>٤</sup> وقوله تعالى: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ<sup>10</sup>﴾<sup>٥</sup> وغير ذلك من كتاب الله ما يطول ذكره وقد حذفت الأسانيد كلها طلباً للاختصار .

٧ عن شقيق<sup>١</sup> قال قال عبد الله<sup>١</sup> قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن الله أدبني فأحسن أدبي<sup>٢</sup> ثم أمرني بمكارم الأخلاق<sup>٣</sup> فقال<sup>٣</sup>: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ<sup>٤</sup> وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ<sup>٥</sup>﴾ .<sup>٣</sup> وعن<sup>٦</sup> شريك بن عبد

٧س: السرا . ٨ل: يخرج . ٩[والله غفور رحيم]: ساقط في سزل .

٦ ١س: + تعالى . ٢[كتب... الرحمة]: س: الآية . ٣ب: إذا . ٤[فأعرض... غيره]: س: الآية . ٥س: وقوله تعالى . ٦س: وأما . ٧[وأما... تنهر]: س: الآية . ٨س: + تعالى . ٩[بالغداة... وجهه]: س: الآية . ١٠[وقوله... ربههم]: ساقط في ب .

٧ ١[عن... عبد الله]: ل: وعن محمد بن (والصواب: بن) عبد الله قال . ٢ل: تاديبني . ٣ساقط في ب . ٤س: بالمعروف . ٥[وأعرض عن الجاهلين]: س: الآية . ٦س: عن . ٧س: ابن .

٦ ١ سورة الانعام ٥٤ . ٢ سورة الانعام ٦٨ . ٣ سورة الضحى ٩-١٠ . ٤ سورة الانعام ٥٢ . ٥ سورة الكهف ٢٨ .  
 ٧ ١ لعله ابو علي شقيق بن ابراهيم البلخي . راجع طبقات ص ٦١ والمراجع المتبعة هناك .  
 ٢ راجع كتاب الفاضل محمد بن يزيد المبرد (القاهرة ١٣٧٥هـ) ص ١٤ س ١٥ (عن محمد ابن علي الباقر) ؛ اللمع ص ٩٦ س ٣ ، ص ١٤٢ س ٢ ، الفشيري ص ١٢٨ س ٢٢ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٨ س ٢٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٨١ س ١٥ ، ص ٨٤ س ٦ ، ٢٣ ؛ جامع ج ١ ص ١٢ س ١ ؛ كنوز ج ١ ص ١٣ س ٣٦ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٥٩ س ١٣ . ٣ سورة الاعراف ١٩٩ . وقارن آداب الصحابة ص ٤٣ س ٧ ؛ الفشيري/شرح ص ٥٠ س ١٣ .

الله؛ قال: إن الرجل ليأتي العالم<sup>8</sup> فما يتعلمه من أدبه أحب إليه مما يتعلمه من حديثه<sup>9</sup>. وقال ذو النون<sup>10</sup> المصري<sup>11</sup>:<sup>٥</sup> إن الله<sup>12</sup> زين الإسلام بالعلم ورفع بالأدب وأكرمه بالتقوى. وقال أبو جعفر<sup>13</sup>: الأدب ميراث حسن المعاملة بالإخلاص مع الله<sup>14</sup>. وقال النباجي<sup>15</sup>:<sup>٦</sup> لكل شيء خادم وخادم<sup>16</sup> الدين الأدب. وقال النباجي<sup>17</sup>: الأدب حلية الأحرار<sup>٨</sup> وهو حسن الصحبة مع الأكابر وقبول أقوالهم<sup>18</sup> والافتداء بأدابهم وأخلاقهم والتزام حرمانهم وحسن الخلق مع الأقران والرفقاء. قال أبو عبيد النسوي<sup>19</sup>: الأدب في العباد<sup>20</sup> أحسن وأشرف<sup>21</sup> من طول الظماء في الهواجر ودوام السهر في الليالي لأن الأدب يوجب القربة والظماء والسهر يوجبان الأجر والثواب<sup>22</sup> ومن ظهر<sup>23</sup> فيه آداب المريرين استبشرت الملائكة برويته وافتخر<sup>24</sup> أهل الجنة بمشاهدته. قال الصبيحي<sup>25</sup>:<sup>٩</sup> سيرة الأولياء ثلاثة: الورع والأدب وحسن العبادة<sup>26</sup>. وقال سهل بن عبد الله<sup>27</sup>: لا يسلم من الهوى إلا الأنبياء وبعض الصديقين ليس كلهم وإنسا يسلم من الهوى من ألزم نفسه الأدب لأن الحكماء قالوا: إن أزين شيء في العبيد<sup>28</sup> الأدب. قال سهل بن عبد الله<sup>29</sup>: الاستخفاف بالأدب

٨- سقط في س. 9- أبو جعفر... حديثه. سقط في ل. 10- النون. 11- المصري. 12- الله. 13- جعفر... الله. 14- وقال أبو جعفر... الله. 15- النباجي. 16- سقط في ل. 17- النباجي. 18- وقال النباجي لكل... 19- أبو عبيد... النسوي. 20- العباد. 21- أحسن وأشرف. 22- قال أبو... 23- ظهر. 24- افتخر. 25- الصبيحي. 26- العبادة. 27- سهل بن عبد الله. 28- العبيد. 29- سهل بن عبد الله. سقط في ل.

٥- هو أبو عبد الله شريك بن عبد الله النخعي الكوفي (توفي ١١٧هـ). راجع... ٦- هو أبو عبد الله شريك بن عبد الله النخعي الكوفي (توفي ١١٧هـ). راجع... ٧- راجع طبقات ص ١٥ والمراجع... ٨- راجع طبقات ص ٩١ من ١٢. وقيل لبيب ص ٢٣٤ من ١١. هو الحسين بن... ٩- هو الحسين بن... ١٠- هو أبو محمد سهل بن عبد الله التنسري (توفي ٢٨٣هـ). راجع... ١١- راجع حقائق ورقة ٣٦٠ ب من ١٨. وقارن... ١٢- راجع طبقات ص ٢٠٦ والمراجع المسجلة هناك.

## جوامع آداب الصوفية

٥

يدعو إلى الاستخفاف بالحرمة والاستخفاف بالحرمة يدعو إلى ترك التعظيم وفي ترك التعظيم ترك الشكر وبترك الشكر يُخشى مفارقة الإيمان<sup>30</sup> لأنّ إيمان العبد لا يصح<sup>31</sup> إلاّ بالأدب<sup>32</sup> وسوء الأدب يدلّ على قلة المعرفة. وقال أبو<sup>33</sup> عثمان: ١٢ لم أر<sup>34</sup> للعبد<sup>35</sup> منزلة<sup>36</sup> خيراً له<sup>37</sup> من الأدب الصالح لأنّ حياة<sup>38</sup> العقل الأدب<sup>١٣</sup> وبالأدب يبلغ العبد إلى سنيّ الأحوال ورفيع الدرجات في الحالين<sup>39</sup>. وقيل: الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت. وقيل: الأدب تعظيم من هو<sup>40</sup> فوقك والرفق بمن هو<sup>41</sup> دونك وحسن معاشرتك<sup>42</sup> مع أقرانك. وقيل: العاقل من أبصر العواقب<sup>١٤</sup> والأديب من أحكم التجارب. وقيل: الأدب كنف<sup>43</sup> اللسان وحفظه<sup>44</sup> وذلة النفس<sup>45</sup> وسلامة القلب. وقيل: أدب العارف فوق كلّ أدب لأنّ معروفه<sup>46</sup> مؤدّب قلبه<sup>١٥</sup>. وقال سري<sup>48</sup> السقطي<sup>١٦</sup> رحمة الله عليه<sup>49</sup>: حسن الأدب من كمال العقل.

٨ فمن آدابهم منعهم أنفسهم عن الشهوات. وقال أبو حفص<sup>١</sup> ابن<sup>١</sup> أنخت بشر الحافي<sup>٢</sup> يقول: تشهّى بشر الحافي<sup>٢</sup> سفرجلة<sup>٢</sup> فقالت أمي: اذهب واطلب سفرجلة. قال فجئت بها فأخذها<sup>٣</sup> وجعل يشمّها ثمّ وضعها بين يديه فقالت

31 [لان... لا يصح]: ب: يصح. ل: لا يصلح العبد. 32 ل: ب: أدب. 33 ساقط في س. 34 س: أرا. 35 س: للجسد. 36 ساقط في ل. 37 ساقط في ل. 38 ل: الخبيثة. 39 [وبالأدب... الحالين]: ساقط في ل. 40 ساقط في س. 41 ساقط في س. 42 ل: المعاشرة. 43 ل: حفظ. 44 ل: وحفظ. 45 [وذلة النفس]: ل: ربة. 46 س: معرفته. 47 [وقيل... قلبه]: ساقط في ل. 48 ل: سر. 49 [رحمة الله عليه]: ساقط في س. ل: رضي الله عنه.

٨ 1 ب: بنت. 2 ساقط في س. 3 ب: فأخذ.

القشيري ص ١٢٩ س ٢٥؛ معجم الأدباء ج ١ ص ٧٢ س ٩. ١٢ شو. ١٣ سعيد بن اسماعيل الحيري (توفي ٥٢٩٨ هـ)؛ راجع طبقات ص ١٧٠ والمراجع المسجلة هناك. ١٣ قارن معجم الأدباء ج ١ ص ٦٩ س ٩؛ G. L. von Grunebaum, Medieval Islam (Chicago 1953), p. 252. ١٤ قارن محاضرات الأدب ص ١ ص ١٣ س ٤. ١٥ راجع القشيري ص ١٢٩ س ٢٧ (عن أبي الحسن). ١٦ هو أبو الحسن السري بن المغلس السقطي (توفي ٥٢٥١ هـ). راجع طبقات ص ٤٨ والمراجع المسجلة هناك. ١ هو أبو حفص عمرو بن سلمة الحداد النيسابوري (توفي بعد ٥٢٦٠ هـ). راجع طبقات ص ١١٥ والمراجع المسجلة هناك. ٢ هو أبو نصر بشر بن الحارث الحافي (توفي ٥٢٢٧ هـ). راجع طبقات ص ٣٩ والمراجع المسجلة هناك.

أمّي: يا أبا نصر كلها قال: ما أطيب ريحها<sup>٤</sup> فما زال يشمها حتى مات ولم يذقها<sup>٥</sup>.

٩ ومن آدابهم تقريبهم الأجل وتقصيرهم الأمل. ١ قال سري السقطي: كان معروف الكرخي<sup>٢</sup> يؤذن ويقم ولا يتقدم فقدّم بعض أصحابه وهو محمد ابن أبي توبة<sup>٣</sup> ليصلي فقال محمد: إن تقدّمت وصلّيت بكم هذه الصلاة لم أصلّ بكم صلاة<sup>٤</sup> أخرى فقال معروف: وأنت تحدّث نفسك أن تبلغ إلى صلاة أخرى<sup>١</sup>؛ نعوذ بالله<sup>٢</sup> من طول الأمل فإنّه يمنع<sup>٣</sup> خير العمل. ولم يصلّ خلفه. ٤ وقال علي بن عبد الرحيم الصوفي: ٥ من قصر أمله واستوفى عمله لم يبق عليه حظّ يشغله<sup>٥</sup>.

١٠ ومن آدابهم رؤية عيوب أنفسهم وقلة الرضا عنها<sup>١</sup>. قال<sup>٢</sup> أبو سعيد الزبدي: كان أبو حاتم العطار<sup>١</sup> ظاهره ظاهر الفجار وباطنه باطن الأبرار<sup>٣</sup> وكان ربّما يتكلّم ويقول للفقراء: سلوني ولا تسألوني عن حالي واعفوا لي عن مكاني واجعلوني لكم كالفتيلة أحرق نفسي وأضيء لكم<sup>٤</sup>. وكان<sup>٥</sup> إذا<sup>٦</sup> نظر إلى أصحاب المرقعات والفوط<sup>٧</sup> من الصوفيّة يقول: يا أصحابنا قد نشرتم أعلامكم وضربتم<sup>٨</sup> طبولكم فيا ليت شعري في اللقاء<sup>٩</sup> أي رجال<sup>١٠</sup> تكونون<sup>١٠</sup>.

٤س: رأتها. ٥ [وقال أبو حفص... يذقها]: ساقط في ل.

٩ ١ [قول سري... أخرى]: ساقط في ل. ٢ [نعوذ بالله]: ل. ويتعوذ معروف الكرخي. ٣ل: + من. ٤س: ابن. ٥ [ولم يصل... يشغله]: ساقط في ل.

١٠ ١بس: عنهم. ٢س: وقال. ٣ [وباطنه باطن الأبرار]: ساقط في ب. ٤ [وقال أبو سعيد... لكم]: ساقط في ل. ٥ل: + أبو حاتم (والصواب: حاتم) العطار. ٦ [وكان إذا]: س: وإذا. ٧ل: والفوت. ٨ل: وضربتم. ٩ساقط في ب. ١٠س: الرجال.

٣ راجع تاريخ بغداد ج ٧ ص ٧٤ س ١٥ ؛ ابن عساکر ج ٣ ص ٢٣٤ س ١١ .

٩ ١ قارن البيان والتبيين ج ٣ ص ١٠٣ س ١٣ ؛ ص ١٢٨ س ٦ ؛ عيون ج ٢ ص ٣٥٦ س ١٣ ؛ مقدمة المعرفة ص ١٠١ س ١٠ ؛ روضة العقلاء ص ١٢ س ١٩ ؛ قوت ج ٢ ص ١٧٣ س ٣ . ٢ هو أبو محفوظ معروف بن فيروز الكرخي (توفي ٥٢٠٠). راجع طبقات ص ٨٣ والمراجع المسجلة هناك. ٣ اسمه في حلية أبو توبة. ٤ راجع حلية ج ٨ ص ٣٦١ س ١٢ ؛ صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ٥ . وقارن البيان والتبيين ج ٣ ص ٩٦ س ٤ ؛ حلية ج ٨ ص ٣٦٤ س ١٤ . ٥ هو أبو الحسن علي بن عبد الرحيم الواسطي القناد الصوفي (توفي ٥٣٢٤). راجع السمعاني ورقة ٤٦٢ آ.

## جوامع آداب الصوفية

٧

١١ ومن آدابهم علمهم بأقدار أنفسهم . قال الجنيد: ١ العلم أن تعلم<sup>٢</sup> قدرك ومن عرف قدره هانت عليه العبودية .

١٢ ومن آدابهم المداومة على المجاهدة في كل الأحوال . قال إبراهيم بن أدهم<sup>١</sup> لرجل في الطواف: اعلم أنك لا تنال درجة الصالحين<sup>٢</sup> حتى تجوز<sup>٣</sup> ست عقبات<sup>٤</sup>: أولها<sup>٥</sup> تغلق باب النعمة وتفتح<sup>٦</sup> باب الشدة والثاني تغلق باب العزة<sup>٧</sup> وتفتح باب الذل والثالث تغلق باب الراحة وتفتح باب الجهد والرابع تغلق باب النوم وتفتح باب السهر والخامس تغلق باب الغنى وتفتح باب الفقر والسادس<sup>٨</sup> تغلق باب الأمل وتفتح باب الاستعداد للموت<sup>٩</sup> .

١٣ ومن آدابهم أن لا يجالسوا<sup>١٠</sup> الفقراء ومعهم سبب . كذلك حكى عن الجنيد أنه قال: جاء إبراهيم الصياد<sup>١١</sup> إلى سري وهو متزجر بخضير فأشار سري إلى بعض جلسائه فأتى بجبة ضوف فامتنع من لبسه فقال له سري: خذه فإنه كان معي عشرة<sup>١٢</sup> دراهم من وجهه طيب فدفعته<sup>١٣</sup> حتى اشتريت<sup>١٤</sup> هذه الجبة . فقال له<sup>١٥</sup>: أنت تقعد مع الفقراء ومعك عشرة<sup>١٦</sup> دراهم<sup>١٧</sup> وامتنع من لبسه<sup>١٨</sup> .

١١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ س: + نفسك .

١٢ ١ س: ل: ابن . ٢ في ب توجد دال مشطوبة تحت «خين» (لعله قصد كدبة كلمة «صادقين») . ٣ ل: تجوزت . ٤ ب: عقاب . ٥ ب: أوله . ٦ ل: ويفتح . ٧ س: العرة . ٨ ب: واثالث .

١٣ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ س: يجالس . ٣ س: النصد . ٤ س: عشر . ٥ س: قد بعته . ٦ في ب يوجد الحرفان «ب» فوق التاء الأخيرة . ٧ ساقط في س . ٨ س: عشر .

١٠ ١ هو أبو حاتم العطار البصري من القرن أبي تراب . راجع صفحات ص ٥٢ . ٢ راجع المریدون فقرة ١٢٠ . صفحات ص ٥٢ س ١٦ . ١٨ . وقارن الملامية ص ١٠١ س ٨ . واحب مشايخهم الزبيبي بزي الشطار والاستعمال بعمل الأبرار .

١١ ١ هو أبو القاسم الجنيد بن محمد (توفي ٥٢٩٧) . راجع طبقات ص ١٥٥ والمراجع المسجل هناك .

١٢ ١ هو أبو اسحاق إبراهيم بن ادهم بن منصور (توفي ٥١٦٢) . راجع طبقات ص ٢٧ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٣٨٥ س ١ : القشيري ص ٨ س ١٧ . ص ٤٩ س ٦ : غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٤ : تذكرة الأولياء ج ١ ص ١٠٠ س ١٦ : نشر المحاسن ج ٢ ص ١٠٧ س ١ : الكواكب الدرية ج ١ ص ٧٧ س ١٨ .

١٣ ١ هو أبو اسحاق إبراهيم الصياد البغدادي . راجع صفحات ص ٤٦ . ٢ راجع صفحات ص ٤٦ س ٢٠ .



١٤ ومن آدابهم استعمال الورع ظاهراً وباطناً<sup>١</sup>. قال<sup>٢</sup> الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ  
الإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾. ١. قال يحيى بن معاذ الرازي: ٢ الورع ورعان ورع في  
الظاهر وورع<sup>٤</sup> في الباطن فأما ورع<sup>٤</sup> الظاهر فلا يتحرك<sup>٥</sup> إلا لله<sup>٦</sup> وأما ورع  
الباطن فلا يدخل قلبه<sup>٧</sup> شيء سوى الله<sup>٣</sup>.

١٥ ومن آدابهم آداب<sup>١</sup> لزوم الفقر<sup>٢</sup>. قال إبراهيم بن<sup>٣</sup> فاتك<sup>٤</sup>: ١ نعت الفقير السكون  
عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود<sup>٢</sup>.

١٦ ومن آدابهم قلّة الرضا عن النفس وسوء الظنّ بها في كلّ حال. قال عبد  
الله بن مبارك<sup>١</sup>: ١ لا يحسن الظنّ بنفسه إلاّ من لا يعرف غدر<sup>٢</sup> نفسه. وقال  
ذو النون المصري<sup>٣</sup>: أعرف الناس بنفسه أسوأهم بها ظناً<sup>٢</sup>.

١٧ ومن آدابهم في السفر حفظ الضمّ وحسن الصحبة وخدمة الرفقاء وترك الحيانة  
في الأسباب. وسئل رُويم<sup>١</sup> عن أدب المسافر قال: أن لا يجاوز<sup>٢</sup> همته قدمه<sup>٣</sup>  
وحيثما<sup>٤</sup> وقف<sup>٥</sup> قلبه يكون منزله<sup>٢</sup>. قال محمد بن إسماعيل الفرغاني: ٢ كنّا

١٤ ١- ل: قول الله تعالى: واسع عليكم نعمه طاعة ورحمة (ل: وجزهم) عن مخالفة  
ظاهره وباطنه. ٢- س: وقال: ٣- ل: ورع. ٤- ل: في. ٥- س: يتجرأ. ٦- ل: الله.  
٧- س: عليه.

١٥ ١- سقط في س. ٢- [ومن آدابهم... الفقر]: ساقط في ل. ٣- س: ابن. ٤- [بن فاتك]: ساقط  
في ل.

١٦ ١- [بن مبارك]: ساقط في ل. ٢- ل: قدر. ٣- ساقط في س. [وقال... المصري]: ل: قال  
فرس.

١٤ ١ سورة الانعام ١٢٠. ٢ هو ابو زكريا يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي الواعظ (توفي  
٥٢٥٨). راجع طبقات ص ١٠٧ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع القشيري ص ٥٤  
س ١٢. وقرن عوارف ج ٤ ص ٢٤١ س ١٤.

١٥ ١ هو إبراهيم بن فاتك وقيل احمد بن فاتك، ابو الفاتك البغدادي. راجع صفحات ص ١٥٢.  
٢ راجع حقائق ورقة ٩١ س ١٣ (عن إبراهيم الخواص)؛ الكلاباذي ص ٩٦ س ١؛  
القشيري ص ١٢٤ س ٣٣، ص ١٢٥ س ٣٧، ص ١٢٧ س ٢٠؛ كشف المحبوب  
ص ٣٠ س ١٠؛ عوارف ج ١ ص ١١٩ س ٤١، ج ٤ ص ٢٤٣ س ٤؛ الكواكب  
الدريّة ج ١ ص ١٩٥ س ٢٢ (كلها عن احمد بن محمد النوري)؛ صفحات ص ٦٣ س ٥  
(عن محمد بن منصور الطوسي)؛ فقرة ٦٨ (عن ذي النون).

١٦ ١ هو عبد الله بن المبارك المروزي (توفي ٥١٨١). راجع معارف ص ٥١١؛ حلية ج ٨  
ص ١٦٢؛ الكواكب الدريّة ج ١ ص ١٣١، ١٣٣؛ شذرات ج ١ ص ٢٩٥.  
٢ قارن الكواكب الدريّة ج ١ ص ٢١٦ س ٩ (عن الخليل).

جوامع آداب الصوفية

٩

نسافر<sup>6</sup> مقدار عشرين سنة<sup>٦</sup> أنا وأبو بكر الزقاق<sup>٤</sup> وأبو بكر<sup>7</sup> الكتاني<sup>٥</sup> لا نختلط بأحد من الناس ولا نعاشر أحداً فإذا قدمنا إلى بلد كان<sup>8</sup> فيه<sup>9</sup> شيخ سلمنا عليه وجلسنا عنده ساعة<sup>١٠</sup> ثم رجعنا إلى المسجد فیتقدم الكتاني<sup>١١</sup> ويصلي<sup>١٢</sup> من أول الليل إلى أن يصبح<sup>١٣</sup> ويختم القرآن ويجلس الزقاق مستقبل القبلة وأقعد<sup>١٤</sup> متفكراً<sup>١٥</sup> إلى أن يصبح<sup>١٦</sup> ثم نصلي<sup>١٧</sup> صلاة الغداة بوضوء العتمة . قال : فإذا وقع معنا إنسان ينام كنا نراه أفضلنا . وسئل أبو عمران الطبرستاني<sup>٧</sup> عن العجز الذي يلحق المسافر في سفره فقال<sup>١٨</sup> : قال الله تعالى : ﴿ فَإِذَا خِيفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ ﴾<sup>١٩</sup> يعني لا<sup>٢٠</sup> تبال<sup>٢١</sup> ما يلحقك في سفرك بعد أن تكون متوجّهاً إلى ربك . ٩ .

١٨ ومن آدابهم أخذ الرفق من الله تعالى<sup>١</sup> وترك ما يترك الله تعالى . قال أحمد بن خضرويه : ١ من أخذ من الله تعالى<sup>٢</sup> أخذ بعزّ ومن ترك لله ترك بعزّ ومن أخذ

١٧ 1 الفقرات ١٧-٢٠ ساقطة في ل . 2 كذا للمع . طبقات ، القشيري ، عوارف ، نفحات ، ب س : يجوز . 3 س : قدميه . 4 س : وحيث ما . 5 س : وقع . 6 س : مسافر بن . 7 س : أبو بكر : ساقط في ب . 8 ساقط في س . 9 س : فيه . 10 س : + بش . 11 س : نفسه . 12 س : + أنا . 13 س : متفكر . 14 س : أصبح . 15 ب : + كلان . 16 س : قال . 17 س : ما . 18 ب س : تبال .

١٨ 1 ساقط في س . 2 ساقط في س .

١٧ ١ هو أبو محمد رويم بن أحمد (توفي ٥٣٠٣هـ) . راجع طبقات ص ١٨٠ والمراجع مسجدة هناك . كان أول الصوفية من بين أهل الظاهر ؛ راجع I. Goldziher, *Die Zāhiriten* (Leipzig 1884), p. 112 . ٢ راجع للمع ص ١٨٩ س ٦ ؛ طبقات ص ١٨١ س ٢ ؛ القشيري ص ١٣١ س ١٥ ؛ المریدون فقرة ١١٣ ؛ تذكرة الأولياء ج ٢ ص ٩٦ س ٧ ؛ عوارف ج ٣ ص ٩٨ س ٥ ؛ نفحات ص ٩٧ س ٧ . وقارن كشف المحجوب ص ٤٤ س ١٠ : الصوفي لا يسبق همته خطوته البتة (عن المرتضى) ؛ غنية ج ٢ ص ١٥٥ س ٢٥ . ٣ هو أبو الفتح محمد بن اسماعيل الفارسي الفرغاني (توفي ٥٣٣١هـ) . السمعاني ورقة ٤٢٤ آ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٢٩ (وكنيته هك أبو بكر) . ٤ هو أحمد بن نصر الزقاق الكبير . راجع القشيري ص ٢١ ؛ نفحات ص ١٧٧ س ١٧٧ س ١١٧ . ٥ هو أبو بكر محمد بن علي بن جعفر الكوفي (توفي ٥٢٢٢هـ) . راجع طبقات ص ٣٧٣ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٧٧ . ٦ راجع للمع ص ١٨٩ س ٩ ؛ القشيري ص ١٣١ س ٩ . ٧ روى عن ابن تقي الذي توفي في الزملة بعد ٥٢٩٠هـ (راجع طبقات ص ١٤٦) . ٨ سورة القصص ص ٧ . ٩ راجع للمع ص ١٧١ س ١٥ ، ص ١٩٠ س ١٤ .

١٨ ١ هو أبو حامد أحمد بن خضرويه البلخي (توفي ٥٢٤٠هـ) . راجع طبقات ص ١٠٣ والمراجع المسجلة هناك .

١٩ عن<sup>٣</sup> غير الله أخذ بذل<sup>٢</sup> ومن ترك لغير الله ترك بذل<sup>١</sup>.  
 ومن آدابهم حفظ الأدب مع الله تعالى<sup>١</sup> في الخلوة. قال أبو يزيد: ١ قمت  
 ليلة<sup>١</sup> أصلي فعييت<sup>٢</sup> فجلست ومددت رجلي فسمعت هاتفاً يهتف بي يقول:  
 من يجالس<sup>٣</sup> المملوك ينبغي أن يجالس بحسن الأدب. ٢ وقال أبو محمد  
 الحريري<sup>٥</sup>: ٣ جلست ليلة<sup>١</sup> في الخلوة فمددت<sup>٦</sup> رجلي فأخذني النوم فسمعت  
 كأن<sup>١</sup> قائلاً يقول لي: ما هكذا يجالس العبيد السادة. ٤ قال<sup>٧</sup> سري السقطي:  
 رجعت من بعض المغازي<sup>٨</sup> فمررت بخدار فألقيت نفسي على قفاي ومددت  
 رجلي على الخدار لأستريح فهتف بي هاتف: يا سري هكذا يجلس العبيد  
 بين يدي الموالي<sup>٩</sup>؟

٢٠ ومن آدابهم حفظ أحكام الفقر مع الفقراء. قال أبو سعيد الخزاز: ١ دخلت  
 الرملة فذهبت إلى أبي جعفر القصاب فبت عنده ثم خرجت من الرملة إلى  
 بيت المقدس فجاء إلى بيت المقدس خلفي وقد حمل معه كُسيرات وقال:  
 اجعلني في حل<sup>١</sup>. كان<sup>١</sup> هذا في البيت ولم أدر<sup>٢</sup>.

٣س: من

١٩ ١- سقط في س. ٢- نعت. ٣- جالس مع. ٤- سقط في س. ٥- الحريري.  
 ٦- ومددت. ٧- وقال. ٨- المغازي. ٩- مغازي.  
 ٢٠ ١- وكان. ٢- ادري.

١٩ ١ هو أبو يزيد طيفور بن عيسى البسطامي (توفي ٥٢٦١). راجع طبقات ص ٦٧ والمراجع  
 المسجلة هناك. ٢ راجع التمع ص ٢٠١ س ٦؛ طبقات ص ٦٩ س ٦؛ صفوة ج ٤  
 ص ٩١ س ١٥؛ الشعري ج ١ ص ١٠٠ س ٢٥؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٠  
 س ٨. وقارن المریدون فقرة ١٣٤. ٣ هو أبو محمد أحمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين)  
 الحريري (توفي ٥٣١١). راجع طبقات ص ٢٥٩ والمراجع المسجلة هناك. ٤ راجع صفوة  
 ج ٢ ص ٢٥٢ س ١٧؛ نشر الحسن ج ٢ ص ٢٠ س ٢٣. وقارن القشيري/شرح ص  
 ١١٣ س ١٧؛ المنتظم ج ٦ ص ١٧٥ س ٣. ٥ راجع حلية ج ١٠ ص ١٢٠ س ٢٠؛  
 تاريخ بغداد ج ٩ ص ١٨٧ س ٢٠، ص ١٨٨ س ١؛ ابن عساكر ج ٦ ص ٧٤ س ٢٧،  
 ص ٧٥ س ٣؛ صفوة ج ٢ ص ٢١٥ س ١٧؛ عوارف ج ٣ ص ٨٨ س ٢٨؛ البداية  
 والنهاية ج ١١ ص ١٤ س ١. وقارن نفحات ص ١٢٨ س ١٤ (عن محمد بن أبي الورد)؛  
 الأنوار القدسية للشعري (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ٧٣ س ١٤ (عن إبراهيم بن ادعهم).

٢٠ ١ هو أبو سعد أحمد بن عيسى الخزاز (توفي ٥٢٧٧). راجع طبقات ص ٢٢٨ والمراجع  
 المسجلة هناك. ٢ راجع التمع ص ٢٠٥ س ١٤.

- ٢١ ومن آدابهم أن لا يواجهوا أحداً بمكروه بحال<sup>١</sup>. عن أنس بن<sup>٢</sup> مالك<sup>٣</sup> قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يواجه أحداً بشيء يكرهه<sup>٤</sup>.
- ٢٢ ومن آدابهم حرصهم على أن يجمعوا إخوانهم على رفق. عن علي رضي الله عنه<sup>١</sup> قال: لأن أجمع ناساً من إخواني على صاع من الطعام أحب إلي من أن أدخل سوقكم فأبتاع<sup>٢</sup> نسمة<sup>٣</sup> فأعتقها<sup>٤</sup>. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن<sup>٥</sup> أسرع صدقة تصدع<sup>٦</sup> إلى السماء أن يضع<sup>٧</sup> الرجل طعاماً طيباً ثم يجمع عليه ناساً من إخوانه<sup>٨</sup>.
- ٢٣ ومن آدابهم تعظيم الأكابر والرفق بالمريدين وحسن العشرة مع الإخوان لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ليس منّا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا<sup>١</sup>. ولم يقل النبي صلى الله عليه وسلم: الصغير والكبير<sup>٢</sup>. أي<sup>٣</sup> من يقبل نصيحة<sup>٤</sup> الأكابر والمشايخ ومن فوّقه في الحال والعلم والسنن. وقوله كبيرنا هو الذي يدل<sup>٥</sup> الصغير على سبيل الرشد وينصحه نصيحة<sup>٦</sup> شفقة ورفق<sup>٧</sup>.
- ٢٤ ومن آدابهم<sup>١</sup> أدب<sup>٢</sup> الأكابر وهو<sup>٣</sup> أن يستعمل الأدب لئلا يأخذ الصغير عنه طريقته وشمائله؛ وأحسن الأدب ما يؤخذ عنه استعمالاً<sup>٤</sup> لا قولاً.

٢١ ب: محال (؟). ٢س: ابن. ٣ل: + رضي الله عنه.

٢٢ ١[رضي الله عنه]: س: رضه. ٢س: فابتاع. ٣س: نسمة. ٤[عن علي... واعتقه]: ساقط في ل. ٥س: + قال. ٦ساقط في ل. ٧س: تصدع. ٨ل: يصنع.

٢٣ ١س: رسول الله. ٢[ولم... والكبير]: ساقط في ل. ٣س: ابن. ٤س: يصيحه. ٥[وقوله... يدل]: ل: ويدل. ٦ساقط في ل.

٢٤ ١هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢س: موجب. ٣س: آداب. ٤ساقط في س. ٥س: + مفعول، لكنه مشطوب.

٢١ ١ راجع آداب الصحبة ص ٣١ س ٨ ، والمراجع المسحولة في ص ٢٢ ، الفتح الكبير ص ٢٧٤ س ١ .

٢٢ ١ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ٥ (عن كتاب الإخوان لابن أبي الدنيا).

٢٣ ١ راجع ونسلك ج ٢ ص ٢٣٦ ، مادة «رحم» ؛ الآداب المفرد ص ٧١ س ٢ - ٨ - ١٨ ؛ آداب الصحبة ص ٧٥ س ١٢ ؛ أحياء ج ٢ ص ١٣٦ س ١٨ ؛ الأربعين ص ٧٥ س ١٤ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٤ س ٦ ، ١٢ ، ١٥ ؛ جوامع ج ٢ ص ١١٦ س ١٢ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٥٤ س ١٣ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٦٨ س ٥ . ٢ قارن مناهج العارفين ورقة ٢٦ ب ، س ١١ : فلم يقل يرحم الصغير ويوقر الكبير بل اضافهم اليه فيرحم كل صغير سلك طريق الارادة فيدله على سبيل الحق وطريقته ويوقر كل كبير بلغ محل الأئمة بحسن الاقتداء بمن به القدوة وهو المصطفى صلعم فلا يخالفه في أفعاله وأقواله .

٢٥ ومن آدابهم حفظ الجوارح على اتّباع الأوامر . قال<sup>١</sup> أبو بكر الوراق :  
الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت<sup>٢</sup> وحفظ عينك إذا  
خرجت وحفظ حلقك<sup>٣</sup> إذا أكلت وحفظ يدك<sup>٤</sup> إذا بسطت<sup>٥</sup> وحفظ<sup>٦</sup> رجلك<sup>٧</sup>  
إذا مشيت وحفظ أوقاتك في جميع متصرفاتك<sup>٨</sup> فمن لم يحفظ<sup>٩</sup> جوارحه وأهمل  
وقته رجعت جوارحه إلى سوء الأدب ومن حفظ وقته وراقب سرّه حفظ الله<sup>١٠</sup>  
عليه أوقاته وجوارحه .

٢٦ ومن آدابهم ما قال محمد بن علي الترمذي<sup>١</sup> قال : إن الأدب أن يحافظ  
في معاملته بحيث لا<sup>٢</sup> يعيب<sup>٣</sup> عليه<sup>٤</sup> الكبير<sup>٥</sup> ولا<sup>٦</sup> يأخذ من الدنيا ما يعيب عليه  
الزهّاد<sup>٧</sup> ولا<sup>٨</sup> يقع له<sup>٩</sup> من إيثار الدنيا على الآخرة<sup>١٠</sup> ما يعيب عليه الحكماء  
ويكون في خلوته<sup>١١</sup> مع سيّده بحيث لا يعيب عليه الحفظة وأصل الأدب  
وتسامه أن لا ينظر بسرّه<sup>١٢</sup> إلا إلى مولاة ولا يطلب في الدارين<sup>١٣</sup> إلا رضاه .<sup>٢</sup>

٢٧ ومن آدابهم قلّة الأكل والنوم . قال الجنيّد : الصوفي طعامه المرضي  
ونومه نوم<sup>١</sup> العرقى .<sup>١</sup> وقال محمد بن علي الترمذي : اهجر النوم والأكل  
فإنك إذا أكلت كسلت وإذا نمت غفلت .<sup>٢</sup>

٢٥ ١س : وقال . ٢ل : خلوت . ٣ل : خنقك (كذا بس أيضاً ، غير انه يبدو أن النقطة  
فوق الحاء مشطوبة هناك) . ٤ل : يدك . ٥س : بسطت . ٦ساقط في ل . ٧ل : رجلك .  
٨ل : متصرفاتك . ٩[لم يحفظ] : ب : حفظ . ١٠ل : + تعالى .

٢٦ ١الفقرتان ٢٦-٢٧ ساقطتان في ل . ٢س : ما . ٣ب : + الكبير ، لكنه مشطوب .  
٤ساقط في ب . ٥س : الكبير . ٦س : أو لا . ٧س : الزهد . ٨س : أو لا . ٩ساقط  
في س . ١٠[إيثار... الآخرة] : س : الدنيا . ١١س : خلواته . ١٢س : إلى بشرته . ١٣[في  
الدارين] : ساقط في س .

٢٧ ١س : نو . ٢س : عقلت .

٢٥ ١ هو أبو بكر محمد بن عمر الوراق الترمذي . راجع طبقات ص ٢٢١ والمراجع المسجلة  
هناك : صفحات ص ١٢٣ .

٢٦ ١ هو أبو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (توفي بعد ٥٣١٨هـ) . راجع طبقات ص ٢١٧  
والمراجع المسجلة هناك : صفحات ص ١١٧ . ٢قارن عوارف ج ٤ ص ١٢٢ س ١١ :  
وحاصل الجميع أن العبد ينبغي له أن يكون لمولاه ويريد أكل ما يريد لمولاه لا لنفسه .

٢٧ ١ راجع الكلاباذي ص ٢٢ س ٤ ؛ كشف المحجوب ص ٤٥٣ س ١٧ ؛ ابن عساكر  
ج ٦ ص ٧٨ س ٢٣ ؛ تذكرة الأولياء ج ١ ص ٢٨٢ س ١٣ (عن سري السقطي) .

٢٨ ومن آدابهم إثارة طاعة الله في كل الأحوال واتهام النفس وقبول النصيحة من الإخوان<sup>1</sup>. قال أبو بكر الوراق: من جوامع الأدب<sup>2</sup> أن<sup>3</sup> يطيع العبد مولاه سرّاً وعلناً<sup>4</sup> لا<sup>5</sup> يخالفه في لحظة ولا خطرة<sup>6</sup> ويحسن إلى من أساء إليه ولا يتبع مراد النفس ويشكر عند النعمة ويصبر عند الشدة ويتفضل على من دونه ويقبل مشورة من يشير<sup>7</sup> عليه .

٢٩ ومن آدابهم أن لا<sup>1</sup> يشغلوا<sup>2</sup> جوارحهم<sup>3</sup> إلا في موافقة<sup>4</sup> مولاهم وأن يعذروا إخوانهم فيما يجري عليهم ولا يعيرونهم إلا<sup>5</sup> في ارتكاب كبيرة أو ترك فريضة<sup>6</sup>. قال محمد بن حامد الترمذي<sup>7</sup>:<sup>٢</sup> حسن الأدب مع الله أن لا تحرك<sup>8</sup> شيئاً من جوارحك إلا في مرضاته وحسن الأدب مع الخلق أن يعذروهم<sup>9</sup> فيما يجري الحقّ عليهم ولا يعيرونهم إلا في مخالفة فريضة أو سنة . وقال أبو عثمان الخيري . من أدب نفسه تأدّب به كلّ أحد ومن خالف أهل<sup>10</sup> الأدب تخطى الحرمات<sup>11</sup> وصار<sup>12</sup> متبوعه<sup>13</sup> بطالين<sup>14</sup> . وقال يوسف بن الحسين الرازي<sup>15</sup>:<sup>٣</sup> قيمة كلّ عامل أدبه<sup>16</sup> فمن تعطل من الأدب<sup>17</sup> فلا قيمة له . وقال محمد بن الفضل<sup>٤</sup>: من استعمل آداب الظاهر تأدّب بظاهره<sup>18</sup> ظاهر أصحابه ومن استعمل آداب الباطن وقعت له الهيبة في قلوب الخلق<sup>19</sup>.

٢٨ 1 [ومن آدابهم... الإخوان]: ساقط في ل . 2 ل: الآداب . 3 [الآداب ان]: س: الآديان . 4 س: وعلانية . ل: واعلانا . 5 ل: ولا . 6 ل: خطوة . [ولا خطرة]: س: وخطرة . 7 س: يشود . ل: يسر .

٢٩ 1 [ان لا]: س: الا . 2 س: يشغلوا . 3 ل: اجوارحهم . 4 [في موافقة]: ل: بموافقة . 5 يبدو ان هذه الكلمة ادخلت في ب فيما بعد . ساقط في س . 6 [وان يعذروا... فريضة]: ساقط في ل . 7 س: + يقول . 8 ب: يتحرك . 9 ب: تعذروهم . 10 [ومن... اهل]: س: وإن اهل . 11 س: الحركات . 12 س: وصارا . 13 [ان تعذروهم... بطالين]: ساقط في ل . 14 س: ابن . 15 ساقط في ب س . 16 [قيمة... ادبه]: ل: كل عام قيمة آدابه . 17 ل: الآداب . 18 س: بادابه . 19 [وقال محمد... الخلق]: ساقط في ل .

٢٩ ١ قارن المریدون فقرة ٨٨ . ٢ هو ابو بكر محمد بن حامد الترمذي . راجع طبقات ص ٢٨٠ ، صفحات ص ١٥٧ . ٣ هو ابو يعقوب يوسف بن الحسين الرازي (توفي ٥٣٠٤هـ) . راجع طبقات ص ١٨٥ والمراجع المسجلة هناك ؛ صفحات ص ٩٧ . ٤ هو ابو عبد الله محمد بن الفضل بن العباس البلخي (توفي ٥٣١٩هـ) . راجع طبقات ص ٢١٢ والمراجع المسجلة هناك ؛ صفحات ص ١١٦ ؛ المنتظم ج ٦ ص ٢٣٩ .

- ٣٠ ومن آدابهم حفظ السرّ ومراعاة<sup>١</sup> الظاهر . قال<sup>٢</sup> أبو عثمان الخيري<sup>٣</sup>: الأدب<sup>٤</sup> أدبان أدب السرّ وأدب الظاهر فأدب<sup>٥</sup> السرّ طهارة القلب من العيوب وأدب<sup>٦</sup> الظاهر حفظ الجوارح من الذنوب ورداءة<sup>٧</sup> الأخلاق .<sup>١</sup>
- ٣١ ومن آدابهم إثارة الخلق على أنفسهم في كلّ الأحوال<sup>١</sup>. كذلك سئل عبد الله المعروف بالأخوين المروزيّ عن أدب هذه الطائفة فقال: أصل<sup>٢</sup> آدابهم إثارة موافقة الخلق فيما وافق الحقّ على موافقة أنفسهم فيما دقّ وجلّ .
- ٣٢ ومن آدابهم حفظ شرائط الأدب على أنفسهم في القليل والكثير مخافة أن يتعدّى ذلك بهم إلى إهمال السنن والفرائض . قال عبد الله بن مبارك<sup>١</sup>: من تهاون بالأدب<sup>٢</sup> عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون بالفرائض عوقب بحرمان التوحيد .<sup>١</sup>
- ٣٣ ومن آدابهم ترك الحظوظ وملازمة<sup>١</sup> الحقوق . كذلك حكى عن عبد الله بن خفيف أنه قال: تأدّب بأدب الله فإنه من تأدّب بالله أفنى<sup>٢</sup> حظوظه وألزمه<sup>٣</sup> حقوقه .
- ٣٤ ومن آدابهم حفظ الوقت والاكتفاء بأقلّ القليل . كذلك قال سهل بن عبد الله<sup>١</sup>: من اكتفى باليسير في الملبس والمطعم لم يستعبده أحد من الخلق فقال<sup>٢</sup>: وقيل . الوقت أعزّ الأشياء فاشغله<sup>٣</sup> بأعزّ الأشياء .<sup>١</sup>

- ٣٠ ١: ومراعات . ٢: وقال . ٣: الخيري . ٤: الآداب . ٥: فؤاد . ٦: وأدب . ٧: ورداءة . س: ورداءة .
- ٣١ ١: في ل بي ذلك «وحفظ الوقت» (فقرة ٣٤) . أم الفقرتان ٣٢-٣٣ فقط . ٢: ساقط في س .
- ٣٢ ١: س: المبارك . ٢: ب: الآداب .
- ٣٣ ١: س: وملازمت . ٢: [فانه... أفنى]: ب: في . ٣: ب: والزم .
- ٣٤ ١: [كذلك... عبد الله]: س: وقال سهل . ٢: [كذلك... فقال]: ساقط في ل . ٣: ب: س: فاشغلهما .

- ٣٠ ١: قارن عوارف ج ٣ ص ١٠١ س ١٧ .
- ٣٢ ١: راجع عوارف ج ٣ ص ٨٩ س ٩ : نشر المحاسن ج ٢ ص ١٩ س ٢٨ .
- ٣٤ ١: راجع فقرة ٤٠ : عيوب النفس فقرة ٤٩ . وقارن طبقات ص ١٦١ س ٦ (عن الحنيد) : للامنية ص ١١٠ س ١٥ ، ص ١١١ س ١ (عن أبي محمد سهل) .

٣٥ ومن آدابهم اختيار الفقر والقلة والمسكنة استجلاباً بذلك محبة النبي صلى الله عليه وسلم فإنه روي عنه<sup>١</sup> أنه قال: الفقر أسرع إلى من يحبني<sup>٢</sup> من السيل<sup>٣</sup> من أعلى الوادي<sup>٤</sup> إلى أسفله. ١. وقال النبي صلى الله عليه وسلم للذي قال له إنني أحبك فقال<sup>٥</sup>: استعد للفقر جلباباً<sup>٦</sup>.

٣٦ ومن آدابهم ترك التدبير والاختيار. قال سهل بن عبد الله<sup>٢</sup>: ذروا التدبير والاختيار تكونوا في طيب من العيش فإن التدبير والاختيار يكدران<sup>٣</sup> على الناس عيشتهم. ١. سمعت<sup>٤</sup> النصراباذي<sup>٢</sup> يقول في قول الله عز وجل<sup>٥</sup>: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾<sup>٣</sup> قال تدبير المعيشة وسياسة النفوس.

٣٧ ومن آدابهم ترك التصدّر<sup>١</sup> ومجانبة الأستاذية والعمل في القيام بخدمة الإخوان والأصحاب. قال الجنيد: رأيت سرياً<sup>٢</sup> السقطي يوماً وهو كالواحد<sup>٣</sup> علي فقال: ما هذه الجماعة التي بلغني أنهم يجتمعون عندك؟ وكره لي ذلك فقلت: يا أبا الحسن<sup>٤</sup> يجيئي<sup>٥</sup> الرجل منهم جائع<sup>٦</sup> فيقول أطعمني وعندي فصل فأطعمه ويجيئي الرجل وبه دم ويقول أريد الحجامة فأمنعه<sup>٧</sup>؟ ويجيئي رجل<sup>٨</sup> وهو عريان وقد كادت سوءته أن تبدو وعندي ما أكسوه فأمنعهم<sup>٩</sup> ذلك؟ فقال لا تمنعهم<sup>١٠</sup> وانبسط. وكلاماً نحوها<sup>١١</sup>.

٣٥ 1 ساقط في س. [ومن آدابهم... عنه]: ل. روي عن النبي صلى الله عليه وسلم (بي شقرة السابقة مباشرة) 2 س: ان يجيئي. 3 ل: السيل. 4 ل: الوادي. 5 ساقط في س. 6 [وقال... جلباباً]: ساقط في ل.

٣٦ 1 الفقرات ٣٦-٤٤؛ ساقطة في ل. 2 [بن عبد الله]: ساقط في س. 3 ب: تكدر. 4 س: يكدر. 5 س: سمعت. 6 [عز وجل]: س: تعالى.

٣٧ 1 س: التصدير. 2 ب: سري. 3 ب: كالواحد. 4 س: الحسين. 5 س: يجيئي. 6 لعله من الأفضل ان يقرأ هنا «جائعا» او «وهو جائع». 7 س: فممنه. 8 س: 9 س: فامتنعهم. 10 س: تمتعهم. 11 س: نحو هذا.

٣٥ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٥٣ مادة «سيل»؛ النبلاء ج ٣ ص ٣٦ ج ١٣ - مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣١٣ س ١٦؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٧ س ٥؛ روضة الصالحين ج ١ ص ٢٢٨-٢٢٩. ٢ راجع اللمع ص ٩٩ س ٧؛ وقارن أمالي المرتضى ج ١ ص ١٣ س ٤ (عن علي).

٣٦ ١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠؛ شذرات ج ٢ ص ١٨٣ س ١١. وقارن عوارف ج ٤ ص ٢٢٥ س ٥. ٢ هو أبو القاسم إبراهيم بن محمد النصراباذي (توفي ٥٣٦٩). راجع طبقات ص ٤٨٤ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ٢٣٠. ٣ سورة فاطر ٣٤.



٣٨ ومن آدابهم السياحات والأسفار في ابتداء الإرادة. قال يحيى الخلاء<sup>١</sup> سمعت بشراً<sup>١</sup> الخافي يقول: سيحوا فإن الماء إذا ساح طاب وإذا وقف تغير واصفر.<sup>٢</sup>  
٣٩ ومن آدابهم أن لا يقعد مع قوم على محكم<sup>١</sup> التجريد ومعه سبب. قال حسّان أخو سنان<sup>٢</sup>: كان أبو تراب النخشي<sup>١</sup> وأصحابه قد اجتمعوا فلحقهم فاقة وجوع فقال أبو تراب: ما قصتكم تجتمعون وتجوعون؟ تفاتشوا! قال ففعلوا<sup>٣</sup> فوجدوا<sup>٤</sup> مع واحد منهم شيء فقال له<sup>٥</sup> أبو تراب: هب إنك ما رحمتنا<sup>٦</sup> <أ>لم<sup>٧</sup> ترحم نفسك؟ وأخذ<sup>٨</sup> ما كان معه وأنفقه على أصحابه ولم ينله منه شيئاً<sup>٩</sup> ففتح عليه.

٤٠ ومن آدابهم اشتغالهم<sup>١</sup> بما وجب عليهم في<sup>٢</sup> أوقانهم دون الاشتغال بتدبير الأوقات المستقبلية. قال سهل بن عبد الله: الاشتغال<sup>٣</sup> بوقت ماض<sup>٤</sup> تضييع وقت ثان<sup>٥</sup> قال: وقيل، الوقت أعزّ الأشياء فاشغله<sup>٦</sup> بأعزّ الأشياء. قال شقيق: حسرة أمور قد مضت وتدبير أمور قد بقيت ذهبت ببركة عمرك.  
٤١ ومن آدابهم مطالعة الخلق بعين الشفقة والنصيحة دون غيرها. قال أحمد بن شاهويه<sup>١</sup> سمعت يحيى بن معاذ يقول: لا يصح<sup>٢</sup> لطالب طلبه ولا لمريد

٣٨ ١س: بشر.

٣٩ ١س: حكم. ٢ [قول... سنان]: ساقط في ب. ٣ [تفاتشوا... ففعلوا]: س: تفاتشو ففعلوا. ٤ب: فوجدوا. ٥ساقط في س. ٦س: ترحمتنا. ٧ب: لم. س: ما. ٨س: فأخذ. ٩ب: شيء.

٤٠ ١س: اشتغالهم. ٢ساقط في ب. ٣ [بتدبير... الاشتغال]: ساقط في س. ٤ب: ما مضى. ٥س: ثأني؟ ولعل الأفضل «يأتي». ٦ب: فاشغلها.

٣٨ ١ إنما اشتهر ابنه أبو عبد الله أحمد بن يحيى الخلاء (انظر طبقات ص ١٧٦ والمراجع المسجلة هناك). ٢ راجع قوت ج ٤ ص ١٠١ س ١٩؛ تذكرة الأولياء ج ١ ص ١١١ س ٢٤؛ عوارف ج ٢ ص ١٥ س ٧.

٣٩ ١ هو أبو تراب عسكر بن حصين النخشي (توفي ٥٢٤٥هـ). راجع طبقات ص ١٤٦ والمراجع المسجلة هناك.

٤٠ ١ راجع فقرة ١٥٩، القشيري ص ٣١ س ٢١؛ ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٧ س ١٧؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ٥٨ س ١٠؛ نفحات ص ٧٥ س ٧؛ شذرات ج ٢ ص ١٩٢ س ٢١ (جميع المصادر سوى القشيري عن أبي سعيد الخزاز). ٢ راجع فقرة ٣٤.

عمله حتى يكون منه ثلاث خصال : يلاحظ الأغنياء بعين النصيحة والفقراء بعين التواضع والنساء بعين الشفقة . قال شاه الكرماني<sup>٣</sup>:<sup>٢</sup> من نظر إلى الخلق بعينه طالت خصومته معهم ومن نظر إليهم بعين الحق عذرهم على ما هم فيه وهل يستطيعون<sup>٤</sup> غير ما جُبلوا<sup>٥</sup> عليه؟<sup>٢</sup>

٤٢ ومن آدابهم رياضة النفس<sup>١</sup> على الاكتفاء بالقليل من الكثير . قال عبید بن عمر<sup>٢</sup>: سمعت بشراً<sup>٣</sup> الحافي ورأيت<sup>٤</sup> باب الطاق<sup>١</sup> فقلت له: ما تصنع في هذا<sup>٥</sup> الموضوع؟ فقال<sup>٦</sup>: إن نفسي اشتهدت عليّ منذ<sup>٧</sup> ثلاثين سنة خيارة فأبيت عليها فقالت: إن لم تطعمني فاعرض عليّ فأرضى منه بالنظر دون الأكل ؛ فجئت لأنظر إليها فأرضيتها<sup>٨</sup> بذلك .<sup>٢</sup>

٤٣ ومن آدابهم ترك الشكوى في كل<sup>١</sup> الأحوال ؛ كما حكى عن أبي يزيد<sup>٢</sup> البسطامي أنه قال: منذ عرفت الله ما شكوت أحداً قط لعلمي بقيام الله بأحوال العبيد ؛ كما قرأت في بعض الكتب أن الله يقول: سوّيت الحاجات قبل الضرورات .

٤٤ ومن آدابهم توسعة الصدر فإنها من شرف الهمة . قال سهل بن عبد الله: كن شريف الهمة فإن شرف الهمة يوسع<sup>١</sup> الصدر .<sup>١</sup>

- ٤١ ١ب: شهوية . س: ساهويه . ٢س: تصح . ٣في ب توجد نقطة زائدة فوق الميم .  
٤بس: يستطيعوا . ٥س: جبروا .
- ٤٢ ١س: النفوس . ٢س: محمد . ٣س: بشر . ٤ب: ورأيت . ٥[في هذا]: س: بهذا .  
٦س: + لي . ٧س: من . ٨س: وأرضيتها .
- ٤٣ ١ساقط في س . ٢[أبي يزيد]: س: بإيزيد .
- ٤٤ ١ب: توسع .

- ٤١ ١ هو أحمد بن [محمد بن] شاهويه البلخي . راجع طبقات ص ١١١ . ٢ هو أبو القاسم شاه بن شجاع الكرماني (توفي قبل ٥٣٠٠هـ) . راجع طبقات ص ١٩٢ والمراجع المسجدة هناك .  
٣ راجع الملامتية ص ١١٠ س ١٢ ؛ المریدون فقرة ٩٠ .
- ٤٢ ١ محلة كبيرة ببغداد بالجانب الشرقي ، تعرف بطاق اسماء . انظر بقوت ، معجم البلدان (بيروت ١٩٥٥م) ج ٠ ص ١ ج ١ ص ٣٠٨ . ٢ راجع المریدون فقرة ١٢٢ ؛ وقارن الورع ص ٦٣ س ٤ ؛ قوت ج ٤ ص ٢٣٠ س ٩ .
- ٤٤ ١ قارن طبقات ص ٤٣٧ س ١٢ ؛ تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٢٩ س ٥ ؛ نغمات ص ٢٢٤ س ٦ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٧٨ س ١٨ (كلها عن جعفر الحلمي) . وانظر صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ١٧ (السلمي عن أبي عبد الله بن الجلاء) .

٤٥ ومن آدابهم الأخذ من الدنيا بنية القوام على مقدار الكفاية دون اللذّة<sup>١</sup> والشهوة<sup>٢</sup>. قال سفيان: ١ إذا أخذت من الدنيا شيئاً فخذ به بنية القوام قوام الدين ثم ابصر في ذلك القوام<sup>٣</sup> فإن أخذته للذة نفسك وترفّتها<sup>٤</sup> نعمة<sup>٥</sup> وراحة<sup>٥</sup> فلا تنجو<sup>٦</sup> من الحساب<sup>٧</sup> حلالاً<sup>٧</sup> كان أو حراماً ويُخاف عليك من<sup>٨</sup> العذاب في الشهوة<sup>٩</sup>. والشهوة ثلاثة: شهوة في الأكل وشهوة في الكلام وشهوة في النظر فاحفظ<sup>١٠</sup> الأكل بالنية واللسان بالصدق والعين بالعبارة فمن <لم> يحفظ الأكل بالنية لا ينجو من الشهوة والحرام ومن لم يحفظ اللسان بالصدق<sup>١١</sup> لا ينجو<sup>١٢</sup> من الكذب والغيبة ومن لم<sup>١٣</sup> يحفظ العين<sup>١٤</sup> على<sup>١٥</sup> العبارة<sup>١٦</sup> عمي عن الاعتبار<sup>٢</sup>.

٤٦ ومن آدابهم أن يجتهدوا في أن يوافق حالهم لبستهم. قال <...> سمعت محمد بن عليّ الكتّاني بمكة يقول لأصحاب المرقعات: إخواني والله لئن كان لباسكم هذا موافقاً لسرايركم فقد أحببتم تطلع الناس عليها وإن كان مخالفاً فقد<sup>٢</sup> هلكتم<sup>١</sup>.

٤٧ ومن آدابهم أن لا يقعدوا عن الكسب إلا بعد أن يصح لهم التوكّل وطريقته<sup>٢</sup>. سمعت محمد بن عبد الله<sup>١</sup> يقول سمعت أبا عثمان الأدمي يقول سمعت إبراهيم الخواص<sup>٢</sup> يقول: لا ينبغي للصوفي أن يتعرّض للقعود عن الكسب إلا

٤٥ ١ل: اللذات. ٢س: من الشهوة. ل: والشهوات. ٣س: الثواب. [قال سفيان... القوام]. ساقط في ل. ٤ل: وترى به. ٥ل: وراحة. ٦س: تنجوا. ٧س: الحساب. ٨ساقط في ل. ٩س: الشهوة. ١٠ب: واحفظ. ١١[والعين... بالصدق]: ساقط في ب س. ١٢لا ينجو. ب: تنجو. س: وتنجوا. ١٣ساقط في ل. ١٤ب: العبارة. ١٥س: عن. ١٦[على العبارة]: نعم الأفضل «بالعبارة».

٤٦ ١هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢س: لقد.

٤٧ ١ل: من. ٢[يصح... وطريقته]: ل: يفتح الله لهم طريقة التوكّل. ٣[رجلا مطلوباً]: ب: رجل مطلوب. ٤س: + بقية. ٥س: اجل. ٦ساقط في س. ٧ب: يستعن. س: يستغني. ٨[سمعت محمد... يقول]: ساقط في ل. ٩[سمعت... يقول]: ل: قال شيخ الخليل. ١٠[مد اليد]: ل: المير. ١١ب: حد. ل: احد. ١٢ل: عن. ١٣س: زور.

٤٥ ١ هو ابو عبد الله سفيان بن سعيد الثوري (توفي ٨١٦١). راجع الكواكب الدرية ج ١ ص ١١٥ : شذرات ج ١ ص ٢٥٠ . ٢ راجع كشف المحجوب ص ١٤٢ من ١٨ (عن حاتم الاصم).

٤٦ ١ راجع ابن مسكويه ص ١٤٦ من ٧ (عن ابن السكّك).

أن يكون رجلاً مطلوباً<sup>٣</sup> بتركه قد وقعت به حال من الأحوال فاقتطعه عن مواضع كسبه قد أعيته الحال عن المكاسب ؛ فأما ما كانت الحاجات<sup>٤</sup> فيه قائمة ولم يقع له عزوف يحول بينه وبين التكلّف فالعمل أولى به والكسب أحلّ له لأنّ القعود لا يصلح له<sup>٥</sup> إن لم يستغن<sup>٦</sup> عن التكلّف. <sup>٢</sup> وحكي عن أبي حفص أنّه قال: تركتُ العمل فرجعت إليه ثمّ تركني العمل فلم أرجع إليه. <sup>٤</sup> سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت أبا القاسم الحريري يقول<sup>٨</sup> سمعت الجنيّد يقول<sup>٩</sup>: كلّ صوفيّ عود نفسه مدّ اليد<sup>١٠</sup> إلى أخذ<sup>١١</sup> الأسباب عند وقوع الشدائد فإنّه لا ينفكّ من<sup>١٢</sup> رق<sup>١٣</sup> نفسه ولا يحمله الصبر بحال. <sup>٥</sup> ومن آدابهم دقّة النظر في خفيّ مقامات التوكّل. سمعت محمّد بن شاذان يقول<sup>١</sup>: إنّي لأستحي<sup>٢</sup> من الله<sup>٣</sup> أن أدخل البادية على التوكّل وإنّي<sup>٤</sup> شبعان لثلاث<sup>٥</sup> يكون شعبي زاداً<sup>٦</sup> أتزوّد به<sup>٧</sup>. سمعت أبا القاسم الرازي<sup>٨</sup> يقول سمعت أبا بكر بن ممشاد الدينوري<sup>٩</sup> يقول<sup>١٠</sup>: من لم يدقق النظر في حال التوكّل لا يصفوا<sup>١١</sup> له التوكّل ولا يصحّ لأنّ التوكّل سرّ بين الله وبين عبده<sup>١٢</sup> فإذا قصر في طرف منه حرّم الله عليه البلوغ إلى كماله<sup>١٣</sup>.

ومن آدابهم في الكسب ما<sup>٢</sup> سمعت أبا بكر محمّد بن عبد الله يقول سمعت

٤٨ 1 [سمعت... يقول]: ل: قال ابو حمزة. 2 س: استحي. 3 س: + تعالى. ل: + عز وجل. 4 ل: وانا. 5 ل: ليسان. 6 ب: زادي. 7 [أتزوّد به]: ب: أتزوّد. ل: تزوده. 8 س: المرادي. 9 س: ابن. 10 ساقط في ب. 11 س: يصفوا. 12 س: العبد. 13 [سمعت أبا القاسم... كماله]: ساقط في ل.

٤٩ 1 الفقرات ٤٩-٥١ ساقطة في ل. 2 ب: مما.

٤٧ ١ هو محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز بن شاذان ابو بكر الرازي (توفي ٥٢٧٦هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٤٦٤ ، الوافي بالوفيات ج ٣ ص ٣٠٨ . ٢ هو ابو القاسم ابراهيم بن احمد الخواص (توفي ٥٢٩٠هـ). راجع طبقات ص ٢٨٤ والمراجع المصنفة ص ٣٠٨ . ٣ راجع حقائق ورقة ٢١١ ب س ٥ ؛ فقرة ١٤٣ . ٤ راجع اللمع ص ١٩٦ س ٦ ؛ طبقات ص ١١٨ س ١٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٥٥ س ١٨ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٨ س ٤ . قارن الملامية ص ١٠١ س ١٤ ؛ وانظر تلبيس ص ٢٨١ س ١٠ . ٥ راجع فقرة ١٤٤ ؛ المریدون فقرة ١٥٥ .

٤٨ ١ راجع حقائق ورقة ٢٢٦ ب س ١١ (عن ابي حمزة) ؛ تلبيس ص ٣٠١ س ٣ . ٢ هو جعفر بن احمد بن محمد ابو القاسم المقرئ الرازي (توفي ٥٣٧٨هـ). راجع طبقات ص ٥٠٩ ، نفعات ص ١٢٣ . ٣ ذكر في طبقات ص ٥٠٩ (حيث اسمه ابو بكر بن ممشاد).

أبا عمرو الأنماطي<sup>١</sup> يقول: مكث أبو جعفر<sup>٣</sup> الحدّاد<sup>٢</sup> عشر<sup>٤</sup> سنين يكسب كل يوم ديناراً ويتصدق به وربما أنفقه على الفقراء وهو أشدّ الناس اجتهاداً ويخرج بين العشائين ويتصدق من الأبواب ولا يفطر إلا في وقت ما أحلّ له الميئة وكان من رؤساء المتصوفة<sup>٥</sup>.

٥٠ ومن آدابهم محبة الأسفار وصحبة الغرباء. أخبرنا أبو بكر الرازي قال<sup>١</sup> أخبرنا أحمد<sup>٢</sup> بن صالح قال حدثنا<sup>٣</sup> أحمد بن محمد المكي<sup>٤</sup> حدثنا<sup>٥</sup> بشر بن أنس ابن راشد البزاز حدثنا<sup>٦</sup> محمد بن منصور<sup>٢</sup> قال حدثني خلف<sup>٦</sup> بن تميم<sup>٣</sup> عن سليمان بن ناجية قال سمعت سفيان الثوري يقول: وجدت قلبي يصلح<sup>٧</sup> بين مكة والمدينة بين قوم غرباء أصحاب عبا<sup>٤</sup>.

٥١ ومن آدابهم كراهية السؤال وأن لا يكون معه شيء يعطي غيره. سمعت جعفر<sup>١</sup> يقول سمعت الجعيد يقول سمعت سرياً<sup>٢</sup> السقطي يقول: أعرف طريقاً مختصراً قصيراً<sup>٣</sup> إلى الجنة. قلت له: ما هو؟ قال: لا تسأل أحداً شيئاً ولا تأخذ من أحد شيئاً ولا يكون معك شيء تعطي منه أحداً شيئاً<sup>٢</sup>.

٣: حنظل . ٤: عشرة . ٥: المتصوفة .

٥٠ ١: سقط في س . ٢: [أخبرنا أحمد] س . ٣: أبو أحمد محمد . ٤: س . ٥: بن . ٦: حنظل . ٧: فصلح .

٥١ ١: س . جعفر . ٢: سري . ٣: س . أقصد . ٤: سقط في س . ٥: [منه أحداً] س .

٤٩ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشر أبو عمرو الأنماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ١٢٣ .  
٢ هو أبو جعفر الحدّاد الكبير البصوي . راجع حلية ج ١٠ ص ٣٣٩ : تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ : صفحات ص ١٦٩ . ٣ راجع اللمع ص ١٩٧ س ١ : حلية ج ١٠ ص ٣٤٠ س ٢ : تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ س ٩ : صفحات ص ١٦٩ س ١٣ .

٥٠ ١ لعده أبو سعيد أحمد بن محمد بن زيد بن بشر البصري نزيل مكة (توفي ٨٣٤٠) . راجع شذرات ج ٢ ص ٣٥٤ . ٢ هو محمد بن منصور بن داود بن إبراهيم أبو جعفر العبّاد الغلوسي (توفي ٨٢٥٤ أو ٨٢٥٦) . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٤٧ : صفحات ص ٦٢ . ٣ هو خلف بن تميم بن أبي عتاب مالك التميمي مولاها (توفي ٨٢٠٦) . راجع تهذيب ج ٣ ص ١٤٨ . ٤ راجع مقدمة المعرفة ص ٩٥ س ١٤ .

٥١ ١ هو أبو محمد جعفر بن محمد بن نصير الخواص الخلدي (توفي ٨٣٤٨) . راجع طبقات ص ٤٣٤ والمراجع المسجلة هناك : صفحات ص ٢٢٣ . ٢ راجع اللمع ص ١٩٧ س ٩ : طبقات ص ٤٩ س ٦ : ابن عساكر ج ٦ ص ٧٤ س ١٠ : عوارف ج ١ ص ١٨٧ س ١ .

٥٢ ومن آدابهم الحرص على أداء الفرائض وحفظ الأصول وتصحيح الأحوال<sup>١</sup> وترك الاشتغال بالدعاوى . قال<sup>٢</sup> ذو<sup>٣</sup> النون المصري<sup>٤</sup>: من صحح استراح ومن تقرب قُرب ومن صفا صُفي له<sup>٥</sup> ومن توكل وثق ومن تكلف ما لا يعنيه ضيع ما يعنيه .١ سمعت<sup>٦</sup> أبا بكر بن شاذان يقول سمعت جعفرًا الخلدني يقول قال علي بن عبد الحميد الغضائري<sup>٢</sup> سمعت<sup>٨</sup> محمد بن أبي الورد<sup>٣</sup> يقول: آفة<sup>١١</sup> الخلق في حرفين: اشتغال بنافلة وتضييع فرض وعمل جوارح بلا مواظبة قلب وإنما منعوا<sup>١٢</sup> الوصول لتضييع<sup>١٣</sup> الأصول<sup>١٤</sup>.

٥٣ ومن آدابهم استعمال أدب القعود<sup>١</sup> على الفتوح . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت محمد بن جعفر يقول سمعت قيسم مسجد القلنزم<sup>٢</sup> يقول: دخل هاهنا أبو تراب النخشي<sup>٣</sup> ولم نعرفه وأقام هاهنا أياماً لا يخرج من المسجد فتقدمت إليه وقلت له: أكلت اليوم شيئاً؟ قال: لا قلت: أمس؟ قال: لا قلت أول من أمس؟ قال: لا قلت: منذ كم لم تأكل؟ قال: منذ سبعة أيام . فخرجت إلى السوق وقلت: الحقوا رجلاً في المسجد لم يأكل منذ سبعة أيام . فجاءوا بطعام كثير فأكل حتى استوفى فأخذ جرة من ماء فشرب ثم أخذ ركوته وخرج من المسجد وما كلم أحداً<sup>٥</sup> فظننا أنه<sup>٦</sup> يريد أن يتطهر ثم يرجع فأخذ طريق الخروج من البلد فتبعناه

٥٢ ١ل: الأقوال . ٢س: سمعت . ٣س: ذا . ٤س: + بقول . ٥[صفي له]: س: اصول . ٦ب: وقال . ٧الاصل: جعفر . ٨[اب بكر... سمعت]: سقط في ب . ٩س: - بن محمد . ١٠ساقط في ب . ١١س: افت . ١٢س: + من . ١٣س: بتضييع . ١٤[قوله ذو النون... الاصول]: سقط في ل .

٥٣ ١ل: القعود . ٢س: القلم . ٣س: النخشي . ٤ب: حقوا . ٥ب: احداً . ٦ساقط في ب .

٥٢ ١راجع حلية ج ٨ ص ٣٨٠ س ٢٠ ؛ ابن عساكر ج ٥ ص ٢٧٦ س ٩ ؛ أبو شيب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ . ٢ هو أبو الحسن علي بن عبد الحميد بن سليمان الغضائري (توفي ٥٣١٣) . راجع السمعي ورقة ٤٠٩ ب ؛ تهذيب لأبي ج ٢ ص ١٧٤ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٦٦ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٤٩ والدرج المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٢٨ . ٤ راجع نفحات ص ١٢٨ س ١٩ ؛ الشعراي ج ١ ص ١٣١ س ٣ (كلاهما عن محمد بن أبي الورد) ؛ عوارف ج ٤ ص ٣٥٠ س ٣ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١١٠ س ٥ (كلاهما عن سفيان) ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ (عن ذي النون) ؛ ص ٢٥٢ س ١٣ (عن عبد الرحمن بن عطية الداراني) ؛ القشيري ص ١٨٠ س ٢٧ .

على ميل فإذا هو على طريق مكة فتبعته وقلت له: سألتك بالله من أنت؟ قال: أنا أبو تراب. وسمعت<sup>7</sup> أبا بكر يقول سمعت محمد بن جعفر الفرغاني يقول سمعت أبا جعفر الحدّاد يقول: أقمت في مسجد قزوين بضعة<sup>8</sup> وعشرين<sup>8</sup> يوماً كنت أشتغل بطيور كانت بخدائي<sup>9</sup> وكان قد<sup>10</sup> سقط ثلج عظيم والدنيا بيضاء ولم يكن يقدر الطير يطير ولا لها<sup>11</sup> سبب وكنت مثله غريباً<sup>12</sup> بلا سبب فمكثت<sup>13</sup> بخدائها ومكثت بخدائي بضعة<sup>14</sup> وعشرين<sup>14</sup> يوماً فلما كان بعد ذلك انكشف<sup>15</sup> السماء وخرجت هكذا وخرجت هكذا. قال ورأيت<sup>16</sup> بخط أبي منصور الحمشاري<sup>17</sup> سألت محمد بن الفراء: كيف<sup>18</sup> القعود على الفتوح<sup>19</sup> والتوكل<sup>20</sup>؟ قال: كما<sup>21</sup> قعد<sup>22</sup> أصحاب الصفة متأدبين بأداب<sup>23</sup> الشرع مفتوضين<sup>24</sup> أمورهم إلى الله. وسئل أبو<sup>25</sup> جعفر<sup>26</sup>: ما أدب القعود<sup>27</sup> على الفتوح؟ قال<sup>28</sup>: أن يقعد<sup>29</sup> في غير مكان معلوم ولا في وقت معلوم وأن لا يسأل ولا يتعرض وإذا<sup>31</sup> فتح له شيء من غير سؤال<sup>32</sup> تميز<sup>33</sup> ثم لا يأخذ إلا مقدار الكفاية. وسئل يوسف بن<sup>34</sup> الحسين: هل لمن قعد على الفتوح أن يسأل لغيره؟ فقال: لا<sup>35</sup>. من سأل لغيره فقد أظهر حاله ومن أظهر حاله<sup>36</sup> كان قعوده على السبب. وقيل لبعضهم: إن فلاناً قعد على الفتوح، فقال: لو قعد على الفتوح لم تعرفه. إنما معرفتك له<sup>37</sup> لتشرّفه بمعرفتك إياه ولو صحّ قعوده على الفتوح لما عرف حاله إلا من كان قعوده له وإنما يتعلّق قلوب الخلق بهم ثم يتعلّق بهم<sup>38</sup> قلبه ومن كان قعوده خالياً

7 س: سمعت. 8 ب: عشرين. 9 س: بخدائي. 10 [وكان قد]: س: قال وقد. 11 ب: ثلج. 12 ب: غريب. س: غريب. 13 ب: فمكثت. 14 ب: عشر. 15 ب: انكشف. 16 [قال ورأيت]: ب: رأيت. 17 لعله «الحمشاري». انظر السمعاني ورقة ١٧٦ آ. 18 ب: + الفتوح. لكنه مشطوب. 19 [سمعت أبا بكر... الفتوح]: ساقط في ل. 20 ساقط في س. 21 ل: محمد بن الفراء. 22 ب: قعدوا. 23 ل: بأداب. 24 ل: متوفين. 25 ب: ب. 26 ل: حفص. 27 ل: القعود. 28 [كما قعد... قال]: ساقط في س. 29 س: تقعد. 30 [وان لا]: ل: ولا. 31 ل: فإذا. 32 ب: السؤال، غير أن الحرفين الأولين شطبا. 33 س: ل: يميز. 34 س: ابن. 35 ساقط في ل. 36 ل: حاله. [ومن أظهر حاله]: ساقط في س. 37 [معرفتك له]: ب: معرفته لك. 38 س: به. 39 [كان فتوحه... الأسباب]: ساقط في س. 40 س: تتقطع. 41 ب: مدعي. [وقيل لبعضهم... مدع]: ساقط في ل.

عن الأسباب كان فتوحه من المسبب لا غير وينقطع عنه رؤية الأسباب<sup>39</sup> فإن رؤية السبب تقطع<sup>40</sup> عن صحة التوكل والتعسود على الفتوح . قال :  
ومن رأى السبب فهو مداع<sup>41</sup>.

٥٤ ومن آدابهم حمل ما<sup>2</sup> لا بد منه في السفر مما لا يصلح أداء الفرائض إلا به . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت الفرغاني<sup>3</sup> يقول<sup>4</sup> : كان إبراهيم الخواص يجرد في التوكل ويدقق فيه وكان لا تفارقه<sup>5</sup> إبرة وخبوط وركوة<sup>6</sup> ومقراض<sup>7</sup> خصوصاً في السفر فقليل له في ذلك : لم تحمل مثل هذا وأنت تمنع من كل شيء؟ فقال : حمل مثل هذا<sup>8</sup> لا ينقص التوكل لأن لله علينا فرائض والفقير يكون عليه ثوب واحد إما مئزر أو قميص فربما تخرق ثوبه فإذا<sup>9</sup> لم يكن معه إبرة وخبوط ربما تبدوا<sup>10</sup> عورته فلا يكون له صلاة . والركوة يريد أن يطهر للصلاة فيحتاج أن يتباعد عن الناس لئلا ينظروا<sup>11</sup> إلى عورته وما أشبه ذلك . والفقير في السفر إذا رأته<sup>12</sup> ليس معه ركوة فاتهمه في صلاته .

٥٥ ومن آدابهم حفظ حرمت من آدابهم وتأدبهم<sup>2</sup> به . أخبرنا أحمد بن محمد ابن زكريا<sup>1</sup> حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الوهساب<sup>2</sup> حدثنا<sup>3</sup> محمد بن

٥٤ 1 الفقرتان ٥٤-٥٥ ساقطتان في ل . 2 ساقط في ب . 3 الاصل : القرظي . 4 سمعت أبا بكر... [تقول] : ساقط في ب . 5 س : يفارقه . 6 ساقط في س . 7 س : ومقراض . 8 س : ما . 9 س : فان . 10 ساقط في ب . س : تبدوا . 11 س : ينظر . 12 [في... رأته] : س : إذا رأته في السفر .

٥٥ 1 ساقط في ب . 2 س : وتأدبوا . 3 الاصل : بن .

٥٤ ١ راجع القشيري ص ٧٧ س ٣٥ ، ص ١٢٢ س ٦ ، تاريخ بغداد ج ٦ ص ٨ ، احياء ج ٢ ص ١٧٤ س ٢١ ، تلبيس ص ٣١٧ س ٣ ، كبرى ص ١٥٥ س ١٠٠ ، عوارف ج ٢ ص ٣٢ س ١٨ ، وقارن اللع ص ١٤٧ س ٥ ، قوت ج ٤ ص ٥٥ س ١١ ، المريدون فقرة ١١٢ : كبرى/ماير ص ٥٢٢-٥٢٣ ، عوارف ج ٢ ص ١٢٣ س ٢٩ ، السبكي ج ٢ ص ٥٧ س ١٧ . وانظر كذلك عوارف ج ٢ ص ٣٢ س ٢٤ ، كذب ج ٦ ص ٤١٥ فقرة ٣٠٣٤ .

٥٥ ١ هو احمد بن محمد بن زكريا ابو العباس النسوي (توفي ٥٣٩٦هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٩ ، السبكي ج ٢ ص ٩٧ . ٢ هو احمد بن محمد بن عبد الوهاب ابو علي المروزي المعروف بابن ابي الذيال . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٥٤ .



العبّاس بن الدرقش حدّثنا<sup>٤</sup> أحمد بن أبي الحواري<sup>٣</sup> حدّثنا<sup>٥</sup> الوليد بن عتبة<sup>٤</sup> قال<sup>٦</sup> قال ابن<sup>٧</sup> المبارك: طلبنا الآداب<sup>٨</sup> حين فاتنا المؤدّبون<sup>٩</sup>.<sup>٥</sup> وأخبرنا أحمد قال حدّثني أحمد قال حدّثني الحسين<sup>١٠</sup> بن أحمد القاضي<sup>٦</sup> قال قال المأمون قال أبو عبيد<sup>١١</sup> قال محمد بن المبارك السوري: <sup>٧</sup> الأدب للعارفين بمنزلة التوبة للمريدين. <sup>٨</sup> وقال أبو عبد الله النباجي: من لم يعظّم حرمة من تأدّب به حرّم بركات ذلك الأدب. <sup>٩</sup>

٥٦ ومن آدابهم التأسّف على ما يفوتهم من الأخلاق السنيّة<sup>١</sup>. أخبرنا علي بن بندار<sup>١</sup> قال سمعت الحسين بن أحمد القاضي يقول قال المأمون قال عبيد<sup>٢</sup> قال وهيب<sup>٣</sup> بن الورد: <sup>٢</sup> بكى<sup>٤</sup> سفيان الثوري<sup>٥</sup> بكاءً شديداً فسئل عن<sup>٦</sup> ذلك فقال: إنّما أبكي لأنّنا قد كبرنا وذهب<sup>٧</sup> عمرنا<sup>٨</sup> ولا نحسن<sup>٩</sup> أن نتخلّق بخلق من الأخلاق<sup>١٠</sup> المؤدّية إلى مرضاة<sup>١١</sup> الله تعالى. ودخلت<sup>١٢</sup> على أبي عمرو ابن حمدان<sup>١٤</sup> فتأوّه تأوّهأ عظيماً فقلت: ما لك أيّها الشيخ؟ فقال:

٤ لاصل: بن . ٥ الاصل: بن . ٦ [اخبرنا... قال]: ساقط في ب . ٧ س: بن . ٨ ب: لادن . ٩ ب: المؤذنون . ١٠ الاصل: الحسن . ١١ [واخبرنا... ابو عبيد]: ساقط في ب .

٥٦ ١ ل: سنة . ٢ [اخبرنا... عبيد]: ساقط في ب ل . ٣ س: وهب . ٤ س: بن . ٥ [قال... الثوري]: ل: وروي ان سفيان الثوري بكى . ٦ [فسئل عن]: ل: فقيسل له في . ٧ ل: وذهبت . ٨ ل: اعمارن . ٩ ل: تحسن . ١٠ س: الاجلاق . ١١ س: ل: مرضات . ١٢ ل: قال ايضاً دخلت . ١٣ ساقط في س . ١٤ س: حمدران . ١٥ ل: فكرت . ١٦ ساقط في س . ١٧ ل: شيئا . ١٨ [به... وجد]: ل: الله به . ١٩ [فلم اجد]: ساقط في س . ٢٠ ب: س: فيه . ٢١ ل: حلقاً . ٢٢ ل: اخلاق . ٢٣ [فمن... مني]: ساقط في ل .

٣ راجع عنه طبقات ص ٩٨ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو الوليد بن عتبة الاشجعي ابو العباس الدمشقي (توفي ٥٢٤٠) . راجع تهذيب ج ١١ ص ١٤١ . ٥ راجع حلية ج ٨ ص ١٦٩ ص ٢٣ : القشيري ص ١٢٩ ص ١١ . ٦ هو الحسين بن احمد بن الحسين بن موسى البيهقي القاضي (توفي ٥٣٤٩) . راجع السمعي ورقة ١٠١ ب . ٧ راجع عنه حلية ج ٩ ص ٢٩٨ : السمعي ورقة ٣٥٦ ب (توفي ٥٢١٤) . ٨ راجع اللمع ص ١٤٢ ص ١٧ : عوارف ج ٣ ص ١٠١ ص ٢٥ (عن ابن المبارك: الادب للعارف بمنزلة التوبة للمستأنف) : طبقات ص ٢٢٥ ص ٦ (عن ابي بكر الوراق) . ٩ راجع المريرون فقرة ٨٢ : عوارف ج ٤ ص ٧٠ ص ١٨ .

٥٦ ١ هو علي بن بندار بن الحسين الصيرفي ابو الحسن (توفي ٥٣٥٩) . راجع طبقات ص ٥٠١ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو وهيب بن الورد بن ابي الورد القرشي ابو عثمان (توفي ٥١٥٣) . راجع تهذيب ج ١١ ص ١٧٠ . ٣ هو محمد بن احمد بن حمدان ابو عمرو (توفي ٥٣٧٦) . راجع طبقات ٢ ص ٨٤ للمقدمة والمراجع المسجلة هناك .

تفكرت<sup>15</sup> في طول عمري فلم أجد فيه<sup>16</sup> نفساً<sup>17</sup> يصلح أن ألقى به الله عز وجل<sup>18</sup> وتفكرت في نفسي فلم أجد<sup>19</sup> فيها<sup>20</sup> خلقاً<sup>21</sup> من أخلاق<sup>22</sup> الصالحين ؛ فمن أولى بالتأوه مني<sup>23</sup>؟

٥٧ ومن آدابهم أن لا يعمل في السر شيئاً يستحي منه في العلانية . ١ سمعت منصور بن عبد الله<sup>٢</sup> يقول سمعت أبا عليّ الدققي يقول<sup>١</sup> قال ذو النون المصري<sup>٣</sup>: من عمل في السر ما يستحي<sup>٤</sup> منه في العلانية ليس لنفسه عنده قدر . وسمعت منصوراً<sup>٥</sup> يقول سمعت أبا عمرو<sup>٦</sup> الدمشقي يقول<sup>٧</sup> قال<sup>٨</sup> حارث المحاسبي<sup>٩</sup>: من اجتهد في باطنه ورثه الله معاملة ظاهره ومن حسن معاملة ظاهره مع جهد باطنه ورثه الهداية . ٥ قال الله عز وجل<sup>١٠</sup>: ﴿ وَالَّذِينَ ١١ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ١٢ ﴾ . ٦ وسئل أبو عثمان الخيري: من العامل<sup>١٣</sup>؟ قال: من حسن<sup>١٤</sup> رعاية باطنه واستعمل السنة في ظاهره وحسن ظنه بالخلق وساء ظنه بنفسه<sup>١٥</sup>.

٥٨ ومن آدابهم في الأسفار . قال محمد بن منصور الطوسي<sup>١</sup>: أقل ما يلزم المسافر في سفره أربعة أشياء: يحتاج إلى علم يسوسه<sup>٢</sup> وذكر يوثسه وورع

٥٧ ١ [سمعت منصور... يقول]: ساقط في ب . ٢ س: ذا . ٣ ساقط في س . ٤ س: يستحي . ٥ الاصل: منصور . ٦ الاصل: عمر . ٧ [وسمعت... يقول]: ساقط في ب . ٨ ب: وقال . ٩ س: + الله . ١٠ [عز وجل]: س: تعالى . ١١ ب: والذي . ١٢ س: + عن بعض المشايخ عن سهل بن عبد الله يقول: اصل هذا الامر السكون الى الله تعالى وقلة الغذاء والهرب من الخلق (راجع فقرة ١٠٦) . [سمعت منصور... سبلنا]: ساقط في ل . ١٣ س: المعمل . ل: العقل . ١٤ ل: أحسن . ١٥ [وساء ظنه بنفسه]: ساقط في س .

٥٨ ١ [قال... الطوسي]: س: سمعت منصور (والصواب: منصوراً) يقول . ٢ س: يسوسه .

٥٧ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٧: وقال ابو الحسن بن سمعون رحمه الله: الفتوة ان لا تعمل في السر في السر تستحي منه في العلانية ؛ ادب الدنيا ص ٢٤٧ س ٧: وسئل محمد بن يحيى عن المروعة فقال: ان لا تعمل في السر عملاً تستحي منه في العلانية ؛ وقارن ايضاً ابن سبكر ج ٧ ص ١٩ س ١٤ (عن الاحنف بن قيس) . ٢ هو منصور بن عبد الله صقهاي . راجع عنه الملامتية ص ١٠٥ ملاحظة ٢ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٧٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٥٦ (توفي ٥٣٢٠) . ٤ هو ابو عبد الله الحارث بن اسد المحاسبي (توفي ٥٢٤٣) . راجع طبقات ص ٥٦ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٥٠ . راجع السبكي ج ٢ ص ٤١ س ٢٣ . وقارن طبقات ص ٦٠ س ٥ ؛ القشيري ص ١٢ س ١٧ ؛ نفحات ص ٥١ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٨ س ٢٩ ؛ سميث/المحاسبي ص ٨٨ (عن محاسبة النفوس للمحاسبي) . ٦ سورة العنكبوت ٦٩ .

يحجزه ويقين يحمله وإذا كان كذلك لم يبال<sup>٣</sup> أن يكون بين الأحياء أو بين  
الأموات<sup>١</sup>.

٥٩ ومن آدابهم قلّة المبالاة بالدنيا<sup>١</sup> والتسخّي بها خصوصاً<sup>٢</sup> لمن خدمهم<sup>٣</sup>.

سمعت أبا العباس البغدادي<sup>١</sup> قال سمعت أبا جعفر الفرغاني<sup>٢</sup> قال<sup>٤</sup> قال<sup>٥</sup> أبو

عليّ المزين<sup>٦</sup>: "حلقت رأس أبي<sup>٧</sup> تراب النخشي<sup>٨</sup> فدفعت<sup>٩</sup> إليّ سبعين ديناراً<sup>١٠</sup>.

٦٠ ومن آدابهم احتمال الصبر على البلاء. أخبرنا عليّ بن عبد الله بمكة قال

حدثني أبو بكر أحمد بن عبد السلام قال<sup>١</sup>: شكنا فقير إلى الكتاني ما يلحقه

فقال له: خرج يوماً إبراهيم بن أدهم على الفقراء<sup>٢</sup> فنظر إليهم فقال: أهل

بلاء الله في نعمه وأهل نعم الله في بلائه: إن الله قد جمعكم للبلاء أهلاً

فكونوا<sup>٣</sup> لتصبر أهلاً<sup>٤</sup>.

٦١ ومن آدابهم الإزراء بالنفس وإن كانت النفس تأمره بخير. سمعت أبا

سعد نصر بن<sup>١</sup> أحمد يقول سمعت<sup>٢</sup> محمد بن سعيد الواسطي ببغداد

يقول سمعت أبي يقول<sup>٣</sup> سمعت الشيبلي<sup>٤</sup> يقول<sup>٥</sup>: فتحت لي في<sup>٦</sup> وقت من

الوقت...

٥٤ ... في النفس ... ٢: خصوصاً ... ٣: خدمهم ... ٤: سمعت أبا العباس ... قول: ساقط في

سائر قول: وروى ... ٦: قول ... ٧: أبو ... ٨: النخشي ... ٩: في ...

٦٠ ... قول: ساقط في ... ٢: على الفقراء ... ساقط في ب ... ٣: فاجعلوه ... ٤: شكنا ...

٥٨ ... خشي ... ١٢٤ ... ٣٠ ... ابن عساكر ... ح ١ ... ص ٤٢٩ ... س ١٩ (عن أبي سعد

... ح ٢ ... ص ٢٧٦ ... س ٢٤ ... وعن أبي يعقوب السوسي راجع القشيري

ص ١٣٢ ... س ٣ ... المردود ... فقرة ١١٣ ... كبرى ... ص ٧٧ ... س ١٥ ... وراجع كذلك صفحات

ص ٣٣ ... س ٥ (عن الطبري) ... وقارن الملع ... ص ١٩٠ ... س ١٦ ...

٥٩ ... محمد بن الحسن بن سعيد بن الحشيب أبو العباس الحرمي البغدادي (توفي ٥٣٦) ... راجع

... راجع بغداد ... ح ٣ ... ص ٢٠٩ ... ٢ هو أبو جعفر محمد بن عبد الله الفرزدق الصوفي ... راجع

... سمي ورقة ... ٤٢٤ ... ٣ ... راجع بغداد ... ح ١٢ ... ص ٣١٦ ... س ١١ ... الكواكب الدرية

... ح ١ ... ص ٢٠٢ ... س ١٧ ...

٦١ ... أبو بكر دلف بن جعفر الشيبلي (توفي ٥٣٣) ... راجع طبقات ص ٣٢٧ والمراجع

... طبقات ص ١٨٠ ... ٢ ... قرن الحياه ... ح ٣ ... ص ١٩ ... س ٢٣ ... الفتوة ص

... ٢٦٩ ... س ١٢ ...

الأوقات بمائة دينار فجعلت في نفسي أن أخرج<sup>7</sup> بالغداة<sup>8</sup> وأعطيه أول من يستقبلني فخرجت بالغداة فرأيت أعمى بين يدي مزين يأخذ<sup>9</sup> شعره فتقدمت إليه وجعلت الصرة في يده فقال: أعطها المزين<sup>10</sup> فقلت: مائة دينار فقال: من سألك عنه ما هو ادفعها إليه فدفعتها إلى المزين فقال المزين: أنا اعتقدت أن لا آخذ منه شيئاً فتشورت وتأخرت ونثرت تلك الدنانير في الشارع وقلت: مكدي<sup>11</sup> أفى<sup>12</sup> منك ومزین أفى<sup>13</sup> منك واعتقدت أن لا أدعي بعد ذلك الفتوة<sup>٢</sup>.

٦٢ ومن آدابهم قبول ما يشير به عليهم مشايخهم عرفوا وجه ذلك أو لم يعرفوا. سمعت أحمد بن محمد بن زكريا يقول سمعت أبا عبد الله الكرماني يقول: كنت في الطواف فخطر<sup>١</sup> على قلبي أن المسألة التي سألت<sup>٢</sup> أبو عمرو الزجاجي<sup>١٣</sup> الجنيدي هو التوكل فلما فرغت من الطواف تقدمت إليه وسألته عن التوكل فقال: يا أبا عبد الله ليس اليوم في السفر رياضة ولكن تزوج<sup>٤</sup> فقلت: يا سيدي كيف أتزوج وأنا لا أصل إلى ما يكفيني؟ فقال: أتظن أنك إذا تزوجت يقطع عنك رزقك؟ تزوج فإن في اتباع سنة رسول الله<sup>٥</sup> صلى الله عليه وسلم بركة. فلما تزوجت وصلت إلى ما كنت أطلبه. سمعت الشيخ أبا سهل محمد بن سليمان<sup>٦</sup> رحمه الله<sup>٨</sup> يقول: من سأل لأستاذه: لم؟ لا يفلح أبداً. قال<sup>٩</sup> وقال رجل لأبي حفص: بماذا وصلت

٦١ 1 الفقرات ٦١-٦٣ ساقطة في ل. 2 الاصل: ابن. 3 الاصل: ابن. 4 سمعت ابن سعد يقول: ساقط في ب. 5 [سمعت... يقول]: ب. قول الشيباني. 6 ساقط في ب. 7 س: الغداة. 8 س: للغداة. 9 س: + من. 10 س: للمزین. 11 س: مكدي. 12 س: أفى. 13 س: أفى.

٦٢ 1 س: فحضر. 2 س: سئل. 3 س: الزجاجي. 4 س: انظر. 5 س: سمعت ابن سعد يقول: سمعت أبا عبد الله: س: الرسول. 6 س: ابي. 7 س: ساقط في س. 8 [رحمه الله]: ساقط في س. 9 ساقط في ب.

٦٢ ١ هو أبو عمرو محمد بن إبراهيم بن يوسف الزجاجي النيسابوري (توفي ٥٣٤٨). راجع طبقات ص ٤٣١ والمراجع المسجلة هناك. ٢ هو أبو سهل محمد بن سليمان بن محمد المعجلي الصعلوكي النيسابوري (توفي ٥٣٦٩). راجع السمعاني ورقة ٣٥٢ آ: تهذيب الانساب ج ٢ ص ٥٥: شذرات ج ٣ ص ٦٩. ٣ راجع القشيري/شرح ص ٢٧٣ س ٢٠: المریدون فقرة ٨٢: شذرات ج ٣ ص ٦٩ س ٢٣. وقارن صفوة التصوف ص ٣٩ س ١٢.

إلى هذه الأحوال؟ قال: بقبول ما أشار عليّ مشايخي من غير شكّ في نفسي ولا اختلاج.

٦٣ ومن آدابهم المجاهدة في أن تنقص<sup>١</sup> منهم أخلاق النفس والطبع. سمعت أبا العباس النسوي<sup>٢</sup> يقول سمعت أبا عبد الله الكرمانيّ يقول<sup>٣</sup> سمعت أبا عمرو<sup>٤</sup> الزجاجي<sup>٥</sup> يقول<sup>٦</sup>: ذرّة تنقص من بشرتي أحبّ إليّ من أن أمشي على الماء.

٦٤ ومن آدابهم شكرهم على الجوع والضرّ<sup>١</sup>. سمعت محمّد بن الحسن البغداديّ يقول سمعت<sup>٢</sup> أحمد بن محمّد بن صالح<sup>٣</sup> يقول <يقول> قال محمّد بن عبدون<sup>٤</sup> قال عبيد النوراق<sup>٥</sup>: كنت يوماً عند بشر الحافي عند قبّة الشعراء<sup>٥</sup> فقام رجل فقال: أنا والله جائع منذ ثلاثة أيّام. فقام إليه بشر فكلّمه فجلس فقلنا: ترى أيش قال له بشر حتى جلس؟ فتمت إليه وقلت له<sup>٦</sup>: أيش قال لك الشيخ؟ قال<sup>٧</sup>: قال لي إنّ الله يعطي الجوع من يشكره عليه<sup>٨</sup>.

٦٥ ومن آدابهم الرضا بما يبدو لهم ويصيبهم<sup>٢</sup> من المكاره<sup>٣</sup>. أخبرنا أبو العباس البغداديّ قال سمعت جعفر بن محمّد بن نصير يقول سمعت أبا عبد الله ابن جابر قال<sup>٤</sup> سمعت أبا جعفر الأنباريّ يقول<sup>٥</sup>: ركبت حماراً فلقيني<sup>٦</sup> بعض

٦٣ ١-ب: تنقص. ٢-الأصل: ليسوي. ٣-سمعت أبا العباس... يقول]: ساقط في ب. ٤-سمعت ب: عمرو]: ب. ٥-قال أبو عمرو. ٥-س: الزجاجي. ٦-ساقط في ب. ٧-س: ذرّة.

٦٤ ١-الجوع والضرّ]: س: الضر والجوع. ٢-الأصل: بن. ٣-سمعت محمّد... عبدون]: ساقط في ب. ٤-عبيد النوراق]: س: بن عبد النوراق قال. ٥-س: الشعراء. ٦-ساقط في س. ٧-س: فقال. ٨-س: ولا يعطيه من يشكوه إليه عليه.

٦٥ ١-س: بدوا. ٢-ب: وتصيبهم. ٣-قال عبيد النوراق... المكاره]: ساقط في ل. ٤-أخبرنا... قال]: ساقط في ب. ٥-سمعت... يقول]: ب: قال أبو جعفر الأنباري. ل: وروى أن جعفر (والمسود: جعفر) الأنباري قال. ٦-س: فلقاني. ٧-س: ل: وأقبل. ٨-ل: فان. ٩-س: وحت. ١٠-قبرت أنا]: ل: قدرت.

٦٣ ١-راجع لفحات ص ٢٢٢ س ٢١. وقارن طبقات ص ٣٥١ س ١٦: شذرات ج ٢ ص ٣١٧ س ١٧ (عن المرتضى).

٦٤ ١-هو أحمد بن محمد بن صالح بن عبد الله أبو يحيى السمرقندي (قدم بغداد ٨٣٤٠). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨. ٢-هو محمد بن عبدون بن عيسى أبو بكر القطان. راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٣٩٤.

الجند فأنزلي عنه وركبه فأقبل<sup>٧</sup> يغني:

فإن تغضب لذاك غضبتُ منه وإن<sup>٨</sup> ترضى فإنني قد رضيتُ

فقلت: يا سيدي قد رضيتُ . ورجعت إلى منزلي فما قررت<sup>٩</sup> أنا<sup>١٠</sup> حتى قال لي قائل: الحمار مشدود على الباب .

٦٦ ومن آدابهم ما سمعت أبا العباس البغدادي قال سمعت جعفرًا<sup>١</sup> الخلمي يقول سمعت أبا محمد الحريري يقول<sup>٢</sup> سمعت سهل بن عبد الله يقول<sup>٣</sup>: من أخلاق الصادقين أن لا يخلفوا بالله لا صادقين ولا كاذبين ولا يغتابون ولا يُغتاب عندهم ولا يشبعون<sup>٤</sup> وإذا وعدوا لم يخلفوا ولا يتكلمون<sup>٥</sup> إلا والاستثناء در كلامهم ولا يمزجون<sup>٦</sup> أصلاً<sup>٧</sup>.

٦٧ ومن آدابهم في أوقاتهم<sup>١</sup> ما سمعت نصر بن<sup>٢</sup> أني نصر<sup>٣</sup> قال سمعت الخلمي<sup>٤</sup> يقول سمعت الجنيدي يقول: أصلنا الذي أصلنا على ثلاثة أشياء: أن لا نأكل إلا عن فاقة ولا ننام إلا عن غلبة ولا نتكلم إلا عن ضرورة<sup>٥</sup>.

٦٨ ومن آدابهم ملازمة آداب الفقر واعتناق حدوده وحفظ أحكامه ظاهراً وباطناً . سمعت علي بن سعيد<sup>١</sup> يقول سمعت أحمد بن هارون يقول سمعت أن الحسن العلوي<sup>٢</sup> يقول<sup>٣</sup> سمعت إبراهيم الخواص يقول<sup>٤</sup>: إذا رأيت ضوء القمبر

٦٦ ١ الفقرات ٦٦-٧٠ سقطت في ل . ٢ الاصل: جعفر . ٣ سمعت ابن العيس . . . يقول: سقطت في ب . ٤ [سمعت... يقول]: ب . قال سهل بن عبد الله . . . يقولونهم . . . قال: سقطت . . . ٥ س: يمزجون .

٦٧ ١ [في أوقاتهم]: سقطت في ب . ٢ س: أني . ٣ س: الخلمي .

٦٨ ١ [سمعت علي... يقول]: سقطت في ب . ٢ [سمعت... يقول]: ب . قال إبراهيم الخواص .

٦٦ ١ راجع طبقات ص ٢٠٩ س ٦ ؛ حلة ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠ . الشعراوي ج ١ ص ١٠٠ س ١٣ ؛ ف . مدير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٩ . ملاحظة ١ .

٦٧ ١ هو أبو الفضل نصر بن محمد بن أحمد بن يعقوب العطار . مشور من أبي نصر الموسوي (توفي ٥٣١٣هـ) . راجع تذكرة ج ٣ ص ١٠١٦ . ٢ راجع الشعراوي من ٤٩ س ٤ ؛ غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٣ ؛ نشر المحسن ج ٢ ص ١٠٦ س ٣٨ (كنها عن الحسن التراز) ؛ ف . ماير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٨ . ملاحظة ١ .

٦٨ ١ المله علي بن سعيد الثغري . راجع طبقات . فهرس اعلام الاشخاص . ٢ هو أبو الحسن العلوي البغدادي . راجع تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤٢٨ .

في ثوبه فلا ترجُ<sup>3</sup> خيره .<sup>٣</sup> وسمعت علياً<sup>٤</sup> يقول سمعت أحمد بن علي<sup>٤</sup> يقول سمعت أبا علي<sup>٥</sup> الخرقى يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت ذا النون وسئل<sup>6</sup> عن نعت الفقير الصادق قال : السكون عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود .<sup>٥</sup>

٦٩ ومن جامع آدابهم ما بلغني عن أبي عبد الله محمد بن خفيف<sup>١</sup> قال : آداب التصوف عشر خصال أولها تصفية القلب عن مقارنة الخليفة ومفارقة الأخلاق الطبيعية<sup>١</sup> وإزالة دواعي البشرية ومجانبة كل حال خسية والتعلق بعلوم الحقيقة ومنازلة صفات الروحانية واستعمال ما هو أولى<sup>٢</sup> في الحقيقة والتزام النصيح لكل أحد والشفقة على الأمة واتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم في الشريعة والوفاء مع الله على السرمديّة<sup>٣</sup>.

٧٠ ومن آدابهم استعمال التصوف في كل حال من الأحوال . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت علي بن عبد الحميد يقول<sup>١</sup> : التصوف نفي<sup>٢</sup> التكلّف واستعمال التطرف وحذف<sup>٣</sup> التشرف .<sup>١</sup>

٧١ ومن آدابهم مخالفة النفس أبداً واستعمال ما هو أولى في كل وقت . سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول سمعت

٣ ب : ترجو . ٤ الاصل : علي . ٥ [وسمعت ... يقول] : سقط في ب . ٦ [سمعت ... وسئل] : ب : وسئل ذو النون .

٦٩ ١ [الأخلاق الطبيعية] : س : أخلاق الطبيعة . ٢ س : + من ، لكنه مشطوب . ٣ وضع في ب فوق كل وحدة من الحاصل العشر رقمها في القائمة .

٧٠ ١ [سمعت في بكر ... يقول] : ب : قول علي بن عبد الحميد . ٢ س : في . ٣ س : وحذف .

٣ راجع المریدون فقرة ١٢٠ : عوارف ج ٣ ص ٢٢٥ س ٢٩ : صفحات ص ١٦٩ س ١٨ (كلها عن أبي حفص الخداد) . وقارن البداية والنهاية ج ١٠ ص ٢٥٨ س ١٧ . ٤ هو أحمد بن علي أبو بكر الرازي الفقيه (توفي ٥٣٧٠) . راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٣١٤ : المنتظم ج ٧ ص ١٠٥ . ٥ راجع فقرة ١٥ .

٦٩ ١ هو أبو عبد الله محمد بن خفيف النيسابوري لشرارزي (توفي ٥٣٧١ أو ٥٣٩١) . راجع طبقات ص ٤٦٢ والمراجع المسجلة هناك . ٢ قارن تذكرة الأولياء ج ٢ ص ٣٢ س ١١ : عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ١١ .

٧٠ ١ راجع صفحات ص ٢٢٦ س ١ (عن أبي عبد الله الروذباري) . وقارن درجات المعاملات ورقة ٧٦ ب س ١٦ : عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ٣ ج ٣ ص ٥٠ س ٢ .

الحنيد يقول<sup>١</sup>: مكابدة العزلة أحسن من مداراة الخاصة<sup>١</sup> والصبر على الشهوات أحسن على قلوب الأبرار من طلبها .

٧٢ ومن آدابهم<sup>١</sup> الميل<sup>٢</sup> إلى علو الهمم والتتره عن دنياها<sup>٣</sup>. سمعت أبا بكر الطبري<sup>٢</sup> يقول سمعت أبا الحسين<sup>٤</sup> الخوارزمي يقول: سُمِّوا أبدالاً لأنهم أبدلوا كلَّ خلق سيئ بخلق حسن وأبدلوا كلَّ حال<sup>٥</sup> تباعد عن الله تعالى<sup>٦</sup> بحال توصل<sup>٧</sup> إلى الله تعالى<sup>٨</sup>. سمعت عبد الله الرازي<sup>٣</sup> يقول سمعت أبا بكر الدَّقِّي<sup>٤</sup> يقول سألت أبا بكر المغربي<sup>٩</sup> عن التصوف فقال: علو الهمة .

٧٣ ومن آدابهم في الأمراض ما سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت الحسين يقول سمعت عبد الله الرضواني يقول<sup>٢</sup>: مرض بشر الحائي ومعروف الكرخي فجعل الطبيب يختلف إليهما ويخبره<sup>٣</sup> بشر بعلة ويأبى معروف أن يخبره بعلة فقال الطبيب لمعروف: ألا تخبرني بعلةك كما أخبر بشر؟ فقال معروف: أتعب أن أشكو الله إليك؟ فرجع الطبيب إلى بشر وأخبره<sup>٤</sup> بذلك فقال بشر: أيها الطبيب ما شكرنا الله إليك وإنما لك<sup>٥</sup> قدرته فينا .

٧٤ ومن آدابهم ترك التدبير والرجوع إلى حال التسليم . قال أبو الحسين بن منصور: من سلم إلى الله أمره صنع به وصنع له ومن وجد الله لم يشك معه

٧١ [سمعت محمد... يقول]: ب: قال الحنيد .

٧٢ [سمعت محمد... آدابهم]: ساقط في ل . ٢: ب: + الميم . ل: و ليل . ٣: ب: دسهم ل: دذ ب . ٤: س: الحسين . ٥: ساقط في س . ٦: ساقط في س . ٧: ب: توصل . س: توصل . ٨: ساقط في س . [سمعت أبو بكر... تعالى]: ساقط في ل . ٩: [سمعت عبد الله... المغربي]: ب: وسئل أبو بكر المغربي . ل: وسئل أبو بكر المصري .

٧٣ ١ الفقرة ٧٣-٧٤ ساقطتان في ل . ٢: [أبا بكر... يقول]: ساقط في ب . ٣: س: فأنبر . ٤: س: فأخبره . ٥: ساقط في س .

٧١ ١ راجع الفشيري ص ٥١ س ١٩ ؛ الشعراي ج ١ ص ١١٢ س ٤ ؛ ابن ابي ابرية ج ١ ص ٢١٤ س ٩ .

٧٢ ١ قارن ادب الدنيا ص ٢٤٢ س ٦ . وانظر ريتز ص ٣٠٨ . ٢ هو محمد بن عبد الله بن عبد العزيز أبو بكر الطبري . راجع طبقات ص ٢٤٢ . ٣٦٤ . ٢٩٦ . ٣ هو عبد الله ابن محمد بن عبد الله أبو محمد الرازي الشعراي (توفي ٥٣٥٣هـ) . راجع طبقات ص ٤٥١ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو محمد بن داود أبو بكر الدقي (توفي ٤٣٦٠هـ) . راجع طبقات ص ٤٤٨ والمراجع المسجلة هناك .



غيره ومن طلب رضاه حباه<sup>١</sup> الله بالممكنون من سره وهو قوله عز وجل<sup>٢</sup>:

ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ بِجَدِّ اللَّهِ غَفُوراً رَحِيماً<sup>٣</sup>.

٧٥ ومن آدابهم ترك الدعاوى والرجوع إلى حدّة الافتقار والضعف . سمعت محمد ابن عبد الله يقول سمعت يوسف بن<sup>٤</sup> الحسين يقول سمعت أحمد<sup>٥</sup> بن أبي الخوارزمي يقول سمعت أبا سليمان<sup>٦</sup> يقول : إلهي كلّ حكم<sup>٧</sup> تحكّم به علي<sup>٨</sup> رضيت به فأصابه وجع الضرس فقال : إلهي إن لم تعافني منه تهودت أو تنصرت<sup>٩</sup>.

٧٦ ومن آدابهم دوام إقامتهم على الطاعات من غير فترة . قال الله تعالى<sup>١٠</sup>: سِرُّهُ الدِّينَ وَاصْبِرْ<sup>١١</sup> قِيلَ : العبادة دائماً . قال<sup>١٢</sup> أبو عثمان الخيري<sup>١٣</sup>: من ذاق طعم الطاعة لم يفتر عنها ومن فتر عنها فهو لقلّة علمه<sup>١٤</sup> بمن<sup>١٥</sup> يطيعه<sup>١٦</sup>. ألا ترى أن<sup>١٧</sup> النبي<sup>١٨</sup> صلى الله عليه وسلم كان يصلّي حتى تورّمت قدماه<sup>١٩</sup>؟  
٧٧ ومن آدابهم نصيحتهم لأنفسهم في مخالفتها<sup>٢٠</sup> وترك موافقتها . وإن من كرامة<sup>٢١</sup> النفس نصيحة العبد لها : ومن ترك نصيحة نفسه فهو خوانها عند . سمعت

١٤ ١- حياه . ٢- عز وجل . ٣- ساقط في س .  
١٥ ١- النبي صله الله فترة في س قيل ففسرة ٧٤ . ٢- س : ابن . ٣- ساقط في س . ٤- ساقط في س .  
١٦ ١- الله تعالى : ل . عز وجل . ٢- س : وقال . ٣- قول الخيري : ساقط في ل . ٤- ساقط في س . ٥- س : أحمد . ٦- س : . ٧- س : . ٨- س : . ٩- س : قدماء : ساقط في ل .  
١٧ ١- حققت ٧٦ . ٢- ساقطه في ل . ٣- في مخالفتها : س : ومخالفتها . ٤- س : كرامت . ٥- سمعت يوسف بن الخوارزمي يقول : ب : قول جليل . ٦- س : علامت . ٧- [وشر براهم . . . بالتوفيق] : ساقط في س . ٨- فما أقبلت . . . بالتوفيق : كذ في الأصل ، وفيه غلط . ٩- وعن الصوت : فما أقبلت النفس على موافقته . ١٠- وصممت فيه مخالفة الأنفس وقد أيدت من الله بالتوفيق .

٧٤ ١- سورة النساء ١١٠ .  
٧٥ ١- عنه أبو سليمان عبد الرحمن بن عظمة الدارقي (توفي ٥٢١٥) . راجع طبقات من ٧٣ والمراجع بسحة هـ .  
٧٦ ١- سورة النحل ٥٢ . ٢- قرآن وتسلخ ج ٥ من ٣٢٦ . مدة . قدماء . ٣- تنبيه المغتربين من ٥٩ من ٣ .

يوسف بن عمر الزاهد<sup>١</sup> ببغداد يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول: سمعت الجنيدي يقول<sup>٤</sup>: من علامة<sup>٥</sup> المناصح لنفسه ترك شهواتها والإعراض عن لذاتها وغيض الأبصار والقلوب عن زينتها والإقبال على المعاد والتشاغل بالعدّة والزاد. وسئل إبراهيم بن شيبان<sup>٢</sup>: ما علامة من ينصح لنفسه؟ قال: علامته حملها على المكاره والمخالفات وقلة الرضا عنها في حال من الأحوال فما أقبلت النفس على موافقتها إلاّ وأضرت فيها مخالفة الأنفس قد أيّدت من الله بالتوفيق<sup>٦</sup>.

٧٨ ومن آدابهم ترك الاشتغال بالأحوال الماضية والمستقبلية والعمل في مراقبة الوقت والاشتغال بمنازلة ما هو أولى به في كل وقت مع قلة ملاحظته لها. سمعت أبا سعيد الرازي<sup>١</sup> يقول سمعت جعفر<sup>١</sup> الخواص يقول<sup>٢</sup> سمعت الجنيدي<sup>٣</sup> وقال<sup>٤</sup> له بعض أصحابنا<sup>٥</sup>: أوصني<sup>٦</sup> فقال: أوصيك بترك الالتفات إلى حال ماضية فإنّ الالتفات إلى<sup>٧</sup> ماضٍ شغل<sup>٨</sup> عمّا<sup>٩</sup> هو أولى من الحال<sup>١٠</sup> الكائنة وأوصيك بترك الملاحظة للحال الكائنة وأوصيك بتلقي المستقبل<sup>١١</sup> من الوقت الوارد بذكر مورده<sup>١٢</sup> فإنّك إذا كنت هكذا كنت بذكر من هو أولى بك ولم يضرّك رؤية الأشياء. سمعت أبا أحمد الحسنوي<sup>٢</sup> يقول سمعت عبد الله بن المبارك يقول<sup>١٣</sup>: من اشتغل بالأوقات الماضية والآتية ذهب عنه وقت بلا فائدة.

٧٨ ١س: جعفر. ٢ [سمعت أبا سعيد... يقول]: ب: قال جعفر الخواص. ٣س: يقول. ٤س: قال. ٥س: أصحابه. ٦س: أوصيني. ٧س: حال. ٨س: يشغل. ٩س: عن ما. ١٠س: الحالة. ١١س: المستقبل. ١٢س: مورود. ١٣ [سمعت أبا أحمد... يقول]: ب: وقال عبد الله بن المبارك.

٧٧ ١ هو يوسف بن عمر بن مسرور أبو الفتح القواس (توفي ٥٣٨٥). راجع تاريخ بغداد ١٤ ص ٣٢٥؛ السمعاني ورقة ٤٦٤ ب. ٢ هو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد القروبيسي (توفي ٥٣٤٨). راجع طبقات ص ٤٠٢ والمراجع المسجلة هناك.

٧٨ ١ لعله عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب أبو سعيد الرازي القرشي (توفي ٥٣٨٢). راجع شذرات ج ٣ ص ١٠٣. ٢ هو أبو أحمد محمد بن أحمد بن محمد بن حسنويه المعروف والزاهد الحسنوي (توفي ٥٣٩٥). راجع السمعاني ورقة ١٦٨ ب؛ تهذيب الأنساب ج ١ ص ٣٠٠.

٧٩ ومن آدابهم مشورتهم مع مشايخهم وقبولهم ما يشيرون به عليهم . قيل لبعض مشايخهم : ما أكثر صوابكم في مصروفاتكم فقال : نحن جماعة وفينا عقلاء وعارفين ومن جرب الأمور ونازل المقامات فنحن نستشيرهم ثم نطيعهم فيما يشيرون به علينا فيكثر صوابنا<sup>١</sup>.

٨٠ ومن آدابهم الإعراض عن الدنيا وأهلها والعزوف<sup>١</sup> عن شهواتها والتطرف<sup>٢</sup> عن ملاحظتها وبذل الجهد بعد ذلك في الأوامر . كما أخبر حارثة<sup>١</sup> عن نفسه حين سأله النبي صلى الله عليه وسلم : ما حقيقة إيمانك؟ قال<sup>٤</sup> : عزفت نفسي عن الدنيا فاستوى عندي ذهبها وحجرها فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً الحديث<sup>٢</sup>.

٨١ ومن آدابهم ملازمة الحقوف ومجانبة الخطوف قل أر كثر . وأصلهم في ذلك ما قال الله تعالى : مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ<sup>١</sup> جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُوماً مَدْحُوراً وَمَنْ أُرِيدَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ

١ قيل : صوابهم مشورتهم في ب .

٢ أخرج في مناقب أبي بكر مشهور في ب . والعروض في ب . وانفرد (٧) . ٣ س : حقيقت .

٤ س : هو . ليلته . مشهور في ب . وأشد أن مشكورا .

٥ حارثة بن عمرو بن لحي . راجع صفوة ج ١ ص ١١٧ . وقيل : حارثة بن مالك (الأربعون ص ٦) أو حارثة بن مالك بن نضيب بن جشم بن الخزرج . راجع مناقب أبي بكر . لا تستعمل في معرفة الأصحاب . تحقق عن محمد البيهقي (القاهرة) : مناقب أبي بكر ص ٣٠٩ . ٢ راجع مناقب أبي بكر ص ٢٢١ (عن آداب النفوس للمحاسبي) : مناقب ص ٦٩ ص ٣ . مناقب أبي بكر ص ١٠٦ ص ٢ . مناقب ص ١٢٧ ص ٩ . مناقب ص ١٢٣ ص ١٣ . مناقب ص ١٥٠ ص ١٤ . مناقب أبي بكر ص ١٦٥ . المنع ص ٢٨ : س ٩ : الكلاباذي ص ٢٣ ص ١١ . مناقب ص ١٤٠ ص ١٠ . مناقب ص ١٧١ ص ٣ . مناقب ص ١٩٩ ص ٩ . مناقب ص ١٥١ ص ٩ . مناقب ص ٦ ص ١ . درجات المعاملات ورقة ١٧٧ ب ص ٦ . مناقب ص ١٠ ص ٦٣ ص ٣ . مناقب ص ٢٧٨ ص ٣ . تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٤٦ ص ١٣ : مناقب ص ٢٨٦ ص ١٣ . مناقب ص ١٥١ ص ١٩ : تلييس ص ١٦٨ ص ٢ . مناقب ص ١٥٠ ص ١٥٠ . مناقب ص ١١١ ص ٢٤ . مناقب ص ١٣٥ ص ٣٠ . مناقب ص ٢٩٦ ص ١٤ .

مشكوراً<sup>٢</sup> ١.

٨٢ ومن جوامع<sup>١</sup> آدابهم ما حكى عن أبي حفص أنه قال حين سُئل عن أحكام الفقر وآدابه فقال: حفظ حرمت المشايخ وحسن العشرة مع الإخوان والنصيحة للأصغر وترك الخصومات<sup>٢</sup> في الأرفاق وملازمة الإيثار ومجانبة الأذخار وترك صحبة من ليس من طريقتهم والمعاونة<sup>٣</sup> في أمر<sup>٤</sup> الدنيا والدين<sup>٥</sup>.

٨٣ ومن آدابهم دوام التوبة مما عملوا ومما لم يعملوا مما جرى عليهم من المغفلات<sup>٣</sup>. كذلك حكى عن الحسين بن منصور<sup>١</sup> أنه قال: التوبة مما لا تعلم تبعثك على التوبة مما تعلم والشكر على ما لا تعلم يبعثك<sup>٥</sup> على الشكر على ما تعلم لأنه حرام على العبد الحركة والسكون إلا<sup>٤</sup> بأمر يودّيه إلى أمر الله تعالى<sup>٦</sup>.

٨٤ ومن آدابهم الحضور وقت الذكر ومجانبة الذكر على الغفلة. كذلك<sup>١</sup> قال أبو منصور: من ذكر الله وهو يشاهد غيره<sup>٢</sup> لا يزداد منه إلا<sup>٣</sup> بُعداً ويقسو<sup>٣</sup> قلبه ويكون مستدرجاً لا يهتدي إلى شيء من رشده<sup>٤</sup>. وأنشد لبعضهم:

٨٢ ١ ساقط في ب. ٢ ل. الخصومات. ٣ سقط في س. ٤ ل. ٥ من. ٦ ل. تذا. وأصل: حين.

٨٣ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢ س. يعملوا. ٣ س. المغفلات. ٤ ل. من. ٥ س. تبعثك. ٦ ساقط في س.

٨٤ ١ س. لذلك ساقط في ل. ٢ ل. غير. ٣ س. ل. ويقسو. ٤ ل. من رشده. ٥ س. من رشده. ٦ ل. حتى يرشده الله تعالى.

٨١ ١ سورة الاسراء ١٨-١٩.

٨٢ ١ راجع طبقات ص ١٢١ س ٥. المزيديون فقرة ١٦٠. ج ٤ ص ١٢٢ س ١٤. الشعرائي ج ١ ص ١٠٨ س ٣٠. وقارن القشيري ص ١٨٠ س ٢٩. صفحات ص ٩٤ س ١.

٨٣ ١ هو أبو مغيث الحسين بن منصور الخلاج (قتل ٥٣٠٩هـ). راجع طبقات ص ٣٠٧ والمراجع المسجلة هناك.

ما أن ذكرتك إلا همّ يبلغني<sup>٥</sup> شوقي وفكري وذكري<sup>٦</sup> عند ذكراكا<sup>٧</sup>

حتى كأن رقيباً<sup>٨</sup> منك يهتف بي إيتاك ويحك والتذكاراً إيتاك<sup>٩</sup>

قال<sup>١٠</sup> الجنيدي: ذكر الغفلة يكون<sup>١١</sup> جوابه اللعن<sup>١</sup> والطرده.

ومن آدابهم مجانبة الطبع وحمل النفس على الاستقامة. كذلك ذكر عن

الحسين أنه قال: إذا كان الجوع لغير الله انفتح به باب الشرور كلتها

وإذا كانت العبادة بالجهل انفتح منه باب الكبر والعجب وعلى العبيد أن

يجعلوا طعامهم رزق الله في كل وقت إذا كان من الحلال وأن يجعلوا إدامتهم

الدمتار الذي يكفي والخلاوة ميراث الجوع والملح يعاسب العبد عليه ولباس

الصوف لمن هو غائب من<sup>٣</sup> بين الناس والمأوى في المساجد لمن كان بين

الناس فإنه حصن من العدو وليكن شعاركم القرآن وسراجكم الفكر وطيبكم

التقوى وطهارتكم التوبة ونظافتكم الماء وزيبتكم<sup>٥</sup> الورع وشغلكم بالله وصومكم

إلى السمات ووديعتكم عنده وصمتكم مراقبته ونظركم مشاهدته ولا يقدر

على هذا الأمر إلا من آمن<sup>٦</sup> الله تعالى<sup>٧</sup> قلبه بالتقوى. قال الله تعالى:

أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا<sup>٨</sup>.

ومن آدابهم ترك التدبير والسعي في طلب الرزق والسكون في كل الأحوال

إلى مسوق القضاء وضممان الحق. كما قال الحسين بن منصور: من أراد

أن يذوق شيئاً من هذه الأحوال فليستزل نفسه إحدى ثلاث منازل<sup>٢</sup>: إما أن

٥ القشيري: [بحري] حقائق، نشر الخصال: معني، ٨ [شوقي وفكري وذكري]: حقائق؛

سري وذكري وفكري، القشيري: نشر الخصال: فسي وسري ووحى، 7 [يلغني]؛

ذكر ك: ساقط في ب، 8 س: رفس، 9 [وانشد]: ك: ساقط في ل، 10 [ال]؛ وقال:

11 ساقط في ل.

٨٥ 1 فقرات ٨٥-٨٧ ساقطة في ل، 2 ب: العبد، 3 ساقط في س، 4 س: التقوى والتقوى،

5 س: وينك، 6 س: حمر، 7 ساقط في س.

٨٦ 1 ب: مسرف، 2 [ثلاث منزل]: س: منزل ثلاث، 3 س: غير، 4 [فيه عنه]: س:

عنه فيه.

٨٤ ١ جمع حقائق ورقة ٣٧ س ٨ (اشده الشبل)؛ القشيري ص ١٠٢ س ١٦؛ نشر

نحو س ج ٢ ص ٥٧ س ٢١، ٢ جمع حقائق ورقة ٣٦ س ٦ (عن الشبل).

٨٥ ١ سورة الحجرات ٣.

يكون كما كان في بطن أمه مدبراً غير مدبّر مرزوقاً من حيث لا يعلم أو كما يكون في قبره أو كما يكون في القيامة . وقال أيضاً: المتوكّل رزقه من حيث لا يعلم بغير حساب ولا يكون فيه عليه<sup>٤</sup> سؤال .<sup>١</sup>

٨٧ ومن آدابهم ترك لفظة<sup>١</sup> أنا ونحن ولي وما شابهها<sup>٢</sup> . كما روي عن النبي صلي الله عليه وسلم أنه إذا<sup>٣</sup> استأذن عليه أحد<sup>٤</sup> فقال: من ذا؟ فقال: أنا فقال: أنا أنا . كأنه كرهه . وحكي عن أبي منصور أنه قال<sup>٥</sup>: إذا قال العبد: أنا . قال الله عز وجل<sup>٦</sup>: تعست بل أنا . وإذا قال العبد: لا بل أنت يا مولاي . قال المولى: بل أنت يا عبدي . فيكون مراده مراد الله فيه .

٨٨ ومن آدابهم اشتغالهم بعيوب أنفسهم عن عيوب الخلق ومداواتها<sup>١</sup> بدواتها<sup>٢</sup> . كذلك أخبرني أحمد بن عبد الله بن<sup>٣</sup> يوسف القرميسيني<sup>٤</sup> . قال « حدثني أبي عن علي بن عبد الحميد عن السري<sup>٥</sup> قال: من نظر في عيوب غيره عمي عن عيوب نفسه ومن عمل بما كلّف لم يضيع ما كلّف<sup>٦</sup> ومن تكلف ما لم يكلّف ضيع ما قد كلّف<sup>٨</sup> .

٨٩ ومن آدابهم التآدب بأوامر المشايخ وحسن الطاعة ذم . وبهذا الإسناد عن السقطي أنه قال<sup>٢</sup>: من أطاع من فوقه أطاعه من دونه ومن عجز عن أدب

٨٧ ١س: لفظ . ٢س: الشبه . ٣ساقط في س . ٤س: واحد . ٥ساقط في س . ٦[نحو وحيد]: ساقط في س .

٨٨ ١ل: ومداواتها . ٢ب: بداتها . ٣الاصول: ابن . ٤الاصول: القرميسيني . ٥[كذلك... قال]: ب: كذلك قال السري . ل: وروي عن السري (والصواب: السري) أنه قال . ٦س: كلفه . ٧س: من . ٨[ومن عمل... كلف]: ساقط في ل .

٨٩ ١هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢[وبهذا... قال]: ب: وبهذا الاسناد (مشطوب) قال السري

٨٦ ١ قارن قوت ج ٢ ص ١٤٢ س ٣ : احيه ج ٣ ص ١٦٧ س ٢٩ .

٨٧ ١ راجع مناهج العارفين ورقة ٢٨٨ س ١٧ : بين احوال الصوفية روضة ١١١ س ١٤ . وقارن المریدون فقرة ٩٩ : ومن آدابهم ان لا يجري في حديثهم في رطلانك... فإبها من الخلاق العوام .

٨٨ ١ قارن روضة العقلاء ص ١٠٦ س ٧ ، ٩ : ابن حمدون ص ١١ س ١٩ ، ص ٢٥ س ٨ : الشراي ج ١ ص ٩٣ س ٩ : الكواكب الدريّة ج ١ ص ٢٢٥ س ١٩ (عن ذي النون) .

- نفسه كان عن أدب غيره أعجز ١.
- ٩٠ ومن آدابهم حفظ<sup>١</sup> اللسان عن<sup>٢</sup> حمد الناس وذمهم . كذلك بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٣</sup>: خير الدين الورع<sup>١</sup> وخير الورع حفظ اللسان عن المدح والذم<sup>٢</sup>.
- ٩١ ومن آدابهم الاتعاض بمرور الأوقات عليهم<sup>٢</sup> واجتناب إهمال أوقاتهم وتضييعها . كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٣</sup>: خذ موعظتك من الدهر ولا تستلذ بمرور الأيام والليالي عليك في إنفاذ شهواتك واستدل على ما لم يأت من الدهر بما قد مضى وأصلح فيما بقي من عمرك ما أفسدته فيما مضى من<sup>٤</sup> أيامك .
- ٩٢ ومن آدابهم تفويض أمورهم إلى الله<sup>١</sup> ليسترخوا بذلك<sup>٢</sup> . كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٣</sup>: من فوّض إلى الله أمره<sup>٤</sup> اعتدل عند العطيّة والسمع لعلمه بحسن اختيار الله<sup>٥</sup> له منعاً وعطاءً<sup>٦</sup>.
- ٩٣ ومن آدابهم: ترك الشهوات والإعراض عنها . كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٢</sup>: إنفاذ الشهوات<sup>٣</sup> مذلة في الدنيا وندامة وأسف في الآخرة وعمى القلب<sup>٥</sup> وحجاب عن الله تعالى .

٩٠ [ابن آدم حفظه ل . وحفظه (معروف عن الفقرة السابقة) . ٢س : عند . ٣] كذلك ...

٩١ ١- هذه الفقرة سقطت في ل . ٢- سقطت في س . ٣- [كذلك ... قول] : ب : قال السري . ٤- [فيما مضى من ...] : ب : فيما مضى . وعلى حدّ ميث ب : في ... مضى (لعلها محاولة لتصحيح النص) .

٩٢ ١- ... : ب : ... ٢- سقطت في س ل . ٣- [كذلك ... قول] : ب : قال السري . ٤- [إلى الله أمره] : س : أمره إلى الله . ٥- سقطت في ل . ٦- [كذلك ... وعطاء] : سقطت في ل .

٨٩ ١- راجع طبقات ص ٥٣ س ٣ ؛ النكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٢ س ٨ ؛ ص ٢٢٣ س ١٢ .

٩٠ ١- راجع قوت ج ٢ ص ١٤٩ س ١٠ ؛ مكارم الأخلاق ص ٥٤٩ س ٢٠ . وقارن تذكيرة الأوس ج ١ ص ٢٧ س ٢٢ . ٢- قرن الرعية ص ١٧٣ س ١٢ ؛ قوت ج ٢ ص ١٩٩ س ٦ ؛ طبقات ص ١٧٨ س ١ ؛ الفشيري ص ٥٤ س ١٧ ؛ ابن عساكر ج ٢ ص ١١٢ س ٤ ؛ النكواكب الدرية ج ١ ص ٢٦٩ س ٩ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٤٨ س ٢٢ .

٩٢ ١- قرن غنية ج ٢ ص ١٨٩ س ٢٦ ؛ وحقيقة التوكل تفويض الأمور إلى الله عز وجل .

٩٤ ومن آدابهم الائتمار<sup>1</sup> بأوامر القرآن ليدلتهم على الخيرات ويرشدهم إلى سنيّ المراتب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>2</sup> عن السريّ رحمه الله<sup>3</sup> أنه قال : اجعل القرآن شغلك ليكون العلم دليلك والحذر رفيقك<sup>4</sup> والخوف سائقك والرجاء قائدك والإشفاق لباسك وفكر<sup>5</sup> في وعده ووعيده واشتق<sup>6</sup> إلى ما شوّقتك<sup>7</sup> إليه تنال بذلك منالاً<sup>8</sup> من قرب العزيز الجواد<sup>9</sup>.

٩٥ ومن آدابهم عرضهم في كلّ أوقاتهم وأحوالهم<sup>2</sup> وأخلاقهم وأفعالهم على القرآن ليعرفوا بذلك نقصهم . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>3</sup> عن السريّ أنه قال : اعرض أخلاقك على مواجب القرآن لكي تمقت نفسك<sup>5</sup> وتخضع لربك وتعرف نقصك وإبرامك .

٩٦ ومن آدابهم العمل في معرفة النفس وبعدها عن طريق الخوف ليعرفوا بذلك عيوبهم ويزول عنهم بذلك مواقف العجب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>1</sup> عن السريّ أنه قال : معرفة النفس جلب الخوف للصدّيقين ولولاه لواقعا العجب وأحبوا التركية لأنفسهم .

٩٧ ومن آدابهم الأسفار والمقام في المواطن التي يُهان ولا يُكرم فيها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>1</sup> عن السريّ أنه قال : خسر<sup>2</sup> الأشياء لك<sup>3</sup> على السير<sup>4</sup> والاعتراب<sup>5</sup> في البلاد التي لا تُعرف فيها وخمول الذكر والصبر على فلق<sup>7</sup> الكسرة<sup>8</sup> والدون من الثياب ليأتيك الموت وأنت غير متأسف على شيء من الدنيا .

٩٣ 1 [ومن آدابهم]: ل . وكذلك . 2 [كذلك... قال]: س . قال السريّ . ل : ذوي عن السر ( والصواب : السري ) انه قال . 3 [انقاد الشهوات]: ل . الانقياد للشهوات . 4 : الدين . 5 : للقلب .

٩٤ 1 ب : الإيمان . 2 [بهذا الاسناد]: ساقط في ب . 3 [رحمه الله]: ساقط في س . 4 رقيبك . 5 س : وفكر . 6 ب : + اليك ، لكنه مشطوب . 7 س : منال . 8 [كذلك]: ساقط في ل . [الجواد]: ساقط في ل .

٩٥ 1 الفقرات ٩٥-٩٨ ساقطة في ل . 2 ب : احوالهم . 3 [بهذا الاسناد]: ساقط في ب . 4 س : موجب . 5 ب : لنفسك .

٩٦ 1 [بهذا الاسناد]: ساقط في ب .

٩٧ 1 [بهذا الاسناد]: ساقط في ب . 2 ب : الخبر . 3 ساقط في س . 4 س : السر . 5 س : الاعتراب . 6 س : البلدان . 7 س : فلق . 8 س : الكسر .



- ٩٨ ومن آدابهم العمل في إسقاط العجب عن النفس لئلا يستحسن من نفسه شيئاً فيهلك به . كذلك ذُكر عن السريّ أنّه قال : من العجب أن يُحتقر قليل الإساءة<sup>١</sup> ويُسْتَكْثَر قليل العمل فيما يماري<sup>٢</sup> به ويدّعي بذلك الفضل على غيره<sup>٣</sup> ويزدري<sup>٤</sup> بهم وذلك من قلّة معرفته بنفسه فإنّ من عرف نفسه سقط<sup>٥</sup> عنه العجب . وقال بعضهم : العجب يمنع من معرفة قدر النفس .
- ٩٩ ومن آدابهم استعمالهم<sup>١</sup> المروّة<sup>٢</sup> في كلّ أحوالهم . كذلك ذُكر<sup>٣</sup> بهذا الإسناد<sup>٤</sup> عن السريّ<sup>٥</sup> أنّه قال : المروّة هي القيام بأمر الله<sup>٦</sup> ونهيه والتقرّب إلى الله<sup>٧</sup> بأعلى الأخلاق وأشرفها<sup>٨</sup> . وقال الجنيد : المروّة أن لا ترى لنفسك على أحد فضلاً . وقال أبو حفص<sup>٩</sup> : هو<sup>١٠</sup> أن تبذل<sup>١١</sup> لإخوانك جاهك ومالك<sup>١٢</sup> في الدنيا وتخصّتهم بالدعاء في<sup>١٣</sup> العقبي .<sup>١</sup> وقال أبو عثمان : المروّة أن تصون نفسك عن المخالفات . وقال عبد الله بن المبارك : المروّة أن لا تُعرض عمّن أقبل على الله عزّ وجلّ<sup>١٤</sup> .
- ١٠٠ ومن آدابهم ملازمة الفقر وأكل الكسرة ولبس الحرقة والتنزّه عن التدنيس<sup>١</sup> بشيء من حطام هذه<sup>٢</sup> الفانية اختياراً لا<sup>٣</sup> اضطراراً . كذلك قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : يا ابن آدم يكفيك منها ما سدّ جوعتك ووارى<sup>٤</sup> عورتك وإن كان شيئاً<sup>٥</sup> يواريك<sup>٦</sup> كفاك<sup>٧</sup> . فلق الحبز وماء الجرّة<sup>٨</sup> وما فوق الإزار حساب عليك<sup>٩</sup> .

٩٨ ١ كذلك ... الإساءة : ساقط في س . ٢ يماري في ب غير واضحة . ٣ ب : غيرك . ٤ س : يزدري . ٥ س : سقط .

٩٩ ١ س : استعملهم . ل : استعمال . ٢ س : المروّة . ٣ [كذلك ذكر] : ل : وروي . ٤ [بهذا الإسناد] : ساقط في س . ٥ ل : السري . ٦ ل : + عز وجل . ٧ ل : + تعالى عز وجل . ٨ ل : وأشرفها . ٩ ب : جعفر . ١٠ ل : المروّة . ١١ ل : تبذل . ١٢ [جاهك ومالك] : ل : جاهلك . ١٣ ب : إلى . ساقط في ل . ١٤ [عز وجل] : س : تعالى . [وقال عبد الله ... وجل] : ساقط في ل .

١٠٠ ١ ل : التدنيس . ٢ س : الدنيا . ٣ س : إلا . ٤ ل : وارى . ٥ ل : بينا . ٦ س : وارى . ٧ ل : فذاك . ٨ ل : الحز . ٩ [كذلك قل ... عليك] : ساقط في ب .

٩٩ ١ راجع صفحات ص ٨٤ س ١٤ .

١٠٠ ١ راجع روضة العقلاء ص ٢٥٣ س ١٨ (حيث المخاطب سراقه بن مالك بن جشم) .

١٠١ ومن آدابهم مناقرة الصوفية فيما بينهم ومصالحتهم والحفظ على إخوانهم ما يضيّعونه<sup>2</sup> من أحوالهم. سمعت نصر بن أبي نصر العطار يقول سمعت الخلدّي يقول سمعت رُويماً يقول<sup>3</sup>: لا يزال الصوفية بخير ما تناقروا<sup>4</sup> فإذا اصطالحوا هلكوا. ١.

١٠٢ ومن آدابهم قلّة المقال وملازمة الفعال. سمعت نصر بن<sup>1</sup> أبي نصر العطار يقول سمعت محمد بن الفضل يقول سمعت محمد بن الحسين النقاش يقول سمعت رُويماً يقول<sup>2</sup>: إذا وهب الله لك المقال والفعال فأخذ منك المقال وترك عليك النعال فلا تُبال فإنها نعمة وإن أخذ منك الفعال وترك عليك المقال فإنها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعال فحينئذ نعمة<sup>3</sup>.

١٠٣ ومن آدابهم الإفضال والإيثار على الإخوان. سمعت نصر بن<sup>1</sup> أبي نصر يقول سمعت أبا الحسين المالكي يقول<sup>2</sup>: سئل بعض مشايخ الصوفية عن التصوف وآدابه فقال: هو أربع مقامات متى اجتمعت<sup>3</sup> في إنسان استحق التصوف وهي<sup>4</sup> الفضل والإيثار والصبر والدراية. فالفضل<sup>5</sup> أنه لو<sup>6</sup> أتى<sup>7</sup> ملك الدنيا<sup>8</sup> إنساناً<sup>9</sup> ثم سأله<sup>10</sup> شيئاً<sup>11</sup> لا<sup>12</sup> يجده<sup>13</sup> ثم رأى أن له الفضل إذ<sup>14</sup> جعله مكاناً<sup>15</sup> للسؤال فليس بمتفضل وأما الإيثار فالخروج من<sup>16</sup> الشيء ودفعه إلى من كان

- ١٠١ 1 الفقرتان ١٠١-١٠٢ ساقطتان في ل. 2 ب: يصنعونه. 3 [سمعت نصر... يقول]: ب: قال رُويم. 4 س: شاقروا.
- ١٠٢ 1 الاصل: ابن. 2 [سمعت نصر... يقول]: ب: قال رُويم. 3 [إذا وهب... نعمة]: س: إذا وهب الله لك المقال فإنها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعال فحينئذ نعمة.
- ١٠٣ 1 الاصل: ابن. 2 [سمعت نصر... يقول]: ساقط في ب. ل: وروى الحسن المالكي أنه قال. 3 ب: س: اجتمع. وهو. 4 ب: س: وهو. 5 ل: هو. 6 ل: إن. 7 ساقط في ل. 8 ل: السائل. 9 س: إنسان. ل: الدنيا. 10 س: سأل. 11 ل: سائل. 12 ل: ما. 13 س: كونه. 14 س: إن. 15 ل: أهلاً ومكاناً. 16 ل: عن.

١٠١ ١ راجع طبقات ص ١٨١ س ٧ ؛ القشيري ص ١٢٧ س ٢٧ ؛ التريديون فقرة ٨٠ ؛ عوارف ج ١ ص ٢٣٠ س ١٠ ؛ وهذه إشارة من رُويم إلى حسن تفقد بعضهم احوال بعض اشفاقاً من ظهور النفوس ؛ المدخل ج ٣ ص ١٥٩ س ١٥ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١١٦ س ٢٢ .

١٠٢ ١ راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ٣ ؛ نفاحات ص ٩٧ س ١ . وقارن نفاحات ص ٢٠٢ س ٣ .

وإن كان<sup>17</sup> محتاجاً وأماً الصبر فحمل النفس على المكاره<sup>18</sup> وأماً الدراية فالعلم  
النافع وإلا فالسكوت<sup>19</sup>.

١٠٤ ومن آدابهم كراهية الأكل وحده . أخبرنا نصر بن أبي نصر قال أخبرنا أحمد  
ابن عبد الله بن الساقد قال ابن الروذباري قال ابن أحمد هارون بن أحمد  
ابن محمد الخداد عن<sup>1</sup> محفوظ عن<sup>2</sup> أبي توبة<sup>3</sup> عن سفيان بن عيينة<sup>4</sup> عن  
الزهري<sup>5</sup> عن السائب بن يزيد قال : كان الرجل في الجاهلية إذا أكل  
وحده عبّر بذلك ولده من بعده<sup>6</sup> . وروى<sup>7</sup> عن النبي صلى الله عليه وسلم  
أنه قال : شركم<sup>8</sup> من يأكل<sup>9</sup> وحده ويسمع<sup>10</sup> رقله<sup>11</sup> .

١٠٥ ومن آدابهم مجانبة الرياء والعجب . وعن نصر بن أبي نصر قال سمعت  
جعفر بن الخدي قال سمعت الجعيد يقول سمعت سرياً<sup>1</sup> يقول : إنما أذهب  
أكثر أعمال الفقراء العجب وخفي الرياء<sup>2</sup> .

١٠٦ ومن آدابهم قلة الأكل واجتناب الشبع . وأصلهم فيه قول النبي صلى الله  
عليه وسلم للرجل الذي تجشأ<sup>1</sup> عنده : اكثف<sup>2</sup> جشاءك<sup>3</sup> عناء<sup>4</sup> فإن أكثركم

17 وث : كذا . سقط في ل . 18 كذا في ك . 19 فقصوه . فسكوت . سقط في ك .

١٠٤ 1 عن تصويب : «سمعت» . 2 لأصرو . 3 من : لأصرو . 4 الزهري . 5 سقط  
في ب . 6 حرر نصر . بعده : سقط في ل . 7 روى : 7 . وشرككم . 8 كذا .  
9 : ومع .

١٠٥ 1 لأصرو . 2 لأصرو . جعفر . 3 لأصرو . سري . 4 وعن : يقول : كذا . قول سري .  
5 : وروى عن سري (وخصه بالاسم) . 6 قال : 5 (وخفي الرياء) : من : وأجروا .

١٠٦ 1 ل : للرجل . 2 من : تجشأ . 3 من : التجشأ . 4 [جشاءك عناء] : كذا . جشاءك : 3 .  
مشعب . 6 : كذا . فسكوتكم . 7 سمعت عبد الحميد بن عيسى : سقط في ك . 8 من : كذا .  
9 لأصرو : من . 10 سمعت علي بن يقطين : كذا . وسكوتكم . 11 من : سكوتكم . 12 من :  
العناء . 13 سمعت عبد الحميد بن عيسى : سقط في ك .

١٠٤ ١ هو الربيع بن ربيع بن توبة حنظلي (توفي ٥٢٤) . راجع تهذيب ج ٣ ص ٢٥١ .  
٢ هو سفيان بن عيينة بن يحيى حمرى ميمون الخزاز بن محمد الكوفي (توفي ٥١٩) . راجع  
تهذيب ج ٤ ص ١١١ . ٣ هو محمد بن مسلمة بن عبد الله أبو شبيب الزهري (توفي  
٥١٢) . راجع تهذيب ج ٩ ص ١٤٥ . ٤ هو السائب بن يزيد بن سعد بن عمارة الكندي  
(توفي ٥٩١) . راجع بن عساكر ج ٢ ص ٢١١ . تهذيب ج ٣ ص ٤٥٠ . ٥ راجع العقد  
ج ٢ ص ٤١٨ من ٣ . المرادون فقراً ١٢٦ . وفقره مكرم للاختلاف ص ١٤ من ١ .

١٠٥ ١ راجع بن عساكر ج ٦ ص ٢٥ من ٨ .

شبعاً<sup>5</sup> في الدنيا أطولكم<sup>6</sup> جوعاً يوم القيامة . ١ سمعت عبد الله بن عثمان ابن بختيار يقول سمعت أبا عمرو بن السمك يقول<sup>7</sup> قال المرورودي: ٢ ما شبت منذ خمسين سنة<sup>٣</sup> . سمعت علي بن سعيد يقول سمعت أحمد بن البردعي يقول سمعت العباس بن عبد الله<sup>٤</sup> يقول سمعت سهلاً<sup>9</sup> يقول<sup>10</sup>: أصل هذا الأمر السكون<sup>11</sup> إلى الله وقلة الغذاء<sup>12</sup> والهرب من الخلق<sup>13</sup>.

١٠٧ ومن آدابهم في الرياضات مكابدة<sup>2</sup> الجوع<sup>3</sup> والذلة<sup>4</sup> وفي الأحوال ملازمة<sup>5</sup> الصدق والإخلاص . سمعت أبا عبد الله الرازي يقول سمعت محمد بن علي الكتاني يقول<sup>6</sup>: جربنا الرياضات<sup>7</sup> فما وجدنا أهدى<sup>8</sup> للبدن<sup>9</sup> من الجوع والذلة ومخالفة النفس ونازلنا الأحوال فما وجدنا شيئاً أصبح من الصدق والإخلاص .  
١٠٨ ومن آدابهم قلة الأكل والشرب . فإن<sup>2</sup> النبي صلى الله عليه وسلم قال<sup>3</sup>: المؤمن يأكل في معي<sup>4</sup> واحد<sup>5</sup> والكافر يأكل في سبعة أمعاء . ١ ورؤي عنه

١٠٧ تأتي هذه الفقرة في س ل بعد فقرة ١٦١ . 2 س : مكابدة . 3 ومن : الجوع . 4 ل : ولزوم الرياضات والجوع . 5 ل : في . 6 سمعت ابن : يقول : ل : قوله سمعت ابن أعلى (والصواب : علي) الكتاني . 7 [وفي الأحوال : الرياضات : البدن ومخالفة النفس ونازلنا الأحوال . 8 ب : اهداء . 9 ل : إلى البدن .

١٠٨ تأتي هذه الفقرة في س ل بعد فقرة ١٦٥ . 2 س : قال . 3 سقط في س . 4 س : المعده . 5 س ل : واحداً .

١٠٦ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٢٤٨ مادة «تجشأ» : قوت ج ١ ص ١٤٥ س ٢٢٠ ج ٤ ص ٤٦ س ٢٥ : احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٩ : المريرون فقرة ١٢٨ : مجمع الزوائد ج ١ ص ٢٢٣ س ٢٠ : جامع ج ١ ص ٧٤ س ٩ : كثر ج ٣ ص ١١٤ فقرة ١٠٣٥ . ٢ ص ٢٢٣ فقرة ١٠٩٣ : الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ١٦ . ٣ ص ٢٩٣ س ١٨ . والخبر كل من قوت وحياء ومجمع الزوائد هو ابو جحيفة . ٢ لعله ابو الخارث سريج بن ابراهيم المرورودي (توفي ٥٢٣٤) . راجع تاريخ بغداد ج ٩ ص ٣١٩ . ٣ ص ٢٢٣ . ٤ راجع الورع ص ٤ س ٢٠ . ٥ ص ٦٣ س ٣ (في بشر) . ٦ من العباس ابن عبد الله بن ابي عيسى البكساني الترقوي ابو محمد السطري (توفي ٥١٦٧) . راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ١٤٣ . ١٤٤ .

١٠٨ ١ راجع ونسك ج ٦ ص ٢٤٣ . مادة «معي» : الطريقة ص ١٢٥ س ٢٤ : احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٥ : كدرى ص ٣٧ س ١ : جامع ج ٢ ص ١٧٠ س ١٢ : الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٢ س ١ .

صلى الله عليه وسلم أنه قال : كثرة الأكل شوم<sup>١</sup>.

ومن آدابهم مجانبة الحرص والشرة فإن فيهما الشك وسوء الظن ، فإن الحرص

يبعثك على طلب الدنيا والشرة يدلك على حفظها من وجوه حقوقها .

ومن آدابهم حمل أصحابهم على سياسة نفوسهم<sup>٢</sup> ، وطلب الزيادة في أحوالهم .

سمعت عبد الله بن محمد الدمشقي يقول سمعت أبا عمرو<sup>٣</sup> الدمشقي يقول

وسألت : أي الخلق أعجز ؟ قال : من عجز عن سياسة نفسه قلت : فأبي الخلق<sup>٤</sup>

أقدر ؟ قال : من قدر على مخالفة هواه قلت : فأبي الخلق أعقل ؟ قال : من

ترك السكرات وأقبل<sup>٥</sup> على مكوئها . قال فسألت : ما سياسة النفس ؟ قال<sup>٦</sup> :

ملازمة الأدب فقلت : ممن يؤخذ الأدب وبمن يتأدب المريد ؟ فقال<sup>٧</sup> :

بمن تأدب الصغير<sup>٨</sup> والأدنى<sup>٩</sup> وأخذ منه الأدب وهم الأئمة من الصحابة

أو من السنن المرورية أو ممن أخذ الأدب من الله تعالى وهو النبي صلى الله

عليه وسلم فمن لزم سنته وتأدب بها فهو الذي ساس نفسه بأحسن سياسة<sup>١٠</sup> .

ومن آدابهم مجانبة صحبة الأشرار . قال أبو الحسن محمد بن أبي إسحاق

العاوي الصوفي يقول سمعت عبد الرحمن بن أحمد يقول سمعت القاسم بن

عنترة يقول سمعت بشرا<sup>١١</sup> الخافي يقول : صحبة الأشرار تورث سوء الظن

بالأخيار .<sup>١٢</sup> وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال : لا تصحب

إلا مؤمناً ولا يأكل طعامك إلا تقي<sup>١٣</sup> .

١ وروى عنه غيره . سمع في سائر من . وقال صميم بن يحيى : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : كثرة الأكل شوم . ( أبو عبد الله عليه السلام ) حدثنا أبو عبد الله عليه السلام . قال : كثرة الأكل شوم . في ذلك كثرهم . حرم يوم الجمعة ( نظراً فقرة ١١٧ ) .

٢ أي هذه الفقرة في من بعد فقرة ١٠٦ و ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٠ و ١١١ و ١١٢ و ١١٣ و ١١٤ و ١١٥ .

٣ أي هذا الخبر في من بعد فقرة ١٠٦ و ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٠ و ١١١ و ١١٢ و ١١٣ و ١١٤ و ١١٥ .

٤ أي هذا الخبر في من بعد فقرة ١٠٦ و ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٠ و ١١١ و ١١٢ و ١١٣ و ١١٤ و ١١٥ .

٥ أي هذا الخبر في من بعد فقرة ١٠٦ و ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٠ و ١١١ و ١١٢ و ١١٣ و ١١٤ و ١١٥ .

٦ أي هذا الخبر في من بعد فقرة ١٠٦ و ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٠ و ١١١ و ١١٢ و ١١٣ و ١١٤ و ١١٥ .

٧ أي هذا الخبر في من بعد فقرة ١٠٦ و ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٠ و ١١١ و ١١٢ و ١١٣ و ١١٤ و ١١٥ .

- ١١٢ ومن آدابهم كراهية مجالسة الأغنياء لقول النبي صلى الله عليه وسلم: انظروا إلى من<sup>١</sup> هو دونكم ولا تنظروا<sup>٢</sup> إلى من هو فوقكم فإن ذلك أجدد أن لا تزدروا<sup>٣</sup> نِعَمَ<sup>٤</sup> الله عليكم. ١ سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا عمرو بن السمك يقول سمعت القاسم بن منبه يقول: سمعت بشر بن الحارث يقول<sup>٥</sup>: إذا رأيتني أحب أن يجالسني<sup>٦</sup> غني فاعلم أنني قد نكست<sup>٧</sup>. وبإسناده عن بشر بن الحارث يقول<sup>٨</sup>: حسبك بمعرفة<sup>٩</sup> الناس<sup>١٠</sup> وصحبة الأغنياء رأس حب<sup>١١</sup> الدنيا وإذا تركت<sup>١٢</sup> مجالسة الناس وصحبة<sup>١٣</sup> الأغنياء فهو<sup>١٤</sup> الزهد.
- ١١٣ ومن آدابهم كتم ما يمكن كتمان من أفعالهم وأحوالهم. سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا<sup>١</sup> الفضل أحمد بن عبد الله قال سمعت<sup>٣</sup> محمد بن

١١٢ ١ ب: + هو ، لكنه مشطوب . ٢ س: تنظروا . ٣ س: تزدروا . ٤ س: نعمة . ٥ سمعت عبد الله... يقول: ب: قال بشر بن الحارث . ٦ ب: يجالسي . ٧ ب: تكسبت . ٨ س: نكست . ٩ س: سقت في ل . ١٠ [وبإسناده... يقول]: ب: وقد بشر . ١١ س: بعرفت . ١٢ [وبإسناده... الناس]: ل: قال الحارث: حسبك بمعرفة الناس . ١٣ س: في س . ١٤ ب: فهي .

١١٣ ١ [أفعالهم وأحوالهم]: س: حوهم وفعلهم . ل: حوالمهم وأحوالهم وفعلهم . ٢ الأصل: الحوهم . ٣ الأصل: بن .

١١١ ١ هو القاسم بن منبه بن يس أبو محمد الخريزي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٤٣٤ . ٢ راجع روضة العقلاء ص ٨٢ س ١٦ ؛ الصديق ص ١٣٣ س ١٧ ؛ عيوب المشركين ص ٦٠ ؛ القشيري ص ١٣٤ س ١١ ؛ كشف المحجوب ص ١٠٤ س ١١ ؛ شعري ج ١ ص ٩٦ س ١٧ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٠ س ٢٦ . وقيل الصديق ص ١٥ س ١٧ (عن كلية ودمنة) ؛ الذريعة ص ١٥٤ س ٣ ؛ محاضرات الأدباء ج ٣ ص ٣ س ١١ ؛ عرر ص ٣٧٨ س ١١ . ٣ راجع ونسك ج ٣ ص ٢٥٠ مادة اصطفت . ٤ مكارم الاخلاق ص ٥٤٧ س ١٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٩٠ س ١٢ ؛ شعري ج ٣ ص ١٥٦ س ٢٤ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٤٥ س ٣ .

١١٢ ١ راجع ونسك ج ٦ ص ٤٧٧ مادة «نظر» ؛ أحسن الكلم ص ٨ س ١٠ ؛ محاضرات الأدباء ج ٣ ص ٥١٧ س ٢ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٥٦ س ٥ ؛ شعري ص ٩٩ س ١٦ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٦٣ س ٨ ؛ جامع ج ١ ص ٩١ س ٢٠ ؛ روضة الناظرين ص ٢١٥ س ١١ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٦٢ س ١٠ ؛ قرآن قوت ج ٢ ص ١٠٦ س ٩ .

١١٣ ١ هو أبو الفضل أحمد بن عبد الله بن سليمان المعروف بابن القسافي . راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٢٢٢ .

هارون بن الحسين قال<sup>١</sup>: كُتِبَ عند معروف الكرخي عند<sup>٦</sup> صلاة العصر فجاءت سائلة فقالت<sup>٧</sup>: أعطوني شيئاً أفطر عليه فإنني صائمة<sup>٨</sup>. فدعاها<sup>٩</sup> معروف فقال: يا أخي<sup>١٠</sup> أفشيت<sup>١١</sup> سر الله<sup>١٢</sup> وتأملين<sup>١٣</sup> أن تعيشي<sup>١٤</sup> إلى الليل<sup>١٥</sup>؟ ومن آدابهم العمل في إسقاط رؤيتهم عن أفعالهم<sup>٢</sup> وعبادتهم<sup>٣</sup>. سمعت أبا الحسين أحمد بن محمد الفارسي يقول سمعت أبا الطيب البصري يقول<sup>٤</sup>: من لم يُدرج<sup>٥</sup> وفاء العبودية في عز الربوبية لم تصف له العبودية لمشاهدة نفسه وأفعاله وسكوته وحركاته. ١.

ومن آدابهم حفظ التوبة على جميع جوارحهم الظاهرة والباطنة. سمعت أبا الحسين الفارسي <يقول> سمعت فارساً<sup>١</sup> الدينوري يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت دا النون يقول<sup>٢</sup>: على كل جارحة توبة ظاهراً وباطناً فعلى القلب مداومة الخطرات وعلى الجوارح<sup>٣</sup> مداومة الحركات وعلى السر حفظ محمود الإضمار وعلى الأعضاء حفظ محمود الأفعال وهي التوبة<sup>٤</sup> النصوح. قال الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾. ١.

ومن آدابهم تصحيح الابتداء ليصح لهم الانتهاء. كذلك ذكر عن أبي العباس بن عطاء<sup>١</sup> أنه كان يقول<sup>١</sup>: لا يرتقي في الدرجات العلى من لم يُحكّم

١ [سمعت عبد الله... قال]: ب: قال هارون بن الحسن. ل: وروى هارون ابن أبي الحسن قال. ٥ ل: كنت. ٦ ساقط في ل. ٧ [فجاءت... فقالت]: ل: فجاءه سائل فقال. ٨ ل: صائم. ٩ ل: فدعا. ١٠ ل: أخي. ١١ س: أفشيتني. ١٢ ل: + تعالى. ١٣ س: وتؤلمين. ل: أفتملين. ١٤ ب: تعيشين. ل: تعيش. ١٥ ل: الله.

١ هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢ ب: + واحواهم، لكنه مشطوب. ٣ س: وعبادتهم. ٤ [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال أبو الطيب البصري. ٥ س: يتدرج.

١ الاصل: فارس. ٢ [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال ذو النون. ل: وروى عن ذوا (والصواب: ذي) النون يقول. ٣ س: الجوارح. ٤ ل: توبة.

١ [كذلك... يقول]: ل: وروى عن ابن العباس ابن عطاء انه قال. ٢ ل: الواجبات. ٣ ل: ومطايا. ٤ ساقط في س.

٢ راجع صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ١٠ (عن محمود بن منصور الطوسي).

١ راجع نفعات ص ١٧٦ س ٨ (عن أبي طيب المصري). وقارن حقائق ورقعة ٤١ ب س ١٣؛ نفعات ص ١١٨ س ٤؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٣ س ٦.

١ سورة الانعام ١٢٠.

فيما بينه وبين الله أوائل البدايات وهي الفروض الواجبة<sup>2</sup> والأوراد الزكية<sup>3</sup> ومطاوي<sup>4</sup> الفضل وعزائم الأمر فمن أحكم ذلك من الله عليه<sup>5</sup> بما بعده<sup>6</sup>.  
 117 ومن آدابهم قلّة الكلام في حال لم ينزلوه والإخبار عن طريق لم يسلكوه.  
 كذلك<sup>1</sup> روي عن الشبلي أنه قال: ما أقبح بالرجل<sup>2</sup> وصف طريق لم يسلكه<sup>3</sup>  
 ووصف حال لم ينزله<sup>4</sup>.

118 ومن آدابهم التجرد من<sup>1</sup> الدنيا بما<sup>2</sup> أمكنهم. سمعت أبا الحسين بن أبي عمرو البلخي يقول سمعت عمر بن محمد يقول سمعت أبا العباس بن عطاء يقول<sup>3</sup>: كل<sup>4</sup> آخذ<sup>5</sup> من الدنيا إذا نقص حاله فيها اتضع عند الناس إلا<sup>6</sup> الصوفي فإنه كلما تجرد من الدنيا كان أعظم عندهم وفي<sup>7</sup> أعينهم.

119 ومن آدابهم ما سئل<sup>1</sup> أبو حفص عن الأدب مع الله<sup>2</sup> والأدب مع عباده فقال: الأدب مع الله<sup>3</sup> القيام بأوامره على حد<sup>4</sup> الإخلاص وصحة المعاملة<sup>5</sup> في الظاهر والباطن مع الخوف من الله<sup>6</sup> والهيبة منه والصحبة<sup>7</sup> مع الخلق بالرفق عند البلوى والحلم<sup>8</sup> عند الاختيار والسخاء والكرم عندما يخاف هواه والغفوة<sup>9</sup> عند المقدرة<sup>10</sup> والرحمة والسفقة عليهم. والأخذ بالفضل ومصلحة القاطع والإحسان إلى المسيء وتعظيم جميع المسلمين فإن<sup>11</sup> أحداً من المسلمين<sup>12</sup> لا يخلو<sup>13</sup> من فضل الله<sup>14</sup> ومنته<sup>14</sup>.

117 1 ساقط في ل. 2 ل. + ان يتكلم في. 3 ل. يسلكوه. 4 ل. ينزلوه.  
 118 1 ل. عن. 2 ل. ما. 3 سمعت أبا الحسين. يقول. 4 ل. قال ابن عطاء. 5 ل. قال أبو العباس. 6 س. أحد. 7 ل. وعرف في.  
 119 1 [ومن... سئل]: ل. وسئل. 2 ل. + تعالى. 3 ل. + تعالى. 4 ل. حده. 5 ل. + مع. 6 ل. + تعالى. 7 ل. وصحبة. 8 س. وأحكم. 9 ب. وأخوف. 10 ل. والغفوة. 11 ل. والغفوة عند القدرة. 12 ل. [فإن... المسلمين]: ساقط في ل. 12 س. يخلو. 13 ل. فضل. 14 ب. فضله. 14 ل. ومنته.

117 1 هو أبو العباس أحمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأديبي (توفي 344 هـ) - مجمع طبعات ص 265 والمراجع المسجلة هناك 5 صفحات ص 181 - 2 مع الأوراد الزكية ص 1 ص 217 س 6 (عن الجنيدي).

119 1 قارن آداب الصحة ص 43 س 3 ؛ حلية ج 10 ص 145 س 15 ؛ النشيري ص 20 س 3 ؛ تذكرة الأولياء ج 2 ص 59 س 14 ؛ المدخل ج 3 ص 164 س 1 (عن آداب الصحة للسلمي) ؛ نشر المحاسن ج 2 ص 21 س 18 ؛ ص 275 س 9.



- ١٢٠ ومن آدابهم تصحيح علم الظاهر والباطن<sup>١</sup> جميعاً . كذلك حكى<sup>٢</sup> عن يحيى ابن معاذ<sup>٣</sup> أنه قال : علم الظاهر سلوك الطريق وعلم الباطن<sup>٤</sup> آداب المنزل<sup>٥</sup> .
- ١٢١ ومن آدابهم احتمال الخن<sup>١</sup> والبلايا<sup>٢</sup> في منافع الناس غاية جهدهم . سمعت عبد الواحد بن بكر<sup>١</sup> يقول سمعت أحمد بن علي<sup>٢</sup> يقول سمعت علي بن عبد الخنيد يقول<sup>٣</sup> : مثل الصوفي مثل الشمس التي تطلع على كل أحد<sup>٤</sup> والأرض التي يظأ عليها<sup>٥</sup> كل شيء<sup>٦</sup> والماء<sup>٧</sup> الذي يشربه<sup>٨</sup> كل شيء<sup>٩</sup> والنار<sup>٩</sup> التي<sup>١٠</sup> يستضيء بها<sup>١١</sup> كل شيء<sup>١٢</sup> . وقال بعضهم : مثل الصوفي مثل الأرض تحمل الأذى وتنبت المرعى<sup>١٣</sup> .
- ١٢٢ ومن آدابهم الشفقة على<sup>١</sup> الأصحاب وحسن الظن بهم والكلام عليهم على<sup>٢</sup> حد النصح . أخبرنا أبو العباس البغدادي قال أخبرني محمد بن عبد الله الفرغاني<sup>١</sup> قال سمعت الخنيد يقول وقد كلمه أصحابه في الذين يقفون على الخلقه فيسألونه أنهم ليسوا<sup>٣</sup> موضعاً لجوابه وأنهم يمتقنون<sup>٤</sup> أحب أصحابه أن لا يجيبهم فقال الخنيد : روئي فيهم غير روئيكم إنما أفضل<sup>٥</sup> أن يكونوا يمتقنون بكلمة فتكون سبباً لنجاتهم<sup>٦</sup> .

١ [ظاهر والباطن] : ل . الباطن والظاهر . ٢ [كذلك حكى] : ساقط في ل . ٣ ل : + الراري . ٤ س : + علم . ٥ ل : المارة .

١ س : مؤن . ٢ [ومن] : والبلايا] : ل . والجهد . ٣ [سمعت عبد الواحد... يقول] : ب : قال علي بن عبد حميد . ل : وروى علي بن عبد الحميد الغضائري أنه قال . ٤ [كل أحد] : ل : خنيد . ٥ يظأ عيب . س : يظوه (والصواب : يظوه) . ٦ [والأرض... شيء] : ساقط في ل . ٧ [ومن الماء] : ل : يشرب منه . ٨ ل : ومثل النار . ٩ ب : الذي . ١٠ ساقط في ل . ١١ ل : أحد . ١٢ [وقال بعضهم... المرعى] : ساقط في ل .

١ ساقط في ل . ٢ س : في . ٣ الاصل : ليس . ٤ الاصل : يمتقنون . ٥ الاصل : اقل . ٦ [خبرنا... بحالهم] : ساقط في ب .

١ قرن المریدون فقرة ٥٨ . وانظر المریدون فقرة ٤٠ : واهله (أي اهل التصوف) على ثلاث طبقات... والمتوسط مطالب بآداب المنزل وهو صاحب تلوين لأنه يرتقي من حال الى حال وهو في زيادة .

١ هو ابو فرح عبد الواحد بن بكر الورثاني الصوفي (توفي ٥٣٧٢هـ) . راجع تاريخ جرجان ص ٢١١ . ٢ [ورن القشيري ص ١٢٧ س ١٧ ، ص ١٤٢ س ١٩ (عن الخنيد) .

١ هو محمد بن عبد الله ابو حفص الفرغاني الصوفي . راجع الانساب ص ٤٢٤ .

١٢٣ ومن آدابهم حفظ حرمان المشايخ وبركات<sup>١</sup> التأديب<sup>٢</sup> بمحالستهم وآدابهم .  
أخبرنا محمد بن الحسن الحشّاب قال سمعت محمد بن عبد الله الفرغاني  
يقول سمعت الحنيد يقول<sup>٣</sup>: كنت أجلس إلى شيوخ يضع عشرة<sup>٤</sup> سنة<sup>٥</sup>  
يتكلمون في هذه العلوم وما كنت أفهم ما يقولون ولا أنكر عليهم وكان  
فائدتي منهم من جمعة إلى جمعة أني أجيء فأسمع ما يقولون وعندني أنه  
حق لم أبد<sup>٦</sup> بالإنكار عليهم . فما مضت هذه المدة حتى إذا أجروا<sup>٨</sup>  
مسألة جاؤوني<sup>٩</sup> إلى البيت فسألوني عنها وقالوا: جرت مسألة كيت وكيت  
فأحببنا<sup>١٠</sup> أن نسمعها أو نحو هذا من الكلام<sup>١١</sup> .

١٢٤ ومن آدابهم أن يجتهدوا أن لا يأكلوا بدّينهم .<sup>١</sup> سمعت محمد بن خالد  
البغدادي يقول سمعت عبد الله الفارسي يقول سمعت أبا الحسن الرازي يقول  
سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت أبا<sup>٢</sup> تراب النخشي<sup>٣</sup> يقول<sup>٤</sup>: ما  
تمنت<sup>٥</sup> علي نفسي إلا مرة<sup>٦</sup> تمت<sup>٦</sup> علي خبزاً وبيضاً<sup>٧</sup> وأنا في سفر فعذلت  
عن الطريق إلى قرية فلما دخلتها وثب<sup>٨</sup> علي<sup>٩</sup> رجل وتعلق بي وقال: كان  
في اللصوص . فبطحوني وضربوني سبعين جلدة . فوقف رجل علي فقال:  
ويحك هذا أبو تراب<sup>١٠</sup>! فأقوموني واعتذروا إلي<sup>١١</sup> وأدخلني الرجل منزله وقدم

١٢٣ ١ل: وتبركات . ٢س: التأديب . ٣[أخبرنا... يقول] ب: قول الحنيد . ٤ب: عشرة .  
٥س: سنين وهم . ٦س: هذا . ٧ب: عليه . لكنه مشطوب . ولمن الأفضل أن  
يقرأ «أبد» . ٨س: اجري . ٩ب: جاؤوني . ١٠س: وجبت . ١١[وآدابهم... الكلام]:  
ساقط في ل .

١٢٤ ١الفقرات ١٢٤-١٢٦ ساقطة في ل . ٢الاصد: ابو . ٣الاصد: نخشي . ٤[سمعت محمد...  
يقول]: ب: قال أبو تراب النخشي . ٥ب: تمت . ٦ب: تمت . ٧[خبزاً وبيضاً]:  
ب: خبز وبيض . ٨س: وثب . ٩س: عند . ١٠س: السعشي (والصواب: السعشي) .  
١١ساقط في س .

١٢٤ ١ قارن الرعاية ص ١٦٩ س ١٥ ؛ حلية ج ١٠ ص ١١٧ س ٧ . وسمعت السري يذم من  
يأكل بدينه ويقول: من الذالة ان يأكل العبد بدينه ؛ صنوة ج ٢ ص ٢١٤ س ٩ ج ٤  
ص ١١٥ س ١٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٣٢ س ٢٧ . وانظر احياء ج ٢ ص ١٧٠  
س ٣٧ : فأخذ المال باظهار التصوف من غير اتصاف بحقيقته كأخذه باظهار نسب رسول الله  
صلعم على سبيل الدعوى... ولهذا احتراز المختاطون عن الاكل بالدين... فلا جرم كانوا لا  
يشترون شيئاً بأنفسهم مخافة ان يسامحوا لأجل دينهم فيكونوا قد أكلوا بالدين .

إلى بخير<sup>١٢</sup> وبيض فقلت لنفسي : كأنها<sup>١٣</sup> بعد سبعين جلدة<sup>٢</sup>.  
 ١٢٥ ومن آدابهم التواجد في السماع والسكون فيه إلا أن يكون عن غلبة وجد  
 يعرف حقيقة<sup>٣</sup> سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت المرتعش<sup>٤</sup> يقول : من  
 تواجد ولم يوافق<sup>٥</sup> تواجده زيادة فينبغي له أن يستحي ويتوب فإن الله أحق  
 أن يستحي منه<sup>٦</sup>.

١٢٦ ومن آدابهم تناول الطعام على مقدار القوام . قال أبو العباس بن عطاء : من  
 طلب الطعام لغير القوام كان انتفاعه سقماً<sup>١</sup>.

١٢٧ ومن آدابهم ترك الكلام على عوام الناس إلا أن يجد مریداً طالباً لمتصده<sup>١</sup>  
 ويتكلم عليه بمقدار ما يدلّه ولا يزيد على ذلك . فإنه قيل لأبي الحسين  
 النوري<sup>٢</sup> لما دخل مصر أن يتكلم<sup>٣</sup> على إخوانه<sup>٤</sup> . قال : لا . هم<sup>٥</sup> في سفر  
 الوحشة وذكر الحق<sup>٦</sup> بينهم غيبة<sup>٧</sup> . لو<sup>٨</sup> وجدت مریداً متحققاً<sup>٩</sup> أو طالباً  
 مسترشداً لتكلمت عليه بمقدار ما يتحقق به المرید أو يصل<sup>١٠</sup> الطالب إلى  
 مراده ومقصده لكن<sup>١١</sup> أتخفق إذا تكلمت كلمة<sup>١٢</sup> تكلمت<sup>١٢</sup> بشهوة وإذا

١٢ س : ح : ١٣ س : ك

١٢٥ ١ س : ٢ س : ح : ٣ س : ر : ٤ س : ز : ٥ س : ح : ٦ س : ح : ٧ س : ح : ٨ س : ح : ٩ س : ح :

١٢٦ ١ س : لا فليس أن يقرأ السقام (رعدة لسقم) . أو سقاماً .

١٢٧ ١ س : ٢ س : ح : ٣ س : ح : ٤ س : ح : ٥ س : ح : ٦ س : ح : ٧ س : ح : ٨ س : ح : ٩ س : ح : ١٠ س : ح : ١١ س : ح : ١٢ س : ح :  
 ١ س : ٢ س : ح : ٣ س : ح : ٤ س : ح : ٥ س : ح : ٦ س : ح : ٧ س : ح : ٨ س : ح : ٩ س : ح : ١٠ س : ح : ١١ س : ح : ١٢ س : ح :  
 ١٣ س : ح : ١٤ س : ح : ١٥ س : ح : ١٦ س : ح : ١٧ س : ح : ١٨ س : ح : ١٩ س : ح : ٢٠ س : ح : ٢١ س : ح : ٢٢ س : ح :  
 مشعوب . ١٠ س : ح : ١١ س : ح : ١٢ س : ح : ١٣ س : ح : ١٤ س : ح : ١٥ س : ح : ١٦ س : ح : ١٧ س : ح : ١٨ س : ح : ١٩ س : ح : ٢٠ س : ح :

٢ رجع صيغة ح ١٠ ص ٤٧ س ١٦ : تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ س ٢٢ :  
 فقشيري ص ١١ س ٣١ ص ٦١ س ٨ : السبكي ج ٢ ص ٥٥ س ١٥ .

١٢٥ ١ س : فقشيري ص ١٨٤ س ٣٦ : مرندون فقرة ١٣٩ : وليس من الأدب استدعاء الخو  
 والتكلم لمقيم إلا عن غلبة حال برد ورجح . ٢ هو أبو محمد عبد الله بن محمد المرتعش  
 (توفي ٥٣٢٨) . راجع طبقات ص ٣٤٩ والمراجع المسجلة هناك : تفحسات ص ٢٠٦ :  
 المصحح ٦ ص ٣٠١ . ٣ رجع فقشيري شرح ص ٢٥٤ س ١٣ .

١٢٧ ١ هو أبو الحسين أحمد بن محمد النوري (توفي ٥٢٩٥) . راجع طبقات ص ١٦٤ والمراجع  
 المسجلة هناك .

سمعوا سمعوا بلهو : ففائدتي<sup>13</sup> في كلامي قضاء<sup>14</sup> وطري فيه والتزيين<sup>15</sup> به وفائدتهم في سماع كلامي أن يدعوا ما<sup>16</sup> ليس لهم به علم ولا خبر<sup>17</sup>.  
 ١٢٨ ومن آدابهم ملازمة حالي<sup>2</sup> المراقبة والمشاهدة في ظاهرهم وباطنهم . كذلك قال أبو الحسين النوري : من لم يراقب<sup>3</sup> الله في أعماله لم يشاهد الله في أحواله ومن لم<sup>4</sup> يذكر اطلاع الله عليه لم يحسن المراقبة له .

١٢٩ ومن آدابهم استعمال المروءة مع الله تعالى<sup>1</sup> في معاملته<sup>2</sup>. كذلك قال يعقوب ابن معاذ : عامل الله بالمروءة وهو أن تشاهد منته<sup>3</sup> عليك في أن وفئك لخدمته<sup>4</sup> ولا تمنّ عليه بطاعته ولا تطلب على عملك جزاءً وتفني عمرك في<sup>5</sup> شكر ما أهلت له<sup>6</sup> من خدمته وعبادته .

١٣٠ ومن آدابهم استعمال الأدب في طلب الحاجة من الله تعالى<sup>1</sup> وهو أن تطلب بلسان الافتقار لا بلسان الحكم . ولزوم الأدب في طلب الحاجة دليل قرب نجاحها .<sup>١</sup>

١٣١ ومن آدابهم وصية أصحابهم بصحبة من يدلّهم على السبيل<sup>1</sup> إلى الله<sup>2</sup> والإقبال عليه<sup>3</sup> ويزهدهم<sup>4</sup> في الدنيا . سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول : قلت لذي النون وقت مفارقتي له : من أصحاب ومن أجالس؟ قال : عليك بمجالسة من يذكرك<sup>5</sup> الله رؤيته ويقع على باطنك هيئته<sup>6</sup> ويزيد في علمك<sup>7</sup> منطقه ويزهدك في الدنيا عمله<sup>8</sup> ولا يعصي<sup>9</sup> الله ما

١٢٨ 1 الفقرات ١٢٨-١٣٠ ساقطة في ل . 2 س : حال . 3 س : يعرف ويراقب . 4 ساقط في س .

١٢٩ 1 ساقط في س . 2 س : معاملته . 3 س : منه . 4 س : لخدمته . 5 ساقط في س . 6 س : في س .

١٣٠ 1 ساقط في س .

١٣١ 1 ل : سبيل . 2 ل : + عز وجل . 3 ل : على الله . 4 س : ويزهد . 5 س : يذكر . 6 [ويقع ... هيئته] : س : ويقع هيئته على باطنك . 7 س : مملك . 8 س : علمه . 9 س : تعص .

١٣٠ ١ راجع طبقات ص ٢٤ س ٩ (عن ذي النون) .

دمت في فربه يعظك بلسان فعلاه<sup>10</sup> ولا يعظك بلسان قوله<sup>11</sup>. وقال<sup>12</sup> رجل  
للعنيد: أوصني فقال: من ذلك على الله فكن معه ومن ذلك على الدنيا  
فتباعد<sup>13</sup> عنه. وقال رجل لأبي حفص: أوصني فقال: كن لربك عبداً حقاً  
ولأصحابك أخاً<sup>14</sup> صادقاً<sup>15</sup> واعلم أنه لا أحد<sup>16</sup> من المسلمين إلا وله مع  
الله<sup>17</sup> سرٌّ فاحفظ حرمة ذلك السرِّ وإياك وأن<sup>18</sup> تحتقر أحداً من المسلمين  
فتزلّ زلّةً لا تنعش<sup>19</sup> منها أبداً. وقال رجل لمحمد بن القصار: أوصني  
فقال: أوصيك بما أوصى به الفضيل<sup>2</sup> بعض أصحابه حين استوصاه فقال:  
أرباب<sup>20</sup> متفرقون خير أم الله الواحد القهار<sup>21</sup>

ومن آدابهم التباعد عن خدمة<sup>1</sup> الأغنياء طمعاً فيهم. أخبرنا أحمد بن نصر  
النرسي ببغداد قال حدثني<sup>2</sup> محمد بن مخلد<sup>1</sup> قال سمعت<sup>3</sup> عمر بن فيروز  
<قال> سمعت بشر بن الحارث يقول<sup>4</sup>: لو لم يكن في القنوع إلا التمتع  
بالعزّ لكفى صاحبه<sup>2</sup>.

ومن آدابهم ترك جميع الشهوات<sup>1</sup>. أخبرنا أحمد بن نصر <قال حدثني محمد>  
ابن مخلد<sup>2</sup> قال قال بشر بن الحارث<sup>3</sup>: إذا رأيت القارئ الفقير يسوي ثياب غني  
لطمع<sup>4</sup> فاعلم أنه ممقوت.

10 ب: + بل (بدأ كتابة «بلسان») ، ولكنه مشطوب . 11 [سمعت محمد... قوله]:  
سقط في ل . 12 ل: قال . 13 ل: فتباعده . 14 ل: خدما . 15 ب: صدقا . 16 [لا أحد]:  
ل: لأحد . 17 ل: + تعالى . 18 س: ل: ان . 19 ل: ينعشه نعشاً رفعة . 20 س: أرباب .  
21 [وقال رجل... القهار]: سقط في ل .

1 س: خدمت . 2 الاصل: خدمتي . 3 الاصل: بن . 4 [أخبرنا... يقول]: ب: قول بشر بن  
الحارث .

1 [أخبرنا أحمد بن نصر... الشهوات]: سقط في ل . 2 [أخبرنا... مخلد]: سقط في ب ل .  
3 س: + يقول . ل: + الحافي . 4 سقط في ب .

1 البيان والتبيين ج ٣ ص ١١٤ س ١٣ (عن عيسى بن مريم) ، آداب الصحبة ص ٣٠  
س ٧ ، والمراجع المسجلة هناك : صفوة ج ٤ ص ٢٨٨ س ١٠ . وقارن حقائق ورقة ٢٧٢  
ب س ١٦ (عن عيسى بن مريم) . ٢ هو أبو علي الفضيل بن عياض (توفي ١٨٧ هـ) . راجع  
طبقات ص ٦ والمراجع المسجلة هناك . ٣ راجع حقائق ورقة ١١٩ آ س ٢١ . وانظر سورة  
يوسف ٣٩ .

1 هو محمد بن مخلد بن حفص أبو عبد الله الدوري العطار (توفي ٢٣١ هـ) . راجع تاريخ  
بغداد ج ٣ ص ٣١٠ . ٢ راجع ابن عساكر ج ٣ ص ٢٢٧ س ١٦ .

- ١٣٤ ومن آدابهم التعرّز بالقناعة . أخبرنا أحمد بن النصر قال حدثني <محمد>  
ابن مخلد قال حدثني ١ محمد بن يوسف قال حدثني أبو نصر غلام ٢ البزاز ٣  
<قال> سمعت بشر بن الحارث يقول ٤: أوحى الله تعالى ٥ إلى داود عليه  
السلام ٦: يا داود حذر أهلك أكل الشهوات فإنّي إنّما خلقت الشهوات  
لضعفة ٧ خلقي . فما للأبطال والشهوات ٨
- ١٣٥ ومن آدابهم مجانبة ١ الشبع من الحلال لئلا يتخطى ٢ به ٣ إلى الشبهة والحرام .  
أخبرنا أحمد بن نصر قال حدثني <محمد> بن مخلد قال حدثني علي بن  
خليل قال كان أبو ٤ العباس البغدادي يخلب يقول سمعت بشر بن الحارث  
يقول ٥: لا تعود ٦ نفسك الشبع من الحلال فتخطى ٧ بك إلى ٨ الشبهة والحرام .
- ١٣٦ ومن آدابهم التمييز ١ في إجابة ٢ الدعوات . أخبرنا أحمد بن نصر النرسي قال  
حدثني <محمد> بن مخلد قال حدثني موسى بن هارون الطوسي قال حدثني  
محمد بن نعيم بن هيصم ١ <قال> سمعت بشراً ٣ يقول ٤: كانوا أولئك  
الأخيار ٥ لا يجيبون إلاّ من يعرفون طعامه ومسكنه .
- ١٣٧ ومن آدابهم قلّة المقام عند المريض في العبادة ٢ . سمعت أبا العباس  
البغدادي يقول سمعت جعفرأ ٣ الخلدّي يقول قال حدثني أبو القاسم بن بشار  
قال ٤ قال سري السقطي : اعتلت بطرسوس علة قيام ٥ فعادني أناس ٦ من
- ١٣٤ 1 الاصل: بن . 2 الاصل: غلام . 3 الاصل: البزاز . 4 [الخبر... يقول] ب . 5 قول بشر  
بن الحارث . 6 ساقط في س . 7 [عليه السلام] س . 8 عم . 7 س . 8 لضعفة . 8 [الخبر... حدثني  
والشبهات] : ساقط في ل .
- ١٣٥ 1 [ومن آدابهم مجانبة] : ل . 2 وترك جميع الشهوات ومجانبة . 2 ل : يتخطى . 3 ساقط في ل .  
4 الاصل: ابي . 5 [الخبر... يقول] : ب . 6 قول بشر بن الحارث . ل : قول بشر الحارث .  
6 س . تعود . 7 ل : فيتخطى . 8 ساقط في ب .
- ١٣٦ 1 س : التمييز . 2 س : اجابت . 3 الاصل: بشر . 4 [الخبر... يقول] : ب . 5 قول  
الحارث . ل : قال بشر الحارث . 5 ل : الاخيار .
- ١٣٧ 1 هذه الفقرة ساقطة في ل . 2 ب : العبادة . 3 الاصل: جعفر . 4 سمعت . 5 ابي .  
قال : [ساقط في ب . 5 ابن عساكر : بمعنى القيام (قراءة أكثر موصوح) . 6 س : الناس .
- ١٣٤ ١ قارن القشيري / شرح ص ١٦٣ س ١٦ .
- ١٣٥ ١ قارن قوت ج ٤ ص ٢٢٠ س ٢٥ .
- ١٣٦ ١ هو ابو بكر محمد بن نعيم بن هيصم . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٢١ .

الفقراء فجلسوا فأطالوا<sup>7</sup> الجلوس فقلت لهم: ابسطوا أيديكم حتى ندعو<sup>8</sup>، فبسطوا أيديهم فقلت: اللهم علمنا كيف نعود المرضى<sup>9</sup>. ومسحت يدي على وجهي فعلموا أنهم قد أطالوا فقاموا وانصرفوا<sup>١٠</sup>.

ومن آدابهم ملازمة الورع في الأوقات كلها. سمعت محمد بن الحسين بن خالد يقول سمعت أحمد بن محمد بن صالح <يقول> سمعت محمد بن عبدون يقول سمعت أبا القاسم بن رزق الله يقول<sup>١</sup>: خرجت يوماً<sup>2</sup> من المسجد فإذا صبيان يلعبون ومشايخ قعود فقلت<sup>4</sup> لهم: يا هؤلاء ما<sup>5</sup> تستحيون<sup>6</sup>؟ مشايخ قعود وأنتم تلعبون؟ فقال لي<sup>7</sup> بعض أولئك الصبيان: يا عم قل ورعهم فقلت<sup>8</sup> هيبته<sup>9</sup>. وقال<sup>10</sup> سهل بن عبد الله: الورع قوام الأمور كلها فمن لزم الورع في جميع متصرفاته أورثه الله تعالى<sup>11</sup> محبة في قلوب أوليائه وهيبة في قلوب أعدائه وقبولاً عند أهل ولايته. وسئل ابن يزدان<sup>12</sup>: ما الورع؟ فقال<sup>13</sup>: متابعة الكتاب والسنة والتأديب بآداب الشرع وترك ركوب الرخص<sup>14</sup> بالتأويلات.

ومن آدابهم حفظ الأوقات وملازمة الآداب في الأحوال. أخبرنا أبو العباس ابن محمد بن الحسين بن الحشّاب<sup>4</sup> قال حدثني عبد الله بن أحمد النقاش <قال> سمعت أبي يقول سمعت فهدان يقول: إنما أنت بين أوقات ثلاثة<sup>5</sup>:

7س: فطالوا. 8س: ندعوا. 9س: المريض.

1 سمعت محمد بن الحسين... يقول: [يقول]: قال أبو القاسم بن رزق الله. 2ب: يوماً. 3ساقط في ل. 4ل: قلت. 5ل: أما. 6س: تستحيون. 7ساقط في ل. 8ل: فقلت. 9زيد على هـ مش ل. 10ل: قال. 11ساقط في س ل. 12س: يزانيار. 13[وسئل... فقلت]: ل: الورع. 14ل: حفص.

1 الفقراء ١٣٩-١٤٠ ساقطون في ل. 2س: أبا. ساقط في ب. 3لعل الصواب: عن. 4[بن الحسين بن الحشّاب]: ساقط في ب. 5ب: ثلاث. 6س: يأتي. 7ب: هو. 8[ل: عليك]: س: عليك أم لك. 9[وهو لك]: ساقط في س.

1 راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٧٩ س ١٠؛ صفحات ص ٥٤ س ٥.

1 لعله محمد بن الحسن بن خالد البغدادي. راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨. 2 راجع القشيري ص ٥٤ س ٢١ (عن علي العطار). 3 هو أبو بكر الحسين بن علي بن يزدان. راجع طبقات ص ٤٠٦ والمراجع المسجلة هناك؛ صفحات ص ١٨٣.

وقت قد مضى ليس إلى تلافيه سبيل ووقت لم يأت<sup>٦</sup> لا تدري أهو<sup>٧</sup> لك أم عليك<sup>٨</sup> وهو لك<sup>٩</sup> أم أنت له وإنما أنت بوقتك فاحذر أن لا تغيب عن وقتك وعن تعهد نفسك فيه . ١ .

١٤٠ ومن آدابهم حضور مجالس من تثق<sup>١</sup> بدينه وورعه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت محمد بن علي الكتاني يقول<sup>٢</sup> : مجالس أهل الدراية تجلي عن القلوب صدى الذنوب .

١٤١ ومن آدابهم قلّة النظر إلى عيوب الإخوان لمحبتهم<sup>١</sup> لهم وحسن ظنّهم بهم . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله الرازي قال سمعت أبا عمرو الزججاني يقول<sup>٢</sup> : بلغني أن رجلاً صحب إبراهيم بن أدهم فلما أراد أن يفارقه قال : يا أبا إسحاق . هل رأيت مني شيئاً تكرهه؟ فقال : إن شدة محبة<sup>٣</sup> الله غيبتني<sup>٤</sup> عن النظر إلى مساوئك<sup>٥</sup> .

١٤٢ ومن آدابهم الستر<sup>١</sup> على قبائح الإخوان وذكرهم بالجميل . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت عبيداً<sup>٢</sup> الغسّال يقول<sup>٣</sup> : سرق رجل مصحفاً لإبراهيم بن أدهم ثم أتى به<sup>٥</sup> السوق يبيعه فقيل له : من يعرفك؟ فجاء بهم إلى إبراهيم ابن أدهم<sup>٦</sup> فقالوا له : تعرفه؟ قال : نعم أعرفه فقيل<sup>٧</sup> : هذا الذي سرق مصحفك ؟ قال<sup>٨</sup> : عرفت ذلك ولكنني لم أحب أن أهتك ستره<sup>٩</sup> . قال<sup>١٠</sup> وقال رُويم لرجل ذكر أخاً<sup>١١</sup> من إخوانه بين يديه بسوء فقال : هل تعرف منه خيراً؟ فقال الرجل : نعم قال : فاذكره فإنه خير لك وأسلم<sup>١٢</sup> .

١٤٠ ١س : يثق . 2 [سمعت أبا بكر... يقول] : ب : قال محمد بن علي الكتاني .  
١٤١ 1ل : لمحبة . 2 [سمعت أبا بكر... يقول] : ب : قال أبو عمرو الزججاني . 3س : محبت .  
4بس : عيني . 5س : ما سألت عنه . [سمعت أبا بكر... مساوئك] : ساقط في ل .  
١٤٢ 1 [ومن آدابهم الستر] : ل : وستر . ب : السر (؟) . 2 الاصل : عبيد . 3 [سمعت أبا بكر... يقول] : ساقط في ب . 4س : ابن . 5س : + إلى . 6 [ابن أدهم] : ساقط في ب . 7س : + له . 8س : فقال . 9ب : سره (؟) . 10ساقط في ب . 11ب : أخسده . 12 [سمعت أبا بكر... وأسلم] : ساقط في ل .

١٣٩ ١ قارن بيان احوال الصوفية ورقة ١١٥ آس ٩ . [مكتوب على قبر ابن مبارك] . . . أيام الدهر ثلاثة : يوم مضى لا يعود اليه ويوم انت فيه لا يدوم عليك ويوم مستقبل لا تدري أهو لك أم عليك .

١٤١ ١ قارن القشيري ص ١٣٣ س ١٩ ؛ الشعرائي ج ١ ص ٩١ س ١١ .



١٤٣ ومن آدابهم ملازمة الكسب إلى أن يُقعدهم التوكّل والثقة بالله عن الكسب .  
سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت أبا عثمان يقول  
سمعت إبراهيم الخواص يقول : لا ينبغي للصوفي أن يتعرّض للتعسود عن  
الكسب إلا أن يكون رجلاً<sup>٢</sup> مطلوباً<sup>٣</sup> بتركه قد رفعتة حالة من الأحوال اقتطعتة<sup>٤</sup>  
عن موضع كسبه فأغنته<sup>٥</sup> الحال من المكاسب . فأما ما كانت الحاجات  
فيه قائمة ولم يقع له عزوف بحول بينه وبين التكلف فالعمل<sup>٥</sup> أولى به  
والكسب أحلّ له وأبلغ لأنّ القعود لا يصلح لمن لم يستغن عن التكلف .  
وسمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا علي الروذباري<sup>٢</sup> يقول :  
إذا قال الصوفي بعد خمسة أيّام : أنا جائع ، فالزموه السوق وأمروه بالعمل  
والكسب .

١٤٤ ومن آدابهم التنزّه عن السؤال عند شدّة الحاجة .<sup>١</sup> سمعت أبا بكر الرازي  
يقول سمعت أبا القاسم الجوهري يقول سمعت الجنيد يقول<sup>٢</sup> : كلّ صوفي  
عود نفسه الميل إلى أخذ<sup>٣</sup> الأسباب عند الحاجة فإنه لا ينفك من رقّ  
نفسه ولا يحمله الصبر .<sup>٢</sup> وقال أبو عثمان : من سأل عند الحاجة من غير  
ضرورة فإنه بعيد<sup>٤</sup> من طريق الورعين .

١٤٥ ومن آدابهم إذا بدا لأحدكم بركة من<sup>١</sup> صحبة شيخ من<sup>٢</sup> مشايخهم أن يلزمه  
ولا يفارقه بسبب من الأسباب وعلّة من العلل . سمعت محمد بن عبد الله

١٤٣ 1 تأتي هذه الفقرة في س فقط ؛ وإنما يكون بعضها إعادة لفقرة ٤٧ . 2 [رجلاً مطلوباً] :  
الأصل : رجل مطلوب . 3 الأصل : اقتطعتة . 4 الأصل : فاعتنته . 5 الأصل : والعمل .

١٤٤ 1 مقترنات ١٤٤-١٥٠ ساقطة في ل . 2 [سمعت أبا بكر... يقول] : ب : قال الجنيد . 3 س :  
أخذ . 4 ب : بعيدة .

١٤٥ 1 س : في . 2 [شيخ من] : ساقط في ب . 3 [سمعت محمد... يقول] : ساقط في ب . 4 [عله  
السلام] : ساقط في س . 5 ب : تاذن . 6 ناس : والذي . 7 س : عيسى م .

١٤٣ ١ راجع فقرة ٤٧ . ٢ هو أبو علي أحمد بن محمد الروذباري (توفي ٨٢٢٢) . راجع طبقات  
ص : ٣٥٤ ومراجع المسحلة هناك ؛ صفحات ص ٢٠٠ .

١٤٤ ١ قرن المريدون الفقرتان ١٥٦ ، ١٦٩ : وأدهم في ذلك (- في السؤال) ان لا يسأل إلا  
وقت الحاجة قدر الكفاية لمن يمونه . ٢ راجع فقرة ٤٧ .

يقول سمعت أبا بكر يقول<sup>3</sup>: قال رجل من الحواريين لعيسى بن مريم عليه السلام<sup>4</sup> وقد تُوفّي والده: أتأذن<sup>5</sup> لي أن أمرّ وأدفن أبي<sup>6</sup>؟ قال<sup>7</sup>: دع الموتى يدفنون موتاهم واتبعني .

١٤٦ ومن آدابهم اجتناب الكسل<sup>1</sup> والضجر . سمعت محمد بن عبد الله الطبري

يقول سمعت علي بن بابويه<sup>2</sup> يقول<sup>3</sup>: إياك والكسل والضجر فإنك إذا كسلت لم تؤدّ حقّ الله تعالى<sup>4</sup> وإذا ضجرت لم تصبر على حقّ الله تعالى<sup>5</sup>.

١٤٧ ومن آدابهم كتمان كراماتهم والنظر إليها بعين الاستدراج . سمعت أبا بكر

الرازي يقول سمعت أبا علي الروذباري يقول<sup>1</sup>: كما فرض الله تعالى<sup>2</sup> على الأنبياء إظهار الآيات والمعجزات كذلك فرض الله<sup>3</sup> على الأولياء كتمانها لئلا يفتن<sup>4</sup> بها الخلق . ١ وقال أبو عثمان المغربي<sup>2</sup>: لا يكون الولي مفتوناً في ولايته ولا مفتتناً<sup>5</sup>. وقال ذو النون<sup>6</sup>: الولي من<sup>7</sup> تواتت ولايته وتولّى الله عليه حركاته وأنفاسه وقطعه عن الحلائق أجمع وزهدهم فيه وأظهر<sup>8</sup> عليه<sup>9</sup> بركات نظره وسعته . وكرامة الولي إذا صححت ظهرت<sup>10</sup> عليه وعلى من صدّقه في كرامته<sup>11</sup>.

١٤٨ ومن آدابهم ملازمة الفقر واستعمال آدابه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت

أبا عبد الله المغربي<sup>1</sup> يقول<sup>1</sup>: الفقير المحرّد من الدنيا وإن لم يعمل شيئاً من

١٤٦ ١س: المكاسل . 2ب: بابوية . 3ساقط في ب . 4[حق... تعال]: س: الحق . 5ساقط في س .

١٤٧ 1[سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو علي الروذباري . 2ساقط في س . 3ساقط في س .

4س: تفتن . 5ب: مقتدرا . 6س: ذا . 7ساقط في س . 8ب: وأظهر . 9الخرف الأخير في ب غير واضح . 10[صححت ظهرت]: ب: صحب أظهرت بركاتهم . 11س: كرامته .

١٤٨ 1[سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو عبد الله المغربي .

١٤٦ ١ راجع الذريعة ص ١٦٢ س ٣ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٠٢ س ٨ (سير محمد بن علياً) ؛ ابن عساكر ج ٧ ص ٢١ س ١٣ (عن الاحنف بن قيس) .

١٤٧ ١ راجع الملامية ص ١١٧ س ٤ (عن أبي عمرو الدمشقي) . ٢ هو أبو عثمان سعيد بن سلام المغربي (توفي ٥٢٧٣) . راجع طبقات ص ٤٧٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ تفحات ص ٨٧ .

١٤٨ ١ هو محمد بن اسماعيل أبو عبد الله المغربي (توفي ٥٢٩٩) . راجع المنتظم ج ٦ ص ١١٣ ؛ تفحات ص ٩٠ .

فضائل الأعمال ذرة منه أفضل من كثير من هؤلاء المتعبدين المجتهدين ومعهم الدنيا<sup>2</sup>. وقال أبو عبد الله بن حنيفة: أدب الفقر السرور به وكتمان الحاجة والرضا بكل حال بررد<sup>3</sup> عليه<sup>4</sup> منه تيقناً أن الفقر كرامة بكرم به خواص عباده . فمن قبل كرامة الله أنس به ولم يشك منه ومن شكاً<sup>7</sup> منه فقد ردت عليه كرامته .

ومن آدابهم استجلاب سني الأحوال بملازمة المعاملة وصحتها بمشاهدة<sup>1</sup> من يعمل<sup>2</sup>. قال أحمد بن أبي الخوارزمي: اعلم أن كل عبد حجب عن معاملة الله فقد حجب عن مطالعة الله وكل من حجب عن مطالعة الله حجب عن مشاهدة<sup>3</sup> الله<sup>4</sup> وبعد عن<sup>5</sup> الله ومن بعد عن الله شقي .

ومن آدابهم كتمان الأحوال بالإشكال عن الإظهار وبالستر عن الكشف وبالكناية عن الإفصاح . كذلك حكى عن أبي الحسين<sup>1</sup> النوري أنه اجتمع جماعة من المشايخ من أقرانه في مجلس سماع فتواجد القوم وسكن النوري فقيل له في ذلك فقال: ما بلغ مقامي الذي أتواجد<sup>2</sup> فيه فقالوا له: أيش مقامك وما حالك؟ فقال: الرمز إليه بالإشارة دون الإفصاح وبالكناية دون الإفصاح . وأشد على أثره<sup>3</sup>:

رُبَّ ورقساء هنوف بالضحى<sup>4</sup> ذات شجوة<sup>5</sup> صدحت<sup>6</sup> في فنن  
ذكرت ألفاً ودهراً صالحاً فيكبت حزناً<sup>7</sup> فهاجت<sup>8</sup> حزني<sup>9</sup>

2س: دلي . 2س: ترد . 4س: عليك . 5ب: يتيقن . س: ييقن . 6س: كرامته . 7س: شك .

1س: ملازمة . 2س: 1س: 3س: مشهدت . 4[وكل... الله]: ساقط في ب . 5س: + عن .

1س: الحسن . 2س: 4س: به . 3س: شع . 4اللمع ، الطرطوشي: في الضحى : نفعات : بالحسي . 5نفعات : شجوة : 6ب: صرخت . 7نفعات : شجوة : 8س: فهاجت . نشر المحاسن . نفعات : وهاجت . 9نفعات : تحجني . 10ب: بدأت . [ما بدأت]: الطرطوشي : سعدني . 11ب: 11س: ابره . الطرطوشي : اسعدها . 12اللمع : هي ان . 13اللمع ، الطرطوشي ، نشر المحاسن : تشكرو . 14اللمع : فلا . 15اللمع : وإذا . 16الطرطوشي ، نشر المحاسن : اشكرو . 17اللمع : فلا . 18نفعات : ياغوى . 19نفعات : بالخسوى . 20س: وصاحو . 21س: وسلمو . 22ب: حاله .

٢ راجع الشعري ج ١ ص ١٢٣ س ٤ .

فبكائي ربّما أرتقها      وبكاهها ربّما أرتقي  
 فإذا ما بدأت<sup>10</sup> أسعدّها      وإذا أبدأها<sup>11</sup> تسعدني  
 ولقد<sup>12</sup> أشكو<sup>13</sup> فما<sup>14</sup> أفهمها      ولقد<sup>15</sup> تشكو<sup>16</sup> فما<sup>17</sup> تفهمي  
 غير أنني بالجوّى<sup>18</sup> أعرفها      وهي أيضاً بالجوّى<sup>19</sup> تعرفني<sup>١</sup>  
 قال فتواجد الكلّ من كلامه وصاحوا<sup>20</sup> وسلّموا<sup>21</sup> له حاله<sup>22</sup> التي حضر هو  
 بها .

١٥١ ومن آدابهم الاحتمال عن الخلق أجمع . فقد حكى عن أبي جعفر أنه  
 قال<sup>1</sup>: لا يكون الصوفي صوفياً حتى يكون الخلق كلهم عيالاً عليه<sup>2</sup>.

١٥٢ ومن آدابهم العمى عن رؤية النفس ومطالعة الأفعال<sup>١</sup>. كذلك سمعت منصور  
 ابن عبد الله يقول سمعت أبا عمرو الأنماطي<sup>١</sup> قال سمعت أبا العباس بن<sup>2</sup>  
 عطاء يقول<sup>3</sup>: أقرب شيء إلى مقمّ الله<sup>4</sup> رؤية النفس وأفعالها وأشدّ من ذلك  
 مطالعة الأعواض عن أفعالها<sup>٢</sup>. وقال<sup>5</sup> الجنيد: الدنيا والخلق والنفس<sup>٦</sup> حجاب  
 قلوب الخواصّ.

١٥٣ ومن آدابهم دوام المجاهدة واستعمال العلم ظاهراً وباطناً . قال الخوارزمي:

١٥١ 1 [فقد... قال]: ل: قال أبو جعفر . 2 ب: له .

١٥٢ 1 ل: + والأحوال . 2 الاصل: ابن . 3 [كذلك... يقول]: ب: كذلك قل ابن عطاء . ل:  
 قال أبو العباس ابن عطاء . 4 ل: + تعالى . 5 ل: قل . 6 [والخلق والنفس]: س: والنفس  
 والخلق .

١٥٠ ١ راجع للمع ص ٣٠٥ س ٣ (الآبيات ١ ، ٣ ، ٥ ، ٦) ، الطرطوشي ص ٢١ س ١٣ .  
 نشر المحاسن ج ٢ ص ١٧٩ س ١٣ (معدا البيت الرابع) ، صفحات ص ١٨١ .  
 (أربعة آبيات مرتبة على النحو التالي: ١ ، ٥ ، ٦ ، ٢) . وبتذكّر جيسون ، نشر  
 لمجنون ، غير أن الشبلي هو الذي انشده . وراجع أيضاً E. Dermenghem *Vie des saints*  
*musulmans, Alger [1956?], p. 262* .

١٥٢ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار أبو عمرو (أو عمرو) الأنماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢  
 ص ٧٣ . ٢ راجع القشيري ص ٧١ س ٣٤ ؛ صفوة ج ٢ ص ٢٥١ س ١٢ . قارن  
 الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ١٥ ، ص ٢٦٩ س ٢٤ ؛ شذرات ج ١ ص ٣٦٠  
 س ١٦ .

من اجتهاد في باطنه<sup>١</sup> ورثه الله تعالى<sup>٢</sup> حسن المعاملة في ظاهره ومن حسن<sup>٣</sup> معاملته في ظاهره وباطنه ورثه الله اذداية إليه .١ قال الله تعالى : ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ .٢ وقال بعضهم : العمل<sup>٥</sup> ما استعملك واليقين ما حملك<sup>٦</sup> .٣

١٥٤

ومن آدابهم التصبر على ما يلحقهم من<sup>٢</sup> تدليل<sup>٣</sup> النفس في السؤال وغيره . سمعت بعض مشايخنا يقول : قال رجل للشيلي : يا أبا بكر نذهب<sup>٥</sup> فنطلب<sup>٦</sup> منهم شيئاً فيبذلونا قال : ويحك . وهل طريقك إلا الذل<sup>٧</sup> وهل عيشك إلا بالذل<sup>٨</sup> وهل عزك إلا في الذل<sup>٩</sup> وهل تصل إلى ما تريد إلا بالذل<sup>١٠</sup> وسكنت ساعة ثم قال لمرجس : اخرج إليهم لا ترى نفسك ولا<sup>٨</sup> تراهم فتسلم ويسلمون . وقال حمادون القصار : لا يفلح من لم يدق ذل<sup>٩</sup> إهانة الرد<sup>١٠</sup> عند السؤال . وقال أبو عبد الله بن أخلاء :<sup>٢</sup> من نظر إلى نفسه بعين الغرورة<sup>٩</sup> والتعظيم فإنه حتى<sup>١٠</sup> على الله أن يذله برد<sup>١٠</sup> طيبته<sup>١١</sup> من الأجناس .٣ وقال فارس البغدادي : رأيت الشيلي يوماً في الجامع وهو يقول : من معه الله شيء فديعضني<sup>١٢</sup> فتمد أخرجني الوقت إليكم فأعطاه رجل جملته فقال : أعطوها النفس<sup>١٣</sup> . ثم بكى ثم قال : ما<sup>١١</sup> من حرفة إلا والكافية<sup>١٥</sup> أحسن<sup>١٦</sup> منها وكيف تعرف الله ونحن نأخذ بأحسن<sup>١٧</sup> ما نعرف ؟

١- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٢- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٣- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ .

٤- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٥- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٦- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٧- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٨- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٩- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٠- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١١- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٢- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٣- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٤- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٥- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٦- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٧- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ .

١- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٢- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٣- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٤- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٥- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٦- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٧- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٨- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٩- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٠- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١١- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٢- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٣- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٤- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٥- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٦- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٧- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ .

١- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٢- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٣- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٤- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٥- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٦- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٧- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٨- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ٩- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٠- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١١- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٢- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٣- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٤- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٥- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٦- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ . ١٧- عظماء في سيرة أبي عبد الله - ج ١ ص ١٠٥ .

Marfat.com

١٥٥ ومن آدابهم العمل في الوقوف على ما يترد عليهم من الأحوال وما يمرّ بهم في الأوقات وترك الإغفال<sup>١</sup> عن حالة<sup>٢</sup> من الأحوال ومعرفة الوقت فإنه أعزّ الأشياء وأفرضها على العارف أن لا يغفل عنها فإن الوقت إذا فات لا يُستدرك . حكى عن الحسين بن منصور<sup>٣</sup> أنه قال : احفظ أنفاسك وأوقاتك وساعاتك وما مرّ بك وما أنت فيه . فمن عرف من أين جاء عرف<sup>٤</sup> أين يذهب ومن علم ما يصنع علم ما يُصنع به ومن علم ما يُصنع به علم ما يُراد منه ومن علم ما يُراد منه علم ما يعلم من أين جاء<sup>٥</sup> وأين هو وكيف هو وليس هو<sup>٦</sup> فذلك<sup>٧</sup> ممن لا يعلم ولا يعلم أنه لا يعلم ويظن أنه يعلم .<sup>٨</sup>

١٥٦ ومن آدابهم<sup>١</sup> المجاهدة في معرفة الدواعي ومطالبة كل وقت بآداب ما يهتف به داعي ذلك الوقت . قال الحسين بن منصور : داعي الإيمان يدعو<sup>٢</sup> إلى الرشد وداعي الإسلام يدعو<sup>٣</sup> إلى الأخلاق وداعي الإحسان يدعو<sup>٤</sup> إلى المشاهدة وداعي الفهم يدعو<sup>٥</sup> إلى الريادة وداعي العقل يدعو<sup>٦</sup> إلى التمدق وداعي العلم يدعو<sup>٧</sup> إلى السماع وداعي المعرفة يدعو<sup>٨</sup> إلى الروح والراحة والراحة<sup>٩</sup> وداعي النفس يدعو<sup>١٠</sup> إلى العبادة وداعي التوكل يدعو<sup>١١</sup> إلى الثقة وداعي الخوف يدعو<sup>١٢</sup> إلى الانزعاج وداعي الرجاء يدعو<sup>١٣</sup> إلى الطمأنينة وداعي الخيبة يدعو<sup>١٤</sup> إلى الشوق وداعي الشوق يدعو<sup>١٥</sup> إلى التوله وداعي التوله يدعو<sup>١٦</sup> إلى الله وخاب من لم يكن له داعية من هذه الدواعي أولئك الذين أهملوا في مفاوز التحير ومن لا يبالي الله بهم<sup>١٧</sup> .

١٥٧ ومن آدابهم وصيتهم لإخوانهم عند أسفارهم ونصيحتهم إياهم . سمعت أبا

١٥٥ ١س . العقل . ٢س . حال . ٣س . منصور . ٤س . ٥س . ٦س . ٧س . ٨س . ٩س . ١٠س . ١١س . ١٢س . ١٣س . ١٤س . ١٥س . ١٦س . ١٧س .

١٥٦ ١س . ٢س . ٣س . ٤س . ٥س . ٦س . ٧س . ٨س . ٩س . ١٠س . ١١س . ١٢س . ١٣س . ١٤س . ١٥س . ١٦س . ١٧س .

١٥٦ ١س . هذه الفقرة في س . فقط .

١٥٥ ١ . مرجع حقائق ورقة ٢٣٢ ب س ٤ . وقد انما عليه ص ٩٥ س ٢ .

١٥٦ ١ . قارن مساهم العرفين ورقة ٢٦ ب س ٩ .

القاسم الدمشقي يقول لرجل وهو يوصيه في سفره يريد أن يخرج فيه: يا أخي لا تصحب غير الله فإنه الذي يكفيك المهمات ويشركك على الحسنات ويستر عليك السيئات ولا يفارقك في خطرة<sup>2</sup> من الخطرات<sup>3</sup>.

١٥٨ ومن آدابهم قلّة اشتغالهم بالدنيا لعلمهم بوبالها وزوالها. سمعت عبد الله بن

محمد بن الفضل يقول: الاهتمام والاشتغال بالدنيا يذهب<sup>1</sup> بالدنيا والآخرة<sup>2</sup>.

١٥٩ ومن آدابهم شغلهم بأوقاتهم في عمارتها دون ذكر ما مضى وذكر المستقبل.

سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان «يقول» سمعت محمد بن علي يقول

سمعت أبا سعيد الخزاز يقول<sup>2</sup>: الاشتغال بوقت ماضٍ<sup>3</sup> تضييع<sup>4</sup> وقت<sup>5</sup> يأتي<sup>6</sup>.

١٦٠ ومن آدابهم تطهير أفواههم عند الذكر<sup>1</sup> ظاهراً بالسواك والماء<sup>2</sup> وباطناً بالتوبة

والندم والاستغفار: فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه<sup>3</sup> قال:

السواك مطهرة<sup>4</sup> للفم ومرضاة<sup>5</sup> للرب. ١. وروي عن النبي<sup>6</sup> صلى الله عليه

وسلم أنه قال<sup>7</sup>: نظفوا<sup>8</sup> أفواهكم<sup>9</sup> فإنها<sup>10</sup> طرق القرآن. ٢. وحكي عن أبي

يزيد البسطامي<sup>11</sup> أنه<sup>12</sup> قال: كنت ثلاثين سنة كلما أردت أن أذكر الله

تعالى<sup>13</sup> أتضمض وأغسل<sup>14</sup> أسناني<sup>15</sup> إجلالاً<sup>16</sup> لله عز وجل.

٢ عن الأفضل «حطوة» . ٣ لعل الأفضل «الخطوات» .

١٥٨ 1 كذا . والصواب: «بذهب» . 2 في س ل تأتي ه فقرة ١١١ . [سمعت... والآخرة]: ساقط في ل .

١٥٩ 1 عدد الفقرة ساقطة في ل . 2 [سمعت محمد بن عبد الله... يقول]: ب . قال أبو سعيد الخزاز . 3 ب . ماضى . س . ماضى . 4 س . بضيع . 5 ب . ثاب . لكنه مشطوب . 6 س . آتى .

١٦٠ 1 س . ذكر الله تعالى . 2 ساقط في س . 3 ساقط في ل . 4 س . مطهر . 5 ل . ومرضات . 6 [عن النبي]: ل . عنه . 7 [السواك... قال]: ساقط في ب . 8 س . نظفوا . 9 س . السواك . 10 س . فانه . 11 ساقط في س . 12 ساقط في س . 13 ساقط في س . 14 س . وأغسل . 15 س . فني ولساني . ل . لساني . 16 [عز وجل]: س . جل تعالى .

١٥٩ ١ راجع فقرة ٤٠ .

١٦٠ ١ راجع ونسك ح ٣ ص ٣٧ مادة «سواك» . ٢ راجع ابن مسكويه ص ١٨٥ س ٩ (عن علي) . وقابيل جامع ح ١ ص ٧٤ س ٦ . كنوز ح ١ ص ٩٣ س ٥ . ٣ راجع حلية ح ١٠ ص ٣٥ س ٤ . صدوة ح ٤ ص ٩٠ س ٩ . الكواكب الدرية ح ١ ص ٢٤٧ س ٧ .

١٦١ ومن آدابهم لزوم المجاهدة على الدوام إلى أن يبلغ إلى مقام الوصلة . قال الله تعالى<sup>١</sup>: ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ﴾. ١. وقال أبو حفص: المحراب باب كل خير . وجاء رجل إلى أبي الخير الأقطع<sup>٢</sup> فقال: كيف الطريق إلى الله تعالى<sup>٣</sup>؟ فقال: الماء والمحراب فقال الرجل: سألتك عن الطريق إلى الله<sup>٣</sup> فقال: الطرق كثيرة شتى<sup>٤</sup> ولكن من هاهنا وجدنا طريق<sup>٥</sup> الوصول إليه<sup>٦</sup>.

١٦٢ ومن آدابهم دوام الاشتغال بما يلزمهم في كل<sup>٢</sup> وقت وحين ونفس ومجانبتهم الفراغ<sup>٣</sup>. كذلك قال سهل بن عبد الله: يدخل الخلل على الفارغ<sup>٤</sup> لأن المشغول في مزيد والتكلف للفارغ لا للمشغول<sup>٥</sup>.

١٦٣ ومن آدابهم قطع القلوب عن الأسباب بمشاهدة المسبب . وقال سهل بن عبد الله<sup>١</sup>: من ظن أن معاشه بسبب فقد اتهم الله تعالى<sup>٢</sup> في وعده وأعظم الفرية<sup>٣</sup> عليه ولا يصح لعبد طاعة حتى يكون الله سببه ويكون راضياً قانعاً . وقال أبو بكر الوراق: لا عبد أذل من عبد يدعو إليه سيده وهو يشتغل بما لسيده عنه . وسئل سهل: ما القوت؟ قال: القوت على الحقيقة الله فإن به قوام الكل ومن كان قوامه بغيره فهو عاجز ومن كان حياته بغيره فهو ميت . وأنشدني<sup>٤</sup> في هذا المعنى<sup>٥</sup>:

١٦١ [قال الله تعالى]: ساقط في ب . 2 ساقط في س . 3 س : + تعالى . 4 الطريق ... شيء : س : الطريق كثير مثني . 5 س : الطريق إلى . 6 في قول تأتي هنا فقرة ١٠٨ . [فنادته] : إليه : ساقط في ل .

١٦٢ الفقرات ١٦٢-١٦٤ ساقطة في ل . 2 [في كل] : س : وكل . 3 س : ساقط . 4 الفارغ . 5 ب : + ومن آدابهم التمزق بالانقطاع إلى الله علم بأن ما سواه من الأسباب مشطوب .

١٦٣ 1 [بن عبد الله]: ساقط في س . 2 ساقط في س . 3 س : القرينة . 4 س : وأنشد . 5 س : + شعر .

١٦١ ١ سورة آل عمران ٣٩ . ٢ هو أبو الخير الأقطع التيتاني (توفي ٥٣٤٦هـ) . راجع طبقات ص ٣٧٠ والمراجع المسجلة هناك : صفحات ص ٢٠٩ .



إذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم<sup>٦</sup> تلبث<sup>٧</sup> النفس التي أنت قوتها<sup>٨</sup>  
 ستبقى بقاء الضب<sup>٩</sup> في الماء أو كما يعيش ببيداء السمّاه<sup>١٠</sup> حوتها<sup>١١</sup>  
 ومن آدابهم التعزّز بالانقطاع إلى الله علماً بأنّ من سواه فقير<sup>١</sup> إليه وأنه  
 الغني المتعال وأنّ من تعزّز بغيره فهو ذليل أبدأ فيتعزّز به ليعزّه في الدارين  
 ويكفيه من همتهما<sup>٢</sup> ولا<sup>٣</sup> يقدر على ذلك غيره. قال الله تعالى: - وَاللَّهِ  
 الْعِزَّةُ وَكَرِسِيُّهُ وَلِلْمُؤْمِنِينَ -<sup>٤</sup> واشتغالهم في كلّ الأوقات بما هو  
 أوفى بهم حالاً وعلماً وأدباً ومجاهدة<sup>٥</sup> وأدب العلم أن يزيتن علمه بنفسه لا  
 نفسه بعلمه ويعلم أن قلبه لا يسع العلوم فيودعه منها ما يصلح أن يكون<sup>٦</sup>  
 زاده<sup>٦</sup> إلى ربه وما يدلّه على القيام بأوامره ويعلم أن ماله لا يسع الخلق  
 كلهم فيخصّ به<sup>٧</sup> أهل الحقّ ومتبعيه<sup>٨</sup> ويعلم أن أخلاقه لا يسع اشتغالها<sup>٩</sup>  
 مع الخلائق كلهم فيستعملها مع من يوافق في طريقته<sup>١٠</sup> واعتقاده ويعاشره<sup>١١</sup>  
 ويخصّ بها<sup>١٢</sup> أهل نخلته<sup>١٣</sup> فيخصّهم بخواصّ أخلاقه ويبدل<sup>١٤</sup> للباقيين من عشرته  
 بشر<sup>١٥</sup> وجهه وطلاقة ويستعمل الورع بحقيقته<sup>١٦</sup> وشرائطه وهو<sup>١٧</sup> أن يكون  
 قيامه إلى العلم بلا فترة وزهد بلا رغبة ويقظته بلا غفلة ويقينه بلا شك<sup>١٨</sup>  
 وشكره<sup>١٩</sup> بلا<sup>٢٠</sup> كفران<sup>٢١</sup> مع الحلم مع الثبات حتى إذا جهل عليه جاهل

١٦٤

١٦: القشيري شرح: فكم . ٧: تلبث . ٨: ب: فوئب . ٩: س: الطيب . ١٠: س .  
 س: عند كبر: الموهمة .

١: س: فقير . ٢: ب: همتهما . س: مبهمة . ٣: س: فلا . ٤: س: ومجاهدة . ٥: س: + في سبيله .  
 ٦: س: زاده . ٧: [مخصص به] ب: فيحويه . ٨: س: ومتبعيه . ٩: س: اشتغالها . ١٠: س: طريقته .  
 ١١: س: ويعاشره . ١٢: س: أهل نخلته . ١٣: س: ويبدل . ١٤: س: وشرايطه . ١٥: ب:  
 حقيقته . ١٦: س: في . ١٧: س: [ويقظته... شك]: س: ويقينه بلا غفلة . ١٨:  
 ١٩: ب: وشكره . ٢٠: ب: لا . ٢١: ب: فيه . ٢٢: س: حلم . ٢٣: ب: ونحسب . س:  
 وأجنب . ٢٤: ب: والصح . ٢٥: س: احوال . ٢٦: [فن... حره]: س: جهة . ٢٧: س: المقامات .  
 ٢٨: س: أحب . ٢٩: س: الدنيا . ٣٠: ساقط في س . ٣١: س: انفضسه . ٣٢: ساقط في س .  
 ٣٣: س: فوئب . ٣٤: س: عن كل ما .

١٦٤

١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٧٦ س ٣ (البيت الاول ، انشده الجيسد) ؛ القشيري / شرح  
 ص ١٤٧ س ١٧ (البيت الاول) ؛ ابن عسكراج ٢ ص ٢٤٧ س ٢٠ (انشده ابراهيم بن  
 محمد النصراني) .

١٦٣

يحلّم<sup>22</sup> عنه وإن ظلمه لم يظلمه وإن كذب عليه لم يغضب وإن مدحه لم يفرح لتمام شفقتة ورحمته وسلامة صدره ويجتنب<sup>23</sup> الحرص والكبر والشح<sup>24</sup> فإنّها أصول<sup>25</sup> الشرّ وفروعها الشبع والرّي وكثرة النوم والراحة وحبّ الرياسة ومتابعة الشهوات ومدار هذا كله ينتهي إلى حبّ الدنيا فمن أحبّ الدنيا جرّه<sup>26</sup> إلى هذه البلايا فإنّها كلّها من فروع الدنيا : وقد وصف الله تعالى الدنيا وأخبر عنها فقال : ﴿اعلموا أنّما الحياة الدنيا لعبٌ ولهوٌ وزينةٌ وتفاخرٌ بينكمم وتكاثُرٌ في الأموال والأولادِ كمثل غيثٍ أعجب الكفار نباته﴾<sup>27</sup> إلى آخر الآية . فمن أحبّ شيئاً من هذه المقدمات<sup>27</sup> فقد أحبّها<sup>28</sup> للدنيا<sup>29</sup> ومن أحبّ الدنيا فقد<sup>30</sup> أحبّ ما يبغضه<sup>31</sup> الله : فقد روي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال : إنّ الله تعالى<sup>32</sup> لم ينظر إلى الدنيا منذ خلقها بغضاً منه لها . ٣ وأربع خصال تباعدك عن الدنيا وتقرّبك إلى الآخرة : التباعد من هذه الدنيا ونعيمها والنظر إليها بعين الحدث والفناء - فقد قال الجنيد : من كان بين طرفي فناء فهو فان<sup>33</sup> . ٤ والورع عمّا<sup>34</sup> اشتبه عليك علمه والوقوف عن كلّ ما استعجلك إليه الخوى والصبر على مرارة التقوى والرضا عند المصائب .

ومن آدابهم حبّ الخلوّة فإنّ فيه<sup>2</sup> الخيرات لمن<sup>3</sup> خلا<sup>4</sup> بعلم . سمعت أبا عثمان المغربي يقول<sup>5</sup> : لا تصلح الخلوّة والسماع<sup>6</sup> إلاّ لعالم ربّاني . وقال سري<sup>8</sup> السقطي<sup>9</sup> : الذي تورث<sup>10</sup> الخلوّة خمسة أشياء<sup>11</sup> : الراحة من خطايا<sup>12</sup> السوء والزهد في الدنيا والصمت ووجدان حلاوة العمل<sup>13</sup> إذا غاب عن أعين

١٦٥

١ : ل : + موجب . ٢ : فيها . ٣ : ل : إن . ٤ : س : خلا . ٥ : سمعت . ٦ : ل : قول . ٧ : عثمان المغربي . ٨ : ل : سري . ٩ : ساقط في س . ١٠ : س : تورث . ١١ : ل : الراحة . ١٢ : س : خطايا . ١٣ : ل : العلم .

١٦٥

١ سورة المنافقون ٨ . ٢ سورة الحديد ٢٠ . ٣ رجع إليه ج ٣ ص ١٣٩ س ٣٥ . ٤ مكارم الاخلاق ص ٥٤٢ س ١٨ . ٥ كثر ج ٣ ص ١٠٩ فقرة ٩٧٥ . ٦ زهد الدخترين ص ٢١٥ س ٣١ . ٧ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٤٤ س ٤ . ٨ وقورن احب ج ٣ ص ١٤٦ . ٩ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٥ . ١٠ الجمع حقائق ووقفة ١٤٤ آس ١٦ . ١١ ١٨٤ آس ٨ . ١٢ ٣٢٢ ب س ٢١ (كلها عن الجنيد) . ١٣ ١٩٨ آس ٦ (عن ابن عطاء) .

١٦٤





الذي قد سلك المقامات ونازل الأحوال رجع إلى عالم ناصح مستعمل لعلمه معرض عن دنياه فيعرض عليه حاله ويقبل منه ما ينصحه ويشير به عليه فإن يعدم إذ ذاك رشده وإذا صحّ تسريده إرادته قبض الله له سالكاً قريباً أو عالماً ناصحاً فإن من أقبل على الله بكتابه تكفل الله له بجميع مراده ولا يهمله في وقت من أوقانه وإن عدم العالم الناصح والولي السالك رجع بالكتبة إلى ربه ليكون هو متولي تأديبه وتعليمه إذا رأى منه صحة<sup>19</sup> الإرادة والعزم . وأنا أسأل الله عز وجل أن يجعلني من المتأدبين بآداب كتابه والمتعلمين بسنة<sup>20</sup> نبيه صلى الله عليه وسلم العاملين بكتابه وبسنة نبيه ولا يجعلني من الخرومين من بركاتهما ولا يخالفني<sup>21</sup> عن طريقتهما وأن يلقيني<sup>22</sup> عند عرض الأديان وأن يلقيني<sup>23</sup> حجتي عند مسألة السالكين<sup>24</sup> منكر ونكير عليهما السلام وأن يؤمني<sup>25</sup> يوم الفزع الأكبر ويروقي الروي يوم العطش الأكبر وأن يؤنسي<sup>26</sup> في ليلتي ليلة وحدتي يفعل ذلك لي وأحبائي ووالدي وجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات بسنة وجوده وفضله وكرمه ورحمته إنه سميع قريب والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء محمد وعلى آله وصحبه أجمعين والحمد لله رب العالمين .

19 لاصري : صحت . 20 لعل الاصل : بسنة . 21 الاصل : تخالف . 22 الاصل : تلقني .  
23 الاصل : تلقني . 24 الاصل : الملك . 25 الاصل : يمني . 26 الاصل : يانسي .

كتاب

## عيوب النفس ومداراتها

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى

السلي الازدي النيسابوري

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>1</sup>

١ الحمد لله<sup>2</sup> أولاً وآخراً وصلّى الله على محمد باطناً وظاهراً وعلى آله وسلّم تسليمًا كثيرًا دائماً<sup>3</sup>. الحمد لله الذي عرف أهل صفوته عيوب أنفسهم وأكرمهم بمطالعة غدرها<sup>4</sup> وجعلهم أهل اليقظة والانتباه لموارد<sup>5</sup> الأحوال عليها<sup>6</sup> ووفّقهم لمداواة<sup>7</sup> عيوبها وسكّامن شرورها بأدوية تخفى إلاّ على أهل الانتباه لمعرفة بدائها واشتغالهم بطلب دوائها فسهّل عليهم من ذلك العسير بفضله وحسن توفيقه<sup>8</sup>.

٢ أمّا بعد فقد سألتني بعض المشايخ أكرمهم الله بطاعته<sup>9</sup> أن أجمع له<sup>10</sup> فصولاً من<sup>11</sup> عيوب النفس<sup>12</sup> يستدل<sup>6</sup> بها على ما وراءها فأسعفته بطلبته وجمعت له هذه الفصول التي أسأل الله تعالى<sup>7</sup> أن لا يعدّنا<sup>8</sup> بركاتها وذلك بعد أن استخرت الله تعالى فيه واستوفقته له<sup>9</sup> وهو حسبي ونعم المعين وصلّى الله على محمد وآله<sup>10</sup> وسلّم كثيراً<sup>12</sup>.

٣ فقلت: اعلم أن النفس على ثلاثة أقسام: نفس أمّارة ونفس لوّامة ونفس مطمئنة. فأما المطمئنة فهي التي أيقنت أن الله ربّها واطمأنت إلى ما وعد الله وصدّقت بما قال الله وصبرت لأمره وهي النفس المؤمنة التي يبيّض

١ ش: + وفي نسخة: قول أبو عبد الرحمن محمد بن (والصواب: بن) الحسين ابن (والصواب: بن) موسى السمي السمرقندي رضي الله عنه. ص: + وفي نسخة: قول الشيخ أبو عبد الرحمن السلمي قدس الله روحه. 2 ص: + رب العالمين وصلاته على بيده محمد وآله وصحبه أجمعين. 3 الحمد... دائماً: ساقط في ش. [أولاً... دائماً]: ساقط في ص. 4 على هامش ب: عددها. 5 مصحح. 6 ش: مراد. 7 ش: وهمش ب: عليهم. 8 ش: مداوات. 8 الحمد لله الذي... توفيقه: ساقط في ص.

١ [ما بعد]: ش: وبعد. 2 ش: لمرضاته. 3 [أجمع له]: ش: اخرج له. 4 ش: في. 5 [فقد... النفس]: ص: فإن بعض المشايخ سألني تأليف عيوب النفس. 6 ش: ليستدل. 7 ساقط في ش. 8 ش: يعدّني. 9 ساقط في ش. 10 ش: + خاتم النبيين. 11 ش: وعلى آله أجمعين. 12 [وسلم كثيراً]: ساقط في ش. [يستدل... كثيراً]: ص: فأجيبته إلى ذلك.

الله تعالى وجهها ويعطيها كتابها يمينها فتنطهر وهي الراضية بقضاء الله وقدره وخيره وشره ونفعه وضره وهي التي يقول الله تعالى لها: **يَا رَاجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً** أي عن الله **(مَرْضِيَّةً)** أي مرضياً عنها بعملها الصالح وتصديقها بوعده الله تعالى . وأما القسم الثاني فهي النفس اللوامة التي تلوم على الخير والشر ولا تصبر على السراء والضراء وهي التي تندم على ما فات وتلوم عليه وتقول: لو فعلتُ أو لم أفعل وهي النفس الفاجرة المذمومة . فليس نفس برّة ولا فاجرة إلاّ تلوم . إن كانت عملت خيراً قالت: هلاّ زدت عليه وإن عملت شراً قالت: ليتني لم أفعل فهي تلوم نفسها في الآخرة على ما فرطت في الدنيا وهي التي أقسم الله تعالى بها بقوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْسِمُوا بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ** .<sup>١</sup> وأما النفس الأمارة فهي التي قال الله تعالى حكايةً عن يوسف عليه السلام حيث قال: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْأَمَارَةُ بِالسُّوءِ** .<sup>٢</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٣</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٤</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٥</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٦</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٧</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٨</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٩</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>١٠</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>١١</sup> وقال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>١٢</sup>

١ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>١</sup> ٢ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٢</sup> ٣ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٣</sup> ٤ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٤</sup> ٥ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٥</sup> ٦ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٦</sup> ٧ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٧</sup> ٨ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٨</sup> ٩ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>٩</sup> ١٠ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>١٠</sup> ١١ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>١١</sup> ١٢ [فقلت اعلم... قال]: ش . قال الله عز وجل: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْكَافِرَةُ كُنِي أَعْيُنًا وَمَنْ يَرُوكَ كَالْحَرَابِ** .<sup>١٢</sup>

١ قارن سميث / المحاسبي ص ٩٠-٩٢ (عن آداب النفس للمعاشبي) . الترمذي رهبر ص ٢٧ .  
٢ احياء ج ٣ ص ٣ س ٣٤ : B. Reinert, *Die Lehre vom tawakkul in der klassi-*  
*schen Sufik* (Berlin 1968), p. 84 . ٣ سورة الفجر ٢٨ . ٤ سورة القيامة ٢ .  
٥ سورة يوسف ٥٣ . وقارن الملامكية ص ١١٣ س ١٥ . ٦ سورة النازعات ٤٠ .  
٧ سورة الحاثية ٢٣ .



أبان<sup>٧</sup> قال حدثنا<sup>١٣</sup> أبو عاصم<sup>١٤</sup> قال حدثنا<sup>١٥</sup> شعبة<sup>٩</sup> وسفيان<sup>١٦</sup> عن سلمة  
ابن كهيل<sup>١٠</sup> عن أبي سلمة<sup>١١</sup> عن أبي هريرة<sup>١٢</sup> رضي الله عنه<sup>١٧</sup> أن النبي  
صلى الله عليه وسلم قال<sup>١٨</sup>: البلاء والهوى والشهوة معجونة بطينة بني آدم  
عليه السلام<sup>٢٠</sup>. ١٣ قال الله تعالى: **وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ**. ١٤  
يعني مجاهدة النفس ومنعها عن اتباع الهوى<sup>٢١</sup>.

٤ فمن عيوب النفس أنها تتوهم<sup>١</sup> أنها قائمة<sup>٣</sup> على باب نجاته<sup>٤</sup> تفرع الباب<sup>٥</sup>  
بفتور<sup>٦</sup> الأذكار<sup>٧</sup> والطاعات والباب مفتوح<sup>٨</sup> ولكنه أغلق باب الرجوع على  
نفسه<sup>٩</sup> بكثرة المخالفات. كما أخبرني الحسين بن<sup>١٠</sup> يحيى<sup>١</sup> قال سمعت جعفر  
ابن محمد يقول سمعت مسروقاً<sup>٢</sup> يقول<sup>١١</sup>: مرت رابعة العدوية<sup>١٢</sup> بمجلس<sup>١٣</sup>  
صالح المصري<sup>١٤</sup> وهو يقول<sup>١٥</sup>: من أدمن<sup>١٦</sup> قرع الباب يوشك أن يفتح له

١٣ ش: حزن... ١٤ ش: كتبت اسم... في ش وكتبت ثنية... ١٥ ش: الخبر...  
١٦ عن سفيان... ١٧ رضي الله عنه... ش: قال... [الخبر... علي... عنه]: سقط في ص...  
١٨ ش: سبي صعبه... ش: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم... ص: وقال النبي صلى  
الله عليه... ١٩ سقط في ب... ٢٠ عليه السلام...: سقط في ش... ص: 21 [قول الله... هوى]:  
سقط في ش...

١ ص: توفى صاحب... ٢ ص: الله... ٣ سقط في ش... ص: 4 ش: الخفة... 5 [تفرع الباب]:  
ش: تفرع... 6 ص: 7 ص: 8 ص: 9 [ولكنه...]  
نفسه... ش: ولكنه غلق على نفسه باب الرجوع... ص: ولكنه أغلق على نفسه باب  
نجاته... 10 ش: بن... 11 [كما أخبرني... يقول]: ص: كما روى مسروق أنه قال...  
ص: وقد حكى... 12 [مرت... العدوية]: ب: مرت رابعة... ص: ان رابعة العدوية  
مرت... 13 ص: علي محسن... 14 ش: مصري... ص: المصري... 15 [وهو يقول]: ب: + الصالح...  
كفه مشطوب... ش: فقال صالح... 16 ش: من... 17 ش: له... 18 ش: + العدوية...

١ هو حماد بن حنبل (كذ) بن ابن المصري الأملي. راجع لسان الميزان ج ١  
ص ١٥٠. ٢ هو نصحك بن محمد الشيباني أبو عاصم النخيل البصري (توفي  
٥٢١٢). راجع بن عساكر ج ٧ ص ٢٤. تهذيب ج ٤ ص ٤٥٠. شذرات ج ٢  
ص ٢٨. ٣ هو شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي الأزدي مولاة أبو بسطام الواسطي ثم  
مصري (توفي ٥١٦٠). راجع تهذيب ج ٤ ص ٣٣٨. ٤ هو سلمة بن كهيل بن حصين  
مصري نسبي أبو يحيى الكوفي (توفي ٥١٢١). راجع تهذيب ج ٤ ص ١٥٥. ٥ هو  
عبد بن عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهري المدني (توفي ٥٩٤). راجع تهذيب  
ج ١٢ ص ١١٥. ٦ هو أبو هريرة الدوسي اليماني (توفي ٥٥٧). راجع تهذيب ج ١٢  
ص ٣٦٢. ٧ راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ٨ سورة الحج ٧٨.

فقلت<sup>17</sup> رابعة<sup>18</sup>: الباب يا بطال<sup>19</sup> مفتوح ولكنك<sup>20</sup> تفرّ منه: هـ كيف تصل إلى مقصد<sup>21</sup> أخطأت طريقه<sup>22</sup> في أول قدم وكيف<sup>23</sup> ينجو<sup>24</sup> العبد من عيوب النفس وهو الذي أطلق لها الشهوات أم كيف ينجو<sup>25</sup> من اتباع الهوى من هو<sup>26</sup> لا يتزجر عن المخالفة<sup>27</sup>؟ سمعت محمد بن أحمد بن<sup>28</sup> حمدان يقول سمعت محمد بن إسحاق الثقفي يقول سمعت ابن أبي الدنيا يقول<sup>29</sup> قال بعض الحكماء: لا تطمع أن تصحو<sup>30</sup> وفيك عيب ولا تطمع أن تنجو وعليك ذنب. ومداواة هذه الحالة ما قاله سري السقطي وهو سلوك سبيل<sup>31</sup> الهدى وطيب الغذاء وكمال التقى<sup>32</sup>.

ومن عيوبها أنها<sup>1</sup> إذا بكت تفرّجت<sup>2</sup> واستروحت. ومداواتها ملازمة الكمد مع البكاء حتى لا يتفرغ<sup>3</sup> إلى استرواح<sup>4</sup> وهو أن يبكي في الحزن ولا يبكي من الحزن فإن من<sup>5</sup> يبكي من الحزن يستروح<sup>6</sup> من بكائه ومن يبكي في الحزن يزيده البكاء كمداً وحزناً<sup>١</sup>.

19 [يا بطال]: ساقط في ب ص. 20 ش ص: وانت. 21 [كيف... مقصد]: ش: وكيف يصل إلى المقصد. ص: فكيف تقبل إلى مقصد. 22 [أخطأت طريقه]: ش: من أخطأ الطريق إليه. ص: وقد أخطأت الطريق منه. 23 ش: هـ كيف. 24 ش: ينجو. وكان الالف مشطوبة. 25 ص: ينجو. 26 [من هو]: ش ص: وهو. 27 ش: مخالفة. 28 أحمد بن: ساقط في ب. 29 [سمعت محمد بن أحمد... يقول]: ساقط في ص. 30 ص: وهما ش ب: تصحو. ش: تصحو. 31 ساقط في ش. ص: + وهو سلوك سبيل (كتب مرتين خطأ). 32 [وكمال التقى]: ص: وكمال التقى وطيب الغذاء.

1 ساقط في ش. 2 ش: + به. 3 ص: يفرغ. 4 ش: الاستراحة. ص: الاسترواح. 5 ساقط في ش. 6 ش: استراح. ص: استروح.

٤ ١ هو الحسين بن يحيى الشافعي. راجع طبقات<sup>٢</sup> ص ٨٢ من المقدمة. ٢ نعله أبو العباس ابن مسروق الطوسي أحمد بن محمد بن مسروق (توفي ٢٢٩٩هـ). راجع طبقات ص ١٠٠ والمراجع المسجلة هناك. ٣ هي رابعة بنت اسماعيل العدوية القيسية ثم البصرية (توفيت ١٠٠٨هـ). راجع الشعرائي ج ١ ص ٨٦؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٠٨. ٤ هو شيخ ابن بشر أبو بشر المري البصري (توفي ١١٧٢هـ). راجع حلية ج ٦ ص ١٦٥. ٥ صنفه ج ٣ ص ٢٦٥؛ شذرات ج ١ ص ٢٨١. ٥ قارن ريتز ص ٣١٦ ص ٣ (عن منطق الفيزي القريد الدين عطار). ٦ هو أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان القرشي ابن أبي الدنيا (توفي ٢٢٨١هـ). راجع الفهرست ص ٢٦٢؛ تذكرة ج ٢ ص ٦٧٧.

٥ ١ قارن المحاسبي، المسائل في احوال القلوب والحوارج. تحقيق عبد القادر أحمد عطا (القاهرة ١٩٦٩)، ص ١٣١ ص ٧: وأكثر الاشياء نشاطاً للقلب الكمد من بعد الحزن.

٦ ومن عيوبها استكشافها<sup>١</sup> الضر<sup>٢</sup> ممن لا يملكه ورجاؤها<sup>٣</sup> النفع<sup>٤</sup> ممن لا يقدر عليه واهتمامها<sup>٥</sup> برزقها<sup>٦</sup> وقد تكفّل<sup>٧</sup> لها<sup>٨</sup> به<sup>٩</sup>. ومداواتها الرجوع إلى صحته الإيمان بما<sup>١٠</sup> أخبر الله تعالى<sup>١١</sup> في كتابه من قوله عز وجل<sup>١٢</sup>: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ وقوله تعالى<sup>١٣</sup>: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾<sup>١٤</sup>. وقيل للأحنف بن قيس<sup>١٥</sup>: <sup>١٥</sup> ما سئدت قومك وليست<sup>١٥</sup> أكبرهم سناً؛ فقال: لم أقصر فيما كلّفت ولم أتكلّف ما كُفيت؛ قوله تعالى: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾<sup>١٦</sup>. <sup>١٧</sup> وتصيح<sup>١٧</sup> له<sup>١٨</sup> هذه الحال<sup>١٩</sup> إذا<sup>٢٠</sup> نظر<sup>٢١</sup> إلى ضعف الخلق وعجزهم فيعلم أن من يكون<sup>٢٢</sup> محتاجاً لا يقدر على قضاء حاجة غيره ومن يكون عاجزاً لا يمكنه أن يصلح أسباب غيره فيسلم<sup>٢٣</sup> من هذه الخطيئة<sup>٢٤</sup> ويرجع<sup>٢٥</sup> بالكلية إلى ربه<sup>٢٦</sup>.

٧ ومن عيوبها فترتها<sup>١</sup> في تحقيق كانت<sup>٢</sup> تقوم<sup>٣</sup> بها قبل ذلك وأكبر<sup>٤</sup> منها<sup>٥</sup> عيباً من لا يهتم بتقصيره وفترته وأكثر<sup>٦</sup> من ذلك عيباً من لا يرى فترته وتقصيره<sup>٧</sup>

١ استكشف . ش ١ . استكشافه . ٢ ممن لا يملكه . ٣ رجاءها . ٤ نفع . بالنفع . ٥ اهتمامها . ٦ برزقها . ٧ تكفّل . ٨ لها . ٩ به . ١٠ الإيمان . ١١ تعالى . ١٢ عز وجل . ١٣ وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها . ١٤ . ١٥ ما سئدت قومك وليست أكبرهم سناً . ١٦ فاعبدوه وتوكلوا عليه . ١٧ تصيح . ١٨ له . ١٩ هذه الحال . ٢٠ إذا . ٢١ نظر . ٢٢ يكون . ٢٣ فيسلم . ٢٤ الخطيئة . ٢٥ يرجع . ٢٦ إلى ربه .

١ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ٢ كانت . ٣ تقوم . ٤ أكبر . ٥ منها . ٦ أكثر . ٧ من لا يرى فترته وتقصيره . ٨ فترته . ٩ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ١٠ من لا يرى فترته وتقصيره . ١١ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ١٢ من لا يرى فترته وتقصيره . ١٣ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ١٤ من لا يرى فترته وتقصيره . ١٥ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ١٦ من لا يرى فترته وتقصيره . ١٧ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ١٨ من لا يرى فترته وتقصيره . ١٩ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ٢٠ من لا يرى فترته وتقصيره . ٢١ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ٢٢ من لا يرى فترته وتقصيره . ٢٣ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ٢٤ من لا يرى فترته وتقصيره . ٢٥ من لا يهتم بتقصيره وفترته . ٢٦ من لا يرى فترته وتقصيره .

٦ ١ سورة نوح ١٠٧ . ٢ سورة هود ٦ . ٣ هو الأحنف بن قيس التيمي (توفي ٥٦٧هـ) . راجع إلى عبد كبرج ٦ ص ١٠ . تهذيب ج ١ ص ١٩١ . ٤ قرون الحاسبي ص ٧٦ . ٥ ١٥ : كشف المحبوب ص ١٩٣ . ٦ ١٠ : نفحات ص ١٣٧ . ٧ ١٦ : الكواكب الدرية ج ١ ص ١٨١ . ٨ ٩ (عن إبراهيم الخواص) . وانظر أيضاً المستطرف ج ١ ص ١٠١ . ٩ ٢١ : سورة هود ١٢٣ .

ثم أكبر منه عيباً من يظن أنه متوفر مع فترته وتقصيره<sup>9</sup> وهذا من قلة شكره في وقت توفيقه<sup>10</sup> للقيام<sup>11</sup> بهذه الحقوق فلما قل<sup>12</sup> شكره أزيل<sup>13</sup> عن<sup>14</sup> مقام التوفير إلى مقام التقصير وسُتر<sup>15</sup> عليه نقصانه<sup>16</sup> فاستحسن<sup>17</sup> قبائحها . قال<sup>18</sup> الله<sup>19</sup> تعالى : ﴿ أَفَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا ۗ أَلَا يَقُولُ تَعَالَىٰ : ﴿ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾ ۗ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ : ﴿ كَذَلِكَ زَيْنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ﴾ ۗ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ : ﴿ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾ ۗ وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ : ﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ ۗ ۝ وَالْحَلَاصُ مِنْ ۲۱ ذٰلِكَ دَوَامُ ۲۲ الْاِلْتِجَاءِ ۲۳ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ۲۴ وَمِلَازِمَةُ ۲۵ ذِكْرِهِ ۲۶ وَقِرَاءَةُ كِتَابِهِ ۲۷ وَالْبَحْثُ عَنْ مَعْنَاهُ ۲۸ وَتَعْظِيمُ حُرْمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَسُؤَالُ ۲۹ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ۳۰ الدَّعَاءُ ۳۱ لَهُ ۳۲ بِالرَّدِّ إِلَىٰ حَالِهِ ۳۳ الْأُولَىٰ ۳۴ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ۳۵ يَمُنَّ عَلَيْهِ بِأَن يَفْتَحَ ۳۶ عَلَيْهِ سَبِيلَ خِدْمَتِهِ وَطَاعَتِهِ .

ومن عيوبها أن يطيع<sup>1</sup> ولا<sup>2</sup> يجد<sup>3</sup> لطاعته لذة<sup>4</sup> وذلك لشوب طاعته بالرياء<sup>5</sup> وقلة إخلاصه<sup>6</sup> في ذلك أو ترك<sup>7</sup> سنة من السنن<sup>8</sup> ومداواتها مطالبة النفس بالإخلاص وملازمة السنة في الأفعال<sup>9</sup> وتصحيح مبادئ<sup>9</sup> أموره ليصح له منتهاها .

قبل الله . 10 ش : توفيق . 11 ص : القيام . 12 ص : اعمل . 13 ش : أزيل . 14 ش : من . 15 ص : + الله . 16 ص : بقضائه . 17 ش : واستحسن . 18 ص : كما قل . 19 ساقط في ص . 20 [وقوله تعالى وهم... يعلمون] : ساقط في شرب . 21 ص : عن . 22 ش : دوام . ب : ودوام . 23 ش : + والتضرع . ص : الإنابة (؟) . 24 ساقط في ص . 25 ص : بملازمة . 26 ص : به . 27 كتب الحرفان الاخيران في ص على الهامش . 28 ش ص : هاشم ب : مطعمه . 29 ش : ويقصد . 30 ص : + تعالى . 31 ش : ويدعوا . 32 ساقط في ش . 33 ص : حالته . 34 ص : الاول . 35 [عز وجل] : ش ص : ان . 36 ب : + له . ولكنه مشطوب . ص : + له .

1 ب : تطيع . ص : يأتي بوظائفه ويقوم بطاعة الله . 2 ش : قلة . 3 ص : لذة . 4 ص : حلاوة ولا لذة . 5 ش : رياء . 6 ص : الاخلاص . 7 ص : ترك . 8 ص : السنن . 9 [في الافعال] : ص : بالافعال .

٧ ١ سورة فاطر ٨ . ٢ سورة الكهف ١٠٤ . ٣ سورة الانعام ١٠٨ . ٤ سورة المؤمنون ٥٣ . ٥ سورة الاعراف ١٨٢ .

٩ ومن عيوبها أنه يرجو<sup>١</sup> لنفسه<sup>٢</sup> الخير في حضور مشاهد الخير ولو تحقق  
 لايس<sup>٣</sup> أهل<sup>٤</sup> المشهد من الخير<sup>٥</sup> بشؤم<sup>٦</sup> حضوره . كما قيل لبعض السلف :  
 كيف رأيت أهل الموقف؟ قال<sup>٧</sup> : رأيت قوماً لولا أنني<sup>٨</sup> كنت فيهم لرجوت<sup>٩</sup>  
 أن يغفر الله لهم<sup>١٠</sup> . هكذا<sup>١١</sup> يكون ظن<sup>١٢</sup> أهل البيضة بأنفسهم . ومداواتها أن  
 يعلم أن الله<sup>١٣</sup> وإن غفر له ذنوبه فقد<sup>١٤</sup> رآه مرتكباً للخطايا<sup>١٥</sup> والمخالفات  
 فيستحي<sup>١٦</sup> من ذلك ويسيء بنفسه الظن<sup>١٧</sup> . كما قال<sup>١٨</sup> الفضيل بن عياض<sup>١٩</sup> :  
 واستوائناه<sup>٢٠</sup> منك وإن غفرت . وذلك لتحققه<sup>٢١</sup> بعلم الله به<sup>٢١</sup> ونظره إليها .

١٠ ومن عيوبها أنك لا تحيها حتى تميتها وتلتفها أي لا تحيها للآخرة حتى  
 تميتها عن الدنيا ولا تحيها بالله حتى تموت عن الأغيار . وقال<sup>٢</sup> يحيى بن<sup>٣</sup>  
 معاذ الرازي : من تقرب إلى الله<sup>٤</sup> بتلف نفسه حفظ الله عليه نفسه .<sup>١</sup> وذلك  
 أن<sup>٥</sup> يمنعها<sup>٦</sup> عن شهواتها ويحملها على مكارمها<sup>٧</sup> . قال النبي صلى الله عليه  
 وسلم : حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات<sup>٨</sup> .<sup>٢</sup> ومداواتها<sup>٩</sup> السهر  
 والجوع والظماء وركوب المخالفات الطبع والنفس<sup>١٠</sup> ومنعها<sup>١١</sup> عن الشهوات . سمعت  
 محمد بن إبراهيم بن الفضل يقول سمعت محمد بن الرومي يقول<sup>١٢</sup> قال<sup>١٣</sup>  
 يحيى بن<sup>١٤</sup> معاذ الرازي<sup>١٥</sup> : الجوع طعام<sup>١٦</sup> به<sup>١٧</sup> يقوي الله<sup>١٨</sup> أبدان الصديقين .

٩ ١ ص : يرجو . ٢ ص : نفسه . ٣ ش : ليس . ٤ ش ص : لأهل . ٥ | من الخير | : سقط في  
 ش . ص : من ذلك . ٦ ص : بشؤم . ٧ ص : فقال . ٨ ش : النبي . ص : أن . ٩ ش :  
 + الله . ١٠ ش : بها . ١١ ش : كما . ص : فهو كذا . ١٢ | يكون ظن | : ش : يظن . ١٣ ش :  
 . عز وجل . ١٤ ص : فلقد . ١٥ ش : على الخطايا . ١٦ ص : فليستحي . ب : من . ١٧ ص :  
 (غير واضحة . فعيدت كتابتها) . ١٧ ص : + قوله تعالى : أم يعلم أن الله يرى (سورة  
 العلق ١٤) . ١٨ | كما قال | : ص : وقال . ١٩ | ابن عياض | : ش : رحمه الله . ٢٠ ب : لتحققه .  
 ٢١ سقط في ش .

١٠ ١ ص : تحيها . ٢ ش : ولذلك قال . ص : كذلك قال . ٣ ص : ابن . ٤ ش : + تعالى .  
 ٥ ص : رآه . ٦ ص : يمنعها . ٧ | وذلك . . . مكارمها | : ش : + فإن النفس لا تألف مع الحق  
 أبداً . على حد مش ب : وذلك أن يمنعها عن شهواتها ويحملها على مكارمها فإن النفس لا تألف  
 الحق أبداً ، ولكنه مشطوب . ٨ | قول . . . بالشهوات | : سقط في ش . ب : ومن ذلك أنها تنزف  
 من الطاعات وتميل إلى ركوب المخالفات وأنها لا تألف الحق أبداً . ٩ ب : - أنه يمنعها عن  
 شهواتها ويحملها على مكارمها ويلزمها على . ١٠ | وركوب . . . النفس | : ص : ومخالفات النفس  
 والطبع . ١١ ب : ومنعها . ١٢ | سمعت محمد بن إبراهيم . . . يقول | : سقط في ش ص : ١٣ ص :  
 وقال . ١٤ ش : ابن . ١٥ سقط في ش . ١٦ ش : + القلوب . ١٧ ش : وبه . سقط في ص .  
 ١٨ ص : + به .

١١ ومن عيوبها أنها لا تألف الحق أبداً والطاعة<sup>١</sup> خلاف سجيّتها وطبعها ويتولد أكثر ذلك من متابعة<sup>٢</sup> الهوى واتّباع الشهوات وما لم يذبحها بسكاكين المجاهدات لا يحيى. قال الله تعالى لجماعة من بني إسرائيل: ﴿فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ﴾<sup>٣</sup>. ١. ومداواتها الخروج منها إلى ربّها بالكاتبّة<sup>٤</sup> ولهذا أمر الخليل بذبح ابنه: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾<sup>٥</sup> قيل له: ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾<sup>٦</sup> ثمّ فداءه بذبح عظيم. وقال الجنب: حرّم الله الجنّة على صاحب العلاقة<sup>٧</sup>. وغاية الدواء الخروج منها بالكاتبّة إلى ربّها<sup>٥</sup>. سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا القاسم المصري ببغداد يقول: سئل ابن يزدانيار<sup>٨</sup> عن العبد<sup>٧</sup> إذا خرج إلى الله<sup>٨</sup> على أيّ أصل يخرج. قال<sup>٩</sup>: على أن لا يعود إلى ما منه خرج ويحفظ<sup>١٠</sup> نفسه<sup>١١</sup> عن ملاحظة ما تبرأ<sup>١٢</sup> منه<sup>١٣</sup> ففعل له: هذا حكم من خرج عن<sup>١٤</sup> وجود فكيف حكم<sup>١٥</sup> من خرج عن عدم؟ فقال: وجود الخلاوة<sup>١٦</sup> في المستأنف عوفس<sup>١٧</sup> عن المرارة<sup>١٨</sup> في السالف<sup>٥</sup>.

١١ ١ ص: وطاعة الله تعالى. ٢ ص: مطوعة. ٣ [ومد مدني] التمسك. ٤ ص: في خروجها. ٥ [الخروج... بالكاتبّة]: ش: الخروج من الكاتبّة إلى ربّها. ص: فداءه بذبح ابنه. ٦ [وذلك... ربه]: ساقط في شرب. ٧ [الجنّة...]: يزدانيار. ص: كما قال ابن يزدانيار. ص: كما مثل ابن يزدانيار. ٨ ص: كما مثل ابن يزدانيار. ٩ ص: كما مثل ابن يزدانيار. ١٠ ص: ويحفظ. ١١ ص: ما يبدو منه إلى الله. ١٢ ص: ولكنه مسطور. ١٣ ص: الخلاوة. ١٤ ص: عوفس. ١٥ ص: المرارة.

١٠ ١ راجع طبقات ص ٨١ س ٩ (عن أبي سبيح الدارمي) في الشعبي ص ١٥٥. ٢ (عن ذي النون). ٣ راجع البرعانة ص ٢٢ في الحسبي. ٤ طبقات ص ١٤٩. ٥ رسائل الخليل ص ٥٨ س ١٤. ٦ العقد ج ٣ ص ١٤١ س ١٥. ٧ ص ١٠. ٨ صفسوة ج ٤ ص ٧٧ س ٢. ٩ جمع ج ١ ص ١٢٤ س ٢١. ١٠ ص ٥٥ س ٣٧. ١١ كنوز ج ٢ ص ٤٤ س ٢٦. ١٢ وقتها ص ١٠٠. ١٣ (القاهرة، دون تاريخ) ص ١٣٢.

١١ ١ سورة البقرة ٥٤. ٢ سورة الصفات ١٠٣. ٣ سورة الصفات ١٠٥. ٤ قرن عوارف ج ١ ص ١١٩ س ٢٩. ٥ ج ٣ ص ١٧٧ س ٥. ٦ أجمع القشيري ص ٤٧ س ٢٩.

١٢ ومن عيوبها أنها تألف<sup>١</sup> الخواطر الرديئة فتستحکم<sup>٢</sup> عليها<sup>٣</sup> المخالفات<sup>٤</sup>. ومداواتها ردت<sup>٥</sup> تلك الخواطر في الابتداء لئلا<sup>٦</sup> تستحکم<sup>٧</sup> وذلك بالذکر الدائم<sup>٨</sup> وملازمة الخوف والعلم<sup>٩</sup> بأن<sup>١٠</sup> الله يعلم ما في سرک كما يعرف<sup>١١</sup> الخلق<sup>١٢</sup> ما في علانيتک فتستحي من<sup>١٣</sup> أن تصلح للخلق موضع نظرهم ولا تصلح موضع نظر الحق<sup>١٤</sup>. وقد<sup>١٥</sup> قال النبي صلی الله عليه وسلم<sup>١٦</sup>: إن الله تعالى<sup>١٧</sup> لا ينظر إلى صورکم ولا إلى أعمالکم ولكن ينظر إلى قلوبکم<sup>١</sup>. وسمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت أبا الحسن العلوي صاحب إبراهيم الخواص يقول سمعت<sup>١٨</sup> إبراهيم الخواص رحمه الله<sup>١٩</sup> يقول<sup>٢٠</sup>: أول الذنب الخطرة فإن تدارکها صاحبها بالكراهية<sup>٢١</sup> وإلا صارت معارضة<sup>٢٢</sup> فإن تدارکها صاحبها بالرد<sup>٢٣</sup> وإلا صارت وسوسة<sup>٢٤</sup> فإن تدارکها صاحبها بالمجاهدة وإلا هاج<sup>٢٥</sup> منها الشهوة<sup>٢٦</sup> مع طلب الهوى فغطى العقل<sup>٢٧</sup> والعلم<sup>٢٨</sup> والبيان<sup>٢٩</sup> وهكذا روي في الأخبار أن الهوى والشهوة<sup>٢٩</sup> يغلبان العلم والعقل<sup>٣٠</sup> والبيان<sup>٣١</sup>.

١٣ ومن عيوبها اشتغالها بعيوب الناس وعمهاها<sup>١</sup> عن عيوبها<sup>٢</sup>. ومداواتها روية عيب نفسه<sup>٣</sup> وعلمه بها ومعرفته بمكرها ويداويها<sup>٤</sup> بالأسفار<sup>٥</sup> والتقطع وصحبة الصالحين والائتمار لأوامرهم وأقل ما فيه إذا لم يعمل في<sup>٦</sup> مداواة<sup>٧</sup> عيوب نفسه أن

١ تألف: ص: سكونها الو: ٢: فتستحکم: ص: فتستحکم: ٣: ب: عليه: ٤: ص: ركب: شوب: فعل: مخالفات: ٥: فتستحکم: الخواطر: ٦: ساقط في ش: ٦: ش: ليلا: ٧: تستحکم: عنه: ذلك: ص: تستحکم: عليه: المخالفات: ٨: ص: دائم: ٩: ش: ص: بالعلم: ١٠: ش: ١١: ش: نعم: ١٢: ش: الخلق: ١٣: ب: ص: منه: ١٤: ص: الجلي: ١٥: ص: وقد: ١٦: ساقط في ص: ١٧: ساقط في ش: ص: ١٨: [وسمعت... سمعت]: ب: قال: ص: وقال: ١٩: رحمه: ب: ساقط في ش: ص: ٢٠: ساقط في ب: ص: ٢١: + والأعراض: عيب: ٢٢: ص: معارضة: وسوسة: ٢٣: ش: بالكراهية: ٢٤: [وإن... وسوسة]: ساقط في ص: ٢٥: ش: هاجت: ٢٦: ص: الشهوات: ٢٧: ص: تشغل: ٢٨: [العقل والعلم]: ش: العلم والعقل: ٢٩: ش: وشهوة: ٣٠: [علم وعقل]: ش: العقل والعلم: ٣١: [وهكذا... والبيان]: ساقط في ص:

١٢ ١: راجع ونسب: ج: ٥: ص: ٥٩: مادة «قلب»: ج: ٦: ص: ٤٧٦: مادة «نظر»: الملامية: ص: ١١٣: ص: ١١: ج: ٣: ص: ٢٧٣: ص: ٩: مكارم الاخلاق: ص: ٥٥١: ص: ٨: كبرى: ص: ٦٦: ص: ٢١: نشر المحسن: ج: ٢: ص: ٨٠: ص: ٦: شفاء السائل: ص: ٢٥: ص: ٣: جمع: ج: ١: ص: ٦٢: ص: ١١: الشعراني: ج: ١: ص: ١٦٣: ص: ١٣: الفتح الكبير: ج: ١: ص: ٣٥١: ص: ١٤: ٢: قرن سميث/المجسبي: ص: ١٢٦: ٣: راجع حقائق ورقة ٣٦٠: ص: ٢١:

يسكت<sup>8</sup> عن عيوب الناس ويعذرهم فيها ويستر عليهم عيوبهم رجاء أن يصلح الله بذلك<sup>9</sup> عيوبه ؛ فإن النبي صلى الله عليه وسلم<sup>10</sup> قال : من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله<sup>11</sup> عورته وقال النبي صلى الله عليه وسلم<sup>12</sup> : من تتبع عورة أخيه المسلم تتبع الله عورته ثم<sup>13</sup> يفضحه ولو في جوف بيته .<sup>١</sup> سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت ابن<sup>14</sup> يزدان<sup>15</sup> المدائني قال<sup>16</sup> : رأيت أقواماً من الناس<sup>17</sup> كانت لهم عيوب فسكتوا عن عيوب الناس فستر الله عيوبهم وزالت عنهم تلك العيوب ورأيت أقواماً لم يكن<sup>18</sup> لهم عيوب فاشتغلوا<sup>19</sup> بعيوب الناس فصارت لهم عيوب .<sup>٢</sup>

١٤ ومن عيوبها الغفلة والتواني والإصرار<sup>1</sup> والتسويق وتطويل<sup>2</sup> الأمل وتبعيد<sup>3</sup> الأجل . ومداواتها ما سمعت الحسين بن<sup>4</sup> يحيى يقول سمعت<sup>5</sup> جعفر<sup>6</sup> الخلدني<sup>7</sup> يقول<sup>8</sup> : سئل الجنيدي : كيف السبيل إلى<sup>9</sup> الانقطاع إلى الله تعالى<sup>10</sup> ؟ فقال : بتوبة تخل<sup>11</sup> الإصرار<sup>12</sup> وخوف يزيل<sup>13</sup> التسويق ورجاء قصر الأمل على مسالك العمل<sup>14</sup> وذكر الله تعالى<sup>15</sup> على<sup>16</sup> اختلاف<sup>17</sup> الأوقات وإهانة النفس بقربها<sup>18</sup>

١٣ 1 ش : واعيت . 2 جاء على رأس الورقة (ب ٣٠) : ولقد أحسن من قول : أرى كل إنسان يرى عيب غيره / ويعنى عن العيب الذي هو فيه . 3 ش : النفس . [عيب نفسه] : على هامش ب . 4 ش : ودوامها على . ص : ومداواتها أيضاً بمدامة . 5 ش : الاستغفار . ص : الاسفار . 6 [يعمل في] : ش : يعلم . 7 ش : مداوات . 8 ص : سكت . 9 ساقط في ص . 10 ساقط في ص . 11 ص : + عليه . 12 [النبي صلعم] : ش : عليه السلام . ص : يفض . 13 ش : حتى . 14 ش : بن . 15 ش : زاذان . 16 [سمعت محمد... يقول] : ص : وقول المدائني . 17 [من الناس] : ساقط في ص . 18 ش : تكن . 19 ش : اشتغلوا .

١٤ 1 ص : والاضرار . 2 ب : ص : وتقريب . 3 ش : وتسويق . ص : وتعجيل . 4 ش : ابن . 5 [سمعت... سمعت] : ص : قال . 6 ش : جعفر . 7 ص : الخلدني . 8 ساقط في ص . 9 ش : الا . 10 ش : عز وجل . 11 ص : كل . 12 ص : الاضرار . 13 ش : يزيد . 14 [ورجاء... العمل] : ب : ورجاء يبعث على قصر مسالك الأمل . ص : ورجاء يبعث على مسالك الأجل . 15 ساقط في ش : ص . 16 ش : في . 17 ص : اخلاف . 18 ش : نفس .

١٣ ١ راجع ونسك ج ٤ ص ٤٣٣ مادة «عورة» ؛ احياء ج ٢ ص ١٣٨ س ٩ ؛ الاربعين ص ٧٧ س ١٤ ؛ الفتوة ص ١٩٥ س ٩ ، ص ١٩٦ س ٢ ، ص ٢٤٦ س ٢ ؛ رياض الصالحين ص ٥٨ س ٧ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١٣٤ س ٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٥٦ س ٢٤ ؛ كنز ج ٣ ص ١٤٣ فقرة ١٢٥٤ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٧١ س ١٩ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٩٧ س ١٦ . وقارن الاخلاق والسير ص ٦٣ س ١٤ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٣٠ س ١٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٦ س ٢٠ . ٢ قارن الانوار القدسية للشعراني (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ١٢١ س ١٠ (عن الحسن البصري) .



من الأجل ويُبَعْدُهَا<sup>19</sup> من الأمل . قيل له : فيما إذا<sup>20</sup> يصل<sup>21</sup> العبد إلى هذا؟ قال<sup>22</sup> : بقلب مفرد فيه توحيد مجرد<sup>23</sup>.

١٥ ومن عيوبها رؤيتها<sup>1</sup> والشفقة<sup>2</sup> عليها . ومداواتها<sup>3</sup> رؤيته فضل الله تعالى<sup>4</sup> عليه<sup>5</sup> في جميع الأوقات والأحوال<sup>6</sup> ليسقط ذلك<sup>7</sup> عنه رؤيته النفس . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت الواسطي<sup>1</sup> رحمه الله<sup>8</sup> يقول<sup>9</sup> : أقرب شيء إلى مقت الله تعالى<sup>10</sup> رؤيته النفس وأفعالها .<sup>٢</sup>

١٦ ومن عيوبها اشتغالها<sup>1</sup> بتزيين<sup>2</sup> الظواهر والتخشع من غير خشوع والتعبّد من غير حضور . ومداواتها الاشتغال<sup>3</sup> بحفظ الأسرار لتزيين<sup>4</sup> أنوار<sup>5</sup> باطنه أفعال ظاهره فبكون مزيّناً من غير زينة مهيباً<sup>6</sup> من غير تبع عزيزاً من غير عشيرة . لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم : من أصلح<sup>8</sup> سريره أصلح الله علاقته .<sup>١</sup>

١٧ ومن عيوبها طلب العوض<sup>1</sup> على أعمالها .<sup>١</sup> ومداواتها رؤيته تقصيره في عمله<sup>2</sup> وقلة إخلاصه فإن الكيس في عمله من أعرض عن طلب الأعواض<sup>3</sup> أدباً<sup>4</sup>

<sup>19</sup> [عن ابن جرير ، بعد ، 20 ص : فم ، 21 ص : نفس ، 22 ص : فقل ، 23 [فقد ، مجرد] .

<sup>١٥</sup> [عن ابن جرير ، رؤيته نفس ، ش : رؤيته حق نفسه ، ص : رؤيته عين النفس ، 2 ص : برشفقة ، 3 ص : سقط في ص : سقط في ص : الأوقات والأحوال] : ش : الأحوال ، مشطوب في ص : رحمه الله سقط في ش : [سمعت أبا بكر ، يقول] : من : قال ، الواسطي ، 10 سقط في ش : من .

<sup>١٦</sup> [عن ابن جرير ، اشتغال ، 2 ش : تزيين ، 3 سقط في ص : 4 ش : لتزيين ، ب : التزيين ، 5 ش : مزيّناً ، 6 ص : مهيباً ، 7 ش : ولذلك ، سقط في ص : 8 ش : + الله .

<sup>١٧</sup> [عن ابن جرير ، 2 ش : العوض ، 3 ش : من : لا أعرض ، 4 ب : أدباً ، ولكنه مشطوب ، 5 ش : ص : ص : عرف ، 6 ش : عرف ، 7 ش : عرف ، 8 ش : وحري ، سقط في ش : ص : عنه .

١٥ أبو بكر محمد بن موسى الواسطي القزويني (توفي بعد ٥٣٢٠) . راجع طبقات ص ٢٠٢ . ومراجع مسجده مسجده ٥ طبقات ص ١٧٥ . ٢ وزن طبقات ص ٨٩ س ٢ (عن معروف كراخي) . ح ١٠ ص ٣٠٣ من ١٨ (عن ابن عطاء) .

١٦ [عن ابن جرير ، 2 ص : 119 : مدد ، مشطوب] .

١٧ [عن ابن جرير ، ح ١٠ ص ٣٠٣ من ٢٠ : طبقات ص ٨٣ س ٦ .

وتورّع عنه ظرفاً<sup>٥</sup> علماً<sup>٦</sup> بأن الله جلّ جلاله قدّر له قدراً وأنّ الذي قدّر له يأتيه دنيا وآخرة<sup>٨</sup> وأنّ الذي عليه لا يُخرجه منه<sup>٩</sup> إلاّ الإخلاص .

١٨ ومن عيوبها<sup>١</sup> فقدان لذّة الطاعات<sup>٢</sup> وذلك من سقم<sup>٣</sup> القلب وخيانة النفس<sup>٤</sup> . ومداواتها أكل الحلال ومداومة الذكر وخدمة الصالحين والدنوّ منهم والتضرّع إلى الله<sup>٥</sup> في ذلك<sup>٦</sup> ليمنّ الله تعالى<sup>٧</sup> على قلبه بالصحة بزوال<sup>٨</sup> ظلمات الأسقام فيجد بذلك<sup>٩</sup> لذّة الطاعات<sup>١٠</sup> .

١٩ ومن عيوبها الكسل وهو ميراث الشيع فإنّ النفس إذا شيعت قويّت وإذا قويّت أخذت حظّها<sup>٢</sup> فإذا أخذت حظّها<sup>٣</sup> غلبت القلب برصوفها<sup>٤</sup> إلى حظّها<sup>٥</sup> . ومداواتها التجويع<sup>٦</sup> . فإنّتها إذا جاءت عدمت حظّها<sup>٧</sup> وإذا<sup>٨</sup> عدمت حظّها<sup>٩</sup> ضعفت وإذا<sup>١٠</sup> ضعفت غلب عليها القلب فإذا<sup>١١</sup> غلب عليها القلب حملتها على الطاعة وأسقط عنها الكسل . لذلك<sup>١٢</sup> قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : ما ملأ آدمي<sup>١٣</sup> وعاءاً شراً<sup>١٤</sup> من بطن<sup>١٥</sup> . حسب<sup>١٦</sup> ابن آدم أكّلات<sup>١٧</sup> ينشمن صلبه<sup>١٨</sup> فإن كان لا<sup>١٩</sup> محالة<sup>٢٠</sup> فثلث للطعام وثلث للشراب<sup>٢١</sup> وثلث لنفسه .

٢٠ ومن عيوبها طلب<sup>١</sup> الرياسة بالعلم والتكبر والافتخار به<sup>٢</sup> والتمباهاة<sup>٣</sup> فيه على أبناء جنسه . ومداواتها روية منّة الله تعالى<sup>٤</sup> عليه بأنّ جعله<sup>٥</sup> لله وعبادته لأحكامه وروية تمصير شكره في نعمته<sup>٦</sup> الله تعالى<sup>٧</sup> عليه بالعلم والحكمة

١٨ 1 ش : عيوب النفس . 2 ش : الطاعة . 3 ص : سقم . 4 ص : خيانة النفس . 5 ص : الإخلاص . 6 ش : ذلك . 7 ص : أسقط في ص . 8 ش : أسقط في ش . 9 ص : رصوفها . 10 ص : الطاعة . 11 ص : أخذت . 12 ش : لذلك . 13 ص : آدمي . 14 ش : شر . 15 ص : بطن . 16 ص : حسب . 17 ص : أكّلات . 18 ص : ينشمن . 19 ص : لا . 20 ص : محالة . 21 ص : للشراب .

١٩ 1 ص : إذا . 2 ص : خطيئها . 3 ص : خطيئها . 4 ص : لوصوفها . 5 ص : لوصوفها . 6 ص : التجويع . 7 ص : خطيئها . 8 ص : فإذا . 9 ص : حظها . 10 ص : إذا . 11 ص : غلبت . 12 ش : وذلك . 13 ش : ابن آدم . 14 ش : شر . 15 ص : بطن . 16 ص : حسب . 17 ص : ينشمن . 18 ص : صلبه . 19 ص : لا . 20 ص : محالة . 21 ص : للشراب .

٢٠ 1 ص : طلب . 2 ص : الرياسة . 3 ش : التماهاة . 4 ص : التماهاة . 5 ص : التماهاة . 6 ص : التماهاة . 7 ص : التماهاة . 8 ص : التماهاة . 9 ص : التماهاة . 10 ص : التماهاة . 11 ص : التماهاة . 12 ص : التماهاة . 13 ص : التماهاة . 14 ص : التماهاة . 15 ص : التماهاة . 16 ص : التماهاة . 17 ص : التماهاة . 18 ص : التماهاة . 19 ص : التماهاة . 20 ص : التماهاة . 21 ص : التماهاة .

١٩ ١ راجع ولنسك ج ١ ص ٣٨ مادة (آدمي) . ص ٣٩٥ مادة (طاعة) . ج ١ ص ٦٢ . ٢ ص : يستأن ص ٢١٤ ص ٣٨ : قصوت ج ٤ ص ٤٦ ص ٢٠ ص ٦٣ ص ٢٢٢ . ٣ ص ٢٢٩ ص ٧ : الذريعة ص ١٢٥ ص ٢٣ : حصه ج ٣ ص ٦٠ ص ٧ : الأربعين ص ١٠١ ص ١٤ : المرادون فقرة ١٢٢ : تبيين ص ٢١٤ ص ٨ : كبرى ص ٣٧ ص ٢ : ٨ : عوارف ج ٣ ص ١٨٨ ص ١ : رخص الصالحين ص ١٠٧ ص ٦ : جامع ج ٢ ص ١٢٣ ص ٢٦ : الفتح الكبير ج ٣ ص ١٠٢ ص ٢ .

والتزام التواضع والانكسار<sup>10</sup> والشفقة على الخلق والنصيحة لهم ؛ فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>11</sup>: من طلب العلم ليباهي به العلماء أو ليماري<sup>12</sup> به السفهاء أو ليصرف<sup>13</sup> وجوه الناس إليه فليتبوأ مقعده من النار .<sup>١</sup> ولذلك<sup>14</sup> قال بعض<sup>15</sup> السلف رضي الله عنهم<sup>16</sup>: من ازداد علماً فليزدد<sup>17</sup> خشية<sup>18</sup> فإن الله عز وجل يقول<sup>19</sup>: ﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ .<sup>٢</sup> وقال رجل للشعبي<sup>20</sup>: أيتها العالم ، فقال: العالم من يخشى الله<sup>21</sup>.

٢١ ومن عيوبها كثرة الكلام . وإنما يتولد ذلك<sup>1</sup> من شيئين : إما<sup>2</sup> لطلب<sup>3</sup> رياسة<sup>4</sup> يريد أن يرى الناس علمه وفصاحته . أو قلّة<sup>5</sup> العلم<sup>6</sup> بما يجلب<sup>7</sup> عليه<sup>8</sup> الكلام . ومداواتها تحقّقه<sup>9</sup> بأنّه مأخوذ بما يتكلم به وأنه مكتوب عليه

10 ش : - لنفس . 11 [فنه... قل] : ص : قال النبي صلعم . 12 [او ليماري] : ش : وليماري . 13 [و ليصرف] : ش : وليصرف به . ص : + به . 14 ش : وكذلك . 15 ساقط في ش ص . 16 [رضي الله عنهم] : ساقط في ص . 17 ص : ولم يزد . 18 ص : + ولم يزد من الله إلا بعدا . 19 [فان... يقول] : ص : قال الله تعالى . 20 على هامش ب : لسفيان ، مصحح . 21 ش : + تعالى .

٢١ 1 ساقط في ش . 2 ساقط في ص . 3 ش ص : طلب . 4 ص : الرياسة . 5 ش : لقلّة . 6 ص : علمه . 7 ش : يجب . 8 ش : + في ؛ كذلك في ب ، ولكنه مشطوب هناك . 9 ش : في تحقيقه . 10 ساقط في ص . 11 ص : قال . 12 ش : + يعلمون ما تفعلون . 13 ساقط في ش ص . 14 ساقط في ش . 15 [وقل... ليصمت] : ساقط في ب . ص : قوله صلى الله عليه وسلم وهل يكب الناس على مناخرهم إلا حصائد ألسنتهم . 16 ساقط في ش ص . 17 [صلعم] : ش : عليه السلام . 18 ساقط في ش ص . 19 [عليه السلام] : ساقط في ص . 20 ش : ما . 21 ش : يكت . 22 [في... مناخرهم] : ش : على مناخرهم في النار . 23 [عليه السلام] : ش : صلى الله عليه وسلم : كل . [وهل... السلام] : ساقط في ص . 24 ساقط في ش ص . 25 ش : + ما كان من . 26 ص : الامر . 27 [او ذكر... وجل] : ش : او اصلاح ذات البين ولمثل هذا قال الله العظيم . ص : ولهذا قال تعالى . 28 [الا... الناس] : ش : + الآية . ص : الآية .

٢٠ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٢٢٨ مادة «باهي» ؛ القاضي النعمان ، دعائم الاسلام ، ج ١ ، تحقيق آصف فيضي (القاهرة ١٩٥٠) ، ص ١١٩ ؛ العقد ج ٢ ص ٢٢٨ س ٧ ؛ المریدون فقرة ٥٦ ؛ عوارف ج ٣ ص ٦٢ س ٣١ ؛ جامع ج ٢ ص ١٦٠ س ٧ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢١١ س ٢ . وقارن مكارم الاخلاق ص ٥٠٨ س ١١ (يا علي : من تعلم علماً ليماري به السفهاء او يجادل به العلماء او ليدعو الناس الى نفسه فهو من اهل النار) . ٢ قارن الاربعين ص ١٥٢ س ٤ (عن ابي الدرداء) . ٣ سورة فاطر ٢٨ . ٤ هو عامر ابن شراحيل بن عمرو الشعبي ابو عمرو (توفي ١١٠هـ) . راجع تهذيب ج ٥ ص ٦٥ .

ومسؤول عنه لأن الله تعالى<sup>10</sup> يقول<sup>11</sup>: ﴿وَإِن عَلَيكُمْ كَلِمَاتٌ كَرَامًا كَاتِبِينَ<sup>12</sup>﴾<sup>١</sup> وقال الله<sup>13</sup> تعالى<sup>14</sup>: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>٢</sup> وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت<sup>15</sup>:<sup>٣</sup> وقال النبي<sup>16</sup> صلى الله عليه وسلم<sup>17</sup>: إن<sup>18</sup> البلاء موكَّل بالمنطق: <sup>٤</sup> وقال عليه السلام<sup>19</sup>: وهل<sup>20</sup> يُكَبَّ<sup>21</sup> الناس في النار على مناخرهم<sup>22</sup> إلا حصائدُ ألسنتهم: <sup>٥</sup> وقال عليه السلام<sup>23</sup>: كلام ابن آدم كله<sup>24</sup> عليه لا له إلا<sup>25</sup> أمر<sup>26</sup> بمعروف أو نهي عن منكر أو ذكر الله: <sup>٦</sup> وهذا أخذ من قول الله عز وجل<sup>27</sup>: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ<sup>28</sup>﴾<sup>٧</sup>.

٢٢ ومن عيوبها أنها إذا رضيت مدحت المرضي<sup>١</sup> عنه فوق الحد وإذا غضبت ذمّت وتجاوزت الحد. ومداواتها رياضة النفس على الصدق والحق حتى لا يتعدى في مدح من رضي عنه ولا في ذم من سخط عليه فإن أكثر ذلك من قلة المبالاة<sup>٣</sup> بالأوامر<sup>٤</sup> والنواهي: والله تعالى يقول<sup>٥</sup>: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ<sup>٦</sup> إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلٌّ أُولَئِكَ

٢٢ ١ ب: ص: الراضي. ٢ ص: في. ٣ شرب: ص: المبالاة. ٤ ص: في الأوامر. ٥ [والله تعالى يقول]: ص: قال الله تعالى. ٦ ساقط في ب.

٢١ ١ سورة الانفطار ١٠-١١. ٢ سورة ق ١٨. ٣ راجع الادب المفرد ص ٢٢ من ٢٢. ٤ المحاسبي، مسائل في أعمال القلوب والحوارج، ص ٢٥٩؛ روضة العقلاء ص ٢٨ من ٤. ٥ تنبيه الغافلين ص ٧٦ من ٣١؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ٣٠؛ الاربعين ص ١٠٦ من ١٣. ٦ لباب ص ٢٦١ من ١٠، ص ٢٧١ من ٣؛ شرح الاربعين ص ٤٣ من ١؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ من ٢٢؛ جامع ج ٢ ص ١٦٤ من ٢٥؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٠٣ من ١٣. ٧ راجع ابن حمدون ص ٧٥ من ٨؛ لباب ص ٢٣٢ من ٣؛ مجمع ج ١ ص ١٠٧ من ١٨؛ كنوز ج ٢ ص ١٨ من ٢٥؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢٠ من ٣. ٨ راجع المحاسبي ص ٦٧ من ٨؛ البيان والتبيين ج ١ ص ١٦٩ من ٧؛ رسائل الجاحظ ج ١ ص ١٦٨ من ١؛ تنبيه الغافلين ص ٧٩ من ١٤؛ قوت ج ١ ص ١٤٣ من ٧، ص ١٤٧ من ٢٠؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ١٥؛ الاربعين ص ١٠٦ من ١٠؛ المريدون فقرة ٩٢؛ كبرى ص ٢٦ من ٥؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ من ٦؛ كنوز ج ٢ ص ١٩٢ من ١٣. ٩ راجع ونسك ج ٦ ص ٦١ مادة «كلام»؛ قوت ج ١ ص ١٤٧ من ٢٠. ١٠ سورة النساء ١١٤.

كانَ عِنْدَهُ مَسْئُولًا<sup>7</sup> . الآية<sup>8</sup> : ١ والنبي صلى الله عليه وسلم يقول<sup>9</sup> :  
احتوا في وجوه المداحين<sup>10</sup> التراب<sup>11</sup> .

٢٣ ومن عيوبها أنها تستخير الله تعالى في أفعالها<sup>2</sup> ثم تسخط<sup>3</sup> إذا اختار لها .  
ومداواتها أن يعلم<sup>6</sup> أنه<sup>7</sup> يعلم<sup>8</sup> من الأشياء ظواهرها والله يعلم<sup>9</sup> بواطنها وحقائقها  
وأن حسن اختيار الله تعالى<sup>10</sup> له خير من اختياره لنفسه فما اختار عبد لنفسه  
حالاً إلا كان مطويماً<sup>11</sup> ببلاء<sup>1</sup> فيعلم<sup>12</sup> أنه مدبر<sup>13</sup> لا مدبر<sup>14</sup> وأن سخطه<sup>15</sup>  
لأهتضي<sup>16</sup> لا يغير<sup>17</sup> القضاء<sup>18</sup> فيلزم نفسه طريق الرضا بالقضاء<sup>19</sup> ويستريح<sup>20</sup> .  
قال النبي صلى الله عليه وسلم : ما من أحد إلا وله رزق يأتيه فمن رضي  
برزقه بورك له فيه ووسع به ومن لم يرض به لم يبارك له فيه ولم يوسع به .  
وقال بعض الأنبياء ... داود أو غيره : إني . من شر عبادك؟ فقال جل  
جلاله : من استخارني فإذا خرت له اتهمي ولم يرض بحكمي<sup>21</sup> .

7 [مسئولاً] : سأل في سأل . 8 [الآية] : سأل في سأل . 9 [يقول] : سأل . وقال  
النبي صلى الله عليه وسلم . 10 [المداحين] : سأل في سأل . 11 [التراب] : سأل في سأل .  
وجوه المداحين .

1 [سخط] في سأل . 2 [أفعالها] : سأل في سأل . 3 [تسخط] : سأل في سأل . 4 [مدبر] : سأل في سأل .  
ثم . 5 [مدواتها] : سأل في سأل . 6 [يعلم] : سأل في سأل . 7 [أنه] : سأل في سأل . 8 [يعلم] : سأل في سأل .  
صفت هذه الآية . سأل في سأل . 8 [تعلم] : سأل في سأل . 9 [يعرف] : سأل في سأل . 10 [سخط] : سأل في سأل .  
11 [مطويماً] : سأل في سأل . 12 [يعلم] : سأل في سأل . 13 [مدبر] : سأل في سأل . 14 [مدبر] : سأل في سأل .  
15 [سخطه] : سأل في سأل . 16 [أهتضي] : سأل في سأل . 17 [يغير] : سأل في سأل . 18 [القضاء] : سأل في سأل . 19 [يستريح] : سأل في سأل .  
20 [يستريح] : سأل في سأل . 21 [بحكمي] : سأل في سأل .

٢٢ ١ سورة الإسراء ، ٣٦ . ٢ راجع ونسب ح ٦ ص ١٨٢ مادة «مداح» . ٣ الأدب المفرد ص ٦٧  
ص ٢٠ . ٤ مكره الإحراق ص ٩٣ : ص ٩ : ٥ أهدى ح ١ ص ٢٠١ مادة «حذ» . ٦ مجمع  
البرهان ص ١١٧ ص ٢٠ : ٧ جمع ح ١ ص ٩ ص ٣٥ : ٨ المنهج الكبير ح ١ ص ٥٠  
ص ٧ .

٢٣ ١ قارن عيون ح ٢ ص ٣٦٥ ص ١٤ : أحمد بن محمد البرقي ، كتاب الحسن (النجف  
١٩٦٤) ، ص ٤٨٩ ص ١٦ : العقد ح ٣ ص ٢١٠ ص ١٨ : وقال الفضيل بن عياض :  
سحروا الله ولا تسحروا عليه . فربما اختار العبد أمراً هلكه فيه . ٢ قارن قوت ح ٣  
ص ٦٠ ص ٩ : وفي مسحة موسى ع : يا رب أي خلقك أحب إليك؟ قال : من إذا أخذت  
منه المحبوب سألني . قال : فأي خلقك أنت عليه ساحط؟ قال : من يستخيرني من الأمر فإذا  
قضيت له سخطاً قضيتي .

Marfat.com

- ٢٤ ومن عيوبها كثرة التمني ، والتمني هو الاعتراض على الله تعالى<sup>١</sup> في قضاءه وقدره . ومداواتها أن يعلم<sup>٢</sup> أنه لا يدري ما يعقبه<sup>٣</sup> التمني : أيجره<sup>٤</sup> إلى خير أم<sup>٥</sup> إلى شر ، إلى<sup>٦</sup> ما يرضيه أو<sup>٧</sup> إلى ما يسخطه ؛ فإذا تيقن إبهام<sup>٨</sup> عاقبة تمنيه<sup>٩</sup> أسقط<sup>١٠</sup> عن نفسه ذلك ورجع<sup>١١</sup> إلى الرضا والتسليم<sup>١٢</sup> فيستريح . لذلك<sup>١٣</sup> قال النبي<sup>١٤</sup> صلى الله عليه وسلم : إذا تمنى أحدكم فلينظر ما يتمنى فإنه لا يدري أحدكم<sup>١٥</sup> ما يكتب<sup>١٦</sup> له من<sup>١٧</sup> أميته<sup>١٨</sup> .<sup>١</sup> ولذلك قال<sup>١٩</sup> النبي<sup>٢٠</sup> صلى الله عليه وسلم : لا يتمنين<sup>٢١</sup> أحدكم الموت لضرّ نزل به وليقل : اللهم أحيني ما كانت الحياة خيراً لي<sup>٢٢</sup> وتوفني إذا<sup>٢٣</sup> كانت الوفاة خيراً لي<sup>٢٤</sup> .
- ٢٥ ومن عيوبها محبتها الخوض<sup>١</sup> في أسباب الدنيا وحديث الناس<sup>٢</sup> . ومداواتها<sup>٣</sup> الاشتغال بالذكر الدائم في كل أوقاته ليشغله ذلك<sup>٤</sup> عن<sup>٥</sup> ذكر<sup>٦</sup> الدنيا وأهلها والخوض<sup>٧</sup> فيما هم فيه ويعلم أن ذلك ممّا لا يعنيه فيتركه لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال<sup>٨</sup> : من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه .<sup>١</sup>

٢٤ ١ اسقط في ص . ٢ [ان يعلم] : اسقط في ص . ٣ ب : + اندم . ولكنه مشطوب . ٤ ش : يجره . ٥ ص : + يجره . ٦ ش : ام لي . ص : وان . ٧ ش : ام . ٨ ش : ايها . ٩ ص : تمنى . ١٠ ص : سقط . ١١ ص : وقد رجع . ١٢ ش : والتسليم . ١٣ ش : ولذلك . ١٤ ش : رسول الله . ١٥ اسقط في ش ص . ١٦ ش : كتب . ١٧ ش : في . ١٨ ش : أميته . ١٩ [ولذلك] : ش ص : وقال . ٢٠ ش : قال . ٢١ ش : من . ٢٢ ش : [خيراً لي] : ص : خير لي . ٢٣ ش : ما . ٢٤ [خيراً لي] : ص : خير لي .

٢٥ ١ ص : الحرص . ٢ ش : النفس . [وحديث الناس] : اسقط في ص . ٣ ب : ومداوتها . ٤ اسقط في ص . ٥ اسقط في ش . ٦ اسقط في ش . ٧ ش : شغل . ٨ ص : [لان ... قول] : ص : قال النبي صلى الله عليه وسلم .

٢٤ ١ راجع الأدب المفرد ص ١٥٩ س ٧ ؛ جامع ج ١ ص ١٩ س ٥ . الفتح الكبير ج ١ ص ٩٥ س ٧ . ٢ راجع ونسك ج ٦ ص ٢٧٧ مادة «تمنى» ؛ النبلاء ج ١ ص ٣٤٠ س ١٨ ؛ تنبيه المغترين ص ١٨ س ٤ ؛ مختصر التذكرة ص ٢ س ٢٠ .

٢٥ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٢٧١ مادة «ترك» ، ج ٢ ص ٥١٩ مادة «اسلام» ؛ تنبيه المغترين ص ٧٧ س ٨ ؛ قوت ج ١ ص ١١٦ س ١٦ ؛ الأربعين ص ٨ س ٤ ؛ النبلاء ج ١ ص ٨٢ س ٩ ؛ فضائح الباطنية ص ٤ س ١ ؛ الكشف والتبيين ص ١٠ س ١٠ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٠ س ٩ ؛ لباب ص ٢٧١ س ٦ ؛ شرح الأربعين ص ٣٩ س ١٥ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٨ س ٣ ؛ شفاء السائل ص ٥٠ س ٣ ؛ جامع ج ٢ ص ١٣٩ س ٦ ؛ كنز ج ٣ ص ٣٦٣ فقرة ٣١٦٣ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٦١ س ١٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤ س ٢٠ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٤١ س ١٥ . وقارن رسائل الجاحظ ج ١ (كتاب كتاب السر وحفظ اللسان) ص ١٦٢ س ١٥ ؛ وقيل لعيسى بن مريم : ما أفضل أعمالك ؟ قال : تركي ما لا يعينني .

٢٦ ومن عيوبها إظهار طاعاتها<sup>١</sup> ومحبتها<sup>٢</sup> أن يعلم الناس ذلك منه<sup>٣</sup> ويروه<sup>٤</sup> والتزيين بذلك<sup>٥</sup> عندهم . ومداواتها أن يعلم أنه ليس إلى الخلق نفعه ولا ضره<sup>٦</sup> ويجهد في مطالبة نفسه بالإخلاص في أعمالها<sup>٧</sup> ليُزيل عنه هذا<sup>٨</sup> العيب لأن الله تعالى قال<sup>٩</sup>: ﴿ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا<sup>١٠</sup> اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ<sup>١١</sup> الدِّينَ حُنَفَاءَ<sup>١٢</sup> ﴾ .  
والنبي صلى الله عليه وسلم يقول حاكياً عن ربه عز وجل أنه قال<sup>١٢</sup>: من عمل عملاً أشرك فيه غيري فأنا منه بريء<sup>١٣</sup> وهو للذي أشرك .

٢٧ ومن عيوبها الطمع . ومداواتها أن يعلم أن طمعه<sup>١</sup> يُدخله في الدنيا<sup>٢</sup> ويُنسيه حلاوة العبادة ويصيره عبداً للعبيد<sup>٣</sup> بعد أن خلقه الله حرّاً من عبوديتهم ؛ فقد تعود<sup>٤</sup> النبي صلى الله عليه وسلم من الطمع فقال: أعوذ بك من طمع يهدي إلى طبع ومن طمع في غير مطعم<sup>١</sup> وهو الطمع<sup>٥</sup> الذي يُطبع<sup>٦</sup> على قلبه فيرغبه في الدنيا ويزهده في الآخرة . ورؤي عن بعض السلف رضي الله عنهم<sup>٧</sup> أنه قال<sup>٨</sup>: الطمع هو الفقر الحاضر والغني الطامع<sup>٩</sup> فقير والفقير المتعفف غني والطمع هو الذي يقطع الرقاب<sup>١٠</sup> . يقول الله تبارك وتعالى: ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق إلا لما يرجو منه ولو لم يرج أحداً غيري ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق أبداً<sup>١١</sup> . قال الشاعر<sup>١٢</sup>:

٢٦ ١ ش:ص: طاعتها . ٢ ش: ومحبت . ٣ [ذلك منه]: ص: منه ذلك . ٤ ب: ويروه . ص: ٤ منه . ٥ ش:ص: . ٦ [ال... ضره]: ش: للخلق ضره ولا نفعه . ٧ ش:ص: أعماله . ٨ ش: ذلك . ٩ [لأن... قال]: ش: فإن الله تعالى يقول . ص: قال الله تعالى . ١٠ ش: وليعبد . ١١ ساقط في ب:ص . ١٢ [والنبي... قال]: ش: وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حاكياً عن ربه تعالى . ص: وقال النبي صلعم حكاية عن ربه انه قال . ١٣ [منه بريء]: ش:ص: بريء منه .

٢٧ ١ ص: طرفه . ٢ ش: الرياء . ٣ [عبداً للعبيد]: ش: عبد العبيد . ٤ [فقد تعود]: ش: وتعود . ص: ويفوذ . ٥ ساقط في ص . ٦ ص: + الله . ٧ [رضي الله عنهم]: ساقط في ش . ٨ [ورؤي... قال]: ص: وقال بعض السلف . ٩ ص: والطمع . ١٠ ش: + ويسود الوجوه ويميت القلوب . ١١ [يقول الله... ابداً]: ساقط في ش:ص . ١٢ [قال الشاعر]: ش: شعر . على هامش ص: وأنشد . ١٣ [أنطمع... وتعلم]: حماسة البحري ، الأغاني ، الف با ، لسان: طمعت بليل ان تريع . ١٤ طبقات: يقطع ؛ لسان: تضرب . ١٥ [وايضاً... حراً]: ساقط في ش:ب .

٢٦ ١ سورة البينة ٥ . ٢ راجع ونسك ج ؛ ص ٣٧٠ مادة «عمل» ، حقائق ورقة ٤٢ آ ٢٠ . وقارن الرعاية ص ١٣٨ س ١٥ ؛ المريدون فقرة ٧٢ .

أنطمع في ليلي وتعلم<sup>13</sup> أنما تقطع<sup>14</sup> أعناق الرجال المطامع<sup>2</sup>  
وأيضاً:

أطعت مطامعي فاستعبدتني ولو أني قنعت لكنت حراً<sup>15</sup>  
٢٨ ومن عيوبها حرصها على عمارة الدنيا والتكثّر منها . ومداواتها أن يعلم<sup>1</sup> أن الدنيا ليست له<sup>2</sup> بدار قرار<sup>3</sup> وأن الآخرة هي دار مقر<sup>4</sup> والعاقل من يعمل لدار قراره لا لمراحل سفره فإن المراحل تنقطع والمقام في المستقر يبقى فيعمل لما<sup>5</sup> إليه مآبه . قال الله تعالى<sup>6</sup>: ﴿أَنْتُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ<sup>7</sup>...﴾ ولأن الله تعالى يقول<sup>8</sup>: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى<sup>9</sup>﴾ وقال تعالى<sup>10</sup>: ﴿وَاللَّذَارِ<sup>11</sup> الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ<sup>12</sup>﴾ . ٣ .

٢٩ ومن عيوبها استحسان ما ترتكبه<sup>1</sup> من الأمور واستقباح أفعال من تخالفه<sup>2</sup> . ومداواتها اتهام النفس لأنها الأمانة<sup>3</sup> بالسوء وحسن الظن بالخلق لإبهام<sup>4</sup> العواقب .

٢٨ 1 ش: تعلم . 2 ساقط في ش . 3 ص: مقر . 4 ش: ص: القسار . 5 ب: ص: ما . 6 ص: + واعلموا . 7 [وتكاثر... والاولاد]: ص: الآية . 8 [ولان... يقول]: ب: + والدار ، ولكنه مشطوب . ش: وان الله يقول . ص: وقال . 9 ص: الآخرة . 10 [وقال تعالى]: ساقط في ب . 11 ب: ودار . 12 [وقال... يتقون]: ساقط في ص .

٢٩ 1 ص: يرتكبه . 2 [أفعال من تخالفه]: ش: مخالفته . ص: ما يخالفه . 3 ص: امره . 4 ش: لا يهام .

٢٧ ١ راجع ونسك ج ٤ ص ٢٧ مادة «طمع» ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٤٩ س ١ ؛ كثر ج ٣ ص ٢٨٢ فقرة ٢٤٥٧ . وانظر محاضرات الادب ج ٢ ص ٥٢٠ س ١٠ ؛ شهره ج ٣ ص ٣١ مادة «طمع» . ٢ راجع حماسة البحري لأبي عبادة الوليد بن عبد الحميد (بيروت ١٩١٠) ، ص ١٣٤ س ٢ ؛ طبقات ص ٣٠١ س ١٥ ؛ المعقد ج ٢ ص ١١٦ س ٧ (العجز فقط) ؛ ونسب البيت الى البيهقي في الف با لأبي الحجاج يوسف بن محمد البلوي (مصر ١٢٨٧) ، ج ١ ص ٢٧٨ س ٢ وفي لسان ج ٨ ص ١٣٧ مادة «ربيع» ؛ ونسب البيت الى مجنون بني عامر في الأغاني ج ٢ ص ٣٤ س ١٣ ، ص ٣٥ س ٦ . ويرد عجز البيت كثل في مجمع الامثال لأبي الفضل احمد بن محمد الميداني ، تحقيق فرايتاغ (بون ١٨٣٨) ، ج ١ ص ١٤٥ .

٢٨ ١ سورة الحديد ٢٠ . ٢ سورة الاعلى ١٧ . ٣ سورة الانعام ٣٢ .



- ٣٠ ومن عيوبها الشفقة عليها<sup>١</sup> والقيام بتعهداتها . ومداواتها الإعراض عنها وقلة الاشتغال بها . كذلك<sup>٢</sup> سمعت<sup>٣</sup> جدّي<sup>٤</sup> يقول : من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه .<sup>٥</sup>
- ٣١ ومن عيوبها الانتقام لها والحصومة عنها<sup>١</sup> والغضب لها . ومداواتها<sup>٢</sup> عداوتها وبغضها<sup>٣</sup> ومحبة الانتقام للدين<sup>٤</sup> والغضب لارتكاب المناهي ؛ كما روي عن<sup>٥</sup> النبي صلى الله عليه وسلم أنه<sup>٦</sup> ما انتقم لنفسه قط<sup>٧</sup> إلا أن تستهلك<sup>٨</sup> محارم الله تعالى<sup>٩</sup> وكان<sup>١٠</sup> ينتقم لله تعالى<sup>١١</sup> .
- ٣٢ ومن عيوبها اشتغالها<sup>١</sup> بإصلاح الظاهر لرؤية الناس وغفلتها<sup>٢</sup> عن إصلاح الباطن الذي<sup>٣</sup> هو موضع نظر الله عز وجل<sup>٤</sup> وهو أولى بالإصلاح<sup>٥</sup> . ومداواتها أن يتيسر<sup>٦</sup> أن الخلق لا يكرمونه إلا بسقذار ما جعله الله<sup>٧</sup> في قلوبهم ويعلم أن باطنه موضع نظر الله<sup>٨</sup> تعالى<sup>٩</sup> فهو أولى بالإصلاح من الظاهر الذي هو موضع نظر الخلق<sup>١٠</sup> . قال الله تبارك وتعالى<sup>١١</sup> : إِنْ كَانَ عَلَيكُمْ رَقِيبًا<sup>١٢</sup> . وقال<sup>١٣</sup> النبي صلى الله عليه وسلم : إِنْ لَمْ يَنْظُرِ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ<sup>١٤</sup> وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ<sup>١٥</sup> .

٣٠ ١ ش : عن النفس . ٢ ساقط في ص . ٣ ش : من . ٤ ش : وهو .  
 ٣١ ١ ش : حقه . ٢ ش : في . ٣ ص : وبغضها . ٤ لا انتقم للدين : ش : الدين وأهله .  
 ص : لنفسه . ٥ ش : ما . ٦ ساقط في ش . ٧ ش : لله (مشغوب) + نفسه . ٨ ص : تستهلك .  
 ٩ ساقط في ش . ١٠ ش : وكان . ١١ ساقط في ش .  
 ٣٢ ١ ص : لا شعور . ٢ ص : وغفلتها . ٣ ساقط في ش . ٤ [عز وجل] : ش : تعالى . ساقط في ص . ٥ وهو . ٦ بالإصلاح : ساقط في ش . ٧ ش : تيقن . ٨ ص : له . ٩ ش : حق . ١٠ ساقط في ص . ١١ ش : الخلق . ١٢ ش : تعالى . ١٣ ش : قال . ١٤ ص : جسدي . ١٥ ساقط في ش .

٣٠ ١ نحو أبو عمرو سمع بن محمد بن أحمد بن يوسف بن سالم بن خالد السلمي (توفي ٥٣٦٦) .  
 راجع صفحت ص ٤٥٤ ومراجع المسحلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٤٥٥ س ٧ : منهج  
 العرب و قوله ٣٨ س ٨ : بيان احوال الصوفية و رقة ١١٣ س ١١ (فبني سمعت جدي يقول :  
 من كرمت عنه نفسه هان عليه دينه) : القشيري ص ٤٩ س ١١ : غيبة ج ٢ ص ١٨٢  
 س ٢٩ . تفهيم ص ٢٢٦ س ٢١ : لشعري ج ١ ص ١٥٩ س ٢٣ . وقارن أحسن  
 الكلام ص ١٠ س ١٨ (عن محمد بن الحنفية : من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا) ؛  
 محاضرات الأدباء ج ٢ ص ٥١٩ س ١١ ؛ ابن حمدون ص ٨٣ س ١٩ .  
 ٣١ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٤٥٦ مادة حرمة : اللغ ص ١٠٠ س ٩ ؛ المرندون فقرة ٢٠٦  
 ٣٢ ١ سورة النساء . ٢ راجع فقرة ١٢ .

٣٣ ومن عيوبها اهتمامها برزق<sup>١</sup> وقد<sup>٢</sup> ضمن الله له ذلك<sup>٣</sup> وقلة اهتمامها<sup>٤</sup> بعمل<sup>٥</sup> افترضه<sup>٦</sup> الله عليها<sup>٧</sup> لا يقوم أحد به عنها غيره<sup>٨</sup>. ومداواتها أن يعلم أن الله الذي خلقه ضمن<sup>٩</sup> له كفاية رزقه فقال: ﴿اللَّهُ<sup>١٠</sup> الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ<sup>١١</sup>﴾ ١ فكما<sup>١٢</sup> لا يشك<sup>١٣</sup> في الخلق<sup>١٤</sup> لا يشك<sup>١٥</sup> في الرزق. سمعت محمد بن عبد الله يقول<sup>١٦</sup> يحكي<sup>١٧</sup> عن حاتم الأصم<sup>١٨</sup> قال<sup>١٩</sup>: ما من صباح إلا ويقول لي الشيطان<sup>٢٠</sup>: ما تأكل اليوم وما تلبس وأين تسكن؟ فأقول<sup>٢١</sup>: آكل الموت وألبس<sup>٢٢</sup> الكفن وأسكن القبر. ٣.

٣٤ ومن عيوبها كثرة الذنوب والمخالفات<sup>١</sup> إلى أن يقسو<sup>٢</sup> القلب. ومداواتها<sup>٣</sup> كثرة الاستغفار والتوبة في كل<sup>٤</sup> نفس ومداومة الصيام والتهجد بالليل وحرمة<sup>٥</sup> أهل الخير ومجالسة الصالحين وحضور مجالس الذكر. فإن رجلاً<sup>٦</sup> شكى إلى النبي<sup>٧</sup> صلى الله عليه وسلم قسوة<sup>٨</sup> قلبه فقال له<sup>٩</sup>: ادنّه<sup>١٠</sup> من الذكر وأكثر من الاستغفار<sup>١١</sup> فإنني<sup>١٢</sup> أستغفر<sup>١٣</sup> الله<sup>١٤</sup> في اليوم<sup>١٥</sup> سبعين مرة<sup>١٦</sup> ١ وقال عليه السلام<sup>١٦</sup>: إن العبد إذا أذنب<sup>١٧</sup> نكثت في قلبه نكتة سوداء فإن<sup>١٨</sup> تاب واستغفر

٣٣ ١ ش: للرزق. ٢ ب: قد. ٣ [له ذلك]: ش: تعدى ذلك له. ٤ ش: اهتمامه. ٥ ص: بما. ٦ ش: فرضه. ٧ ش: عليه. ٨ [لا... غيره]: ش: ص: هـ: لا يقوم به غيره. ٩ ص: وضمن. ١٠ [فقال: الله]: ش: فقال تعالى: الله. ص: قال الله تعالى. ١١ ص: + الآية. ١٢ ص: ك. ١٣ ش: شك. ص: يشك. ١٤ ش: كذلك. ١٥ ش: شك. ص: يشك. ١٦ ساقط في ش. ١٧ ب: ويحكي (٢) (الواو غير واضحة). ١٨ ش: ادنّه. ١٩ [سمعت... قال]: ص: قال حاتم الأصم. ٢٠ [ويقول لي الشيطان]: ش: والشيطان يقول لي. ٢١ ص: + له. ٢٢ ش: واللبس.

٣٤ ١ ص: والمخالفات. ٢ ش: يقسو. ص: تغشى. ٣ ش: + في. ٤ ساقط في ش. ٥ ش: وخدمة. ٦ ش: رجل. ٧ ش: رسول الله. ٨ ش: بقسوة. ص: قسوة. ٩ ساقط في ش. ١٠ ش: ادنّه. ص: ادنّه. ١١ [وأكثر من الاستغفار]: ساقط في ش. ١٢ ش: وقال. ص: صلى الله عليه وسلم أتى. ١٣ ش: ص: لأستغفر. ١٤ ص: + تعالى. ١٥ ص: ك. ١٦ [عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم. ساقط في ص. ١٧ ص: ادنّه. ١٨ ش: ادنّه.

٣٣ ١ سورة الروم ٤٠. ٢ هو أبو عبد الرحمن حاتم بن علوان الأصم (توفي ٥٢٣٧هـ). راجع طبقات ص ٩١ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع طبقات ص ٩٦ س ٩ + حلية ج ١٠ ص ٤٩ س ٢٥ + القشيري ص ١٦ س ٦ + صفوة ج ٤ ص ١٣٦ س ٣ + نفحات ص ٦٤ س ١٥.

٣٤ ١ راجع مكارم الاخلاق ص ٣٦٣ س ٦ + الفتح الكبير ج ١ ص ٤٥٧ س ٤ (عن الترمذي). وقارن كبرى ص ٢٦ س ١١ + عوارف ج ٤ ص ٢٠٣ س ١١.

الله<sup>19</sup> ذهبت<sup>20</sup> وإن<sup>21</sup> أذنب<sup>22</sup> ثانياً<sup>22</sup> نكت<sup>23</sup> في قلبه نكتة<sup>24</sup> أخرى إلى<sup>25</sup> أن يصير القلب بحيث<sup>26</sup> لا يعرف معروفاً ولا ينكر منكراً<sup>٢</sup> ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم: ﴿كَذَلِكَ بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>٣</sup>.  
 ٣٥ ومن عيوبها حبها<sup>١</sup> الكلام على<sup>٢</sup> الناس والحوض في دقائق العلوم ليصيد<sup>٣</sup> به قلوب الأغمار<sup>٤</sup> ويصرف بحسن كلامه وجوه الناس إليه<sup>٥</sup>. ومداواتها العمل بما يعظ<sup>٦</sup> وأن يعظ الناس بفعله لا بقوله. كما روي أن الله تعالى<sup>٧</sup> أوحى إلى عيسى بن مريم<sup>٨</sup>: إذا<sup>٩</sup> أردت أن تعظ الناس فعظ نفسك<sup>١٠</sup> فإن اتعظت<sup>١١</sup> فعظ الناس<sup>١٢</sup> وإلا فاستحي<sup>١٣</sup> مني<sup>١٤</sup>. ١٥ فإن النبي صلى الله عليه وسلم قال<sup>١٦</sup>: مررت ليلة أسري بي بقوم تقرض شفاهم بمقاريض من نار فقلت: من هؤلاء<sup>١٧</sup> يا أخي<sup>١٨</sup> جبريل<sup>١٩</sup> قال<sup>٢٠</sup>: هؤلاء<sup>٢١</sup> خطباء<sup>٢٢</sup> أمتهك<sup>٢٣</sup> بأمر من الناس بالبر وينسون أنفسهم وهم يتلون الكتاب<sup>٢٤</sup>.

٣٦ ومن عيوبها سرورها وفرحها<sup>١</sup> وطلبها الراحة<sup>٢</sup> وذلك<sup>٣</sup> من نتائج الغفلة<sup>٤</sup>. ومداواتها التيقظ لما بين يديها وعلمه بتقصيره<sup>٥</sup> فيما<sup>٦</sup> أمر به وارتكابه<sup>٧</sup> ما نهى عنه وأن هذه الدار له<sup>٨</sup> سجن ولا سرور له<sup>٩</sup> ولا راحة في السجن. فإن النبي

١٩ ساقط في ص. ٢٠ ص: ذهب. ٢١ ص: فأن. ٢٢ [نكت... نكت] ساقط في ش. ٢٣ ش: نكت. ٢٤ ش: نكتة. ٢٥ ص: فأن. ٢٦ ص: بحيث.

٣٥ ١ ش: + في. ص: حب. ٢ ش: بين. ٣ ش: تصيد. ص: ليصيد. ٤ ش: لا يصيد. ص: لا يصيد. ٥ [ويصرف... إليه] ش: ويصرف وجوه الناس إليه بحسن كلامه. ٦ ش: + في. ص: هدمش ب: يعظ. ٧ ساقط في ص. ٨ [بن مريم]: ش: عليه السلام. ساقط في ص. ٩ ش: أن. ١٠ ش: + فعظ. وكلمة مشطوب. ١١ ش: تعظ. ١٢ [فعظ الناس]: ش: فعظ. ساقط في ص. ١٣ ش: فاستحي. ١٤ ش: مني. ١٥ ش: وإن. ص: قال. ١٦ ساقط في ص. ١٧ ص: هؤلاء. ١٨ ش: هؤلاء. ١٩ ص: جبريل. ص: جبريل. ٢٠ ش: + في. ص: فقلت. ٢١ ص: هؤلاء. ٢٢ ش: + من. ٢٣ ش: + يا محمد. ٢٤ وهم... كتاب... ساقط في ش. ص: الآية.

٢ راجع الردة ص ١٠ من ١٧. د: نفس ص ١١٥ من ٥٥. فوج ج ١ ص ١٦٩ من ٢٣. جده ج ٣ ص ١٠ من ١١ (عن مسعود بن مهران) : الظروف ص ١٥ من ٢. غشه ج ١ ص ١٣٦ من ٢٨. عوزف ج ٤ ص ١٨٠ من ١٨. سمك الخاسبي ص ٨٩ (عن مشكاة المصابيح بشرزي) : الفتح كبير ج ١ ص ٣١٠ من ١٧. ٣ سورة المطففين ١٤.

٣٥ ١ راجع فضائح طبخة ص ٨١ من ١. وقارن تشبيري ص ٩٩ من ٣١. ٢ راجع الرعاية ص ٢٩١ من ١١. وقارن حمة ج ٨ ص ١١٢ من ٢٣. وانظر سورة البقرة ٤٤.

صلى الله عليه وسلم قال<sup>10</sup>: الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر. ١ فيجب<sup>11</sup> أن يكون<sup>12</sup> عيشه<sup>13</sup> فيها عيش المسجونين لا عيش المستريحين<sup>14</sup>. وحكي عن داود الطائي<sup>٢</sup> أنه قال<sup>15</sup>: قطع نياط<sup>16</sup> قلوب العارفين ذكر<sup>17</sup> أحد الخلودين<sup>18</sup>. وقال رجل لبشر الحافي: ما لي أراك مهموماً؟ فقال: لأنني مطلوب<sup>19</sup>. ٣.

٣٧ ومن عيوبها اتباعها هواها<sup>1</sup> وموافقة<sup>2</sup> رضاها وارتكاب مراداتها<sup>3</sup>. ومداواتها ما أمرها<sup>4</sup> الله تعالى<sup>5</sup> به من<sup>6</sup> قوله تعالى<sup>7</sup>: ﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾. ١. وقوله تعالى<sup>8</sup>: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾. ٢. ورؤي<sup>9</sup> عن<sup>10</sup> مضر<sup>11</sup> القاري أنه قال<sup>12</sup>: لتحت الجبال بالأظافر<sup>13</sup> أهون<sup>14</sup> من مخالفة الهوى إذا تمكّن في<sup>15</sup> النفس. ٣.

٣٦ 1 ش: + بالدنيا. 2 ش: للراحة. 3 ص: وتلك. 4 [وذلك... الغفلة]: ش: وكل من هذا من قبائح الغفلة. 5 ب: بتقصير. 6 ب: ما. 7 ب: ص: وارتكاب. 8 ساقط في ش. 9 ساقط في ش. 10 [فان... قال]: ش: فانه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال. ص: قال النبي صلى الله عليه. 11 ص: يجب. 12 ب: + فيها، ولكنه مشطوب. 13 ب: عيشها. 14 [لا عيش المستريحين]: ساقط في ب. ش: لا عيش المسرحين. 15 [وحكي... قال]: ص: قال داود الطائي. 16 ساقط في ص. 17 ش: بذكر. 18 ص: الخلودين. 19 ش: + وليس لي عذر.

٣٧ 1 ش: هواها. 2 ص: وموافقها. 3 ش: ارادتها. ص: مداواتها. 4 ش: أمر. ص: أمره. 5 ساقط في ص. 6 ص: في. 7 ساقط في ش. 8 [فان... تعالى]: ش: وقال ايضاً. ساقط في ص. 9 ش: وما روي. ص: وما قال. 10 ب: + المر، ولكنه مشطوب. ساقط في ص. 11 ش: نضر؛ تنبيه المغترين: خصص. 12 [انه قال]: ساقط في ص. 13 ش: بالأظافر. 14 ص: + علي. 15 ص: من.

٣٦ ١ راجع ونسبك ج ٢ ص ٤٣١ مادة «سجن»: العقيد ج ٣ ص ١٧٢ س ٢١؛ تنبيه الغافلين ص ٨٨ س ١؛ طبقات ص ١٧ س ٢؛ القاضي النعمان، دعائم الإسلام، ج ١ ص ٦٠؛ أحسن الكلمه ص ٧ س ١٥؛ أحياء ج ٣ ص ١٢٩ س ١٦؛ مكدم الإحاديث ص ٥٠٨ س ١٤؛ ص ٥٤١ س ١١؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٨٩ س ٢؛ فتح ج ٢ ص ١٤ س ٢٦؛ كنوز ج ٢ ص ٦٥ س ٢٧؛ نزهة النظرين ص ١١٥ س ١٣؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ١١٦ س ٦؛ ريتير ص ٥٠؛ ٢٥٢؛ سمعان داود بن نصير الطائي الكوفي الزاهد (توفي ٥١٦٢). راجع القشيري ص ١٢؛ شعري ج ١ ص ٩٩؛ شذرات ج ١ ص ٢٥٦. ٣ راجع ابن مسكويه ص ١٦٥ س ١٠؛ صفوة ج ٢ ص ١٨٦ س ٢١.

٣٧ ١ سورة النزعات ٤٠-٤١. ٢ سورة يوسف ٥٣. ٣ راجع تنبيه المغترين ص ١١٢ س ١. وانظر حلية ج ٨ ص ١٨ س ٣ (عن ابراهيم بن ادهم).

٣٨ ومن عيوبها ميلها إلى معاشرة الأقران وصحبة الإخوان . ومداواتها أن يعلم<sup>١</sup> أن الصاحب<sup>٢</sup> له مفارق والمعاشرة منقطعة<sup>٣</sup> . كما<sup>٤</sup> روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال له جبريل عليه السلام<sup>٥</sup> : عيش ما شئت فإنك ميت وأحب من أحببت<sup>٦</sup> فإنك مفارقه واعمل ما شئت فإنك مَجْزِي<sup>٧</sup> به<sup>٨</sup> واعلم أن شرف المؤمن قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس<sup>٩</sup> . وقال أبو القاسم<sup>١٠</sup> الحكيم : ٢ الصداقة عداوة إلا ما دافيت<sup>١٠</sup> وجمع المال حسرة إلا ما واسيت والمخالطة تخليط إلا ما داريت .

٣٩ ومن عيوبها أسها<sup>١</sup> بطاعتها<sup>٢</sup> ورؤية استحسانها<sup>٣</sup> . ومداواتها أن يعلم أن أفعالها وإن أخلصت<sup>٤</sup> فهي<sup>٥</sup> معلولة وأن<sup>٦</sup> أفعالها لا تخلو<sup>٧</sup> من العلل ويعلم أنه لا يخلص عملها إلا بسقوط رؤية استحسانها لأفعالها<sup>٨</sup> .

٤٠ ومن عيوبها إماتتها<sup>١</sup> النفس باتِّباع الشهوات فإن النفس إذا تمكنت<sup>٢</sup> من ذلك ماتت عن<sup>٣</sup> الطاعات والموافقات . ومداواتها منعها عن مراداتها وحملها على المكاره ومخالفتها فيما تطلب فإن<sup>٤</sup> ذلك<sup>٤</sup> الذي<sup>٥</sup> يميمت عنها شهواتها . قيل لأبي حفص : بماذا يُستجلب<sup>٦</sup> صلاح النفس ؟ قال : بمخالفتها<sup>٧</sup> فإنها موضع كل آفة .

٤١ ومن عيوبها أن تأمن<sup>١</sup> من<sup>٢</sup> مكر الشيطان وتسويله ووساوسه<sup>٣</sup> ومكره<sup>٤</sup> . ومداواتها تصحيح العبودية بشرائطها والتضرع إلى الله تعالى<sup>٥</sup> في أن يمن<sup>٦</sup> عليك<sup>٦</sup> بذلك ؛

٣٨ ١ ش : تعبه . ٢ ش : الصاحب . ٣ ش : ينقطع . ٤ ش : لما . ٥ [عليه السلام] : ساقط في ص . ٦ ش : شئت . ٧ ش : مجزا . ٨ [واعلم... الناس] : ساقط في ش ص . ٩ ص : نفسه . ١٠ ش : صقيت .

٣٩ ١ ش : مؤنسها . ٢ ص : بطاعتها . ٣ ص : استحسانها . ٤ ش : اخلصتها . ٥ [وان... فهي] : ص : وخلصها . ٦ ش : وان . ٧ ش : تخلوا . ٨ [ويعلم... لأفعاله] : ش : وتعمل في سقط رؤية استحسانها أفعاله . ص : ورؤية استحسانه أفعاله .

٤٠ ١ ش : أماتة . ص : الهال . ٢ ش : مكنت . ٣ ب : من . ٤ ش : + هو . ٥ ساقط في ص . ٦ ص : تستجلب . ٧ ش : بمخالفتها .

٣٨ ١ راجع الطرطوشي ص ١٠ س ١ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٦ س ١٤ . وقارن الأربعين ص ٢٨٣ س ١١ . ٢ هو اسحاق بن محمد بن اسماعيل أبو القاسم الحكيم السمرقندي (توفي ٥٣٤٢) . راجع نفعات ص ١٢٤ .

- ٤٢ لأن<sup>٧</sup> الله تعالى قال<sup>٨</sup>: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾<sup>١</sup> ومن عيوبها الترسّم<sup>١</sup> برسم<sup>٢</sup> الصلاح من غير مطالبة القلب بالإخلاص فيما ترسّم<sup>٣</sup> به من الصلاح . ومداواتها ترك الخشوع في<sup>٤</sup> الظاهر إلا بقدر<sup>٥</sup> خشوع<sup>٦</sup> الباطن مما يرى<sup>٧</sup> في قلبه وسره<sup>٨</sup>: ١ لأن<sup>٨</sup> النبي صلى الله عليه وسلم قال<sup>٩</sup>: المتشبع<sup>١٠</sup> بما لم<sup>١١</sup> يُعْطَ<sup>١٢</sup> كلابس ثوبي زور<sup>١٣</sup>.
- ٤٣ ومن عيوبها قلّة<sup>١</sup> الاعتبار بما يرى من إهمال الله<sup>٢</sup> إيتاه في ذنوبه . ومداواتها دوام الحشية وأن يعلم<sup>٣</sup> أن ذلك الإهمال ليس بإهمال<sup>٤</sup> وأن الله تعالى<sup>٥</sup> مسائله عن ذلك ومجازيه به<sup>٦</sup> إلا أن يرحمه فإن<sup>٧</sup> الاعتبار لأهل الحشية لأن<sup>٨</sup> الله تعالى يقول<sup>٩</sup>: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى﴾<sup>١٠</sup> وقال<sup>١١</sup> القائل<sup>١٢</sup>:

قد غرّها إهمالُ خالقها لها<sup>١٣</sup> لا تحسبن إهمالها إهمالا<sup>١٤</sup>

- ٤١ ١ ص: أنها . ٢ ساقط في ش: ص . ٣ ش: ووسواسه . ص: وسوسه . ٤ ساقط في ش: ص . ٥ ساقط في ص: . ٦ ص: عليه . ٧ ص: قال . ٨ ش: يقول . ساقط في ص: .
- ٤٢ ١ ش: التوسم . ٢ ش: بوسم . ٣ ش: توسم . ص: يتوسم . ٤ ساقط في ش: . ٥ ش: ص: . ٦ ش: الخشوع . ٧ [مما يرى]: ساقط في ش: ص . ٨ ص: قول . ٩ ساقط في ص: . ١٠ ش: المتشبع . ص: المتسبع . ١١ ش: لا . ١٢ ش: يملك . ١٣ ش: دور .
- ٤٣ ١ ش: قلت . ٢ ش: + تعالى . ٣ [وأن يعلم]: ش: ويهجم . ص: . ٤ ش: ولكنه مشطوب . ٥ ش: تعالى ، وفوقه «تبارك» . ساقط في ص: . ٦ ص: سائله . ٧ [ومجازيه به]: ش: ومجازيه . ٨ [ذلك... فان]: ساقط في ص: . ٩ ص: قال . ١٠ ش: عبارة . ١١ ص: قال . ١٢ ش: + بيت . ١٣ ساقط في ص: . ١٤ ص: اهمال .

٤١ ١ سورة الحجر ٤٢ .

- ٤٢ ١ انظر الرعاية ص ١٨٢ س ٢١ (كما جاء في الحديث: تعوذوا بالله من يسمعه الصلوات ويستهين بها) قيل وما خشوع النفاق ، قال ان يخشع البدن والقلب ليس يخشع) . ٢ ص ٣٦٧ مادة «زور» ، ج ٣ ص ٦٠ مادة «تشبع» : التام منه من ١١١ س ١٥ : ٢ نهاية ج ٢ ص ٢٠٢ مادة «شبع» : جامع ج ٢ ص ١٧١ س ١٢ : الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٣ س ٨ .

٤٣ ١ قارن غرر ص ٥٣ س ١٥ : ولكن غرهم الامهال حتى ظنوا انه اهمال . ٢ سورة الذرعات . ٢٦ .

٤٤ ومن عيوبها محبتها<sup>١</sup> لإفشاء<sup>٢</sup> عيوب إخوانه وأصحابه . ومداواتها أن يرجع<sup>٣</sup> في ذلك إلى نفسه فيحب<sup>٤</sup> للناس ما<sup>٥</sup> يحب<sup>٦</sup> لنفسه . كما روي عن النبي<sup>٧</sup> صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>٨</sup>: المسلم الذي<sup>٩</sup> يرضى لأخيه<sup>١٠</sup> ما يرضى لنفسه<sup>١١</sup>؛ وعنه<sup>١٢</sup> صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>١٢</sup>: من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله عورته .<sup>٢</sup>

٤٥ ومن عيوبها ترك الاستزادة من نفسه في أفعاله وأقواله ورضاه عنها بما هي<sup>١</sup> فيه . ومداواتها<sup>٢</sup> الحرص على طلب الزيادة في أفعاله وأقواله بحسن الاقتداء بالسلف<sup>٣</sup>، فإن<sup>٤</sup> علياً<sup>٥</sup> رضي الله عنه قال<sup>٦</sup>: من لم يكن في الزيادة<sup>٧</sup> فهو في النقصان<sup>٨</sup>.

٤٦ ومن عيوبها تحقير المسلمين والترفع<sup>١</sup> والتكبر عليهم . ومداواتها الرجوع إلى التواضع واعتقاد حرمة المسلمين . فإن<sup>٢</sup> الله تعالى يقول<sup>٣</sup> لنبيه عليه السلام<sup>٤</sup>:  
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ . ١ . واعلم أن التكبر<sup>٥</sup> هو الذي أوقع إبليس عليه اللعنة<sup>٦</sup> فيما أوقع<sup>٧</sup> فيه حيث قال:  
إِنَّا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ<sup>٨</sup> . ٢ . والنبي

٤٤ ١ ش: محبة . ٢ ش: إفشاء . ٣ ب: ترجع . ٤ ب: أحب . ٥ ش: كما . ٦ ب: أحب . ٧ ش: ٧ . ٨ ش: صلى الله عليه وسلم . ولكنه مشطوب . ٨ [كذا... قول]: ص: كما قول النبي صلعم . ٩ ش: لا . ١٠ ش: لا . ١١ ش: وما روي عنه . ١٢ [وعنه... قول]: ص: وقول .

٤٥ ١ ش: هو . ٢ ب: - أن يرجع في ذلك إلى نفسه فيحب للناس ما يحب لنفسه كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم . ولكنه مشطوب . ٣ ش: - الصالح . ٤ ص: قول . ٥ ش: ص: عبي بن (ش: ابن) بني طالب . ٦ ساقط في ص . ٧ ش: زيادة . ٨ ش: نقصان .

٤٦ ١ ش: - عنهم . ٢ ص: قول . ٣ ساقط في ص . ٤ [عليه السلام]: ش: ص: صلى الله عليه وسلم . ٥ ص: تكبر . ٦ عليه اللعنة: ساقط في ش: ص . ٧ ش: وقع . ص: أوقعه . ٨ [خلقتني... طين]: ساقط في ش: ص . ٩ [والنبي... نظر]: ش: ونظر النبي صلى الله عليه وسلم . ص: ونظر النبي صلعم . ١٠ ساقط في ش . ١١ ساقط في ش: ص . ١٢ ش: وحرم من . ١٣ ش: - وهي . ١٤ ش: وان يقطن به ظن السوء . ص: وان يقطن ظن سوء .

٤٤ ١ راجع ونسك ح ١ ص ٣٥ مادة «الخ» ح ٨ ص ٢٥ من ١٦ . وقول الاخلاق والسير ص ١٩ من ١٧ . ٢ راجع فقرة ١٣ .

٤٦ ١ سورة آل عمران ١٥٩ . ٢ سورة الاعراف ١٢ . ٣ راجع ونسك ح ١ ص ٥٧ مادة «حرمة» ح ٢ ص ١١١ من ١٢ . ٤ راجع قوت ح ٤ ص ١٢٦ من ٢٠ : احياء ح ٢ ص ١٢٣ من ٣٢ : الفتوة ص ١٩٧ من ١١ .

عليه السلام نظر<sup>٩</sup> إلى الكعبة فقال: ما أعظمك وأعظم حرمتك: والمؤمن أعظم حرمة<sup>١٠</sup> عند الله منك: ٢ إن الله تعالى<sup>١١</sup> حرّم منك واحدة<sup>١٢</sup> ومن المؤمن ثلاثة<sup>١٣</sup>: دمه وماله وعرضه<sup>١٤</sup>.

٤٧ ومن عيوبها الكسل والقعود<sup>١</sup> عن الأوامر<sup>٢</sup>. ومداواتها أن يعلم<sup>٣</sup> أنه مأمور من جهة الله<sup>٤</sup> تعالى<sup>٥</sup> ليحمله فرح ذلك على النشاط في أداء الأوامر<sup>٦</sup>. كذلك سمعت جدّي<sup>٧</sup> يقول: قال بعضهم<sup>٨</sup>: التهاون بالأمر<sup>٩</sup> من قلة المعرفة بالأمر<sup>١٠</sup>.

٤٨ ومن عيوبها أن يتزوّى<sup>١</sup> بزّيّ الصالحين ويعمل<sup>٢</sup> عمل<sup>٣</sup> أهل الفساد<sup>٤</sup>. ومداواتها ترك زينة الظاهر إلاّ بعد إصلاح الباطن فإذا تزوّى<sup>٥</sup> بزّيّ قوم<sup>٦</sup> اجتهد<sup>٨</sup> أن يوافقهم في أخلاقهم وأفعالهم<sup>٩</sup> كلتها أو بعضها: لأنه روي في الخبر<sup>١٠</sup>: كفى<sup>١١</sup> بالمرء<sup>١٢</sup> شراً أن يرى<sup>١٣</sup> الناس أنه يخشى الله وقلبه فاجر. وقال أبو عثمان: خشوع<sup>١٤</sup> الظاهر مع فجور القلب يورث الإصرار.

٤٩ ومن عيوبها تضييع أوقاتها بالاشتغال بما لا يعنيه<sup>١</sup> من أمور الدنيا والخوض فيها مع أهلها. ومداواتها أن يعلم<sup>٢</sup> أن أوقاته<sup>٣</sup> أعزّ الأشياء<sup>٤</sup> فليشغلها<sup>٥</sup> بأعزّ

٤٧ ١ش: والعقود. ٢شص: الامر. ٣[ان يعلم]: ساقط في ب. ٤ش: الحق. ص: العمل. ٥ساقط في شص. ٦ش: الامر. ٧ش: عن جدي اسماعيل ابن (والصواب: بن) نجيد رحمه الله. ص: + ابن نجيد. ٨[قل بعضهم]: ساقط في شص. ٩شص: بالأوامر.

٤٨ ١ش: تزوين. ٢ش: وتعمل. ٣ش: بعمل. ص: العمل. ٤[أهل الفساد]: ش: الفساد. ٥ش: تزوين. ٦ش: بزينة. ٧[زّي قوم]: ساقط في ص. ٨ب: تجيد. ش: قوم. ٩ش: يعنيه. ١٠شص: + انه قل. ١١ساقط في ص. ١٢شص: + حشر. ١٣ش: يراه. ١٤على هامش ب: الخشوع. وفي نص ب: زينة.

٤٩ ١ص: يعنيه. ٢شص: تعلم. ٣ش: وقتك. ص: وقته. ٤ص: + عيه. ٥ش: فتشغلها. ص: فيشغله.

٤٧ ١راجع لفحات ص ٨٦ س ٢٤ (عن أبي عثمان الخيري): حقائق ورقة ٩٠ ب س ١٦ (عن جد المؤلف).



الأشياء<sup>١</sup> وهو ذكر الله عز وجل<sup>٦</sup> والمداومة على طاعته ومطالبة الإخلاص من نفسه ؛ فإنه رُوِيَ عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: دَعُ ما يُرِيْبِك إلى ما لا يُرِيْبِك: ٢ وقال النبي صلى الله عليه وسلم: ٧: من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه. ٣ ومن ترك ما لا يعنيه اشتغل بما يعنيه<sup>٨</sup>. وقال الحسين بن منصور: عليك بنفسك<sup>٩</sup> إن<sup>١٠</sup> لم تشغلها شغلتك<sup>١١</sup>.

٥٠ ومن عيوبها الغضب . ومداواتها حمل النفس على الرضا بالقضاء . فإن الغضب جمرة من الشيطان . ١ وجاء رجل<sup>٢</sup> إلى النبي صلى الله عليه وسلم<sup>٣</sup> فقال: أوصني فقال: ٤: لا تغضب . فأعاده ثانياً وثالثاً فقال: لا تغضب<sup>٥</sup>.

٦ [عز وجل]: ش: تعادى . ساقط في ص . 7 [دع... وسلم]: ساقط في ش ص . 8 [ومن... يعنيه]: ساقط في شرب . 9 ص: من نفسك . 10 ش: فإن . 11 ش ص: اشغلتك .  
١ ش: ١ ش . 2 [وجاء رجل]: ص: ولأن رجلاً جاء . 3 ساقط في ص . 4 ص: قول .  
5 ش: أوصيك إلا . 6 [فأعاده... تغضب]: ساقط في ش ص . 7 ش: لأن . 8 ساقط في ش .  
9 ش: يصححك . 10 ساقط في ش ص . 11 ش: ولا منع .

٤٩ ١ راجع جميع آداب صوفية فقرة ٤٠ . ٢ راجع ونسبك ج ٢ ص ٢٢٢ مادة «راب» ؛ تحسني ص ٥٢ ص ٣ ؛ قوت ج ١ ص ١١٦ ص ١٧ ج ٥ ص ٢٢٢ ص ٨ ؛ الحسن كنه ص ٩ ص ٦ ؛ أدب تدب ص ١٩٣ ص ١٦ ؛ ص ٢٤٧ ص ٦ ؛ أحياء ج ٢ ص ٨٤ ص ٢ ؛ ١٠ ؛ ١١ ؛ الأربعين ص ٦٣ ص ٨ ؛ ابن حمدون ص ٧٢ ص ١٥ ؛ مهبة ج ٢ ص ١١٦ مادة «ريب» ؛ الكبرى ص ٣٢ ص ١٢ ؛ شرح الأربعين ص ٣٩ ص ٦ ؛ مجموعة رسائل الكبرى ج ٢ ص ٣٩ ص ١٣ ؛ النبلاء ج ٣ ص ١٦٥ ص ٥ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٩٤ ص ٦ ؛ ١٥ ؛ ص ٢٩٥ ص ٢ ؛ شفاء السائل ص ٢٤ ص ١٤ ؛ جامع ج ٢ ص ١٣ ص ٩ ؛ كرز ج ٣ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٥ ؛ كنوز ج ٢ ص ٦٢ ص ٣٢ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ١١١ ص ٨ ؛ وقول البيت والتبيين ج ٣ ص ٨٩ ص ١٤ ؛ دعوا ميريكم أي ما لا يريكم (عن الحسن البصري) . ٣ راجع فقرة ٢٥ . ٤ راجع أخبار الحلاج . تحقيق ل. ماسيون و ب. كراوس (باريس ١٩٣٦) ص ٩٧ ص ٣ ؛ وقال أحمد بن فلك: قلت للحلاج: أوصني قال: هي نفسك إن تشغلها شغلتك ؛ حقائق ورقة ٥٥ ص ٧ ؛ ٢٨٨ ص ١٣ ؛ تاريخ بغداد ج ٨ ص ١١٤ ص ١٨ ؛ أيدة والهدية ج ١١ ص ١٣٤ ص ٢٧ .

٥٠ ١ قرن أحياء ج ٣ ص ١٢٠ ص ٣٨ ؛ كرز ج ٣ ص ٢٩٤ فقرة ٢٥٦٣ . ٢ راجع ونسبك ج ٤ ص ٥٢٣ مادة «غضب» ؛ روضة العقلاء ص ١١٧ ص ١٤ ؛ آداب الصحبة ص ٥٠ ص ١ ؛ وأمراجع المسجلة هناك ؛ الاخلاق والسير ص ١٩ ص ١٦ ؛ أحياء ج ٣ ص ١١٤ ص ٨ ؛ الأربعين ص ١١٨ ص ٩ ؛ ابن حمدون ص ٨٢ ص ١٣ ؛ الباب ص ٢٦٠ ص ١٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٦٩ ص ٥ ؛ شرح الأربعين ص ٤٥ ص ١ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ٦٩ ص ١٠ ؛ جامع ج ٢ ص ١٩١ ص ٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤١ ص ٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٩٦ ص ٣٨ ؛ نزهة النظرين ص ٢١٠ ص ٢١ (عن البخاري) .

ولأن<sup>٧</sup> الغضب يُخرج العبد<sup>٨</sup> إلى حدّ الهلاك إذا لم يصحبه<sup>٩</sup> من الله تعالى<sup>١٠</sup> زجر ومنع<sup>١١</sup>.

٥١ ومن عيوبها الكذب . ومداواتها حمل النفس على الصدق وترك<sup>١</sup> الاشتغال برضا الخلق وسخطهم . فإنّ الذي يحمل صاحب الكذب على الكذب طلب رضا الناس<sup>٢</sup> والتزيّن لهم وطلب الجاه عندهم : فإنه روي عن رسول الله<sup>٣</sup> صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال<sup>٤</sup>: الصدق يهدي إلى البرّ والبرّ يهدي إلى الجنّة<sup>٥</sup> والكذب يهدي إلى الفجور والفجور يهدي إلى النار<sup>٦</sup>.

٥٢ ومن عيوبها البخل والشحّ وهما نتائج محبة الدنيا . ومداواتها أن تعلم<sup>١</sup> أنّ الدنيا قليلة وأنّها فانية وأنّ<sup>٢</sup> حلالها حساب وحرامها عذاب<sup>٣</sup>. كما روي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال<sup>٤</sup>: حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة<sup>٥</sup> وإنّ الله<sup>٥</sup> تعالى أخبر عنها أنّها متاع الغرور فلا تبخل<sup>٦</sup> بها ولا تشحّ<sup>٧</sup> وتجتهد<sup>٨</sup> في بذلها ولا تمسك<sup>٩</sup> منها إلاّ مقدار<sup>١٠</sup> ما تدافع<sup>١١</sup> به<sup>١٢</sup> وقتك<sup>١٣</sup>. فإنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم<sup>١٤</sup> قال<sup>١٥</sup>: أنفق يساً<sup>١٦</sup> بِلال<sup>٢</sup> ولا تخش من ذي العرش إقلالاً<sup>١٧</sup>.

٥١ 1 [حمل... وترك]: شرب : ترك . 2 ش : نحو . 3 [رسول الله]: ش : النبي . 4 [فإنه... قال]: ص : قال النبي صلعم . 5 [و...]: ساقط في ص .

٥٢ 1 ص : يعلم . 2 ب : + وإن . 3 ش ص : عقب . 4 [ك... قال]: ص : وقال صل الله عليه . 5 [وإن الله]: ش : والله . 6 ش ص : يبخل . 7 ش : يشح عليه ألا عقل بهيمة وأما العقائل الكامل فقد . ص : يشح . 8 ش : يجتهد . ص : ويجتهد . 9 ش ص : تمسك . 10 ساقط في ص . 11 ش : يدافع . ص : يدفع . 12 ساقط في ص . 13 ش ص : وقته . 14 ساقط في ص . 15 ص : + لبال . 16 ساقط في ب . 17 ص : اقلال .

٥١ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٢٨٤ مادة «صدق» ؛ الخاسبي ص ٤٤ س ٢ ؛ روضة العقلاء ص ٣٧ س ١٤ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٦١ س ١٤ .

٥٢ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٧٦ س ١٦ . ص ١٨٢ س ٣ (عن عيسى عليه السلام) ؛ ص ٣ ج ٣ ص ١٣٩ س ١٨ ؛ الأربعين ص ١٤٠ س ٨ ؛ محاضرات الأدباء ج ٣ ص ١٠٠ س ٩ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٤ ؛ تنبيه المعترين ص ٥٢ س ٤ (عن ابن جرير) ؛ كنز ج ٣ ص ١١٠ فقرة ٩٨٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ٤١ س ٣١ ؛ الفتوح الكبير ج ٢ ص ٦٨ س ١٤ ؛ زهرة الناظرين ص ٢١٥ س ٣١ . ٢ هو بلال بن رباح المؤذن (توفي ٥٢٠) . راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الأصحاب ، ص ١٧٨ . ٣ راجع اللمع ص ٩٦ س ١٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٥٤ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٩١ س ٢٤ ؛ كنوز ج ١ ص ١٢٠ س ٢٤ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ س ٢٠ . وقارن مكارم الاخلاق ص ١٧ س ٢٠ .

- ٥٣ ومن عيوبها بعد أملها . ومداواتها تقرب الأجل ؛ ويعلم<sup>2</sup> أن بعض السلف قال : أحب الله أن لا يؤمن على حال فاحذره<sup>3</sup> على الأحوال كلها .
- ٥٤ ومن عيوبها الاغترار بالمدائح الباطلة . ومداواتها أن لا يعرفه كلام الناس مع ما يعرفه من نفسه فإن حقيقة الأمر تخلص<sup>1</sup> إليه دونهم وأن ثناءهم عليه بخلاف<sup>2</sup> ما يعرفه الله تعالى<sup>3</sup> منه ويعرف<sup>4</sup> هو من نفسه لا ينجيه من عار<sup>5</sup> تبعاته<sup>6</sup> .
- ٥٥ ومن عيوبها الحرص . ومداواتها أن يعلم أنه لا يستجلب بحرصه زيادة على ما<sup>1</sup> قدر<sup>2</sup> الله له من<sup>3</sup> رزقه<sup>4</sup> . كما روى ابن<sup>5</sup> مسعود رضي الله عنه<sup>6</sup> عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>7</sup> : إن الله تعالى<sup>8</sup> يقول للملك<sup>9</sup> : اكتب رزقه وعمله وأجله وشقي أو سعيد<sup>10</sup> . ١ : والله تعالى<sup>11</sup> يقول : **مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ**<sup>12</sup> . ٢ .
- ٥٦ ومن عيوبها الحسد . ومداواتها أن يعلم أن الحاسد عدو نعمة<sup>1</sup> الله تعالى<sup>2</sup> . وقال النبي عليه السلام<sup>3</sup> : لا تحاسدوا ولا تباغضوا وكونوا عباد الله إخواناً<sup>4</sup> . ١ . ونتيجة الحسد من<sup>5</sup> قلة الشفقة على المسلمين .

٥٣ ١ ش : طول . ٢ ش : وتعلم . ٣ ش : فاحذروه . ب : فأخذت .

٥٤ ١ ش : يخلص . ٢ ص : خلاف . ٣ ساقط في ش ص . ٤ ش ص : وما يعرفه . ٥ ساقط في ش ص . ٦ ش : تداعته فلم يعثر به .

٥٥ ١ على ما : ش : فما . ص : لما . ٢ ص : قدره . ٣ ش : في . ٤ ش : رزق . ص : الحرص . زيادة ثم قدر الله له من رزقه ( عند حط ) . ٥ ش : عن ابن . ٦ رضي الله عنه : ساقط في ش . ٧ كما : قول : ص : كما قول النبي صلواته . ٨ ساقط في ص . ٩ ش : الذي وكان عليه . ١٠ اكتب : سعيد : ش : كتب حله ونعمه وشقاوته وسعادته . ص : اكتب نعمه ورزقه وعمله وشقي أو سعيد . ١١ ساقط في ص . ١٢ وسعد : سعيد : ساقط في ص .

٥٦ ١ ش : نعمة . ٢ ساقط في ص . ٣ [ووسد : سلام] : ش : والنبي صلى الله عليه وسلم يقول . ص : وقال النبي صلى الله عليه وسلم . ٤ [والإخوان] : ساقط في ب . ص : ولا تباغضوا . ٥ والشفقة : من : ش : وعلم . ص : حسد لغرب تصاحبه .

٥٥ ١ جمع وأصله ح ٢ ص ٢٥٤ مدة رزقه . وقيل : لأدب التفرقة ص ٥٦ س ٢٢ . ٢ سورة ق ٢٩ .

٥٧ ومن عيوبها الإصرار على الذنب مع تمنّي المغفرة ورجاء الرحمة . ومداواتها أن يعلم<sup>١</sup> أن الله تعالى<sup>٢</sup> أوجب الرحمة<sup>٣</sup> لمن لا يُصرّ على ذنبه<sup>٤</sup> حيث قال : ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ .<sup>٥</sup> وقال أبو حنص : الإصرار على الذنب<sup>٦</sup> من التهاون بقدرته<sup>٧</sup> الله تعالى<sup>٨</sup> . ويعلم<sup>٩</sup> أن الله تعالى<sup>١٠</sup> أوجب الرحمة للمحسنين فقال : ﴿إِن رَّحِمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>١١</sup> . وأوجب<sup>١٢</sup> المغفرة للتائبين حيث قال : ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾ الآية<sup>١٣</sup> .

٥٨ ومن عيوبها أنها لا تجيب إلى الطاعات<sup>١</sup> ضوعاً . ومداواتها<sup>٢</sup> رياضتها بالخوع والعطش والتقطع في الأسفار<sup>٣</sup> والحمل على المكاره . سمعت منصور بن<sup>٤</sup> عبد الله يقول سمعت عمي البسطامي يقول سمعت أبي يقول<sup>٥</sup> : قال رجل لأبي يزيد قدس الله روحه<sup>٦</sup> : ما أشد ما لقيت في سبيل الله؟ قال : لا يمكن<sup>٧</sup> وصفه فقال<sup>٨</sup> : ما أهون ما لقيت في سبيل الله؟ قال : لا يمكن نعته<sup>٩</sup> قال<sup>١٠</sup> : ما أشد ما<sup>١١</sup> لقيت<sup>١٢</sup> ١٣ نفسك منك<sup>١٤</sup> في سبيل الله؟ قال : لا يمكن

٥٧ ١ ب : يعلم . ٢ ساقط في ش ص . ٣ ش ص . ٤ ش : ذنبه . ٥ ش : مذنب . ٦ ب ص : بقدر . ٧ ساقط في ش ص . ٨ ش : وتعم أيضاً . ٩ ساقط في ص . ١٠ [الرحمة ... المحسنين] : ساقط في ب ص . ١١ أوجب الرحمة للمحسنين . ١٢ ساقط في ب ص . ١٣ ساقط في ش ص .

٥٨ ١ ش : طاعة . ص : الطاعة . ٢ ش : + في . ٣ [في الأسفار] : ش : بالأسفار . ص : والأسفار . ٤ ش : ابن . ٥ [سمعت منصور ... يقول] : ب : كما . ساقط في ص . ٦ [قدس الله روحه] : ساقط في ش ص . ٧ ش : + في . ٨ ش ص : قيل . ٩ ش : في وصفه . ص : وصفه . ١٠ ش ص : قيل . ١١ ص : فما . ١٢ ص : فما . ١٣ ش ص : + من . ١٤ ساقط في ش ص .

٥٦ ١ راجع ونسك ح ١ ص ٤٦٥ مادة «تحسد» : الربعية ص ٣٠٧ من ٢٣ . الأثر ص ٧٩ من ٢٢ : روضة العقلاء من ١١٣ من ٤ ص ١٦٩ من ١٩ : سنة بعدين ص ٦٤ من ٨ : قوت ج ٤ ص ١٢٨ من ١ : آداب تصحبه ص ٣١ من ٥ : ومرجع المسجلة هـ : أحياء ج ٢ ص ١٢٥ من ١١ ح ٣ ص ١٢٨ من ٢٤ : صفوة النصوص ص ٩ من ١١ : ابن حمدون ص ٧٢ من ١٨ : المسوة ص ١٩٦ من ٤ ص ٢٤٦ من ٧ : رياض الصالحين ص ٢٥٥ من ١١ : شرح الأربعين ص ٧٤ من ١٦ : رهد الناظرين ص ٢١١ من ٢٩ : وقارن أحياء ج ٣ ص ١٢٨ من ٢١ .

٥٧ ١ سورة آل عمران ١٣٥ . ٢ سورة الاعراف ٥٦ . ٣ سورة هود ٩٠ .

وصفه<sup>15</sup> فقال<sup>16</sup>: ما<sup>17</sup> أهون ما<sup>18</sup> لقيت نفسك منك في سبيل الله<sup>19</sup>؟ قال: أمّا هذا فنعم: دعوتها إلى شيء من الطاعات فلم تجبني طوعاً فمنعته الماء سنة<sup>20</sup> واحدة.

٥٩ ومن عيوبها حرصها على الجمع والمنع . ومداواتها أن تعلم<sup>1</sup> أنها ليست آمنة<sup>2</sup> من القضاء<sup>3</sup> عمره وقرب أجهه فيجمع<sup>4</sup> على قدر يقينه<sup>5</sup> من عمده<sup>6</sup> ويسنع بقدر<sup>7</sup> حياته فمن لا يأمن على نفسه من أنفاسه فجمعه لذلك غرور ومنعه لغيره مع<sup>8</sup> حصول التبعة على نفسه جهل<sup>9</sup> . مع ما<sup>10</sup> روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>11</sup>: أيتكم مال وارثه أحب إليه من ماله؟ قالوا: ليس منا أحد إلا وماله أحب إليه من مال وارثه فقال<sup>12</sup>: مالك<sup>13</sup> ما قدمت ومال وارثك ما أخرت<sup>14</sup>.

٦٠ ومن عيوبها صحبتها مع المخالفين والمعرضين عن الحق . ومداواتها الرجوع إلى صحبة الموافقين<sup>1</sup> والمقبلين على الحق<sup>2</sup>. قال النبي صلى الله عليه وسلم<sup>3</sup>: من تشبه بقوم فهو منهم<sup>4</sup> . وقال<sup>5</sup> عليه السلام<sup>6</sup>: من أكثر سواد قوم فهو منهم<sup>7</sup>. وقال بعض السلف: صحبة الأشرار تورث<sup>8</sup> سوء الظن بالأخيار<sup>9</sup>.

١٥ فقال: ما عيوبه... وصفه: مشطوب (حذف) في سبيل الله... 16 ص: قيل... 17 ص: فما... 18 ص: فما... 19 فقال: لا تكون... الله: سابق في ص... نفسك... الله: ص: منك نفسك... 20 سابق في ص...

٥٩ 1 ص: نعم... 2 أنها ليست آمنة... 3 من القضاء... 4 على قدر يقينه... 5 من عمده... 6 ويسنع بقدر... 7 حياته... 8 مع... حصول... 9 جهل... مع ما... روي عن النبي... 10 مع ما... 11 قال... 12 قال... 13 مالك... 14 ما أخرت...

٦٠ 1 صحبة الموافقين... 2 المقبلين على الحق... 3 قال النبي صلى الله عليه وسلم... 4 من تشبه بقوم فهو منهم... 5 وقال... 6 عليه السلام... 7 من أكثر سواد قوم فهو منهم... 8 تورث... 9 سوء الظن بالأخيار...

٥٨ 1 جمع نقض في ص ١٤ س ١٨ : وفيه ح ٤ ص ٣٤٥ س ٨ : نشر المحاسن ج ٢ ص ١١٥ س ١ : التذية والتهابة ج ١١ ص ٣٥ س ٥ .

٥٩ 1 جمع ونسك ج ٦ ص ٣٠٤ مادة «نكس» : الفتح الكبير ج ١ ص ٤٩٢ س ١٨ (عن السجستاني ونسائي) .

وقال بعضهم: إن القلوب إذا بعدت عن الله تعالى<sup>9</sup> مقيت القائمين بحق الله تعالى<sup>10</sup>.

٦١ ومن عيوبها الغفلة . ومداواتها أن يعلم أنه ليس بمغفول عنه فإن الله تعالى يقول: <sup>1</sup> وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ <sup>2</sup> ويعلم<sup>3</sup> أنه محاسب على الخطرة والهمّة . ومن تحقق هذا راقب أوقاته وراعى<sup>4</sup> أحواله فتزول بذلك عنه<sup>6</sup> الغفلة .

٦٢ ومن عيوبها ترك<sup>1</sup> الكسب والقيود عنه إظهاراً<sup>2</sup> للمخلوق أنه قعد متوكلاً<sup>3</sup> ثم يتشوّف<sup>4</sup> إلى<sup>5</sup> الأرزاق<sup>6</sup> ويتسخط إذا لم تأتبه<sup>7</sup> الأرزاق<sup>8</sup> . ومداواتها أن يلزم الكسب لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>9</sup>: إن<sup>10</sup> أطيب ما يأكل<sup>11</sup> الرجل<sup>12</sup> من كسبه<sup>13</sup> وأن يكون عليه كسب ظاهر وتوكل باطن<sup>14</sup> ليكون مكتسباً مع الخلق في الظاهر متوكلاً<sup>15</sup> على الله<sup>16</sup> في الباطن فهو من مراتب الرجال وطريق المخلصين<sup>17</sup>.

٦١ [فإن... يقول]: ص: وقال تعالى . 2ش:ص: ربك (سورة هود ١٢٣ . سورة النحل ٩٣) . 3ش: وتعلم . 4ش: أنك . 5ش: وراعى . 6[فتزول... عنه]: ص: فيقول بذلك عنه . ش: وتزول عنه بذلك . ص: فيزول عنه بذلك عيب .

٦٢ 1ساقط في ش . 2[عنه اظهارا]: ص: والاطهار . 3ش: مقعد المتوكل . 4ش: يتشرف . 5ساقط في ص . 6ش:ب: الأرفاق . 7ش: ياتيئه . ب: ياتيه . 8ش:ب: الأرفاق . 9[الكسب... قال]: ص: قول النبي عليه السلام . 10ساقط في ش:ص . 11ش: أكل . 12ص: العبد . 13الهاء في ب غير واضحة . ص: كسب يده . 14[وأن... باطن]: ش: فان كان عليه حال كسب ظاهر وتوكل فيه باطن . ص: فان عليه حال الكسب ظهراً والتوكل على الله باطن . 15ش:ص: ومتوكلاً . 16ش: + تعالى . 17[فهو... المخلصين]: ساقط في ب:ص .

٦٠ ١ راجع ونسك ج ٣ ص ٦٢ مادة «تشبه» . المریدون فقرة ٢٠٧ . تليس ص ١٥٤ . ١٩ ص مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٧١ ص ٧ . مجمع ج ٢ ص ١٥١ ص ٢٤ . ٢ ص ١٦٧ ص ٣٤ . الفتح الكبير ج ٣ ص ١٧٨ ص ١٣ . ٢ ص أحسن الكلم ص ٩ ص ٨ . المریدون فقرة ٢٠٧ . ٣ راجع جوامع آداب الصوفية فقرة ١١١ .

٦١ ١ سورة البقرة ٧٤ .

٦٢ ١ راجع جامع ج ١ ص ٧٣ ص ٣٣ . كنوز ج ١ ص ٣٩ ص ٤ . الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٢ ص ١ (عن البخاري والترمذي والنسائي وابن ماجه) . وقارن المحاسبي ، المسائل في اعمال الجوارح والقلوب ، ص ١٨٣ .

٦٣ ومن عيوبها الفرار مما يوجب عليه<sup>١</sup> ظاهر العلم<sup>٢</sup> إلى الدعاوى والأحوال<sup>٣</sup>. ومداواتها ملازمة العلم ؛ فإن<sup>٤</sup> الله تعالى<sup>٥</sup> يقول : ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾<sup>٦</sup> . ١ وقال تعالى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا<sup>٨</sup> أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ<sup>١٠</sup>﴾ . ٢ وقال النبي<sup>١١</sup> صلى الله عليه وسلم : اطلبوا العلم ولو بالصين<sup>١٢</sup> . ٣ وقال<sup>١٣</sup> عليه السلام<sup>١٤</sup> : طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة<sup>١٥</sup> . ٤

٦٤ ومن عيوبها استعظام<sup>١</sup> ما<sup>٢</sup> تعطي<sup>٣</sup> وتبذل<sup>٤</sup> والامتنان به على من يأخذ<sup>٥</sup>. ومداواتها أن يعلم<sup>٦</sup> أنه يوصل إليهم<sup>٧</sup> أرزاقهم وأن<sup>٨</sup> الرزاق<sup>٨</sup> والمعطي في الحقيقة هو الله تعالى<sup>٩</sup> وأنه<sup>١٠</sup> واسطة بين العباد وبين الله<sup>١١</sup> ولا<sup>١٢</sup> تعاضم<sup>١٣</sup> في إيصال حق<sup>١٤</sup> إلى مستحق<sup>١٥</sup>.

٦٥ ومن عيوبها إظهار الفقر مع الكفاية . ومداواتها إظهار الكفاية مع القلة<sup>١</sup>. سمعت جدي يقول : كان الناس يدخلون في التصوف أغنياء فيفتقرون

٦٣ ١ ش : عليه . ٢ ص : القلم . ٣ [إلى ... والأحوال] : ش : من الدعاوى بالأحوال . ٤ ب : وان . ٥ ساقط في ص . ٦ ص : وان . ٧ ص : + ان . ٨ [يا ... آمنوا] : ساقط في ش . ٩ ش : وأطيعوا . ١٠ [وأولي ... منكم] : ساقط في ب . ١١ ساقط في ش . ١٢ [اطلبوا ... بالصين] : ساقط في ش . [وقال تعالى ... بالصين] : ساقط في ص . ١٣ ص : النبي . ١٤ [وقال عليه السلام] : ساقط في ش . ١٥ ساقط في ش ص .

٦٤ ١ ص : الاستعظام . ٢ ص : ما . ٣ ش : يعطي . ٤ ش : وما يبذل . ص : والبذل . ٥ ش : يأخذه من يده . ٦ ص : تعلم . ٧ ش : إليه . ٨ ص : الرزاق . ٩ ساقط في ص . ١٠ ش : فكأنه . ١١ [بين ... الله] : ساقط في ب ص . ١٢ ش : فلا . ١٣ ش : يعظم نفسه . ١٤ ص : الحق . ١٥ ش : مستحقه . ص : المستحق .

٦٣ ١ سورة النساء . ٥٩ . ٢ سورة النساء . ٥٩ . ٣ راجع تنبيه الغافلين ص ١٥٥ س ٣٣ ؛ بستان ص ٣ س ١٨ ؛ أحياء ج ١ ص ٧ س ١٩ ، ص ١٠ س ٣٦ ؛ كبرى ص ٧٠ س ١٤ ؛ عوارف ج ١ ص ٨٤ س ٢٤ ، ج ٢ ص ٢ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٣٧ س ٢ ؛ كنوز ج ١ ص ٣٩ س ٣٦ ؛ أزهة الناظرين ص ٤ س ٢٢ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ١٩٣ س ٦ . ٤ راجع ونسك ج ٤ ص ٣٣٢ مادة «علم» ، ج ٤ ص ١٠ مادة «طلب» ؛ بستان ص ٣ س ١٥ ، ١٦ ؛ قوت ج ١ ص ١٩٤ س ١ ، ج ٤ ص ٢١٦ س ٢٣ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٠٠ س ١٦ (عن سهل التستري) ؛ المریدون فقرة ٣٣ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٨١ س ٢٩ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١١٩ س ٢٢ ، ص ١٢٠ س ٢ ، ٤ ، ٦ ؛ أزهة الناظرين ص ٤ س ٢١ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢١٣ س ٣ .

ويُظهرون للخلق الغنى ؛ وفي<sup>2</sup> هذا الوقت يدخلون في التصوف<sup>3</sup> فقراء فيستغنون<sup>4</sup> ثم يُظهرون للناس<sup>5</sup> الفقر .

٦٦ ومن عيوبها رؤية فضله على أقرانه . ومداواتها العلم بنفسه<sup>1</sup> فلا أحد أعلم بها<sup>2</sup> منه وحسن<sup>3</sup> الظن بأقرانه ليحمله ذلك على احتقار نفسه ورؤية فضل إخوانه وأقرانه ، ولا يصح<sup>4</sup> له هذا<sup>5</sup> إلا بعد أن ينظر إلى الخلق<sup>6</sup> بعين الزيادة وينظر إلى نفسه بعين النقصان . ١ . كذلك سمعت جدّي يقول وسمعت أبا عبد الله السجزي<sup>٢٧</sup> يقول<sup>8</sup> : لك فضل ما لم ترَ فضلك فإذا رأيت فضلك فلا فضل لك . ٣ .

٦٧ ومن عيوبها حمل النفس<sup>1</sup> على ما يستجلب لها الفرح . ومداواتها أن يعلم أن الله<sup>2</sup> يبغض الفرحين<sup>3</sup> . قال الله تعالى : ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ . ١ . وفي صفة النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان دائم الأحزان متواصل الفكرة<sup>4</sup> . ٢ . وقال عليه السلام<sup>5</sup> : إن الله يحب كل قلب حزين . ٣ . وقال مالك

٦٥ 1 [ومداواتها... القلة]: ساقط في ب . 2 ش : وأما في . 3 [يدخلون في التصوف]: ساقط في ص . 4 ش : ويستغنون . 5 ص : للخلق

٦٦ 1 [العلم بنفسه]: ش : ان يطلب علم نفسه . 2 ب ص : به . 3 ش : ثم يحسن . 4 ش : يصلح . 5 [له هذا]: ص : ذلك . 6 ش ص : + اجمع . 7 ش : السجزي . 8 [كذلك... يقول]: ب : كذلك قال ابو عبد الله السجزي (٤) . ص : سمعت جدّي يقول سمعت اب عبد الله السجزي يقول .

٦٧ 1 [حمل النفس]: ش : حملها . 2 ش : + عز وجل . 3 ش : الفرح . 4 [دائم... الفكرة]: ش : دائم الفكرة دائم الاحزان . ص : دائم الفكر متوار الاحزان . 5 [عليه السلام]: ش : صلى الله عليه وسلم . ص : النبي صلى الله عليه .

٦٦ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٩ : وقال أبو عمرو الدمشقي رحمه الله : الفتوة النظر الى الخلق بعين الرضا والى نفسك بعين السخط . ٢ راجع عنه طبقات ص ٢٥٤ ؛ حلية ج ١٠ ص ٣٥٠ ؛ نفحات ص ١١٣ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٣٢ . ٣ راجع طبقات ص ١٢٣ س ٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٧٤ س ٧ ؛ صفوة ج ٤ ص ٥٠ س ٧ ؛ مستطاب ص ١١١ س ١٥ (كلها عن شاه بن شجاع الكرماني) . وقارن الرعاية ص ٢٥٦ س ١٥ .

٦٧ ١ سورة القصص ٧٦ . ٢ راجع الرياضة ص ٦٧ س ١٢ ؛ التسع ص ١٠٠ س ٥ ؛ طبقات ص ١٠٩ س ١ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣٢ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٦ ؛ مكارم الاخلاق ص ١١ س ٤ ؛ ريتز ص ٢٤٧ . ٣ راجع حقائق ورقة ٢٢٤ ب س ١٥ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣١ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٥ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٩ س ٢٥ ؛ جامع ج ١ ص ٦٣ س ٢٦ ؛ تنبيه المغترين ص ٧٥ س ٦ ؛ كنوز ج ١ ص ٨٠ س ١٧ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥٦ س ٨ .





بلاء عامة المريرين من اغضائهم<sup>12</sup> عن<sup>13</sup> عشرة<sup>14</sup> تقع لهم أو هفوة وترك<sup>15</sup> مداواتها<sup>16</sup> في الوقت بدوائها<sup>17</sup> حتى تعاد النفس ذلك<sup>18</sup> فيسقط<sup>19</sup> من درجة الإرادة .

٧١ ومن عيوبها الاغترار<sup>1</sup> بالكرامات . ومداواتها أن يعلم<sup>2</sup> أن أكثرها اغترارات<sup>3</sup> واستدراج<sup>4</sup> : والله<sup>5</sup> تعالى<sup>6</sup> يقول : ﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ . ١. وقال بعض السلف : أطف ما يخادع به الأولياء الكرامات والمعونات . ٢.

٧٢ ومن عيوبها محبة<sup>1</sup> مجالسة الأغنياء وميله<sup>2</sup> إليهم وإقباله<sup>3</sup> عليهم وكرامته<sup>4</sup> لهم . ومداواتها مجالسة الفقراء والعلم بأنه لا يصل إليه<sup>5</sup> مما في أيديهم إلا بمقدار<sup>6</sup>

٧٠ ١ ش : الاغطاء . ٢ ش : من . ٣ ش : عشرة . ٤ ش : في . ٥ سقط في ص . ٦ ش : عشرة . ٧ ص : بالاستغفار . ٨ ص : تنغور . ٩ بلاستقالة . . . عشرة : سقط في ش . ١٠ ش : ش . ١١ [ كذلك ... يقول ] : ص : قال أبو عثمان . ١٢ ش : اغضائهم . ١٣ ش : عن . ١٤ ش : عرة . ١٥ سقط في ش . ١٦ ش : ومداواته . ب : مداواته . ١٧ ش : لا يرأونه . ب : بدوائها . ١٨ ش : بذلك . ١٩ ش : فتسقطه .

٧١ ١ ص : الاغترار . ٢ ش : تعلم . ٣ ش : غرورا . ص : اغترارات . ٤ ش : وسقطت . ٥ ش : لانه . ٦ سقط في ص .

٧٢ ١ ص : محبة . ٢ ص : وميله . ٣ ص : واقبالها . ٤ ص : وكرامته . ٥ ص : إليهم . ٦ ش : بقدر .

٦٩ ١ راجع ونسلك ج ١ ص ٢٥٨ مادة « بين » . ص ٤٥٨ مادة « مخبرم » . ٢ التورخ ص ٢٤٩ . ٣ ص ٧ : المحاسبي ص ٣٢ س ٣ : المحاسبي . المسائل في عمل القلوب والخواص ص ٢١٥ . ٤ تنبيه الغافلين ص ١٧١ س ١٥ : اللمع ص ١٠٣ س ٤ : ص ٤٢٥ . ٥ قوت ج ٤ ص ٢٢٠ س ١٧ : احياء ج ٢ ص ٥٨ س ٣٤ . ص ٦٥ س ١٤ : ص ٨٤ س ٢ : الاربعين ص ٦٨ س ٩ : تلبيس ص ١٨١ س ٣ . ص ١٨٥ س ٢ : ص ٢٨٦ س ٥ : الفتوة ص ٢٢٨ س ٥ : رياض الصالحين ص ١٢١ س ٩ : شرح الاربعين ص ٢٨ س ١ : مجموعة الرسائل الكبرى ج ٢ ص ٣٩ س ٨ : مجموع الروايد ج ١٠ ص ٢٩٣ س ٢٣ : شفاء السائل ص ٣٤ س ١١ : كثر ج ٣ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٤ . ص ٢٤٨ فقرة ٢١٨٦ .

٧١ ١ سورة الاعراف ١٨٢ . ٢ قارن جوامع آداب الصوفية فقرة ١٦٧ .

ما قدره الله له فيقطع الطمع عنهم<sup>9</sup> فيسقط ذلك عنه محبتهم والميل  
إليهم . ويعلم<sup>11</sup> أن الله تعالى<sup>11</sup> عاتب نبيته<sup>12</sup> عليه السلام<sup>13</sup> في مجالسة الأغنياء  
والإعراض عن الفقراء . قال<sup>14</sup> الله تعالى<sup>15</sup>: **رَأْمًا مِّنَ اسْتَغْنَى فَأَنْتَ  
لَهُ تَصَدَّقْتِ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَاكَيْ وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يُسْئِلُ<sup>16</sup> وَهُوَ  
يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى** . وقال<sup>18</sup> صلى الله عليه وسلم<sup>19</sup> بعد  
ذلك<sup>20</sup>: **المحبي محياكم والممات مما تكم** .<sup>21</sup> وقال عليه السلام<sup>21</sup> للفقراء:  
**أمرني ربي سبحانه وتعالى<sup>22</sup> أن أصبر نفسي معكم** . وقال عليه الصلاة  
وسلام<sup>23</sup>: **اللهم أحيني مسكيناً وأمتي مسكيناً واحشني في زمرة المساكين** .<sup>24</sup>  
وقال النبي صلى الله عليه وسلم<sup>24</sup> **قال لعلي<sup>25</sup> أو لغيره<sup>26</sup>: عليك بحب  
المساكين والفقراء<sup>27</sup> منهم<sup>28</sup>** .

٩ من ص ٨٨ ش ٨ . ١٠ من ص ٨٩ سقط في ش ١٠ . ١١ من ص ١١ سقط في  
ص ١٢ من ص ١٣ . ١٢ من ص ١٣ من ص ١٤ من ص ١٤ سقط في  
١٥ من ص ١٦ سقط في ش ١٦ . ١٦ من ص ١٧ . ١٧ من ص ١٧ . ١٨ من ص ١٩ . ١٩ من ص ٢٠ . ٢٠ من ص ٢١ . ٢١ من ص ٢٢ . ٢٢ من ص ٢٣ . ٢٣ من ص ٢٤ . ٢٤ من ص ٢٥ . ٢٥ من ص ٢٦ . ٢٦ من ص ٢٧ . ٢٧ من ص ٢٨ . ٢٨ من ص ٢٩ .

١ سورة عيس ٥ . ٢ رجع حقائق ورقة ٣٨ من ١٤ . لسنا ج ١٤ ص ٢١٣  
من ٣ مدة حس (وفي حديث حين قول بلانصير: **الحب الخ**) . كنوز ج ٢ ص ١٨١  
من ٣٢ (وله لاهل صفه) . ٣ رجع وانسك ج ٦ ص ٢٢٦ مدة مسكين . ٤ الجمع  
ص ٩١ من ١١ . فسوت ج ٢ ص ١٨٩ من ١٩ . ص ١٩٠ من ٤ . ج ٤ ص ٨٢  
من ٢٢ . لاربعوب ص ١١ من ١١ . محضرات لادن ج ٢ ص ٥١٤ من ٢ . أحياء ج ٢  
ص ١٣٣ من ٩ . لاربعوب ص ١٩ من ١١ . المروءون فقرة ١٦ . مجمع الروايد ج ١٠  
ص ٢٢٢ من ٢٤ . جامع ج ١ ص ٤٦ من ٢٩ . نسخة المعتز من ص ١٢٦ من ٢٨ .  
٥ . نسخة من ج ١ ص ٢٥ من ٦ . ورقة المصنف من ص ١٦٥ من ٢٤ . ٣٠ . ص ٢٥٢  
من ١١ . نسخة الكبير ج ١ ص ٢٢٣ من ١٠ . لاربعوب ص ٢٢٦ . ٤ راجع وانسك  
ج ٦ ص ٢٢٦ مدة مسكين .

٧٣ وقد بيّنت<sup>2</sup> في هذه الفصول بعض معائب<sup>3</sup> النفس ليستدلّ العاقل بذلك<sup>4</sup> على ما وراءها ويخرج منها من<sup>5</sup> يؤيّده الله منه<sup>6</sup> بتوفيق وتسديد<sup>7</sup> مع إقرار<sup>8</sup> بأنه<sup>9</sup> لا يمكن<sup>10</sup> استيفاء معائبها<sup>11</sup>. وكيف يمكن ذلك والنفس معيبة<sup>12</sup> بجميع أوصافها ولا تخلو<sup>13</sup> من<sup>14</sup> عيب : وكيف يمكن إحصاء عيب<sup>15</sup> ما<sup>16</sup> كلّها<sup>17</sup> عيب وقد وصفها الله تعالى<sup>18</sup> بأنها الأماراة<sup>19</sup> بالسوء؛ إلاّ أنه ربّما يصلح العبد من عيوبها شيئاً ببعض هذه المداواة ويسقط عنها بذلك<sup>20</sup> عيباً من عيوبها والله<sup>21</sup> يوفّقنا لمتابعة الرشد<sup>22</sup> ويُرزّل عنا موارد<sup>23</sup> الغفلة والشهوات<sup>24</sup> ويجعلنا في كنفه وحياطته<sup>25</sup> وعصمته ورعايته فإنه القادر عليه<sup>26</sup> والواهب له برحمته وفضله<sup>27</sup> وصلى الله على محمد النبي وآله الطاهرين<sup>28</sup>.

٧٣ 1 ش : قال ابو عبد الرحمن محمد ابن (الصواب : بن) حسين السلمى رحمه (والصواب : رحمه) الله : قد . 2 ش : + لك ايها المرید . 3 ش : من عيوب . 4 [ليستدلّ . . . بذلك] : ص : ليستدلّ بها العاقل . 5 ش : ما . 6 ساقط في ص . 7 [بتوفيق وتسديد] : ش ص : بتوفيقه وتسديده . 8 ش ص : اقراري . 9 ص : انه . 10 ش : + في . ب : + من . 11 ش ص : مع . 12 ب : معيوبه . ص : معبونه (لعله «مفتونة» . 13 ش ص : تحبوا . 14 ش ص : من عيوبها . 15 ش ص : من . 16 ش ص : من . 17 ش : كله . 18 ساقط في ص . 19 ص : اماراة . 20 ش ص : يسقط عنها بذلك] : ش ص : فيسقط بذلك عنها . 21 ش : + تعالى . 22 ش : سرّ . 23 ش : وموارد . 24 ش : والسمو . 25 ش : وحفظه . 26 ش ص : على ذلك . 27 [رحمته وقصته] : ش : انه على ما يشاء قدير . ساقط في ص . 28 [وصلى . . . الطاهرين] : ش : ثم بحمد الله والله الموفق على يد الفقير (قطع السطر الأخير لدى تجليد المخطوطة) . ص : والحمد لله رب العالمين وصلاته على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين . علقها الفقير الى رحمة الله تعالى ابو القاسم بن محمد العباسي غفا الله عنه سلخ القعدة سنة ٧٣٩ هجرة .



فہارس الکتاب

# فهرس الآيات القرآنية

## جوامع آداب الصوفية

رقم الآية	الفقرة	رقم الآية	اسم السورة	رقم السورة
٣٩	١٦١	٣٩	آل عمران	٣
١٥٩	٣	١٥٩	آل عمران	٣
١١٠	٧٤	١١٠	النساء	٤
٥٢	٦	٥٢	الأنعام	٦
٥٤	٦	٥٤	الأنعام	٦
٦٨	٦	٦٨	الأنعام	٦
١٢٠	١١٥ - ١٤	١٢٠	الأنعام	٦
١٩٩	٧	١٩٩	الأعراف	٧
٣٩	١٣١	٣٩	يوسف	١٢
٥٢	٧٦	٥٢	الشعير	١٦
٩٠	٤	٩٠	الشعير	١٦
١٨-١٩	٨١	١٨-١٩	الاسراء	١٧
٢١	٦	٢١	الكهف	١٨
٧	١٧	٧	القصص	٢٨
٦٩	١٥٣ - ٥٧	٦٩	العنكبوت	٢٩
٢٠	١	٢٠	نعمان	٣١
٣٤	٣٦	٣٤	فاطر	٣٥
٢	٥	٢	الحجرات	٤٩
٣	٨٥	٣	الحجرات	٤٩
٥	٥	٥	الحجرات	٤٩
٢٠	١٦٤	٢٠	الحديد	٥٧
٨	١٦٤	٨	المنافقون	٦٣
٤	٤	٤	القلم	٦٨
٩-١٠	٦	٩-١٠	الضحى	٩٣

## عيوب النفس

٥٤	١١	البقرة	٢
٧٤	٦١	البقرة	٢
١٣٥	٥٧	آل عمران	٣

الفقرة	رقم الآية	اسم السورة	رقم السورة
٤٦	١٥٩	آل عمران	٣
٣٢	١	النساء	٤
٦٣	٥٩	النساء	٤
٢٨	٣٢	الانعام	٦
٧	١٠٨	الانعام	٦
٤٦	١٢	الاعراف	٧
٥٧	٥٦	الاعراف	٧
٧١ ، ٧	١٨٢	الاعراف	٧
٦	١٠٧	يونس	١٠
٦	٦	هود	١١
٥٧	٩٠	هود	١١
٦	١٢٣	هود	١١
٣٧ ، ٣	٥٣	يوسف	١٢
٤١	٤٢	الحجر	١٥
٢٢	٣٦	الاسراء	١٧
٧	١٠٤	الكهف	١٨
٣	٧٨	الحج	٢٢
٧	٥٣	المؤمنون	٢٣
٦٧	٧٦	القصص	٢٨
٣٣	٤٠	الروم	٣٠
٧	٨	فطر	٣٥
٢٠	٢٨	فطر	٣٥
١١	١٠٣ ، ١٠٥	الصدقات	٣٧
٣	٢٣	الحاثية	٤٥
٢١	١٨	ق	٥٠
٢٨	٢٠	الحديد	٥٧
٣	٢	القيامة	٧٥
٤٣	٢٦	النازعات	٧٩
١٣ ، ٣	٤٠	الذريات	٧٩
٣٧	٤١	النازعات	٧٩
١٣	١٠-٥	عبس	٨٠
٢١	١١-١٠	الانفطار	٨٢
٣٤	١٤	المطففين	٨٣
٣	٢٨	الفجر	٨٩
٢٦	٥	البيضة	٩٨



## فهرس الاحاديث النبوية

### جوامع آداب الصوفية

الفقرة	الحديث
٣٥	استعد للفقير جلبابا
١٠٦	اكتف جشاءك
٢٢	ان اسرع صدقة تصدع الى السماء
٧	ان الله ادبني فاحسن ادبي
١٦٤	ان الله تعالى لم ينظر الى الدنيا
١١٢	انظروا الى من هو دونكم
١٦٠	السواك مطهرة للضم
١٠٤	شركم من يأكل وحده
٨٠	عزفت نفسي عن الدنيا
٣٥	النقر اسرع الى من يحبني
٢١	كان رسول الله صلعم لا يواجه احدا
١٠٨	كثرة الاكل شؤم
١١١	لا تصحب الا مؤمنا
٢٣	ليس منا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا
١٠٨	المؤمن يأكل في معي واحد
٨٧	النبي صلعم انه اذا استأذن عليه احد
٧٦	النبي صلعم كان يصلي حتى تورمت قدماه
١٦٠	نظفوا افواهكم فانها طرق القرآن
١٠٠	يا ابن آدم يكفيك

### عيوب النفس

٢٢	احتوا في وجوه المداحين التراب
٣٤	ادنه من الذكر
٢٤	اذا تمنى احدكم فليتنظر ما يتمي
٦٣	اطلبوا العلم ولو بالصين
٢٧	اعوذ بك من طمع يهدي الى طمع
٧٢	اللهم احببي مسكيننا
٧٢	امرني ربي سبحانه وتعالى ان اصبر نفسي معكم
٦٢	ان اطيب ما يأكل الرجل من كسبه

الفقرة	الحديث
٢١	ان البلاء موكل بالمنطق
٣٤	ان العبد اذا اذنب نكت في قلبه نكتة سوداء
٣٢ ، ١٢	ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم
٥٥	ان الله تعالى يقول للملك اكتب رزقه وعمله
٦٧	ان الله يحب كل قلب حزين
٥٢	انفق يا بلال ولا تحش من ذي العرش اقلالا
٣١	انه ما انتقم لنفسه قط
٥٩	ايكم مال وارثه احب اليه من ماله
٣	البلاء واهوى والشهوة معجونة بطينة آدم
٥٢	حب الدنيا رأس كل خطيئة
١٠	حفت الجنة بالمكاره
٦٩	الحلال بين والحرام بين
٥٩	دع ما يريبك الى ما لا يريبك
٣٦	الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر
٥١	الصدق يهدي الى البر
٦٣	دأب العلم فريضة
٢١	ادم ابن آدم كله عليه لا له
٥٦	لا تحاسدوا
٥٠	لا تغضب
٢٤	لا يتمنين احدكم الموت
٤٦	ما اعظمك واعظم حرمتك
١٩	ما ملأ آدمي وعاء شرا
٢٢	ما من احد الا وله رزق ياتيه
٢١	ما يكب الناس على مناخرهم في النار
٥٢	المتشيع بما لم يعط كلابس ثوبي زور
٧٢	الحيا محيا كم والممات مماتكم
٣٥	مررت ليلة اسري بي بقوم
٤٤	المسلم الذي يرضى لاخيه ما يرضى لنفسه
١٦	من اصلاح سريره اصلاح الله علانيته
١٣	من تتبع عورة اخيه المسلم
١٠	من تشبه بقوم فهو منهم
٤٩ ، ٢٥	من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه
٤٤ ، ١٣	من ستر عورة اخيه المسلم
٢٠	من طلب العلم ليباهي به العلماء
٢٦	من عمل عملا اشرك فيه غيري
٢١	من كان يؤمن بالله واليوم الآخر
٦٠	من كثر سواد قومه فهو منهم

## فهرس الأعلام

تشير الأرقام المصحوبة بالنجمة الى فقرات من كتاب عيوب النفس ؛ اما باقي الأرقام فتشير الى فقرات من كتاب جوامع آداب الصوفية .

- ابو جعفر القصاب ٢٠  
 ابو حاتم العطار البصري ١٠  
 ابو الحسن الرازي ١٢٤  
 ابو الحسن العلوي البغدادي ٦٨ ، ١٢٠  
 ابو الحسين الخوارزمي ٧٢  
 ابو الحسين المالكي ١٠٣  
 ابو الحسين بن منصور [لعله الخلاج] ٧٤  
 ابو حفص الحداد ، انظر عمرو بن سلمة  
 ابو الخير الاقطع التيناني ١٦١  
 ابو سعيد الخراز ، انظر احمد بن عيسى  
 ابو سعيد الرازي ، انظر اسماعيل بن ابي علي  
 ابو سعيد الزياتي ١٠  
 ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف المدني ٥٣  
 ابو سليمان ٧٥  
 ابو الطيب البصري ١١٤  
 ابو عاصم النبيل ، انظر الضحاك بن مخلد  
 ابو العباس البغدادي ١٣٥ ، انظر ايضاً  
 محمد بن الحسن  
 ابو العباس بن عطاء ، انظر احمد بن محمد  
 ابو العباس بن محمد بن الحسين بن الحشاب  
 ١٣٩  
 ابو عبد الله بن جابر ٦٥  
 ابو عبد الله الرازي ١٠٧  
 ابو عبد الله السجزي ٥٦٦  
 ابو عبد الله الكرماني ٦٢ ، ٦٣  
 ابو عبد الله المغربي ، انظر محمد بن اسماعيل  
 ابو عبيد ٥٥  
 ابو عبيد النسوي ٧  
 ابو عثمان [لعله الخيري] ٩٩ ، ١٤٣ ،  
 ١٤٤ ، ٥٤٨ ، ٥٦٨ ، ٥٧٠  
 ابو عثمان الادمي ٤٧  
 ابو عثمان الخيري ، انظر سعيد بن اسماعيل
- ابراهيم بن احمد الخواص ابو اسحاق ٤٧ ،  
 ٥٤ ، ٦٨ ، ١٤٣ ، ١٤٢  
 ابراهيم بن ادلم ابو اسحاق ١٢ ، ٦٠ ،  
 ١٤١ ، ١٤٢  
 ابراهيم الخليل ٥١١  
 ابراهيم بن شيان القرميسي ابو اسحاق ٧٧  
 ابراهيم الصيد البغدادي ابو اسحاق ١٣  
 ابراهيم بن فاتك البغدادي ابو الفاتك ١٥  
 ابراهيم بن محمد النصراني ابو القاسم ٣٦  
 ابليس ٥٤٦  
 ابن ابي الدني ، انظر عبد الله بن محمد  
 ابن احمد هارون بن احمد ١٠٤  
 ابن الروذبيري ١٠٤  
 ابن المبارك ، انظر عبد الله بن المبارك  
 ابن يزدان المدائني ٥١٣  
 ابن يزدانيار ، انظر الحسين بن علي  
 ابو بكر ١٤٥  
 ابو بكر الدقي ، انظر محمد بن داود  
 ابو بكر الرازي ، انظر محمد بن عبد الله  
 ابو بكر الزقاق الكبير ١٧  
 ابو بكر الطبري ، انظر محمد بن عبد الله  
 ابو بكر القطان ، انظر محمد بن عبدون  
 ابو بكر الكتاني ، انظر محمد بن علي  
 ابو بكر المغربي ٧٢  
 ابو بكر بن ممشاد الدينوري ٤٨  
 ابو بكر الوراق ، انظر محمد بن عمر  
 ابو تراب النخشي ، انظر عسكر بن حصين  
 ابو توبة ، انظر الربيع بن نافع  
 ابو جعفر [لعله ابو حفص الحداد] ٧ ،  
 ١٥١  
 ابو جعفر الانباري ٦٥  
 ابو جعفر الحداد الكبير الصوفي ٤٩ ، ٥٣

احمد بن [محمد بن] شاهويه البلخي ٤١  
احمد بن محمد بن صالح السمرقندي ابو يحيى  
١٣٨ ، ٦٤

احمد بن محمد بن عبد الوهاب المروزي  
المعروف بابن ابي الذيال ابو علي ٥٥  
احمد بن محمد الفارسي ابو الحسين ١١٤ ،  
١١٥

احمد بن محمد المكي ٥٠  
احمد بن محمد النوري ابو الحسين ١٢٧ ،  
١٢٨ ، ١٥٠

احمد بن نصر النرسي ١٣٢-١٣٦  
احمد النقاش ١٣٩

احمد بن هارون ٦٨  
الاحنف بن قيس التميمي ٥٦  
اسحاق بن محمد بن اسماعيل ابو القاسم الحكيم  
السمرقندي ٥٣٨

اسماعيل بن ابي علي الرازي ابو سعيد ٧٨  
اسماعيل بن نجيد بن احمد السلمي ابو عمرو  
(جد المؤلف) ٥٣٠ ، ٥٤٧ ، ٥٦٥ ،  
٥٦٦

انس بن مالك ٢١  
الأنماطي ، انظر علي بن محمد

البسطامي ، انظر طيفور بن عيسى  
بشر بن أنس بن راشد البزاز ٥٠  
بشر بن الحارث الحافي ابو نصر ٣٨ ، ٨ ،  
٤٢ ، ٦٤ ، ٧٣ ، ١١١ ، ١١٢ ،  
١٣٢-١٣٦ ، ١٦٩ ، ٥٣٦

جبرئيل ٥٣٥ ، ٥٣٨  
الجريري ، انظر احمد بن محمد  
جعفر بن احمد بن محمد المقرئ الرازي ابو  
القاسم ٤٨

جعفر بن محمد ٥٤  
جعفر بن محمد بن نصير الخواص الخلدي ابو  
محمد ٥١ ، ٥٢ ، ٦٥-٦٧ ، ٧١ ،  
٧٧ ، ٧٨ ، ١٠١ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ،  
٥١٤

ابو عثمان المغربي ، انظر سعيد بن سلام  
ابو علي الحرقي ٦٨  
ابو علي الدقي ٥٧

ابو علي المزين ٥٩  
ابو عمران الطبرستاني ١٧  
ابو عمرو بن حمدان ، انظر محمد بن احمد  
ابو عمرو (أو عمر) الدمشقي ٥٧ ، ١١٠

ابو عمرو بن السماك ١٠٦  
ابو القاسم بن بNDAR ١٣٧  
ابو القاسم الحريري ٤٧  
ابو القاسم الجوهرري ١٤٤

ابو القاسم الحكيم ، انظر اسحاق بن محمد  
ابو القاسم الدمشقي ، انظر عبد الله بن محمد  
ابو القاسم الرازي ، انظر جعفر بن احمد  
ابو القاسم بن رزق الله ١٣٨

ابو القاسم المصري ٥١١  
ابو منصور [لعله الخلاج] ٨٤ ، ٨٧ ،  
ابو منصور الحمشاري ٥٣  
ابو نصر (غلام البزاز) ١٣٤

ابو هريرة الدوسي اليماني ٥٣  
احمد بن ابي الحواري ٥٥ ، ٧٥ ، ١٤٩  
احمد بن البردعي ١٠٦  
احمد بن الحسين (أو الحسن) بن ابان المصري

الأملي ٥٣  
احمد بن خضرويه البلخي ابو حامد ١٨  
احمد بن صالح ٥٠  
احمد بن عبد السلام ابو بكر ٦٠

احمد بن عبد الله بن الناقد ١٠٤  
احمد بن عبد الله بن يوسف القرميسي ٨٨  
احمد بن علي الرازي الفقيه ابو بكر ٦٨ ،  
١٢١

احمد بن عيسى الخراز ابو سعيد ٢٠ ، ١٥٩  
احمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين) الجريري  
ابو محمد ١٩ ، ٦٦

احمد بن محمد الروذباري ابو علي ١٤٣ ،  
١٤٧  
احمد بن محمد بن زكريا النسوي ابو العباس  
٥٥ ، ٦٢ ، ٦٣

احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادمي ابو  
العباس ١١٦ ، ١١٨ ، ١٢٦ ، ١٥٢

رابعة بنت اسماعيل العدوية القيسية ثم البصرية  
٥٤

الربيع بن نافع الحلبي ابو توبة ١٠٤  
الروذباري ، انظر احمد بن محمد  
رويم بن احمد ابو محمد ١٧ ، ١٠١ ،  
١٤٢ ، ١٠٢

الزجاجي ، انظر محمد بن ابراهيم  
الزهري ، انظر محمد بن مسلم

السائب بن يزيد بن سعيد الكندي ١٠٤  
السري بن المغلس السقطي ابو الحسن ٧ ،  
٩ ، ١٣ ، ١٩ ، ٣٧ ، ٥١ ، ٨٨ -  
٩٩ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ، ١٦٥ ، ٥٤ ،  
سعيد بن اسماعيل الحيري ابو عثمان ٧ ،  
٢٩ ، ٣٠ ، ٥٧ ، ٧٦ ،  
سعيد بن سلام المغربي ابو عثمان ١٤٧ ،  
١٦٥

سعيد بن عبد الله بن سعيد ٥٦٨  
سعيد بن يزيد الناجي ابو عبد الله ٧ ، ٥٥ ،  
سفيان بن سعيد الثوري ابو عبد الله ٤٥ ،  
٥٦ ، ٥٠

سفيان بن عيينة الكوفي ابو محمد ١٠٤ ،  
٥٣

سلمة بن كهيل بن حصين الكوفي ابو يحيى  
٥٣

سليمان بن ناجية ٥٠  
سهل بن عبد الله التستري ابو محمد ٧ ،  
٣٤ ، ٣٦ ، ٤٠ ، ٤٤ ، ٦٦ ،  
١٠٦ ، ١٣٨ ، ١٦٢ ، ١٦٣

شاه بن شجاع الكرماني ابو الفوارس ٤١  
الشبلي ، انظر دلف بن جحدر  
شريك بن عبد الله النخعي الكوفي ابو عبد الله  
٧

شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي ابو بسطام  
٥٣

الشعبي ، انظر عامر بن شراحيل  
شقيق [امله شقيق بن ابراهيم البلخي] ٧ ،  
٤٠

الحنيد بن محمد ابو القاسم ١١ ، ١٣ ،  
٢٧ ، ٣٧ ، ٤٧ ، ٥١ ، ٦٢ ،  
٦٧ ، ٧١ ، ٧٧ ، ٧٨ ، ٩٩ ،  
١٠٥ ، ١٢٢ ، ١٢٣ ، ١٣١ ،  
١٤٤ ، ١٥٢ ، ١٦٤ ، ٥١١ ، ٥١٤

حاتم بن علوان الاصم ابو عبد الرحمن ٥٣٣  
حارث بن اسد المحاسبي ابو عبد الله ٥٧ ،  
١٥٣

حرثة بن النعمان الانصاري ٨٠  
حسان اخو سنان ٣٩

الحسين ٧٣  
الحسين بن احمد بن الحسين البيهقي القاضي  
٥٦ ، ٥٥

الحسين بن عبد الله بن بكر الصبيحي ابو  
عبد الله ٧  
الحسين بن علي بن يزدانيار ابو بكر ١٣٨ ،  
٥١١

الحسين بن منصور الحلاج ابو مغيث ٧٤ (?) ،  
٨٣ ، ٨٤ (?) ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٧ (?) ،  
١٥٥ ، ١٥٦ ، ٥٤٩

الحسين بن يحيى الشافعي ٥٤ ، ٥٤ ،  
الحكيم الترمذي ، انظر محمد بن علي  
الحلاج ، انظر الحسين بن منصور  
حمدون بن احمد بن عمارة القصار ابو صالح  
١٥٤

خلف بن تميم ٥٠

داود ١٣٤ ، ٥٣٣  
داود بن نصير الطائي الكوفي ابو سليمان  
٥٣٦  
دلف بن جحدر الشبلي ابو بكر ٦١ ،  
١١٧ ، ١٥٤

ذو النون ثوبان بن ابراهيم المصري ابو  
الفيض ٧ ، ١٦ ، ٥٢ ، ٥٧ ،  
٦٨ ، ١١٥ ، ١٣١ ، ١٤٧

علي بن ابي طالب ٢٢ ، ٤٥ ، ٧٢ ،  
علي بن ابي عمرو (أو عمر) البلخي ابو  
الحسين ١١٨ ، ٥٣

علي بن بابويه ١٤٦  
علي بن بندار بن الحسين الصيرفي ابو الحسن  
٥٦

علي بن خليل ١٣٥  
علي بن سعيد ٦٨ ، ١٠٦  
علي بن عبد الحميد بن عبد الله الفضائري ابو  
الحسن ٥٢ ، ٧٠ ، ٨٨ ، ١٢١

علي بن عبد الرحيم الواسطي القناد الصوفي ابو  
الحسن ٩

علي بن عبد الله ٦٠  
علي بن محمد بن علي ابو عمرو الأنماطي ٤٩ ،  
١٥٢

عمر بن فيروز ١٣٢  
عمر بن محمد ١١٨

عمر بن سلمة الحداد النيسابوري ابو حفص  
٨ ، ٤٧ ، ٦٢ ، ٨٢ ، ٩٩ ،

١١٩ ، ١٣١ ، ١٦١ ، ٤٠ ، ٥٥٧ ،  
عيسى بن مريم ١٤٥ ، ٣٥

فارس الدينوري ١١٥

فارس بن عيسى البغدادي ابو القاسم ١٥٤  
الفرغاني ، انظر محمد بن جعفر ومحمد بن  
عبد الله ومحمد بن موسى

الفضيل بن عياض ابو علي ١٣١ ، ٩ ،  
فهدان ١٣٩

القاسم بن منبه بن يس الحربى ابو محمد  
١١٢ ، ١١١

الكتاني ، انظر محمد بن علي بن جعفر

مالك بن دينار ٦٧

المأمون ٥٥ ، ٥٦

المحاسبي ، انظر حارث بن أسد

محفوظ ١٠٤

محمد بن ابراهيم بن الفضل ١٠

صالح بن بشر المري ابو بشر ٤  
الصبيحي ، انظر الحسين بن عبد الله

الضحاك بن مخلد الشيباني النبيل البصري ابو  
عاصم ٥٣

طيفور بن عيسى البسطامي ابو يزيد ١٩ ،  
٤٣ ، ١٦٠ ، ٥٥٨

عامر بن شراحيل بن عمرو الشعبي ابو عمرو  
٥٢٠

العباس بن عبد الله بن ابي عيسى الواسطي  
ابو محمد ١٠٦

عبد الجبار بن سيرين ٥٣

عبد الرحمن بن احمد ١١١

عبد الله ٧

عبد الله بن احمد النقاش ١٣٩

عبد الله بن خفيف ٣٣

عبد الله الرضواني ٧٣

عبد الله بن عثمان بن بخيرة ١٠٦ ، ١١٢ ،  
١١٣

عبد الله الفارسي ١٢٤

عبد الله بن المبارك المروزي ١٦ ، ٣٢ ،  
٥٥ ، ٧٨ ، ٩٩

عبد الله بن محمد الدمشقي ١١٠ ، ١٥٧ ،  
عبد الله بن محمد بن عبد الله الرازي ابو محمد

٧٢ ، ٥٧٠

عبد الله بن محمد بن عبيد القرشي ابن ابي  
الدنيا ابو بكر ٥٤

عبد الله بن محمد بن الفضل ١٥٨

عبد الله بن محمد المرتعش ابو محمد ١٢٥

عبد الله المعروف بالأخوين المروزي ٣١

عبد الله بن مسعود ٥٥٥

عبد الواحد بن بكر الورثاني ابو الفرج ١٢١

عبيد [لعله ابو عبيد] ٥٦

عبيد بن عمر ٤٢

عبيد الغسال ١٤٢

عبيد الوراق ٦٤

عسكر بن حصين النخشي ابو تراب ٣٩ ،

٥٣ ، ٥٩ ، ١٢٤

- محمد بن ابراهيم بن يوسف الزجاجي النيسابوري  
ابو عمرو ۶۲ ، ۶۳ ، ۱۴۱
- محمد بن ابي اسماعيل العلوي الصوفي ابو  
الحسن ۱۱۱
- محمد بن ابي توبة ۹
- محمد بن ابي الورد ۵۲
- محمد بن احمد بن حمدان ابو عمرو ۵۶ ،  
۵۴
- محمد بن احمد بن محمد بن حسويه ابو احمد  
السنوي ۷۸
- محمد بن اسحاق الثقفي ۵۴
- محمد بن اسماعيل الفارسي الفرغاني ابو الفتح  
۱۷
- محمد بن اسماعيل المغربي ابو عبد الله ۱۴۸
- محمد بن جعفر الفرغاني ۵۳ ، ۵۴ (؟)
- محمد بن حمد الترمذي ابو بكر ۲۹
- محمد الخداد ۱۰۴
- محمد بن الحسن الخشاب ۱۲۳
- محمد بن الحسن بن سعيد البغدادي ابو العباس  
۵۹ ، ۶۴-۶۶ ، ۱۲۲ ، ۱۳۷
- محمد بن الحسين بن خالد ۱۳۸
- محمد بن الحسين النقاش ۱۰۲
- محمد بن خالد البغدادي ۱۲۴
- محمد بن خفيف الضبي الشيرازي ابو عبد الله  
۱۴۸ ، ۶۹
- محمد بن داود الدقي ابو بكر ۷۲
- محمد بن الرومي ۵۱۰
- محمد بن سعيد الواسطي ۶۱
- محمد بن سليمان الصعلوكي النيسابوري ابو  
سهل ۶۲
- محمد بن العباس بن الدرقش ۵۵
- محمد بن عبد الله بن عبد العزيز الطبري ابو  
بكر ۷۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶
- محمد بن عبد الله الفرغاني ابو جعفر ۵۹ ،  
۱۲۲ ، ۱۲۳
- محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز  
بن شاذان ابو بكر الرازي ۴۷-۵۰ ،  
۵۲-۵۴ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۵ ،  
۱۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۴۰-۱۴۴ ، ۱۴۷ ،  
۱۴۸ ، ۱۵۹ ، ۵۱۱-۵۱۳ ، ۵۱۵
- محمد بن عبدون القطان ابو بكر ۶۴ ، ۱۳۸
- محمد بن علي ۱۵۹
- محمد بن علي بن جعفر الكتاني ابو بكر  
۱۷ ، ۴۶ ، ۶۰ ، ۱۰۷ ، ۱۴۰
- محمد بن علي الحكيم الترمذي ابو عبد الله  
۲۶ ، ۲۷
- محمد بن عمر الوراق الترمذي ابو بكر ۲۵ ،  
۲۸ ، ۱۶۳
- محمد بن الفراء ۵۳
- محمد بن الفضل بن العباس البلخي ابو  
عبد الله ۲۹
- محمد بن القصار ۱۳۱
- محمد بن المبارك الصوري ۵۵
- محمد بن محمد بن حفص الدوري العطار ابو  
عبد الله ۱۳۲-۱۳۶
- محمد بن مسلم بن عبيد الله الزهري ابو شهاب  
۱۰۴
- محمد بن منصور بن داود الطوسي ابو جعفر  
۵۰ ، ۵۸
- محمد بن موسى الواسطي الفرغاني ابو بكر  
۵۱۵
- محمد بن نعيم بن هيصم ابو بكر ۱۳۶
- محمد بن هارون بن الحسين ۱۱۳
- محمد بن يحيى بن الجلاء ابو عبد الله ۱۵۴
- محمد بن يوسف ۱۳۴
- المرتعش ، انظر عبد الله بن محمد  
المرورودي ۱۰۶
- مسروق ۵۴
- مضر القاري ۵۳۷
- معروف بن فيروز الكرخي ابو محفوظ ۹ ،  
۷۳ ، ۱۱۳
- منصور بن عبد الله الاصفهاني ۵۷ ، ۱۵۲ ،  
۵۵۸
- منكر ونكير ۱۷۰
- موسى بن هارون الطوسي ۱۳۶
- النباجي ، انظر سعيد بن يزيد
- نصر بن احمد ابو سعيد ۶۱

يوسف بن عمر الزاهد ابو الفتح القواس ٧٧

نصر بن محمد بن احمد العطار وهو ابن ابي  
نصر الطوسي ٦٧ ، ١٠١-١٠٥  
النصرابادي ، انظر ابراهيم بن محمد  
النوري ، انظر احمد بن محمد

## فهرس الأماكن

باب الطاق ٤٢  
بغداد ٦١ ، ٧٧ ، ١٣٢ ، ٦١  
بيت المقدس ٢٠  
حلب ١٣٥  
الرملة ٢٠  
طرسوس ١٣٧  
قبة الشعراء ٦٤  
قزوين ٥٣  
القلزم ٥٣  
المدينة ٥٠  
مصر ١٢٧  
مكة ٤٦ ، ٥٠ ، ٥٣ ، ٦٠

الوليد بن عتبة الاشجعي الدمشقي ابو العباس  
٥٥

وهيب بن الورد بن ابي الورد القرشي ابو  
عثمان ٥٦

يحيى الجلاء ٣٨

يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي ابو زكريا  
١٤ ، ٤١ ، ١٢٠ ، ١٢٩ ، ١٠٠

يوسف ٥٣

يوسف بن الحسين ابو يعقوب الرازي ٢٩ ،  
٥٣ ، ٦٨ ، ٧٥ ، ١١٥ ، ١٢٤

١٣١



## فهرس المراجع على معجم الأسماء المقتبسة

- ابن ابي الدنيا - مجموعة الرسائل لابن ابي الدنيا (ج ١) مصر ١٣٥٤ هـ  
ابن حمدون - تذكرة ابن حمدون لبهاء الدين محمد بن أبي سعد ابن حمدون البغدادي
- ابن عساكر - التاريخ الكبير لابن عساكر (ج ١-٧) (تصحيح عبد القادر افندي بدران) مصر ١٣٤٥ هـ
- ابن مسكويه - الحكمة الخالدة لأبي علي ابن مسكويه القاهرة ١٩٥٢  
احاسن الكلم - كتاب فيه أحاسن كلم النبي والصحابة لأبي منصور الثعالبي ليدن ١٨٤٤
- احياء - احياء علوم الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٢٦ هـ  
الأخلاق والسير - كتاب الاخلاق والسير لأبي محمد علي بن احمد ابن حزم (تحقيق ندى توميش) بيروت ١٩٦١
- داب الصحبة - كتاب آداب الصحبة وحسن العشرة لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي (تحقيق م. ي. قسطنطين) اورشليم ١٩٥٤  
ادب الدنيا - كتاب ادب الدنيا والدين لابي الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي مصر ، دون تاريخ
- ادب النفس - كتاب الرياضة وأدب النفس لأبي عبد الله بن علي بن الحسن الحكيم الترمذي مصر ١٣٦٦ هـ  
الأدب المفرد - الادب المفرد لمحمد بن اسماعيل البخاري مصر ١٣٠٩ هـ
- الأربعون - كتاب الأربعين في التصوف لأبي عبد الرحمن السلمي حيدرآباد ١٣٦٩ هـ  
الأربعين - كتاب الأربعين في اصول الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٤٤ هـ
- الأغاني - كتاب الأغاني لأبي الفرج الإصهاني القاهرة ١٣٧٧-١٣٤٥ هـ  
أمالي المرتضى - أمالي السيد المرتضى للشريف المرتضى ابي القاسم علي بن الطاهر القاهرة ١٣٢٥ هـ
- البداية والنهاية - البداية والنهاية لأبي الفداء اسماعيل بن عمر ابن كثير مصر ١٣٥١ هـ  
بستان - بستان العارفين لنصر بن محمد السمرقندي (هامش تنبيه الغافلين) قسطنطينية ١٣٢٥ هـ
- بيان احوال الصوفية - بيان احوال الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة لاليلي رقم ١٥١٦
- البيان والتبيين - البيان والتبيين لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (تحقيق حسن السندوبي) القاهرة ١٣٥١ هـ
- تاريخ بغداد - تاريخ بغداد لأبي بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي القاهرة ١٣٤٩ هـ  
تاريخ جرجان - تاريخ جرجان لأبي القاسم حمزة بن يوسف السهمي حيدرآباد ١٣٦٩ هـ
- الترمذي/هير - بيان الفرق بين الصدر والقلب والفؤاد واللب لأبي عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (تحقيق وترجمة ن. هير) Moslem World 61 (1961), pp. 25-36.
- تذكرة - تذكرة الحفاظ لشمس الدين الذهبي حيدرآباد ١٩٥٥-١٩٥٨  
تذكرة الأولياء - تذكرة الأولياء لفريد الدين عطار لندن وليدن ١٩٠٥-١٩٠٧

- تقدمة المعرفة - مقدمة المعرفة لكتاب الجرح والتعديل لأبي محمد عبد الرحمن ابن أبي حاتم الرازي  
حيدرآباد ١٣٧١هـ
- تلبس - تلبس إبليس لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي  
القاهرة ١٩٢٨
- تنبيه الغافلين - تنبيه الغافلين لنصر بن محمد السمرقندي  
قسنطينية ١٣٢٥هـ
- تنبيه المغترين - تنبيه المغترين لعبد الوهاب الشعراني  
القاهرة ، دون تاريخ
- تهذيب - تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني  
حيدرآباد ١٣٢٥-١٣٢٧هـ
- تهذيب الأنساب - اللباب في تهذيب الأنساب لعز الدين أبي الحسن علي بن محمد ابن الأثير  
القاهرة ١٣٥٦-١٣٥٧هـ
- جامع - الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير لجلال الدين السيوطي  
القاهرة ١٣٢١هـ
- حقائق - حقائق التفسير لأبي عبد الرحمن السلمي  
مخطوطة المتحف البريطاني رقم ٩٤٣٣ Or.
- حلية - حلية الأولياء لأبي نعيم الاصبهاني  
مصر ١٣٥١هـ
- درجات المعاملات - درجات المعاملات لأبي عبد الرحمن السلمي  
مخطوطة برلين رقم ٣٤٥٣
- الذريعة - الذريعة الى مكارم الشريعة لأبي القاسم الحسين بن محمد المعروف بالراغب الاصبهاني  
مصر ١٣٢٤هـ
- رسائل الجاحظ - رسائل الجاحظ لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ  
مصر ١٣٨٤هـ
- رسائل الجنيد - رسائل الجنيد لأبي القاسم الجنيد بن محمد (تصحیح علي حسن عبد القادر)  
لندن ١٩٦٢
- الرعاية - كتاب الرعاية لحقوق الله لأبي عبد الله الحرث بن أسد المحاسبي (تحقيق م. سميث)  
Gibb Memorial Series, N.S. XV. London, 1940.
- روضة العقلاء - روضة العقلاء وروضة الفضلاء لأبي حاتم محمد بن حبان النسي (تصحیح مصطفى السقا)  
القاهرة ١٣٧٤هـ
- رياض الصالحين - رياض الصالحين في كلام سيد المرسلين لمحبي الدين أبي زكريا النووي  
القاهرة ١٣٤٤هـ
- الرياضة - انظر ادب النفس
- ريتر -  
H. Ritter, Das Meer der Seele. Leiden, 1955.
- السبكي - طبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين السبكي  
مصر ١٣٢٤هـ
- السمعاني - كتاب الأنساب لأبي سعيد عبد الكريم السمعاني (تحقيق مرمولوث)  
Gibb Memorial Series XX. Leiden, 1912.
- سميث/المحاسبي - M. Smith, An early mystic of Baghdad. A study of the life and teaching of Hārith b. Asad al-Muḥāsibī. London, 1935.
- شذرات - شذرات الذهب في اخبار من ذهب لأبي الفلاح عبد الحى بن العماد  
مصر ١٣٥٠هـ
- شرح الأربعين - شرح الأربعين حديثا النووية لتي الدين أبي الفتح الشيباني  
مصر ١٣٥٢هـ
- الشعراني - الطبقات الكبرى لعبد الوهاب الشعراني  
مصر ١٢٩٩هـ
- شفاء السائل - شفاء السائل لتهذيب المسائل لابن خلدون  
بيروت ١٩٥٩
- الصديق - كتاب الأدب والإنشاء في الصداقة والصديق لأبي حيان التوحيدي  
مصر ١٣٢٣هـ
- صفوة - صفوة الصفوة لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي  
حيدرآباد ١٣٥٥-١٣٥٧هـ
- صفوة التصوف - صفوة التصوف لمحمد بن طاهر المقدسي (تحقيق أحمد الشرباصي)  
القاهرة ١٣٧٠هـ

- طبقات - طبقات الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق ن. شريبه) القاهرة ١٩٥٣  
 طبقات ٢ - نفس المصدر (تحقيق بدرسن) ليدن ١٩٦٠  
 الطرطوشي - سراج الملوك لأبي بكر الطرطوشي مصر ١٣٥٤هـ  
 المقدم - المقدم الفريد لشهاب الدين أحمد المعروف بابن عبد ربه الاندلسي القاهرة ١٣٥٩-١٣٧٢هـ  
 عوارف - عوارف المعارف لأبي حفص عمر بن محمد السهروردي (بهامش الاحياء) القاهرة ١٣٢٦هـ  
 عيون - عيون الأخبار لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري القاهرة ١٣٤٣-١٣٤٨هـ  
 غرر - غرر الحقائق الواضحة وعرر النقائص الفاضحة لأبي إسحاق إبراهيم بن يحيى القاهرة ١٢٩٩هـ  
 الوطواط  
 غنية - الغنية لطالبي طريق الحق لعبد القادر الجيلاني مصر ١٣٧٥هـ  
 الفتح الكبير - الفتح الكبير في ضم الزيادة الى الجامع الصغير ليوسف النبهاني مصر ١٣٥٠هـ  
 فتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الرحمن السلمي F. Taeschner, "As-Sulamī's Kitāb al-Futuwwa", Studia Orientalia Ioanni Pedersen Septagenario, Havniae, 1953, pp. 340-351.  
 الفتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الله محمد بن أبي المكارم المعروف بابن المعمار البغدادي بغداد ١٩٥٨  
 فضائح الباطنية - فضائح الباطنية وفضائل المستظهرية لأبي حامد الغزالي (تصحيح جولدتسيهر) ليدن ١٩١٦  
 الفهرست - الفهرست لمحمد بن اسحاق بن النديم مصر ١٣٤٨هـ  
 القشيري - الرسالة القشيرية في علم التصوف لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري مصر ١٣٤٦هـ  
 القشيري / شرح - شرح اسماء الله الحسنى لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري (تصحيح أحمد عبد المنعم عبد السلام الحلواني) القاهرة ١٩٦٩  
 قوت - قوت القلوب في معاملة المحبوب لأبي طالب محمد بن أبي الحسن المكي القاهرة ١٣٥١هـ  
 كبرى - M. Molé, Traités mineurs de Naǧm al-Dīn Kubra (Extrait des Annales Islamologiques, T. IV). Le Caire, 1963.  
 كبرى / ماير - آداب المريدين لنجم الدين كبرى (نقلها الى الألمانية ف. ماير) ، في RSO 32 (1957), pp. 485-524 [pp. 501-524].  
 كشف المحجوب - كشف المحجوب لأبي الحسن الهجوري (تحقيق زوكفسكي) ليننغراد ١٩٢٦  
 الكشف والتبيين - كتاب الكشف والتبيين في غرور الخلق أجمعين لأبي حامد الغزالي (بهامش تنبيه المقترين) القاهرة ، دون تاريخ  
 الكلاباذي - التعرف لمذهب اهل التصوف لأبي بكر محمد بن اسحاق الكلاباذي (تحقيق عبد الحليم محمود وطه عبد الباقي سرور) القاهرة ١٣٨٠هـ  
 كنز - كنز العمال لعلاء الدين المتي الهندي حيدرآباد ١٣٦٤-١٣٧٧هـ

- كنوز - كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق لعبد الرؤوف المناوي (بهامش الجامع)  
القاهرة ١٣٢١هـ
- الكواكب الدرية - الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية لعبد الرؤوف المناوي  
مصر ١٣٥٧هـ
- لباب - لباب الآداب لأسامة بن منقذ (تحقيق أحمد محمد شاكر)  
القاهرة ١٣٥٤هـ
- لسان - لسان العرب لابن منظور  
بيروت ١٩٥٥
- لسان الميزان - لسان الميزان لابن حجر العسقلاني  
حيدرآباد ١٣٢٩-١٣٣١هـ
- اللمع - كتاب اللمع في التصوف لأبي نصر عبد الله بن علي السراج الطوسي (تحقيق نيكلسون)  
Gibb Memorial Series XXII. Leiden, 1914.
- ماير - F. Meier, "Ein Knigge für Sufi's", in RSO 32 (1957), pp. 485-501.
- مجمع الزوائد - مجمع الزوائد لعلي بن أبي بكر الهيثمي  
القاهرة ١٣٥٢-١٣٥٣هـ
- مجموعة الرسائل الكبرى - مجموعة الرسائل الكبرى لتي الدين ابن عبد السلام بن تيمية  
مصر ١٣٢٣هـ
- المحاسبي - رسالة المسترشدين للحارث بن أسد المحاسبي (تحقيق عبد الفتاح ابو غدة)  
حلب ١٣٨٤هـ
- محاضرات الأدباء - محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء لأبي القاسم الحسين بن محمد  
المعروف بالراغب الاصبهاني  
بيروت ١٩٦١
- مختصر التذكرة - مختصر التذكرة القرطبية لعبد الوهاب الشعراني  
القاهرة ١٣٠٤هـ
- المدخل - كتاب المدخل لأبي عبد الله العبدري المشهور بابن الحاج  
القاهرة ١٣٤٨هـ
- المريدون - كتاب آداب المريدين لأبي النجيب السهروردي (تحقيق م. ميلسون)  
Institute of Asian and African Studies, Jerusalem (forthcoming).
- المستطرف - كتاب المستطرف في كل فن مستظرف لشهاب الدين أحمد الإبيشيبي  
مصر ١٢٧٢هـ
- معارف - كتاب المعارف لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (تصحيح ثروت عكاشة)  
مصر ١٩٦٠
- معجم الأدباء - معجم الأدباء لياقوت الرومي الحموي  
القاهرة ١٩٣٦-١٩٣٨هـ
- مكارم الأخلاق - مكارم الأخلاق لأبي نصر الحسن بن الفضل الطبرسي  
النجف ، دون تاريخ
- الملامتية - رسالة الملامتية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق ابي العلا العفيوني)  
القاهرة ١٣٦٤هـ
- مناهج العارفين - مناهج العارفين لأبي عبد الرحمن السلمي  
مخطوطة برلين رقم ٢٢٣٤
- المنتظم - المنتظم في تاريخ الملوك والأمم لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي  
حيدرآباد ١٣٥٧-١٣٥٨هـ
- ميزان الاعتدال - ميزان الاعتدال لشمس الدين الذهبي  
مصر ١٣٢٥هـ
- النبلاء - سير أعلام النبلاء لشمس الدين الذهبي (تحقيق صلاح الدين المنجد)  
مصر ١٩٥٦-١٩٦٤هـ
- نزهة الناظرين - نزهة الناظرين لعبد الملك بن أبي المنى الباطني الحلبي الشهير بالشيخ الضرير  
القاهرة ١٣٠٨هـ

- نشر الخراسن - نشر المحاسن الغالية في فضل مشايخ الصوفية أصحاب المقامات العالية لعبد الله بن أسعد اليافعي (بممش كتاب جامع كرامات الاولياء للنهائي) مصر ١٣٢٩ هـ
- نقحات - نقحات الأئمة من حصرات القدس لعبد الرحمن بن أحمد جامي (تصحيح مهدي توحيد يور) طهران ١٣٣٦ هـ ش
- نهاية - النهاية في غريب الحديث والأثر لمحمد الدين ابن الأثير القاهرة ١٣١١ هـ
- النواقي بالوفيات - النواقي بالوفيات لخليل بن أبيك الصفدي اسطنبول ودمشق ١٩٣١-١٩٥٩
- الوزع - كتاب الوزع لأحمد بن محمد بن حنبل القاهرة ١٣٤٠ هـ
- وفيات - وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان للقاضي أحمد الشيرازي بابن خلكان مصر ١٣٥٥ هـ
- ونسك - A. J. Wensinck and J. P. Mensing (ed.), Concordance et indices de la tradition musulmane. Leiden, 1936-64.

# ٥. درجات المعاملات

للشيخ ابي عبدالرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن  
موسى السلمى النيسابورى

تحقيق  
احمد طاهرى عراقى



## مقدمهٔ مصحح

در نیمهٔ دوم قرن چهارم که از نظر پیدایش کتب اساسی و شکل‌گیری آرا و آداب مهم‌ترین ادوار تصوف اسلامی بشمار می‌رود، ابو عبدالرحمن سلمی از برجسته‌ترین شخصیتهاست. نه فقط بسبب کثرت آثارش که تعداد آنها به گفتهٔ نویسندهٔ زندگینامه‌اش ابوسعید خشاب ۷۰۰ جزء در تصوف و ۳۰۰ جزء در حدیث بوده<sup>۱</sup>، بلکه بعلت رواج و مقبولیت آنها؛ که خصوصاً قابل توجه است. و از این جهت بر حکیم ترمذی (متوفی ۲۸۵) عارف بسیار تألیف قرن سوم نیز برتری دارد. نوشته‌اند که هم در زمان حیات سلمی نسخه‌های خطی آثارش به تمن گزاف فروخته می‌شد<sup>۲</sup>. اهل علم و عرفان برای استماع و اخذ اجازهٔ روایت آثارش استیاقها می‌نمودند و رنجها می‌بردند<sup>۳</sup>. اقبال به استماع آثارش چندان بود که در سال ۳۸۲ در ری به هنگام قراءت و املائی کتاب تاریخ الصوفیه او از کثرت ازدحام خلق کودکی در گذشت<sup>۴</sup>. ولی این قبول و رواج بیشتر شامل کتابهای اصلی و بزرگ او، حقایق التفسیر و تاریخ الصوفیه و طبقات الصوفیه، بوده است. و ظاهراً بسیاری از رساله‌های کوچک او بدان حد محل توجه و اعتنا نبوده است. یکی از آن رساله‌های در کنج خمول مانده درجات المعاملات است که اینک برای اولین بار به تصحیح و طبع آن اقدام می‌شود.

این رساله در توضیح و تبیین برخی از اصطلاحات صوفیه است که سلمی آن چنان که خود اشاره کرده آن را به خواهش کسی، از یاران یا مریدان، نوشته است. مجموعاً «چهل» اصطلاح در این رساله به ایجاز و اختصار تعریف شده است. البته مقصود از تعریف در اینجا - آن چنان که معمول صوفیه است - نه تعریف منطقی جامع و مانع است بلکه تعبیراتی است

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷ ص ۲۴۷.

۲. ابوسعید خشاب پس از اشاره به مقبولیت نسخ آثار سلمی می‌گوید: من خود نسخه‌ای از آثار او را که به خط بد نیز نوشته شده بود ۲۰ دینار خریدم (سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸).

۳. نمونه‌هایی از آنها را ذهبی به روایت خشاب در سیر اعلام النبلاء (همان صفحات) نقل کرده است.

۴. سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸.



شخصی از مقامات و احوال عرفانی و توصیفی از تجارب روحانی که هر يك از عرفا در مقام خود از مراحل سلوك عرضه کرده‌اند و بسبب همین «شخصی» بودن است که درباره این منازل و مقامات چندان اقوال متفاوت و گاه بظاهر متعارض در کتب صوفیه می‌توان دید.

این اصطلاحات البته همه از همان اصطلاحات اساسی و قدیم تصوف است که مأخوذ از کتاب و سنت است و در آناری مانند اللمع و التعرف و تهذیب الاسرار و الرسالة التفسیریة فصولی بدانها اختصاص داده شده است.<sup>۵</sup> و سالك طریق الی الله در طی مراحل سلوك به آنها بر می‌خورد. عنوان این رساله نیز خود مشعر بدان «درجات» و «مراحل» و «منازلی» است که در ارتباط و «معامله» با خداوند سالك طی می‌کند. «معاملات» در تصوف اصطلاحی است به معنای مجموع اعمال طریقت. می‌دانیم که صوفیه باجماع معتقد و متعهد به اتباع از شریعت و حفظ ظواهر و شعائر دین‌اند و بر آنند که افعال و طاعات نه فقط با ظاهر شرع که با روح و حقیقت آن نیز باید تطابق داشته باشند. ولی فراتر از این می‌گویند که فقه دین فقط احکام ظاهر نیست و شامل احکام باطن نیز می‌شود. و این احکام باطن مسائل سلوك و شرح مقامات و منازل طریق است که «معاملات» خوانده می‌شود. مانند زهد و اخلاص و توکل و خوف و رجاء و... و بر خلاف علم به احکام ظاهر که فرض کفایه است و در آن تقلید رواست، معرفت به احکام باطن که سالك هیچ لحظه‌ای از آنها بی‌نیاز نیست فرض عین است.<sup>۶</sup> در کتب جامع و موسع تصوف (مانند الفتوحات المکیة) نیز به دنبال ابوابی که در عبادات و احکام ظاهری فقهی است ابوابی در احکام باطنی است و شرح توبه و زهد و صدق و اخلاص... که به همگی عنوان «معاملات» داده شده است.<sup>۷</sup> کلاباذی در التعرف (ص ۱۴۰ تا ۱۴۱) بانی به «مجاهدات و معاملات» اختصاص داده است و در آن به ذکر اسرار عبادات و اعمال پرداخته است. و در فصل چهارم آن کتاب (ص ۳۲ تا ۳۳) نام کسانی را که در «معاملات» تألیفاتی داشته‌اند ذکر کرده است. امام غزالی «معاملات» را در معنایی اندکی گسترده‌تر از دیگران بکار برده است. می‌گوید: علم دین دو گونه است یا علم مکاشفه است که مطلوب از آن فقط کشف معلوم

۵. درباره انواع اصطلاحات صوفیه ر.ک: مقاله دکتر نصرالله نورجوادی «رساله‌ای در اصطلاحات عرفانی» در مجله معارف، سال دوم (۱۳۶۲) ص ۳۵۱-۳۵۳.

۶. اللمع، ص ۱۸-۱۷.

۷. قابل ذکر است که خواجده عبیدالله نصاری که خود در لطیفات الصوفیه (مواضع مختلف) معامله را به همین معنی به‌کار برده است در منازل السائرین «معاملات» را قسمی از «منازل» سموده است و آن را به سیوه نفس بندگی اعساری متکلفانه‌اس به ده بخش (رعایت، مراقبه، حرمت، اخلاص، تهذیب، استقامت، توکل، تقوی، نه، سلیم) تقسیم کرده است.

است، یا علم معامله است که در آن با وجود کشف معلوم بر مقتضای آن عملی باید بوده باشد. و علم معامله یا علم ظاهر است که علم اعمال جوارح است (چون عبادات و عادات) یا علم باطن که علم اعمال دهاست<sup>۸</sup>. چنانکه می بینیم غزالی علم اعمال جوارح را یعنی عبادات و عادات را نیز جزء معاملات شمرده است و در کتاب خود نیز نه فقط به بیان احکام ظاهری بلکه به اسرار آنها نیز پرداخته است. بهرگونه آنچه سلمی بکار برده همان معنای نخستین است. «درجات» مرادف منازل و مقامات است. یحیی بن معاذ (متوفی ۲۵۸) گفته است: «الدرجات التي يسعى اليها ابناء الآخرة سبع: التوبة ثم الزهد ثم الرضا ثم الخوف ثم الشوق ثم المحبة ثم المعرفة»<sup>۹</sup>. ولی خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) در منازل السائرین «درجه» را به معنایی اخص از «مقام» بکار برده و هر مقام را شامل چند «درجه» دانسته و یکی از مزایای کتابش را بر آثار دیگر ذکر همین درجات می شمرد<sup>۱۰</sup>. ولی سلمی مانند اکثر قدما درجات را مرادف منازل و مقامات به کار برده است.

گفتیم که در این رساله چهل و چهار اصطلاح شناسانده شده است. برخی از اصطلاحات متقابل (چون: خوف و رجاء، فنا و بقا، جمع و تفرقه) و متقارب (چون: حق و حقیقت، وجد و وجود و تواجد، محبت و عشق) با یکدیگر در فصل و فقره ای واحد ذکر شده است. آن چنان که شیوه آثار کهن صوفیه (از جمله و بالخصوص اللمع و تهذیب الاسرار) است. در شناساندن هر مصطلح چندین قول از مشایخ نقل شده است. با این تفاوت که برخلاف دیگر کتابها در این رساله به علت آنکه مؤلف قصد ایجاز و اختصار داشته است، نه سلسله اسانید را ذکر کرده است و نه حتی (به استثنای سه چهار مورد) نام صاحبان آن اقوال را. از جمله مواردی که سلمی به ذکر قائلین اقوال پرداخته است چند موردی است از سماعات خود او از شیوخش که یکی از جد مادریش شیخ ملامتی اسماعیل بن نجید (ف ۱۶)<sup>۱۱</sup> است و دیگر از ابو عبدالله حسین بن احمد رازی (ف ۱۶) و دیگر از احمد بن جعفر بن مالک (ف ۱۴) و دیگر از شیخش ابو الفاسه نصر آبادی (ف ۳۵). اقوالی که در ذیل هر اصطلاح آمده است اندک است. در چند مورد آیه و حدیث استشهاد شده و در یک مورد شعری نقل شده است. بهرگونه در باره اصطلاحات غیر از نقل، بحثی و فحشی نیست؛ که می دانیم سلمی اولاً محدث است و مانند بسیاری از

۸. احیاء علوم الدین، ج ۱ ص ۴-۳: ترجمه فارسی ج ۱ ص ۲۱-۲۰.

۹. حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۲.

۱۰. منازل السائرین، ص ۱۶، ۴۶، ۴۸، ۵۰...

۱۱. ف = فقره.

صوفیہ معاصرش بہ نقل احادیث و آثار و اقوال بیشتر گرایش دارد. مع هذا، در پایان رسالہ پس از اشارہ بہ مختصر بودن آن می گوید: ہر فصل این رسالہ را و ہر لفظش را شرحی طولانی بایستہ است.

ترتیب اصطلاحات فی الجملہ نظمی منطقی یا بہتر بگویم سنتی و عرفی دارد. رسالہ پس از مقدمہ ای کوتاہ با توضیح اصطلاح توبہ آغاز می شود. از آنکہ توبہ باجماع نخستین گام سالک و اولین منزل طریق است<sup>۱۲</sup>. اناہہ کہ نوعی توبہ است پس از توبہ ذکر شدہ است. بہ تعریف سلمی اناہہ بازگشت درونی بہ صلاح است و باک داشتن سرّ و باطن از توجہ بہ غیر. در سخنی از ابوعلی دقاق نیز، اگرچہ بہ تعریفی و تعبیری دیگر، اناہہ قسمی از توبہ شمرده شدہ است<sup>۱۳</sup>. پس از توبہ و اناہہ، تقوی ذکر شدہ است کہ حارث بن اسد محاسبی (متوفی ۲۴۳) آن را اولین منزل دانستہ<sup>۱۴</sup> و در نظر سلمی باید دومین مرحلہ بہ شمار می آمدہ است. زہد نیز کہ پس از خوف آمدہ است همانند ترتیب ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶) از مقامات است و یادآور قول اوست کہ «جز از خوف بہ زہد نتوان رسید چہ ہر کہ خائف باشد ترك گفتن تواند»<sup>۱۵</sup>. همچنین ذکر توکل پس از زہد مانند ترتیب ابوطالب مکی است. در پایان رسالہ نیز فنا و بقا و جمع و تفرقہ آمدہ است. با این ہمہ چنان نیست کہ ہمہ اصطلاحات این رسالہ با ترتیبی کہ در آثار دیگر صوفیہ آمدہ باشد تطبیق کند. اولاً بدین دلیل کہ اساساً در ترتیب و در شمارہ مقامات و احوال یکسانی وجود ندارد و در آثار صوفیہ با اختلافهای بسیار ذکر شدہ است. ثانیاً ہمہ اصطلاحات ذکر شدہ در این رسالہ از مقامات و احوال نیست و از دیگر اصطلاحات و الفاظ رایج صوفیہ نیز در آن آمدہ است. لذا ترتیبی معین را در آن نمی توان توقع داشت. دیگر اینکه در این رسالہ مقامات و احوال از یکدیگر تفکیک نشدہ است.

توبہ کہ نخستین مقام است بہ بازگشت از حالی نکوہیدہ بہ حالی ستودہ تعریف شدہ است (ف ۲) کہ مشابہ است با تعریفی از توبہ کہ در تہذیب الاسرار (ورق ۴۳) آمدہ است. در سخنی از ابو یعقوب سوسی کہ سراج نقل کردہ است آن نکوہیدگی و ستودگی را علم معین

۱۲. قیاس سود با قول قسیری در الرسالہ (ج ۱ ص ۳۱۲) کہ «التوبہ اول منزل من منازل السالکین و اول مقام من مقامات الطالین» و کفہ ابو سعد خرگوسی در تہذیب الاسرار (ورق ۴۲) کہ «اول ما یؤمر بہ المبتدی التوبہ».

۱۳. الرسالہ القسیریہ، ج ۱ ص ۳۱۸-۳۱۷.

۱۴. الرعاہہ لحقوق اللہ، ص ۲۸-۲۸.

۱۵. لاینال الزہد الابالحواف لان من خاف ترك (صوت القلوب، ج ۱ ص ۵۳۸).

می کند<sup>۱۶</sup>. و این حاکمیت علم را سلمی در تعریفی دیگر آورده است: توبه میراندن طبع است و پیروی از علم (ف ۲). و البته مقصود از علم علم دین است و علم حقایق. شرایط و لوازم توبه چون بر گذشته پشیمانی خوردن و بر توبه ثابت بودن و تباهیها را به صلاح آوردن نیز باجمال ذکر شده است. انا به نیز در واقع قسمی از توبه شمرده شده است که آن بازگشت سرّ و باطن است به صلاح، و نیز از همه چیزها روی بر تافتن و به سوی خالق چیزها شدن و پاک داشتن سرّ از توجه به غیر (ف ۳). مقام زهد اگر چه با فاصله ای بعد از توبه و انا به آمده است، ولی سلمی متذکر می شود که زهد درست نشود مگر پس از توبه و انا به. غیر از تعریفاتی که از زهد شده و در منابع دیگر نیز یافت می شود (مانند اینکه: زهد آنست که نه به اقبال دنیا شادان شوی و نه از ادبارش غمین؛ یا: زهد ترك ماسوی الله گفتن است و کوتاهی آرزو و ترك آنچه از آن چاره نبود)، سلمی انواعی برای زهد بر شمرده است چون: زهد از دنیا و دنیاوی، زهد از خلق و اقبال آنان، زهد از ریاست، زهد از حرام، زهد از شبهات و زهد از حلال. زهدی که فضیلت به شمار می رود زهد در حلال است، چه دوری از محرمات و شبهات فرض است. تقسیم زهد به فرض و فضیلت در تهذیب الاسرار نیز آمده است و همانند آن نیز اقوالی از ابو عثمان حیری و ابراهیم ادهم وارد شده است (رك: ح ۱ ف ۶). پس از این سلمی دو قول نقل کرده است که صبغه ملامتی دارد. یکی از ابو حفص حداد از مشایخ ملامتیان نیشابور است که وقتی بدو گفتند که فلان زاهد است گفت: «در چه چیز زهد می ورزد؟ چه زهد جز در حلال نباشد و در دنیا حلالی نیست». و سخن دیگر منسوب به شبلی است که گفت زهد پستی است، از آنکه زاهد دنیایی را که خطری ندارد خطر ناک می پندارد تا آن را ترك گوید، و بزرگ داشتن آنچه را خدا خرد داشته است جز پستی نباشد. این سخن یادآور آن کلامی است که ملامتیه از بایزید بسطامی نقل کرده اند که: زاهد اگر می دانست که خداوند دنیا و متاع دنیا را اندک و خرد خوانده است («قل متاع الدنيا قليل» سوره النساء: ۷۷) به زهد خود نمی بالید<sup>۱۷</sup>. می دانیم که ملامتیان قرن چهارم، که سلمی با آنان معاصر و بدانان از طریق جدش ابن نجید متشناس بود و آنان را حتی در مرتبه ای برتر از صوفیه نهاده است<sup>۱۸</sup>، در عین آنکه خود از زهاد بودند نظر گاهشان در باب زهد با صوفیان مختلف بود و هیچ گونه ظهور و نمودی از تزهد را روا نمی دانستند.

۱۶. التوبة الرجوع من كل شيء ذمه العلم الى ما مدحه العلم. (اللمع، ص ۴۳).

۱۷. رسالة الملامتیه، ص ۹۷.

۱۸. ایضاً ص ۸۷، و مقدمه عقیفی ص ۱۸.

از مقامات دیگر توکل و فقر و رضا شناسانده شده است. توکل نتیجه تحقق ایمان درست است و آن اعتماد بر خداوند و تصدیق وعد اوست و آرامش درون و یکسانی حال به هنگام وجود و عدم. فقر استغناست از ماسوی الله و مسبب را دیدن و از سببها دیده پوشیدن. و از مقام فقر صبر و رضا زاید. رضا شادی دلست بر تلخی قضا و سکون قلب است بر گردش قدر، که در آن حال شادی و غم بر او یکسان است.

و اما از احوال، در باب محبت (ف ۲۶) در تعریفی موجز می گوید: محبت فرو ریختن تمیز و تشخیص است و محب فانی الصفاتی است لب از حکایت و شکایت فرو بسته. عشق به گفته سلمی شاخه‌ای است از محبت و مرتبه‌ای فروتر از آن. زیرا در عشق هنوز تمیز باقی است که در حدیث است که «هر که با عشق عفاف ورزد و عشق را پنهان دارد و بمیرد، شهید مرده است». پس در عشق هنوز تمیز و هوشیاری هست و محلی برای عفاف و کتمان. ولی محب به حکم آن حدیث مسهور که «حبك الشيء یعنی و یصم» کور و کوری است هوش و تمیز از کف داده. سلمی به مناسبت همین خصوصیت محبت وجه اشتقاقی عامیانه نیز برای آن ذکر می کند و می گوید محبت را از آن رو محبت خوانند که رسوم و آداب را محو کند. البته این سخن از سلمی نیست و از عمرو بن عثمان مکی نقل شده است<sup>۱۹</sup>.

گفتیم که غیر از مقامات و احوال، برخی از اصطلاحات دیگر صوفیه نیز در این رساله تعریف شده است که از آن جمله است فراست. و آن نوری است از سوی خداوند در دل بنده که بدان مغیبات را می بیند. و این برای مؤمنان حاصل شود. و چون فراست به نور الهی است نه از استدلال آدمی، در آن خطا جایز نیست. و اگر خطایی رود ظن و گمان است نه فراست. فراست سه مرتبه و مرحله دارد: یکی در مشاهده است که مرتبه فرودین فراست است، و دیگر اخبار از غیب است و سوم که عالیترین مرتبه است حکم بر غیب است که این در امت اسلام فقط خاص ابو بکر صدیق بوده است رضی الله عنه. مؤمنان اگر چه اهل فراستند ولی ابو حفص نیتابوری می گوید باید خود را از فراست باز دارند و در مردم تفرس نکنند.

از دیگر الفاظ سرح شده در این رساله «زیارت» است. زیارت و شفاعت جستن اساساً از اصطلاحات خاص صوفیان نیست. از مباحث کلامی است که می دانیم آراء متکلمان مذاهب در آن متفاوتست. ولی صوفیان، از هر مذهب کلامی و فقهی که بوده اند از آغاز به زیارت و شفاعت و توسل اعتقاد جازم داشته اند. سلمی در اینجا نه فقط زیارت قبر رسول (صلعم) و شفاعت جستن از او را برای رفع حوائج بیان کرده و بدین وسیله عقیده صوفیه را در باب این

۱۹. تهذیب الاسرار، ورق ۲۱ ب.

مسأله اظهار کرده است، بلکه انواع دیگر زیارت (به معنی عام آن) را نیز ذکر کرده است: زیارت بیت الله برای ادای فریضه، زیارت قبر رسول (صلعم) برای طلب شفاعت و دریافت برکت، زیارت علما برای کسب علم و ادب، زیارت اهل صلاح برای تقرب به حق، زیارت والدین برای نیکی به آنان، زیارت مشایخ برای ترك جستن از دیدار و صحبتشان و اخذ طریقت از آنان، زیارت دوستان برای ادای حقوق آنان و تجدید عهد دوستی، زیارت قبور برای عبرت اندوزی.

در باب سماع به اختلاف آراء مشایخ (و نه اختلافات فقها) باجمال اشاره می کند و می گوید: برخی از مشایخ آن را برای مریدان مباح شمرده اند و برخی مکروه. ولی هیچ يك از مشایخ آن را علی الاطلاق روا ندانسته بلکه در آن به حدی و قیدی قایل شده اند. سپس می فزاید که برای اهل معرفت سماع مباح بلکه نیکوست. و اما واحسان، سماع را در آنان اثری نیست چه فراتر از تلوین و تغییر اند و هیچ واردی جان آنان را برتر از آنچه هست نتواند برد. ولی سماع عوام اعتباری بدان نیست. سماعی طبیعی است همچون كودك خوی گرفته به آوای مادر یا اشتر رام به حُدای ساربان که چون صوتی می شنود تندتر می رود.

#### تصحیح متن

از این رساله تاکنون فقط يك نسخه خطی شناخته شده است و آن در مجموعه ای است از کتابخانه برلین به شماره ۳۰۸۱ (Sprenger 851) که اینک در کتابخانه دانشگاه توپینگن محفوظ است. توصیف این مجموعه را آلوارت در فهرست مخطوطات عربی آورده است.<sup>۲۰</sup> این رساله که نزدیک ۱۱ صفحه (از ورق 74 b تا 79 b مجموعه) است بقطع ۱۵×۱۰ سم، به خط نسخ متوسط است که احتمالاً در قرن دهم هجری کتابت شده است. عناوین فصول به شنگرف است. عنوان رساله (مانند رساله های دیگر این مجموعه) در حاشیه سمت راست صفحه اول نوشته شده است: کتاب درجات المعاملات للسلمی. نسخه نسبه صحیح است. سهو القلم و اغلاط کتابتیش اندک است و در چند مورد نیز کلمات اعراب گذاری شده است. از نکته های قابل ملاحظه آنکه در بسیاری از موارد بجای ضمایر و اشغال مؤنث، مذکر به کار رفته است (مثلاً: هو بجای هی، ه بجای ها، فعل مفرد مذکر غایب بجای مفرد مؤنث غایب). این سهوهای نحوی که ایرانیان (و نیز ترکان) معمولاً دچار آنند به احتمال قوی از زلات کاتبان فارس (یا ترك) بوده است نه از مؤلف رساله.

20. W. Ahlwardt, *Verzeichnis der arabischen Handschriften*, Berlin, 1887-99, vol. III, p. 120.

در تصحیح این رساله آنچه خطا تشخیص داده شد در متن تصحیح شد و صورت خطا در حواشی ثبت شد. و آنچه مصحح از خود در متن افزوده در میان دو قلاب آمده است. علاوه بر تخریج احادیث و توضیح اعلام، کوشش شده است که مصادر اقوال و کلمات مشایخ نیز یافته و در حواشی ضبط شود. در مواردی که عبارات این رساله با منابع دیگر تفاوتی داشته، عبارات آن منابع عیناً در حواشی آورده شده است. یادداشتهای توضیحی حواشی با ارقام مشخص شده است و آنچه مربوط به تصحیح متن است با علامت ستاره و صلیب. حرف «ص» در حواشی رمز نسخه «اصل» است.

### منابع و مراجع مقدمه و حواشی

- أدب النفوس: حارث بن اسد المحاسنی، تحقیق عبدالقادر احمد عطا، بیروت ۱۹۸۴.
- احیاء علوم الدین: امام محمد بن محمد غزالی، قاهره ۱۹۶۸.
- الاربعین: ابو عبدالرحمن السلمی، حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ هـ.ق.
- الاربعین: ابوسعید المالینی، نسخه خطی کتابخانه ظاهریه (دمشق) شماره ۹۵۵.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر، قاهره ۱۳۲۸ (درهامس الاصابه).
- اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ابن الاثیر، قاهره، دارالسعب، بی تاریخ.
- الاصابة فی تمييز الصحابة: ابن حجر العسقلانی، قاهره ۱۳۲۸ هـ.ق (افست بیروت).
- تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی، قاهره ۱۹۳۱ (افست بیروت).
- التبصرة: ابن الجوزی، تحقیق مصطفی عبدالواحد، قاهره ۱۹۷۰.
- الذمیر لمذهب التصوف: ابوبکر کلاباذی، تحقیق عبدالخلیم محمود، قاهره ۱۹۶۰.
- تهذیب الاسرار: ابوسعید خرگوسی نیشابوری، نسخه برلین شماره ۸۳۲.
- جامع البیان فی تفسیر القرآن: محمد بن جریر الطبری، بولاق ۱۳۲۸ هـ.ق (افست بیروت).
- الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل البخاری، قاهره ۱۹۲۷.
- الجامع الصحیح: محمد بن عیسی الترمذی، قاهره ۱۹۳۷.
- الجامع الصغیر: جلال الدین السیوطی، قاهره ۱۹۵۴.
- الجوهرة فی نسب النبی واصحابه العسرة: محمد بن ابی بکر البری، تحقیق محمد التونجی، الرياض ۱۹۸۳.
- حلیة الاولیاء: ابونعیم اصفهانی، قاهره ۱۹۳۲-۱۹۳۸ (افست بیروت).
- دیوان حسان بن ثابت: تحقیق ولید عرفات، حاب اوقاف گیب ۱۹۷۱.
- ذم الدنيا: ابن ابی الدنيا، تحقیق ابی الماغور، القدس ۱۹۸۴.
- الرسالة القسیریة: عبدالکریم بن هوازن القسیری، تحقیق عبدالخلیم محمود، قاهره ۱۹۷۲.
- الرعاية لحقوق الله: حارث بن اسد المحاسنی، تحقیق عبدالخلیم محمود، قاهره.

- سير اعلام النبلاء: شمس الدين الذهبي. بيروت ١٩٨٣.
- السيرة النبوية: ابن هشام. قاهره ١٩٣٦. (افست بيروت).
- شرح التعرف لمذهب التصوف: اسماعيل بن محمد مستمل بخارى. تصحيح محمد روشن. تهران ١٣٦٣-٦٧ هـ. ش.
- شرف المصطفى: ابوسعيد خردگوشى نيشابورى. نسخه برلين ٢٨١٩.
- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: القاضى عياض. تحقيق على محمد البجاوى. قاهره ١٩٧٧.
- صفة الصفة: ابن الجوزى. تحقيق محمود فاخورى. حلب ١٩٧٣-١٩٧٠.
- الطبقات الصوفيه: ابو عبدالرحمن السلمى. تحقيق نورالدين شريبه. قاهره ١٩٦٩.
- الطبقات الكبرى: ابن سعد. تصحيح زاخانو. ليدن ١٩٠٤.
- الطبقات الشافعية الكبرى: السبكي. قاهره ١٩٧٦.
- طبقات الشعرائى (لواقح الانوار): عبدالوهاب الشعرائى. قاهره ١٩٢٥.
- فوات الوفيات: ابن سناكر الكتبى. تحقيق احسان عباس. بيروت ١٩٧٣.
- فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد عبدالرزوق المناوى. قاهره ١٩٧٢.
- قوت القلوب فى معامله المحبوب: ابوطالب المكى. قاهره ١٩٦١.
- الكليات: ابوالبقاء ايوب بن موسى الكفوى. تحقيق عدنان درويس و محمد المصرى. دمشق ١٩٧٥.
- اللمع: ابونصر السراج. تصحيح رنولد الن نيكلسون. ليدن ١٩١٤.
- المسند: احمد بن حنبل. قاهره ١٣١٣ هـ ق (افست بيروت).
- المعارف: ابن قتيبه. تحقيق ثروت عكاشه. قاهره ١٩٦٠.
- الملامتية و الصوفية و اهل الفتوة: ابوالعلاء عفيفى. قاهره ١٩٤٥.
- منازل السائرين: عبدالله انصارى. با ترجمه فارسى به اهتمام روان فرهادى. تهران ١٣٦١ هـ. ش.
- نهج الخاص: ابومنصور معمر الاصفهانى. تحقيق الاب س. دى بوركى الدومنىكى. قاهره ١٩٦٢.
- نوادير الاصول فى معرفة احاديث الرسول: ابو عبدالله الحكيم الترمذى. استانبول ١٢٩٤ هـ ق (افست).
- الوافى بالوفيات: صلاح الدين الصفدى. ويسبادن ١٩٣١.

[1] Massignon, *The Passion of al-Hallāj*. Tr. by H. Mason. Princeton, 1982.

[2] *Geschichte des arabischen Schrifttums*. Vol. II, Leiden, 1975.

(تاريخ التراث العربى. ترجمة محمود فهمى حجازى. الرياض ١٩٨٣).





[f.74b] بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

١ والحمد لله حق حمده و صلواته على محمد و آله.  
قال ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى السلمى - نفعنا الله ببركاتيه -  
سألت - أكرمك الله بجميل نظره - بيان معاني الفاظ ذكرتها على حد الاختصار.  
فعلقت لك حروفاً تستغنى بها إن ساعدك التوفيق. و أنا أسأل الله - تعالى - أن  
لا يخلينا و آياك من جميل نظره.

٢ فأول لفظ منها التوبة. والتوبة الرجوع من كل حال مذموم الى كل حال محمود.  
والتوبة إزالة عمران كل خراب و إخراج كل عمران. والتوبة إمامة  
الطبع و متابعة العلم. والتوبة رجوع العبد الى الاستقامة بعد الإغواج. والتوبة  
دوام الندم على فائت الاوقات و الاشتغال باصلاح ما ركب من انواع المخالفات.  
والتوبة الرجوع من كل مذموم و التبات على رجوعك مقتضياً من نفسك تدارك ما  
أهملت و إصلاح ما أفسدت.

٣ ثم الإنابة. و الإنابة رجوع السر الى الصلاح كما رجع في الظاهر بالتوبة.  
الإنابة الرجوع من كل الاشياء الى من له الكل. الإنابة تطهير السر من الغفلات  
الى الاغيار. الإنابة وقوف العبد مع الحق على حسب إرادته فيه. الإنابة استبطاء  
المكت في الفانية شوقاً الى مواصلة من أناب اليه.

٢

١. وهى التحول من الحركات المذمومة الى الحركات المحمودة (تهذيب الاسرار، ق ٢٣ أ)

٤ ثم التقوى. هي \* الوقوف عند الشبهات و الفرار من المحظورات<sup>١</sup>. و المتقى هو المفرق بين الالهام و الوسوسة. قال الله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»<sup>٢</sup>. و التقوى قريبة من الايمان<sup>٣</sup> و لا يكون العبد متقياً الا بعد تصحيح مقام الايمان. و التقوى نتيجة التواضع و قبول [الـ] حق من اى وجه كان و ترك التكبر و الاعتلاء. و التقوى تورت<sup>٤</sup> الصدق. و من لم يجعل المحكم على افعاله و احواله التقوى، قطع به عن مقامات الوصول [f.75a] الى الحقيقة.

٥ ثم الخوف و الرجاء. و هما زمامان على العبد<sup>١</sup> يقومانه في احواله و افعاله و اوقاته. فمتى مازاد واحد منهما أو غلب صاحبه تعطل العبد<sup>٢</sup>؛ الا انه في حال الخوف يجب أن يلازم الرجاء و في حال الرجاء يلازم الخوف ليعتدل حاله و يصفو عمله. و لان الخوف اذا غلب يورث القنوط و الرجاء اذا غلب يورث الأمن و الفترة<sup>٣</sup>. و علامة الرجاء الاقبال على الطاعات بحسب الطاقة و علامة الخوف التبعاد من

## ٤

\* ص: هو ص: فرينه بين الايمان ص: يورث

١. قال المحاسبى: وهى «الحذر بالمجانبة لما كرهه الله عز و جل» (الرعاية لحقوق الله، ص ٣١).
٢. سورة الاعراف (٧): ٢٠١.

## ٥

١. عن ابى بكر الواسطى: الخوف و الرجاء زمامان يمنعان من سوء الادب (طبقات، ص ٣٠٣: قارن الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٣٩٣: زمامان للنفس لتلاخروج الى رعوتنها). و رواه السراج عن ابن عطاء بلفظ: «زمامان للنفس حتى لا تخرج الى رعوتنها من الادلال و الأمن و الايباس و القطع» (اللمع، ص ٦٣).

٢. سمعت اباسليمان تدارنى يقول: اذا غلب الرجاء على الخوف فسد الوقت (طبقات، ص ٧٦).
٣. لولا ان الله تعالى عدله لانى: عدل الخوف بالرجاء لأخرج الى القنوط، ولولا انه روجه بروح الانس بحسن الظن لأدخل فى الايباس (موت القلوب، ج ١ ص ٢٦٧). قال ابو عثمان: من اضر به الرجاء حتى قارب الأمن فالخوف له افضل و من اضر به الخوف حتى قارب الايباس فالرجاء له فضل (المهذب لا سمرقند، ص ٧٣).

المخالفات أجمع<sup>٤</sup>. ولا تصح حقيقة الخوف إلا لراج، ولا حقيقة الرجاء إلا لخائف. قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ولو وزن رجاء المؤمن وخوفه لا اعتدلا»<sup>٥</sup>.

٦ ثم الزهد. ولا يصح الزهد إلا بعد تصحيح التوبة والانابة. والزهد وجوه: زهد في الدنيا وعروضها، وزهد في الخلق وتعظيمهم والوجه عندهم، وزهد في الرئاسة، وزهد في الحرام، وزهد في الشبهات، وزهد في الحلال. والزهد الصحيح أن يكون في الحلال، فإن هذه الوجوه الأخر الزهد فيها فريضة. والزهد الذي يكون فيه فضيلة [هو] الزهد في الحلال<sup>١</sup>.

كذلك سئل ابو حفص<sup>٢</sup> فقيل له إن فلاناً زاهد. فقال: الزهد لا يكون إلا في

٤. قال شقيق: ... علامة الخوف ترك المحارم وعلامة الرجاء الطاعة الدائمة. تهذيب الاسرار، ق ٧١ (أ). وعلامة الخوف من الله ترك جميع ماكره الله (آداب النفوس للمحاسبي، ص ١٥٠).  
٥. وهو قول مطرف بن عبد الله العامري التابعي الزاهد المتوفى سنة ٨٧ (راجع ترجمته: حلية الاولياء، ج ٢ ص ١٩٨-٢١٢؛ طبقات ابن سعد، ج ٧ ص ١٤١؛ المعارف، ص ٤٣٦؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤ ص ١٨٧-١٩٥). وخرجه ابو نعيم باسناده بلفظ «ولو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لوجدنا سواء لا يزيد احدهما على صاحبه» (حلية الاولياء، ج ٢ ص ٢٠٨) ورواه كذلك ابو طالب المكي في فوت القلوب، ج ١ ص ٤٣٩. وزعمه الآخرون حديثاً نبوياً كالسراج في اللمع، ص ٦٢ والخروجي في تهذيب الاسرار، ق ٦٨ ب (بلفظ: ... رجاؤه ما مال احدهما بما حبه) والمحاسبي في آداب النفوس، ص ٦٩؛ والمستملى في شرح التعرف، ج ٢ ص ٥٠٩.

## ٦

١. قال ابو عثمان الحيري: الزهد في الحرام فريضة وفي المباح فضيلة وفي الحلال فريضة (الخصائص، ص ١٧٤). وكان ابراهيم بن ادهم يقول: الزهد ثلاثة اصناف: زهد فرض وزهد فطرته وزهد اختيارية. فالزهد الفرض، في الحرام؛ والفضل، الزهد في الحلال؛ والسلامة، الزهد في الشبهات. (فوت القلوب، ج ١ ص ٥٤٤؛ حلية الاولياء، ج ٨ ص ٢٦؛ دم الدنيا لابن عبد البر، ص ٢٥-٢٦). قيل الزهد على وجهين زهد فرض وزهد فضيلة. فاما الفرض فترك الحرام ورفضه واما الفضيلة فالزهد في الحلال (تهذيب الاسرار، ق ٥٥ ب). الزهد، في الحلال الموجود؛ واما الحرام والسببه فتركه [كذا؛ والصحيح: فتركها] واجب (اللمع، ص ٤٦).

٢. هو ابو حفص عمرو بن سلم (او: سلمة) الحداد النيسابوري شيخ الصوفية بنيسابور و احد ائمة اهل الفتوة والملازمة. صحب احمد بن خضرويه البلخي والجنيدي. واخذ عنه ابو عثمان سعيد بن

الحلال ولا حلال في الدنيا، ففي أي شيء يزهد؟ وقال السبلي: الزهد خسة. فإن الزاهد يريد أن يزهد في الدنيا وأهلها، ولا خطر لها ولا أهلها عند الله - عز وجل - فيجعل لما [لا] خطر له خطراً حتى يزهد فيها. وتعظيم ما صغره الله خسة<sup>٣</sup>. و الزهد أن لا يفرح بما أقبل من الدنيا ولا يحزن على ما أدبر منها<sup>٤</sup>. و الزهد ترك البد<sup>٥</sup>. ولا يصح لاحد الرهد في الدنيا إلا بعد قصر الأمل<sup>٦</sup>. و تصحيح الزهد للزاهدين يورثهم الراحة في الدنيا والآخرة. و حقيقة الزهد أن يزهد العبد فيما سوى الله عز وجل<sup>٧</sup>.

٧ ثم التوكل. و التوكل نتيجة تصحيح حقيقة الايمان، لأن الله - تعالى - يقول: «و على الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين»<sup>١</sup>. و لا يصح التوكل إلا بعد تصحيح الايمان. [١:٧٥٦] و التوكل سكون القلب الى مضمون الله تعالى. و التوكل خمود السر عن

١. اسماعيل الخري و احمد بن حمدان الحافظ و حمدون الفصاري. توفي سنة ٢٧٠ (او ٢٦٧).
٢. راجع ترجمته: طبقات، ص ١١٥-١٢٢؛ حله الاولياء، ج ١٠ ص ٢٢٩-٢٣٠؛ صفة التصوف، ج ٢ ص ١١٨-١٢١؛ سير اعلام النبلاء، ج ١٢ ص ٥١٠-٥١٣؛ العواشي بالوقوفات، ج ٩ ص ٢٣١؛ تاريخ بغداد، ج ١٢ ص ٢٢٠؛ طبقات شعرائهم، ج ١ ص ٩٦؛ الملائمة لبعضهم، ص ٣٥-٣٨.
٣. فارق هذا بقول آخر للسبلي: التعرف، ص ٩٢.
٤. و قيل لبعضهم ما الزهد في الدنيا؟ قال: ان لا يفرح بما اوتيت منها ولا يحزن على ما فاتك منها (مذهب الاسرار، ص ٥٢ ب).
٥. وهي من كدمات يحيى بن معاذ الرزاز المتوفى سنة ٢٥٨. راجع: التعرف، ص ٩٣ و شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢١-١٢٢٢. و فارق هذه بكلمة ابي العباس بن مسروق في التصوف بأنه «خلو الاسرار مما غنه بد و لغتها بليس له بد» طبقات، ص ٣٢٩.
٦. قال التوراني: الزهد هو قصر الأمل (عقود القلوب، ج ١ ص ٥١١) و قال ابو سليمان الداراني: لا زهد كقصر الأمل (حله الاولياء، ج ٩ ص ٢٧٠ و ١٢٨٩) و قال ساه الكرماني: علامة الزهد قصر الأمل (طبقات، ص ١٩٣).
٧. قال السبلي: الزهد ان يزهد فيما سوى الله تعالى (شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢٥).

الشرف. و التوكل استواء الحال عند الوجود و العدم. و التوكل السكون عند العدم و الاضطراب عند الوجود. و التوكل تحقق بأن الحركة لا تغير المقدور. و التوكل سرّاً و ظاهره سكون الخلق عند رؤيته و لا تستغل\* اسرارهم به. و التوكل الاعتماد على الله - تعالى - و تصديق وعده.

٨ ثمّ الإخلاص. و كلّ فعلٍ خلا عن الإخلاص فهو مشوبٌ برياء و يكون للشيطان فيه سبيل. قال الله تعالى: «وما أمرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». و الإخلاص تنزيه الافعال عن رؤيتها و رؤية الخلق<sup>٢</sup> و وساوس الشيطان و طلب الأعواض عليه شغلاً منه بالفرح لما أهل له او خوطب به و القيام بشكره. و الاخلاص هو الذي ينزه الافعال\* عن الآفات. و الاخلاص يحمل صاحبه على الورع و يبعده عن الرخص.

٩ ثمّ الوفاء. و هو القيام بحكم ما تقلده من الامانة ظاهراً و باطناً. و الوفاء هو الوقوف على سبيل الاستقامة من غير ان يشوبه ما\* يضاده. و الوفاء صحة

\* ص: لا يستغل.

٢. قال يوسف بن اسباط: و علامه التوكل عسرة اسياء: السكون الى المضمون و الوقوف عند الدون... (تهذيب الاسرار، ق ٦٦ أ) و قال المحاسبي: التوكل ساكن القلب الى المضمون (اداب النفوس، ص ١٩٧).

٨

\* ص: يسبر الافعال.

١. سورة البينة (٩٨): ٥.

٢. قال رويم: الاخلاص ارتفاع رؤيتك عن الفعل (تهذيب الاسرار، ق ٨٨: المعروف، ص ٩٩). و قال ابو عثمان: الاخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر الى الخالق (تهذيب الاسرار، ق ١٨٨). و سئل الجنيد عن الاخلاص فقال: فناؤك عن الفعل و ارتفاع رؤيتك عنه (ايضاً، ق ٨٩ ب).

٩

\* ص: بما.

العقيدة وتمهيد سبل الشريعة و الوقوف مع الحق حيث ما وقف. و الوفاء خلوص الموافقة في السراء و الضراء. و الوفاء حفظ الودّ و كرم العهد. و الوفاء بجانبه ما يستجلب الجفاء. و الوفاء قبول السخط بالرضا و ملاحظة المجانية بالمعينة و تحسين قبائح الاخوان و الصفح عن عثراتهم. و الوفاء صيانة السرّ عن توهم سوء الظنّ بالاخوان.

١٠ ثمّ الفقر. و الفقر الخلوّ من جميع الاسباب في مشاهدة المسبّب و يكون ذلك حال الاستغناء به عمّن سواه. و الفقير هو الخالي اليد عن عروض الدنيا و خالي القلب عما خلت منه يد. و الفقير الذي لا يملكه مكوّن. و الفقير، الذي لا يدبر و لا يرجع الى معلوم يعلم انه مدبّر و مكفّي و مفروغ مما هو لاقيه. و من صحّ له طريق الفقر زالت عنه الحاجات و أورثه الرضا و الصبر [f.76a]. و حقيقة الفقر ما يكون الى الله، فإن الخلق كلّهم فقراء و لا يغني فقير فقيراً و لا يغني الفقير الا الغني الازلي. قال الله تعالى: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>١</sup>.

١١ ثمّ الجود و السخاء. و الجود اتّم من السخاء، لأن الله - تعالى - تسمّى به. و الجود بذل من غير طلب عوض عليه. و الجود يكون عن إرادة و محبة له، و السخاء ربّما يكون بذله عن تسخّح لا عن سخاء و أنشد للصنوبري<sup>٢</sup>:

١٠

١. سورة فاطر (٣٥): ١٥.

١١

١. الجود يطلق على الله تعالى دون السخاء (كليات أبي البقاء، ج ٢ ص ١٧٢). و جاء في الحديث القدسي: «أنتى جواد ماجد» (مسند ابن حنبل، ج ٥ ص ١٥٤). و روى عن سعيد بن المسيّب انه قال: ان الله طيب يحب الطيب، جواد يحب الجواد (صحيح الترمذى، كتاب الادب، ٢١). و جاء في دعاء ابي بكر السبلي: انك الجواد كل الجواد فانهم يعطون عن محدود و عطاؤك لا حد له ولا صفة، فيا جواد يعلو كل جواد و به جاد من جاد (حليه الاولياء، ج ١٠ ص ٣٧٣).

٢. هو ابو بكر احمد بن محمد بن الحسن الصنوبري الانطاكي، كان امينا لخزانه كتب سيف الدولة في الموصل و حلب. و توفي سنة ٣٣٤. و وصف في شعره الحدائق و الازهار و النباتات. جمع اشعاره محمد

خُلِقُوا أَسْخِيَاءَ لَأُمْتَسَاخِينَ و ليس السَّخِيُّ مَنْ يَتَسَاخَى  
و الجواد من يجود بمعرفة على المستحق و غير المستحق، والسخي يطلب أهلاً  
لمعرفة. و الجود عموم الإفضال و السخاء خصوصه. و الجود بحر و السخاء منه  
نهر. و الجود بذل عن فضل و السخاء بذل مع الإفضال.

١٢ ثم التفكير. و قيل من أد من التفكير أورثه ذلك مكاشفات غيوبه و الإشراف  
على مجارى احواله. و من يجاوز ذلك فى تفكره كشف له عن مجارى الاقدار. و  
التفكر يكشف له عن منن الله - تعالى - و نعمه عليه. و التفكير سراج القلب يبصر به  
موارده و مصادره و منزع \* تفكره فوق الالهام و الوسوسة. و التفكير يزيد العبد  
معرفة بنفسه و عذرها و يزيده حباً لله و شكراً له على دوام نعمه و معرفة بتقصيره  
فى القيام بواجب شكره. و التفكير تجلّى القلب و الاشتغال بتدبيره.

١٣ ثم الحياء. و هو انكسار القلب لمعرفة ما باشر من المخالفات. و الحياء هو  
الأنفة من الطاعات لعلمه بقصورها عن محل الواجب. و الحياء يسقط عن العبد  
الظنون. و الحياء يبعد العبد عن الدعاوى و يريه افلاسه. و الحياء يصفى الروح و  
العقل عن ملابسات الوسوس. و الحياء واعظ القلب يمنعه من رؤية احواله و  
استحسان افعاله. و الحياء يتولد من التعظيم و يزجر صاحبه عن الدعاوى.

١٤ ثم العناية. و هى جريان السعادة فى السبق لخواص عباده. سمعت احمد بن  
جعفر بن مالك ببغداد يقول سألت الجنيد العناية أولى ام البداية؟ قال: العناية  
الماء والطين. والعناية بلغت بالعارفين الى مقام المعرفة و الزمتهم اليد المحبة و

راغب الطباخ و نشرها بعنوان الروضيات (حلب ١٩٣٢) ثم حقق ديوانه و نشره احسان عباس  
(بيروت ١٩٧٠). راجع لترجمته: فوات الوفيات، ج ١ ص ١٢٢-١٢٥؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤ ص  
٢٣؛ سزكين، ج ٢ ص ٥٠١.



اباحت\* لهم الشوق والانس. ولو لا العناية لما وصل احد الآ الى ما يليق به ولكن العناية أوصلتهم الى ما أهّلهم له الحق [f.76h] من المقامات الجليلة والرتب السنية.

١٥ ثم الرضا. وهو سرور القلب بمرّ القضاء<sup>١</sup> والسكون تحت مجارى الاقدار. والراضى لا تغيره<sup>٢</sup> موارد الاحوال. والرضا سكون السرّ فيها يقلق الاغيار. ومن تحقق في حال الرضا استوت<sup>٣</sup> عنده النعم والمحن لان الكل من عين واحدة<sup>٤</sup>. و الرضا قبول المقضى بقلب رحيب و الراضى يكون مستقيم الظاهر و الباطن لا يسكن الى حالٍ و لا يزعجه وارد.

١٦ ثم التصوف. وهو ما سمعت<sup>٥</sup> جدّى اسمعيل بن نجيد<sup>٦</sup> يقول: التصوف عندي الصبر تحت الامر و النهي<sup>٧</sup>. سمعت<sup>٨</sup> الحسين بن احمد الرازى<sup>٩</sup> يقول: سمعت

١٤

\* ص: اباح<sup>١</sup> ص: وهو

١٥

\* ص: بمر الرضا<sup>٢</sup> ص: لا يغيره<sup>٣</sup> ص: استوى<sup>٤</sup> + ص: واحد<sup>٥</sup>  
١. العرف، ص ١٠٢.

١٦

١. هو ابو عمر و اسماعيل بن نجيد بن احمد السلمى النيسابورى من كبار صوفية نيسابور و محدثيها. كان جد ابى عبدالرحمن السلمى لأمه. صحب ابا عثمان الحيرى و الجنيد و حدث عنه سبطه ابو عبدالرحمن و ابو عبدالله الحاكم النيسابورى و ابوسعد الخرگوسى. يقول ابو عبدالرحمن كان له طريقة ينفرد بها من صون الحال و تلبسه و كان يقول كل حال لا يكون عن نتيجة علم و ان جلّ فان ضرره على صاحبه اكبر من نفعه. توفى سنة ٣٦٥ او ٣٦٦. راجع: الطبقات، ص ٤٥٤-٤٥٧: الرسالة القسرية، ج ١ ص ٢٠٩-٢١٠: طبقات السافعية للسبكي، ج ٣ ص ٢٢٢-٢٢٤.  
٢. تهذيب الاسرار، ق ١٠: الطبقات، ص ٤٥٤: الرسالة القسرية، ج ١ ص ٢١٠.  
٣. هو ابو عبدالله حسين بن احمد بن جعفر الرازى، كان اصله من الرى و سكن في بغداد و استفادها من السبلى ثم هاجر الى نيسابور و استفادها و تتلمذ على ابن الفرغانى. و سمع كذلك عن جعفر الخلدى و ابى حلمان الصوفى. لم ينفرد بترجمة خاصة في كتب التراجم. راجع:

Massignon, vol. II, pp. 194-5.

الكتّاني<sup>٤</sup> يقول: التصوف خُلِقَ من زاد عليك في الخلق زاد عليك في التصوف<sup>٥</sup>. و قال ابن ابي سعد إن من لم يتظرف في التصوف فهو غبيّ. و التصوف صفوة الاحوال فمن صفى في احواله و أخذ من كل [حال] صفوته فهو صوفي. و التصوف الاخذ من كل صاف في\* الاخلاق و الاحوال اصفاهاً. و الصوفي الذي لا يشغله وارد و لا يزعبه صادر. و الصوفي قريب المنظر بعيد المآخذ.

١٧ ثم الخلق. وهو ما أمر الله به نبيه - صلى الله عليه وسلم - في قوله عز وجل: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»<sup>١</sup>. فلما تأدب بهذه الآداب، قال الله عز وجل: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>٢</sup>. و الخلق تحسين عيوب الإخوان وإقالتهم في عثراتهم و قبول أعذارهم و مساعدتهم في احوالهم ما لم يكن إثمًا. و الخلق هو المداراة\* و ترك المماراة. و الخلق استعمال التظرف في جميع الاحوال. و الخلق نسيان ما منك و أوبة ما إليك. و الخلق ترك ما يوحش الإخوان ظاهراً و باطناً. و اصل الخلق رعاية حقوق المسلمين و حفظ عهد الإخوان.

١٨ ثم الزيارة. و الزيارة على وجوه: زيارة بيت الله الحرام في أداء فريضة فيه مع حفظ حرمانه. و زيارة لقبر نبيه - صلى الله عليه وسلم - مستشفعاً به إلى ربه في

\* ص: في الاحوال و. † ص: اصفاه.

٤. هو ابوبكر محمد بن علي بن جعفر الكتّاني البغدادي، صاحب الجنيّد و ابا سعيد الخزازي، توفى سنة ٢٢٢ هـ. الرازي. جاور بمكة حتى مات بهاسنة ٢٢٢. راجع: حلية الاوليا، ج ١٠ ص ٣٥٧-٣٥٨. ٥. تهذيب الاسرار، ق ٦ ب: الرسالة القسيرية، ج ٢ ص ٥٥٢.

١٧

- \* في هامش المخطوط: المداراة الاحتمال بحسن الخلق و العفو بطيبة النفس.  
١. سورة الاعراف (٧): ١٩٨.  
٢. سورة القلم (٦٨): ٤.

حوائجه. قال الله - عز وجل - «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ...»<sup>١</sup> الآية. و قال صلى الله عليه وسلم: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»<sup>٢</sup>. و يزور قبره صلى الله عليه وسلم رجاء شفاعته في الآخرة ورجاء إيصال بركات تلك القرب إليه في الدنيا. وزيارة العلماء مقتبساً من علومهم و متأدياً بأدابهم. وزيارة أهل الصلاح [f.77b] متقرّباً بذلك إلى الله عز وجل، وزيارة الوالدين للبرّ بهم. وزيارة المشايخ للأخذ عنهم و التبرّك ببقائهم. وزيارة الإخوان قاضياً لحقوقهم و تجديداً للأخوة و حفظاً لكرم العهد. وزيارة القبور للاعتبار.

١٩ و أما السَّماع. فالناس فيه يختلفون: منهم من كرهه للمريدين، و منهم من أباحه لهم على حدّ. و لم يتحّ أحدٌ من المشايخ السماع للمريدين مطلقاً، و لكن على حدّ و تقييد. و أهل المعرفة يُباح لهم السماع بل يستحب لهم ذلك. و الواصلون لا يؤثّر فيهم السماع بحال، لأنهم جاوزهوا محلّ التلوين و التغيير و اختلاف الواردات، فلا ترد عليهم حال ولا وارد الآ و حالهم أعلى من ذلك. لان من حصل في الحضرة كان مصوناً عن اعتراض الحوادث. و سماعٌ للعوام، فلا اعتبار به؛ لأنه سماع طبع<sup>١</sup> هم فيه كالطفل يسمع صوت أمّه فيألفه و كالجمال يحدو بها حدّ فتسرّع السير.

## ١٨

١. سورة النساء (٤): ٦٣.
٢. أخرجه أبو سعد الخركوشي في سرف المصطفى (نسخة برلين، ق ٢٥٧ ب) و القاضي عياض في الشفا (ج ٢ ص ٦٦٧) عن ابن عمر، و أورده السبوطي في الجامع الصغير (ج ٢ ص ١٧٢، قارن: فيض القدير، ج ٦ ص ١٢٠) و قال انه حديث ضعيف.

## ١٩

١. قال بندار بن الحسين: السماع على ثلاثة أوجه: منهم من يسمع بالطبع و منهم من يسمع بالحال و منهم من يسمع بالحق. فالذي يسمع بالطبع يشارك فيه الخاص و العام فان جبلة البسرية استلذاذ الصوت الطيب (الرسالة التفسيرية، ج ٢ ص ٦٤٨: اللمع ص ٢٧٨).

٢٠ واما الوجد والوجود والتواجد. فالوجود اتم من الوجد، لأنك في الوجود مطلوب وفي الوجد طالب. والتواجد يجلب الوجد واستجلاب الوجد من غير غلبة ولا مزعج. والوجد ما يقهرك ويأخذك عمالك وعن طبعك بصدمة الوارد و غلبة الوقت. والوجد - مابلزم الطبع يحمله على ما يجد في نفسه من احواله - لا يكون صاحبه فيه مستغرقا. والتواجد لا يظهر على صاحبه زيادة لكنه يستدعي به احوال بعض\* المستمعين؛ [و] ربما يعطى ذلك ويؤهل له وربما يحرم ذلك و غاية الوجود غيبوبته عن وجوده و عن العلم بحاله و الاخبار عنه بمشاهدة موجدده. و متى بقى فيه حال يمكنه الاخبار عما يجده كان الوارد ضعيفا. و من كان هكذا كان محفوظا عليه اوقاته و احواله عن هتك حرمة او تخطى عن الشرع بحالٍ وهذا صدق وجوده. و وجود المتمكنين و اهل الاستقامة ظهور هبة منهم في اسرار الحاضرين و انقطاع الانفاس بحضرتهم فلا يبقى لاحد معه نفس و لا وقت و لا رسم و لا صفة لتمام وقته و علو حاله و كذلك الشمس اذا بدت طمست الانوار انوارها<sup>+</sup>.

٢١ ثم الحق والحقيقة. الحق هو الله عز وجل [f.77b] لأنه حقق الحقائق و احق الحقوق . و الحقيقة تصفية الاحوال عن ملاحظات الاغيار. و الحقيقة مرجع العارفين عند الوصول و مستراح الواصلين في الوصلة و مقام المشتاقين عند هيجان الوله. و الحقيقة اذا صحت أوصلت المتحقق الى الحق من غير كلفة. و الحقيقة تحقيق الحق في اسرار المحققين.

٢٢ ثم المعرفة. المعرفة موهبة من الله<sup>١</sup> - عز وجل - ينور بها قلوب عباده

٢٠

• ص: احوال بعض الاحوال. † ص: انواره.

٢٢

١. ان اصل المعرفة موهبة (اللمع، ص ٤١).

العارفين. و علامتها\* في الظاهر ملازمة العيان من غير فترة. قال النبي - صلى الله عليه و سلم - لحارثة<sup>٣</sup>: ما حقيقة ايمانك؟ قال: أسهرت ليلي و أظمأت نهارى و عزفت نفسى عن الدنيا. فقال له النبي - صلى الله عليه و سلم -: عرفت فالزم<sup>٤</sup>. و من لاحظ بسرّه شيئاً من الكون لا تصحّ له المعرفة لأن المعرفة اذا صحّت اذهلت عما سوى المعروف. و المعرفة العلم بالله و اسمائه و صفاته<sup>٥</sup> ببلاغ القدرة و نفاذ المشية و بتلازمة القلّة و الذلّة و الصغار. و المعرفة اذا صحّت أفنت العارف عن مشاهدة معرفته لاستغراقه في مشاهدة المعروف<sup>٦</sup>.

٢٣ ثم اليقين. وهو تحقيق ما عند الغير خبر و اخبار<sup>١</sup>. و اليقين مشاهدة الغيب بكشف السرّ<sup>٢</sup>. و اليقين أن لا يتعجب [العبد] من شىء لعلمه بمصدره و مورده. و اليقين استقرار القلب عند صدمات الموارد. و اليقين ملاحظة ما يشار اليه لتحقيق ما بينه العلم. و اظهار الكرامات من تحقيق درجة اليقين و مقام اليقين. و لا يصحّ لعبد صحبته مع الحق الا بتصحيح مقام اليقين. و مقام اليقين لا يبقى عليه ريباً و لا

\* ص: علامته. ص: ملازمة

٢. قيل حقيقة المعرفة نور طرح في قلب المؤمن (تهذيب الاسرار، ق ١٥ أ).

٣. هو حارثة بن سراقه بن الحارث الانصارى الخزرجى. استشهد ببدر سنة ٢. طبقات ابن سعد، ج ١/٢ ص ١٠ و ج ٢/٣ ص ٤٨: اسد الغابة، ج ١ ص ٤٢٥: الاستيعاب، ج ١ ص ٢٨٥: الاصابة، ج ١ ص ٢٩٧.

٤. اخرجه السلسي في الاربعين، ص ٦. ورواه السراج في اللمع ص ١٠٢ و الكلاباذى في التعرف ص ٧٣ و المستملى في شرح التعرف ص ٨٠٠.

٥. قال ابو سعيد: و المعرفة بالله تعالى هي العلم بالله تعالى و بصفاته... لا يسيبه شىء و لا يسيبه شيئاً من المخلوقات لا بذاته و لا بصفاته (تهذيب الاسرار، ق ١٤ ب).

٦. قيل لبعضهم ما حقيقة المعرفة؟ قال: اذا عرف انه لا يعرف فهو عارف (تهذيب الاسرار، ق ١٩ أ).

### ٢٣

١. قال بعضهم: اول مقام اليقين اليقين بما في يد الله تعالى و الا يأس مما في ايدي الناس (اللمع، ص ٧٠).
٢. سنن ابو الحسين التورى عن اليقين فقال: اليقين المساهدة (اللمع، ص ٧١). و قال بعضهم: اليقين المساهدة (تهذيب الاسرار، ق ٤٠ ب). و قال سهل: اليقين المكاسفة كما قال: لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً (التعرف، ص ١٠٣).

اختلاجاً ولا استدلالاً [ف] ليس قهراً للمشاهدة و المعاينة. و اليقين خطرات  
 فان [ن] ثبت صار محل حضور و مكاشفة. و اليقين لا تبقى \* معه معارضة و لاشك<sup>٢</sup>. و  
 لا يثبت اليقين الا بإزالة الشكوى.

٢٤ ثم التفريد و التجريد. و التفريد أن تنفرد بالحق فتجرد بتفريدك به عن  
 الاكوان و ما فيها. و من تجرد لغير قصد التفرد سقط عن درجة التجريد [f.78b] و  
 لا يبلغ مقام التفريد. و التفريد أن يفردك الحق به وله و يقطعك عما سواه فتكون به  
 لا بك بل تكون هو \* بفناء ما سواه. و التجريد أن تسقط عن الحق الارادات و الهمم  
 و الطلب و التشرف. فيكون مجرد الظاهر و الباطن و السر و العلانية عن كل كائن  
 و مكوّن لانفراده بالفرد الذي لا يقبل القرين. فمن قصده و هو<sup>١</sup> في قصده يشاهد  
 سواه، فهو عن بلوغ حقيقة التفريد و الفردانية بمعزل.

٢٥ ثم الفراسة. و هي \* ضياء القلب بنور الحق فيبصر به المغيبات. و لا تصح  
 الفراسة الا لمن تحقق في درجات الإيمان. و الفراسة على ثلاثة أوجه: فراسة في  
 المشاهدة، و هي أدونها؛ و إخبار عن غيب، و هي أوسطها؛ و حكم على الغيب، و لم  
 يكن هذا في الأمة الا للصدّيق الاكبر<sup>١</sup> رضى الله عنه. و الفراسة، التي لا يجوز فيها

\* ص: لا يبقى.

٣. و نهاية اليقين تحقيق التصديق بالغيب بازالة كل سك و ريب (اللمع، ص ٧١). و قال الجنيد: اليقين  
 ارتفاع الشك (تهذيب الاسرار، ق ٣٩؛ التعرف، ص ١٠٣)؛ و قال ابن عطاء: اليقين ما زال اليقين  
 المعارضة (التعرف، ص ١٠٣).

٢٤

\* كذا في الاصل.

٢٥

\* ص: و هو.

١. روى من فراسة ابي بكر (رض) انه لما حضرته الوفاة قال: «ان ذابطن بنت خارجة قد ألقى في  
 خلدي انها جارية». و بنت خارجة هذه، هي حبيبة بنت خارجة بن زيد التي كانت حينذاك حاملاً و

←

خطأ فإنه بنور ربه يتفرس لا باستدلال نفسه و إذا أخطات الفراسة فهي ظنٌ و حسابان<sup>٢</sup>. وقال ابو حفص النيسابوري<sup>٣</sup>: ليس لأحد أن يتفرس في أحدٍ ولكنه يتقى من فراسته<sup>٤</sup>: لأن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله»<sup>٥</sup> ولم يقل تفرسوا في المؤمنين.

٢٦ ثم المحبة والعشق. والمحبة سقوط التمييز. وسميت المحبة محبة لأنها تمحو الرسوم ولا تثبت<sup>١</sup> قدماً بحال<sup>١</sup>. والمحبة مستغرق الذات فإن الصفات. والمحبة

† ص: فهو.

ولدت بعد موت ابى بكر بنتاً (جارية). و كان كما قال ابو بكر. و سميت بأم كلثوم. راجع: الموطأ، كتاب الاقضية حديث رقم ٢٠: الجوهرة للبرقي، ج ٢ ص ١٢٠: التعرف، ص ٢٤.  
٢. قال ابو عثمان الخيري: الفراسة ظن و افق الصواب: و الظن يخطئ و يصيب. فاذا تحقق في الفراسة تحقق في حكمها لأنه اذاك يحكم بنور الله تعالى لا بنفسه (الطبقات، ص ١٧٤). و قال ابوسعيد الخزاز: من نظر بنور الفراسة نظر بنور الحق و تكون مواد علمه من الحق بلا سهو ولا غفلة بل حكم حق جرى على لسان عبد (الرسالة الفسرية، ج ٢ ص ٢٨٠).  
٣. راجع فقرة ٥.

٤. تهذيب الاسرار، ق ١٦٦: ... ولكنه ينبغي أن يتقى فراسة المؤمن. و قال القسيري: ليس لاحد ان يدعى الفراسة و لكن يتقى الفراسة من الغير، لان النبي (صلعم) قال: «اتقوا فراسة المؤمن»: و لم يقل تفرسوا. فكيف تصح دعوى الفراسة لمن هو في محل اتقاء الفراسة (الرسالة، ج ٢ ص ٢٨٥). و اورد السلمى قول ابى حفص في رسالة الملامية، ص ١١٥.  
٥. رواه ابوسعيد الخدري و اخرجه الترمذى في صحيحه (كتاب التفسير، رقم ٣١٢٧) و قال انه حديث غريب. و اخرجه ابونعيم في حلية الاولياء (ج ١٠ ص ٢٨١-٢٨٢) و السلمى في الاربعين (ص ١٤) و ابوسعيد الماليني في اربعينه (مخطوط الظاهرية رقم ٩٥٥، ق ٣ ب) و ابن الجوزى في صفة الصفوة (ج ٢ ص ٢٢٣). هذا، و قدرناه ايضاً ابن عمر كما اخرجه ابن جرير الطبرى باسناده عنه في تفسير «ان في ذلك لايات للمتوسمين» (جامع البيان، ج ١٤ ص ٣٢: سورة الحجر آية ٧٥). و اورده الحكيم الترمذى مرفوعاً عن ابى امامة الباهلى في نوادر الاصول (ص ٢٧١).

٢٦

• ص: يمحو ١ ص: ولا يثبت † ص: فاني

١. سنن عمرو بن عثمان المكي عن المحبة فقال: سميت المحبة محبة لأنها تمحو من القلب ماسواه (تهذيب الاسرار، ق ٢١ ب).

إذا توهجت في السرِّ عرته و أفنته عن كلِّ وارِدٍ شغلاً بمحبوبه. والمحببة تخرس المحبَّ عن الإخبار عن حاله ووضعه و شكايته. والعشق غصنٌ من أغصان المحبة، لأنَّ العشق يبقى معه حال و تمييز و وصف؛ ألا ترى أنه روى عن النبي - صلى الله عليه و سلم - أنه قال: مَنْ عَشِقَ فَعَفَّ فَكْتَمَ<sup>٢</sup> فَأَبْقَى فِيهِ مَحَلَّ الْعَفَّةِ وَ الْكُتْمَانِ. وَ أَفْنَى الْمَحَبَّ عَنْ صِفَاتِهِ وَ شَوَاهِدِهِ، بِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمَى وَ يُصَمُّ»<sup>٣</sup>.

٢٧ ثمَّ الصَّدق. وَ الصَّدقُ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ وَ جَمِيعِ الْأَفْعَالِ<sup>١</sup>. فَكُلُّ حَالٍ وَ فِعْلٍ عُرِّيَ عَنِ الصَّدقِ فَهُوَ إِلَى الرَّدِّ أَقْرَبُ مِنْهُ [f.78b] إِلَى الْقَبُولِ. وَ الصَّادِقُ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ مَذْمَةٌ فِي حَالٍ. وَ كُلُّ حَالٍ تَحْوِلُ عَلَى الصَّادِقِ يَكُونُ فِيهِ مَحْفُوظًا أَوْ مَحْمُودًا. وَ الصَّادِقُ لَا يَنْفَكُ مِنْ مَقَامِ الصَّدقِ وَ إِنْ عَاشَرَ أَوْ خَالَطَ. وَ الصَّدقُ مَقَامُ الرِّجَالِ، قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ -: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»<sup>٢</sup> الْآيَةَ. وَ الصَّدقُ يورث الصَّدِيقِيَّةَ كَمَا صَدَقَ أَبُو بَكْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فِي مَتَابَعَةِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - [ف] - أَوْرَثَهُ ذَلِكَ الصَّدِيقِيَّةَ.

٢. الجامع الصغير، ج ٢ ص ١٧٦؛ فيض القدير، ج ٦ ص ١٧٩.

٣. أخرجه أحمد في مسنده (ج ٥ ص ١٩٤ و ج ٦ ص ٤٥٠) و بوداود في السنن، كتاب الآداب، ١١٦ (حديث رقم ٥١٣٠) عن أبي الدرداء.

## ٢٧

١. قال عبد الله الانطاكي: لا يستغنى حال من الأحوال عن الصدق و الصدق مستغنى عن الأمانة كلها (الطبقات، ص ١٤٤).
٢. سورة الأحزاب (٣٣): ٢٣.
٣. لقب الرسول (صلعم) أبا بكر بـ «الصدِّيق» لتصديقه الأسراء كما ندل عليه روايات أبي وهب و عائشة و الحسن (طبقات ابن سعد، ج ٣ ص ١٢٠؛ سيرة ابن هشام، ج ٢ ص ٤٠؛ اسد الغابة، ج ٣ ص ٣١٠) و قيل لُقِّبَ بِالصَّدِيقِ بَعْدَ مَا اسْلَمَ وَ صَدَقَ الرِّسَالَةَ (السيرة الحلبية، ج ١ ص ٢٧٣؛ و قارن: الاصابة، ج ٢ ص ٣٤٣؛ صفة الصفوة، ج ١ ص ٢٣٦؛ التبصرة لابن الجوزي، ج ١ ص ٣٩٨). و إلى مبادرته إلى تصديق الرسول (صلعم) يشير حسان حيث يقول:

←



٢٨ ثم الشوق. وهو إنزعاج القلب من غلبات موارد المحبة في تهيج الشوق على حسب تهيج الحب. فمن كانت محبته أتم، كان شوقه أغلب و انزعاجه أكثر. و الشوق نارٌ تلتهب\* في القلب<sup>١</sup> و في شدة سطوات المحبة تظهر على الجوارح منها فترة. و منهم من علل مقام الشوق، فقال: الشوق لا يكون إلا الى غائب و متى يغيب المحب عن محبوبه؟ فإن الغيبة نقص في المحبة<sup>٢</sup>. و منهم من صححه، فقال: الشوق في المشاهدة اشد من شوق الغيبة<sup>٣</sup>. و شوق الغيبة لطلب القرية و شوق التذاني لطلب الرضا، و شوق لا يفارق في التذاني و التذاني و هو الشوق الحقيقي.

٢٩ ثم علم اليقين و عين اليقين. علم اليقين ظاهر الشرع على موافقة السنة. و عين اليقين الاخلاص في المعاملة و الاتباع. و علم اليقين اكتساب، و عين اليقين موهبة. و علم اليقين بالاستدال، و عين اليقين بالكشف. و علم اليقين ظاهر الشرع، و عين اليقين مكاشفة الغيب. و علم اليقين بالأخبار، و عين اليقين بالاسرار. و علم اليقين مساعدة الأمر و متابعتها، و عين اليقين مساهدة الحق و مطالعته.

و الثاني صدق محمود مسهده و أول الناس منهم صدق الرُّسلا  
ادويان حسبان من صحت، ج ١ ص ١٢٥. و أما ما نحن، فانه رضى الله عنه كان سنهريه هذا اللقب في  
حده صدق مسهده الرسول (صلى الله عليه و آله) و قد قال ابو محمد النقي الصحابي الساعدي في مدحه (المرآة، ج  
١٧ ص ٣٠٧):

و سميت صدق و كل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكراً

٢٨

\* ص: يلتهب.

١. الشوق نار الله اسفلها في قلوب اوليائه حتى تحرق بها ما في قلوبهم من الخواطر و الارادات و العوارض و الحاجات (يهدي الاسرار، ق ٢٨ أ). و سنل ابن عطاء عن الشوق فقال: احترق الاحساء و تلتب القلوب و تفتع الاكباد (الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٦٢٨).

٢. و قيل لبعضهم: هل تستاق؟ فقال: لا، انما الشوق الى غائب و هو حاضر (الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٦٢٨).

٣. قيل شوق اهل القرب اتم من شوق المحجوبين (الرسالة، ج ١ ص ٦٣٠).

٣٠ ثم الموافقة. وهى \* ترك ما يستجلب المخالفة. و الموافقة ترك المخالفة في الظاهر [f.79a] ومساعدة الاخوان في مراداتهم ما لم تكن إثماً. و الموافقة ترك ما يجلب عليك عتياً او معاتبة. و الموافقة تطهير السرّ عن كل ما يضادّها. و الموافقة ترك مرادك اجمع لمراد من تصحبه مع تحرى الصّلاح و النصيحة.

٣١ ثم المشاهدة. وهى \* مطالعة الغيبة بالبصيرة. و المشاهدة رؤية الخفيات ببصر القلب. و المشاهدة دنوّ السرّ من منازل القرب. و المشاهدة تورث الحضور في المعاملات والكشف في الاحوال. و صحّة المشاهدة مما يسقط عن صاحبه الرجوع الى شىء من الاكوان و يكون مشاهداً للحقّ ابدأ. و من شهد نفسه لحظة قطعته ذلك عن مشاهدة الحق. و من شاهد الحقّ مرّةً أفناه عن مشاهدة الاغيار جملةً و كان مستغرقاً في مشاهدته. و من شاهد مشاهدة الحقّ اياه الزمه ذلك الدبول و الحمود و قلّه الحركة الا باذن.

٣٢ ثم الأنس. و لا يصحّ الانس الامع ملازمة التعظيم و الغيبة فمن سكن قلبه عن دوام التعظيم و ادعاء الانس اذاه ذلك الى الزندقة. و اذا صحّ للعبد حال الانس استوحش عن الكل و يكون محدثاً من محبوبه في سرّه فبانس به.

٣٣ ثم السكر. و صحّة السكر ان يكون صاحبه محفوظاً في حاله عن ارتكاب محظورٍ او يجرى عليه ذمّ من جهة الشرع. و يكون صحوه من السكر الى شجاءده. فاذا جرى عليه خرق شرعٍ او تضييع فريضة فهو بانس عن طريق السكر. و السكر واردٌ يذهل العبد عما فيه من التمييز. فان كان الوارد من السكر يذهب الى

٣٠

\* ص: وهو.

٣١

\* ص: وهو. ا ص: تسقط.

السكون الى الموافقات. واذا كان الوارد معلولاً يشتت عليه وقته وحاله ولا يكون معذوراً.

٣٤ ثمَّ الفناء والبقاء. والفناء في الظاهر فناء\* كل خلق ردىء عن العبد. والبقاء بقاء كل خلق حسن فيه<sup>١</sup>. وفي الحقيقة فناؤه عن صفاته ببقائه في مراد الله فيه. و فناء احوال العبد ببقائه مع محوّل الاحوال. والفناء ذهاب حظوظه من رؤية فنائه. والبقاء غلبة سلطان الحقّ على سرّه فيفنيه عنه ويبقيه به.

٣٥ ثمَّ الجمع والتفرقة. وهو ما سمعتُ النَّصْرَ اباذى<sup>١</sup> يقول: ما فرق من حيث جمع ولا جمع من حيث فرق ولكن في الاوقات اشياء ليس لأحد أن يحكم على ذلك بل الله | يحكم له في جميع الاحوال [1.79]b. وقال الخراز<sup>٢</sup>: اليقين يجمع والعلم يفرق. وقال الروذباري<sup>٣</sup>: الجمع سرّ التوحيد والتفرقة لسان التوحيد<sup>٢</sup> والجمع ما

## ٣٤

\* ص: فناء عن. ص: عن مراد الله.

١. سائر النور ببقائه الى سقوط الاوصاف المذمومة و ساروا بالبقاء الى قيام الاوصاف المحموده (الرسالة تفسيره، ج ١ ص ٢٤٠).

## ٣٥

١. هو ابو نعيم ابراهيم بن محمد النصرا اباذى التيسابوري، شيخ الصوفيه بنيسابور. لقي السبلي و با على الروذباري. حدث عنه الحاكم التيسابوري و ابو علي الدقاق والسلمي. وصاحبه السلمي في سفره الى بغداد. جاور مكة في اواخر عمره وتوفي ودفن بها سنة ٣٦٧. وروى السلمي انه قد ضرب و اهن و حبس عدة مرات بنيسابور لقوله بطواف القبور و بعده خلق الروح الطيبات. ص ٢٨٢-٢٨٨: الرسالة تفسيره، ج ١ ص ٢٢٢-٢٢٣: سرّ غلام السلا، ج ١٦، ص ٢٤٣-٢٤٧: التواصي، ج ٦ ص ١١٧: تاريخ بغداد، ج ٦ ص ١٦٩-١٧٠).

٢. هو ابو سعيد احمد بن عيسى الحراري البغدادي، صاحب ذا النون و سرنا السفطي و يسرين الحارثي. توفي سنة ٢٧٩ طيبات، ص ٢٢٨-٢٣٨: حاشية الاولياء، ج ١٠ ص ٢٤٦-٢٤٩: تاريخ بغداد، ج ٢ ص ٢٧٦-٢٧٨).

٣. هو ابو علي احمد بن محمد الروذباري، اصله من بغداد و سكن مصر و توفي بها سنة ٣٢٢. صاحب الحسد و انا الحسن التوري و اخذ الفقه عن ابن سريج (طيبات، ص ٢٥٤-٣٦٠: حاشية الاولياء، ج ١٠).

تكلم به الله في وقت الایجاد اذ كانوا بلا هم فكان هو المكلّم والمجيب. والتفرقة ما خاطبهم به على لسان السفراء والانبیاء واذا نظر الى نفسه فرّق واذا نظر الى ربه جمع.

٣٦ [هذا] آخر ذكر درجات المعاملات. فهذه اجوبة مختصرة عما سألتني أرجو أن تقف فيها على مرادك. ولكن لكل باب من هذه الابواب ولفظة من هذه الالفاظ شرح يطول ذكره. وبينالك ما تستدل به على ما وراءه بعد أن استعنت الله فيه. وبرئت من حولي وقوّتي واستوفقتة ونعم الموفق ونعم الوكيل. والحمد لله حقّ حمده والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين.

١٠ ص ٣٥٦: صفة الصفة، ج ٢ ص ٢٥٢-٢٥٥: تاريخ بغداد، ج ١ ص ٣٢٩-٣٣٢: الرسالة  
الفسيرية، ج ١ ص ١٨٥-١٨٦).  
٤. تهذيب الاسرار، ق ١٩٩ ب.

## اصطلاحات و تعبيرات

(سمازدها راجع است به فقرات متن كتاب)

الاستقامة ٢٠، ٩، ٢	الأخرة ١٨، ٤
استقرار القلب ٢٣	الآداب ١٨، ١٧
استواء الحال ٧	الآفات ٨
الاستيحاء ٣٢	الإباحة ١٩، ١٤
الأسرار ٢٠، ٢٩: نيز ← سر	الإتياع ٢٩
أسماء الله ٢٢	الإيم ٣٠، ١٧
إسهار الليل ٢٢	الأحوال ٤، ٥، ١٢، ١٣، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢١،
الإسراف ١٢	٣١، ٣٢، ٣٥: نيز ← حال
الإضطراب ٧	الأخبار ٢٩
الاعتناء ١٨	الإخبار ٢٠، ٢٣، ٢٤
الاعتماد على الله ٧	- عن العيب ٢٥
الإعلاء ٤	الإصلاح ٢٣
الأعداء ١٧	الأخذ عن المسايح ١٨
الأغواض ٨	الإخلاص ٨، ٢٩
الأغيار ٣، ١٥، ٢١، ٣١: نيز ← غير	الإخلاق ١٦: نيز ← خلق
الافتنان ١١	الإخوان ٩، ١٧، ١٨، ٣٠
الأفعال ٤، ٥، ٨، ١٣، ٢٧	أدب ← الآداب
الافلاس ١٣	الإرادة ٣، ١١: الإرادات ٢٤
الإفناء ٢٣، ٢٤، ٣١	ارتكاب المحظور ٣٣
الإفانه ١٧	إزالة السكونى ٢٣
الأفكار ١٢، ١٥	الاسباب ١٠
الاكتساب ٢٩	الاستدلال ٢٣، ٢٥، ٢٩
الأكوان ٢٤، ٣١	استجلاب الوجد ٢٠
الآلهاء ٤، ١٢	الاستحباب ١٩
الامانه ٩	الاستحسان ١٣
الأمر ١٦، ٢٩	الاستسقاء ١٨
الأملى ٤	الاستغراق ٢٢
الأمى ٥	الاستغناء ١٠

تجلى القلب ١٢	الامة ٢٥
تحسين العيوب ١٧	الإنبابة ٣، ٦
التحقيق ٢٣	الانبياء ٣٥
التدارك ٢	الانزعاج ٢٨
التداني ٢٨	الانس ١٤، ٣٢
التدبير ١٠، ١٢	الانفاس ٢٠
الترك ٣٠	الانفراد بالحق ٢٤
التسخي ١١	الانفة ١٣
التشرف ٢٤	انقطاع الانفاس ٢٠
التصحيح ٢٣	انكسار القلب ١٣
تصديق و عدالله ٧	الانوار ٢٠: نيز ← نور
تصفية الاحوال ٢١	اهل الاستقامة ٢٠
التصوف ١٦	اهل الصلاح ١٨
تضييع الفريضة ٣٣	اهل المعرفة ١٩
تطهير السر ٣، ٣٠	الأوبة ١٧
التظرف ١٧	الاقوات ٢، ٥، ٢٠، ٣٥: نيز ← وقت
التعطل ٥	الايجاد ٣٥
التعظيم ١٣، ٣٢	الايمان ٤، ٧، ٢٥
التغيير ١٩	البائن ٣٣
التفرد ٢٤	الباطن ٢٤
التفرس ٢٥: و ← فراسة	البُد ٦
التفرقة ٣٥	البداية ١٤
التفريد ٢٤	البذل ١١
التفكر ١٢	البر ١٨
التقرب ١٨	بعيد المأخذ ١٦
التقصير ١٢	البركات ١٨: نيز ← تبرك
التقوى ٤	بصر القلب ٣١
التقييد ١٩	البصيرة ٣١
التكبر ٤	البقاء ٣٤
التكلم ٣٥	التأدب ١٨
التلوين ١٩	التباعد ٥
التمييز ٢٦، ٣٣	التبرك ١٨
التناني ٢٨	تجديد الاخوة ١٨
التنزيه ٨	التجرد ٢٤
التنوير ٢٢	التجريد ٢٤

الحياء ١٣	التواجد ٢٠
الخائف ٥؛ نيز ← خوف	التواضع ٤
الخبر ٢٣؛ نيز ← اخبار	التوبة ٢، ٣، ٤
الخراب ٢	التوحيد ٣٥
خرق الشرع ٣٣	التوكل ٧
الخطأ ٢٥	التوهم ٩
الخطرات ٢٣	التهيج ٢٨
الخفيات ٣١	النبات ٢
الخلو ١٠	الجفاء ٩
الخلوص ٩	الجمع ٣٥
الخلق ١٦، ١٧، ٣٤؛ نيز ← اخلاق	الجواد ١١
الخلق ٨، ٦	الجود ١١
الخمود ٧، ٣١	لحاجات ١٠
الخواص ١٤	الحاضرين ٢٠
الخوف، ٥؛ نيز ← خائف	الحال ٢، ٥، ٧، ١٥، ٢٠، ٣٣؛ نيز ← احوال
درجات الايمان ٢٥	الحب ١٢، ٢٨
درجة التجريد ٢٤	الحد ١٩
درجة اليقين ٢٣	الحدو ١٩
دوام التعظيم ٣٢	الحرام ٦
الدنو ٣١	الحركة ٧، ٣١
الدنيا ٦، ١٠، ١٨، ٢٢	الحرمات ١٧
الذبول ٣١	الحرمة ٢٠
الذلة ٣٢	الحسبان ٢٥
الذم ٣٣	الحسن ٣٤
الراجي ٥؛ نيز ← الرجاء	الحضرة ١٩، ٢٠
الراضى ١٥	الحضور ٢٣، ٣١
الرناسة ٦	الحظوظ ٣٤
الرب ٢٥	الحق ٣، ٤، ٩، ١٤، ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣٤
الرتب ١٤	الحقائق ٢١
الرجاء ٨، ٥	الحقوق ١٧، ٢١
الرجوع ٢، ٣، ٣١	الحقيقة ٤، ٥، ١٠، ٢١، ٢٢، ٣٣، ٣٤
الرخص ٨	الحكم على الغيب ٢٥
الرد ٢٧	الحلال ٦
الرسم ٢٠	الحوانج ١٨
الرسوم ٢٦	الحوادث ١٩

الشیطان ٨	الرضا ٩، ١٠، ١٥، ٢٧
الصادق ٢٧	رعاية الحقوق ١٧
الصادر ١٦	الروح ١٣
الصبر ١٠، ١٦	الرؤية ٧، ٨، ٣١، ٣٤
الصحو ٣٣	الرياء ٨
الصدق ٤، ٢٠، ٢٧	الريب ٢٣
صدمات الموارد ٢٣	الزاهد ٦
الصدقية ٢٧	الزهد ٦٠
الصفار ٢٢	الزندقة ٣٢
الصفاء ١٦	الزيارة ١٨
الصفة ٢٠: الصفات ٢٦، ٣٤	السبق ١٤
صفات الله ٢٢	السخاء ١١
الصفح ٩	السخط ٩
الصفوة ١٦	السراً ٣، ٧، ٩، ١٥، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٣٠، ٣١
الصلاح ٣، ١٨، ٣٠	٣٤، ٣٥: نیز ← اسرار
الصوفي ١٦	السراء ٩
الضراء ٩	سرور القلب ١٥
ضياء القلب ٢٥	سطوات المحبة ٢٨
الطالب ٢٠	السعادة ١٤
الطاعات ٥، ١٣	السفراء ٣٥
البطاقة ٥	السكر ٣٣
الطبع ٢، ١٩، ٢٠	السكون ٧، ١٥، ٣٣
طرق الحقيقة ٣٣	سكون القلب ٧، ٣٢
طرق الفقر ١٠	سلطان الحق ٣٤
الطلب ٢٤	السماع ١٩
الظاهر ٣، ٢٢، ٢٤، ٣٠، ٣٤	السنة ٢٩
ظاهر السرع ٢٩	سوء الظن ٩
ظرف: تظرف ١٦	الشبهات ٤، ٦
الظن ٩، ٢٥: الظنون ١٣	الشرع ٢٠، ٢٨، ٢٩، ٣٣
العارفين ١٤، ٢١، ٢٢	الشريعة ٩
العبد ٢، ٣، ٥، ٦، ١٢، ١٣، ٢٣، ٢٢، ٣٣، ٣٤:	الشرف ٧
العباد ١٤، ٢٢	الشك ٢٣
العتب ٣٠	الشكر ٨، ١٢
العثرات ٩، ١٧	الشكوى ٢٣
العدم ٧	الشوق ٣، ١٤، ٢٨



الفضل ١١	العذر ← الاعذار
الفضيلة ٦	العرف ٢٢
الفعل ٨؛ و ← الافعال	عروض الدنيا ١٠
الفقر ١٠	العفة ٢٦
الفناء ٢٤، ٣٤	العقل ١٣
القبائح ٩	العقيدة ٩
القبول ٢٧	العلائية ٢٤
القدر ← الاقدار	العلم ٢، ١٣، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٣٥
القدرة ٢٢	العلم بالله ٢٢
القرب ١٨	علم اليقين ٢٩
القربة ٢٨	علو الحال ٢٠
قريب المنظر ١٦	العمران ٢
القرين ٢٤	العمل ٥
القصد ٢٤	العناية ١٢
قصر الامل ٦	العوام ١٩
القصور ١٣	العوض ← الاعواض
القضاء ١٥	الغائب ٢٨
قضاء الحقوق ١٨	الغيبى ١٦
القنوط ٥	الغلبة ٢٠، ٣٤؛ الغلبات ٢٨
القلب ٧، ١٠، ١٢، ١٣، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٨؛	غلبة الوقت ٢٠
القلوب ٢٢؛	الغنى الازلى ١٠
قلب رحيب ١٥	الغيب ٢٣، ٢٥، ٢٩
قلة الحركة ٣١	الغيبة ٢٨، ٣١، ٣٢
القهر ٢٠	الغيوب ١٢
الكاثر ٢٤	الغيوبة ٢٠، ٢٨
الكتمان ٢٦	الغير ٢٣؛ و ← الاغيار
الكرامات ٢٣	الفانية ٣
كرم العهد ٩، ١٨	فانى الصفات ٢٦
الكسف ١٢، ٢٣، ٢٩، ٣١	الفترة ٥، ٢٢
اللسان ٣٥	الفراصة ٢٥
لقاء المسايخ ١٨	الفرح ٨
المتأدب ١٨	الفرد ٢٤
المأخذ، بعيد ١٦	الفردانية ٢٤
المتابعة ٢٩؛ متابعة النبي ٢٧	الفرق ٣٥
المتحقق ٢١	الفريضة ٦، ١٨، ٣٣

المتقى ٤	المشيئة ٢٢
المتمكن ٢٠	مضمون الله ٧
المجاهدة ٣٣	مطالعة الحق ٢٩
مجرد الظاهر والباطن ٢٤	مطالعة الغيبة ٣١
المجيب ٣٥	المطلوب ٢٠
المحب ٢٦	المعاقبة ٣٠
المحبة ١١، ١٤، ٢٦، ٢٨	المعارضة ٢٣
المحبوب ٢٦، ٢٨، ٣٢	المعاشرة ٢٧
المحدث ٣٢	المعاملة ٢٩: المعاملات ٣١
المحذور ٣٣: المحظورات ٢	المعاينة ٩، ٢٣
المحفوظ ٢٠، ٢٧، ٣٣	المعرفة ١٢، ١٣، ١٤، ١٩، ٢٢
المحققين ٢١	المعروف ٢٢
المحمود ٢٧: حال محمود ٢	المعلول ٣٣
المحن ١٥	المعلوم ١٠
محول الاحوال ٣٤	المفبيات ٢٥
المخاطبة ٣٥	المفروع ١٠
المخالطة ٢٧	مقام: - الايمان ٤: - التفريد ٢٤: - الرجال ٢٧: -
المخالفة ٣٠: المخالفات ٢، ٥، ١٣	الصدق ٢١: - المعرفة ١٤: - المستائقين ٢١: -
المداراة ١٧	اليقين ٢٣: مقامات الوصول ٤
المدبر ١٠	المقدور ٧
المذمة ٢٧	المقضى ١٥
المراد ٣٠: المرادات ٣٠:	المكاشفة ٢٣: - الغيب ٢٩:
مراد الله ٣٤	المكاشفات ١٢
مرجع العارفين ٢١	المكت ٣
المريدين ١٩	المحكم ٤
مساعدة الامر ٢٩	المكفى ١٠
المسبب ١٠	المكلم ٣٥
المستحق ١١	المكوّن ١٠، ٢٤
مستراح الواصلين ٢١	الملاحظة ٢٢، ٢٣: الملاحظات ٢١
المستغرق ٢٠، ٣١	الملازمة ٢٢، ٢٢
مستغرق الذات ٢٦	الممارسة ١٧
مستقيم الظاهر والباطن ١٥	منازل القرب ٣١
المشاهدة ١٠، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٩، ٣١	منن الله ١٢
المشايع ١٨، ١٩	المواصلة ٣
المشتاقين ٢١	الموافقة ٩، ٣٠: الموافقات ٣٣

الوجود ٧، ٢٠	المورد ٢٣: الموارد ٢٣
الودّ ٩	المؤمنين ٢٥
الورع ٨	الموهبة ٢٢، ٢٩
الوسوسة ٤، ١٢: الوسوس ٨، ١٣	النوم ٢
الوصل ١٤: الايصال ١٤	النسيان ١٧
الوصلة ٢١	النصيحة ٣٠
الوصول ٢١	النعم ١٢، ١٥
وعدالله ٧	النفس ٢٠، ٢٥
الوفاء ٩	نفاذالمسبة ٢٢
الوقت ٢٠، ٢٣، ٢٥: و ← الاوقات	النور ٢٥: و ← انوار
الوقوف ٣، ٤، ٩	النهى ١٦
الوله ٢١	الواجب ١٣
الهمّ ٣٥	انواجد ٢٠
الهمم ٢٤	الوارد ١٥، ١٦، ١٩، ٢٠، ٢٦، ٣٣:
الهيئة ٢٠	الواردات ١٩
اليقين ٢٣، ٣٥	الواصلون / الواصلين ١٩، ٢١